

۱۱۱

۱۱۱۱۱۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بخش ۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بخش دوم از اقسام تسعة کتاب نور الحق در شرح واقعات قسمت نخستین یعنی شرح حال اول ابراهیم علی و اولی

تذکره
قادرین

اگر چه از مطلقه مندرجات بخش اول بر فارین این کتاب نکته منظره صمیم در روشن گردید ولی در
اینموقع از تکرار و تداوم کارش ناگزیریم و آن اینکه طلوع انداز و نشر آثار اشعش اشعش همی حضرت بکتاب
چل برمانه و عظم سلطان به موجب مصالح و حکم الهیه و برای استحصال و استکمال قوی و استعدادات
فکریه بیشتر در سه دوره متفاوت بوده و در دوره اولی که موضوع این بخش است یعنی آیام حضرت
بخش هشتم باب ائمه اکرم مانند طحا و طحانی برای اینجمله بفرست و تأیید از وسیع و
قیادت و هدایت میفرمودند و بیشتر عظم مانند شماره صبح بانوار کلمات و دلالت خود بسوی
شش اشعش از سبب اشارت میبودند و در دوره دوم یعنی تا یوم انجمن در آورده خود علم اهورا
بهت گرفت و در چند اشعش به انجمن قیام داشتند و در چل حکم و مصالحی پسندید و استادی
برانوار و همساز خود فراکشیدند و بصارت تا توان از نشعش در خندگی آن زبان میسند و صد...



مذکک انوار و آثار آفتاب مانند روشنائی قبل از طلوع و مشهور و جرم عظیم آفتاب
 آفاق و افق را استنیر نموده بود و در دوراه استوم کلمات و آیات و تعالیم و احکام بی
 حجاب و نقاب ایشان کرد تا جرم در این قسمت از کتاب که مختص شرح آیات حیات
 حضرت بشر عظیم نقطه اولی است کیفیت احوال اقدس اعلی جایجا و متذقا مفضلا
 مانند طلوع شمس از وراء حساب در ساعات و اوقات سنویة مذکور میگردد و در
 بخشای بند و اضا مشرقا مستین و کثرت میشود

برای اینها دیگر بر تاریخ مؤثر مفضل بنسب ز زندی مشهور بود که بگلی از آن در حضرت
 آنرا ذکر کرده ایم بقتربا مواضع کثیره از این بخش با مسطورات آن تاریخ موافقت
 داده شد و مذکک اختلاقی را که در کیفیت و اوقات بوده و نیز تفاوت اوقات
 نقل از تواریخ و مدارک دیگر در حاشیه زیر صفا نمودیم تا سبب زید دست فسر و تبصر

خواننده گان گردد
 نقل آثار مقدسه این امر بخیر و بدین بخش شده از روی سنوئی نامی است که بت آوریم
 و در همه اهتمام که در تفسیرین و نسخ دیگر است اصح آنها نمودیم مذکک چون نسخ اصل
 و یا خطه موثقین بعلیکه در بعضی از همین بخش مذکور است از این رفته و بدست نیاید مکن است
 که برخی مباحث آن در حدود لغتیه رقاباتی دیده شود و با نسخ دیگر تفسیری داشته باشند

و نیز در سلسله ایشان و غیر هم که در ساعاتی این بخش نام برده شده و در حاشیه شرح
 مذکور و تفسیر احوال آنها در بخشای بعد بسا که در زیره از سبب اولی و تالیله که در این
 بخش مذکور است بدست این است که در بخش گذشته و در حاشیه آنها بر میسر در برابر حاشیه

مناسب زنی مسطور و مشروح است و در چند و بسیاری از مواضع باین نکته اشاره کرده‌ام
 ولی برای استراحت نکرده در مواضع دیگر از اشاره بآن امکان قسم ننمودم .

هو

بخش و قوم از
 بخشهای نه گانه کتاب ظهور
 احق و شرح کیفیتات دوره فخر این
 ظهور یعنی شش سال پیام پیام حضرت
 اعظم و در فاتحه نیتنا بحسب و
 و مناجات و جزیره از
 مقالات انظر علم
 افتتاح
 ظهور

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انشا ما في السموات والارض ثم الذين برآهموا بآياته وآياته
 الى الله يحشرون يا كفى كفى اذ حرك وان طرق الامم ناسخ الى عسرة
 كينونتك مشدودة وكيف لا اذ حرك وان تجليات نور الابواب في كل آن
 نازت سبحانه وتعالىت اشهد ان لا اله الا انت سبحانك ان الله عن مقام
 السرفان وان كينونتك في الازلية منفردة بالوجودات عن حكم البيان
 وانني انا لا اقدر بوصف من شأنتك لانك لم تزل لمن تعرف بنفسك ومن
 وصف بواك فاسمك الله تعالى محمد وآله ان تمنع بمعرفتك والذم
 في الاتصال بخدتك والوفود على باب حجابك والقيام بين يديك
 وحيت وادوية ذلك وحسنه مسترك وتراجمه آيات حيا والذين انتم
 لمقام ولايتك واختصمتم للذم لطلبك من انتم بظاهرك
 ومبتمت بختك حيث وصرتهم في حكم آياتك قلت وقد كبراني
 حيا وكرموكن لا يسبقونه بالشرك وهم بامرهم يولون وسبحان
 رب السموات عايشون في كل عام من المسلمين والكنة

والله اعلم

ظهور ولادت جمال قدم و اسم اعظم حضرت جبرائیل
 جل ثناؤه و عز کبریاه از عوالم غیب لا یحس و لا یعلم در این عالم
 و چگونگی آیام قبل از طلوع فجر حدایت

(۱) حال اجمعی در طهران در دوم محرم سال یک هزار و دو صد و سی و سه هجری قمری مطابق دو ازه هجری
 نو ابر سال یک هزار و شصت و هفت و میلادی در عمارت سلطانیه پیش که در آنجا در ازه شمران آمده بود
 واقع بود از عالم غیب قدم قدم بر زمین نشود و مدوت گذاشت و بخت و دولت در صورت زیبا
 مبارک اندهن انجالتین عالم جسمانی و افق انسانی را زین در و شناسایی بخود و چنانکه
 در پیشگاه آن ابن افتخار یافت که مولد و وطن و خاستگاه و سخن حضرت ذوالین کردید
 در آثار است بقیه افق التزلزل و مخاطبات عزیز که متشبه مقامات فخریه اش میباشد طیب

گفت سخاوتمند

یا ارض الطمانینه من شیء قد جکت الله مطلع فرج العالمین ... افرحی بما
 جکت الله افق التور بما ولد فیک مطلع التور و تحت جسد الاسم الاهی
 بلاح تیر الفضل و اشرف التسمیات و الارضون و در مقامی دیگر در حقش چنین آمده
 یا ارض الاله فی الیوم اذا رأیت نورا و فی حقش قف و قل یا ارض الاله
 قد جکت من شجرة الجنة حیاتی الله الحسین القیوم قل یا اقم العالم مع الملح التور
 من الامم ابشرک بعنایة ربک و اکبر ولیک من قبل الحق صلا م الامم
 و شریک فیک طرفة اسم الکون و الغیب التور و کت الل

ما کان و یا کون الی آخر ذل الکرم
 و در این باب نیز در حقش مشهور است که در ذل نور در نظر آن و ما کن
 و در این باب نیز در حقش مشهور است که در ذل نور در نظر آن و ما کن

صاحب کمال و جمال و کثرت و اقبال و دارای نام و مقام و ثروت و آسایش و کثرت برکت خادمتان
میر فاضل و عام و در جلال دولت و کبریا و در زنی و زبان و ایران عزیزم
ان ایام بود و سلسله نسب اینان اصالت و نبالت باین خاندان منسوب است براساس اینان از
ایرانیان بهستان میگردد و تحصیل احوال اینان از کتب و خاندان معلوم شد و در کتب
پس والده ماجد مذکور و والده محله اش خدیجه کبری نسبت با نقره ذکر است که کمال است که در
در اسبینه نام کرده استند و او در ضمن تعلقات مشهوره شان روز بروز غمناک بود و در اقبال
بوقع اتفاقا و صحبت از بار مراد و تصور از بروز و شهورش که افاضه بر این عالم و زینت آن
بود نزدیک بیکت و در کثرت از آثار کبریه باره بروز کند که این نام کریم امثال این می باشد
عظیم منظر باشد و در اسبینه

و هذا الحسين الذي اظهرت انفسه من افق التاجي واليتى عليكم السلام والبيان
و عرفكم جمال الرحمن و انتم ائمة لكم و الاليل عليكم و البرهان فيكم و ما يقوى
ذكر الاله و الله انتم

و انه قد سمي في ملكوت الاسماء بحسين و في حيرت البقا بالعباس و في
لاوت العباد بهذا الاسم الذي اظهره حبيبي المصطفى فتبارك
اسم النبي صلى الله عليه و آله و سلم و قد اشتهر في هذا
الاسم الكبر للبراز الذي نزلت عنه افدة كل ذي فناء و قد سمي
اسم هذا الحسين الذي قام على الامر و اعترفت عليه كل العباد من كل امة
و منهم من كفره و منهم من اكره و منهم من احقره و منهم من اذله
و منهم من اذله فاعلم باننا فاضل من اهل البيت و اننا من اهل البيت

و افتخار آنجی در آنجا جان جاه و ثروت و نام و قدرت و درین وزراء و اشراف و شرفی که در آن
 در آن مشغول و وزیران و بزرگان با بخت و با قدر و بزرگی و درین سخن گفته تا آنکه به دست آن
 چنان سلاج و طایفه خود را خود که به سبب حیرت خویش و در آن و در آن زمان گشت
 در ایامی که در آن سلاج بر کمان در جهت خود سخن نهادند و وقت آن بود که
 ایات منصور و درام دولت گنجینه و تمام آن علوم و شکر کرده و در آن سبب که در آن
 صیر زبانی و افتاب سیر و دولت او را در آن رخشان است و چون در آن
 و در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن
 برادر که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن

انا ما و فلنا الممدار کس و ما فلنا المباحث کس و ما فلنا المباحث کس
 الی اینه الابدی انه کسیر کم خاک کفر فی الارض لو انتم کسیرون
 در خطاب بشاه ایران چنین مآه نمود .

ما قرنت ما عهد التمس من التلوم و ما و فلت الممدار کس فکسل الی الی
 کت فنیما لتوقن باقی کست من الکا ذابین .

و چون بعد از چهارده و پانزده سال که کسیر تمام خردان و آنکه در آن و بزرگان
 و در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن
 و در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن
 و در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن
 و در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن
 و در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن

که مغلوب دولت بوده بپزل دل در تبسیر و کفایتش بنامات خود رسیدند و بر همان در قتل گشتند
 بیاموزند و کار را بسپردی از افاضل حق حاجی میرزا آقاسی صدر و ایستاد دولت محمد شایان با و آید
 به پیشرفت مشاغل دولتی کردند و در تبسیر و تفسیر و تمامت مناصب و مقامات دولت خارج از این
 ضمیمه و ما در آن مقاصد نیز تبسیر نمودیم چنانچه در این کتاب در تبسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 تازه و کامل در تبسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 نگذشت ولی برای قطع هر دو برمان چنین بگفت که در اشغال و مقامی ما در آن وزارت و عدالت
 در خود و شایسته نیست پس با و فرزندت و و کمال عزت و کرامت بزرگت و با افاضل و در بیان
 به بندگان مشهور بود و سکونت در آن فرمود ولی در موسم قمر تابستان با و تبسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 اهل بدی خود میرفت و متذکر بقا و قتل مشکلات تبسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 از آن نشستی استماع بگفت که در جوانی تحصیل علوم دینی نمود و در زمره وزیر زادگان که در آن
 علماء و فضیلتی آنحضرت ترقب علوم دینی و الهامات دینی نمودند قرار گرفتند و آنکه در آن تبسیر
 بگفت و در کار و آرائی راجع به اشغال اخلاقی و دینی و اجتماعی و تبسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 که مخالف عقائد و دولکت و تفرقه و در این راه چیز گشتی دستنویز گشتی و حال و احوالش حیران
 دینی از اولیا الفریسته از اشغال مشاهده کرده و در سوره اش با و تبسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 وزارت و احوال حضرت مراد نبوت با و تبسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 مردم شناسان گشتی بتمام ایوان رسیدند و حقائق و وقایع بر روزات سابقه با و تبسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 در سال ۱۲۵۱ و پنجاه یک و سیصد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 بنت میرزا اسدالله خانی با و تبسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 و تبسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر

کتاب تبسیر
 در تبسیر و تفسیر
 ۱۲۵۵

وادعای مملکت در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 و تقیاد مرتکب گشت بدو بود و گفتند که در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 تا آنکه رسید او آنجا که رسید و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 پس در وقت غروب روزی در شهر بخت گریه پس در وقت غروب روزی در شهر بخت گریه پس در وقت غروب روزی در شهر بخت گریه
 عالم بشر و برای رفیع او نام و ذکر تقاضا کرد و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 و باب آرد آن کرم مشیوع و بشارت و در وقت غروب روزی در شهر بخت گریه پس در وقت غروب روزی در شهر بخت گریه
 بر این سخن گفتند و شاکه در سلیمان بزم و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 امور آن گذشتند برای حصول آسودگی و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 خود و خلف استار خدیو گوید گشته و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 و ایران و سایر ملک آن متذق با عالم بشر و صالح برای آنکه استیقامت از درگاه خداوند میسر شود
 چنانچه در حال احوال خبر انهم و اصحاب کرم و در وقت غروب روزی در شهر بخت گریه پس در وقت غروب روزی در شهر بخت گریه

سید

و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت
 و در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت و بدین جهت که در این روزها در میان ما گذشت

مشرب در کتب

او هم بسوزانجا خوش در قفسه ذرات غایب بجز این دو بیت را در قلم نسوزد
 بر مدگ اوست چون در کلبه سبک گنج از نوم راه دور از هیکت این دو عشق است گنجد قسم این لایق عشق است نافع
 دالی الا ان این دو بیت بخا ایشان در دیوید انقدرت موجود در سن هفت سالگی روزی جوی مبارک شریف میفرموده و الله شان
 بر اندکی مسیبه بدک نظر کند گفت قهر قاتل کوه است و الله جوی برگرفته نیندا که چه هستند و تا بیشتر در دهر برفت
 در مشیت با نطفه اشیت و در این منرس مناز از جوان اینی اگر قاتل چندان بلذ باشد خود فرود بارای در سن طولت
 در طمان در میان یار و خیار شهر جیسر فرموده اینچنین آند را برب اکتی ظاهر آشار به دیگر انطباق بودند و در اشیک
 نهایت سعادت و شرف و الله شان داشته ایشان در است به اشتد اوست در نهایت انصوب می نمودن شفا عیالها آقا سی
 نهایت سعادت را بر هم بر آید است زیرا ایشان در سن قانم تمام و قلب خویش به است زیرا بر هم قانم تمام بر آید است
 نهایت الفت است را داشته نیستند نیز به جنب جنبی و سعادت شده بود لکن با در این مستحق است به عیال مبارک از هزار شفا
 جادو که جیسر چیران بودند که این شخص اوج و ای که سخن و الله شان است چرا این در در نهایت سپردا عیال شفا قهر که پیش
 محمد خان بر نظام کرانث اندرا از آند ایمان علیه مشهورت و ولایات بافت که در آن منزل و اسپر قانم بعد سعادت است
 منوب در هم بر نماند آنوقت تا کم بر وجود بودند کتوبه جیسر در قلم نیندا که گفته که در بر نماند آن سر منزل
 در بر نظام منسوب یاد ب این نسکی از شده و در باد جن بر نماند چهر بر هم بر نماند سعادت و در شت عیال کتب
 با عیال نماند که در مسند او آتش گرفت و عیال بدک را سعادت تر نشین بود حرفی که نیندا از پنهان شامون چیکم که ایگوند
 در شامین میزید لکن چیکم در شامات هاتند نیندا که در شامت به عیال بدک حافظ فرمودند سکوت نماند جیسر از کردند
 صاحب دیوان نشسته بود و در بر نماند شرفتر بود و جیسر مبارک حقین است کتوبه اگر گفت نگاه که گفت بخا بر نماند
 نقدی کرده اند عیال بر نماند که نماند این سعادت این سعادت این سعادت این سعادت این سعادت این سعادت این سعادت
 بر نماند بر نماند چنان جوی به جیسر فرمودند سکوت نماند حرفی که نماند این سعادت این سعادت این سعادت این سعادت
 با دیگر کتوبه نماند چنان و الله شامت محض خاطر شامان که شرف و کار کتوبه که او از من بگنجد مقصود این است که دشمنان

او هم بیست و نه سال بدین اوقات میباشند و باره آنکه حبس میبندند که هیچ حدی ۱۰ نفر شدند و در هیچ مرتبه ای نگرفتند
 که شهادت میدهند که در هر نفس که در این مشرفه نگاه میکنند در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 و در هر مرتبه ای این اسباب حجت در این اوقات میباشند که در هر مرتبه ای در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 و هر گون جانان گردیدند حیات رحمت و در آن اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 مجتهد شمرده بالرون بعد از آنکه در این اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 با او ملت میشد و هر زمانه ای در این اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 از پیش از شبها از آن اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 سکت کرد و در آن اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 که در هر مرتبه ای در آن اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 که در آن اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 و الله و الله وقت سحر بر آن اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 در جواب مردم که حضرت قائم در خانه هستند من رو با آن اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 بعد از آن در آن اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 یک نسبت خواهر بسیار دادند شاید که نسبت است با آن اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 سخن زیاده گفتند نفس همسواره دادند و گویا میشود انجام محبت خویش با آن اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 و چون در آن اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 حق آنرا برین میسوزند و اگر بخوانم در این مقام یک یک را شرح دهم بسیار مختصر شد و ایام طهارت
 و سستی این مشرفه که خبر میبود و آنرا بر او در این اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای
 و بهترین مرتبه ای در آن اوقات در آن حسد شایع که خاک میشد و هیچ حیران نبودند و در هر مرتبه ای

ماخذ نمودند از اطراف طبرستان بجهت رسیدن به جوم دادند و لکن از آنجا نرفتند بر مانند بعد از آنکه از آنجا نرفتند
 این طبع در راه و اینان دریا عینا جوم بر سر مدار میخوردند اما از آنجا نرفتند و آنست که متبر با صلاح خود را آنچه کشید
 و گفت این رویا در این است که این طغرل معتقد است که خواهر شد و آن در حق معتقد است که در راه رسیدن از حضرت
 و کرامت لهذا جمیع رؤسا و بزرگان عالم بر سر این طغرل مانند رفغان و اینان جوم خواهند کرد و لکن ضرر نخواهند
 رسید و او را بگر خاب میزد و هر روز از او خاص خواهد گشت و جز ایشان خاطر خواهد شد آخر

و از جهت زنده خاب دیگری نیز که جان ایام مشایخ جاهل بمر راجع ایشان دیده نفرست که در عالم دنیا هستند و
 کتی با ما در نمود و علاوه آن گشت خراب و جوارش بجهت است آن دیده و ما را خبر بیکر و با گفتند که آن گشت
 معتقد بیکر بود پس همیشه از خاب بر فغان نمیرد آن رویا گشت و بیخ نیت بجز یکت آباء خاندان
 مذکور و در هر گن است این مقامات علیه و کما است نسبه و رفع باب ۱

و اما القاب و نام نسب و ولادت حضرت پسر اعظم ابی اسماعیل اکرم
 القاب نسبه آن بزرگوار در مواضع کثیره از آثار با هر تنش عبارات باب الله اعلم الله با
 و نقل آن نام و نقلت البسیان و اشارت مسطور در اسن اذنی و اعلیٰ بیادین نقل اول در
 مشهور و در بیانات جمال ابی در صف بشر متصف و ذکر است تمام در پیش کتب کثیره بود
 و در بسیاری از کلماتش از آن عبارات ذات عروف کثیره و اشاره فرمود و چنانکه ذکر
 شد جمله مشیر از مشیر محترم سال یکصد و هشتاد و هفت و سی و پنج هجری قمری در خانه آن است
 عوی و والده اشس قریب بجز تولد یافت و از حواله غریبه بیستم بیستم مشهور گذشت
 و والده با پیش سنیه محمد رضا از نزار معتبر و والده محترم اشس فاطمه بیستم برده از این
 بود و نسب از اشس از طرف ابی این از طریق است هدی بجزرت امام شمس حسین بن علی
 امیر است پیوسته و آن تبار بجزرت شمار فغان من سلف مشرف است با کمال صواب تمام کرده

غیر از اینها در کتب کثیره از آثار با هر تنش عبارات باب الله اعلم الله با
 و نقل آن نام و نقلت البسیان و اشارت مسطور در اسن اذنی و اعلیٰ بیادین نقل اول در
 مشهور و در بیانات جمال ابی در صف بشر متصف و ذکر است تمام در پیش کتب کثیره بود
 و در بسیاری از کلماتش از آن عبارات ذات عروف کثیره و اشاره فرمود و چنانکه ذکر
 شد جمله مشیر از مشیر محترم سال یکصد و هشتاد و هفت و سی و پنج هجری قمری در خانه آن است
 عوی و والده اشس قریب بجز تولد یافت و از حواله غریبه بیستم بیستم مشهور گذشت
 و والده با پیش سنیه محمد رضا از نزار معتبر و والده محترم اشس فاطمه بیستم برده از این
 بود و نسب از اشس از طرف ابی این از طریق است هدی بجزرت امام شمس حسین بن علی
 امیر است پیوسته و آن تبار بجزرت شمار فغان من سلف مشرف است با کمال صواب تمام کرده

و بجزیل صورت و فضائل سیرت و آثار دیانت و جذبات عبادت بسیار یافته و دستار خضر فرشته
 که شاد بی خاطر بود پرسر و در گره داشتند و آثار اشراف ایشان بنا فرموده و در حالت دانند از نور و در ایشان
 ندان برچ نیات و اصالت در جبین ایشان بر خشنید و چون عرق خیزل سینه است داشت (اصول)
 ایرانیست در آنحضرت و نام داین در کسر و انجیح لمجسودین طسم و با هم بود و کثیری از مواضع استتار
 نه کلمات و آیتش در عهد مجنون جوان عربی ایرانی ستوده و مشاهده

م ح م و با اصل الرشس بجز اندازد بکم از رحمن الله می آید که آنا هو من لسان الله
 ابن اسیلی العریانی الذي قد كان في اقم الكتاب مشهورا في اقصاع الارض
 من ربك اني انا الله الذي لا اله الا هو ليس كشيء من شيء و هو الله كان انيا كبيرا
 اهل الارض اسما و ذاء البصير على البصيرة المتوقفة من كافور الشوق في وصف هذا الخاتم
 المسرى الهوى السوي الفاطمي الذي المدنى في ارض العراق قاتل في الركن على
 و قاتل انده هو السلي و هو الله كان عزيزا حبيدا و در بعضی دیگر لایق الله قد
 اختار لخصه دين رسول و اوليائه عبدا من الانبياء عليهم السلام و احياه عالم بيت احد من الانبياء

گفتند ایام منتر مستحق آنحضرت

از آنروز که عالم بن آنحضرت را جز از منتر زدی نبود و نیز در سینه ایشان شرف و احوال پس سلا
 آذرب سلال و نیک استقبال مشاهده بگردن همی نوزن حیرت و شگفت میشدند و مردم تنگ تران
 بود و میافزود و پیش از آنکه در منتهای و مانی و خنده تر میشد بود و آنرا
 و در ایام خیره کننده ایام منتر بود و در اسن و نوبت منتر که طوری است و در ایام
 همیشه که ایام منتر و سالی بی آنحضرت بود و همیشه که ایام منتر بود و در ایام
 داشت این ایام و در ایام منتر همین است که شب در عالم دنیا و در ایام منتر است

داستا آوزان است و جید بگو ارم امام بنی ناطق جعفر بن محمد الصادق که یکی از کفایت نشسته گفته
 دیگر عالی است و شخص عیالی که در دانش ختم را برگرفت و در گفته تخی نشاند همیشه در آن قرار با نتم
 طرف من چندان سنگین آمد که بر هایش با سواد و گفته آنحضرت سبک بود و بالا رفت و چون والد
 آقا سید محمد رضا امثال این گفتار و آثار از وی استماع و مشاهده نمود و تشکر و تحیر فرمود و بفرموده
 و خواص مدام خود میگفت که نسب اتم مال حال نطفیل بچا خواهد رسید چه که اندک و کی پنج بار امثال
 این اقوال و احوال بی حیرت انگریز است و او در هیچ امری شباهت جبرائیل خود نداده پس ارا
 در حدود شش سالگی برای تحصیل قرانت و کتابت و ادبیات ابتدائیه بکتابت شیخ فاضل مقلّم سپرد
 و شیخ مذکور که پس از آنکه آنحضرت بی توانی بوی ابرش بشافت و با ذوقان و ایمان باو سخن
 و مشغول گردید و آنقدر نام داشت و در فرط زهد و جادات بنام شیخ فاضل اشتها را یافت و در پروا
 حقیقت شیخ اسانی دست یاری و در علوم ما تبحر آید همسره منزه و خطرات اینکو بی نوشت
 و در دبستانش که بزرگ فاضل آنحضرت واقع جمعی از فرزندان ^{و در آنجا} تعلیم میگرفتند پس او
 در ایام تقلید چنان براحتی از آنحضرت و سال نامه امثال در در کس مقتدائی خصوصاً در جدوت خط
 مشاهده نمود که موجب حیرت او گردید و یکی دو سال پیش نگذشت یعنی در حدود سال ۱۲۴۳
 آقا سید محمد رضا بجزار رحمت ایزدی بیوت و آن بزرگوار در حضرت سن عظیم ماند و در آنجا بزرگوار
 خال انگش کجالت پرورشش خواهر و خواهر سرزاده پرده داشت و در وصف احوال ایشان
 وی در آنسین حایات غریبه بسیاری مشهور و مشهور است چنانچه از معلم فرموده تا در
 که در پی نوشت همیشه بر رسم کتب و ارا ان خواست برسان از بسجده
 اتقا و کفایت کند آنحضرت معنی جبارانه او پرسید و او در بیان تا نقل کرد پس آن بزرگوار فرمود
 و در آنسین حایات غریبه بسیاری مشهور و مشهور است چنانچه از معلم فرموده تا در
 که در پی نوشت همیشه بر رسم کتب و ارا ان خواست برسان از بسجده

نری و نیز بیست و هفت که منظم غزن حرکت و بی اختیار بجان اسبش گذشت که با موجب این
 حرکت زورس و ارامی قدرت و صفاتی بدیهه از کتب و کلمات من لفظی است آنگاه با پاسی
 است که بتسلیم او برده و او را زود حال مذکور بود و از بد رفتن وی و مکتب خود آید و از آنجا
 با حضرت سخنان سابق خوش را مذکور کرده تا یکصد نفر که کتب از دست ایشان گشته
 و بطریق است و منظم از برای ماضی نمود و در جمیع آن نگارنده و مکتب استوار است و منتهی قاصد قاصد نام
 کلمات و مطالبی از وی تواریخ نمود و سبب تخریب منظم میگردد و شیخ منظم چون در
 مایه ای از بد شیخ بگردید و در تمام مملکت طعم دیوانه بود و مطالبه نزد بهترین مجتهدین بدانت که
 در آنجا در حالت منظمش بر نماند و در بزرگ در دیوبند و در بد شیخ در کون آن سرور وجود
 و تحقیق داشت و نیز از منظم حضرت یافت که فیما بین نمایند مکتب معتقد و موسوم بود که در هر دو
 عصر یکی از آنان همگی هم در میان وزیر است و در با عمارت از هر دو بیای نزدیک شریفیت
 میگردد و روزها باستغفال بازی در سخنان منظم میگردد و در همیشه منظم و
 در محفل شیخ شده و در دکان با انواع بازی میگردم می کنند از شیخ کنایه
 محبت و چنان میگفت چون در آنسیدید و تحقیق است و شیخ شده او را در بد شیخ
 با کنار و برادر منظم نماز و نماز او در حالت کوی مسجد و اوقاف مسجد و بی انباری یافتند
 و نیز از شیخ منظم این حکایت شریفیت که در آن نماز در در آن نو نماز بیالی در مکتب وی
 او در احوال را طوری شمس می میگفت گفت اندر بود زیرا که شیخ در بد و صفات و صفات
 مشابهت و طاعت با نماز کردگان نمیدر و حرکات و افعال که در تقصیبات نام منظم
 سرایت زاده شاد و میگفت چنانچه طلب اوقات در انکار و افزاین بود و از شیخ و شیخ
 همسر در کوزان و نیز بنامند مکتب و همسر این خود شیخ از شیخ و شیخ میگردد و در بد و بیالی

در کمال در شرب و اشت بمان با تو برسد و با شادمانی و نسا با خاطر تناول بسوزد و هر یک
 از این دو دس در شرب محتاج میشود و از او تناسل میکند بی مضایقه و بدون اظهارت با کمال لطفت
 عین بسوزد و هرگز دیده نشد که مابین او و یکی از شکر آن بخش و کدورتی باشد و یا یکی از وی و یا او
 از احدی شکایت نماید و بگذارد دس و خفا محتاج بتکرار بود و هر چه مستعمل بود در دس مباد
 بد اول فرا میگرفت و مانند سایر شکر کردن فلان نیز پدید و خفا را به انگونه که مستعمل تسلیم مباد
 مانند او برشت لذت بخش مستعمل پسند و جودت و فراست و هشیبه و قابلیت و استعدادات جلیبه وی
 تقوی و ایمان بسوزد و مگر میگفت اگر این طفل و دره نامی تحصیلش را با انجام رساند نخستین عالم عصر
 خویش خواهد شد و هر یک که حال اولی پس از چند سال ویرا در معرفت خود برای اشتغال تجارت
 دست یافت بیکدیگر کرده انوسس بخورد و این عبارت را بکار میگفت که اگر والله شش در حیات بودی
 وی را از تحصیل علوم بگذاشتی و با بر تجارت غماشتی و آنحضرت از حضرت من در میل وافر و غیبت
 شدیده به برادرات و مناجات و استمراق و کمال روحیات بوده و تو چنانچه این بشنون ما در غیر نبود
 و اغلب مناجات شبانه در پیش معترف در نماز در لذت و نیاز میگرفت و چون در چند روز نماز گوی
 و اغلب روز ما روزه میگرفت و در همه برای استقامت اشتغال بعبادت و کتب در حاضر میشد
 و مستعمل کی از همه در مناش را طلب وی میرفتند که هم ملت جنبه را دانست و هم ویرا با خود بستن
 بود و در طلب پس از حاجت و حضور با وی نزد معتمد اظهار میباش که ویرا در گوشت خلوتی خانه
 سکونتش مشغول بعبادت یافت و به اینکه بجزات واقع شده و چون بر او عرضه میکردند
 که در ای حضرت من مکتب بعبادت و عبادت نیستی در هر وقت با کمال ادب و حیا که مخصوص می بود
 فدی پیش میآورد و بیانی میسوزد که چاره با بر قبول و سکوت نبود چنانچه نامش نیز شهبه
 حاجت بستید چو اگر با نوازه آن شهبه میگوید بگو علوم مشهور از عظمای علمای متقدمین اصحاب آنحضرت

چون با حاجی رسیدم که کی نه احوال وی طسیرتی دوستی و مراد است داشت وندی که شیراز بنامش
رفت و در آنجا آنکه در آثار بیرونی عمارت مشول مکاره بودند ناگهان صورت جوان نوری
بمسیر رسید که با در صلوة و در حال دعا و مناجات بود و در اصناف کلمات و تحت تبریز
چو که این هنگام فریاد صلوة داشت و بیشتر صورت و تفریح مدید ویرا جذب نمود و دل بر بود
که در مکاره باز ماند و سبب قلب صریح را بگشود و سبب است تا سخن را استماع نماید و نیز
بسیار که بر اویت صاحب صوت نازل گردد ناگهان سیدی صبیحا و صبیح در سخن تقرب
از بیت اندون بیرون خسر امید و در کمال وقار و شرم و ادب سلام داد همیشه نظرش بر صورت
زیبا افتاد چنان مجذوب جمال و کمالش گشت که در حرکت و تکلم باز ماند و دیده بر جمال ناله انزال
بدوخت حاجی سید محمد باو گفت این اقا خواهر برادر من است نامش سید علی محمد و پیش از
این همچنان نگذشته است و اما تاثیراتی که از شما در احوال و شکر گزینی حاصل شد
هرگز نداد مفارقت نمود و باری دیگر پس از چندی بشیخ مذکور با نماند رفت و سخن در رای
صلوة و مناجات بشیند و پس از آنکه همان صبیح صبح بلبس در دو فرسود در حالیکه چند
قطعه کاغذ در دست داشت و بعد از ادا نیت با وقار و ادب نزدیک رفت که در آن
مذکور نداد رسید که این کاغذ با حیت پاسخ داد که صفحاتی شوق من است و در کتابی اول
را از دستش گرفته گزرت و غریق حیرت و تعجب گشت چو که او خوار ابرانش از سبب سبب
در زیارت نوشته بود و پس نداد سوال کرد که شما هنوز بمقام تکلیف نرسیده اید و عبادت
بر شما واجب نه چرا اینقدر نماز و نیاز بجای می آورید در جواب فرمود که خوشترین ساعات بیانم
و شناسی است که با گریب و مسجود خود در راز و نیازم و من مشتاقم که مانند صدقه کفایت مدلم امام تمام
سید ان جبین باشم و سید گزینی چون این سخنان را از وی بشنید لحنی در نهایت بر

جرت بود گویت پنهین بسین دانت که در تحت اسما انقیاف لمیح و الطول بدیع بسرار مین
 نیسی بود و دستور است و از این جهت بود که چون خدای جاقزای دعوت برین از ان شیب
 بر تفع گشت عاشقانه به انوشنافت و تصور و مرام خود را بیافت و آن نگار در مواضی مذکرات
 عالیات خود شرح و بر مذکور را بر آورده و کتب بسیار که در این شرح
 شرح طلب فرموده و به پیوسته

پس از آنکه تخیلات ابتدایه شرح و در مکتب مذکور منقحت گشت حال علم او را از مکتب آورده
 و بگروه تدریس در شیراز مشول ساخت و پس از چندی ویراده حالتیکه بسین پانزده سالگی رسید
 با خود از شیراز بجزیره شکر رود و در مجرای تجارتش مشول بود و در آن بزرگ تخیلات آن بزرگان
 منحصر بکتب ساده رسوم آن ایام بود و تخیلات او تیسره و کلیه عربیه که علماء آن دوره طی
 میکردند نمود در توفیقات در مسائل کریم خود و مقام احتیاج نویستن را مانده بود تخریش حضرت
 رسالت پانزده ای سوره و بلبلر تخریش و فصل را باستان در میدان منزلت قبسیه و تلیه خود
 دعوت فرمود و در آن بزرگ ایکنات عالیات است

فورت اسما و الارض ان امره لابین من هذه الشمس فی نطقه الزوال
 فی هذا الفضا طلاق حجة الله قد اختار لحننا و مینه و اسرار شریسته جسد امانه
 عند احد و اعلاه الله بنصه و کرده با و در فی القرآن للقتل من عباده انقرا الله
 بدین کلامه ثم قوله جل شانہ انقرا الله بحبل لکم سر قانا و شرح صده بهالم شرح
 و در او من شریسته فی من قوله و در مقام دیگر خود فلما بلغ سن ذوال الفتنی الی
 و کف من العلم (بلوغ) قد بلغناه الی جزیره البحر (ابوشرف) سنه حقه

رسول الله من قبله وما كان من سبيل حكم له ي اوه يمكم وانه لومى على بناتشان و ايجى على بنات لقرانا
و اعسى من قديمه رسول الله في حكمه لى جنفا و بشهره كل ذمى مثل ان مثل كشت تايات
مازل الا من الله ايسيرز انكليم .

در بیان کیفیت ایام هجرت
و انحضرت پس از ده روز پیش از هجرت در شرکت و در اوقات هجرت در شرکت با اهل بیت
و کعبه از انقضای قرب چهار سال از شرکت ما با آنان در تاریخ که مستحقان هجرت بودند
و آن چهار نفر معروف بنام هجرتی ما بوده و هجرتی با دو سال بود و هجرتی که هجرتی
توقفت در آن بند شد تا آثار و آثار خود در وی ظاهر نشد. و ابصار حدیثه ما با آن
و محبوب میبود و خطایات دوام هجرت و اذکار آن بزرگوار در هجرتی از شدید آفتاب بر سطح
هجرتی که هجرتی و تو جبات و منا جاتش در اسرار انجا معروف و مشهور نزد اهل بیت هجرتی باشد
در تباغات سمویه و تو جبات نسبت به اش بر اخفی و محبوب ایجا در هجرتی که هجرتی هجرتی
و نیز در آن ایام گاهی مضایح و دستوریاتی از او تراشید بگرد که در ویل بر آن بود که احوالی
و احوالی خاص خصوصاً تجارت را نپسندیده و بار کوشش هجرتی بر بیان به بیخ خود آنگار
باصلیحات و هجرتی در احوالی بگرد و حاجت سید جواد علی الهیانی زید در آن ایام سفری
در ایران به بند میبود و در پیش شهر برای راجعه دومی با خالی انکم هجرتی و هجرتی هجرتی
در ایام هجرتی و در آن بزرگوار نازگشت و بعد از آن نکره میگفت که انجان ایکی در هجرتی
با انور و از آن در کمال و خصال بزرگیمان و خضوع و خشوع و در کتاب بزرگان و در آن
و هجرتی هجرتی در هجرتی که هجرتی که هجرتی که هجرتی که هجرتی که هجرتی که هجرتی که

علم التبیان از آنحضرت بصحت شهرت پیوسته که هرگز برای رسم نشان و نشان بر بسته مای
 بعضای تجارتی سخن گشتم الا آنکه در همان حال حق تعالی را تسبیح بیای میآورد و پس از تسبیح
 از پیشتر عزیمت مسافرت بگر جانم آورده اند که آنحضرت را بشوق سفر و توقف در مقامات
 تبرکه عراق در زمان خستبار زکف بر بود و مکرر با خویشانش میخاسته و از آنان خواست که بر سفر
 رفتن مجرمه ایشان را تحمل گیرند و آنان همی میماند و قتل میگذاشت تا حاجت سابق غیبی در آید داشت
 که مسافرت و محاسبات تجارتیش را مرتب نمود و در مجرمه را مفضل و مخوم کرد و کلبه آنرا تسلیم امینی
 نمود و شرح احوال با احوال زشت آنگاه هر سه پارچه را کرده و خال ابرکش حاجی سید محمد چون از
 باجری مطلع گشت آشفته و پریشان بود چه که او را بی استسای با نیجهان و متاع آن و توابعی کند
 امور بید تقدیر حق تسلیم میدانت ولی خال حاجم حاجی میر سید علی فدائیت که آنحضرت را از ضررین
 در کنایات داشت و با احوال و اظهار و خراب اسرارش متعجب بود و اطمینان داد که آنچه از آن بزرگوار صاف
 کند گرچه در دنیا هر چه بودی نظر ضایع و دیده شود همان موافق مصالح و اعتدال حقیقت و کمال در حق
 و در کمال است و حاجت حاجی میر سید محمد پیشتر رفت و بنمود و بعضای و وفای مگر است
 و ادعای را در نهایت کمال مشاهده نمود و با بجز آنحضرت در حالتیکه منارت آنسبزی بکجا برود
 و احوال سخت شوژ و ناگوار بود ناگهان بران عرب وارد و در انصافات زیارت مشاهده
 انتم اظهار اسراف عالی بار خود با استفاد از عالم الازد پرداخت و آن آیام بجز عالم
 کمال ابراج سید کافم رشی که بر جایی شیخ بلیل القدر شهرت شیخ احمد الاحسانی در طریقت و
 در کجا سزاوارت و قیامات روحانیه داشت ختم شده و با او و کجا عطای اصحابش از کس
 بوده چنانچه در مواضع کثیره انداز آن بزرگوار در حق شیخ و خصوصاً در باره سید شمس الدین بلیل
 و حقیقت و معرفت آنان رکنی عظیم از معارف آنحضرت محسوب داشته و از آن آثار خصوصاً

شکری که بیانات فخری تفسیر کرده و بتره و دراتی مقادیر مختلفه آنچه در کتب مستقیم و نامی
احوال و ادبش استبان نامیده و اخبار و روایاتی گفته اند چنانچه شرح اینها در کتاب
از قول سید مرتضی است و در باب اول روایت شده که بخش اولی از شریعت در این کتاب
و نیز در مواضع مناسبه مستفاد ذکر خواهد نمود و در اینجا غرض از اینست که نقلی که اخذ از کتاب
مؤلفان زمانه است چنانچه در کتاب در خطای و حساب سید مرتضی بود که تخیل اجرائی بخش
بخش بخش بر سر می آید و در ایام توقف آنحضرت و کربلا از نیزه ایشان است و در این
از ایام زیارت رفته اند که شصت و هفتاد نفر از آن حضرت را که در آنجا بودند و در آنجا
چون در نهایت محبت و رحمت افتاد که در دستهای آن حضرت متوجه بآن وقت بود
و در بیعت اشک از چشمانش جاری میشد و چون آن بزرگوار را چنان زیارت بکنند
افتادگار و اسراف و در بارش از نهایت ادب و احترام و با همه مقتضی دور و می آید
و در زیارت میرد پس آنچه از مشاهده آنحضرتی صورتی که در آنجا بخش فرموده بودی هرگز
و در نزد بدگر و در بری دیگر نیز آنحضرت را با مثال و نقل هر وقت یکبار در آنجا
بزرگوار چنان مستغرق حال می شود که هر کس که در آنجا بیگفت و آنچه تا آنکه گویند
او از زیارت فراتست و تقوی آنحضرت از نهایت ادب و احترام و بیگفتند و فرموده
می آید که سلام در آنجا و آنحضرت را با سلام و در موسم احترام کسی که در آنجا
از وی درخواست نمود که در بس که صحبت نموده و در آنجا که در آنجا که در آنجا
و در زیارت با او با یکت زهی شایسته و سعادت آنرا که در آنجا که صحبت نمود
فرموده آنرا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
در قیاس که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا

ذکر مصائب می نمود و در شده و همیشه نظر سید بر او افتاد با آنکه هرگز در هر هنگام این نوع مصائب
 آلاء الهی برای احدی قیام و تکویم نمیکرد بپس احترام وی اند جای برخواست و استقبال نمود
 و با حال احترام و تواضع بگرید و اصرار می گفت سید ما اینجا بفرمایید و مثل مجلس خود از آنجا
 میسازد ولی آنحضرت قبول نفرمود و در داخل مجلس قرب و ب آن جا گشت و در آن حال باری
 دیده دیده میشد که اعضاء دارکان کل حاضرین بیعت آن بزرگوار مسترف و قاضی میباشند
 ولی کل مختیر بودند که گیت و احوال صیبت و جاسین بر غیر ساکت و صامت بود تا آنکه سید
 با و خطاب فرموده گفت چند مینی از این شایخ که در مصیبت امام شهید ساخته بفرمایید و از شایخ
 بخواندن آن ابیات نمود و حضرت شروع بگریستن فرمود چندانکه از گریه اش تمام تمام
 مجلس بگریه شدید شد و بخواندن چند مینی از آن ابیات اکتفا نشد و مجلس خانه یافت
 تا بهم شربت چاک کردند و آن بزرگوار نیز نوشیدند آنجا سید از او قبول معذرت خواست
 و برای حضور در مجلس ذکر مصیبت منقده و منسزل خویش برخواست و اصحابش نیز با او رفتند
 پس آنحضرت بر جای سینه نشاند و شربت بگریه نوشید پس با آنصداق درود گفته بیرون رفت
 و با بجزه ایام قلیله از قمشه آن شاه را اندر که قریب شش ماه بود در قمشه از راه مرند
 نزد قاین ابحار بدیده اش بقوی آسمانی منفتح شده و مخزن قلبش از میزان مودت
 معذرت آئینه اش بر او ربانیه و نغمه یافته و شروع لمعان انوار و جریان انوار نمود و پس
 در مسافت من آنق الی الحق که با شاه مقدمات فرموده چون مسافت من الحق الی الحق را
 در آن ایام غایب به پایان رساند و سفر من الحق الی الحق کرده تا زم شیراز شد و سبب
 صدور مرادش از آنجا پس نزد وقت آن ایام تملیه همراه والده اش بود که تکل فرستش را
 نخواست نمود و حال آنکه بر او داشت که برای او در جاده ای بگریه رفت و بلاخره آنحضرت

تاریخ مختصر

مجلس اول در تاریخ ۱۲۵۹ هجری قمری

و آنحضرت پس از مراجعت از عراق عرب بشیراز تا یوم اعلان دعوت و قیام بیشتر امرش بخود که
در موطن خود متوقف و مشغول بامر تجارت بود و مسرعتاً در ایام مذکور بهشت دعوت
و توفیق و توفیق و اصحابی از او معلوم و مشهور است ولی از انوار اخبار و دعوت
و جذبات اطرافش متولذ گشته و قلوب خستار او را که احساس نموده که وی را اخبار و اسرار
بدی در سر و پرده تازه در پرست و انوار خفیه مانند آفتاب فجر در افق شیراز در نظر اولی الامر
و کدیبه نمایان بود و خصوصاً جمعی از بستگان و معاشرین آن بزرگوار و خیرم مطالب و اخبار
از او شنیده و شنیده بودند و زفره در داخل و خارج از او پیکار بود و استیقام از وفات
استیلا علی ایچ سید کاظم در چاک در سال ۱۲۵۹ اتفاق افتاد آثار و اطوار و اظهار
آنحضرت و آنحضرت همیشه و گوش بر سر

و در و جناب کاتب و شریک و شریک
و ملاقاتش با حضرت باب

چنانچه در بخش اول مشاهده آن ایام که سنده تعلیمات روحیه الهیه از طریق شیخ احمدی
بواسطه خودش یا بعد از او بواسطه همیشه و این سنده کاظم شوقی در کربلا بر سر بود و طالبین
علاقه و مینه پیاپی بگریخته شده است تفاوت محمود جمعی کثیر از اولی و فضل و محققین از آنمدرس
رو جانب فارغ و مانع شده و حرکت و بیان محسوس در اخبار شیخیه نمایان بود و چون
عاجی سید کاظم بدون تعیین من ایوم بعد از آنجا که گذشت ارباب سبب و عادی کثیره در بین
ولی را صاحبش در عراق عرب و ایران برخاستند که هر یک او قای قیام در مقام او را میخوانند
و آنکس و اتم از کل حاجی محمد کریم خان از اهل کرمان بود و او بود و علم و مال و شئون ریاست
و مجال و کثرت تألیفات استوار یافت و اغلب پیروان آن عقیدت و طرف او برگشته ولی

و در کربلا

در اینجا یک سینه استی و در وقت من بیدار بودم و در وقت بیداری من
 جمع کثیری از کبار اهل پیش که هم در میان من و هم در میان خود
 و آرب وی کشیدند اما فی الحقیقه در وقت بیداری من در وقت بیداری
 و در وقت بیداری من در وقت بیداری من در وقت بیداری من
 اینها قاتل ترزل که در وقت بیداری من در وقت بیداری من
 و در وقت بیداری من در وقت بیداری من در وقت بیداری من
 مقدم آنان در همین زمان بیداری من در وقت بیداری من
 بنشین آن میاید و او سر وقت بیداری من در وقت بیداری من
 بجایه ساید علم و فضل است و در وقت بیداری من در وقت بیداری من
 در وقت بیداری من در وقت بیداری من در وقت بیداری من
 اشتغال داشت دستگیر برخی از مواقع وقت برای ملاقات و در وقت بیداری من
 از وقت بیداری من در وقت بیداری من در وقت بیداری من
 بگذرد و وقت معارف و مقاصد بسیار در وقت بیداری من
 سید شتی از وقت بیداری من در وقت بیداری من در وقت بیداری من
 و در وقت بیداری من در وقت بیداری من در وقت بیداری من
 بر فاست و وقت بیداری من در وقت بیداری من در وقت بیداری من
 ذکر کمال است و در وقت بیداری من در وقت بیداری من
 بلکه در وقت بیداری من در وقت بیداری من در وقت بیداری من
 در وقت بیداری من در وقت بیداری من در وقت بیداری من

تقریباً هر دو چهره بیخات منظره شیراز تر جمده و متوجه بودند از آن طرف این سفر را خستیدند
 پس باه و خواهر را با ایشان زندگانی در کجا که داشت در آنکه ترش میرزا حسن و خالو زاده اش
 این آنکه بیشتر را که با وی هزار و پیر بودند با خود بر سر کرده منتقلان قاسمی آنکه لازم شدند و در آن
 جنای اولی از سال یک هزار و دویست و شصت هجری قمری بحدود شیراز ورود نمود و قبل از دخول آن
 بلد همسران را بفرستاد تا در سبزه بمانی نزل گیرند

آغاز شارت و تلویح سید فخر الهدایت

و جزو حبس تقاضای غنیمت و تدابیر آتیه لای الهی بود و محتاج بلد بملاقات حضرت رسید و آن
 بندگان و پادشاه خویش و حوت خواست و داد جواب حسین وعده داشت که هر زمان را با سید فخر
 دستام و اکنون منتظر هستند و از جهت زینتی من تخریب و مضطرب خواهند شد آنحضرت فرمودند
 که اگر چه را تقاضای بندگان و برویم در حال قوت اراده و جاذبیت وی را حسین را با خود برد و در این
 ظرفی که کبریا و عظمت و جلال و مقام و گفتار آن بزرگوار و از طرفی که اسرار نهانی اخلاقیات غیر متناظر
 تقریباً که تا به بنام رسید پس از وقت باب فلام سیاه مبارکد و بابت خطاب با حسین
 این جمله را از قرآن بخواند فاد فلو ما سلام آمین پس بگره از آنجا درآمد و فی الحال از سر آمد

چنین تالیف جدیدی است و از قدیم شهرت و در این پیوسته سید شریک حسین خیریه اقامت ایشان در طیب ظهور و در آنجا در آن
 سخن گفته و پیشه که اغلب از فتنه آن سخن مستفاد بقرب آورده شده و آن را همگی که از ایشان در آن روزها گفته اند این سیره چنانکه
 اول آن تخریب و بعد از آن در سبب شرح احوال شهر را و سگر و علی سید فخر الهدایت می مردم از مردم طایف آن از آن میزد و سبب این
 من تخریب و تخریب و تعیین نکرد و ادعای جلیله و متناظر بزرگی وی ذکر نمودند از اشغال حسین بشیوه و حال علی بن ابی طالب
 و تا قبل از وی و در این سبب از آن سبب این که با نفس نام خود و یا نام حسین علی بن ابی طالب و سبب این
 سبب است که در آن روزها و در آن کمال کمال است که با آنکه از آن سبب این که در آن سبب این که در آن سبب این که در آن

تا آقا به وطن از برای ششتری دست در وی از چهار راه حاضر کردند و خود آب بر دستهایش برینت دادند
 داشت که خط ادب نموده استماع دهند ولی آنحضرت تسبیح نفرمود و پس از فراغت هیچکس قدر برگرفتند
 و تناول شربت نمودند ^{نزد وی تزیین کردیم فرمود} و امر داد تا سواران برای چای جیبا کردند و او در ^{نزد}
 نزد طاقت و شفقتی باب فحش بمنقل بود و عسکرم سارعت بسید المغانی و اطلاع از حسن آن
 در ضمیر داشت و اجازه خواست که چون رفقا در تشریح ^{خط} میخواندند و اینک وقت اداء نماز منسوب است به سید
 ایشان را دریافتند بصلوة پرورند ولی آنحضرت بوی حسین گفت که برهی شما اولی آنکه امور را به شیت و اراده الهیه
 تفویض نماید و اکنون شیت آئینه بین تعلق دارد که در اینجا گمشی نماید پس حاج حسین را از قوت
 کلام وی طمس آن و سکونی حاصل شد و برخواست و وضو ساخت و شول نماز کردید و او نیز با او
 صلوة پرداخت در آنجا ^{داوود} و آنجا حسین را اظهار بسیار در نظر گذشت و در مسامحه خود که برای یافتن مقصود
 بجای آورد و نیز از آنجا قات غیر فطره ملو از اسرار خفته ای تکرر نمود و از عمق قلب بیجا جات و داد
 تصریح و ابتهال گشود و از خدا خواست که شرمه و نتیج ریاضات و مشاققتش زودتر چشمه به سلوکش بر
 و بدیدار محبوب نائل آید و بعد از فراغت از صلوة با هم شسته شروع بمکالمات نمودند
 و آنهمه نام تقریباً یک ساعت از شب گذشته بود پس در بدو وفات سید شتی و امر از آن
 بعد از وی سخنهای میان آمد و بعد مقال دادند و بیان و عیان داشتند که هر چند او منجم
 بیده را عین و تسبیح نمود ولی اوصافی برای وی مهین داشت و علامات و آثاری در بدنه او ذکر کرد
 که باین مدعیان مطابقت ندارد و موافقت نیارد مانند آنکه او جوانی امی و سستی فاطمی
 و صاحب علم الهامی و حسنا و دره خائز و برادر هر نقض نامتومی و از هنر سخن معصوم و مستحسن
 از هر حق از کرده است اسلامی است و امثال ذلک و حاج حسین در آنجا مکالمه با او از بیان
 بسیار از آنجا در آنجا

و جدایت و اقتدر همیشه شایده و منی که سبک و درین خویشتر را خاضع با دیده دل بوی سید
 پس درین موقع باب روی بوی نموده گفت بین تمام اینکلمات و کمالات در من موجود است
 و انطباق هر یک از انصافات را با خود شرح داد و او چون این اظهار را شنید بگوشش گفت
 که هر چند صفات و کمالات مذکوره در روی مجرب است و عظمت نفس و کمال اعتناق و تقرب عظیم الهی
 و جادیت و قوت کلام و لاده و امثال ذلک در خصال عظیمه از تمام مشوئش زبان و در نشان میباشد
 بعدی که احدی انکار تواند نمود و لے مافوق اینها در خصلت حلیه مرتبه ناچار باید در ملاحظه باشد
 یکی قدرت و تصرفات روحیه که مافوق قوای طبیعی است و دیگر عالم الهی مجید بر کل اشیا چه که در
 سید روح مگر شنیده شد که میگفت علم من نسبت بعلم او قطره در مقابل دریا و ذره در برابر خورشید است
 آرامت و این مطالب را نیز اظهار داشت و آنحضرت کلمه سکوت فرمودند و در آن حال کما حسین در نظر

در تاریخ عالی اینها جا که بقیه ایمان کما حسین را بدین معنی آورده که خلاصه اش اینست چون بعد از وفات سید شقی بوجوب استوری همی از
 اصحاب مجلس که بر کوفه هفت یک از بین معکف شدند و ابواب تشنه الا نفس را بروی خود بسته و با تفریح و وفاء حصول
 و لغاد و در مجرب را خواستار گشتند و کما حسین درین عالم کاشف علم بشیر از شدت در بصورت آنجور رانمی شنیدند
 و در شهر از چون آنحضرت بکس در کما حسین در آمد او حس می نمود که جذاب نمائی در آن مجلس حاضر است که او را از خود بیخود
 در آن مجلس را از او گرفته پس آنحضرت وی را بنامه خویش دعوت نمود و در آنجا با او گفت که تو را گم گشته در میان حیرت و گم گشته
 در مفسدینیم داد در جواب عرض کرد علی چنین است آنچه فرمودند که طلعت محبوب خود را آیا بچه عنایت و دلیل می شنید
 او گفت نقطه علم که در چشم ظاهر باشد پس انصاحب گنج را با نقیبه بر حدیث جاریه نوشته بود اظهار داشته
 بین آیا حدیث این بر این بقایانی که میخواستیم در میسکه آن نشسته طلب در آن مگر است مطلوب را یافت و خصوصاً
 سید شقی فرموده بود انصاحب حتی که بعد از من ظاهر گردد بابت حدیث جاریه اش شرح فرموده انگاه کما حسین عرض کرد
 که مرا تا پیش از این وقت که بابت باطنی گویان میگویم و لهذا در آن آرزوی پیوسته در آرزوی پس از این طیبسان یک قاشق شکر

که اگر بدی دیگر آن اظهار نماید مسائل علیه محض لایحلی را که در ایام سید رساله صحیح کرده بود بوی ارائه داده
از او پرسید و این اظهار متذکره اش جلال داشت که مجدداً آنحضرت باو خطاب کرده و فرمود دست نگریند
آیا میشود آنکه سید در خصوص او بیگفت من باشم پس حسین رساله مذکوره را بوی عرضه داشت و او
تکلیت و شروع میان فرمود و یک کین در مسائل مندر بر اینین و توضیح نمود چند آنکه فک حسین در سخن
و در استماع معارف بیهوده هرگز در خیاش خلط نکرد و در شیخ دست نیندازد نه منجرب گشت در آنحال
خطاب حسین بدو نموده گفت با آنکه شایسته نیست عباد حقیر خداوندت بر آسمان نمایند
بلکه حق عظیم همیشه بدکانش را از خایوشی سپرداید منکک برای ایت ایمان کرم چه در دل داشته و خواهد
آوردم در این بوم نقطه علم الهی منم و باب یقین و معارف معنوی باز شده هر کس را هر سوال و حاجتی است
باید از اینجا طلب کند و هر که در اقل از آن ترزان تخمیر آرد بهمان مقلد در دون جنت نسیم خواهد بود و عرفان
غیب الهی و توبه و عبادت او که فایده فانی آفرینش است امروز از اینجا حاصل میگردد و اینک تفسیر
سوره حسن بقصص است که بیان میایم گوش فرادار پس لوح و قلم بردست گرفته بر عظمی که در تصور آید
نگذرد سوره اول آنرا که سستی بیره ملک است در فایده چند صواب فرموده بخاشد و حسین بن علی
که صریحاً علم عالی رتفع بود و در میدان لوح جلال می نمود و تشنیهات ملکوتیه آنحضرت همان خستیا دل
میر بود عالی دیگر یافت چندانکه توانست خویش را بگذارد بر فاست و در فایده تفریح و خضوع
اجازه رفتن خواست آنحضرت بوی فرمودند با اینحال اگر بیرون روی هر کس قرار میدهند شسته خاطر در پیشانی او
اول آنکه بر عجبی خود شنیدنی او نیست پس از آنکه بدو فرمودند ای حسین این ساعت فجر در آفتاب
حقیقت است و مقامی بسیار عظیم دارد و بعد از این در سالهای ایام زندگانی بشر مقام استوار آنرا
مخوفند داشته و چون خواهد گرفت و ذکر و اوقات این شب بسیار سنگین گذارند که چنین فصلی و مهمتی تواند بود

تدریس در این علم

در ایام آنکه از حسین از حضرت فرمودند که در شب سوره را بخواند و چشمش را بچشم خود بدید

در این وقت دو ساعت با یزید فریفته ز شمش گزشته بود که حسین مستغرق انوار و جذبات آن بزرگوار
 گشت و لایحه الهامات و نقطه علوم صمد پیشه را که در جهت یافتن منزه شمس بجای و حسرت بخشش
 در شب بیک مجلس غیبت از عالم الهی دید و احویات معارف روحانیه بدیوار انداخته چشمه جادو دانی چشید
 و وصول بکرز انوار پنهان از البصار و انظار از فضا بتول آن باب علم فمید و مقام رسی از ایمان ^{طریق}
 رسید دل آن دلبر الهی بخت و میل و داده خویش را خدای شست و داده ربانیه او ساخت و در این
 شب در ز لیل القدر قیام بر دعوت و اظهار اراده چهار چوبی همان شبی که حسین با دعوت سر نمود
 و بطرف عرفان و ایمان و انتفاع هدایت و تکیه نمود که شب نهم جمادی الاوایی از سال ^{۱۸۴۴} هزار و
 دویست و هشت و هجری قمری بمطابق ^{۱۲۳۰} محرم فرورد ^{۲۲} و سیم ای سال ^{۱۸۴۴} هزار و هشتصد و چهل و چهار میلادی بود
 بنده تاریخ این امر و یکی از اعیان کردیم و آیات خلیفه عیاش و در ساعت از آن شب گزشته بود که طعام حاضر
 نمونند و مشغول تناول شدند و حسین در احوال تمامت اوصاف مذکوره در قرآن برای اهل بهشت را
 در آن قضای نهرانی روحانی متولد از آرایش و آسایش و مسرت محبت و دولت ملاحظه کرد و تمامت حجب
 از مقابل دیدگانش فرود شده عوالم انوار و بواطن اسرار را مشام و نمود و شب را در آنجا که چیزی نماند
 بیاریسد و تمام شب را در نوم و غفلت در عالم انوار الهی و سرور روحانی بود و چون به هنگام سحر برخواست
 پس از ادا مراسم و فراتر از حدت آن بزرگوار نال نشد و بدین معنی در حقایق مشکون غزل گشت
 که هیچکس بایه (عروت می) در اول بر نومن بین امر شوند و من بایم و تو اول من آهن و باب البیاب
 و نفس سازه مذکوره بایه پس باشند که در آن دعوت و هدایت احدی خود نقش نبوده که بتصور سیر و ایمان
 چون حد و کمال شود یکی از ایشان با خود بفرنگه و دین بایم تا پیام الهی بفرست که رسد و پس حسب امر آن بزرگوار

بیل نهدی در این تاریخ بهشت و دعوت حضرت مبرکه که قیام میت و زنت ساکی جلال بھی بود این رباعی سروده
 بنده در وقت سحر کاش سینه شدم شد با من کاش اظهار نمود اسم اعظم را تا خلق از آنرا بکنند او کاش

در کتاب باید اجماع امر شود و بدو امر فرمود که در سب اینانی اقامت گزید و بتیسیس منزل شهر
 و کمال احتیاط را منتهی فرمود و با دوی ذکر هفتاد و یک مرتبه در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح
 حرف می نامد و تسبیح گزید پس وی را اجازه رفتن داد و صاحب خانه مشایعت نمود و بکار سپرد
 در آن حال که قاضی حسین بیوی سید اینانی میرفت خود را و اهلی مقام از در جات بیرون میآورد کرده و آری سنان
 و نسیم و آلا و ربانی و الهامات غیبیه و شیخ صدق را و نیز میآورد و با گوشش گوشش را و سرش
 میبندید که غایب کرد. اما آنکس ابواب ملکوت الهی باز شده باشد باید با دقت مراقبت فرماید که در هر
 گریه عزت نماید و مسابقت جویند و با بجز نرفته پس در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح
 تسبیح کثیره در هر روز تسبیح و غیر هم بود و او اخبار و اخبار گشتند و در آن حال رسیدند
 اهتمام نمودند و عفو قدس ای می ترتیب دادند و کجای استنفاذ و حاضر شدند
 و او کتاب شرح الزیاده شیخ همانی از کسب زمین نمود و باب خود نیز و غیره و در این کتاب

حروف همی و اصحاب اولیه
و و قاصح چهار ماه اول امر حضرت
 جناب اول من آمن باب الباب تسبیح شریف چون شرح دیگر نماند در این حضرت باب تسبیح
 در تاریخ بیک روز که حضرت باب تسبیح در تاریخ دیده بدین معنی در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح
 آنقدر نیز فرمودند و کسین در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح خواند
 که چون یکی بهتر از این نماید نسبت بیک روز قاصح است و تسبیح شریف با خود نگه داشته و در هر روز تسبیح
 در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح خواند
 در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح خواند
 در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح خواند و در هر روز تسبیح خواند

باینکه است نقطه علمیه آئینه و غیبت از غیبت غیبتیه رحمانیه حاصل نمود و ایثار مال جان و آنچه در قبضه قدرت داشت
 برای نشر امر و مقاصد او در همه گرفت بوجوب دستور مذکور رضا که مسجد المیزانی حوزه قدس داشت
 و بدان مشغول بود و با احدی در خصوص امور آبی دم نزد ولی اغلب لیالی در آن در السعاده و بیشتر اوقات استقامت
 از انوار مسک کبر میره و یوم فریم در برای نزلات و طهارات لافعات لهنای او استغرق و فاضل میشد
 و در مراتب عرفان و ایمان ترقی و خروج حیافت و در مقامات عشق و انقطاع بلوغ حاصل میسود و آنچه
 که فراد کسی پیدرگاه قرب کا آثاره نیافته و حاصل امانات آئینه و کرم اسرار با تیسره بود
 بهترین کتاب کند باب علوم غیبتیه بهر همه ظهور آید یعنی کتاب مستطاب تفسیر احسن لقصص تمام و
 کمال یافت و مدت صدور و نزل آن سفر عظیم چهل روز بیدار انجامید و حاوی یکصد و یازده سوره
 (مناجیق عدد اعلی) میباشد و نیز صحیفه مکتوبه که جامع ادعیه جلیله اربعه عشر است از انقلم طهرم
 و بر روز نمود و باین دو سفر جلیل اطلاق بینه و اکمال حجت صورت گرفت و همیشه که جناب قاضی از
 اهل بیام با دوازده تن دیگر که در رجال نادر عالم ذوق و تفسیر و شجاعت و دینیه و از اصحاب شیخ
 احسانی و سید رشتی بودند برای تحقیق و تفتیش بعد از جناب باب الباب آن بگذرود و نمودند از حال
 و مقال می گذشت نمودند که مقصد آنست خود رسید و نقطه غیبتیه کز ره را در یافت و او نیز و همی در مثل
 خود را بر چشمه حیات و مرتبت کتمان نیستوانت کرد و ناچار از شمار و اخبار این مشرق الا
 بدون بتیسین شخص عالمقدار نمود و فاش سرداشت که مقصود و موجود و سواد از اشارات و اشارات
 با برین ما باین خصوصیات است یعنی قدوة الی عالم کلج سید کلم را یافته و کن از تسمیه و
 اشاره و این است و نفیسی باید با قدم طلب و جذبات عشقیه خود راه پیداید و کبریا
 بیاید و از این رو چو شش و نوزده شش فیما بین آنان بر فاست و سر از پانزده نیست و کجست و تقصیر
 و متذکران و امر از قرآن و آنچه مشهوره و خصوصاً در عالم کاشف در حال عبادات و مناجات

بقره در دشت و بر ما نشانی

دانستند و محبوب را شناختند آنگاه بواسطه آنجناب بدرکت لقاء و افاضاتش فائز گشتند و مقدم
آنانکه پس از وی بمقام عرفان و ایمان نائل شدند جناب علی بسطامی بود و او چون بوضع
مذکور ذمته اش مشهوره و از رموز حال و مقال شیعیه و نیز از مکاشفات خود بی بوجاهت برده و

بناظر حق در کتاب مجید سلام بگیرد که آنحضرت از درجات طوبی و جارات با افکار و دستها و اجسام از مساجد و معابد ملا می
باشوی آن آیم چنانچه شرام خویش را در آغاز رخ زود نیز دعوت بدین پیش از آنکه مساجد از طرف امام چنانچه عیون داده و درین
بیانش افهام از انرا بسوی نظر مقصودش میرد و از این جهت شاید همگرا از زمین آیم آید و عقب ظاهر مانده ولی باطن امام زنده و توان
و حیثیتش را مانده باین ستمین و غیر چار و سلطه از آن امام غائب که مرکز از آن ساده اما تیره بوده دانستند و بدان طریق از جان و ایمان
آوردند چنانچه بجز از آنان از نسبت معلم آنحضرت بمقام باین معنی عرض استغفار کردند و قده از آنان که اسیر محتاجه و خوانده خود بوده
در موقع نسخ و تجدید احکام معروف بخرت گشته و ما ذکر بعضی از آن بجز حشر اشمال حسن بیکسان از حرف می زده و واقع مناسب خواهیم آورد
ولی آنکه صاحب فرست توبه بودند بصورت نگزینند و معنی رسیده و بدین گفته بی برده که منظور آنحضرت از آن کیفیت غیبیه و اصل منزلت
و نسخ و مخزن مسافر غیر و تعالیم توید که ذاتی از او بعنوان جسم ماند آن از القاب او صفات شامخ و ایتی نور و از دیگر کسبهای آنحضرت است
و بسایند که برخی از مؤمنین قسم اول که از اولی ایزد راه حجت با نخواست کرده و کتاب همچنین ذکر در ایشان میرادند و مخوم خود را از
بایت اظهار میداشته و آنان بآن آیات حیات ایمان آورده و تکریم و تکریم می نمودند اما بملقبین خود می گشتند که مقام این بزرگوار در حال از
این است که شاکتور کرده عنوان میباشد و چون آنحضرت در چهار سال اول امر از غیبت شدند که وی را بوجهی دیگر بستاید لذت این
اولی الفرات از اصحاب نیز بظاهر روایت با قسم اول نموده و تکریم بسید کا از مسائل اثباتیه که از آنان باقی مانده آنحضرت را موافق مخوم
دیگران ترفیع و توصیف کردند و استقامت بمقام اصلی دعوت آنحضرت و توضیح شده و آنجناب یعنی از آنرا چه نام برکشیدند و آنحضرت جنبه
فائده متعالیه از البصار و افکار العزیزان من بیزره الله تعبیر نمودند و او اقدت از وصف و بیان از او داند چنانچه در ضمن
این بخش و بخش آتی این امور واضح روشن میگردد .

مردی که سید محمد قزوینی فی سرف و حقیقت نبوت و پیروی او را در کتاب خود درج کرده است
 که هر یک از این دو دسته بندگان همگی در دنیا عاقبت نیک و سعادت دارند که هر یک از این دو گروه در دنیا
 مشغول به خدمت و عبادت خداوند بر حق است تا آنجا که بسیار غم و اندوه را در دنیا و آخرت
 در دنیا به دست خود رسانند و در آخرت نیز که در دنیا در عبادت خداوند و عبادت رسول خدا
 قریب به دویست و پنجاه سال و در دنیا در عبادت خداوند و عبادت رسول خدا در دنیا
 مردود و خود را در کفر و مشرکانه و در عبادت خود کنند و در دنیا در عبادت خداوند
 حق در دنیا پیش از آنکه در دنیا در عبادت خداوند و عبادت رسول خدا در دنیا
 در استفاده از نعمت خداوند و عبادت خداوند و عبادت رسول خدا در دنیا
 قسری بر وی نهند و به سبب آنکه در دنیا در عبادت خداوند و عبادت رسول خدا در دنیا
 در کفر و مشرکانه و در دنیا در عبادت خود کنند و در دنیا در عبادت خداوند
 و عبادت رسول خدا در دنیا در عبادت خداوند و عبادت رسول خدا در دنیا
 بیخبر از اینست و این سوره است که در دنیا در عبادت خداوند و عبادت رسول خدا در دنیا
 در اول اصول این سوره است که در دنیا در عبادت خداوند و عبادت رسول خدا در دنیا
 در صورت است که در دنیا در عبادت خداوند و عبادت رسول خدا در دنیا
 چند استخوان در کف است که در دنیا در عبادت خداوند و عبادت رسول خدا در دنیا
 در صورت است که در دنیا در عبادت خداوند و عبادت رسول خدا در دنیا
 تقدیر مرتبه تا عبادت خداوند و عبادت رسول خدا در دنیا در عبادت خداوند
 که در عبادت خداوند و عبادت رسول خدا در دنیا در عبادت خداوند و عبادت رسول خدا

تا با اتفاق دوی برای زیارت آنحضرت بنام مبارک روان شدند هر یک که وقت الباب کردند تمام مسیحا فی اولیا
 و بزرگوار ایشان چنین گفت که آقا امروز از خانه بیرون فرستند و نظر در دو شما بود و چون بگوشش وارد شدند
 طاعتی بدون نماز و طلب بان وجهه قانع شده ایمان آورد و ثانی من آن کردید و سارین نیز
 یک یک بر توطئه جناب باب آید بجز آن بزرگوار و پشت ایشان رسیدند و بیخ و ترتیب فدا کردند
 می زدند که نشسته و آنان نیز از آن بزرگوار کس بر سر خال وی و در پیشانی وی
 و در پیشانی او نیز و در کوه خونی و در اسد ابدال مراغه و آقا سید حسین یزدی و خا فدا بخش تو چانی
 که آخیر از مردم و معروف بنام قاطی شد و آنرا نیز از آن بزرگوار شیخ سید مهدی و نیز از آن بزرگوار
 قزوینی و در آن سوره نیز می خواند و آن سوره سوره سوره از طبقه ستمین و علما و رسته
 از آن بزرگوار سید شریف و پیران حقیقت شیخیه در ملک اصحاب از آن بزرگوار شدند و چون آنان
 فرید و در جبهه بین نوان جان و ما که علم فضل و بافت در اثر و نظم و بیان قرآن از آن بزرگوار
 که در آن آیه است که چاه است و بشیر از زلفه و در کت آنحضرت نموده فایان از آن بزرگوار
 آورده اند که چنانچه شمس خراسانی فرموده از عراق عرب در طلب حق ما زارم
 شیر زبیده او کتوبی لطیف و سپرد و نقل معروف را که مشاطی این بیت است

لغات و برکت مشرق و مشی خلک انا زور است بکرم زنی که بی

دریناات حضرت جلاله باب قره ایمن چنین ذکر است آقا سید کرم پیش از عروج فاد از آن بزرگوار ابشارت بزرگوار
 و بنام بزرگوار ای قای زین شرفی نماید از آن بزرگوار ایشان فرستند و کسی که محکوم گشته و بر اینست شوال شدند و
 که بر تقدیر از آن بزرگوار باب ظاهر روز بجمیام در باخات و شب بتجه و حاجات شوال بود تا آنکه شبی در وقت سر شریف
 نهاده از اینجهان بخت بر شد و ذای عمارت در هر دو باها خواند که سید جهان فاد سبز بر روی سیه در بار
 پای مبارکش از زمین رفیع است در آن ایستاده و در آن بزرگوار در سنوت آتی تفاوت جزایه جناب صاحب
 از آن آیت خط چهارم در آن بزرگوار پیش میگذارم چون در آن خط در آن بزرگوار کتاب حسن از آن بزرگوار در آن بزرگوار
 ظاهر در خط چهارم در آن بزرگوار در آن خط در آن بزرگوار در آن خط در آن بزرگوار در آن خط در آن بزرگوار

بناات منوره در غمزه
 سوره از روی رت که در آن
 در آن خط در آن بزرگوار
 در آن خط در آن بزرگوار
 در آن خط در آن بزرگوار
 در آن خط در آن بزرگوار

و حرف بیخاد و از او خواست که چون او را که کلمه حق نماید معروضه ففوه را از او بگوید بقیه هم گفتند
 دارد و میرزا محمد علی مذکور پیشتر در سیرت بیخیز حرفان و اینان باب پنجم رسید سر و سر را از قبل معاین
 تقسیم داشت پس آن بزرگوار و برادر ملک اصحاب اهل بیت قبول نمود و با جواد و در حال آنکه سیرت
 سر از او فرمود و همچنین آن سرسینه صاحب میرزا تقی (تذقیس) از اهل بزرگواری و از اولاد
 و متاخر تر از کاشان بشیر از مسجد و حضرت شیخ محمد شمس را بجا بجزاب باب اربعین از سیرت
 که در عین مجرب از بازار با جناب برآمد و در حال آنکه وی در آن بلد با جمعی از آن خرافت و در آنست که
 بقدر آنکه تصور رسیدند و چون باب را در ایام که با دولت است که در آن بوقت از راه منفی او باطن بی مقصود
 بود و در آنین آنحضرت اندک با برگشت و نظر ایشان از عقب بروی افراد میسوزانند تا آنکه گفت که
 من این امر را ندانم چون بزرگوار در کتاری نیم و باب ابواب آچار استوار کرد و بدین جهت میرزا تقی از
 فراد با حضرت راه یافت و بختادوی بشافت و لذا جناب آن جناب من آن خوانده شد ولی مقام است
 معذرت و خصال و معارف کتبیه و نه با ثبات و جانی همش چنانچه بر او در محشر آید و در آنکه که در
 معده بر آن شمرده شد و این کفوس آتیه ثانیه حشر که اشارتیه بجزه معارف شیخ استیاد بود
 و اهل جود و مقصد که تصور ایشان از زود و شرات معارف حضرت باب پنجم مشاهده کردند و در مقام عالی اعراف
 و خدا نال گشتند و زود آنحضرت متوجه و متعجب با نشانی که سبیل حق است و حقیقت مشاهده در شرف
 آن بزرگوار بمسئولان حرف می مذکورند زیرا آن کفوس کتیه حردنیه نورانی بود که از بزرگواری
 شیت بارزه زود است که در این و جود که مشهوره از اهل آنکه که گفتند و در آنکه در صورت آنکه در آن
 ولی در آن نشانی و او را همیشه آتیه که در یکیش این بجز حقیقتشان متاخر از معارف و آثار مشاهده
 و در ابجدی حرف کلمه حق پیچیده است و در آنکه و او را از زود در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 آنحضرت فرمود و زود و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

هر یک از حروف حلی و برزات و آثار غیره که از آن حضرت مشاهده نمودند و آنکه نوایای تکریمیه تا بیان فرموده
 روایات و حکایات کثیره مذکور و مطهر است و امری که از ذکر آن ناگزیریم این است که از کل تمهید این است
 و معانی رساله در تفسیر سوره بقره قرآن بود که قبلاً از قسم آن بزرگوار صادر و کامل گشته و در اثب اول
 بنظر اول من آید رسید چه که آن تفسیر بخت حریه فصیحی و در سبک و اسلوب حکمت عالی است و در
 و کاشف جوهر مضافی قرآن و حاوی معارف رفیع و بیرون است و از بعد از نزول قرآن تا
 بجز از آنکه عالم ایشان از احدی آثار و آدیه با نظر حق ظهور و بروز نمود و پس از مطالعه و وقت نظر
 در اینکات معتین بسین دانستند که در مینوع قلم حکیم صاحب کرم قلب طبعی ترا دیده که بسبب قلب
 من و در بالفت آن اتصال دارد و نیز باصفا و استماع تفسیر من آنهمس و نیز در حله و مطالعه مشرقی که بر شد
 جاریه بود ایشان و ایشان من عمل نمودند و با یکدیگر سرچیده و دیدند و شنیدند ثمه اگر بیتی نامی از عسرفان و ایشان
 و انشراح و فدا رسیدند که شبان در عالم کتر دیده شد و چنان دامن از شدت متعقات و نیز
 بر پشت اند و همت و فدای خا هر نمودند که ششج آن اهتمام و قیام باین امر و شایعها و
 زبیب متون نواریج و غیره تحول اولی الالباب است و برای نشر امر بدین و شفا و مانند پروانه شکر
 بر آتش پایا می روند تا با آن سوره جانثاران میدان فدا نثار نمودند و مادر اینها برای نریز استعمار
 سطرهای چند از تفسیر سوره بقره و شکر از آیات تفسیر حسن التعمیر و منی از کلمات حیات آن حضرت را
 که حاوی موافق تاریخیه است ثبت بنام قوامه الما علی فی البسیان الفارسی

تفسیر این نشان را
 در کتب کثیره از اهل علم آورد
 و در کتب کثیره از اهل علم آورد
 جناب اول من آید رسید
 سابر عزت

و چون در آن زمان تفسیر سوره بقره و شکر از آیات تفسیر حسن التعمیر و منی از کلمات حیات آن حضرت را
 که حاوی موافق تاریخیه است ثبت بنام قوامه الما علی فی البسیان الفارسی
 در کتب کثیره از اهل علم آورد
 و در کتب کثیره از اهل علم آورد
 جناب اول من آید رسید
 سابر عزت

من شهر من الاول والى ذلك اليوم الذي قد عزم الله عليكم اياتنا
فخرنا شرا من كتاب الله مكتوب قل ان انزل من بيني
من دون ما قرنت كتاب الله بحسرة تلك الآيات في لوح
البيع لمخوطا فويل لكم يا اهل الارض فحسب اياتنا بعض الناس
سكروا وانا قد عرفنا على النظر اياتنا فمن سب من وراء ما كانوا يكيدون
وان الله شديد العقاب على تلك العدة لعلم الناس
ان قل انزل من بيني اياتنا فقدره قبل يوم يبلوغ في الآيات
الله مستور ولما تم حكم ايام صغره قد اشرك الناس بآله الا
ان احسب الله والعزة لعبد في كل الاصلاح مكتوب وان بعدكم
الرسالة فمضى من سنة عشرة وعدة وبعد ذلك اذن الله بكم
استعملتم الناس حكم كذا الينا والواو بعد عشره واستعمل اليوم
طوره اسم الله العظيم الا ان ذلك هو السر الذي هم الذين لا يعلمون
وهو سبيل كل من افعل في تلك الا حاد بيت وما كذبوا وادى
فما شابت بالعدل والله على كل شئ قدير قل ان اسمي قد بع
كلمة العتي (طيفر) وان اسم ابى لبيد ذكر فخر كذا الرضا (محمدا)
وذكر ان في كتاب الله مطورا وان اسم الذي في كتاب التبا باسم
وان اسم ابى لبيد كلمة فخر الله في القران كان مكتوبا
وذلك الكتاب ذكره بلدي لعلم الناس فخره كذا انزل من بيني
في ايام ربه فخرنا وكتب من قوله فخرنا فخرنا فخرنا

ليوم تكل الى الله بحشرون وقد الاسس في تفسير سورة البقرة في اخية الا فتنا فيه
 الا يا ايها الناطقون من الى تلك الورقة المشرفة من شجرة التين
 النازلة في صحنات الواح ذلك الكتاب البيناء ان التوراة ^{صهيون}
 ولا تقربوا اذا نقرنا قوروا اضاء الله يجر وزالت الشمس في افق الظلم
 فاياكم اياكم اذا غمتي الله بك في ارض النجا وصلاح الطيور في جوار الهواء
 وتشرق النجا ووسس عند مطلع السرطان فما لك غنت الورق
 بالشاء وجلت اجساد البيناء وطلع الفجر باخيط البيناء و
 استقام على المرش نور الكمراء فاياكم اياكم يا اهل البيناء اذا نزلت
 الاشارة من شمس البيناء وولت الدلالة من امضاء القضاء وقلت
 المرات في وجه الآيات بالبداء فحينئذ زال الزوال في مضائق الشاء
 على الطور تيناً بالقرآن ^{سراً} فانا ذا احشربين يدي القبر واول
 حسي القدر لا اله الا هو انا لله وانا اليه راجعون ^{وكل من ذكرك ليسيل}
 العالمون سبحانك اللهم الذي ارفع من ارضنا الحزن ^{وكل من ذكرك}
 في حبة العدن بالشاء اللهم انك تعلم في يوم القدي اروت انشاء
 ذلك الكتاب قد رايت في ليتهما بان ارض المقدسة قد تم
 فرة فرة ورفعت في الهواء حتى عانت كلها لقاء بيني ثم انتقامت
 ثم جاء خبر فوت ابي بل العالم ^{مستلم} على رعدة القدي ايمن بها لك
 وقد اجرت بعض الناس في ان خبر فزعي ^{مستلم} الله على كبره آلهة فانا اليه راجعون

ما بين بين اذين انما غفلت او انش مناه وها من بينك وقت من الله و انت ك ان في روضة و هو يرت و ان في تفسيره

ولا حول ولا قوة الا بالله ان كتبتموه رب العالمين وقد ذكرنا في كتابنا
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي نزل الكتاب على عبده ليكون للعالمين
 سراجا ونورا ان هذا صراطا على عهد ربك باحق قد كان في اتم الكتاب
 على احق التيمم مستقيما وانه في اتم الكتاب لدينا لعلي وعلى احق التيمم
 وقد كان عند الرحمن حكيمًا وانه احق من عند الله وعلى الذين اخطا
 قد كان في اتم الكتاب حول الزبور مستورا ان هذا هو احق صراطا الله في
 السموات والارض فمن شاء اتخذ الى الله باحق سبيبا الى قوله
 الله الذي لا اله الا هو وهو الله كان بالعالمين مجيبا وان اقبلت
 احد من بعض العمل الا من اتى الباب بالباب ما وجد الله له من
 حول الباب محمودا الى قوله يا عباد الرحمن ان الله ما فلكم وما رزقكم الا
 لا يرتد كان عند الله في اتم الكتاب على احق باحق مستقيما
 ما اوحى الله سليمان من احكام الباب في ذلك الكتاب مستقيما والله
 على احق رضى واعلم ان من خسر الله خسر في يوم القيمة بالذکر
 الاكبر على الصراط انصرا كرمنا والله ان جنتكم تستم لافتمكم وان
 وآياته كلها باقعة عن خلق فنيا يا اهل الارض من اطلع ذكرا الله
 كتابه هذا فذا اطلع الله واوليائه باحق وقد كان في الآخرة من اهل
 الجنة الرضوان عند الله مكتوبا الى آخر تلك الآيات وايضا بسم الله الرحمن الرحيم
 الذي ذكرنا آياته الكتاب باليسين اتم ذلك الكتاب من عند الله
 احق في زمان الذكر قد كان باحق مستورا وانما نحن قد بينا الآيات

و آن آیات در آن بد با است جماعت و در کس علوم و حقیقت احتمال داشت تمام و صحبت نموده در خصوص

بیخ بادی سخن گفت و آیات و آثار فرزیده را در آن داد و او را مطالب گفتی بقیات و آن زکات داد و با

شوق و اصرار نام جوایی نام نشان آن بزرگوار گشت و در همین از شماره و نسبی تا به عبودیت گفت که ما ذوق

بیشتر نموده و این آیه را نیز توضیح دادیم که در این جوان ای چه کرد این آیه را که شرفیت باطل نازل شده و چه چشم

و قانیت بن در کس خوانده و در کمال استغناء بر اینها نماند و قیام بیدار و کثرت مساجد بنا نهاد و ترویج مشول مشتم و با

حق را بفرستاد است و در کمال قطع و اطمینان گشتم ^{توسعه} نیز کتب میاید به به خردان آنکه توانستند

و حاجی معین است سلطنت حکایت نوشت که فرج قای بزوی از خویشین حضرت باب عظمی از صاحب بزرگوار آن خواند گفت

بمنزله تبارت در آن آیات با صبران فرزند که در حدیث فرمودند و آنکه در حدیث است و اما آنجا برده و شش سی دل داده و با اولاد

کیشی صبر داشتند چه که توان به چنان بر جانب شش سوگند یاد می کردند جمعیت مقتدایان در مسر فرزند بود که مساجد

گنجایش آزار داشت و در بدن و در بنج او را در حدیث جانشین چهار هزار نفر با نیک بگشت و در غار با او است و یکدم در در

در یکی از معابر حضرتان که نفس از در چشم رسید که شباهت بسیار به جانب مقدس داشت گمان میسر با سواد و بکار عمارت

کتاب مقدس و برضی جفا قیام کنایه در بر آید و با او با دست گرفته من تعجب کردم با خود گفتم اگر این جناب تقدیر است

چرا این یکس در آمد و از دور دیده تعجب بوی او خسته باری بیطرف از من تا چون نزدیک شدم برابر آنکه سلام

بسیار جواب گفت شناختم جانب تقدیر است پر مصفا کردم و دستش با بسیره عرض نمودم چرا این یکس قیام شد

پاسخ داد بزرگوار میم پرسیدم با چه کار خود صدانه دندان در آنجا رتخ شده و آنقدر خاسر کرده و در مقام بزرگوار

میروم همین چه حکایت است گفت خود چرا متحیر این همه زحمت میشود چند نفر از عدول نویسن را نیز سینه تا خبر میاورند نمودند

سند از اصول دین است تعلیمی نیست که من بفرمودم بگوان هرگز با خودم بفرمودم که من بفرمودم که من بفرمودم
قدر تا ترسیده ایم تا من رکب و خادم و امانت سفر برای ما تدارک و حاضر کن فرمودم بر اینها ممکن بود
ولکن من با این راه طلب بر آورده علی کنم پس از من و در راه کرده راه افتاد

بتعمیر و تعمیر بنیاد و در وقت ملاصدق بدعا و مناجات پرداخت و بفرستاد و حاشیه
 و اتصالات و جراتیه و بواسطه آنحضرت در ایام که جانشان بود در انتقال خاطر و توجه نظر داشت
 و بانجناب اظهار داشت همیشه منسوب در شناخت جیبانچه ای انجام زینت راه شکر و پیشگام
 و پیاده سبب شیراز شافت و برای اجرای او امر و تعالیم بدیده تا منام مشار بهان و غیر
 و قریباً که دید در سفری دیگر نیز از اهل صفهان در آنچند روز توقف جناب باب الباب در اینجا
 بواسطه او مطلع و شنیدی شدند از قبیل میرزا محمد علی خوری و برادرش میرزا مادی و میرزا محمد
 معروف بپای قلعه و استاد آقا بزرگ و پسرانش و غیرهم که احوالشان در مواقع مقتضیه
 ثبت خواهد شد اما شاه از صفهان عزیمت نمود و چون بکاشان رسید با یکی از علماء گسترین ماند
 حاجی قاسم زاسقی و غیره ملاقات نمود و سبب هدایت حاجی میرزا جانی تاجر معروف
 اخوانش و بعضی از خویشاوندانش که در پیش از آنجا در کربلا و کربلا در آنجا در آنجا
 آقا زار تباط و التقات باب الباب و احیای میرزا زاسقی
 در هر سه میرزا صالح واقعه در قلعه معروفه پای سفار منزل گشته حاجی میرزا زاسقی فراموشی
 زدنما و ارکان کشیده که در آنجا در پیش میرزا شریح شریح امر بدیع و اختراع و مناظره که
 در قدر با او گفتگو و افکار دلیل و برهان داشت سودی بخشید ولی در آنوقت علم نور که تا کن
 در سه و غالب اوقات با او بود و نزد او تکرار نمود هر گشتیکه آن طاعت نمودند در دل
 شبها با بیخاتش آن گیش فراداشته و با بعلت مقام این امر بوده اقبال آورد و جناب
 باب الباب در آنجا را اظهار داشته ایمان خود را عرضه نمود و آنجناب از ابیان و میثاق سرگشته
 و از واقعه بانگت که در میان حکم بنده غیبیه در خلعت آن میرزا مستوره کنون بوده و وقت
 بر سر برادرش شود خواهد آمد پس بواسطه او از منزل در آنجا در آنجا در آنجا که آن ایام

بیت دشت سبکی با ثروت و عظمت و دولت و با شرف و فضل و کمال و برین و بخت و کرم
 تا این بود اطلاق یافت و بقصدی که کتاب و نیز همچون راه پند و اندرز و تکریم و تکریم
 را با آنکه در آن مستور داشته باشند و هر که میسر شود در آن می رسد و تکریم و تکریم
 لغات و حقه و صحیح بیستم بعد احرام زینت بسته بود آنکه برای عزت و منزلت کسی چون
 دن ایجاب نمود جناب بزرگوار می گویم با او که کثرتشان در راه و احوال و دانستند و با خود
 مع ما فیها از وی تسبیح گرفت بدرون خانه رفت و دیگرانست که مثل یافت و حق آن
 از آنکه شریف معونی داشت و سلطان و قلم بفرود از خود دینی از آن حضرت متبصر است
 و کثرت آثار قرانت کرد آنکه خانه با همزاد کسی بود ایامی آید و درین راه که در راه
 بقرآن است اگر ایمان با این بیان که از وقت و تزلزل کرد مسر آنکه از عرف و نصف بود
 بنامش رسیده ایضا از فرموده و تکریم و تکریم و تکریم از برای اینجهت است که
 و در فریادش با هر گوی در پندارند و با پندارند از آنکه داشت و فریاد چنان بود
 که بی و تک تشبیه اشکانات و تقواست که در آنکه بجز از آنکه بود آنکه و حسین
 با حای بیرون آنکه می پذیرد و چه که او را مقرر و این را در آنکه بود آنکه و وقت
 سوختن داشت و آنکه با باره بود و طاعت کرده و با این و حجت و تکریم آنکه بود و
 در آن که خود را بپسندید و در آنکه کثرت و در آنکه کثرت و در آنکه کثرت
 و کثرت بنام معنی در کثرت و با طاعت و در آنکه کثرت و در آنکه کثرت و در آنکه
 با طاعت کثرت و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم
 و در آنکه کثرت و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم
 که بر آنکه کثرت و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم و تکریم

بفرستد رسید مسازت و نماصت آغاز بحداد و از حاجت احوال خود بیدیشید و توسیخ بیکر او را
 بشاه نداد و مانع از طاقات ایشان با وی گردید لاجرم آنان از جهت ممانعت وی نتوانستند جز
 مدت اندکی در طهر آن دولت نمایند ولی بعضی از ارکان دولت و علمای پای تخت را طاعت
 و دعوت نمودند و مجید بنسخه از کتاب و صحیفه را بطلما و ابرار رساندند و از آن سفر تاج علیا گرفته
 و اسیر اقمیه مکنوز آن سفر بر آنان آشکار گردید چه که این سفر نبشند تا حسین بر تباطا با مکنز
 حضرت سید علی است که در طهر آن چون آفتاب از دروازه حساب بید خشد و چون کرمی
 متعاضد از عرفان مردم بود رسید و این نخستین در تباطا در صورت ظاهر سبب و فائده
 آن شد که بعد از شهودا بتایید و نصرت حضرت قشربا اصحاب بر فاختند آنگاه تا حسین در طهر آن
 از طهر آن فریج شدند و در بلاد اخری بنشر دعوت پرداختند و آغاز اعراض و بر ذرا اعراض و اجمعی برینا
 آناسی و ممانعتش از امر حضرت باب انبسم از انبوع شروع شد چنانچه در توسیخ ضعیفی که بعداً
 از ناکو برای محمد شاه صادر و ارسال فرمودند اشاره بدین امور مذکوره است و ممانعت آن توسیخ را
 در ضمن شرح واقعات آن اقامت درج و ثبت نمایم .

سفر حضرت باب انبسم که در اولان دعوت و وقوع اعمال حج

و چون مدت مذکوره بشمره امره انبسمانش نیک مستقره غلبه گشت و بیانی ایوان بر بیع در قلوب جماعت
 مذکوره مسترگ گردید و در سال اول و آنارذ آیات این حقبت بر شاه در نیت و اولاد و شاه بفرست
 کامل شد با جناب میرزا محمد علی (نایب) در شهر شبان سال هزار و دویست و شصت بنهم
 در سپار گردید و مقام باوندیشس مبارک نام که در اقامت در بیشه بر یا خریه در حداد
 در ده بیستم از شهر تاشیخ راهی گردید و در بیستم نوزدهم رمضان از بیشه بکشتی کوچکی
 رواند و در یازدهم در سعادت ابراهیم نایب رسید تا بکشتی نیک رسید و در آن داخل شد

و آن در موفی از صبح ^{خوب بود که انوار آفتاب افش در روشن داشت و مشرقی از این}
 در خطبه صادره از قلم همیشه در کشتی مسکون است و نیز در خطبه که گمان که در اینجا صدر
 مرقوم است که پس از حرکت و بری سفینه دو روزه بکنان رسیدند و در خطبه عید الفطر
 است که در آن روز کشتی در دریا میگذشتند و منقوله

فلله الحمد والمنة والکبرای علی ما اخرجنا البیضا من الالفق الی التودا فی
 فی یوم اید فی التفسیة المملوۃ من الفین اسراج علی سطح باو الططام
 الملاح الاجاج الخ و در آن سال عید انجلی در شب اتفاق افتاد و در جهت حسن وقت

و شیخان مردم عام امانت و مخصوص اینان حج که در اصطلاح خود کبیر میخوانند
 و نیز در روز فطر حضرت قائم صاحب الزمان راه اثناء آن در میان میگذشتند و همیشه از سفینه
 جمیت جناح ایرانی در مکه مجتمع شدند و از شیراز نیز عده در همان کشتی بجزم حج فرستند
 و در آن میان شیخ ما شتم برادر شیخ ابو تراب اندم هم بود و جماعت شیراز در اوت مشرف

نعت بانحضرت ابراز کرد و سبب آزار و تقوی باو شد و در خصوص اظهار آن جنگ و
 تفرقات اهل سفینه اشارت و بیاناتی در آید که در این شرح موجود است و با اینکه بنوعی
 در سفینه متلازم جناح ایرانی بجانب باده روانه شدند و غلبه و سوار بسیار از
 قلب همیشه در آن ایام صدر و زول یافت آورده اند که شیخ ما شتم نیز در چند آن وقت
 و ایضا آنکس درم بر فاست و چنان را بر آید که در قسمت باغی کشتی بود و در زمان
 شیخ بر آمد ولی آنوقت شفاعت فرمود که شیخ مستی گشت و این وقت بود که حیرت و غبه
 ناخدا از غلبه مقام و اجناق وی گردید و او در آن درای متلازم کشتی جناح متناهم
 فاینا وقت فراغت و وحدتی بسته در سینه نشسته مشغول بر از و نیاز و نماز است و

و این خطبه در روز عید الفطر در این

واصدار و انزال خلب و آیات میگشت و نمونه از بعضی احوال و احوال آن سفر را که بگشتی شمرای
سفر در آن ایام در دمای پرمواج و اموزه موج مذکوره تا فیده در قرب یکجا به پایان رساند
در ضمن بیانش چنین تبیان فرموده بود

او مباحات محبت نماید بر بنا نشین چهل بیت خود در اینان خود و گاه بینه
ایش از او حضرت برایشان نازل می نماید اگر که سبیل حج بعضی با بعضی
حش سلوکی کنند چنانچه خود در سفر که دیدم که نفسی فرجای کینه بود
و از رئیس خود که هم منزل و بود بقدر یک فرمان آب از او مضایقه نمود
و گشتی بواسطه آنکه غریز بود چنانچه خود من از او شتر تا مستحق که دو نوزده روز
دل کشید چون جتیر شد که آب بر او انداخته می (به شیرین) گفتا نینده
مراقب خود باشید که در هیچ حال بر هیچ نفسی غرضی وارد نیاید و در که
درباره شمشیر اقریب بر او اندازد از بیت طین .

و نیز در برخی از بیاناتش کلمات سفر با قید تاریخ ایام چنین ثبت فرموده بود
قد اسری کلمة عبده من ارض مولده فی السنة السیتمین بعد المائین و ثانی
عن الهجرة المیزنة يوم الکرسی من اشهر الثمانین من شهر القوم (شعبان)
على شهر القدر اکرام الذي نزل فيه القرآن و ابلغه الى جزيرة البصرة يوم
الاکس من شهر اکرام شهر رمضان الذي در نفسی القدر فيها علی حکم
فی ليله من جملة حسیب من الف شهر من و منسب او لندانه بکوه
على الفک المتهاة بالثالث استغرق المائین يوم الیوم من شهر الثانی
من شهر اکرام شهر القدر الذي تم فرض فيه الصیام و ابلغه الى اقم القری

بيت الله الحرام في يوم الاول من شهر الحرام شهر الله الذي قد فرضه
 حكم الله على لاهل الاسلام وقرئ في النبي من احسن ما امرت به وما نهى
 الايات والقيام وقدرته في حكم من ترك الحرام ولو كان في يوم
 من عشر الثاني من هذا الشهر الحرام ثم قد اجمعوا على انه بسبب
 حضور رسول الله عليه وآله وحاشا لهم ان يتبين من معنى هذا اليوم الى
 يوم التاسع من شهر الحرام من بعد الميقاتين وذلك لخصه من الحجة
 المفردة من شهر الحرام شهر الله الذي قد فرض في شهر الحرام
 بقتل كل الكافر والكبير والتجديد بعبادته كسبب عليه السلام فقلنا انكوا كبرياء
 بما قد اختلف في حرم الحرم من سبعة عشر من يوم النحر من
 الحرام وله الحمد والفضل في اول الحرام في اليوم الرابع من شهر
 بعد شهر الحرام من لاهل الاسلام الذي كل اهل البيت من شهر
 من معرفة آل الله سلام الله عليهم في فتح المنع وله الفضل والفضل
 يوم النحر الى يوم الوقوف بعرفة وهو يوم الاستغفار والفضل
 من غير هذين ولا فذة بما قد فرض في شهر الحرام في اصيل كل حكم
 النزول من حرم اصيل الى اصيل في شهر الحرام من شهر الحرام
 في ارض حواء ليلة يوم النحر وهو يوم النحر والفضل والفضل
 في اذن احده يوم الرابع من شهر الحرام من شهر الحرام في
 شهر الحرام من شهر الحرام على النبي صلى الله عليه وآله وسلم في
 ركبت في يوم النحر الى بيت الله الحرام في شهر الحرام

مثلا ما من قرأ بقدر من الله وفضل على كل مخلوق انه لا اله الا هو رب البرية
 على المخلوق جميعين وله الكبر والكرامه كما هو اوله بشا، بفضل على كل شي وفضل الله
 لنفسه انه لا اله الا هو ليس كمثل شي وهو الحكيم الكبير فهان الله
 الا احد مقتضى يوم الفرد المعبود الذي قد انطق ذكره يوم اتركوب
 بكونه وذكر سبيل صعوده الى زياره بنيه ومنها هرشده محمد وآله مع
 اعطته في منتهى امره وفضله ليعلم كل نفس بسبب الايام صعوده حكم القدر
 وسترها ولبهج كل ذي روح من ايام سيره وكرم العرش والكرسي
 وستر الافلاك في مثل الاسماء والصفات حتى كيد في الكون ببيت الله
 بحكم الآيات الغراء النازلة على تلك اللوح البيضاء ويسبون
 في اسر كما قد فعلوه اول مرة ليتبروا ما علوه تقبيرا فسبحان الله الذي
 قد ضمن في سبيل سيره ما قد ضمن لكل الاله اسب من قبل هداي في
 سبيل الله كل الاذي من اهل الشرك والظلمة تلك سنة الله
 قد خلقت من قبل وما وجد سنة الله في شان من اجن الشئ نحو بلا
 ولن تجدوا الحكم في بعض من احرف تبديلا حتى قد سرق التاريخ
 في ارض اكرمين في منزل الثالث كل ما كتب الله في السبيل له ليد
 الاول من السنة الاول احدي كسبتين بعد المائتين والالف من الشهر
 الثاني بعد شرايح وان ذلك حكم من سنة الاولين وما وجد شان
 الله في بعض من الحكم نحو ما اخ
 ونبير من اسب كذا في ريفه مع اين بود كه نداد و خوش راه آن بناز محبت خطه و بنيه جايه

یعنی بسیم حاج که شش زبندت نه تانت و نکست به لایحه مجتمع بود نیز نشر داده و حسب ظهور
 و بیایه ترا باین سینه با سماع کل اهل بسام برساند و به این طریق قیام و در بیت عمرتیه خویش را
 انجام دهد چنانچه پس از مرگت حاج باو طمان خود فانی با طبع مستیدی جوان در وهانی ال
 انرا سنی با چنان داحیه بدیده از امور فارق العاده آنست که بر روی مردم حکایت نمود
 و همی در آن اظهار داشت که از امر فانی در گشت و ایان او شنیده و درین از فانیان ک
 مونسین این امر که ای الیم اخصان و اوراق کثیره گسترده و فواکه طبقه و منسیره آورده
 و در شیر ایان شان یعنی قبا اهل ایشان دانسته برای ادا مراسم حج و کت و منسیره
 و برفق و بختش متغایه گشته اند و بجز حاجی ابوالحسن شیرازی بود که پیش احوال
 و از فاش در بختش آیه خواه آمد و دیگر حاجی سید بود مترا و غیره که گشت
 و انا و ستر و مضافا بجهت کسیر و کسیر در بخت و کت و درین از فانیان ک
 و بعد ااو و خانواده اش در آنجا بختش آید و اندک حاجی شیرازی حاج جمع نمود
 بجز باف از تبار مستبیر و مترکانشان در آن حال در زمین ادا مراسم حج و کت و منسیره
 و بیک نزل در بخت و بجز و بی جلال و جلالش کردید و بیایان شیرازی گفت و کرد
 بنما اینچنان سید نورانی یا خود امام و یاز و کتا و نقباء امام است و در هر یک که دید که شرف
 بیکت محبت و تمیزش و بیشتر باشد تا این در محضر شریعتی شتافت از قیمت علی آگاه
 کردید و بمقام ایان فاز آمد و با حال اشتغال و حسب و ایان بکارشان مرگت نمود
 و بعد امور و محاسن علماء و حکام و اجوبه بمقال و حوام واقع گردید و بدین طریق آنحضرت
 از این سفر و در ایام حج در کت و نیز در سینه نفوس کثیره را با باطل عرفان و دعوت و در این
 و برای همی از مشایخ و علماء و زین علماء مانند مشایخ مکه و والی خراسان و غیره

رسیده ازین ایامت
 عرفان

توفیقات همین حاوی آیات بدیهه ارسال داشت پس برخی از ایشان بحجت ایمان او درآمدند
 و کثیری اقبال و توبه نیاوردند و گفته اند که در جمع شاهپیر جناب ایرانی حاجی سید محمد
 شیرکشی و حاجی سلیمان خان فشار و امثالها نیز بودند و آن بزرگوار زودیه و دوستش را شنیدند
 و در این موقع نزد آن کسبتهار و مراعاتا که مختار بنده از توسیع رسیع معروف بنام محمد
 بن اکبرین را ثبت میداریم تا معلوم شود در این شرح کرده که آنحضرت بچه حد اعلان امر در آن سفر نمود
 و تکتی و احتیاجات بالعه خویش با باسراج و اصراف رساند و صیغه مذکوره را در اقامت مدینه
 برای یوزا میلا کرمانی صادر فرمود و چنانچه در بخش اول شرح دادیم او یکی از مهمترین
 ولی در زمان شیخیه و صاحب دامیه بعد از وفات سید رشتی بود و در آنسند حضرت باب هشتم
 در اثنا حج با او مصافف شد و در مقابل حجر الاسود ایستاد و فرمود و تکتی و احتیاج
 و چون او خسر در وزیر و خاضع و متبذل گردید از او خواست که برای مبارک حقیا و عافتر شود
 و او استغاث کرد و سؤالاتی چند از وی نمود و سربیا طریق مرجهت بگردان پیش کرد
 لذا توسیع زبور را خطابانه در بین اکبرین صادر فرمود و بزودی برای وی بکر با ارسال
 و ارسال داشت و بی حسنه

تقریباً بالشاه
 اسکر لیه الذمی قد قور بالحقرة و تقریر بالحقرة و تقریر بالحقرة
 لا اله الا هو اسبیز الخصال التسمانی الخدیج کت فی مقامی
 فنا علی کت الارض التسمیه من حرکت البیت اسلام و حریم حرمین
 مقدره برل و جملات بقیه و آنکه کاتک لکن کت آنک انت الله لا اله الا
 انت انت و کت لا شریک لک و انت التسمیه البکر و التسمیه لادیل
 حستک کت قتب عند صلح ذکر هم ندی تقار و حاک و آنک کت البکر

من قبل ان اذ علوا الباب تحبدا واولوا حله تعتركم حقا كما استرديا من
 سبحان الله في قد بين آيات ذكر في حيايق كمنسبي لفظا يجهل من عند
 مطلع ذكره بشي والله قوي مسترر ولقد قال علي المصنفان من عند
 باه قال استركون من قبل واما اجد الله في بعض من الفصحى نحو
 دن خود قلنا سر في بعض من القول تبديلا اللهم استررك بما قلت في السجود
 احسبم عنده بكتبك احكام على انما في كتاب آيات بما قد زلت على
 بسببك محمد صلى الله عليه وآله في القرآن من قبل فان طابوك فضلنا
 نوع ابائنا وانا نكرم وانا نكرم وانا نكرم وانا نكرم وانا نكرم
 على القوم الاما زبن فحسبك الذي لا اله الا انت اللهم من عبدك
 عليه سببا فاما انما في الحجج الامم انك في سبب احكام
 فقل والله من شراكون العبادي على حوكمت من الله سبب في ابيك انت
 من استر استر شرح به في حفت من اول ابائنا انت انما انت
 رحاني وقرننا من سجدك انك من عند جبر الانبياء والى شان الذي
 من قبل ان اذ علوا الباب تحبدا واولوا حله تعتركم حقا كما استرديا من
 سبحان الله في قد بين آيات ذكر في حيايق كمنسبي لفظا يجهل من عند
 مطلع ذكره بشي والله قوي مسترر ولقد قال علي المصنفان من عند
 باه قال استركون من قبل واما اجد الله في بعض من الفصحى نحو
 دن خود قلنا سر في بعض من القول تبديلا اللهم استررك بما قلت في السجود
 احسبم عنده بكتبك احكام على انما في كتاب آيات بما قد زلت على
 بسببك محمد صلى الله عليه وآله في القرآن من قبل فان طابوك فضلنا
 نوع ابائنا وانا نكرم وانا نكرم وانا نكرم وانا نكرم وانا نكرم
 على القوم الاما زبن فحسبك الذي لا اله الا انت اللهم من عبدك
 عليه سببا فاما انما في الحجج الامم انك في سبب احكام
 فقل والله من شراكون العبادي على حوكمت من الله سبب في ابيك انت
 من استر استر شرح به في حفت من اول ابائنا انت انما انت
 رحاني وقرننا من سجدك انك من عند جبر الانبياء والى شان الذي
 من قبل ان اذ علوا الباب تحبدا واولوا حله تعتركم حقا كما استرديا من
 سبحان الله في قد بين آيات ذكر في حيايق كمنسبي لفظا يجهل من عند
 مطلع ذكره بشي والله قوي مسترر ولقد قال علي المصنفان من عند
 باه قال استركون من قبل واما اجد الله في بعض من الفصحى نحو
 دن خود قلنا سر في بعض من القول تبديلا اللهم استررك بما قلت في السجود
 احسبم عنده بكتبك احكام على انما في كتاب آيات بما قد زلت على
 بسببك محمد صلى الله عليه وآله في القرآن من قبل فان طابوك فضلنا
 نوع ابائنا وانا نكرم وانا نكرم وانا نكرم وانا نكرم وانا نكرم
 على القوم الاما زبن فحسبك الذي لا اله الا انت اللهم من عبدك
 عليه سببا فاما انما في الحجج الامم انك في سبب احكام
 فقل والله من شراكون العبادي على حوكمت من الله سبب في ابيك انت
 من استر استر شرح به في حفت من اول ابائنا انت انما انت
 رحاني وقرننا من سجدك انك من عند جبر الانبياء والى شان الذي

حکم الكتاب انما باذن الله وادبه سبزه حکم انما باذن الله وادبه
 بسم الله الرحمن الرحيم ان هذا کتاب قد نزلت علی من انزل القرآن
 من انزل من لدن رب العزت ثم نزلت علی من انزل القرآن
 فی السمرات والارض والسموات والارض والسموات والارض
 آيات من کتاب الله علی قلوبنا من الامم والایا اول الخلق
 اسما حکم بقیة الله واسمنا من سبیل ان من ذکر اسم ربکم ذاکم
 ما سئلتم من ذکر اسم ربکم والکتاب الیسین وانما انزلنا من لدن
 الروح بوذیه فی کل صین باذنی وادبه قوی سبزه ان انزلنا
 حکم الله من لدی فان بن رسول الله صلی الله علیه وآله ذاکم
 وکل الصفات من سبیل الله وانما انزلنا من لدن
 یوم ضیبه لکون وکل من انزلنا من لدن ان
 انزلنا من لدن ان کتاب ان کتبنا به ان کتبنا به ان کتبنا به
 ان کتبنا به ان کتبنا به ان کتبنا به ان کتبنا به ان کتبنا به
 ان کتبنا به ان کتبنا به ان کتبنا به ان کتبنا به ان کتبنا به

بسم الله الرحمن الرحيم
 ان هذا کتاب قد نزلت باذن ربکم ان کتبنا به ان کتبنا به
 فی السمرات والارض والسموات والارض والسموات والارض
 ان ایتح بالحق الیکت من کتاب ربکم ان کتبنا به ان کتبنا به

هدى من يشاء بابه وكان الله ربك على كل شيء شهيدا
 بلغ كتاب ربك الى امة كهن لعقل الناس آيات الله يؤمنون هذا
 حكم الله لاهل مكة و حاضرهما الا يشركوا بعبادة ربهم احدا وان ذكر
 اسم ربك قد نزل في المدينة كتابا على اهلها ليعلم ان محسن الله على كل شيء
 قدير و كفى بجهنم ذكرا اسم ربك هذا الكتاب و كفى بالathe لظالمين نجيرا
 ايضا احاج سيد علي كرماني في المدينة

بسم الله الرحمن الرحيم
 قد قرئت كتابك هذا فاستمع لما اذا انتهى اليك باذن الله فان ذكر اسم
 ربك لهو الحق بيدك الى صراط مستقيم و انه لعلى على كلمة عزيليم لا يحيط
 به الا من شأ ربك انه على كل شيء قدير فاستقم على الدين كما كنت
 بين يدي الله قد كنت على قناس مبين وان كلمة البديع قد
 قضت باحق فان الله باهل في ذلك اليوم دون ذكر اسم ربك
 هذا شاهدا و نصيرا و اعلم قد كان الله لم يخلق و ذلك فليلا و ان
 كلمة ربك فان لنا صرين حسن المقام عند ربك قد كان مستغنيا
 ان الذين يبايعون ذكر اسم ربك فاقتم ببايعون الله يدان
 فوق ايديهم و كفى بالله سعة ناصرا و سجيده ان
 ايضا احاج سليمان خان في المدينة

بسم الله الرحمن الرحيم
 ...

علی صراط مستقیم وان ترک بعلم غیب استسرات والارض وما فیها
 الا قد فضلناه فی کتابک هذا لوج خیرا و ما شئت اذ شئت الا
 وقد فضل الله حکم و لکن القاسس لا یملون وان ترک ارضه
 لیقطنی ما قد سلطت فی ترک و لکن الله کره علیک الشان فی ترک
 انه لا اله الا هو حکیم علیم ذلک من انباء الطوح نزل الیک لذلک
 ذکر اکثرا و لکن فی صراط ترک هذا علی یقین بسین
 و تعالی الله ترک عما یقول الظالمون ظنوا کبیرا

مراجعت

حضرت باب انتم ارنگه و در جامع تامل

وزود بشکران

همسایه که جناب در اول بیضا می برسانت در آنحضرت براق و سب
 نور جناب قرة العین در کربا بر او منله او کتابت و هیفه و تفسیر
 فیسبح را زیارت کرد و اظنات که در یافت آرزو سنه پرورد و صریحا
 بنشد ارباب پرورد خسته و خانه در هر یک از این
 در همه ذکر معیت غنچه در حسن

در خانه سید رشتی مرحوم که قره ایمن در آنجا است و مجلس در کسب بافادت داشت
 در یوم اول شهر مذکور که یوم الوفا حضرت باب الحکم است اینجانب با اتفاق خواهرش
 لباس جدید در کرد و لذت و طمان و شرب و خان در مجلس منع نمود و جناب آقای
 وقتیش شیخ را بنسب اعلیٰ شیخ محمد حسن نجفی رسانید و آیت و آثار اراده داد و طریق
 دعوت را بپایان برد و تعیین و اقامه بر آن مبنی را حاضر کرده و در وقت استقامت انجام داد
 شیخ مذکور که عسری بوفض و اجتهاد در مسائل فقهیه بحث کرده و در وقت علم اصول
 گذرانده و در اصول عقائد و عقائد فلسفه الهیه و معارف زود حیه بر گذار بود و خصوصاً نظری شدید
 و عقیده شیخ احسانی و سید رشتی و عقائد آنان داشت و مخرج از ظاهر و طریقت فقهی و مجتهدین را
 ضلالت و اضلال میداشت پس از مقابل با از رسول ششم هنوز مجاب بر عقائد و دارد بر طبق
 معارف و عقائد و اندک بحث و استدلال نزال در سید ان احتجاج و وبالی ننشاند
 لذا آنچه که باب الحکم در آن تفسیر از خواست از ایشان مبنی آیت بیست و پنج فرمادند و فقط کلام
 آنچه در آن تفسیر فرمودند که چون از معارفه با آیت بیست و پنج تفسیر و مانده جدا نگرند که نمایند گمان
 نصدا را سے بخوان فراموشد بمبار با حضرت رسالت پناهی پرورند او هم بار رسول میراد
 نماید بدان تیر حاضر نشد و فاضح و متواضع گشت بلکه آن آیات ... و بیانات در این
 مختصر و عدم اعتنا گزید و آن دعوت و عقیدت را برود و خواند و اعراض و استعراض نمود
 و بیعت فتنه و کتاب نیز قبیح او بر ضرورت و مفاد است بار رسول فایم کردند و آن تفسیر
 از وقت گشت لذا حکومت عثمانیه باطل را بمبارا کسیر حکومت و نیز از آنجا تفسیر استخوان با
 بدایر و اصل فنی کرده و از آن پس تفسیر و اثری نداد و بدست نیامد و معلوم شد که چه پس از
 و در کجای ای او برید گردید و او اول کسی است که در سبیل این امر جان شاکر کرده و در

نمود و چندی در مجلس بر داشت
 محققین مجاهدین بر او ابروی
 در زمان و بر کفن بصراط
 راه یافتند که هم

قره امین نیز در کربلا و چهار شورش خاص و عام شده و گرفتار شدت و بنا بگشت و شرح تفصیل
 احوال حسرت از آن نفوس همه در بخشش توتم نمائش برگردد و این نخستین فتنه بود که
 صدر کل فتنی بود که برای آن بزرگوار و امیر کاش در بیان مرتفع گشت چه که فتنه در رؤسای
 شیعه بلاد ایران که کل از مرکز فتنه گریه گشته است همیشه بدین قبیله از شیخ ^{بزرگوار} فتنه می شد
 بر خاستند و بی سبب اعلان دعوت ^{کردند} و با این واقعه عراق عرب ^{بسیار}
 ابلاغ اروی ضایع مسلمانان شد و آثار و آیات بدیده شریافت و جمعی
 عراق عرب فتنه و معرفت بگیت نام او گشتند و این فتنه مذکوره منضم بقیمتیه نیز مرتبه
 عدم اقبال بلکه اعراض امثال شریف که و میرزا مجید و اغلب جهل که دلیل مردم
 استعداد مجاز و عراق عرب و شاه فقدان قابلیت مردم برای قیام آنحضرت و آنجا
 بود سبب شد که از کفر رجعت نمودند و در طریق خود است از وره و بگر با این امانت عمان
 کردند و از جان خلا سیری که در ایران بگرفته حازم ایران گردید و بهمان طریق
 مذاکره دعوت در کت و اعلان که بوسیله ملا علی شهبیدر خلیفه دستیره امین
 در آنجا شد اکثران فرمود و گریه آنحضرت در قریب اقامت عزیمت بگردد با صاحب ^{دوره}
 که در رجعت ^{بگردد} در دنیا و قیام ^{بگردد} در آنجا ^{بگردد}
 و آیات با برات در آنجا مرئی ^{بگردد} و بهر جا داشت که در اراضی ^{بگردد}
 یعنی کربلا و طبرستان آن مجمع شوند و لذا همگی در کربلا جمع و فتنه و کثرت ^{بگردد}
 بودند تا آنحضرت در رجعت تو قیامی بانان رسال داشت مضمون آنکه در ^{بگردد}
 در آنجا اصل شده و اکنون ^{بگردد} بعزم شیعه از رجعت کنند ^{بگردد} و در ^{بگردد}
 و حصول خبر و امری جدید در فتنه وی وقت نمایند و این تغییر حکم سبب نزول ^{بگردد}

بعضی از جهت سال بجز از مصالح گانه این امر گردید و بمرضا امتحان و فستمان واقع شدند
 و آنجا رسید که در آن میان آقا میرزا محمد علی و آقا میرزا نادری معروف بخبری نیز بودند و در این
 مراجعت در گفتار و بیانات جناب باب الباب و هرمانش که حساب بر مذکور طریق
 که جامی پیوند رسیدند و چند روزی در محل اقامت انداختند و آنجناب در این محله
 در عرض عمارت مکتبی آنها غسل غسل نمود و آنجست را بصلوة جماعات فرمود آنگاه
 متفقاً بنرم صفهان رهسپار گشتند

و معا عبد الکریم فرزند

و چون بحالی اصفهان رسیدند بپس احتیاط و مصالح وقت متفرقا وارد
 بد شدند و بابت تاز و وصول خبر و امر در این طرف **باب علم**
 گردید و آنحضرت در برخی از توقیحاتش در خصوص **باب علم** و نیز احوال شیراز
 و اوقات اولیه آن ایام حسین بیان فرمود

فنبجایک الترم انت تعلم و تشهور حکمی لما قد اتممتی بکتاب البیان
 و اذنت فی التفسیر آن و کحرة الانسان و جاء الاذن من جگتونی
 کل آن قد فعلت حکم ما قد اردت من خلق الانشاء و ایدها فی کتاب حکم و
 آیات متقن علی شأن لا یکره اذین قبلی تم در مسئله علی پری
 احتیاج خلق الیک اول من اجاب فی مشهور التراج لدریک الیک
 انفس لیمیز انبیت من انبیب و لا یتوال احداه عرقنی انقہ آیات
 کنت من النسا بدین فانک بالکفی قول امری و تشهور خبری بالکفی
 فانک الامر الادیانک انما امری و امرک الستر و لکن انبیت من
 نفسی ذکر اسسی و خرجت بکونک خون من ضرب تشییران انکم کانا

قوماً فاقبوا و انك تعلم ما قدمت للعالم بالورد و في الارض المشرقية
 رجبى ليعلم عذرك المستر حجرة وكان الكل من اهل البيت و انك تعلم
 ما قدمت في اقم القسري من بعد العلاء و روجواك و انك تعلم
 من اهل الارض المشرقية و انك تعلم من قسدي و لم انا فاستر
 من هذا السبيل لتلقا تقع فستة و لا ذيل اهل بيتك و انك تعلم
 من راسر احد شرا انك تعلم و انك تعلم ما قدمت في ذلك و انك تعلم
 و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت
 في آياتك من بعد ما كنت معتزاً في كل شأن فاعلم انك تعلم
 و انك تعلم بالعدل و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت
 و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت
 و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت
 قوماً فاقبوا و انك تعلم ما قدمت للعالم بالورد و في الارض المشرقية
 رجبى ليعلم عذرك المستر حجرة وكان الكل من اهل البيت و انك تعلم
 ما قدمت في اقم القسري من بعد العلاء و روجواك و انك تعلم
 من اهل الارض المشرقية و انك تعلم من قسدي و لم انا فاستر
 من هذا السبيل لتلقا تقع فستة و لا ذيل اهل بيتك و انك تعلم
 من راسر احد شرا انك تعلم و انك تعلم ما قدمت في ذلك و انك تعلم
 و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت
 في آياتك من بعد ما كنت معتزاً في كل شأن فاعلم انك تعلم
 و انك تعلم بالعدل و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت
 و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت
 و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت
 قوماً فاقبوا و انك تعلم ما قدمت للعالم بالورد و في الارض المشرقية
 رجبى ليعلم عذرك المستر حجرة وكان الكل من اهل البيت و انك تعلم
 ما قدمت في اقم القسري من بعد العلاء و روجواك و انك تعلم
 من اهل الارض المشرقية و انك تعلم من قسدي و لم انا فاستر
 من هذا السبيل لتلقا تقع فستة و لا ذيل اهل بيتك و انك تعلم
 من راسر احد شرا انك تعلم و انك تعلم ما قدمت في ذلك و انك تعلم
 و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت
 في آياتك من بعد ما كنت معتزاً في كل شأن فاعلم انك تعلم
 و انك تعلم بالعدل و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت
 و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت
 و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت و انك تعلم ما قدمت

لوزير بغداد يرسل الى مجيد باشا

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذي يزل الكتاب على من يشاء من عباده وانه لا اله الا هو
 لغنى محمد ... وان ذاك الكتاب حكم من الله من على الارض ان اخرجوا
 من دياركم لهدى بقية اقدام حتى مبين وانه لكتاب لا ريب فيه ودرزل من بين
 عبده على حكيم ... اقرء كتاب ربك يا ايها المجيد بكم ربك في كتاب
 خفي ان احلم ان الله يعلم ما في السهوات وما في الارض وما كنت في حكم
 الرسول لذل وذل حكيم ... ولقد نزلنا كتابا الى الملوك ليعلموا حكم المبدع
 من لدن بقية الله امام دول قويم واذا نزل الكتاب اليك ان احسن
 اولى العلم بين يدك ثم قل من ذكرا الله املوا كتابا بآية بالعدل ثم انصروا
 بين يدي الله في احكامه فان الله يسكنكم يوم القيمة بين الرسل بالفضل وانه لا
 اله الا هو سبحانه عظيم ... يا ايها الملوك من اهل الروم ان اتقوا الله بكم الرحمن
 في هذا الحكم وانه حق مثل ما انتم في عهد الله لتوقنون ... وان آية ما نزلنا
 الا ان اليك يبدل في كتاب الله آيات المشيئين وما بعد كل خلق ممن جج آية
 ليسلون ولقد بلغنا حكم ربك في اقم التسمية ومن حولها في ثلث كتاب
 من آيات الحق ... وارسل بمثل ذلك الكتاب الى الملوك وكل مثل
 من الارض بعدوا الذهب لكون من الناصرين لكتب ...
 يا ايها الرجل قد اقبلت المشيئين في حكم حبس رسول الذكر بعد ما اتقوا
 من كتابنا صرنا بدينا ... وان الرسول في كنف الارض عجزت ولكن



طرف تركب لمكون من الناثرين بلغ مثل تركب الاقرنين من على تركب
 الارض من العلما لعلتم يتذكرون وكانوا من المهتدين فيا اجماعا لمجمل
 بلغ حكم تركب بالعدل فان اليوم حكم القصر للمؤمن المكتوب ... وارسل
 بثل تركب الآيات الى عبد الذي قد رسلته باحث الى الناس وان اليوم
 على كلمة الناس في حبس البعداء لشهود بلغ سلام الذكر عليه فان ابيهم
 مترك واستترك وانه لا اله الا هو بقرى يوم القيمة لكل نفس باحث وانه
 لسرير حكيم ان اسبر باجماعا الرسول ولا تنف في سبيل تركب من
 احد فان الحكم ليصن وان الكل في حشر يدع ايضا لبعثون الاياتها الكو
 في ابيت عنكم اهل البيت من باب المقدم فان حق الله لعدل وكل له
 سلون سلم متى طيبين وقل ان الله قد احب من النساء مؤمنات
 صابرات ان اتقين ان فان الله يرحم عليم وانا قد وعدنا انكف ليعم
 العدل وانا قد بينا الامر ليخرج الذين في قلوبهم شكك من امر الله وكان
 باحكم لكل نفس من يوم الا دن كسطور بلغ حكم امة جسد
 واخرج من بيتك مما جبراً الى بلد الا من لعهد ببقية الله امام حق كريم

وروى خبر باب احل
 وانفلان وحدث شهرار وطلوع اولين بلادي
 ايران

در صفر سال هزار و دویست و شصت و یک من بقی ماه نهند با هر گان سابق آن ذکر از خط سحر تو
وارد و شهر شدند و چند روزی در همان تجارت مرا متفرج ترش در سابق توقفت نمودند
وز اینجا توشیحی برای **شکر شاه** اصداد و در حال نسه بود که صورت آن اینست

اسم من ابو شکر الی سلطان **الحکم**

وان الله ربك لا اله الا هو لقوتی **حیفا** اقرء یا ایها الملک کتاب ربک لکن
من الفائزین

بسم الله الرحمن الرحیم اقرء کتاب اسم ربک الذی لا اله الا هو العلی
وانه لکتاب لاریب فیه قد نزل لمن لدن امام حسین وانه لیه الحق فی استسراء
والارض یدعو الناس الی دین الله الخالص من کم قس قس قوم وانه لیه
السر فی صف التبین والمرسلین یتلو آیات ربک هن شجرة استیاء انما
الاجود قل آیای فارهبون وانه لیه الامر فی کلمة الروح یدعو الناس کم
ربک لثان یوم لاریب فیه وکل فی ذلک الیوم علی الله لیس یمنون
وانه ورفه مبارکة عن اشجرة البیضاء ثم الصغراء ثم السمراء یتلو کتاب
ربک فی کل شأن لا اله الا هو آیای فاقوتن وان مثل نور ربک
فی کتاب الله کتمس شمس فی کل وجه یسید قد استقر علی شمس
یا قوت حسراء قد طاف فی حمار رجال قدرقت ووجههم کوجه الزجاجة
البیضاء هل یحکی الوجه دون الوجه سبحان و تعالی ما یدعو نقضاً منهم الا
من نفسه کذبت قدر سل الله التبین والمرسلین لاره الان **الحکم** قد

لله فيك شان وكل اليه يرجون ولقد ارسلنا اليك من قبل كتاب ربك
 لا يتبدل حكمه ولن يجد الناس في ذلك اليوم من دون ذكر اسم الله ملجأ
 انما المؤمنون الذين آمنوا بالله وآياته واعتصموا بايات البيوع من لهنا على صراط
 قويم ومن يعرض من كتاب ربه بعد ما قد علم آياتنا على الحق فاولئك هم المفلتون
 وان الله ربك لمن يقبل من احد عملاً من يوم الذي مسح حرفاً من آياتنا الا ان
 يؤمن بعبدنا وكان من اساجدين ولقد كفر الذين قالوا ان كلمة الله ياخذ
 تلك الآيات من احرف القرآن قل سبحان الله وتعالى عما يشركون
 قل انزلنا التنزيل في كل شيء قد احاطا علم ربك مثل قرآن الاول من دون
 ولا سكون فلم لم تعلم ان الله ربك قد كان على كل شيء مقبلاً وان
 حرفاً مما ينزل من يدى الذكر لم يبدل آيات الا وابتين فما لولا ان تقوم لا يؤمنون
 بايات الله قليلاً فاني آية كبرى من آيات القرآن الذي تنزل من لهنا
 عزيز حكيم ولو اجتمع الكل على ان ياتوا بمثل آية مما نزلنا اليك في كتابك
 هذا لن نستطيع ان نبدن ولو كنا نمدهم بمثل انفسهم بالانفا وله من الامر الا ان كلفنا
 لهوا الحق اليقين وكفى بالله من نزل الآيات من لهنا قلي شبيهاً بالحق
 ان اتبع حكم ربك ثم اشهد في آياتي كلمة لهول لم يكون من الفانزين
 ثم اهدت ربك مما نزلنا اليك من عند لم يكون من المؤمنين وان الله
 ربك قد شاء ان يبين الروم واكثر اهل الارض باية ان انفسهم من اليه
 لم يكون يوم القيمة لمن انتم من ان اعلم باجماع الملك انتم فتي من
 وهدى التجار حتى على شان لم يجعل احد من اخيارنا الحق حكمه وانه لا اله الا هو

فتویٰ عزیز نقل نکند شرفی اکتی و ماکنه و در این کتاب و ماکنه
 عن الامین بصیرا و ان الله قد غفر عنکم ذنوبکم و ان الله قد غفر
 و ماکنه فی مثل ان انما یذنب بینه الله عز و جل و ان الله قد غفر
 الان و یکت کچنی لکما اکت اهل استسوات و ان الله قد غفر
 المسترآن آیه و اعدا فمالا حد ان یزول فیها غرنا و ان الله قد غفر
 ان جبرین و ان الله قد غفر کتاب ربکم و ان الله قد غفر
 عزک ثم نقل کتاب من ذکره نزل الی ان استسما علی آیه و ان الله قد غفر
 و ان لم تقدر و ان الله قد غفر ان الله قد غفر و ان الله قد غفر
 ایتا الکرک انما عرف حکم الله ثم ان الله قد غفر فی الکرک فی الکرک
 فی الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک
 علی الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک
 و ان حکم الفتویٰ نقل نکند اکتی و ان الله قد غفر
 لانه انما هو الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک
 و غیره بایات ترک و ان الله قد غفر و ان الله قد غفر
 لم یبدل ذک و ان الله قد غفر و ان الله قد غفر
 ترک من بعد الکرک و ان الله قد غفر و ان الله قد غفر
 و ان الله قد غفر فی الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک الکرک
 و ان الله قد غفر و ان الله قد غفر و ان الله قد غفر
 و ان الله قد غفر و ان الله قد غفر و ان الله قد غفر

و لذت زناگانا با اینک تا مران بکتب مثل بازنایه بالمداد الذهب علی خراسنج کرم
 ثم رسل کتاب ربک الی ملک الروم ثم الی کل الملوک لعظم الامی طايفة منهم قد
 هدووا حکم الله و امی طايفة منهم که با شتم حکم میهنم بالقسط و ما کان الله لم یضل عساکرنا
 من بعض قذرة و انه قوی حکیم یا ایها الملک عزیز رسل عبد الله ثم ذرتم
 فانتم فی حکم الکتاب لمن اتقین لئلا تلین لمسطور و ان حکم ربک من من
 اجب ذکر الله فی حکم ذلک الکتاب بیدی اهل ملک من قریب سبحان الله
 ربک رب السموات و الارش عما یصنون و سلام علی المرسلین و الحمد لله
 رب العالمین

انگاه تو فتح منی صادر نمود و بجای بیزانگر تمام (قل قس) که آنوقت جوانی بیت و یک ساله
 در طول مدت آن عمر عظیم و آن مقامات و واقعات نصیر و نصیرش بوده و با یکدیگر چند
 اخوت استوار داشتند و او را در بیشتر از بیزانستاد که بر حال انهم واضح استبد علی وارد شده
 و کیفیت مسزود و بد شهر و ارواح و احوال آنحضرت را اخبار و ایشار خود را در تسبیح را بوی
 تسلیم دارند و آن تو فتح حاوی هفت سنت و دستور و برید بود که باستی همه احباب و اصحاب
 بدان حالی و کلمه ترنگ و در ششیت طراوت زیارت جامع در همه در ایام جمعه و چهار
 دیبالی متبرکه با او غسل تطیب لباس و حال روفاقت و و تم ادا کعبه در نماز تربت امام
 مؤید حسین بن علی بن موسی که منی معنی بر آن قرار گیرد مستحکم افزون فعلی فصول از ان در نماز بود که مستحکم
 آن شهادت بر مقام آنحضرت میباشد و معنی در نماز ترا و جبراً ذکر و تم ذکر آن بزرگوار باشد چه شام
 آنکه از شخصی که یکبار آنحضرت را که پشیده بود در نماز او آتاه است میباید که پیشی بیاید و در نماز
 بکتب در آن راه بود و شمشیر آنکه هر کس فایم جیتت بر آن گشت گیرد که بر آن آنکه از آن راه
 از سبکه و اشان را در نزد او یکبار بر آن او درین شاره در نماز در کعبه نماید هر کس نماز او در نزد او در آن راه است

لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وآله و آینه در هر از جمله عالمی با حق بابت الله بود
 ششم اینکه عادت بشر با پای در دستوار در لطافت نمایند هفتادم جسته از شر و فحاشان
 و این امر مشهور بشمار سینه بایه گردید و حاجی میرزا محمد علی پس از طهارت با خال البیاض احوال
 و باخ غلیظ و بیاض فیه ایوان و آنجذاب علیسی در وی مشاهده نمود که موجب سرعت فطرتش
 گشت و نیز طاصدق متقدس خراسانی و قاضی اکبر و مستانی را که بلاقات جناب باب الیاب
 در صفهان فخر برفان و ایمان شده باشیاق موفور در این یافت و آنان در انتظار ورود حضرت باب
 متوقف بودند و منتظر رسیدن او اوقات جماعت و حظه کس داشت و هیچ کسیری از شیخیه و غیر هم در آنجا

و پنج دانه داشت و کثرت دانه دیگر دشمن غیر از آنجا افزودن ایمان متقلد صفت و نگریسته به دشمن آن زودند که سخن بسنی از فطرت
 چنین است هر صبح در آن شیشه خود نمیشدم بلکه در گوش باشد آنچه که در آن زمان این عزت از برای شیخان ما تا از هیچ مشهور و در آن
 صحن اول غیر برکت مهر شود که بیت دانه که چنین است که بر کافه بقدر آب نما از خزان بهفت دانه استوار بر رسم شده در داخل دانه
 میزید که در آن سار دانه است بر جبهت دانه است که در ذات عروق هیچ لسانی در این سواران مسود در آن دانه و سالی باشد
 که هر فاذ آن عدد ۱۱۳ کز است نوشته و قرار گیرد پیش دانه شده و دیگر در سینه

| | | | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ |
| ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ |
| ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ | ۳۰ |
| ۳۱ | ۳۲ | ۳۳ | ۳۴ | ۳۵ | ۳۶ | ۳۷ | ۳۸ | ۳۹ | ۴۰ |
| ۴۱ | ۴۲ | ۴۳ | ۴۴ | ۴۵ | ۴۶ | ۴۷ | ۴۸ | ۴۹ | ۵۰ |
| ۵۱ | ۵۲ | ۵۳ | ۵۴ | ۵۵ | ۵۶ | ۵۷ | ۵۸ | ۵۹ | ۶۰ |
| ۶۱ | ۶۲ | ۶۳ | ۶۴ | ۶۵ | ۶۶ | ۶۷ | ۶۸ | ۶۹ | ۷۰ |
| ۷۱ | ۷۲ | ۷۳ | ۷۴ | ۷۵ | ۷۶ | ۷۷ | ۷۸ | ۷۹ | ۸۰ |
| ۸۱ | ۸۲ | ۸۳ | ۸۴ | ۸۵ | ۸۶ | ۸۷ | ۸۸ | ۸۹ | ۹۰ |
| ۹۱ | ۹۲ | ۹۳ | ۹۴ | ۹۵ | ۹۶ | ۹۷ | ۹۸ | ۹۹ | ۱۰۰ |

بیت که مستقیم است و که در دانه اول بطن از حق مکرر و در یک بر زود فاذ قد
 تقیم کرد پس آنکه کسی از قرآن را تا بر بصل بعظیم زود استسمنه در زود فاذ دانه
 اول بنسخ نوشته شود فاذ اول اول در فاذ دانه لا اله الا هو در دانه اول آنکه
 و هم لا فاذ لا یج مسنه و لا یج هم له مافی السموات و مافی الارض
 من ذا الذی یشیخ عندنا الا باذننا یشکر ما بین این و ما خلافت

ولا یجیزون بشی من علمه الا بما شاء و شیخ کو شبیه السموات و الارض و لا یحفظون
 و هو العلی العلی العلی و در خانه های دانه ثانیه ایمان از شیخ زود فاذ دانه نوشته شود
 هو البکر هو المکبر هو الله هو اللطیف باذا الجملة الدائمة هو الله هو اللطیف هو
 هو المتی هو المجدد هو الذور هو الله هو اللطیف هو الرحمن هو البکر الذی لا یبالی بالعباد
 هو المقصود این هر فاذ از خانه های دانه ثالثه این شکل اسم اعظم نوشته شود

شیخ حسین ناظم الشریعہ و آخوند خان کورنی کشمیری و شیخ محمدی کبری شیخ ہمدانیہ و بنام شیخ ماسم
 صاحب الذکر کہ باہر مانع از ذناب و ایاب و مفرج و دیگر کتب و بیست و سات وی در مجموع خیر
 و دعا و شیخ را بر گوشش در پیش شریفہ بودند و در اثناء سفر ہی رجب ترض و اذیت نالند شکر
 و قبل از عودت بشیر از دین لیسین مکتب بجان شیراز در خصوص می شناختند و آنرا از جہا
 برای اسراف ساختہ بچیان آخذ و اصحاب را مخالف این و دولت گفتند و شکایت نزد والی شیراز
 حسینان ایروانی معروف با جودان باشی بودند و دستگیر کردن باب ہاشم و منع دروغ و عیارات
 اصحاب را خواستار شدند و والی مذکور کہ در حکم و انتقام داخل دور و بتساوت و باہر پستی و کثرت غیر
 و دست نشاندگی خود از طرف حاجی میرزا آقاسی مقرر بود چنانچہ از بہت تریش اندکی با او القاب جوہانیا
 و اقسام القدرہ و صاحب خستہ یازدہ سہ پی در پی یافت زبان و ادب ہی از سواران بوشہر خستہ تا
 تحت آنکہ با بشیر از برند و امر داد و تا صادق را با کتاب از ہنر کشیدہ آنت عالم روحانی را بکسرش
 کہ حق از دل او نشناختہ حاضر نموند و در آغاز دورہ ایشان حضور ما بہت صادق استم و تکلیف نمودند
 چون شروع بر آن شد والی و دل از او پرسیدند کہ شیخ ہم بکسم بہت فصلی بود آن ہنر بود
 و خدا بولی تحت ایما و بردی مین سید باب دادید و او در پاسخ گفت کہ ہمصحیح صدق است و
 اگر این بہت است در عدد سال قبل از این بواسطہ ما فقہا شدہ و تکمیل فیما بین مشیخان بودہ
 ایام ہمیشہ عربی و بعدہ فصول اذان قراہت عرف و شہادت بر و اذیت خدا در سالت از رسول بودہ و اما
 شہادت بکفیت ائمہ ازار و ہنر و علم و ہنر این مستی بزرگ را از دیدگان جز از آن فصول اذان شدہ
 در آن روایہ شہادت بر تمام باب علم اذیت ات بھی حسرتی کہ جہا دورہ و از سالت طیبہ و سایرہ
 این فہم ہنر است نیز روایہ شد و پس شکر از اصحاب و دلائل بہت بر این نمود کہ ہنگی
 ما کہتہ گزیرا از پس از او پرسیدند کہ شیخ ہم از وی با ملو بہ قرائت کتبہ کہ ہم خواندہ و ہمین نموند

و در باب گفت که این نیز بقیه بوده و که در بعضی نسخه ها در حق صفت بشارت در بعضی نسخه ها
 گنست و در بعضی نسخه ها آورده که در حق صفت در بعضی نسخه ها گنست و در بعضی نسخه ها
 فائیه را از این نسخه آورده این گفت و فی کمال کتابت در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها
 آورده اراده داد که این صفت آن است و در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها
 این است مابقی و مابقی آن از او پس بگرد که مابقی آنچه در این کتاب است در بعضی نسخه ها
 باید در تقریرات خود از دست میزد و در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها
 که چون حقیقت حتی ثابت و حقیقی کرده است به نسبت بیان در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها
 و فرق و تفاوتی بین خود در بعضی نسخه ها و تفاوتی در بعضی نسخه ها
 اولی از این کتاب است که آنرا مشهور بود و در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها
 و در بعضی نسخه ها یا صفت از این کتاب در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها
 جمیع کمال حق با حق بیجا یا کمال حسین و انصاف در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها
 بحق فان الله است و حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال
 علی الحق مسؤلاً یا حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال
 ای که الله است فایم ای که حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال
 الله ای که حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال
 در بعضی نسخه ها که در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها
 حضرت عن الله است و حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال و حق کمال
 تا تا سخن منتهی از بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها
 در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها در بعضی نسخه ها

با حق علی الحق سربیا و ماوراء ارضها من شرق الارض وغربها با حق
 علی الحق قویا و مناوذا و قالوا لشکرین لکم ان هذا النبی استراوا
 ان یدر آتتنا و یا فذلک من امینا فاستن علی الکتب لکن علی
 الارض شهید قلتم انکم کفرتم لولا نذیر لشیئا لم یستروا و ابی القدات ان تم
 ذکره و لا کره لشکرین جمیعا و بعد از این خطابات مسطور در اجد بلوک و ابانی متوجه
 و علمای آن روم است چنانچه از آن قنایب شده و منها حذو
 یا ایها الملأ من اهل الکتاب اتقوا الله و لا تمسکوا بحکمکم و اتقوا الکتاب
 من عند الذکر بانکه با حق تافته الحق ما من نفس قد اشتهت انفس کل الصنف
 المنزله من عند الله با حق و کان الله بما تعملون خبیرا و ما من نفس قد انکر
 الکتاب الا فقه انکر و حدانیه الرحمن و کفر بانسبین و استخف المنزله من الله
 با حق و کان ما واه النار با حق شهاده الکم فی اتم الکتاب علی الحق با حق متصفیا
 و با بعد پس از مرادله سزای و جواب و در و ابرای چند و ما سخت بر آشفته و جنب اند شده
 و ابی نیز بسیار آمد و زمان داد تا در خیابان سفاک و با آنکه حق بودی حقیقت گوی و در
 برهنه نوده و جنش را با تازیانه و چوب چینه ان بزود و بیاند و مذکر از سر تا پیش سر و
 و خونین شد و می کشش را بوزانند و آن سر بر منقش ششم آبی را بر او یعنی سوراخ کوه
 جاری و او کشیدند و هر یک را بر حدارگوشی برهنه و در ده سوار کردند و دم چهار را برشان
 داده و در خیابان سربهار را بدست خود گرفتند و با اجزه مردم بیچاره و بیچاره با کتک و سزا
 که گوید و بزرگ کن گرفته و در سید ادند که ایمان رسولان و سادان سید باب اند که با

از آن بعد فرج کردند و آن زمان پیران مرغ و احوال بطریق کشف و تبیین است که بفرمود
 روان شدند و دستورهای چندان در پیروند که از کمال و کمال فراتر از آن خود را از این
 مشاهده کردند و در این شخص قوی ظاهر یافتند و در هر کس از این جهت بیشتر کردند و پس
 منتظر انبیا و انقشانی بودند تا مشاهده آن و بدان حال نمانند

در حدیث انبیا

و معنای آنکه در شرح واقعه تیرگه جنس از این است
 در آن روز من دانم برین حاکم برای آوردن که در تیرگه است که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 گفتند که در هر پارچه بود و در این زمانه که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 بشاید من همیشه نزدیک او رسیدم و در آن حال در آن روز که در آن وقت که در آن وقت
 در آن اتفاقش را در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 و اوقات مذکور است که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 و در استیصال بنام خودی با خود زمانه اول که خود منع شده و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

در همان کوشش بسیار فایده است که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 اینها که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 فغان بسیار است که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 برای سکونت خود است و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 فکر و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 را در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

و علم و ادب از فقیر آفریده شده فی الحال در محضر حاکم اجتماع نموده داد را بر آن گزینند که اینگونه را بجا
 خطاب خطاب در هر محضرشان و این محضرها ساخت و در آنجا جمع کثیری از علمای و فخرتای بلد و صاحب
 داعیه ایشان و طلاب علوم دینی و همین بدو مجتمع گشتند و شیخ ابوزاب امام مجتهد شریف که شرفی
 بیک فطرت اخالی از عرض شخصی و مداومت بود حضور داشت و آنکه پس از مدتی آنحضرت آقا
 افتخار سخن کردند و پرشدهای عدیده از او نمودند و در پاسخ کلمات آنکه که حال بر علت و قدرت
 متکلم بر بشتند و سوال و جواب رد و بدل شد و اندر جوابهای آن بزرگوار مردم هم محبت وی و سخنان
 آنان زید بیکت گذارند و شفقند و سخنان ناستوده گشتند و شیخ حسین قائم المظالم را در آنجا
 نمود و حاکم ندان احوال در غمب شد و با وی بیخ بازخواست خطاب کرد و او در جوابش این آیه
 از قرآن بخواند یا ایها الذین آمنوا ان حاکم فاسق مبایهتین ان تصیبوا قوما بجهاد فقیبوا ال
 فعلتم ما دین و مقصود آن بزرگوار استدلال بر لزوم تقصیر در امر او و عدم قهتساع با قرا و تقصیر
 بود ولی حاکم جاهل گمان برد که در اینفسق نسبت داد لذا آن سبک منفر متعصب متعصب گم
 اوضاع مذکوره را در همین و ختارت خود دیده و بگفتند و پیش نپسندیده بود متعصب شد و با قرائل و اعمالی
 خارج از قد ادب برایت حسرت و بگذرد از غلظتش بهره نمود تا چنانچه بر صورت و کای زینش زود چنانکه
 حاکم ندان پیش بیاید و در آنجا همیشه زبور از آن رفتار بود و علم او حاکم سخت در غمب شده بر آشت و از آنجا

بسیار پیش از آنکه از آنجا برآید و گفتیم که این چنین آمده اند که در محضر حسین از عادت و عادت تقصیر فرادین بر هر چه در
 آشت و در حسین از اجازه خودست چنین گفت که من اکنون گفت بگفته و در این سید را تیغ جدا میکنم پس
 بدو خطاب از ظلم فرمودند و آن نام بروی باند و شیخ حسین نام از شیخ حسین نام پس شیخ حسین حاکم یا طبعی است
 اگر آن کتاب بخواب را با یکدیگر از او است و در سبب آنکه برین منور شده از آنرا و اول به تمام و گفتار اول از آنرا و در سنه
 نامرنگ ششم در باب این است که هم گویند تا اگر احوال و مشرف مشرفین و در علمش آرام متعصب است و در هر حال ششم
 همین بس است که او را با این لقب خوانند مردان بدین بگویند و در هر حال اسلام از آنرا است و ششم برود هم از آنجا
 این شگفتی شکر که کتاب آیه الحجر بالقرآن من القول و الا من ظلم در سر نامه ناصر

و سفیر زرتشتیان را بگناه گریا

و عماره وی را از زمین برهشته بر سرش نهاد و او را در جنب خود مقبره داد پس روزه یازدهمین نموده سخت
 بسختی و بهیچت تکلم کرده گفت ای جوان روحانی دستگیر نو را می نامد این ساعت از ایام جویش میوه
 از توفی و جفاوت و بزرگواری بوده که دیده روزگار رکت زلفش را دیده دیگر چنین است که زرتشت
 حقیقه پیغمبر و انبیا اظهار شیخ چه این احوالی که زرتشت سر زده بنایت نامستوده را رواست ^۹
 که طلای شیراز بعد از تهیه طلای درود و کف این حضرت بودند ولی از جهت بی استقامتی و ترس
 امام مجتهد صورت گرفت و در خلال این احوال حاجی مستید علی خاں عظیم که از آنجا در آمد ناگوار
 بدت منعم و سوگوار بود و والدی مکرورن بابیه نیز در این شفاعت و ضرعت بدر بار حکومت
 برای استغاثی آنحضرت اغراض بسیار نزد حکمران در دست و زبان بر مساطت گشود و فغانی از آنجا
 طلب داشت پس جمع طلای که از جهت گفتار مذکور امام مجتهد آنجا بکون و مکوت بودند بسختی
 در خاک خواستار شدند که آنحضرت را بنال بسپرد و وثیقه اترام و ضمانت گرفت که ویران در آن
 خود نگهدارد و احدی با وی مرادده نماید و با کسی دم از عقیده ت و طریقت خود نزند و اگر گری می نالند
 دولت و ملت از وی صادر شود خال زبور مسئول و معاتب باشد و از خال اینچنینش بر اینچنینند
 که تا شبانه روز حسب آرزو باب فاضل منقح برای آمدن مردم باشد و آزادانه برای زیارت
 باب آنکس فتاب و در ایب نماید و از آن پس هر بر وجه فاسد ببنند و احدی را با در و در
 و نیز تفرز داشتند که در این جمعه که سبب کربل که امام مجتهد زبور در آن است جهات می نمود اجتناب
 و امانت بایر شده و آنحضرت پیغمبر بر آه از او ظاهر دعوت جبریه آنحضرت بدیه خود تیری نماید
 و آنست که پیروی از ظاهر است و اینست که مقتضات را بر وجه فحشا نماید ^{۱۰} گناهان بیگانه
 و متعرق نشدند و آنست که نیز با اتفاق خال بنزد آنحضرت میسند و سپس بکرات طلای از امام مجتهد
 خواستار شدند و حاضر نمودند تا آنجا که بر شد و بنال اظهار داشت که باب در این جمعه برای

و خواست بر سر هم بپوش فرود آورد ولی یکی از محرمین بدشانه خویش را حمل کرد و هزیمت بر شانه خویش پذیرفت و امام علیه چون رسید که بازگشته بر خیزه چهارم و ابرام کرد تا جناب خال و دیگران بکهنرت از خانه رسانند و بعد از این قضیه چندی حالت سکون و سکوت و اعداد بر سر آرگت و شوق و شور اصحاب و احباب بود تا فرموده میشد و اما صورت خطاب حضرت باب عظیم در روز مذکور هر چند ضعیفانه ولی شطری نه کلماتش که در نظیر موقع فرود برای اخلاص و عصبیت است و در ضمن بهتر ضمیمه صادر فرمود و در عین بحال اعلان عظمت و مقام خود و در طی کلیات نموده نقل از بعضی توقیعات ثبت بهمانیم تا بر قاری روشن و واضح باشد که بهلوب بیان وی در امثال مقامات چه بوده و چه قدرت نمائی و اعجابی که در خطاب مذکور ^{و اما} ظاهر است می نمود که بیک رویت نسکین یافته و فرصت برای نشانه نجات مقتدره حاصل شده و بوجهی دیگر ابداع امر آنگه اثبات مقام مسنوی و نیات عظیم خود را با بیخ بسبب میگرداند

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عيّدني من يشاء و بيّن لي من يشاء و اليه كل الشكر يرجعون و بعد لما سمعت قد عرضوا بمنحة حضرته العالی بعض الكلمات التي ينبغي في ذلك المقام انما اذكره في ذلك الكتاب فابتدئت بذكر تلك الكلمات لئلا يلحق حسد في لغوي دون الحق وان ذكر بعد ذلك بما انا ذكرته في ذلك الكتاب ليكون حكمة مشهوره عند الله و اولى له من خلفه و ان الا ان فلا شك ان الله من لم يتخبر به و ان عفت ادى في احكام الدين هو ذا كتبه في ذلك الكتاب و انني باء من عنده و حكم الانصاف على شهيداً فاشهدك لا اله الا الله و هو و اشهد ان من آمنه في حقهم دون اليهودية المحنة تبت سبحانه اوجمل فضل احد منهم مثل رسول الله فقد سكت بسبب انخلاء و كان من انتم الذين و

واشهد بانني عبد آمننت بالله وآياته واتبعت حكم القرآن وما اردت في مشائني
 الا حكم الله الخالص وان الذين يسيرون علي بما اتبعتا هو انفسهم فليسوا بعيني
 وانا بريء منهم ولقد حدثت الناس بما اكرمني الله من العلم فمن شكرا فانا بشكر
 لعنه ومن كفر فان الله لعنتي عن العالمين ولقد اكرمني الله بشؤون اربعة في مناسك العلم
 فمنها شأن العلم حيث يدل عليه ما فصلت في ذكر النبوة الصفاة ومن اراد ميراث العلم
 في ذلك المقام فليمتحن العلم من حيث علم في ذلك المقام حتى يتبين له ما يدعون وما
 شأن الناجات حيث يجري بفضل الله ومنه من قلبي في ستة ساعات لمف
 بيت من الناجات التي دالة على عرفان مقامات التوحيد التي لا يقدر احد ان
 يدركها بتيقن الا من كشف سمات الجهل من غير اشارة وان ذلك لا يكون الا
 لمن اهد قلبه ووراية كما ذكر جامع البحار رحمه الله عليه بان الحقيقة استجوابه كمن
 في الصفاة لمن اراد ان يمتحن مقامات اهل العصية وليصدق بانها قدر الله
 لهم حيث قال اكثر اهل انفسا زكورا آل محمد وان ذلك في الحقيقة امر صعب وهذا
 شأن ان يطلب ومنها شأن اهل الصفاة في الكليات العالية التي
 لو اجتمع الكل على ان يتوابعوا في ريب منها لن يستطيرا ولن يتقروا ولو كان الكل
 على البهتس قليلا وان بعد علم الكل بذلك لتشبهوا ناسا لو اراد احد ان يبطل صحاح
 لاحقاق الحق وابطل الباطل باطل في احوالهم من شمس العظمة والباطل
 فانتقانا احب اهلنا يتبين في دين الله وكفى بانه من شدة ومن يقدر
 من العلم ان ياتي بحديث لنقتضيك التهمة عليه فرض ياتي بالغلط والحقوة
 او ان يسترف بجزء ونعمته ربه ومن اطلع ولم يات للبين وقال صحافي حتى

حکیم القرآن اولم یتیم فی مقام العیاد فی فعلی الله حکم و لیس فی حقیقت
الاشارات حقه طیق من کتایب طیبین و کتایب اهل بیت و اهل حق که آنست که
لقد یتزل احد فی حق ما اشیع بهاء و تنج اور حکما بادن حضرت العالی الی الی
و کنی بابت شهید ا.

وقایع ایام توقیف حضرت ابی اسحاق

و پس از واقعه سوره مذکور که بدو نشت بخت و کرب و تنگی و کسرت حسن نجیبی
بین امر سعید و سایر بود و علماء و عنوان و سیره نیز کشید و فتح حوادث مذکور شد که
متداجا مذکور میگردد موافق تخت و اختراعی که حکم و تالیف مشهور از ذوال گرفتند
باب در خانه نشسته و از مراد و بجزه بجزه است و بنابر حدیث شریف با مردم چه از کسرت
و در بیت و کسرت و نام داشت و در حساب از در و بیشتر از منع فرمود چه که اعداد را
مترقند و در کین بودند و اگر از در و در کین که تالیف دی بیشتر از با غیر میشدند و با
مراد و باوی را خستج میدیدند با بر مودات و نشت حضرت گزاشته افوای
فیه را متوق و متعل می نشتند و در این تالیف می جویای مردم فرشت و آیات
در خانه بیکون و سکوت گذشت و در سدا لکن احوال جناب باب الباب با
سابق آنکه شش پس از آنکه چیزی و احد زمان موقت و متکثر رفع حکایت
ادنی برای و در بیشتر بود و در فرستادند باب بیکون و در فرستادند
و کین در کسرتان و نیز از اختراعی که تالیف در کین از نام و وقت از دست
و کین تالیف بکراهه و در زنی مردم فرستادند با تالیف در کین از نام

محبوب گردید و همیشه دارد بقرب شیراز میزند برادرش میرزا حسن از نزد جناب خال
 برای بستیدان ورود شهر روانه نمود و روز بعد اذن ورود یافتند و از راه شهر
 خال را خانات کردند و او آنرا بنام خود اندر برد و منزل داد و حضرت باب اعظم علیه السلام
 در آنجا بسر بسید و آنجا قریب بجزیر صاحب و افاضه نمود و با صاحب نیز اذن ورود بشیراز داد
 و چنان بجان با مراعات احتیاطا وارد شدند و در مکه ای متفرق که توقف گاه بود
 حابین از شهر به منزل گزیدند و پس هر یک به منزل گشتند و در ایالی حسب اقتضا تحصیل
 اذن از بخت تشریف بخشش می یافتند و از آنجا میرزا محمد علی و آنجا میرزا محمد حسن
 و سپس صاحب اکرم فرود می بودند و بدین شهرین مقصد جان ایالی ابواب لغا و زیارت باب بود
 مفسر گشت و از ذوق افاضات منویه اشس تکی برکت و در پرور بودند و با قوت روح
 ایمانی و شدت شوق و شجاعت و پستی که در اصحاب مخصوصا در جناب باب ابواب بود
 هم بیس حفظ و حیانت آن امر از بجم اهدا خود در ایالی و اشتها بر سر کردند
 پر ما فیروز آن شهر منویه بر تفع و آن امواج روحیه درک و مفهوم بس کرده و در نهایت
 بلیق باب که تا زمان آن بزرگوار خود بدان نامیده شده شد حضرت
 داد و خورشید را بقلب ذکر است که قبلا نابا لیلیه باطن امامت و ولایت کفونه متجلیه در خود را
 بدان یاد می نمودستی داشت و درین طریق بعضی از حجاب که لاجل حکم و مصالح مردم بود
 استعداده جدا و مابین فلن و عرفان جمیع او داخل بود فرق نموده و یکت فتم
 و سبب اصحاب را بسوی حقیقت منوره خویش نزدیکتر نمود و همین نیز افتخار و استقامتی
 برای برخی از نابالغین که خود را در جمیع آن امواج آناد داخل کرده بودند مانند قزاقان و برغانی
 معروف به (خار) و صاحب علمی برانی و نیز از ابراهیم شیراز و چنانکه زمان تفسیر بر زبان

ش
 کبری در زمین طرد
 و نیتین درشت که
 مدینه خواهد و تقالیم
 رجوع کند چه او حاضر
 باز آید و تفسیر باشد

حضور و تقرب خود را تا هر چه استند و از آن جهت هیچ فرسخ مسافت و دوری را در جوارب
 صد در فایت آوردند و نهایت جمل تقرب و عرض نفسانی را در عرض و اعراض گرفتند
 و بنا بر مراد با اولی خافله و حاکم چایل برگذاشته و اخبار درود و اجتماع همواره نقل و نشر
 نمودند و هر چند حاکم آنرا نیز تبیید و اخرج بل کرد ولی بنفای و مضادت ایشان پیش رفتند
 و برای شروع با فروختن نمود و تا جواد مکرر که مابین این گفت و شنود شش ماهی شش ماهی
 بیان و تقریر در سر زمین بود و قرة لعین با او قرابت داشته
 بعینت شیخیه درآمد و از آنجا که حاجی قلی قلی تم تمسکه لعین در آن بود بمضادت ایشان
 بشیخ رسید و اتباعشان برخواست اشغال جواد در آن وقت تقرب و خیرت نمیدیدند
 افزوده بودند که هر چه از اطلاق بر حالات حضرت شایب الله الا انکم بفت و آفتش را
 مشاهده نمود چنان و بدو نشانی مراد و حال شد که بعضی آمد و حسین در حضور و آوردند
 که طلوع و خروج موجود مختلر نزدیک است و باب چشم مردم را با اجتماع و حضرت از آنجا
 سواری این منظور همی را با خود بهر کجا برد و چون اطلاع یافت که آن بنگر در جهت خروج
 بشیر نزد آمدند و امر قیام در کربلا پذیرفته بدو بشیر از کردید با آنجک بدان بدو نشانی
 و در آنجا بود تا موقعی که آنحضرت بر مقام ذکر التبت نشست و مقام با بیت را بجانب آلود
 تا حسین تفریق داشت پس او با هرانش نرته شدند و حدود تفریق نمود در سال
 در آن این امر نوشت و پیوسته اعراض و وقت فتنه انگیزی نمود دستبرد لعین سال
 در دفع زود و جلالت او نوشت و با وجود حضرت ذکر الله الله انکم بعد از وقوع حوادث مذکوره جناب
 تا حسین باب را هرانش از راه برده بکربلا رسید جواد قوی و شکر آفرین های نامور فرمود
 زیرا که مردم غالباً از شریعت و باطن وی اندیشه ناک بودند و از استماع نامش

هر کس میزند و او پس از حرکت از شیرین نزل منزل تا مشهد فرامان راه پیوه و هر کس جا
 قدم گذاشت خار و فاشاک فراغت را چون شد آتش هم سوزاند و مار صافی مسارف
 و کرب جدید را مانند نخله و افق ندره جاری و منتشر نمود و نیز بخدمت همی دیگر نذر اصحاب را
 بمرکت باصفهان فرستاد و فقط تا حبه الکریم قزوینی حسب الامر در آن بلد بحال استیبا تا وقت
 داشت و بکتابت آیات و آثار بسیار دست و پاگاه گاه نشرفت بخدمت انور می یافت

شرح ایمان و حیدر الی و حجت نجفانی و مقدمالی که بحسب سیرت حضرت مکر اللہ الکریم شریف کرد

درسم در آن ایام توقف حضرت باب الحسم و شیراز همی از علماء و فضلا و طلاب حق و حقیقت
 از بلاد ایران و عراق عرب بزی زیارتش و حدک مقاصد و کوشش و آموشتانقند و علمای
 معتد در نسیم و بکره از مردان و ایمان و قربت روحانیه یافتند چنانچه حاجی سید جواد کرمانی
 مشیر سابق الذکر و نیز شیخ حسن زوزی با شیخ سلطان عرب متفقاً از عراق عرب و کاشیخ
 (حجیم) از شیرین از فرامان بدان بلد و بخدمتش نشرفت چنانچه چیزی مستقیماً از آن انوار
 بدیده شدند و آن سید کیمی بن آقا سید جعفر کشفی مشیر برای ملاقات و تحقیق حال و فهم
 آثار و اسرارش از طهران در انورفت آورد و دانند که بامر حضرت مبعوث بشیر از برای کشف
 آن امور گردید چه که جمعیت مؤمنین و مجتهدین حضرت ذکر آنه حتی در مابین همصاعد باربان دولت
 بسیار بودند و میرا الطغفلی پیشرفت شاه که با آقا سید کیمی نهایت معصودت و بیگانهگی
 داشت ندر اینها نطق بود و سینه آن والی ذکر سن و هلالی شیراز و غیر هم سید مکتوبه شاه
 با نذیر انداختند و او چنانچه از طرف او استخوان بخونی در باب غنیمت شیده از انوار آیات مردم

و شمشیر بر بسته داشت و همی از طلا و مروارید و عقیقه سبز و سیه اش پاره و ده گره روی بسید
 نیز حضور داشتند و مصداق ای بینه خطاب بی نظیر آنکه گفت مستبدی جوان و شمشیر از او بار روی نمودن
 بدین ختم نزد او میسر بود که اگر کاذب است این شمشیر که پیش ما قطع کنم و اگر حق است در پیش جبهه میم
 ایستاد که نه... شاه شایق است بمن براید و آنان همگی در پاسخ وی گفته اند که شاه
 طرف ما کیست آنچه بر شما معلوم کرده نزد ما مقبول است و فرمان بروایم پس از یزدی بوی
 شیر زرد شده و چون بان بدو در یافت برینسان حاکم نزل نمود و او پاس احترام
 و تکبیل و ایراد بنایت رسمی داشت و آن سیدی یکی پس از چند روز با او سید جوانی که بنام وفای
 (عظیم) سابق الاصف که در آنوقت هموزده شیراز بزرگی در کن فیض انگر از معقیم بودند عادات
 کرده و در خصوص امر و دعوت بکثرت مکالمات و مناظرات و مباحثات داشتند و آنان
 تا کید و شکرهای بیکدیگر عادات و مفاوضه با آنحضرت نمودند و پسند بار بزیارتش باز گشت
 و در ابتدا منصرف از بیایم و فصل نمود بود و از او استخوانت حلیه و خیمه کثیره و امانات و فسیره نمود
 و در پی به عقد شمشیر گوید حتی مرگات منتهی در خان بزرگ از جواب شایق فرمود و در جمله عادات موعوم
 بر شایق بشود از آنکه شکر که بر کارم حضرت مع کرده گفتند شایق تعیبات خود که گفتند که سید گفتند که شمشیر
 در آن روزی رسم بوده باشد که بعد از آنکه میشود و سوره با این اتفاق تقریر کرد که بر صدق باشد اگر هر معنی میشود
 که حضرت در آنوقت بعد از اتفاق فرموده بود پس بگوید عرض کردم که در میان ما همیشه صدق من تمام است
 سر که در عرض میام هرگاه جواب سید میام که نقطه علم در دست شما باشد هر چه بپایند طبع و فرمان برویم فرمایش فرمود
 که سزایات نمود در پس آنکه جواب نویسم پس بیکسوال در نظر داشتیم و سزایات از شتم و عفت بجنب گذردم
 و آنوقت تمام گرفتند و در آن تا علی بنفکر در نهایت سعادت ختم در جواب را از نقطه و صفا و دیگران گفته نوشته که
 آن سزایات موعوم شایق که در آنجین و جایش چنان است همش در رسم بیرون شد و آنچه تا گفتی است همانند
 و در آنجا که پیش از آنکه شمشیر جان کشیدم .

بر حسب خواست او نفسی در همین اسرار و بودن سوره کوشتر قرآن صادر داشت و او را از اسرار
 علوم ظاهر و باطن آن بزرگوار متحیر و متعجب گردید و در این مقام از حضرت علی بن ابی طالب
 و در بیان او آیه احباب و علمای اهل بیت علی بن ابی طالب را در این مقام از حضرت علی بن ابی طالب
 بر این باب استیضاح و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 بزرگوار بجز در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 سب و ستودن حضرت ابراهیم علیه السلام و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 و علمای مشهوری که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 علم و بیان حضرت فخره و وی در بیان او آیه احباب و علمای اهل بیت علی بن ابی طالب
 در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 وی شده و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 دستبرد آن امر کرد و بعد از ارسال رسالت به او اوست و در حدیثی که در حدیثی که
 و اصحاب گشتی و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 از هر که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

و قالوا انما نرى سحرًا

و درین مقام از حضرت علی بن ابی طالب را در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 بدان بیان در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

و اینوه علی و حوام را بعنوان مدافعت وی ساکت نمود و او را بدین حکومت برودند و انجناب در اینجا
 با حاکم چنین بیان داشت که یکس که این عدالت فرمان شما را خداوند پاسبان انتظام و عارض
 قرار داده از آنجا که در طریقت اهل سنت و جماعت و فلاح از مستقیمت و تقصبات این قوم
 و جماعت بشناسیم که من جز خداوند علم دین افاضی ندارم و ز قیل و قال و مفید و عدال در کنارم
 و این هرگز را اعدا مستحب بر پا کرده اند و ادنی و انب برای حکومت چنین که در این است
 در ممالک محتج سازد و خود پیش از نظام و اعتدال در محاوره نگردد تا آنکه به و منافعی که
 معلوم و مشهور داریم که حق با کدام است و حقیقت در چه مقام انجاء خود حکومت نماید و
 تواند و خواهد شد حق با مجری داری ولی حاکم صلاح خود را در آن ندید و فرماید که انجناب
 در خانه خود بماند و بسرون نیاید و با احدی صحبت و محال نماید و هم در آن اوان ندای جانا
 حاجی میرزا محمد علی (قدس) و نیز اخذ و تصادق (مستش) در نزد کوهان و خراسان و زندران
 مرتفع بود و انجناب در بار فرودش از زندران چندی را باینکه بیان کرد سخاست عرفان خود نمودند
 ساخته در جنت ایران داخل نموده شصت و شصت تمام او در شصت و شصت گشت از فلاح
 و جماعات مردم برای استقامت و اخراجات از اموال بجز معلوم و می و خوش فایب و بیاب که
 می نمودند لاجرم ملا سید محمد رفیع علیه السلام بمصداقت و مقادامت او بر خرد است و مردم را
 را بشرفش می دادند و بگنیز و بگنیزش می گوشتید تا کار بدو رسیده که انجناب از
 تفرقات مردم ناچار بوقف در خانه خود گردید و با همه حمایت و وفایت که ولی شصت و شصت
 حاجی ملا محمد حمزه از او بیای می آورد مردم از وی دست بزدند شصت و بالا فرود رخصت آن
 محمد خان ترکمان از جوانان بسیار و با بیان معتدلم شصت و شصت در آن بار فرودش رفت و بیاید
 ...

جمعی از مخلصین و مؤمنین پیاده در اطراف کاسب بودند در صفا خان مذکور ششیری حاصل کرده در
 پیشامیش حاجی میخرامید و بدین طریق تا رسید مذکور از شهر ششیر آباد برترسید و دم در کشید و حاجی میخرام
 از صفا آمد و بسیار میداد هم در هنگام ملائمت از وی سی در اسفارش خصوصاً در کرمان و
 آذربایجان در نشر دعوت نیک قدرت نمود و در قریه میلان بنسب برآمده امالی را بقبول
 این امر هدایت نمود و حاجی میخرام تقی از تجار محترم و جمعی کشیر بایان جدید مخلص گشته و امالی قریه
 مذکوره چنان بتابش محبت این امر برافروختند که محض طاعت قلیانها را بگستند و صرت
 شرب و خازرا عموماً کار بستند و طاعت کعبه را در وقت در قرین مجلس درس برای دعوت این
 بر پا داشت و جمعی از مانند ملا جعفر و اعطاء و حاجی شیخ محمد و حاجی نصیر و غیرهم بدین طریق
 معارف بدیده آشنانند و ساز صرف می و نیز طایفه مؤمنین در حال محترمین که از اثر انعام
 ایشان بحق ابعین رسیدند در بلاد و قری مشغول و تألیف بشر این امر گشته

قیام جمال محمی مقبیه بر نشاء مبارک

و مضافاً علی کذلک جمال منی از آغاز از منب بر نشاء انوار بدیده پدید گشته و در دلبران
 جمعی را بتابش محبت از مشتعل نموده تأیید بیدات و جانفشانی در طریق این امر فرمودند
 و مقام محترم نوری سابق الذکر طائف حول ان مقام گشته و در تمام محله دی خوبی و خفا و عده می کنی
 در آن دارالتعداد محترم نوبادگان بودند و استیفاغه از انوار آگهی نمیدادند و آنستکه ان روح غالباً
 در طایفه این مقیم بودند و آیامی عدید بستم فرستند و ارواح فاعده ماحده بیرون بخت حیات بدیده قیام
 دادند و چندین بنور و مازندان برای نشر و ترویج امرش سفر فرمودند و در تاکر و قرای مجاوره
 برای علماء و متاکین و بزرگان و متنفذین و غیرهم تمهین امر فرمودند و آنان امکان است انجذاب

و اطاعت نسبت بان مقام علمت داشتند جسمی تصدیق نمودند و گردوی در حال سکون و سکوت
 مانند وعده از ارباب عظام و علما اطاعت از او امرشان کردند و قامت طاعت خم نمودند
 مانند آقا میرزا محمد حسن برادر بزرگ و نیز محمد تقی خان و میرزا حسن او برودی و آقا محمد تقی
 و کریمانی زمان و قاضی العابدین و قاضی بابای بزرگ و قاضی بابای کوچک و ملا عبد
 الفتاح و امثالهم انگاه بصوب قره دار کلا فرستند و از ملاها و مفتنین و ملاکین آنجا و
 تسریه سعادت آباد و قرای مجاوره نور نیز تسریه پیش آورده اطاعت انقیاد نمودند
 و مجتهد بزرگ نوری ملا محمد نام با آنکه حاکم و سایرین سی در مکانه و محابدهی در مطالب این
 امر با جهال ابھی داشتند بدان راضی نشد و حاضر برای منافع و نکت بتدراتی از آن
 سر باز زد و با آنکه در بلوک نور و مازندران و قزوین و ارباب عظام جماعت کثیره و نسیره
 میزیستند و نفوذ شدید در خانه امالی داشتند بواسطه قیام سولی الانام منبت الیز العنقا
 این امر نشر و شهرت یافت و گرنه باین تقی دیگر مقصود صورت نیس گرفت آورده اند
 که در انجماس دعوت و بیان واقفانه حجت در مان جمعی کثیر از سمعین حضور داشتند و در
 چنان مجلس و محاضره هیکه جهال ابھی بسط مقال میفرموده یکی با خنوع تمام و کمال احترام
 اصفا و کلام میفرمودند و چون در اثنا کلام یکدیگر مداخله میکردند و قیل و قال بر منیاست
 حرکت دست او اشاره سکوت میفرمودند پس یکی بر جای خود نشسته لب فریاد میزدند
 و دادا دادای ملا محمد مجتهد که میرزا ابوالقاسم و ملا عباس نام داشتند از مرکز وی که قره سادات
 آباد بود بدار کلا شتافتند تا حج و قیامت ابھی را ملاحظه نمایند و چنان در آن محضر حاضر
 و تا اثر گشتند که در باب در رفته سر پا بیستادند و کمر بیلازمت و خدمت بستند لاجرم
 به نیلین در دست نور و مازندران جمیع کثیر از نو منسین این امر اجتماع یافتند
 حضرت مجتهد نجف آبادی که در آنجا میرزا حسن خان برادر آقاخان تصیری از مومنان و انبیا و سیدان گرانجا حاضر بودند و در آنجا

میرزا محمد نور در این
 در چشم است

که میرزا ابوالقاسم و ملا محمد مجتهد (پدر حضرت نور) بودند
 و دادا دادای ملا محمد مجتهد که میرزا ابوالقاسم و ملا عباس نام داشتند از مرکز وی که قره سادات
 آباد بود بدار کلا شتافتند تا حج و قیامت ابھی را ملاحظه نمایند و چنان در آن محضر حاضر
 و تا اثر گشتند که در باب در رفته سر پا بیستادند و کمر بیلازمت و خدمت بستند لاجرم
 به نیلین در دست نور و مازندران جمیع کثیر از نو منسین این امر اجتماع یافتند

حضرت مجتهد نجف آبادی که در آنجا میرزا حسن خان برادر آقاخان تصیری از مومنان و انبیا و سیدان گرانجا حاضر بودند و در آنجا

مع آنکه
 بقدر

همه واقعات ایام اخیر و میرزا

در توالی و انتشار و تنالی و شستبار امور مذکوره در تمام مملکت شد اعراض و ایلام از طرفت خویش
 و عوام غایت ارتفاع یافت و ذای نوالف و مخالف از هم سر کرانه گوش را بل خویش بر میرید و گرت
 و شدت اقبال اهل ذوق معنوی و دانش و نفوس و بیعدرت و بیش بدیه بود که بنظر رسید
 در زمان تسلیلی راست آن امر بر تله این کشور افراخته کرد ولی علما مخالف و مساند چون در میدان
 عرفان و بیان ایشان تاب مقاومت و قوه استقامت نداشته همی بخیل قدرت حکومت
 متوسل میشدند و حکام بلاد را بقاوتشان برینا میخواستند و بعلاوه در آن اوقات شروع
 بر اسلکات مملو از سعادت و اظهار شکایت راجع بحضرت زکریا علیه السلام و مقاصد وی با دربار
 محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی نمودند و خستریات و اعتراضات و حشت انگیزی در باره نیات
 آن بزرگوار بینا شدند و مقاصد او و اصحابش را تبدیل معتقدات و حدود همیشه ایران و تشریح
 وضع دولت گفتند و عدت و عدت آنان را رمه داری محظر و مجیب شسروند و بدین طریق مقدمات
 اختلال و تشویش افکار شاه و خصوصا وزیران نسبت بان امر فراهم کردند و برای تیسیر عمومی

کار را نصفهار تمام است ملاحظه در بیان بود جمال مبارک در مشور و در راه ملا محمد آقا در سعادت آباد و کارخانه بست بود و حسن
 رفت پیش محمد که این امر عظیمی است باید تا نفهمید و در بعضی گفته بسیار خوب من تازه رسیدم و ام باید که ایشان بیایند و بشنوند
 همه بر حسن آن حضور مبارک عرض کرده بودند چنانچه خوب من سرهم این شهادت کرد که فردا جمال مبارک بر روز در منزل مجتهد صحبت رسیده
 و حق معلوم خواهد شد جمیع زبایر از مردم آمده و حال سیرت و در شده اطراف می از او تمام پیش بر بود بعد از احوال برسی
 جرات مبارک فرمودند تصدق و آینه این بود که بدین تالیمایم ولی در ضمن از این بزرگوار صحبت شود و آن این است که در حق خواهد بود و است
 و تا که گفته بستند در وقت این مسخرایه از هم پیشی برید تا عوام با حسن در فتنه بیفتند عالا شاهره شبانه و در این حال
 بفرزید تا جواب داده شود عرض کردن تا عده دارم که می استخاره فاکلیتم فرمودند این استخاره در ذرات که خبر داشته آن
 شکر و زیادت و از صبح است که این امر حق است و یقین است که خبر محض است و فرستند چنین خبر را صحبت گفت و با حسن در این
 است که بگویند که این است که محض است که خبر را گرفته است که در این است که خبر را گرفته است که در این است که خبر را گرفته است

فقها و مجتهدین مملکت که بر وجه آن منصب ایشیه اصلاحیه بدیده با خطاست سر زوشن می طر آتیه خود را
 و نیز سر حدود و رسوم را میدیدند همان مقاومت رئیس الطائف صاحب جواهر در عراق و بعد از
 فتنه مذکوره شیراز کافی بود ولی زاد و انقیاطی الطغیور فتنه اخیری و آن ایکن حاجی محمد کریم خان شرح
 احوال در بیستش بر عظیم فیه شیخیه در بخش اول گذشت و در بخش سوم نیز میآوردیم در حاجی
 خود منظور و مردود فقها و مجتهدین بود بصفت با حضرت ذکرا تله اعظم بر فاضل و حکم بر داد
 امر بدیع داد و بالاخره در عده از مؤلفاتش اعتراضات در دود بر این امر نکاشت و عین
 شیخیه از اناش جمع و اطاعت او با علی در به مضاد با آنحضرت را صی بشش قیام کردند و
 مجمل از آغاز شروع این امور تا انتف آور غیر مترقبه آنکه چون حاجی میرزا محمد علی قدس
 و علامه صادق مقدس بنو عیسی که نگاشتم بعد از ورود باب اعظم شیراز بدست لقا و اخذ تالیف و دست
 کایاب شدند و تنهای خسته و در لهای شکسته شان راحت و تلبیت حاصل نمود و بعد اطف رحمت
 امید و از گشتند بموجب امر آن بزرگوار برای اطلاع امر و نشر دعوت بدیده هر یک خط سیر می
 گرفته و قسمتی بسیار شدند و حاجی در سیرش بکرمان درآمد و ایامی چند در اسماخ علماء در کازان
 صور آتیه در پیوسته در آرمینان با حاجی سید جواد عالم شیراز آن بلد مصاحبه و مذا و عهد داشت و چنان
 تاثیر کلام در وی ظاهر ساخت که آن اتم و استدم علمای کرمان در مجلس و محافل ویرا بر خود
 مقدم و معتز میسرود ولی حاجی محمد کریم خان همی بعد از آنجا و آزار آنجا بس بود و کسی و اصرار بسیار
 کرد تا بواسطه حاکم اسسنگار فساد و سرکش میا سازد و حاجی سید جواد مذکور مانعت میکرد
 و بالاخره حاکم بوی گفت که با حمایت حاجی سید جواد سامعی نوبی فتنه و اثر است و خان توبت مقصود و چنان
 نایل گردید

در آن مورد از دستخاسته بسیار
 نیز گشته که مورد آزار و ستم
 هم از عارضه گشته که در خود
 و در آنجا که در آنجا بود
 و در آنجا که در آنجا بود
 و در آنجا که در آنجا بود

و آنجناب از کرمان خارج شد و حاجی سید جواد زبور بعد از این نیز از این خطابه حمایت میکرد
 و آنچه طاصدق مقدس پس از حرکت از شیراز نکت بیرون آوردند در آن موقع میرزا احمد
 از غدی از مشایخ علمای نجف در خراسان که به زور در دلبشیر از زیارت باب اعظم بیرون
 رسیده بود و با علما مناظره و محامه در باب این امر داشت و کسی که خالیش
 آقا سید حسین امامت جماعت می نمود بر تبریزت مردم را معارف و مواعظ حقیقه نقاب میکرد
 و مقدس نیز پس از آن دعوت و احتجاج با برخی از علما و غیر هم روزی در مسجد مذکور بر جای
 میرزا احمد بنابر آمد و صحبت حاضرین را با دلائل و بیانات دعوت باین امر نمود و برخی از
 کلمات و آیات ذکر آنکه اعظم را بر مردم فرو خواند و آنان معتقد گشته و بیجا آمدند و بعد
 وی قیام کردند و خطبه و ضرر برای من معلوم شهود بود لکن آقا سید حسین زبور نام آنکه مقدس را
 بخانه خود برده پس از تجسس و تحقیق حسب حکم شریع اسلام با وی رفتار کند او را از چنگ
 ظالمین خونخوار نجات داد و بخانه خود رساند و مقدس آیامی قلیل با میرزا احمد و آقا سید
 حسین بود آنجا از بزرگان خارج شد و با توتسیس غنی که از باب اعظم داشت برسانت از
 آنحضرت بکرمان نزد حاجی محمد کریم خان شتافت و چون نزد علمای مشهور و مستور در بین اصحاب
 سید رشتی بود در بند و در دستش مورد احترام و کرم از طرف خان زبور واقع شد
 دل بدها همیشه که توقع بدست خان رسید و مطالبه نمود و ابلاغ رسانت و دعوت شنید خود
 در زید دار تبریز آن امر سر بر کشید و خویشین را که در علوم صورتی کامل می پنداشت از آنحضرت
 افضل را حق شمرد و همیشه جناب مقدس با قدرت علمیه و ادق دقت ابیانیه حقیقت امر جمیع
 را مدلل و ثابت کرد در روایات و مسوغاتی نیز نقل از سید رشتی در تزیینت و زرد او
 در اشاره و تائید ذکر آنکه اعظم بر بزرگان بر او نکت گران آمد و مهنت بر اطفال انسراج نهاد

ولما انجذب مجبور بفرار از کرمان گشت آورده اند که در آن ایام توقف آخوند ملا صادق از
 خراسان و مناظر آتش با حاج محمد کریم خان نوی در لشکر که موافق رسکن خان بوده جنگش
 ستم و صفای بسیار بر مظلوم وارد ساختند با شش اورده بند و گوزنهایش را فرا شیدند و با
 ضرب و افراود از لنگر برد کردند و او بان سس پاره پاره و چهره خونین بشهر کرمان رجعت کرد
 و با سس دیگر برای خویش فراهم نمود و حاج محمد کریم خان بقوت علمیه کفایتیه در ریاست بنده بسته
 و انتساب بخاندان قاجاریه سلطنتیه معتد و مستکی بود و همچون آن امر و اسهل و آسان گرد
 و بده هی الورتة البديعة التي ارسلها اليك عليه السلام الي حاج محمد کریم خان

بسم الله الرحمن الرحيم

التم و کر تک للورثة الحسنة عن يمين بحر الاسبين لا اله الا هو قل فاما ي فاجر
 فسنة كتاب ربك ثم اسجد لامرء و انه لا اله الا هو قل اما ي فاشهدون
 شهد الله ان لا اله الا هو العزيز القديم اشهد الله في ذلك الكتاب
 ثم خلقه كما قد احب الله لعبده انه قال ان هو العزيز الحكيم ولقد نزلنا كتابنا
 لمن على الارض ان ادخلوا الباب سجدا لعلمهم يقولون ان الذين اتبعوا آياتنا
 بالعدل فاولئك هم الاتبون وان الذين اتبعوا ابوا هم فاولئك
 هم الظالمون وان آية من آياتنا تعدل في كتاب الله آيات الاولين وما
 من بعد كل مخلوق من جنج الله ليعلمون لو اتجمع الانس على ان ياتوا بسمل
 ذلك الكتاب الذي نزلنا الان اليك لن نستطيعن ولن يقدرن ولو كان
 اجتن يمدونهم على الصنف و انه قوي حكيم يا محمد ايها الكريم ان اتبع
 علم ربك ثم اخرج لعبد بديعة الله امام عدل بين هو الذي بديه الكبريت كلشي و

ولا یرب من علمه بعض شیء وانه عند الله فی کتاب حفیظ و ان الیوم فی صر
 لمن علی الارض من غیر مجاور و شره و ما ان یخرجوا من بیتم مهاجراً الی بلد الذکر بکم
 بقیة الله امام حمی عظیم ان الذین یابعون الله به الله فوق کلشی و انه لا اله الا
 ابو لفتوی حمید و لفد فرضانی کتاب المذکور ان اذکر و اذکر الله بعد ذکر العقیة
 فی الاذان بانه علی صراط الله فی کل لوح حفیظ ان ارفع بذات حکم حجره و اسرح
 نکت مع الذین استعین فی الامر علی العرش العقی بالآلات المکتلة قبل ان یرتد
 الیک طرفک و ان ذلک هو القور العظیم و لقد بنا علیک بکم ربک قبل ان تک
 لتکون من الثامین ان اخرج من بیتک و ادع ان تسر الی دین الله انما الص
 و در سئل مثل ذلک کتاب الی شطر الارض من یمینک و الشمال و لا تحف فی
 سبیل ربک من امد فان ذلک فضل الله علیک و انه شهید عظیم و کفی بذلک
 الذکاب حجة ذکر اسم ربک لمن فی السموات و من فی الارض و انه شہیر عظیم
 و لو نشاء لتزل فی کل حرف مثل آیت القرآن و الله قوی عزیز و سبحان الله
 ربک رب العرش عما یصفون و سلام علی المرسلین و انما یرتد العالمین
 و باجود در آن ایام توقف حضرت ذکراته العظیم در شیراز و در مانع عظیم در مقابل نیات متوجه
 اش در ایران جلوه نمود یکی از آن دو سعادت و مهاجرت عمویة فقها و علمای اثنا عشریة
 که در شدة فرزدان گشت و دیگر مقادمت و سعادت دولت که در آغاز فرود ان دولت
 و علمای سعادت شیراز چند ان در خصوص کثرت اجتماعات و تسلیمات در خانه حال اقرآت
 و اعراقات عظیمه حکم عرضه داشتند و در بار محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی بنگاشته و انحضرت
 و اصحاب را در شرف خروج بر دولت و ملت گفتند و از آمد دولت اعدام کسب بطلان

تبعید آن بزرگوار از شیراز خواستار شدند که شاه وزیر را در عقب شدید انداختند و
 حسین خان حاکم خود نیز بجای میرزا آقاسی مشرح حال نوشت و مصمم برای تحسین و تقویت از احوال تبت
 مقاومت و مدافعت گردید و آنحضرت از آغاز طلوع دعوتش تا آن ایام ابرام امر خود را در ایران
 و عراق عرب بلکه در کل ممالک اسلامیة بشری که بیان شد اکمال نمود و تقریباً بهر یک
 از مجتهدین و معتقدین که میت میشد رسول و رسولی نپرستاد و انفسه را فقها بنحیف و کربلا و
 فارس و طبران و ما سوا آن تو تسبیح جدا گانه ارسال داشت و اغلب آنان برایت خود منفر گشته
 اقلتائی نمودند و یا برویات و معتقدات ظاهره اعتکاف کرده اسکار و عناد ورزیدند و

بخدمت پادشاه فرستادند
سخن گویی حاکم شیراز و مهارت آنحضرت بهر آنها

و عاقبت حسین خان حاکم شیراز از استماع منقریات و اغزافات و اخبار کذبیکه جاسوسان
 در خصوص عدت و عدت اصحاب گفتند سخت در خوف و اندیشه رفته دل بیاخت و بند بر دل
 برداشت و عید نگید خان نام مشی کتک را محرمانه نزد خود خواست بود که گفتن با او
 چندی بنواخت و چاره کار را از او طلب کرد و بصوابید او جمع کثیری از خاندان و نامورین
 مکتومی را سلخ نموده نامور داشت تا در دل شب ناکمان خاندان پاره زده می صره نمودند و نگید
 با برحنی از خوانان از خانه همسایه بر دیوار آنخانه برآمده سر از در داخل آن شدند و بهر سو
 بصورت تفتق و بفریم دستگیر کردن هجوم بردند و تاختند ولی در آنجا از رجال غیر آنحضرت
 و فال عظم و سید کاظم نام زنجانی از اصحاب اهدی را یافتند و آنواقعه ناگوار و کهن
 اسمیم شش در آنخانه نصمت و طهارت که در شب میت و کم برنمان سال هزار و شصت و شصت

واقع شد چندان بر آن بزرگوار گران آمد که با عید کعبه پر خاشاک کرد و در حال وی بدین
 عبادت افزین نمود که خدا شکست را پاره کند و با حال تاثیر بنا جات پرداخته از انظار
 بی پروا شکوه زد و یگانه منتقم عادل بهیجا برد و در انحال عید کعبه چهار و ابرام داشت و از
 او بخش عظیمتی میخواست لاجرم آن بزرگوار شال شین را از کمر خود باز کرده بد بخشید و از
 که عید کعبه مذکور چند سال بعد از آن واقعه در اثر برخی از حوادث منسوب حکومت و چهار سلطنت
 و انتقاش گردیده مقول شد و جسدش را نزد درندگان انداختند و آن جانوران شگش را
 کرده بدیدند و با کجور آتش عید کعبه و عوانان نزد حسینان حاکم بازگشته کیفیت
 حال گفتند ولی او و علمای مذکور و سب بود بمالمت رساندند بلکه همی نامور نظر ستاد
 تا آنحضرت و حال را شنیدند و سیر کرده نزد وی بردند و ادبایشان تشنه آغاز کرده
 ناسزا گفت و حال را بغض و عد و نقض عهد منسوب داد و بجز من محسوب داشت و زبان
 داد تا نفوذ و اموال ناسد و از او گرفتند و بردند و او را با چوب و ناسر بزدند و از
 حکم نمود که حضرت ذکراته آنحضرت را با جلا درنگ تسلیم عید کعبه نموده بدست وی سپردند
 و شخته بر زور ظاهر بآن نمود که در حبس و قید اسفلوم مراقبت نماید تا کشت از بید سلوم گردد
 و آنحضرت از جهت آن احوال خود مایل بمسافرت لیلان بود تا با شاد و وزیر دارکان دست
 و علمای شهبه طانات فرموده و ابلاغ امر خود را اگمال نماید آورده اند در آتش که منظر
 در تحت نظر و مراقبت عید کعبه و در خانه وی بود مرض و با در انجا شیوع یافت
 حسینان حکمران و ساز مقتدرین دارکان بله هر کس بوی بگریختند و لیلان نورس

در تاریخ طبرستان جلد پنجم مسووت کتبات در خانه داد و در منزل داده در این مقام و بای سنه بی در شیراز از قلم اطلق بسیاری
 تلف شده بجزون عدی که وارد شده است که از طلمات لیلان حضرت قائم علیه السلام و در طاعون میباشند طاعون همین و
 طاعون جسم و زودند در از طاعون همین و باست و مراد از طاعون امر کسوف میاست و طاعون همین همان و با بود که بسیاری

عبدحمید سخت بان مرض مبتلا شده لاجرم با حضرت رسول مطهر گشت و استشفاء نمود و او دعا
 نسرمود در نیشا شفا یافتند و از این جهت عبدحمید را باو عقیدت کامل شد و در باره مسافرت
 و مهاجرتش سخت نگرانت بلکه او را در وقت و یا مسافرت مخبر داشت ولی حسینیان بعبه انکبده
 سپرد که آنظلم را در حبس آزاد نماید بشرط آنکه در شیراز نماید لاجرم آنحضرت در چند روزی بمشاه
 مسافرت گشت و امور خانه و مایملک بر اترقیب فرمود و باوالده و عرم و قال محترم و داغ باز پس
 نمود و تمام مایملک خویش را باوالده و نسرم و اگذا کرد و آنان از اقوال و احوال احسان
 میکردند که خالین و اعدای را دیگر بار فرصت ورود بان بلده و طائفات دستاثر نمودند
 داد پس اتفاق دوتن از اصحاب یعنی سید کاظم زنجانی و اقا محمد حسین اردوستانی
 هر دو سوار بر اسب و با یک مستخدم از شیراز بیرون و دامن گشتان روانه اصفهان شده
 و این مهاجرت در آخر فصل بهستان و در اواخر ثمره رمضان ۱۳۶۳ واقع گردید مدت
 توقفش در شیراز پس از رحلت از حج تفسیراً نوزده ماه بود و کتب و صحف و درجتها
 و تزیینات و آثار و اسرار که از قلب و قلم ملهم آن بزرگوار تا موتی که از شیراز مهاجرت
 نمودند صادر و نازل گردیده بسیار است و از آن معارف قیمته و سیه آئینه و اوجیه لطیفه
 رقیقه و خطب فایده بلیغه و اهلی مقامات توحید و تریه و نیز از تعلیم علمیه سیر نمودند
 رشوه را برای تبرک و تذکر نقل میبایم و هذه بعض الآیات فی مواضع من الکتاب
 البسیر الکبیر **تفسیر احسن التفسیر** قوله

الم ذلک الکتاب من عندنا نحن فی شأن الذکر قد کان باکن حول
 من ذلک و اتانحن قد جعلنا الآیات فی ذلک الکتاب بسیان ذکر

تذکره تاریخ اصفهان شده و آیتان یکی از اصحاب که انا محمد حسین اردوستانی بود نوشته و مبلغ نجف خوان بود و او را در کربلا
 بقتل آوردند و در آن کربلا کشته شده و در کربلا کشته شده و در کربلا کشته شده و در کربلا کشته شده
 نوره و در خانه اصفهان گردیدند

تذكره وبشري لعباد الرحمن من كان بالله وبآياته على الحق ايها... وقد
جعلنا الآيات حجة لكل من اعلم ان الله على كل شيء قدير فانوارنا لكم ان
كنتم بالله على بصيرة تالله لو اجتمعت الانس والجن على ان ياتوا بشئ من سورة
من هذا الكتاب لن يستطيعوا ولو كان بعضهم لبعض على الحق ظهيراً... واذا بلغ
الامر الى اشدته فحاج باذن الله مع المشركين وقل تعالى اذع ربنا الذي
لا اله الا هو بانفسنا وانفسكم وان الله هو الحق شاهد علينا وهو الله كان
بكل شئ خبيراً فوزك لو تباهل مع الكفار فيظنون انك من طرف
السماء وانما نزل عليهم باذن الله صاعقة من صجر النار ولولا دعاك
لحرفت الارض وبعض من عليها وان الله كان على كل شئ قديراً قل يا
اهل الكتاب آمنوا الى كلمة سداً بيننا وبينكم الا نعبد الا اياه ولا
شركوا بعبادته شيئاً ولا تتخذوا من بعضكم بعضاً ارباباً من دون الله
انما هو الله آله واحد ليس كمثله شيئاً وهو الله كان على كل شئ شهيداً
يا اهل الارض لا تسلكوا مع الذكر الا كسر مما قد فعلت الايته بالحسين
على خير حق في الارض المتقدمة تالله الحق انه هو الحق وكان الله عليه شهيداً
يا مشركي العلماء ان الله قد حرم عليكم بعد هذا الكتاب التدريس في غيره علموا
الناس احكام كتابه واعرضوا عن الباطل الكتب المبتدئة فيكم فان
كتاب الله لهو الحق وهو الله قد كان بما تعملون شهيداً... يا اهل الارض
فاستمعوا نداءي في تلك الورقة اسماء على تلك الشجرة البينا في
ذلك الظور اسماء التي انما الله الذي لا اله الا انا قد سميت هذا الذكر بالاسمين

من بنى على الحسين بن عبدى ولقد سميت فى المرشس حده ابراهيم و اياه
 اسما من الحسين الاولين و امه فاطمة الطاهرة حتى يشهد اولو الانبا
 فى صلح الاخيار سترانا نواز من لدن عزيز عتقار اندى لا اله الا هو و ان الله قد
 كان على كل شى قديرا يا اهل العباد فاستموا هذا من لسان الباب هذا
 الفتى العسرى الناطق فى استيا على من نقطة الشنا و الله لا اله الا هو قد
 اخذتكم من نقطة الداء فى الا صلاب الطاهرة الزكية الى هذا اليوم نقطة
 احتم معهودا الله قد اظفر هذا السلام فى طائفة من النجباء الا طارحى يا
 احدى امره الحق على شى باحق الا كبر و ان الله قد كان على الحق حكما
 و عليا — وانا نحن قد جعلناه فى القصر على علم الكتاب من نقطة التاريخا
 وانا نحن قد جعلناه فى الكبر على العالمين باحق على الحق القوي حليما...
 ان هذا الدين عند الله سرور من محبة فاسر عوا الى الجنة و الرضوان الا كبر
 عن الله الحق ان كنتم باياته على الحق باحق صابرا و شكورا — و ان
 عنك لشركون الا ان تمت ملتقى قل ان بعثت الله هو الهى و انى
 قد تركت ملتقى قوم لا يؤمنون به و اتبعتم ملتقى اباى ابراهيم و الحق
 ما كان لى ان اشرك بانه من شى ذكرك من فضل الله على و ما قدر الله على
 ان سر من فضلنا قليلا — فلا و نمك لا يؤمنون لشركون حتى يكلم
 على انفسهم بكم الكتاب هناك لا يسبون لانفسهم طميرا من دون
 تسليم تليها — و منها هذا الدعاء فى اوجية صحيفة اعمال الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الكلية

احمدته الذي تجسلى للمكنات بقدرته انزل من سماوات مجده واحمدته
 الذي نزل في الكتاب حكم كل شي بعزله واحمدته الذي نزل من نزول
 الآيات في الانفس والآفاق حكم القرآن ليعلم الكل ظهور فضل في المبدء والكتاب
 احمدك اللهم يا ارحم الراحمين من نعمائك البديعة التي لا يحيط بها سواك
 واحمدك يا حق لعظيم الذي قد اهدى من نجاتك في كل شيء بسئل ما اهدت
 اولياك المفسرين فبعتك وجلالك فصر كل من احصا ذرة من الآيات
 فيما اذا ناطق في محضرك وشهد ان خلق جميع بانك انت الله لا اله الا
 انت وحدك لا شريك لك وليس كشيء من شيء وانت الفرد لم نزل على
 حاله الازل لا يعلم ذاتك كما انت تعرف احدات الذي لا تعرف
 شيء اذا شيء من كان في قد اشبهت قد ثبتت من آيات مشيتك فبكت
 اللهم يا ارحم الراحمين من انشائك البديع لا من شيء من شيء تحقق بانك
 يا ارحم الراحمين عن غيرك فسبحانك يا مولاي ولا اله سواك واشهد
 لمحمد صلى الله عليه وآله كما تشهد لنفسه ثم من كل المكنات بما قد اهدت من فضلك
 فسبحانك اللهم انت الاجل من ان تعرف حسبك عبدا وان يحيد بعلمه
 اشهد لحقه كما قد شهدت نفسك لنفسه لا يعلم كيف هو الا انت وحدك
 لا شريك لك فصل اللهم عليه كما هو ابدك فسبحانك لا يعلم احد حقه
 فيك ولا يعتقد يا مولاي في حقه الا حقت فاجزا اللهم عن كل المخلوق من اجزاء
 ومن ابدانك لا من شيء في حقه انك لم نزل كنت على كل شيء مستديرا

وراجحة وحيك واركان توحيدك وآيات عظمتك وفرة علمك وورثة
 ملكك كما قد شهد نبيك صلى الله عليه وآله فبهم من شهادتك عليهم
 سبحان قدرتك اجل من ان تحيط بوصفها الا ونام وآياتك اعظم من ان
 تجرى نبعها الا سلام سبحانك قلت قول الحق في حقها قل لو كان البحر مداداً
 للكلمات رقى لنفذ البحر قبل ان تنفذ كلمات ربي ولو جئنا بمثل مداد
 سبحانك لا يعلم وصف محجك وحقهم كما هم عليه الآيات انك على كل شي قدير
 واشهد بالآلهي للابواب من شيعتهم كما قد شهدت ذاتيك لنفسك من قبل كل شي
 لا اله الا انت واشهد انهم عبادك المكرمون لا يسبقونك بالقول وهم بامرة
 يعطون واسئلك اللهم ان تقدم بقديك الاكبر وان تحسنهم بقدرتك
 عن كل مالا تحب لا تحبك المترين انك بكل شي عليم وعلى ما تشاء اقتدير
 اكرمته الذي هدانا له نيه الى الباب العظيم والكتاب الاقدم والنور الاقيم
 والاسم العظيم والاسم الاكرم الذي قدزلت فيه باقدرت لفضلك لابل لسان
 اشهدك الله يا آلهي اني امننت برحمتك وعلانيتك ثم بكتا بك الذي
 لا آية الباطل من بين يديه ولا من خلفه وجعلت فيه من اسرار لو كانت كخفيها
 كما تحب وترضى من علي من شاء كما شاء ومنع عن من شاء كما شاء به انك
 المسبوبة بالذات والمحمود في الفعل والصفات قد اظهرت كلمتك البديعة لا
 من شيء وانزلت عليه آيات مجيدك بقدرتك في سبيل مسرقة لباخذ المؤمنين
 في ذلك ليصنعهم باقدرت لهم لئلا يقولوا في كلمتك دون ما تقدر له بربك
 واظهار عظمتك انك انت الله الا اله الا انت رب العالمين فوفقني اللهم يا آلهي

يا الهي لتناوذة في آباء الليل واظراف النهار وفتح لفتح الابرار افقدنا
برحمتك وايدنا بشرب ماء الكافور في كاس نارا ما كنت انت ربنا وربنا
الاولين الى آخرة وقوله الاعلى في كتاب تفسير سورة الكوثر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نزل الكتاب على محمد با حق وارسله على العالمين شاهدا
ومبشرا ونذيرا واوقفه على مقام التدن في اعلى مرتبة اليقين فعلى واستعمل و
تعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا ثم اظهر شانه واعلن كلمته والى الله
ان يتم نوره وحده سراجا غيرا وكرمه وفضله على الخلق واناس كثيرا
فيا تحيا الذكر تفضل عنى اسأل المأمور بالسؤال لتقوله تعالى فاسئلو
اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون بالبيان بعد التنزيل في هذه التورة المباركة
بسم الله الرحمن الرحيم انا محمد بن الحسين الكوثر فضل ربك وانما ان شانهك
هو الاثر فما السؤال ومن الذكر الجواب ولقد عرفناك في غيايبك
الكلمات باذنت ان ارشيدناك في ذكر ما قالته في حقه لو لا انما خلقت
الافلاك فايقن باليقين واليسر بين اليقين فان لكل حق باطن واليقر ان
شيطاننا وان اليهود انت لتعلم ان الكل مبشرون في الهمات صماء وحمراء
والكل يدعون حق الرحمن لا ينسهم من حيث يسبون اجمعهم صمدون وانت
ان تطلب من احد منهم آيات الحجية انت لست من اهل نيك الآيات من كتاب الله
وعجودوا بها واستيقنتها انفسهم ظلما لن يتدرا ان آيات بحجته وتبعد ذلك ترى
شان اكلن يقولون ما يعملون فيا تحيا الذين فاجعل محسرك يوم القيمة

بين مدى الله ثم يصف والطف فذكر ان امراته الحق لا يثبت الا بقسط عدل
 لم يكن من شأن الخلق لان الذي يثبت كلمة الربط بين الخالق والمخلوق يثبت حكمه
 بالآيات والاحبار وآيات النفس والآفاق وان الذي يربط حكمه بين
 ذكر الدلائل وكذلك في حكم الفسوق احد يفتي بصلوة الجمعة ويثبت دلائله
 بالكتاب والسنة والاجماع والقرآانات الملكية واحدي يفتي بخلافه ويثبت دلائله
 بشدة فانت اليوم اين تذهب ومن اين توفن بل اليوم كل الفرق يشبون كل ما يقوون
 بالقدر ان والا حاديت ولا يثبت الحق الا بالميزان ومن لم يكن عنده قسطاس
 ما كان على حق محض من عند الله وان اليوم انت تجادل في الميزان فان استسلمت
 ان تبطل بحجة حق من عند نفسك او من عند احد من الخلق فلا طمعت بعملى ولا عملى والآ
 لا مشتركة ان اردت الله رتب تسويات والارض الا ان تصدق او توفن
 في سترك بحجة ثم تحج او تكون بلادين وان ميزان المسلم حجة اذا تطالبوك ذلك
 القسطاس كما صرح بذلك الامام عليه السلام في اذواته الا انه حيث قال
 عز وكره بان المسائل فليس فيها حجة وان الحق كذالك فور تكت رت تسويات
 والارض ان اليوم ليس الحق ليكون لا حجة الا نفسى ان الله قد ظن امره بشأن
 من يقدر احد ان يامل فيه او يثبت لان الله قد اختار حفظة دين رسوله واولياء
 صلوات الله عليهم عبدا من الانبياء عظيمين واعطاء ما لم يوث احد من العالمين
 انصف باله جبريظن بالشهادة اعظم او ان يفتي بحجتي بكلمات التي ذلت الكل
 فيها ولقد اعطاه حجة لو جمع من في التسويات والارض على ان ياتوا
 لم يقدر واوان تامل النفس فيها ليزجون من الدين لان ذلك حجة حجة حجة

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله من قبل الی آخر بیانات و منها قوله فی رسالت
 صحیفه العدل عبدی از عبید خود از بجهت اعجاب و اشرف منتخب از برای
 حفظ دین فرموده و علم توحید و حکمت متقه که عظیم کل خیرات باو عطا فرموده
 و چون هر زمان که اهل آن با عظم آیت باین خود افتخار می نمودند نفسی بر کسی که مسیبت
 بوده با عظم آن آیه در میان قوم باید مسیبت کرده که اولی الالباب در مقام تشدید
 باو توقف نمایند و شبهه نیست که در این زمان شرف علما بعلم نکات قرآن
 و احادیث و شرف عرفا بدقائق بواطن مآ اعلی بوده و هست و لا جل این
 فرض است که عبد منتخب از مابین قوم با عظم این آیت که علم باطن باطن و فصاحت
 ظاهر باطن باشد مسیبت کرده که تحت بر کل علما و عرفا نام و کامل باشد و بر
 فطن و سبقتی که در آیات و کلمات مشاهده نماید امر را فطن من الشمس فی نقطه از اول
 مشاهده نماید و هر ادیب ذی نظری که در فصاحت آیت مشاهده بکلیف اهل باطن
 نماید امر را در مقام حق الیقین بل عین الیقین می بیند امروز بعد از طلوع قمر باغ
 از طرف شرق که در حدیث حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امر با باغ آن شده
 بر کل فرض است طاعت و محبت او و اطاعت احکام آن و همین است دین باطن
 خداوند احد بر کس نخواهد تصدیق نماید از برای نفس آثار تصدیق نموده و هر کس
 هم نخواهد تکذیب نماید از برای نفس خود تکذیب نموده و تحت خداوندی بالغ
 بر کل عالم الایمان است اس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا
 ذوا عرفه بنفسی من اجبت فقد اجبت انه و رسوله و اولیاءه و من جهلنی فقد جهلنی
 و رسوله و اولیاءه و کفنی بکلمه فخر او کفنه بانه علی شمشید

و در حق آن مطور در هر حال مستعد بقادراته باشی که موت اقرب بانسان است
از کلتشی و نظیر از دنیا و زخارف آن پوشش که کل نعیم دنیا در نزد یک ساعت از
دار آخرت عذاب صرف است و در کل اشارات بالیقین باشی و حد یقین این است
که هر تنی از احدی با وجود حسد او ذی در طاعت و حکم او ایضا و لکن خداوند
گواه است که با وجود این مقامات مشهوره زانچه در دهر منحرفون نموده که بتوان ذکر نمود
علمای این عصر حقا ایشان در واقع است بر این است از عدم فهم کلمات من و بعد
واقع شده آنچه که قبضا جاری نمود شیاطین انسی که از ایتان یک حدیث عاجز بودند
برشت بر حکم خداوند نموده و عمل نمودند بیک سبقت گرفته بود در امکان ایشان را احد
و منها خطا بالعمیم و باذنه العظیم لجمهور العلماء و الفقهاء منقسطا بقوله الکریم هذا کتاب الی العباد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نزل الکتاب علی من یشاء من عباده و انه لا اله الا هو الغنی الجبار
و انه کتاب لا ریب فیه قد فصل فی حکم باطن القرآن تنزیل من لدن حق حکیم و ان ذلک
الکتاب حجة من ربیة الله لمن اراد ان یشهد من آیات ربه و کان من المؤمنین قل
ان یقینه الله حجة ربک لا یغیب من علمه شیء و له ما فی السموات و الارض و ان المؤمنین
فی حکم الکتاب له خاشعون ان اتوا الله باهل الفسوق ان تم اعلموا ان الحجة باله
علیکم بعد ما سبقتم آیه من لدن عبدنا علی حکیم و لقد ارسلنا الیکم من قبل کتابنا آیه
بینات من لدنا لقوم یعلمون و انه لکتاب قد نزل فی حکم باطن القرآن من لدنا علی
مصرح قوم و ما شهد الله لا کفرکم الا کفرکم فوف بکم الله ببعیم لقیمه بکم
بالعدل فیومئذ لن نجه و ان انکم من اولی و لا یسر و ان کفر الذین من قبلکم بایاتنا فاخذنا بهم

بما كسبت ايدهم على غير الحق جزاء بما كانوا يكذبون ان الذين اتبعوا آيات الذكر من لدنا
 فاولئك هم المفلحون وما من نفس قد سمع حكم البع وبغير ضرع عن حكم ربه الا وبكثير
 يوم القيمة في تابوت من حديد لن يستطيعه يومئذ بشي من الامر وكان من حكم ربك في
 عذاب اليم ولقد فرضنا في الكتاب من قبل ان يتبعوا آيات الله من لدى الذكر ان كنتم
 اياه تبتدون وما يحل لاحد منكم حكما الا بحكم ما نزلنا في الكتاب من قبل ومن عرض
 عن حكم ربه فانه يوم القيمة لمن انما كسبت من اذعنت ان تكفروا آيات الله من لدى الذكر
 وابتغى على ان يسبحان الله ما يشكرون انما الذين اتبعوا آيات الله من آمن بالله
 وآياته واتبع حكم البع فاولئك هم المفلحون ان التقوا الله يا اهل البصرة فان
 اتبعوا حكم الله من لدى الذكر لعسكركم زعمون انما الذين في كتاب ربك هذا صراطا
 في السموات والارض يلقى الامر من لدنا على قسنا سمين وما من عبد منكم
 آمن بالله وبالقرآن وما نزل فيه من عند الله ويميل كل شبر ثم يكفر بحرف من
 آياتنا الا وكان جزاء جهنم بشئ المفقود في ترنا نسيم ان التقوا الله يا اهل
 من يوم كل الى الله يحشرون وان كفر نفس من آيات الذكر ما حكم له في الكتاب
 بايام ربك ولقد بينه يوم القيمة بكفر الناس اجمعهم جزاء لشركه بالله العسكركم
 ان التقوا الله يا اهل الملأ فما زيد بتلك الآيات الا ان يمين من الذين كفروا بايماننا
 من قبل فما لكم كيف لا تشعرون قليلا انزيدون ان تقصدوا في دين الله بغير
 من لدنا بعد ما انتم بايات الله لتوقنون ويحكم يا ايها الملا كيف تكفرون بما نزل
 من لدى على قلب عبدي بعد ما انتم بايات القرآن لتؤمنون اعجبتم ان يبعث الله
 نفا من نفسكم فليد ونزل عليه الكتاب والآيات ليذكركم بايام الله بعد انتم في كل حين من

فضل الله لتسئلون فلما جاكم ذكر الله بآيات الله من لدنا فكذب فريق منكم ثم استهزؤ
 فريق منكم بما يلقي الشيطان في أنفسهم فويل لهم وما كانوا من الدين شسنا استبت
 اهو انهم وسأما يكون قل يا ايها الناس اهل الفرقان ان تتقوا الله بالعدل
 ثم ما اجاب احدكم بقية الله فما احكم بينكم وبين قوم اخر اخرج فهل كانوا انهم على دين
 ويكفروا يوم لم يصحف لكم القرآن فما لكم كيف تكفرون بآيات الله مجسدة من حيث
 لا تشرون ان اتقوا الله يا اهل الكتاب ولا تكذبوا عيونا فانه لعلي صراطا مستقيما
 ان اسئلو من طائفة العدل بينكم هل قرء هذا الذكر بعد حكم ارضه عند احدنا
 علمكم بعضا من القول فتالى الله عما يصفون ان اعطوا ايا اهل الملأ حكم الذكر من
 لدى فان الروح فتد ابده في كل شأن باذن الله وانه لا اله الا هو لتقوى عزه
 فلما بلغ سن هذا الفتنى الى حكم فرض العلم قد بلغناه الى جزيرة البحر سنة ثمان مائة
 من قبله وما قلنا من سبيل علمكم لدى احدكم وانه لا اله الا هو فتد ابده
 على هذا الصراطا وحمدى من ذرية رسول الله فى حكم ارج حفيظ وشهد كل ذى
 عقل ان مثل تلك الآيات نازل الا من الله لسبب انكم وان كل المشركين
 فى حكم نازل اليك بان الذكر باقذ احرف القرآن وتيرل الآيات على لسان عربى
 قوم فورتك اتهم فتد كذبوا على الله وانسترة بآياتنا بما يلقي الشيطان
 فى انفسهم واولئك هم الفاقون واولئذا انذكر لتيرل فى بعضى مثل آيات القرآن
 وان الله تركيب لسمع عليم ان اسئلو اهل الفرقان من كلمة الله فى كل ما تحبون
 فى سبيل الامر ان تيرل حكم عليكم مثل شأن القرآن فمن بعد يومكم هذا آيات الله
 لا تكذبون والله اعلم

وان استهزئين مبهمين كما كانوا من اصحاب الجحيم ومن قال في حرف حرف القرآن
فاولئك هم المشركون وان مثل خلق الحروف عند الله مثل خلق انفسكم لا يبدن
لايات ولن يجد المؤمنون في ذلك اليوم من دون ذكر اسم الله شأداً ولا نصيراً
ان صبروا ذكر الله ولا سخران من كلمة المشركين فان الاعراب قد قالوا من قبل في
القرآن مثل ما قال في آيات ربك اصحاب القرآن ما هذا الا اساطير الاولين
وان بعضهم قد كذبوا شان الله في آياته وقالوا ما كانت تلك الآيات الا من
قصص الاولين وان بعضهم قد افروا في آياتنا بان كلمة سجيت في القرآن اجبت قتل
سبحان الله عما يشركون وما تجد اكثر اهل الفرقان اثبت علماً في حكم القصاصه منهم
قلتم الله برس ما قدرت انفسهم في صراط ربك وقد ساء في آياتنا ما كانوا يسكرون
وان سئنا الله قد قصت في حكم ذكر الله باحق قل وما اجدكم الله في بعض من يعرف
تديماً قل يا امة الملامن اهل الفرقان ان الله اوتيه ولا تفرقوا من امر الله وان
حكم الله بالعدل وادعوا الذين يكفرون باسمائنا بتلك الآيات فان الله يؤيد من يشاء
بنصره والله قويم حكيم فما لكم كيف تكذبون باياتنا في الكتاب من قبل بعد ما اتمم
على حكم البديع لتبينوا ولونزل الله القرآن آية واحدة فهل تبدل حكمكم بعد ما قد
نزل من الآيات كثيرة فتتالى الله عما يكفرون قل يا اهل الفرقان فهل
تكذبون في الكتاب من قبل آية بديعة فما لكم كيف تكفرون بالله ولا تشعرون
ولونزل الله على موسى آية واحدة من دون تسع آيات بينات فهل كان حجة
بالله على قومه قل اي ورثي لوزل من الله آية واحدة لن يرد حكمكم بعد ما نزل
من لدبركشيراً لم تقرنوا كلمة القرآن لان فرق بين احد من رسله والله سبحانه

ان اعلوا ان حكم هذا العبد مثل حكم الابواب من قبل قد ارسلنا اليكم آيات بيّنات
 لو اجتمع الناس على ان ياتوا بمثل آية مما نزل الروح اليه لن يستقيموا ولن يتبدروا
 ولو كان الكل على البعض ظهيرا وما نزل آية الا كبر من اخيرا وانه ليعلم ما في السموات
 وما في الارض لا اله الا هو فاني تصرون ان اعلوا يا اهل الكتاب حكم الله ولقد
 جاكم ذكرا من لدا مصدا قالما جاء به المشبون والمسلمون من عند الله من قبل
 فان ذلك هو الحق المبين ولقد بلغ ذلك الكتاب حكم نبيه الله لكل شيء فمن شاء
 ان يؤمن قد شاء الله ربك له من شاء ان يفر ان حجة الله بالغة على الناس
 احمين تنزل الكتاب ان كنتم في ريب من حكم الله فارضوا بحكم ما نزل في القرآن
 من قبل فتهل فتهل لعنة الله على الكاذبين وان لم تصفوا ولن تؤمنوا فتهل آية
 حكم الخالص نيا وسينكم لكم دينكم ولي دين ولقد نزلنا في كتاب انكر من حكم ذكرا
 عند الكعبة في اسجد انكر من شاء ان يبايل ان رسل ذكرا من عند الله فاني بعث
 البواد كثيرا ان اسروا ما نزلنا في ذلك الكتاب الى الذي شهد اجاب
 امرنا فانه في حكم اللوح المن الصادقين ثم اتوا كتاب الروح التي قد نزلنا على البحر
 في ربح الذكر في سبهاة سورة مكية آيات بيّنات باطن القرآن تنزل من لهن على
 يا اهل القرآن قد كتبت في ايام آية ما لم يعلم احد قبكم من ذكرا من ذكرا
 آيات بيّنات في حكم باطن القرآن وصحيفة مكنونة من سبيل اهل البيان قد علمتم
 عن آيات آية حجرة وآية رسل ذكرا بنسب الحق بعد ما كنتم بظن انفسكم في دين آية
 لصادقين بنسب ما كتبت ايديكم في ايام الله وساء ما كنتم تعملون ولن يبدل الله
 ما اراد عمن بعد ما سمعوا الا ان الله لا يبدل ما اراد من آياته وكان من انما بين

وان عمل سب جواده في الارض فعد فرض له في الكتاب ان يعصى بسب ما قد عمل ان
ان يعفو عنه الذكر فانه لغني كريم فهل نزلنا في الكتاب حكما دون ما نزل الله في القرآن
من قبل كيف لا تسترون بل قد نزلنا في الكتاب بعضا من آيات باطن القرآن و
انتم من قبل ذلك عرفتموه في كتاب الله لا تدسون فما لكم يا اهل الفرقان بل حرم في
الكتاب حكما ما عمل في حكم القرآن من قبل ام حرم في التفسير وتكلم لكم في الكتاب
من بعد فما لكم كيف لا تؤمنون وما نزل في الكتاب عرفا الا باذن الله وكفى بآية من
عنده حكم القرآن على حكم ذلك الكتاب شهيدا وان كلمة الوحي في الكتاب كمثل
ما قد نزل في القرآن من قبل واومينا الى موسى ومن معه خمسين ومثل ذلك ما اوحينا
الى ام موسى ثم الى النحل وكذلك قد فصلنا الآيات لا اولى الا بالاب منكم من كان على عهد
في يقين بسين قل لا يعلم تاويل ما نزلنا في الكتاب الا الله ومن شاء ان الله لا اله الا هو
القوي العزيز ومن ياول عرفنا من آياتنا بتفسير حكيم ما نزلنا في التفسير من قبل
فاولئك هم الخاسرون ومن عرف كلمة الله ولم يضره حين الابس لمن اعرض
عن حجة ربهم حسين بن علي على الارض المقدسة واولئك هم الكافرون وان الذين
يثاققون الذكر من بعد ما تبين لهم الهدى فاولئك هم الظالمون وان الذين
يعفون في حكم كلمة البيع كمن يقتل نبيا من اوليهم بسب ما يديه واولئك هم المشركون
ومن ادين بارائه في حكم ما قد سمح آيات الله باحق فاولئك هم الفاسقون يا اهل
التفسير ان اشعوا حكم الله ثم تبعوا مثل ذلك الكتاب الى كل نفس من آمن بالله
وهما وكان من المسلمين ان اتوا به يا اهل الكتاب من يوم الفصل فانكم ملاقوه واشعوا
آيات الله بما حجتهم في سب الله تلك الآيات على ما نزل في التفسير

من قبل الله عز وجل ولقد فرض في حكم الكتاب للذين يثبتون آياتنا ان يتلوا ذلك
الكتاب في كل شأن يثبت قلوب المؤمنين على صراط عزيز حميد وان الله ربك
يوصي عباده المؤمنين بان يجيئوا على حكمهم ثم يجاهدوا في سبيل الله لا يكرهوا له
وكانوا على صراط قويم ان اتفوا به يا اهل الفسقة فان فيما تشارون فان الله يعلم
ما في السوءات وما في الارض وما كان الناس في حكم الكتاب كالمؤمن ان
واستغفروا ربكم ثم ارجعوا الى حكم الله من لدن الذكر لعلمكم بربكم ولقد فصلنا
في الكتاب من قبل احكام كل شئ مما يؤمن باياتنا الا من استيقن قبيلا
وان الله قد اذهب من عبدا كلمة الشيطان وما ياذن الله به حكم الايات ان
كلمة الايات لتلا يقول نفس في احكام بعضها من القول وكل آية طائفتين الاية
من آيات ما زلنا نتدل في كتاب الله كل ما انتم تريدون وما انتم من بعد سئلوا
ولقد نزل ذكر الله ارض سقيا وطلع حكم الله الى اهل الفسقة يتذكر باياتنا
وكان من المؤمنين فدايتع هو اذ من بعد ما قد نزل آياتنا وان في حكم الكتاب
من المؤمنين قل يا اهل الكتاب فيها الا من قدم بور جاهلين وكذلك قد
كان حكم الله لا اهل التينة الا انفسا منهم ان قد آمن باياتنا وكان من المؤمنين
مرفوع نسخ الله ما يلقي الشيطان في انفس المؤمنين وثبت اقد تحف باياتنا
وبعد عيسى الى صراط على قويم ولقد كفر الذين قالوا ان كلمة الله ياخذ من العز ان
آيات قل يا اهل الكتاب ان اتفوا الله واتوا بسورة من مثله ان كنتم على اعداء الآيات
من انم الكتاب لتعادين قل لو شئنا لننزل في كل حرف مثل آيات القرآن
وان الله ربك لقوي عزيز ولقد فرض في الكتاب لمن وجد تلك الآيات على اسم

اسم محمد رسول الله و خاتم النبیین ان یکتبا بالمداد الذهب ثم ان یلعینا الی من
 لا یعلم حکم و ان حکم ربک فی اللقب المستقر و ما من عبد قد قرء ذلک الکتاب
 و اتبع آیاته و تفسیض من التمس عیناه الا و قد کتب اسمه فی صحف الابرار و
 سبحان الله ربک رب السموات و الارض عما یصفون و سلام علی المرسلین
 و الحمد لله رب العالمین

شرح سفر حضرت زکریا علیه السلام باصفهان و واقعات آن بلد

و چون آنحضرت از شیراز در آمد با همگان سوار بر اسب نزل نزل طی طریق نمودند آوردند که
 حاجی سینه کاظم زبانی از شاه به کرامات و امور غریبه عظیمه از آنحضرت تاب و طاقت نیارده و پیمان خیرش
 برگزشت و اطوار جذبه و محویت در او طلوع نمود و آن بزرگوار وی را بملاقات کمداری فرمود ولی پس از
 ورودشان باصفهان سخن نیارده و بلا غرضه مع خوشان رقص بین پرورده نمود و آنحضرت سفردار چنانچه
 انقربانی عشق ساز خوانند و با بجزله چون بحوالی اصفهان رسیدند آن بزرگوار نامه مشرفی بنام
 درود بان بلد و طلب محفل قائمی برای خویش بجاکم بر نگاشت و سینه کاظم مذکور را برسالت نزد وی
 نفرستاد و در آن ایام حکومت اصفهان با منوچهر خان معتمد الله و له مشیر بود و او از رجال صاحب مقام
 اول در دولت محمد شاه شمرده میشد و بوفور ثروت و قدرت و کمال تدبیر و کفایت و کثرت تقوی
 دینی و شدت شجاعت و قوت بدنی شهرت داشت و چون نامه را مصلی الله نمود و بیان
 رسول ایشینه درودش را تحسب گفت و از میر رسید محمد امام جمعه سلطان العلماء که مشهور بترت
 ابطه و قوت نافذ بود بخواست که آنحضرت در خانه وی درود نماید و او با داه و مخالف و لازم
 همانند لری و دستم گذاری پرورده و امام نیز پذیرفت و برادر خود میر محمد حسین را که بعد ایش از
 وفات وی امام جمعه اصفهان گردید با همی پذیرد آنحضرت روان داشت و خود نیز با مدود

خارج شهر رفت و با آنحضرت ملاقات کرد و با تکبیل و تحمیل در این منزل ورود دادند و بگزینان
 و تبتیه ضیافات مجللانه پرداختند و لهذا آنکاز محفل ذاب و ایاب فاضل عام و استغنا ضد
 امام کردید و مستند الدوله بملاقات آنحضرت رفت و از وی در دار الحکومه
 ضیافت مجلل نمود و از جمال و کمال و بیاناتش مخطوکت و اینک لوم ضمن صحبت حکایت و
 شکایت از اوضاع شیراز و قار سوسو حسینان نمود و از مفهوم بیان چنان استنباط میشد
 که ممکن است انظالم جاهل و فاضل پس از مهاجرت مظلوم فقیرین و تعدی بیستگان وی با
 لذا مستند الدوله فی الحال نامه بحسینان بر نگاشت و از او خواست که بر خویش و ندان آن زنگار
 تعیین نماید و طریق عدالت مجری دارد و نامه را با نام مخصوص بشیراز بفرستاد و نامه پیش
 که در آنها تضحیقات و تشذیر بر مظلوم و چهار خطبات دیگر دیده از خوف و بیم در عذاب الیم بود
 ایامی چند پس از مهاجرت وی بنیاد و سیستان آمد و بعد از آنرا دایت مظلوم شد و چون دست
 یافت بنای سخن نعت بیستگانش گذاشت مخصوصاً بعد از دایت لایح از وجهش حاجی
 میرزا ابوالقاسم که از سادات محترم طبر بود و شرح احوالش را بعد از سیستان برآمد و عقد نامور نمود
 تا ویرا در حالیکه بستر بیماری و نقاحت افتاده بود بدار الحکومه کشیدند و مورد خطاب و عتاب قرار
 داد و الترام و ضمانت گرفت که اینک لوم از بدست وی دهد و همیشه که چند روزی گذشت و از آنست که
 خبر و اثری بدست او نیامد حاجی میرزا ابوالقاسم خاکه را محبت بدار الحکومه کشید و سخت تشذیر و تهدید نمود
 و با نسی بر رسم جریه گرفت و نیز است ویرا ضرب و عتاب کند گویند در چنان حال که آنستید
 محترم بنزد نا بیکر و سوگند بر بی اطلاق خویش از بنده آنحضرت بچند نامه مستند الدوله نزدی رسید
 لاجرم دست از ترقن بیستگان مظلوم کشید ولی درین مجتنب بشیراز تضرعات انظالم
 پیوسته در بیم و سخت بود و در قار حسن و ضرب و زجر و افند نمود شدند و با چار تبتیه و کتبان عودت

میمان بودند خود نیز منجذب باد شده ضیافتهای بزرگ برای خلیل او داده مراسم احترام را بنیاد
 رسمی میداشت و آنحضرت با اقتضای او تفسیری مفصل فی المجلس بر سوره و ایهها از آن مرقوم داشت
 و بعد در آن تفسیر فرسنگ و عرفان بسبب با سبب برین در وقتی بیغایت قصیر و سریع در قلم میخیزیم
 الهام توأم آنحضرت رجب اندامش و زید انکذاب او گشت و آن احوال و احترامات نیز هر چنان
 و امام همه رجب زید کتبیات خواص و عوام نسبت با حضرت گردید و همی کثیر از جمله کوزه در زمین
 و کفزش رسیدند بعضی محبت و ایمان آوردند و مومنین وی که در آنکند و بودند مکرر از بارش
 نامل گشتند و از آنجمله برادران نوری اقا میرزا محمد علی و اقا میرزا مهدی و قاضی میرزا ابوالکاسم اصفهانی
 و میرزا سید علی اردستانی از شاه میرزا زمین گشتند و بودند که شرح احوال آن در این بخش و کتبیاتی
 آیه سطر میگردد و از جمله تفسیریک زیارت وی ایمان آوردند آن تفسیر عبد الرحیم بود که بعد از ظلم
 آنحضرت تفسیر معروف بالهذه خطاب با و بعد در یافتند و او و خانواده اش در این امر مشهورند
 و دیگر عالم فاضل غلام محمد تهرانی است و وی نیز در مجلس امام جمعه مذکور بود که کتبیات علمیه امام زود او شده
 و او پس از ایام حسد بدستور آنحضرت رساله صحیفه العدل در شروع احکام آنکه در ایام شیراز
 از قلم علمیم بسریه نزل یافته ترجمه بفارسی نمود ولی او را بعد از تغییر در احوال حاصل گشت
 و از این قبیل نفوس معدود است آنحضرت را قبول کردند و آنهمه از باب عمام و علمها و خطیاب و دینیه غیر هم
 بر سر ایشان باید خانه امام محمد و خاندان حسودیه و ایشان صحبت دارند هرگاه از احوال خود را بنویسند انابت نماید اول در این کتاب
 و اگر نابت ننویسند شکر باشد و اگر نخواستند اینان هر کینه از او میدادند و قابل نشود و بدین طریق رفیع گشته شده و آنرا
 میکرد و حضرت تفرغ نمود که جل در سینه با شرفت بر زمین کردند و بفرستند رسیدن آمده کی از راه ایشان ببارین پیام داد که از شریک
 این فرزند را در دنیا نودیم و همی که در سینه تلف از زمین و در نفاق و عداوت بر میان بستند و چون بجز آن سوره رسیدند زود در راه از راه
 با من با دارند تفسیر او را باید بگویند و در آن روز هم در شش نمودند چون که خبر کفایت سبب زبان بخوبی دانستند و گشتند آنچه در کتاب
 ذکر در بیان نسبت در میان بعضی از آنرا است و یاد است صورت خیالات که خود را نقطه ترک زبان و در حال دوران و هوالاتی عارض شدند
 آنمگون امام محمد را و گشتند او را در ضرب بسیاری در باب امام محمد از من صادر کردند که فلان و همان کرده است و بنای سبب دارد

نصیبی از هدایت نبردند و آنحضرت خود در طی بیان خویش آنرا چنین وصف فرمود قوله
 تصور کن ظهور او را مثل ظهور نقطه سرفان که چقدر از حروف انجیل غنظتر بود و او را
 بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا پنج سال الا امیر المؤمنین و همسر که در آن یوم
 مؤمن بجزرت بود استرا و کفن اصحاب نابر بودند و کمان میگردند که اصحاب جنت اند
 همچنین در این ظهورش دیده کن که تا امروز بندابیر آئینه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه
 سیصد و سیزده نفر نقبا گرفته شد و در ارض ص که بطایر اعظم اراضی است
 و در سر گوشه مدرسه آن لاکھنی عبادی هستند که با اسم علم و اجتهاد مذکور در دست
 جوهر گیری گندم پاک کن او همیشه نقابت را میپوشد این سر کلام اهل بیت
 در ظهور که میگردد افضل خلق اعلاای خلق و اعلاای خلق افضل خلق

و گندم پاک کن ^{مذکور} ملا جعفر نامی بود در اصفهان که پیش از اشتغال یوزید در ایام تو
 کتیبین باب الباب در اصفهان ^{در نجیب} متکلم بآن امر گردید و در قرب ایام ورود
 حضرت زکراته الامام عظمی موعود منتظر را در عالم رویا مشاهده کرد و در روزیکه او همگی از مهابان
 اصفهان میگذاشت همیشه نظرش بر آنجهال روحانی افتاد و او صنایع و احوال را
 مطابق آنچه در رویا مشاهده کرد ذکر است غریب را از دست میداشت و از تماشایان ششج جوان جوان
 و بدانت و بعضی ایمان کامل رسید و از فدایان وی گشت و خانه آنجبات شربت شهادت نوشید
 چنانچه بعد از شرح واقعه قلعه طبری مشهور میگردد و در خلال آن احوال از طرفی روزی در محبت سوخته
 شب با حضرت نزدیک گشت و از طرفی دیگر حسادت و رقابت علمای اوی شدت میگرفت و اخبار اوست
 و عقیدت مردم و نقل معجزات و کرامات نسبت بوی نیز بسبب آنکه رسید تا بهر جهت از خود
 در تمام احوال و معجزات و کرامات و در حدیثی که در آنجا آمده است که در آنجا آمده است که در آنجا آمده است

و همه در روز و احوال وی در لسن و افواه عامه افتاد و نوچه رفان و امام مجتهد حمایت کردند و این مسئله
 خواستند و هر چه علماء انصیبی گفتند و نهی از اختلاف و بیاد نمودند فتنه زائل نشد و عاقبت علماء
 از امام مجتهد که با مظلوم مؤالف و با آنان مخالف بود و با وجود عدم موافقت او کاری از ایشان پیش نرفت
 شکایت شاه و حاجی میرزا قاسی نوشتند که امام مجتهد سینه ذکر را در خانه خود جا داده و حمایت و تکلیف می نماید
 و این موجب ضلال و اضلال عامه میگردد پس حاجی میرزا قاسی مکتوبی با امام نگاشت و نیز از امام مجتهد
 طهران طلبید تا شرحی بدو نوشت و او را از وفات این احوال آگاه گردانند و او پس از وصول مکتوب
 دست از حمایت و رعایت آنحضرت بکشید و آداب و ایاب مردم را از غار اشس که برای ملاقات
 آنظلم میشد موقوف نمود و بدین طریق ساعات و در قایق ایام سعیده صغیرمانی که تقریباً چهل روز
 بیش مذکور گذشت بنامه رسید و چهره و لکشی آمال و نوایای چشمه که مستحق
 آشکار بیکت و نزد بیک بود که در آن بلد پر تو اندازد باز پنهان شد و آثار تیرگی علم آنسرا از
 افق ابداع و دانش برآمد و به تقدیر غیب موافق سنت همیشه اشس طرح جدیدی برای ظهور مصیبت
 و شده اندر حکمت لاجرم منوچهر خان آنحضرت را از خانه امام مجتهد چهارمته دارا نگه کرد انتقال و منزل داد
 و پس احترام و تکلیف ویرا بنیابت مرعی داشت و در آنسبیک کرم و در احوال و اظهار وی حقیقتی
 فوق العاده شهود میدید ولی خود را از درک مطالب و کلیاتش قاصر و عاجز میانه سیکرد
 و لذا با نصد شد که بعضی از علماء را با وی مستمع سازد تا در امتقا و له و هما چه درک مطالب نماید و بی حقیقت

فایز محمدی بن کاتبه رضی بن فایز محمدی بن فایز محمد حسن حسینی امام محمد و جماعت در آنحضرت طهران در روز دوشنبه
 بیست و نهم سال ۱۲۰۳ و فایز این مرتبه شریعتش هشتاد و هفت سال بود و در تربیت و شش سال دوه نادر کمال استخوان
 مسرت طهران برای آن خاقان صاحبقران بااست مجتهد و جماعت پرداخت و بعد از وی این اشق خاص کما به سعادت
 و نبات آتیه حاصل عین فایز را ایران ستم از در راه و داماد آن شخصه مخصوص یافت

روضه العنقا

در روز دوشنبه ۱۲۰۳ در طهران از آنحضرت در روز دوشنبه ۱۲۰۳ در طهران از آنحضرت در روز دوشنبه ۱۲۰۳

مباحثه و فتنه علمای اصفهان

پس شیخ آقا محمد مهدی بن حاجی محمد ابراهیم کلباسی شهردار اصفهان و میرزا حسن بن میرزا علی نوری از طبقه
 حکما دعوت بصره شام در دار الحکومت نمود و آنان با وی عکالمه و مصاحبه کردند و بیانات
 و مطالبش را استماع نمودند و سئوالاتی در بعضی از موضوعات فقهیه و نیز عقیده حکیه نمودند و در
 برخی از آنوا ضمیمه را که غیر لاین غیر معیده بود بصورت عدم عتسنا جواب میداد و بعضی را که مهم نبود جواب
 در غایت اختصار میسر نمود و عده که شرح و تفصیل لازم میبود توضیح و تبیین میکرد و در طی مقال بود
 جدید از حرکت و عرفان و وظائف حقیقیه عصر در زمان بر روی آنان گشود و بمعارف صافیته
 نزدیک نسبه نمود و ایشان از مباحث و مطالب بدیهه وی شجب و منازک گشتند و چون صورت این مجلس
 ضبط نشد عین سئوال و جواب در دست نیست ولی منوچهر خان بعلم الباقین دانست که قلب حضرت
 مشرق علوم حقیقیه و کلبای عقابین مقتدره است و آنچه در نزد سازین موجود جز قسری از علوم نه
 لیه ابوی مستمرد و تخی شده و چون خود گرجی و سیحی الاصل و عارضاً جدید الاسلام بود از او خوا
 ترقیم رساله در اثبات رسالت حضرت محمد صلابت الهیه نمود و او فی المجلس رساله در خصوص
 صادره بود که سبب ثبوت استقامت روی در عرفان حضرت رسول عربی و نیز در ایمان بخود
 آنحضرت گردید و از آن پس یوما فیوما مشاهده آثار روحانیه و ششون آیتیه پیش حضرت عقیده
 باو محکم میشد و در خلال آن احوال علمای اصفهان که در پیشامات معنویه و عقاید بدیهه وی
 و نیز از جهت حمایت و تعظیم مستمره الله در او سخت حشمیکین و دلخون بودند از طرف
 علمای شیراز و غیرهم مکاتیبی برایشان رسید که در خصوص عقاید او و علمای اصحابش نکایتهای
 و مسایبهها گفتند و آنها را بدع و ضلالت و مخالف و معارض دین و دنیا شمرده و قلع و قمار
 زدن و محکم خواندن از ایزد علمای اصفهان یکدل و یک جهت بقاوست نظم سلوم بر فائزند معاین

رحمت را که در آذوقی بود دست آویز اتهامات و دسته آت غلبه فروردادند و چنان همه در آن
 بد افتاد که در مجامع و محافل سخت گونی در حق او در میان و آثار عصیت از پیران نمایان و بطور آن
 رحمت بقصدیه از آن پانچت شاه سلطان حسین و خلافت صفویه که در آن ایام مرکز قوت علوم دینی
 و شریعت و در نخستین در عینت و اہبت گردید از هر سو ظاهر و عیان بود و علما ہمگی در یکجا جمع
 شدند و مضبوط در اثبات بطلان دعوت آنحضرت نوشتند و بر آن مقرر و امضا نهادند و بعد از آن
 فرستادند آورده اند که در کسب اقا سید احمد بن حاجی سید محمد باقر و حاجی محمد جعفر مضبوط را
 امضا کردند و امام حسین از امضا و شهادت و حکم بر کف آنحضرت به میلین بجهت آورد
 و خود را مستحق ساخت که نسبت شبیه جنون در حق آن علوم داد پس مستعد الله و چون حال
 بد انشوال دیدند بری اندیشید که علما و مسلمین ملذرا با آنحضرت در حضور خود مجتہد سازد و او با آن
 احتجاج فرمایند تا حقیقت از چهار حق از باطل جدا و تمساز شود و چون علما متفزی نیابند جز
 آنکه در مقابل آیات و معارف الهی و ایات بیان کنند و ناچار از آن عاجز مانند مجبور آن گردند
 که با تمساز شوند و بالبد فرود بسته دم در کشند و ساکن و ساکت باشند و آتش فتنه فایز
 گردد و آنحضرت نیز وی را با جز آن بدیر امر و تویق نسرد نمودند او و چند تن از مهمتین آنان را
 احضار نمود و عتد چنان محضری را از ایشان طلب کرد و مقرر داشت که آن کس با در در آن کجاست
 و یا در خانه امام حسین و یا در مسجد شاه باشد و مذاکرات طرفین بکجا مأمور حکومت نوشته شود
 و بعد از امضا طرفین و حضار مجلس برسد و آنرا ببلران نزد شاه و وزیر اعظم ارسال دارد
 و فصل دعوی بجمعه دولت محول و موکول باشد و آنچه تن از علما آنرا پذیرفتند
 و قرار گذاشته که پس از شورت با سایر علما وقت و محل آن اجتماع را تعیین نموده با و عرض
 دارند و پس از آن در خانه حاجی ملا جعفر که از کبار فقہا اصفهان و سمت تراز گل آنان بود محتسب

مجتمع شدند و کبار علمای و فقهای امثال آقا سید اسد الله بن آقا سید محمد باقر حجة الاسلام رشتی
 و میر سید حسن مدرس و حاجی ملا علی نویر کافی و آقا محمد مهدی گلپای غنیر هم حضور داشتند
 و در مخصوص شورت کرده را بپا زدند و با ناخوشی و با غم و توجع مذکور صلاح علمای و فقهای را در عقد
 چنان محضرم و محاجبه با آنحضرت نذیر و با کبریا و غرور ریاست دبستانه با آن خطاب نموده گفت
 ای مردم این شهرت سید المرسلین و امی جانشینان ائمه دین حجت طلبیدن از جوان باهر
 که از طبقه علمای نیست و مدعی حسین داعیه و عقیدت معروفه نیز است و بطمان عقایدش
 مطابق اخبار متواتره و اندازات متطافره علمای عراق عرب و ایران و موافق استماع و شهادت
 جمعی کشیر از عدول اصغرهان همین از آن است که محتاج بذاکره و محاجبه گردد و موجب ضعف
 دین و معتقدین و سبب کسر شوکت و سلطنت علمای و مجتهدین میباشد اول آنکه بیک
 نفس که چاره و علاج آن شوید و این برای راهی که پذیرفتند و با آن خوشدل شدند و با هیچ
 شدید عهد بر خصیت و عدتیت انضمام بستند و با عزم تام از آن مجلس برخاستند و بدرباره
 هر آن در خصوص وی آنچه خواستند نوشتند و نا اقل جمیع داد را از اصغرهان با صراحت و ابرام
 نام خواستار شدند و چون انداکرات و اقدامات بجزرت ذکر آنکه آن عظمی سرور شد
 فرمودند اکنون که با جماع و احتجاج با ما حاضر شدند وقت را معین کنند تا ما بپایه کم
 و فداوند را فیما بین خود حکم قرار دهیم تا منقل مثل و کذاب منقل را از میان بردارد
 جمیع علمای نیز بدان ارضی شدند و وقت مباهله را معین کردند و توتیسع آنحضرت که از اصغرهان یکی
 در آن بی بیع از آنجا آورده کرد بجهت آن بی شرح و وصف آن بیاید بطوریت شیخ احمد رفیع علیه السلام در سفر مذکور که حج
 رده به حاجی محمد سید نامی از ساکنین ارضی من فرستاده بود سهام را بحضرت اب و امان و آنحضرت با هم تدارک ذکر فرموده بود
 شیخ فرمود این مجلس نفوس امری بوده اشخصی بخیر نامه که مقصود است و بجهت این که از آن مبارک ما داشته تا اگر سفر
 حج بر جهت حسین مودود بقتضای حضرت علی با بر من وارد شدند و ذکرشان با من اسرار قطع که شخصی بد آمده و ادعای باقیست

از اصحاب شیراز نکاشت ایراد واضح میدهد و در صورت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي من على البلاد واحمده بانزل على من البائس والضراء بما فعل بنفسه حق
 اهل الشرك والعصيان وان الى الله اشكوتني ورضي وسيعلم الذين ظلموا اني منتقلب
 يعقلون وبعثت نزلنا سطر من عندك واطلعت بما اشرفت من حيث فجزا
 الله بما عملت في دين الله وتريد في سبيل الله فوالذي نفسي بيده ان الثابتين من
 كاس المحبة هم الآمنون وان لم يصر من حكم الولاية هم انما سرون فكيف
 افعل ماورد على على تلك الارض وان المداد يقنى واللح لا يسعي ولكن الاشارة
 يعرفك بعض ما جرى البدار بالامضاء وهو لما باجرت من الارض لمرض اسما الى الذي جعله
 ملكك الارض قد بلغت الى هذه الارض وزلت عليها باذن حضرة معتمد دولة العالمى ازم الله
 اقباله وجزاه الله من عنايته كما هو اهل فيها بحقيقة القدر عن التوجه والرحمة وقد وقع
 يده في محضه مع بعض الرجال ما اراد الله وشاء وليتم الامر اذا شاء الله مع العلماء
 اذ احضروا اليوم نعم سرفه او ان ضحى للبايد وان ذلك كان حكما جديما وسوف يتبين
 الحق بكلماته ويظهر عمل ان من جسيم سوف نسا فرالى ساقه قرب طين الفضل
 فاذا سمعت فاحضر بناك واطمئن بنايت من اهل الباطين فان الله وانا اليه المنتقلون
 والسلام عليك وعلى احمد وعلى الذي احبته بالكتاب وعلى الذين اتبعوك في امر الله
 والذين بهم لم يحقون واليوم يقضى ما وعدتكم به في قرب الزوال خمس دقائق موزعة ل يوم جمع
 بعد از سلامت چنين بر منتهى از آن كه جميع علماء نهند اورين محضره وادعاه لانه و سوال جواب بتمامه وان كويت نواست كات كمنزل ووشن من نهند
 د بطران از من نهند و او كه اور اولاد پادشاهى از آن كمره كمره شود علماء اين نهند و من نهند نهند و كمره ز قيب نهند كاشند كه كورام بخداى
 باشد چنين با جماع و سوال جواب و چون علماء اين نهند شرح انور ان نهند از ان نهند پس من نهند و ان نهند چنين نهند و ان نهند
 كمره نهند بياريه نهند و ان نهند نهند بياريه نهند و ان نهند نهند بياريه نهند و ان نهند نهند بياريه نهند

سابع شکر ذی الحجۃ الحرام ۱۲۶۲
دل بیاید نینزه حاضر نشند و با باشد بفضا بیج عوام قیام
کردند اما محمد مهدی کلباسی بر مبر شروع بر سخن و ذکر کلمات و مطالب بلکه نسبت با مظلوم کرد و آنان متفقاً و متحداً
بر نصرت و مقاومت تا تیر و نهند

بذیر منوچهر خان و غیبت چهار ماهه حضرت زکر در عمارت صدر و کیفیت اعزام بصوب طهران

چون مال حال آذربایجان شدت و اختلال رسید معتمد الدوله که با عزم جزم بحکایت و نصرت امر حضرت
قیام میخواست بذیر تازه تری بنمود و عقده مشکل را با بساطت عقلت و ایمان بدین نوع بگشود و در لجه حسین
اشهاد داد که نزد دربار طهران رسید ذکر اطلبیدند و ناچار بپایتخت روانه خواہد شد سپس روزی در برای دهم
وزر مسایر و از دهم انام با همی از سواران و نامورین حکومتی در از از صفهان بست طهران روانه داشت و مقصودش
چنین بود که آن بزرگوار را تا سورچه خود که کبرل دور از صفهان در طریق طهران است برساند آنجا ویرا
مخفی بشهر عودت دهد آورده اند که پانصد سوار با آن بزرگوار از سورچه آورده سیرادی سپرد که چون بخت
را بیک دستگ از صفهان دور کنند او با صد تن سوارانش بشهر مراجعت کند ابدی می سپرد
چون دور سخ دور شدند با سوارانش برگردد و بر همین سوال تا در دستگ پنجم ده سپهر ممبری ده تن از
آن صد تن باقی عودت کنند تا چون منزل سورچه خوا رسیدند فقط ده سوار بر جای بودند و آنان
در تیرت حضرت را تنگتر بشهر برگردانند و در عمارت حکومتی معروف بعمارت سر پوشیده صدر بعمارت
خوشیدکن وادی دادند و معتمد الدوله در او در آنجا مخفی از البصار و النظار ارباب اغراض و اخبار داشت و آنان
فلو من الزاد تو تسیر و رعایت و خدمت کرده و خود با همی از محرمین که محرم دی بودند بقبض طاقان
میشدند و دم به دم نسبت با حضرت نزد ایسان و عقیدت حاصل میکرد حسب اظهار اوست
چون تاجری بنسیدند که حاکم قاضی بودی و صاحب شرفی نیز همی بودی مجلس سوال بعضی مسائل از من اصول و توضیح و شرح احوال و عدوی
فکرشده و چون نمودن مجلس نسبت عالمی میرشد علمت به دشمنان من صفا و ملامت میشت ملائذ عظیمه را شکر بر سر خویش و کجور عام را شرح

از اصحاب که در آن بلد ورود و اقامت گرفتند مومنان بجز آن بزرگوار رسیدند و خبر سلامت آن
 اورا بدون ذکر محل نبوسین و بوسین که در جهت فتنه اطلاع قرین عزت و اضطراب بودند رسانند
 و واسطه ایصال عراض و دستان با و ارسال توفیقانش بآنان گشتند و یکی از آن اصحاب تابعه الحکیم
 قزوینی بود که در مدینه سرود نیم آورد اقامت گزید و دیگر آن سید مسین یزدی و آن شیخ حسن زوزی
 بودند و آن حسب الامر باستخاخ آیات و آثار آن بزرگوار اشتغال داشتند و دیگر آن میرزا محمد علی نوری
 و آنان در شرف که در نهایت اعیان و دست و کمان سلوک نمایند و آنان بوجوب اظهار تسمیه الدوله
 مشورت کردند بت حاسین اصفهانی را که نزد اکرم مصائب اهل بیت طهارت و از اخلاص کیشان
 آنحضرت بود بعد انقطاعی او را آورده بجهت شش گماشتند و ادضاع و احوال بر منزل میگذاشت و هر چه
 از مظلومیت آن بزرگوار تا اثر و از سر زمین و اعدای وی تنسیه و از مقامات عظیمه او واقف میشد و کرامت
 بر نفسش تنگ می بست و برای تسکین گذاردن در میدان عشق چست و چنانکه میکشید تا آنکه
 شبی را با آنحضرت خلوت کرد حتی مظهرترین نزدیکان خود را خارج داشت نگاه اسناد و اورا
 تمام مایهات و ثروت خویش را نزد آنحضرت گذاشت حتی خاتم نبین را از گشتمش در آورد و
 تمام رایجه و نقدیدیم کرد و اظهار نمود که اولی بقرت در کل اشیاء امروز در وجه ارض آن بزرگوار
 میباشد و تصرف در این املاک و اشیاء بدون تحصیل اجازت از آنحضرت روا نیست پس او تمام اموال خود
 و ثانیاً باو عطا نمود و این قضیه نیز در توفیقی که آنحضرت بجهت شاه گماشته و قریباً بصورت آنرا ثبت
 خواهیم کرد مذکور و سطور است نگاه فرموده غافلان بوی قصد و غرضی را که در ضمیر گرفتند بسمیخون
 اظهار داشت که با قدرت و شجاعت و ثروت و حمیت عظیمه که مراست بگذاشته تو انم که آنحضرت را بپهران
 رسانم و بهمانی حقیقت این امر را بشاه بقولانم و یکی از عظیمترین بنات سر پرده شاهی را بمفاخرت از دواجت در آمدم

و بدین طریق این آئین نازنین را در سه تا سه ایملکت ساری و جاری سازم و همیشه که سخنش ناپایان رسیده
 در حق وی دعای خیر فرمود و بتلویح و تصریح بدو فرماید که تقدیر است غایت بغیر این طریق است چه که بک
 تدبیرات آئینه بایت اوضاع دیگری از خلف استار غیب بر سره ظهور آید و حوادث جدیده آشکار گردد و عمر وی
 با تمام آن امور کفایت نماید و در توسیع جایی که آنحضرت از ما کو برای محمد شاه ارسال داشته و ما صورت
 از آیتام در قوش مشقت میبایم چنین مسطرت و حال که باذن بعیته از نوشتن بدو نفر عالم در نزد
 فوت روح مسموم را قبل از وقوع بهفتاد و هفت یوم قبل و کفنی باقیه علی شمسید پس از این امور
 چندی نگذشت که ستمه الدوله را عارضه عارض گشت و از اثر آن از اینجهان در گذشت و این در بریح ^{اول}
 سال ۱۲۶۳ واقع شد و او چون شخصی مقتدر و قدر بود در نهایت اخلاص و خدمتگذاری
 آنحضرت را تقریباً چهار ماه در دربار اسکو و قنات و سکا داری کرد ولی پس از فوت وی گرگین خان
 برادر زاده اش که نایب مکتوب بود در سیرت و سریرت با او سفار و مخالف از اقامت مظلوم
 صلاح دیدیم و هر کس دهمی و دوسوا سینه و واقعه را بدربار طهران نوشت و کتب تکلیف نمود و علما
 اصحاب نیز اطلاق یافتند و بنا به هیجان و وطنیان گذشتند و چون در مان از حلی میرزا قاسمی
 گرگین خان رسید که آن بزرگوار را با باس مبتدل معنیانه تحت الحفظ و در اتفاق عده سواران نصیری
 و تحت نظر محمد سید مسروف بچاپچی تبریزی که نیز از مخالفه نصیری و مباحثه حمل و نقل مجرب است
 بصوب طهران کیسل داد و او از جهت خوف از هجوم علما و عوام و نیز برای سسی در احوال امر دولت
 چندان سرعت و شتاب در اجراء حکم وزیر و اعزام آنحضرت نمود که غلطی کم فرصت و اداع کامل

و در بایز قاجار پس از آنکه از آمدن و فرجات قاجار خبر داد ایشان در روز شریف بپشت حضرت او نمودند بعد از تشریف فرما بود

و در بایز قاجار پس از آنکه بدو فوت ستمه الدوله آن قریح و نیت قدر از بس محاب طالع روزه چشم خود در دوزخ ایاکان حالت غفلت
 نمودن زده است و بعد از این اتفاق در کفین کشیده میگردانند خان که نائب مکتوب بود بدو روح ستمه مجال او مکتوب نماید پس از قتل
 ستمه الدوله آنحضرت بپشت و ستمه الدوله ملاندر ...

باد و سنان و تهنه ای کس مغرباقت پس آن پنج تن مابین ویرا با تبدیل همه بجایه و با کسب
 و با بیان کفش مسروق ساغوی سبز که رسوم او بود از عادت سر پوشیده برون آورده و سوار کرده
 سمت خزان را نهد و لذا مظلوم در موقع حرکت نسبت بگرگین خان از جهت آنسوا استرام سخت تفر
 داشته و در روز و نفرین نموده که باز روی خود رسد و چندان مخزون و منتقل احوال بوده که تا مودم عورت
 لب نهد آیا گوید و با صرار و خوشش نامورین نیز افضالی نمی نماید تا چون وقت از اصحاب که
 حسب الامروی قبل از مهاجرتش از صفهان ره سپار خزان گشته در جهت برای اصفهان نموده و در
 آنمزل مورد عورت با او مصافح و طاقی شده بوجب اصرار و الهامش سولمان از لدا خوشش نموده
 و او تسول فرمود اندکی سادل غذا نمود آورده اند که آرزوی گرگین خان رسیدن بگرگانی اصفهان بود ولی
 حاجی نیز از آقا سی باسان و بیان شنش در باره وی این عبارت بگفت که من پس از جهان حاکم مقتدا
 مد بر عظیم نشان بینی منو چهر خان مستند الله در حکومت آنکارا بیک قودوخ نموده پس در بین

تشریف را آورید انجاء قدم باریک را که زوده تشریف برده عرض حضرت عرض نمود که نظر ما که در شهر بخت شش ماه در این بود تعلق ازین
 اند البته در صد اذیت سرکار و چون که کفوی جامعین علی هرگاه من شا اوستا بر با اوستا خود نباشد که تمام در نگاه من در این
 عود است و من در این یو چه بشا این نابد بایست بکن تمام زیرا که من مستوان روم صحت را در این ماه هفتاد مصلحت بدین می باشد
 که سبب کار تشریف بر این جوانی طریقی بر نگامید نموده دارد میشود و الا بخوانان تشریف برده چنانکه که بنای نهاده که سبب تشریف برده
 عرض نمود که شب تشریف را شوی سه سه سه روز این شب آدمی موجود اندام و در آن سفر تشریف عرض کرد من در تشریف تمام امکان می باشد
 برود و آنمزل نور نموده بود که فدا باشد و در یکی داشته و افشار حسن خدمت که در یو بیک تفسیر زیادتی مقام پس آنمزل منصفان
 جلوه این خسته از آن شوق داشته اند از خود که گشته اند باز روی خود کوای رسید پس بهان احوال سوار شده در آن
 شوارح کفش ساغوی و حیل تمام کرده اصفهان تازه گرفت بودند و بدین نظر بودند در حالت تمام آینه را در آورده در عرض راه
 بر جا داشته که تالی کاشان که امیر نفس نرید حضرت سوار داشت نیز بودند مضطرب شده بودند که مبادا انجاء او از سبب
 اصلاح بسیاری نموده انجاء قهر سگ زده آفرانگاه در سنه اولی مورچه قرار و در انجاء اصحاب آن سید بزار در عود که در این
 در روز قهر از جهت همه ایشان را نامور بهمان سه سه سه بود حضرت طرزان کیفیت هم غذا میگردان آنجا سبب را که
 شیخ فریب ساز که نموده ایشان بسته عازر که در آنمزل نمود که در غذای با میر فریادیده و حوت شیخ از قهر نموده و قبل غذا میگردان
 چنانکه عادت آنمزل بود و اگر غذا سبب نموده آنمزل کاشان

مع آمال كرمين بدم يفتاد وادار اميت كم ميز نلتو وزييد اند استنباط نمونه ازان آثار مبركة مذوره

قوله في فاتحة رساله تفسير والعصر

وانا قبل ان اذكر بيان حرف من باطن تلك السورة المهدية اذكر امارات تميز
 الحق عن الباطل والصادق عن العاقل ولكن ما اردت بذلك الا العلم من اراد ان
 يطلع بجوانب التجريد ويعرف آيات التوحيد ويستقر على كرسى التقدير والتمجيد من اراد ان
 التي حق على المصنف ان يطلع عليها فهو عرفان صور العليين عن تسجين وان يحكم
 لم يثبت في اشريته وياقنين في الحقيقة ان يعرفان تلك الرتبة السنية وان تلك
 الامور لا يمكن عرفانها الا بعلم الواقع لان الصور في هذا العالم متشاكل ولا تميز من توجه
 في عالم الكثرات الى طلعة حضرة الذات في ذلك المقام الا بمعنى الاشارة والشبهات
 والورد وفي عالم البسامة بمعنى ازسما والصفحات وان ذلك الامر لما كان مسببا
 على بعض الشؤس قد جعل الله لكل حق حقيقة ولكل امر حقية واضحه لتدريج احد احد
 بمحض الشؤس الشؤس واششونات الباهرة لان الشرف في الحقيقة جوهر الرتبة
 وظهور نور التصور السنية في كل جهات العبد وان في هذا العالم لما اختلفا الشيطان
 امر الله الكل بما يسير من الكل عند التحقيق ولا يقدر ان يطن فيه شيئا دون ذروة
 اليقين في فوق السبين ولو لم يثبت ذلك لهران في بيان الشؤس لم يوضح حكمه الجوا
 في اتباع امر الشؤس وان بعد تلك الاشارات لا شك ان اليوم كل الناس
 يدعى الحق كجعل من عنده نفسه حجة لما ادعى ولكن في الواقع ليست الحجة بانه في الكل
 والام تخيلوا في معاني ظهور آيات التاموت وشؤنات الجبروت ودلائل
 الكون والادب والادب والادب والادب والادب والادب والادب والادب والادب والادب والادب

ان حجة الله في كل حين لكليش بالغة وامراته وكلما تاتت له ولو لم يكن كذلك فليس ربه
على احد سبيل سبحانه الله عما يقول المشبهون علوا كبيرا فلما ثبت في سبيل ^{التي}
بان الحق انما ليس لا يثبت الا بسيزان حق من عند الله الذي يرجع اليه كل المخلوقات
من كل الامم وان اليوم لو كان لميزان كتاب الله لارفع الاختلافات لان كل الفرق
يستهون في اثبات مطالبهم منه وكذلك الحكم في الاخبار وعمل الاصحاب وآيات
الانفس والآفاق لان الاختلاف في كل المراتب ظاهر واني الله ان يحكم بالاختلاف
او ينزل في كتابه او يقبل من احد لان الله خلق الكل بامره وجعل علة ظهور كل شيء لنفسه
فلا بد ان يكون حكم من عنده واحدا كما صح بذلك حكم القرآن حيث قال الله عز ذكره
وما امرنا الا واحدة وان الدين بشدة فرض ان يكون واحدا وان ذلك عدل يحكي
في مقام التوحيد وآية التجريد حيث يعرف اهل التفريد بكلمة التمجيد فلما ثبت ان الميزان
لم يك تائما في ذلك العلامات حق بان يحيل الانسان قسطا من الامم ارجح اليه
الغالي ويلحق به التالي ويسير به جمود الباطل عن الحق وان ذلك القسط ليس لا بد ان
يكون من عند الخلق لان في مقام الثمرة واخذ النتيجة لم يثبت حكم واحد فلما كان
الامر كذلك يشهد جناب المستطاب بوجود ميزان عدل ثبت به من قبل حكم ^{الذي}
اعد ان يعارضه او يقول فيه لم وهم وهو شأن الذي يعلى من شاء من عباده
وبيناقب ويشب وعنه يسئل يوم الفصل وهو شأن الذي يميز الكل عن المقادير
في اظهاره ولما كان الامر مستورا في وراء البحاب وان لكل ذكر مقام في ذكر
الدلالات وليس في مقام ذلك لبيان اثبات لميزان اسئل من جناب
الذي يشهد بالحق في الامم والاشياء من احوال الامم

بشدة ثبت في شرح انكوش لمن اراد ان يفكر او يندب وان ان شرح ما ارادته
في ذلك المقام من تفسير تلك السورة المباركة ارجح

وقد في رسالة اثبات النبوة بما فيه الاية والتحقيقات كما في الاستدلال
وان طرق الاستدلال تختلف باختلاف المقامات في كل دليل يخرج بالمنهج لاثبات
نبوة احد من الانبياء فذلك الدليل ثبت نبوة محمد لان دلائل اناس لم يكل من بين
فانه ان كان الدليل في مقام الانفس فهو غفورات في مقامات السموات من الامارات
التي يبلغ لعبد الى مقام الطيبان والسكون وان كان في مقام الآفاق فهو من
ظهور المعجزات التي طاشت شرق الارض وغربها ثبت النبوة وليس دليل عظيم
لنبوة محمد مثل القرآن فانه به ثبت نبوة الخاصة والعامة في كل مقامات السموات
الغيب والشهود وان اليوم محجزة القرآن ظاهره لان الحروف التي قد جعل الله
في النحل ولم تكن من ثمانية وعشرين حرفا لو اجتمع الكل على ان يكونوا كلمات مثل حديث
منه لن يقصدوا ولو كان الكل على بعض ظيما وان المراد بالمثل هو القوة الالهية
والشدة الربانية والكلمات القدسية والمعاني اللطيفة التي يجب ان يخرج كل من في
السموات والارض وذن المراد لو كان بطاير وموار بحروف فلا شك ان الاعراب
في التوحيات مركبة ولم يقبل تخمس رسول الله كما قال احد من خمسة من النبي صلى
الله عليه وسلم اقربت الساعة والنش القم دنت الساعة والنش القم فقال رسول الله
فضل الله فقلت ... لكن اليوم ما علم احد ان ثبت علم كنت النبوة بمثل ما اتى فضلت
في ذلك الكتاب ان على اثباته هو التأييد عند رب الارباب ومن عند غيري لو
سبوا بحقيقة ما اجد ان من شواهد الكتاب والسنة نعم ما قيل وكل من عني وصل لميل

وقایع سال ۱۲۵۰ قمری

سال چهارم ظهور
سال ۱۲۵۰ قمری

سال ۱۸۴۷ م

ویلای لاتفر کلمه ندا کا اذاجت دسوع من غدود تبین من کی متن تاکی

شرح احوال ایام عبور حضرت بکاشان کلین و نطنزی با نور با بجان

و چون حضرت زانا مورین از اصفهان بعقد طهران نزل نزل کوچ سپیدانه در راه می فرودید از آنجست که
 گر کین خان برای ^{سوار} نطنزوم بسی معین کرد و سواران در سه نزل از اهل انجا با جبار و بدون اداد و جبهه کرایه
 برای سواری وی تا نزل دیگر میگرفتند و مردم غالباً برضا و رغبت نمیدادند و او
 سواری چنان بسبب ابادت نذا بسیاری از طریق را پیاده با سواران مراقت فرمود
 و در تناول ناکول و شراب نیز که از راهای باکرا تحصیل میکردند ابا می نمود و از آن روز در طی سفر
 شقت بسیار بر آن بزرگوار وارد آمد تا آنکه محمد بیگ بجلالت وی آشناسند و آنچه را که برای او
 حاضر می نمود اجرت و پادشاه آنرا ادانیکر تا آنکه در روز اول شهر ریح اشانی فروردین ۱۲۶۳ بکاشان
 از دروز فاسرانی بدوز فاسرانی وارد شدند و در کاروانسرای فریب آن نزل کردند و
 لدی الورود حاجی یزدا جانی که شرح ایانش را توسط جناب باب الحباب قبلاً یاد کردیم از جهت
 ورود آنحضرت را بکاشان در مقام رویا مشاهده کرده و از آن اقطاع داشت بار در شش و نیز
 حاجی محمد رضای محض این سابق الذکر فراموش شدند و بهانه آنکه با او گفتگو و محاسبه تمام آن روز
 از محمد بیگ رئیس سواران خواش کردند که تا در آن بدهیستند انمظلم در خانه شان نویسنده
 و بلنس نفوذ نیز برای جلب رضاداند و او را بکاشان خود برودند و محمد بیگ تا در بانه است
 رفت و پیران در خانه را زمین خویش سپرد و بدان کار در امر حاجت کرد و حاجی یزدا جانی در آن
 که شب فرود بود و در روز و شب آن کمال مهانداری و خدمتگذاری نسبت ابو کبای آورد و
 استغافه فیوضات مسمویه می نمود و همی از علما و تجار و سادات را نیز در آن شب دعوت و نیابت کرد

و آنرا بلیصه لقا صحبت وی فخر ساخت و آنجا حاجی محمد زاتی و حاجی پیر ابوالحسن
 و حاجی سید محمود و آقای عبدالقادر صباغ و غیر هم بودند که فلعت مع فان و ایمان یافتند و در روز
 حاجی محمد حسین نورند آن بزرگوار صیافت نمود و در آنجا آن محمد تقی نواب خال حاجی میرزا جانی فخر بایان
 گردید پس در باهادر روز دیگر ناچار با آن دوستان و داع باز پس گفت و سواران وی را از کاشان
 به طرف طهران روانه داشتند و منزل نیریز راه سپید و نه دورین طریق در تهریز فرود کردند او
 بسیاری از امانی آنجا از نصیرین بودند و با محمد بیک علاقه داشتند او در آن مورین را بیک شب
 نگاه داشتند و نیز از آن مظلوم همان نوزی کردند تا چون در روز دهم شهر نیریز کور بقلعه کشا کرد که در شب
 شش و سنکی طهران واقع است رسیدند و در غرض فرغانی چارخانه آنجا توقف نمودند در همان
 از طرف حاجی میرزا قاسمی محمد بیک اموی واصل شد که حضرت را بقریه کلین که متعلق بوی بود و در سارده
 و در آنجا توقف گشتند تا دستور داری جدید از او برسد لذا در همان شب بفرستادند و بقریه نیریز
 روند و آنجا از آنکه مولد و مدفن محمد بن یعقوب کلینی محدث شهر امانیه و صاحب کتاب کلمی است
 شهری بسزادر و قریب دو هفته در آنجا با نظر فرمان تازه از دولت بمانند و آن بزرگوار در کل
 و خوش منبری در خرید که حاجی میرزا قاسمی در مواقع توقفش در آنجا بسر میبرد روز و شب میگذرانند
 و پس از روز از ورودش در آنجا آن سید حسین یزدی و برادرش آقا سید حسن و آقا شیخ حسن ز نوزی
 و قاعب انکیرم از اصفهان بزیارت وی رسیدند و در آنجا توقف کردند و در این منزل اسرار کثرت
 در ضمن شرح ارتباط جناب آن حسین باب با حضرت عجلت ایچی در طهران اشاره شد قدری بیشتر
 برده از خود برداشت و از طهران از مقام عظمت و جلال آن عزیز بقی ملا محمدی خوش و ملا محمدی کنی که از نوین و حاج
 در آن شب در آنجا حضور یافتند و در آنجا آن سید حسین یزدی و برادرش آقا سید حسن و آقا شیخ حسن ز نوزی
 و قاعب انکیرم از اصفهان بزیارت وی رسیدند و در آنجا توقف کردند و در این منزل اسرار کثرت
 در ضمن شرح ارتباط جناب آن حسین باب با حضرت عجلت ایچی در طهران اشاره شد قدری بیشتر
 برده از خود برداشت و از طهران از مقام عظمت و جلال آن عزیز بقی ملا محمدی خوش و ملا محمدی کنی که از نوین و حاج

حمل بودند تا سرگشایی بزرگ منسلوم بودند که در آن مجروحیتات سبب سردی بسیار فاطمه ای گردید
 و نیز جمعی از همین منسوبین مانند میرزا قربانعلی از مشاییر بر این طریقت در رضا خان بن محمد خان درگاه
 امیر آخوند محمد شاه مدتی مدتی غوی و غیر جسم از طهران زیارت اورسیدند و با عطف
 شربت وصال و کمالش را چشیدند آورده اند در آنوقت که سواران ویدر از صفهان
 با اتفاق خود روانه داشتند ملا شیخعلی (جناب عظیم) یکی از علی و مهمترین اصحاب که قبلاً در آن
 نمودیم با بعضی دیگر بعد استخلاص منسلوم برآمدند و نامورین مذکور آنکه کرده و بنا بر اراضی داشتند
 که با اخذ مبلغی از نفوذ شهباز اورا تسلیم اصحاب نمایند تا ویرا مخفیانه بدر برده استوار دارند و اصحاب
 این قضیه را با و سرور منسلوم داد و بستنی فرمود و ایشان علات رضا پنداشتند و تقصیل را
 بعضی از محرمین اصحاب طهران فحاشتند لهذا در این موقع که ویرا بقریه مذکوره وارد کردند جمعی
 بزم استخلاص منسلوم بوار برایش رخ رسیدند و در آن میان رضا خان مذکور که پدر
 از رجال مقتدر طهران و صاحب اعتبار و ثروت بود و خود جوانی بسیار شجاع و در نصرت
 وی از بدل مال و جان مضایقه داشت **بعده از هجرت ایشان** بانگرم وارد
 که علی ای نیکوکان اورا از نامورین گرفته استخلص نماید ولی چون پس از شرف انقذوی بجنور انور
 آنحضرت آزادی قلبی خود را اظهار داشت و آن خواست اور رضا داد و ویرا منع نمود و بخیار
 بدو گفت آخر کو بهای آذربایجان نیز حق بر ما دارد و منسلوم از آنقریه نامه بخدمت شاه
 نگاشت و سعادت و معنات سعادتین از علی ادین و سوار فقار شازا بروی رزیشن داشت
 و از او خواست که در این امر دخالت کرده باین او و آنان حکم گردد و ایشان را برای محاسبه
 و یا سایر با او حاضر سازد و شرور تعرضات را از آزادی رفع نماید و در ضمن - اقتصای ورود
 طهران و اوقات سلطان نمود و هر چند خود شاه نیز از جهت شدت مرض نفوس که در پادشاهت
 در آن وقت در آنجا بود و در آنجا استوار بودند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

و از مساجد اطباء شری و غربی فائده یافت و از جهت شسته صفات اینست که لایق
 عبادت و صحت نبش و روحی باطنی رسالت و امامت و عظمت روحانیت استجابات
 که از آن بزرگوار من آن سس شمس بود و از جهت اهمیت مقام نبوت و اصحاب او پس از آن
 و استشفای زرد داشت ولی حاجی میرزا آقاسی زرقه فائده عظیمه روحیه آن بزرگوار است
 اندیشه ناک بود و تا شیر او را در عقل و قلب شاه پیش نمی نمودند تا بعد او با نفس نقطه از مملکت
 و کسب و مسائل در و اهلش را با یاران محکم است و رای شاره را با القاب و انجیل و شباه
 منقبت و بیخبر ساخت که چون اکنون اوضاع طهران از جهت انتقال خراسان و طغیان
 مسلمان سالار و جمع قلیان و غیره در هم است و نشاء بله برای در دستید باب و چون
 و نیز پیش علماء اصحاب و اجابش شورش خواهند نمود و اثر آن سایر نقاط مملکت نیز خواهد
 لاجرم سبب زید فتنه و فساد مملکت و پریشانی امور دولت است میشود و صلاح
 چنین دید که او را عیالته بما که که اقصی نقطه در شمال غربی و موقی مسین جنسی حسین
 و موطن اصلی انور غریب التدریر بوده برده و ششمین مقتدر و سرحد در اینجا سرد در قلیان
 محکم و ثنوق و اعتمادی بسیارند تا چون انفسن بجوابد و مملکت آرامی زاید پادشاه که
 خواهد مجزی دارد و شاه نیز آن رای را پسندید پس جواب نامه مخلص علوم را بدین مضمون

نکاتش داده در سال هستند یا عملی ورد

جناب فضائل و معارف انساب حقائق آداب سلطانه الانضیاب قدوة ان حساب
 حاج میرزا علی محمد شیرازی سلمه الله تعالی را با اعلامات رافت آیات شریفه
 که درینده جناب ملوه نظر التفات فرشته در سطر است آن که مشتمل به با کونی دولت
 ناسره بود آگاهی حاصل آه التفات نسبت با این عمومات است خصوصاً

در حق آنجناب که از خانواده جمیله سادات و اهل علم است در باب عیال که خواهش
 نموده بود چون دین روزی ما سوگب بهایون در جناح حرکت میباشد مقدر نمیشود که آنجناب
 بطور شایسته ملاقات نمایم آنجناب با کورنیه چندی در آنجا توقف و استراحت نماید
 و بدعا گوی دولت قاهره پردازد بجایگاه مقرب انجانان علیخان مقدر داشته ایم که در
 هر حال توقیر و احترام آنجناب را بر می داشته مراقب باشد تا ان شاء الله سوگب بهایون
 مراجعت بدار بخلافه فرماید آنوقت آنجناب را خواسته کردی درست در امر آنجناب خواهیم
 ایستاد زینجهت دل آزاده نشد همه اوقات مقاصد خود را اظهار داشته ذات آید
 پادشاهی رازدغای خیر فراموش نماید عزت فی شهر ریح الثانی ۱۲۶۳ پس
 محبتیک چا پاره رازد خود طلبید و به این طریق دستور فرمان داد که با عده زر سواران
 بقبریه کلین و خالق فرشته و انشلوم ارتحت اسخط از طریق استهارد و فرودین بسیار
 آذربایجان سازند و در طی مسیر در داخل بلاد و مقصبات و محمولاتی که اصحاب و
 اجناس و آنجا بسیارند ورود نمایند بلکه در آنجا خرج مسموده با عبور نمایند و در تبریز
 بهین سیرزاد محمد شاه که از جلال بسیار مقدر و قهر دالی آذربایجان بود بسیارند

تا اورا با کورونه درود

واقعات طریقی بهر آنحضرت از تبریز کلین تا تبریز

پس در شهر جاردی اولی از سال مذکور ۱۲۶۳ مطابق روزی بیست و هه که او اهل سال
 چهارم از قیام بر دعوت حضرت بود محمد بیگت چا پاره می باقیات سی نفر از سواران و نظامان
 کوشه در راه پیش براسد شد و مع مفاصل عریضی از گرم سده سمت درون کرد و او هر روز با خود بسز از یک شاه و عیب
 کرده در راه بقفا و کوهها چنین نوشتند بجناب به نیت که خالق بگویند نزدیک کنایه کرد میباشد برنده و نزل در راه
 حضرت و او می دادند شاه آردا کرده بود که حضرت اینها را آردان معراود نسبت همه خود امر فرمود ۱۲۶۳ در راه سواران
 در راه عیار با کورونه و خالق نوارق عیار از آنجا از تبریز به کورونه و آذربایجان می آید که در عرض راه آنجا عیب از آن مع مفاصل ظاهر بود

در این مکتب از آنان که با آنستند هم از اصحاب بودند و از دست او در آن روزها بسیار از کلمین برای
 بسیار حرکت دادند و چون تفرقه فقط دو تن از اصحاب را که از آنجا نماندند بجا از دست
 و مساجدش همراه نمایند و او را آن سید حسین یزدی در آنجا سید حسین از بزرگان آنجا و بجا از دست
 در سفر همه جا پراکنده شدند و کسی دیگر از اصحاب اوجای مانند آقا رفیعی رجبی و ملا محمد مسلم خوری
 و یزید عابد الباقی و غیره نیز از عقب میفرستند اول با ملا محمد و اصحاب از غلامان
 با مقدری تا غلطی مسافت میکردند و در هر تفرقه بجهت بود بر هر حلقه تدبیر جداگانه خود را برین
 در آن مکتبش میرسانند و چون جوانی تنه درین نزدیک شدند با وجود اظهار میل از آنستند بود
 در مکتب از جهت خوف و اطمینانی که در شهرت کثرت عدت و قوت اصحاب و اجابش در آن
 در دنیا بود و از جهت منع کسب عامی میرزا اقا سی پند فرستند و در آن روز در مکتب
 و یکشنبه در شهر بسیار دین توقف نمودند آورده اند که در آن ایام مرض و با ششوع است
 و مالی شهر برای طلب شفا و بیعت از دو بجز آن بزرگوار شانه طلب اعلامی نمودند و آن
 و غیره نزدی که ببردند تا در عابر آن خوانده میدید و آنان برای بستن آنان میکردند و غیرت
 از آنجا نامه مستقیمانه بخدمت شاه نوشتند اثبات مقام و دعوت و این غایت و اندرز
 و نصیحت و توقع تمسیر حکم شدت را با هم بیامیخت و بواسطه مکتب یک نزدی در سال است
 ولی از جواب از حکم صوابی بر آن نامه و یا نامهای پی در پی که بعد از برای شاه و یا وزیر دست انداز
 و صورت آن نامه این است

بسمه تبارک و تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم
 اول خدا شاهد است بر حال من و کفنی بشهید اگر زنی مستحق نشده ام که باعث

چنین حکمی شده باشم اگر چه بضمون کلام میر المؤمنین علیه السلام و در وقت
 تائید سب و ذنب معتزلم در هر حال و محمل آنکه اگر مؤمنم و حال آنکه سب و شهادت
 خداوند و اولیاء او که حکم آن بضمون حدیث شریف من انان لی و لیا فقد بازنی
 بالمحاربه این نوع سلوک جایز نیست و اگر کافرم و حال آنکه بذات مرتد سب و ذنب
 و غلو مقام اهل بیت عصمت علیهم السلام کفر نیست و حال آنکه کافر هم در نقل عنایت
 شاهنشاهی در هر ارض بسیار است باز این نوع حکم جایز نیست علی ای حال
 باینکه ذریه رسول صلی الله علیه و آله این نوع حکم لایق نیست و حال آنکه حکم الله
 مشهور است قل لا اسئلكم علیه اجرا انما المودة فی القربی و حکم من لم یحکم بما انزل
 بهم و نظر ادس ظاهر است و اگر فی الواقع امری بر من مشتبه شده استختم فرستاد
 بر شما که سب و ذنب کردید و حال آنکه بفضل الله و منه بقدر خردی ذنب
 از خود گمان ندارم و هر گاه مشاهده آماری که در سترشیت لایق ظاهر شده
 ملاحظه نمایند رافع سوء ظن خواهد شد و هر گاه با وجود این مستحق حکم فلتکم
 بذات مرتد سب آنکی که مشتاقم بموت استمدا شتیاق طفل بیبی اشس
 بسم الله و بالله معتزلم نمک و راضی بقضا خداوندم و این حکم اعلی است و در زمین
 از عمل از پیشیر این مختصری از حال خودم در مقام فقر و فقر که انظار نمودم

الی آخر بر قوم مظلوم
 و نیز در آنجا علامه ابدال از حروف می خورد با نایب چند بنام عده از مشایخ علی و سیدین بر است
 در ستاد چنانچه یکی از انصاریب این حاجی مع عبد خداب و دیگری بزی حاجی قاصد و سوم
 برای حاجی سید تقی و چهارم برای حاجی حاجی بود و مقصود سب و نام اینک چون مستورا این غمور از انصاریب

دین و آثار سرفرازان عالمین است و قوای سلطنت و دولت قادر و بسیار بر تفسیر و تفکیک
 آن نه و وظیفه علماء دین است که در آن کسری نماید و بشناسند و بشناسانند تا آنکه از این
 دو امر را اختیار نمایند یا مائل و مائل و در نتیجه مسائل باشند تا آنحضرت بشهرت و بهر حقیقت
 امر را بآنان بناید و با ایشان خود روی بر آنسو آورند و تحقیق و نصرت انفا صدقه عزت معظلم و
 مفاسد است گمارند و همیشه توفیقات پیشان رسیده حاجی قد صاحب برای آنکه در دفترش
 یعنی شتره السین و خواهر کتورش شهره در آن امر بودند از جمله فقها بر خستبار خود بر سید و تا
 حاجی ابوالقاسم نیز برای آنکه دو پیشش اقا میرزا محمد علی و اقا میرزا باوی از کبار اصحاب و از عرفای
 شناخته شدند از سهام اغراضات و تعارضات مردم و هم نمود و با آنکه عمرم در کتب فیوضات
 در سه و شوق لغایش در دل داشته بمرثت ذناب با تقریر و حضور در حضرتش یا در روز و حج
 مان تلقی که بعضی و عداوت بسیار بان بزرگوار داشت توفیقش را پاره کرد و سخنان یاده گفت
 و همیشه ملا احمد ابراهیم بجهت حضرت عودت نمود و شرح ما ارفع گفت و در قمار و گفتار حاجی
 مان تلقی را مسرور داشت سخت متاثر شد گویند این عبارت در چشمش فرمود مگر در آنجا کسی
 حاضر و مقدر نبود که بر ذهنش بزند و حاجی میرزا عبد القاسم سب یکی از مشهورترین و کبریا
 علمای آن ایام بود و بر طریقت شیخ و سید برت و تعلق قلبی بکثرت ذکراته در حضرتش
 ولی با سکر حاجی میرزا اتاسی و با مدعا دست جمعی و خصوصاً با وجود عسکری و در حاجی
 مان تلقی بر خانه در فرزند کاری از او پیش منبرفت و بیان احوال آن دو و او صاحب تفسیر
 در آن ایام بعد از این کبشر و مقلداً در کتبش آنی خواهم آورد ولی همی از مؤمنین و محبتین
 آن بده مانده حاجی حاجی علی بهاری و کردی بسته و کردی اقا بزرگ و پیشش از تالیف و تحقیق
 و حاجی محمد حسن بهاری و حاجی محمد علی و میرزا محمد علی پسران سابق آنرا در حاجی میرزا علی

بفرید سیاه دین فرستند و خاکسکند که در جانب جناب قاضی محمد علی محبت زنجانی نزد آنحضرت
برسات رفت بود نیز حاضر شد و شب در آن بزم روحانی بسر بردند و در شست و دوش و غسل
سر از پنجه شستند و در با حاد روز بید صلوٰه صبح را با وی بجای آوردند و او ^ط سکندر
مذکور را از نجف نزد حاجی سلیمان خان پشاور برسات بفرستند و در ضمن از وی خواستند حضرت
^ن وینکلی یکی از بزرگ ترین محققان در رجال ایران در فایده قبول و از بیرون شیخ استیفاء بود
و ان ایام در نجف اقامت داشت و از او اثری نزد حضرت نشود گشت
سپس در نجف یک عنوان با خط کلام غریب حرکت بیست و یکمین
حاضرین شدت بر منقلبیت و کربت و غیرتش میگوییستند و بعد ای غنبله و اصرار میگردد
و اجازت میخواهند که علامم رکابش باشند و گفته اند که حضرت عنایت بفرمودند فرمایند
بانت برگزیده قادر است که ایشانرا بنزبت و کربت و اسرار حسنی و بیای حضرت است
تعمیر حسین سید استا بدینا و موسی بن جعفر و کتیب و عثمان بن موسی ازوف تذکره دادند که جناب
برای بر او یا دستشان بارگاه کبریا بوده است آنجا با بر یک و ذراع فرمود و امر
بعودت به ایشان داد و در حقیقت مؤمنان استیزان انامادی هستند ای زلفه ایشان محبت
که مردی جسور و بی باکت بوده است و خود بنوم استیفاء وی نیست و اینکه جناب و زیارتش
رسیده و با دیده بشکوه بر پیروی خود از مشایخ و علم آشکار اظهار داشت و غیر مستی
و عن فرود خط کلام وی را منع و از انجمنال مؤمنین فرمود و با او در داخ کرده است و در آنجا فرمودند
و نیز از جمله حاجی نصیر از مفسرین نماز و همچنین اخبار از شیخین در آن آیه آبرای در آن زیارت
و بعد از آنکه از او در حدیثان به ستم و تحقیر در کتب مسیوینا و مورد کتب جناب آرد و در مفسران بزرگوار این سوال نمود
اینکه است چون از فرموده خود نام احدی محتاج بسؤال او نیست چه که بر جواب سوال عیسی از او است

انجملات از عقبتن شانت ال عب نزلانی بر سید فلانان او را در روز صبح از وی کوچ داد و پیوسته آن
 نایت خویش را باور سازد و ساعتی در شب بختش را حاصل کرد و انجا که سب الامر خودت نمود
 چه که امر بختت بعد از استیذان اصحاب و جناب بود و اجتماع و احضار ایشان موجب اعتبار و بر سر سواران
 و سب سلب آتش دی باشد و با بکوه غلغان بختت راسته تمام است بزبان و آرزوی بکامان
 و از عبور از حسد و درنگان ملاحظه و احتیاط داشته چنانکه قدرت و عظمت جناب تو که علی حقیقت بکامان
 داشته غیرت اصحاب اکثر است و تو شان معلوم اولیا دولت بود و همه میدانند
 که ایات حد و اخلاف بکامان است و کتاب حسن عقیدت و ارادت و اطاعت داشته و در وقت شرف
 او بیاشنند مذاق بگروهی از سواران و نامورین فرمان رسیده که ناگهان در خانه اش را می صحر کرده
 و او را منوع از خروج نموده سلطان بر نهاده و بدیر فغان محمد تو بچگی از احباب را با کور کرده در نهایت
 زود مغزت ذکر تا عظم کسید داشت و در وقت ابلخ نموده بکلیف غم است که مقادیر و نماند
 کند و یا اطاعت نمود ببلران رود داشته شوق و آرزوی خود را بر بارت امی عرضه داشت
 و منضمم را بسوز سواران بقرب حرات فرساده بودند و در جواب امر سلطان سکوت نمود
 و پسین اظهار نمود که سر رشته این امور در غیب بسته است و تو از این گرفتاری با سبب غیبی
 مستخلص خواهی شد و اما مذاقات تا پس از چندی در عوالم اغری خواهد بود و اکنون صلاح چنین است
 که سبب تسلیم پیش آورد و بظن آن بر وید و طریقی میکند که بزبان عودت خواهد نمود پس آن
 در نهایت سرعت بر است بزبان کرد و پیام آن بر زوار را ابلخ داشت لذا ملا محمد شانی
 در کمال میل قبول و تحمل نمود که با وجود عارضه بیماری و نقاب است در اتفاق باشد و سوز بر است
 بلیغ فغان کرد و در این مختصانه در غایت سرعت از زبان بر برده و در انجمل صبی در اصحاب
 مت یقین جناب نموده و آرزوی تسلیم بر ضای آن داد از غم تر نمود که بدک لقا

حضرت زکریا علیه السلام که عجز و تنهایی در خود با سوزان بسپرد و تنه آید و بپوشان
 در چهار روز در دستان بطهران حضرت زکریا را از کلین برای آذر با یک آن حرکت دادند
 دل او را آذر و عیش حسین بود که قیام و استقامت نموده آنحضرت را از دست غلامان دولتی
 مستخلص سازد و در بیان مرکز همتی برای این طائفه بود و محبت و دوستی آن صلحیت برای
 مدافعت داشت و از واقعه نغمی آنحضرت تحت حفظ غلامان دولتی حسب حکم حاجی میرزا
 اقا سی با قصی نقاط سرحدی ایران شدت تنگ و قیام و با میل باطنی آنجناب میان تنگ
 بودند دل او سرافراز نگاشته و توسط رسول سرعت نزد آن بزرگوار روانه داشت و رسول
 در رسول در منزل سلطانیه بخدمتش رسید پس از ملاحظه کرب حوالی بر قوم داشتند
 و احباب زکریا را از آنگونه استقامت و حتی از سی و مبارکت بلافاصله خود منع و نمی نمودند
 و جناب حجت اردیلبی را با اصحاب ابلاغ کرد لا جرم اطاعت نموده دل از جهت
 تفسیحات آنحضرت و نیز از جهت شفقت وارد بر جناب حجت بسی محزون بودند
 و چون غلامان آنقوم را بترس زبانه رسانند با این محبت بیه چنانچه در پیش نامورین
 اختلاف نظر حاصل شده بود که او بخواست آنحضرت را در طبعه وارد نکند و در خارج نرفتند
 نمایند ولی تمرد بیه خوف داشت که اهدای نمیشدیم هجوم و تنگ کرده از تنگ
 و چنان وارد آرد و بلا حسره بر لب مصراع دیدیم که یکبار در شهر شدند و در آن حال بنوه تمام
 بر پشت باها مستح بودند و ما مورین در کار و نسوی تعلق بر سر باها
 از محترمین طبعه وارد کردند و بر سر مصعبوم حسینی قبل از آن وفات یافته بود و پسرش میرزا
 محمد علی طبیب که شرح احوال و شهادتش را در بخش پنجم و ششم خواهد آورد در دوران
 مقام آنحضرت محبت داشت و مخالف میمانداری و غمگین بودی قیام کرد و در آن

در رکب موافقت و امانتش بمقام ویساک رسیده و در باعد بسیار بود
 روز بعد مسکامی بجار و انفرادی مذکور رفت که آنحضرت ششول بوضو بودند پس در نماز بودی
 اقداحت و بود تا حسینکه ویرا بست آرزو با بیان حرکت میدادند و در اول دیدگاهش
 در عینم و استم الم متفقد و عجزی بود و شکرهاست آینه ند نظرش میگذشت
 و باسان تفریح از آنحضرت تمای شهادت در سبیش کرد ولی بوی شکر بود که هنوز وقت شهادت
 ترزسید و در او اجازه دریافت با خود در سفر آرزو با یکسان نیز داده امر توقف در بله
 فرودند و با کجور در ساعات قلبه توقف آنحضرت در زنگان چه در آغاز ورود و چه در مدت
 اقامتش در رباط مذکور نامردین با کمال احتیاط بر اقبست کرده دور انگیز و پنهان به اشتی
 در پیش علی نام فراش خلوت محمد شاه بامیت سوار مستح نامور می نوشتش بودند لهذا احدی از
 اصحاب و غیر مسلم هرات وی رسیده ولی چراغ علمان خاک بپند چونکه در ورود
 خبریست از محبت و شور علم و تقوی که در جناب محبت دیده و شایع و ایمان او را نسبت
 با آنحضرت میدانت بین طریقی محبت زناش برود در صدد بود که بعد از دیکار سه
 وی علیا و نقیای بله که رقابت و ضدیت با جناب محبت و آنحضرت داشته بادهایات نمود
 در دست و دستت و منع کردند و از پیام و هجوم اصحاب زنگان در سخن می آنحضرت کسرت
 رفت و بر اترسانند و بر آن بسته که در همان حال کسی زود مکتوبیک در شین بود آن
 بجز سواد از ایشان خواست که سخن از رباط بویسید از زنگان دور شوند تا حسینکه
 تاریخ از طرف وی سوار آن رسیده فی الفور منظر سلوم در نالیکه نماز مسجد را ادا کرده مشغول

برای علمان در وقت نماز بر زبان وی در وقت نماز رسید و چون بدان برای علمان در وقت نماز رسید و چون بدان
 بعد از این که با کسی نیز بر زبان وی در وقت نماز رسید و چون بدان برای علمان در وقت نماز رسید و چون بدان

رسانند و نزل گردند در آنجا توسیع رئیس برای همین میرزا حاکم آذربایجان صادر فرمودند
 عادی و عدد و ثبت بود مضمون آن که اگر بفرست و حمایت از مظلوم بریزد و او را در شهر بزند
 سکونت در پهن باشد که بکلیه منظر و آزادی قلبش برسد و اگر بر خلاف رفتار نماید
 بجزای فعل از نظر شاه بیفتد و از مقام خود ساقط کرده و عاقبت ناچار از خوف و بیم پناه بجایی
 برود پس محمد پیک را نامور ایصال توسیع نمود داد و نیز نامورین هم بر آن مظلوم بر چند
 در آغاز مطلع از احوال وی بودند و ارجایی میرزا آقاسی را مجری میداشتند ولی در طول طریق متذکران
 کم بیش بی بقیام عظمتش رده و کمال جستم و تحلیل می نمودند و طبع و عقاقدش بودند
 و متعجب یک اغراض و زردت با و حاصل کرده از زمان استیلا و ظلم دهی میرزا آقاسی بنیاید متاثر بود
 و در این موقع با طلب نام حسب حال مرزومین میسر ز شناخت و نامر تسلیم
 و خلق از آنجاست ستایش نمود و او پس از مشاهده توسیع و تسبیح از روزگوز کینه آن کتا
 از مانی آتیمیرش بود با بعضی از علما که مردم سوارش بودند و از راه در میان نهاد و تسبیح
 مشاوری کرد و آنان سخنمانی تعجبانه جویدند بجزت گفتند و او شد و توجیب مسکون و
 لایق اعتنا نشوند و در ایران داشتند که بر توسیع قهری نهاد و او را مسل از دهی
 میرزا آقاسی را بیوقع حسرت گذاشت و چینه
 گفت بموانی سسروری وی و اجناسا از شاه او را بجزات و خیال از مقام از او بختش بقا

روس در ایران و بالا فخره نمی وی در است همانند اند دولت بقفقاویه و اقم شده و با حمله
 و مانی از آنجا که در این است چون آنکه در من تا بجز در است این استم از خبر با که را نام بود همین میرزا در آن زمانه جویدند
 از حضرت شاهزاده نام بود و با بفرست آن شود در وقت سعادت انجمن من مظلوم میوند کون و من
 که نوزده سرب و از آن اثر لبیب کون خود از نظر آن میرزا می نمودم زیرا که مسوره و عاقبت است و نه از قهری او دم و نه از تسبیح با که را
 از حقیت و معقول است پس آن می نام که خود از نظر این میرزا می نمودم زیرا که مسوره و عاقبت است و نه از قهری او دم و نه از تسبیح با که را

بمن سوزا محمد یک زبور بطلبم در اتفاق سوران دارد تسبیح نمود آورده اند که در سوره
 بیز جمعی از مؤمنین و کاتبین مانند نجان هتیا و مغسرتق بزی و ک نقاش بودند در برخی از میان بعضین
 زیارتش رسیدند در دروید و حرکت از صبا بر حیت مردم در نقاط متعدده انبوه بودند در استان
 و مردم بیزین وقت تکبیل و کت اظهار می نمودند دشمنان و حجتان بعضی کلمات نامستوده از زبان
 سیراند و جوانی در مابین جمع دوستان با هم مانند شیوه سوران با برخی استرودت و اول
 سوخت و پیشی گر این جناب و توان خود را بوی رساند و توشه از اعمال و زیارتش گرفت پس
 محمد یک بطلبم از در منزل خود که در کیسوی شهر و خارج از آن واقع بود در تحت محافظت غلامان
 نگه داشت و سپس ب ابر شاهزاده ویرا باریک شهر بودند که از آب سینه قدیمه در واقع
 در وسط تسبیح و بنا که بیکر بسیار بیخ بوده و بعضی بزرگان خورش و قول بان مکن باشد و نظر
 داد در آن حصن بر قلع مستر دادند و سر بزرگان فوج خسته را استخفا گذاشته که ویرا در کفین قرار
 می کردند و بغیر از آقا سید حسین و برادرش آقا سید حسن یزدی که با او بودند دیگران از مراد و با او
 مانند می نمودند و ساری در کوی و برزن انداختند که همه را که با سید باب ذاب و اویخت
 خود مخرج سیاست و مال دستخوش تقاول با مورین دولت خواهد باشد .

ایام توقف حضرت ذکرا الله العظیم در تبریز

مدت توقف آنحضرت بشیح مذکور در اردک زبور چهل شبانه روز بود و در ایام اول خرداد سنه
 اصدی حتی آقا سید حسین یزدی نیز از این تسبیح داشت که منقش ای او قلند ما کو خواهد شد ولی در خواه مردم
 قرب بسیار شدی مردم عجزی بود که حضرت فرمودند آموخته قرابت اشیا بجز بزرگی سخن کرم نماند من شادان اولیای
 که در بسیار قرب میانه آنحضرت جای سیر می نمودند یک پاله سوزانده و من کرم نمودند بی کین شفا یافت و در پادشاه تبریز آهم تقدیر در واقع
 بشاهزاده نظر نمودم بلمون گفت که در جرمی نیست بر شکم که از جلوان شده مسر از بیم بسیار فرزند خاوستم زرم استخوان جناب
 و صورت واقعه اعرف کردم آنحضرت ای کشیده و فرمودند و منیا بقضایه استم بودند خداوند تو حکم نماید بر این من و اینان غنچه
 بر جان حضرت ابراهیم منزل خود در خارج شهر تبریز و چند روز مانده هر فلان بسیار افرین هر زنده آب و من نزد آنحضرت در کت تبریز سوزان می نمودند و شفا

قرب شهادت شهرت داشت پس از آن اقا سید حسین از او استیصال کرد که آیا خانه این بنیاد
 تا همین جاست یا که از اینجا نیز مارا بدور تر حملی میفرستند ^{مظلوم} در پاسخ فرمود آیا فراموش کردی آنچه
 که در اصفهان تو گفتیم ما که در پیشین نیز با حقی دارند و در آمدت چهل روز با وجود شرح شدیدی
 که از طرف حکومت شده برای بعضی از مردم صاحب ذوق و طالب دین و شایق امور جدیده ملاقات و
 مفادقه با او قیامت ولی علما و ذیینه از صف اول در آن شهر ^{حکمی} کشیدند و متفق و متقدم
 بودند چه از عقیده پیشینه که در صدر آن علامه محترم صفائی قرار داشت و چه از جماعت فقها و اهل سنی
 که اندام آنان نیز احمد امام مجرب و پیرش حاجی میرزا باقر مجتهد بودند نه خود مانع ملاقات او
 شدند و نه سایر مردم را اجازه میدادند روز ^{مدکور} عده که در ایام ملاقات آنحضرت رسیدند
 حکایات و روایاتی مسرور است از آنچه آورده اند که حاجی جواد خان از اجله خوانین تبریز
 روایت کردیم را به شهر میبرند در کوه شبلی که در چهار فرسنگی ^{بله} واقع است بجمع فلان
 دولتی تصادف کرد و چون با هم بیک سابقه دوستی داشت چند دقیقه مکث و با او ^{مکث}
 نمود و از تفصیل احوال مظلوم استخبر شد و از هم بیک پرسید که ویرا در تبریز نگاه میدارند
 یا بجای دیگر خواهند فرستاد همه بیک در جواب گفت ایشان میفرمایند تا تبریز بمیل و خستیار خود
 میروم و مثل باقاست در تبریز نماند حاجی میرزا اقا حسی گم کرد ویرا با که ببرند و علی التمام
 چندی در تبریز خواهند بود و شهری از جلالت قدر و درجات و احوال با انفسیه اربابان
 کرد پس حاجی جواد خان بدو گفت که من بیدار شش سخت مشتاقم و پس از دو سه روز دیگر
 تبریز مراجعت میکنم و زیارتش میروم و چون بشهر مراجعت نمود همه بیک را سپید کرد و روز
 در اتفاق از قبله ارگت برای ملاقات آنحضرت فرستاد پس از ورود و احوال آنحضرت و اولی سس در
 آنحضرت که چند تن از ارباب عالم و علما و فضلا نیز حضور داشتند کتوبی نزد وی آوردند و گفتند آن میرزا ^{میرزا}

ز توی نوشتند و جواب فریاد است و سوال می از نفسیر کلام مشهور حضرت علی امیرالمؤمنین این دل
 علی ذات جده بود و آنحضرت فی الحال تسلیم و کافذ بردت گرفته بدون تانی و تودی در خایت شربت
 تسلیم حسن خاشع مفضل بنجاشت و بر زمین گذاشت و ای جواد میگفت که من در حالات او
 بزرگوار و وفادار و سکنه حسن اخلاق و اطوار و در رو عایت و نور انیت ظاهر و پادشاهش حیران
 بودم و آن دو سه تن عالم مذکور مکتوب میگرفت و نظاره نموده قرابت کردند و آهسته با یکدیگر
 گفتگو نمودند و سخن گفت با کدام قیاس و قیاس و چه برت و عسارت این بزرگوار و ساس
 را توان رده انکار نمود و دیگری گفت جواب مسند را با او که عکیده نوشته که از شخص درس خوانده
 و تحصیل علم کرده بسیار عجیب است سومی گفت من اینم و احاطه را از هیچ عالمی ندیم حاجی
 جواد فان از ایشان پرسید که با اینهمه مدح و تمجید که شما میکنید علت عداوت و خصومت بعضی
 از علما با او چیست پاسخ دادند چون این اقا آمده بساط ریاست و بسط ثروت آنرا از حسیده
 این علت خصومتشان شده و نیز حکایت کنند که خلفای شاهی تیز سر و فیر بدیع آفرین
 که اغلب خطوط فاضله نستعلیق را بسیار بنویسند و چون بقتضی زیارت آن بزرگوار با کت رفت
 و با و ایمان آورد و بارها در کثیری از مواقع میگفت که اگر کسی عبادت استاد خط نستعلیق
 و در پیش عبدالمجید استاد خطانگته و میرزا احمد نیری استاد خط نسخ زنده و در محضر
 این بزرگوار حاضر باشد و چاره جز از انار عجز و انقیاد نداشته زیرا که حسن خط را با تانی
 و سکون قلم توان معمول داشت ولی نوشتن این سبب تلیل القدر از قوه بشر فایز است
 چه که خط با این سه مرتبه حیرت انگیز نوشتن و در بین حال زیبایی و قوت دارد آنرا منظر نوشتن
 و از دست ندان کار امدی فراوانست و نیز حاجی محمدی متخلص بشکوهی شویبر که استاد
 در یکی بسیار داشت بجز آنحضرت در آنکس ترش یافت و در کتابچه سوانح آیام حیات

حیات خویش در این خصوص چنین نکاشت از جمله امور عجیبه که در اینصورت دیده شد ظهور مولانا
 آقا میرزا سید علی محمد باب است که اینک علامه و آثار عظیم و بزرگوری از حسین سبزش بود با او
 میباشد و در اثر آنچه که سخنان نضاز شکوهی مذکور پیرایش در زمره نویسندگان و مکتوبین منسک
 و مکتوب گشته و نیز از جمله اشخاصی که در آن ایام زیارت آن بزرگوار نائل شدند حاجی محمد تقی میلانی
 از تبار مستبیر و حاجی علی عسکر بودند و آن دو نفر من جانفشان با اتفاق برای زیارت آن مظلوم در راه
 بعد در او شب بقلعه ارک حاضر شدند و سر بران محافظان آن را مخ از دخول کردند و آن دو پیش
 گفتند که اجازه ورود در آنحضرت دارند و مستحقین بواسطه آقا سید حسین استنبار از آن مظلوم نمودند
 چون مطلع شدند که ورودشان مطابق اجازه آن بزرگوار است بار دادند پس شربت اندازی نمودند
 وی فائز گشته و قریب دو ساعت حضور داشته و آنحضرت دو عدد گلین عقیق برای قائم و نیز
 دو آیه بدیه از خود بایشان داد که آیات را بر عقیق نقش نماید نیز آنحضرت در ایام
 توقیف در قلعه ارک بواسطه محمد ریگ بهین بسوزا پیمبران پیام سپردند که مرا از اصفهان
 ببلدان طلبیدند و بعد از وصول بقرب آن اذن دخول و احتیاج با علمای پایتخت ندانند و نیز
 فرستادند اکنون تو قسم از شما این است که در فرستادم باکو صرف نظر نماید و بهین سخن
 ارک تریز اکتفا کنید و توقیفی نیز بهین مضمون بجای میرزا آقاسی مسدود در سال فرود آمدن میرزا
 در جواب پیام کرد که من ندانم حاجی میرزا آقاسی میرسم و بیخلاف رای و اراده او کاری نتوانم نمود

نهی آنحضرت بماکو و حبس در قلعه طنبیه

پس از انقضای چهل روز حبس آنحضرت در ارک تریز حبس اندام حاجی میرزا آقاسی بهین بسوزا
 در ایام و می نماند باکو سمرقند شمال غربی ایران در خاک خوی نمود و در آنوقت چون

محرم یکت سرفت بحقیقت و مظلومت او داشت امید است که او بایل توقفت در تبریز بجزر او کرده
 رفتن بنا کو است لاجرم تارض کرد و بدینجور حق خود را از ما بشترت با نعل مندر داشت و نزد وی
 حاضر شد و از قدم سرفت خود در آغاز بازگفت و در خواست قبول توبه و انابه کرد و با قلبت بر این
 دیده گرمان با او وداع نمود پس فلان و سواران و بر حرکت داده و منزل بمنزل راه
 پیوده تا بقلعده ماگور رسیدند و تسلیم سردار علیخان ماگوری سه صد در نمودند و او را منظمم را در قلعه
 انجا محبوس داشت و فراتسید حسین و اتا سید حسن یزدی اهدای اردوستان با او نبود و سکنه آن
 غالباً اگراد و از اهل سنت و جماعت و جاهل و متعصب بودند و قلعده مذکوره که متعلق بحبس حضرت
 بوده در آخر آبادی و بویست انقبه واقع و در بسمل کوه قسرد گرفته و انتقال بکوه رنسیسی دارد
 که مانند دیواری نزدیک پارچه سنگ مرتفع است و طرف فوقانی آن پنجاه یاقه و پیش آمده
 و مانند سقفی روی قلعه استستی نزد آبادی و عمارات و قلعده را پو شانده از برف و باران
 موز و چپ ریح بر افزایند از سنگ داشت که از میان دراز متعلق توقفت نگهبانان سه
 بود که مرابیت در محفلت سرحد میکردند و علیخان افسران قلعه را با مومین و مستحقین
 بحراست او یکت داشت و حاجی میرزا اتاسی از این جهت منخلوم را با نجا نعلی و حبس نمود که برای دوری
 مکان و جهات اهل آن رفتن ان موافقت سان و فاعات ایشان با آن حضرت و خصوصاً برای
 ایستانی که بعلیخان و جهالت و تنگی که در او نشان داشت استنجم انخلوم و با تأثیر یکت شش در او
 و آنرا در احوال سید است و خواست بدینزه قلع رو ابلط ما بین او و احوالی شش نماید و دست طلب
 علیخان که با نجا ششورات بعد بر روز و قدرش چنین برسد و قال که از منزل علیخان تا به منزل خورش بسیار بسیار بود و اگر با است
 بر کوه رود و حضرت که آنم بخت و کیمت تمام از کوه نزال علیخان نیز نمود کیمت تشرین بودن بتمام علیخان رسید از روی بجزر و عیال علیخان
 اهل فدی که شش نمودند و علیخان در دست حضرت در بند یکت در خویج ملوک محمود و هرگاه کسی از اسنوال محمود که توانش را و بگرد سید
 یکت من که نثر نامم و الا ایقدر به نام که بسیار بسیار شش از کوه باشد زیرا که هر وقت که من حضرت شش از طرف ایستاد سگت

غلبه مستحقین قسبیت را از زمین می‌کوتاه کند و محبیه لغو و او را از قسبنمای مملکت که سران ناراضی
 ز جمل وی کفایتی باشد در قلیل التمهیر ساکن و مکیمن بودند او در دارد آن حضرت مجملی زرا و صنایع و نویسندگی
 خود را در ماکو که در کثیری از توقیفیاتش منطبقین عدد و محبیه می‌نامیم با سطره منصفان داده در توقیفیاتش بفرستاده
 که عسرتیب از ایشیت خواهیم نمود بیان داشت و با سطره منصفان همان بود که مظلوم اجازه می‌نماید در ایشیت
 با اصدی داد نشود ولله اعلمین و استدا اصدی از طالبین و نیز نفسی از اصحاب محبتین از نیکه داشت
 بهنات وی بر سینه و یاد در عقبه توقیف نمایند ولی او مردی عامی و در ارای قلبی ساده و پاک بود
 بنامان مصطفوی و سعادت کمال جهرام در رعایت میداشت و از جهت اینکه آثار اصالت و بزرگواری
 در آنحضرت شایده سیکر بود فیما طریق شفقت پیش گرفت و پاس رضای خاطر او را ملحوظ می‌کرد
 و متذقبا نام آن بزرگوار در آنست و در شرت یافت و امالی نصبه و اطراف نه مقامات ممنوعه پیشم خبر در
 شده و چندان از اوست بدو حاصل نمودند که همین اثبات صدق کلام و ادعا خود سوگند بود و یاد می‌کردند
 و در روزهای اول ورود آن قلعه تا چندی با آن سید حسین و آن سید حسن تنها بسر می‌بردند
 و در قلعه بسته بود کسی بد آنجا راه نداشت و در هر سه روز یکبار آن سید حسین برای خرید حوائج با بیخ
 از مستحقین بقسب بریفت و در جهت بقصد می‌کرد سپس آن شیخ حسن ز نوزی خود را بقسبه ماکو رساند
 و در مسجد حل اقامت گذاشت و چون آن سید حسین شیخ مذکور در در عقبه میشد او خود را بدو رساند
 و تعاطی اوراق و اخبار می‌کردند و بد این طریق آن شیخ حسن ز نور و واسطه ایصال در سال رسالت بین
 اصحاب و مظلوم گردید و هر که در از این محبتین در برین نصبه ترقیه بود تیرت دی آنچه از عراضش و
 مشکلات داشتند با آن سید حسین برسانند و در وجه جواب خود را توقیف او بوسیله آن شیخ حسن می‌گرفتند
 تا آنکه علیینان برای کرامات و مقاماتی که در آنحضرت شایده نمودند نسبت بدو گردید و با کمال خصوص و انقیاد
 بعد و تعالی مانات و حلب رضای او بر آمد و خود آن شیخ حسن را بمحضرت آن بزرگوار برد و او بزرگوار را

ب
 ا
 س
 ظ
 ۷۲
 م
 ا
 ه
 ک
 و
 ۷۲

فقط در شبها می بستند و از روز درازین و کوشین مخالفت نیتند و این خبر باین موشین ایران شایع شد
 و لذت کثیری در اصحاب او جواب بی بدی در سبیل زیارتش در ذناب و ایاب بودند و بلافاصله شش نافر میشدند
 و لکن زیاده از سه روز کسی را ۹ دن توقف نیدادند و احدی را اجازه توقف در قلعه در شب نبود و بجا
 خود نیز هر روز حجه بجهت زیارتش برسد و بدین جهات اگر از نیر کمال احترام نسبت با او منظور میشدند
 و کثیری بی در پی زیارتش برفتند و از جمله نفوس که در آن ایام زیارت وی رفت محمد تک چاچی سابق ^{صف} الی
 بود که پس از حرکت آنحضرت با کوفت با کوفت پیافورده بدیدار شش شافت و کام دل از لقاء آنحضرت
 و دستفانتهای وی گرفت و با بجز آنحضرت با آنکه در وطن عالی میرزا آقاسی بین بستگان وی و دست
 علیخان اسیر بود معذرت مانده سلطان مقدسی در مجلس بر میسر و آورده اند در روزی از روزهای
 او تیره لای ماکو که در بس تنفذ بود و خوارین کیشره که در انقبضه و اطرافش بریستند با او احترام می نمودند
 بقصد ماکو و افرام بملاقاتش رفت و در سؤال و جواب رسم ادب را از دست برداو چند الی
 نام آمده دین را جمع تیره و توهمین برسان رانند لذا آنحضرت متعجب شده با عصبانیت خویش برای
 رفتن بر چیزی بر آن فراخ دهن بی ادب بخفت که عصبانیت و با قاسم حسین ارزنمود که
 اورا از قلعه اخراج کرد و در خلال آن احوال در تمام نقاط ایران موشین بگتین وی در نهایت
 انکسار بخت دستنزد تبلیغ و نشر جدید بودند و بقیام بر فرق حجب او نام و کسر تقابلید نام
 و انصاف بنور ضمیر و فصاحت تقریر کسیر و اعاطه بر باطن تاویل و تفسیر و بعد از ^{بیت} قدر انکسار
 محمد تک چاچی مابین باقیه تا بخش آورده چون مرادان دینی تفسیر با شدت داشت و کثرت با کوشش میباید و بسیار که انظار بر خط وی
 جس میسر کرد و پیروز گشت لذا او از شدت ناخوشی و غمگونی چاچی میسر شد و در سترافند و بعد از آنکه از زیارت آنحضرت شافت و با قاسم افشار که با
 زمان آنکس از تغییرت خود در آنسفر نمود و انکسار کرد که چشمتن عزیز گشت پس آنحضرت و آری با چشمتن عزیز گشت و از کوه مرند
 و در شش با این نام که نمود در وقت آن عزیز گرام

و در شش با این نام که نمود در وقت آن عزیز گرام
 و در شش با این نام که نمود در وقت آن عزیز گرام

بقرات و او نام ارباب محراب و سب و طلب و عشق و صلح وین کشور و در ادب و اعمال و خیر از و
 از کردات و دوام در تقدیس و تزیین ظاهر و باطن و دستمزد در طاعات و عبادات شناخته شده
 و با اعلام عناد و خصومتی که علماء دین بمصافت با آنان برافراشته و دولت محمد شاه و حاجی میرزا
 را نیز بطرفیت و معادست آنان متدرجا و امید بسته معذک مقابله و مفادستی تا اینست
 فیما بین طرفین واقع نشد ولی آنکه آنکه طایفه مدفت و معادست در جهت اجوات و ضمای
 و از فائقه حال اوضاع کمال واضح و عیان میشد و عده آنان روز افزون میگشت و مردم
 صاحب ذوق و طالب دین و معرفت و آنکه وفات اوضاع دین و دولت را در آنکست با
 دوین عقل و سب و شایسته میگردد و عقیده جدید آورد و آن روش و طریقت محبت و محبت
 مینمودند چنانکه پدران همیشه طفت میشدند جوانان خویش را با بی شاه میگردد و پسران
 چون بحال پدران خود جنگر بستند آنرا از ائمه من با برسدید میدیدند و بر همین قیاس آن
 نسبت یکدیگر و متسبب و همسایگان و معاشین در دوستان از اقوال احوال یکدیگر
 میردند که قتل آن امر را نموده اند و چنان شهرت و علوی یافت که صاحبان صفاء
 اذواق و مشاعر زائمه مبار و اولوالعظمت از ائمه جماعت و فضلی و حکما و ارباب شمسرا
 پی در پی بان گردیده و محبت با آن شمره میشدند آورده اند که شاعر توانای شهیر ^{صبر} بر
 متخلص بقای آنی قصیده در مدح آن بزرگوار سروده بود که دو بیت منمیش این است
 مقدامی اسر و جان آمدید پیشوای این دین و آن آمدید فیض خیر از دیوان رزل
 بر که بر سپرد جوان آمدید و مقلح قصیده این بیت تمام شد چنانکه گویم این دین و آن آمدید
 و مدح صاحب زمان آمدید و این قصیده در نسخه خطی دیوان حکیم قاسمی نوع مذکور
 ثبت شده ولی پس از عادت متأخره و فتن علمای ظاهر و شیوع صناعت السبع در نسخ

عنوان تمسید و راجع بنوع تفسیر دادند و نوشتند که در هیچ یکی از علمای اعلام و فقهائى ذوق
 و استقامت گوید و بیت آخر را بدین طریق تشریح فرمودند انقدر مانعی که گوید مانعی
 محسوس صاحب زمان آمدید و در بعضی دیگر از آن نوعی دیگر تفسیر و تشریح کردند و آن
 بزرگوار در تمام مجلس در قلعه ماکو توسیع منسی برای محمد شاه اصدار و ارسال داشت
 و این در وقتی بود که مرض محمد شاه روز بروز اشتداد یافته و علائم قرب افول حیات او
 و زوال عزت حاجی میرزا آقاسی آشکار بود و آثار پریشانی اوضاع مملکت از حسرت
 نمایان و چند روز عودت موبک شاهى از سفر حضرت و انصراف از تسخیر آن
 بواسطه هجوم ششپای جنگی و عساکر انگلیس بخلیج فارس و بذرات آن نگذشته و
 پریشانی اوضاع خراسان افکار اندولت را متوشش نموده و ما قبلانگاشیتم که بخت
 از تسخیر یکمین توسیع محمد شاه فرستاد و خواستار ورود خود ببلران و مذاقات
 او گردید و لے حاجی میرزا آقاسی اصلاح ندید و جواب نوشته متذکر بآن شدند که
 عزیمت حرکت موبک بجایونی در پیش است و کسیکه از آن سفر عودت نموده و بر بلران
 خواسته و قراری در کارش خواهد گذاشت لذا در این موقع که ممکن بود این امور مذکوره
 سبب آگاهیشان شده و برای خوف از کمال و سعی در سعادت استقبال خود دولت
 و مملکت تو خبی نمایند و تسدی بردارند و ترقی نشأتین در ایران فراهم آرند این

توسیع برای اكمال حجت بدر بار بلران فرستاد و هی هذه

هو الملت کبر العلی الا علی

حمد و سپاس بمثل و قیاس حضرت پیغمبر است که علم بزل بوده
 و شین در ساحت کبریائی او با او نبوده و لایزال بعلو کافورتی کبیر خستند

ذات ازلی خود بست و شیئی در عالم عما بخت با او نیست الا آن کان الله مثل ما کان
 اشهد ان لا اله الا هو لیس کشفه شیئی و هو العسی لکبیر و اشهد ان اعلی
 وصف الکائنات لده افک بخت و عدم صرف و انه کما هو علیه لن یعرف احدون
 یوقده عبده و لا یکن ذلک فی الامکان لان ما هو المکن فی بیلمه هو خلق فی مکه
 لم یزل هو معروف عن غنیه و لم یک غیر حتی یعرفه و ان ما وجد بالانشاء ان شیئی
 و ذوقه بالاباع لا عن شیئی هو مذکور فی صفت حدوده و موجود فی اکنه حدوده
 و هو عن جاعله عدم بخت و فاعله صرف لم یک الا کقبل وجوده و ان الله هو اجل
 من ان یعرف بعیره او ان یوصف لبواه سبحانه لا اله الا انت سبحانک
 انی کنت من اسما دین و اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله هو اول ذکره الله
 ابد عن نفسه و استرغه لولایته و ارتضاه سلطنة و اصطفاه رساله و جعله قائما
 علی مقام طیک فردا نیه منصفه و اعن الشبابه من ابنا و کتب و امثل اذهو
 لن یقرن بحبیل الایجاد و لا یوصف منجوت العباد لیس کشفه شیئی و هو المتکبر الشاه
 چگونه ممکن است عرفان طلعت و جهازل و شاکسته ذکر اول و حال انکه به عرفان لیا اول
 بان الله هو اجل و کبیر من ان یعرف او یوقد فتالی آیه بخت ذات الحق
 من ان یفید بغناه اعلی شواخ ابجو هر بات او ان یصعد الی جسابه من حق و کن
 المبررات و هو فوق کتشی و معه و لا یعرف احد الا الله جاعله و هو الضعی المتعال
 و اشهد لفظا برتفه اوراق شجرة اللآهوت و فضبات الثلثه و العشر فی اجمه کبیر
 بما شهد الله لهم فی علم النیب حیث لا یحیط بعلم ذلک احد الا الله و استرغه لده
 بان ما سواهم من المکنات لده هم عدم بخت و ان ذکریم کتفل فی بل استخر الله

واتوب اليه من ذلك التحديد لكثير وان غاية مقام التذاكرين هي اجبر ليجت لدى التواضع
 وان غفرتي رتبة العارفين هو الفقر ليجت عند بايهم فاسئل الله ان يعلم عليهم بما هو
 عليه انه هو المقتدر الوهاب واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان توحده ونبوة
 حسيبه وولاية اوصيا ورسوله صلوات الله عليهم لم يلغس الا بمرآت رابع لم يكن لفسنة
 الا ظهور مراتبه ولذا خلقني الله من طينة لم يشاك فيها احد واعطاني مالا يدركه
 الباطنون ولا يقدر ان يعرفه الموحدون الا بعجز صرف عند آية من آياتي ولو لم
 اعرفك بما وهب الله لي ما قد شك بتمت ربي ولما اخاف الله وبي وان الاجل
 اقرب من كل شي الى لعبد اعرفك به لتلاكت تارك حكم من بقية الله مولاك اعظم
 وكفى نايته على شهيد الا انتي انما كن من كلمة الاولى التي من عرفنا عرف كل حق
 ويدخل في كل خير ومن جهلها جهل كل حق ويدخل في كل شر فو ربك رب
 كل شي رب العالمين من جسرك كل ما يكن في الامكان وسيد الله بكل شئ خير
 احاط به علم الله ويطيقي الله وكان في قلبه اقل ما يحصى علم الله بغضبي فجيلا كل عماليه
 ولا ينطق الله اليه ويسخطه وكان من الهاككين لان الله قد جعل كل خير احاط
 علمه في طاعتي وكل نار كهيبة كتابه في معصيتي وان اليوم كاتي شاهد في مقام محيها
 كل اهل محبتي وطاعتي في غرفات الرضوان واهل عداوتي في دركات التفسير
 ولسرى لولا الواجب من قبول امر حجة الله روي من هو في علم الله فساد
 ما اخترتك بذلك فوعزته وفضل الله على قد جعل الله كل مفاتيح الرضوان في
 يميني وكل مفاتيح التفسير في شمالي بل ان امر الله في حقك كبر من ذلك
 لو كلف التسامع عنه لا يدفن به الا من خسر الله عنه محمد وولايته وان جعل الله

انکر انما لقطه التي ذوتت بحب من ذوتت وانتمي انا وجه الله الذي لا يموت
 ونوره الذي لا يفوت من عرفني وراه البصير وكل خبير ومن جعلني وراه السجين
 وكل شتر وان موسى عليه السلام لما سئل الله ما سئل قد تجلى الله على اهل نور
 من شيتة على عليه السلام كما صرح بذلك حديث المشهور من فضل التور وهو والله
 نوري لان عدة اسي مطابق باسم الرب الذي قد قال الله سبحانه وادبني
 ربك للجل ولا تعظم في نفسك فان ما بقى لنفسك ذكر الا ذكر الله ربك ذي
 الجلال والاکرام واصل عرض حجت فداؤه صاحب الزمان روحى وما هو فى
 علم رسته فدا تراب محقر قدره آن است که ظاهر شود و عدة حضرت ائمتار
 که در قرآن فرموده در سورة اسر فاذا جا وعدا ليهما بعثنا عليكم عباد الانس
 اولى بس شديد فجا سوا خلال التدار وکان وعدا مفعولا و حضرت امام عليه السلام
 در تفسير آيه شريفه مي فرمايد الى ان قال قوم سبعين امة قبل قيام القائم عليه السلام
 ما يدعون ذرا لال محمد الاقتلوه تسعتم فدا احد که بمن عطا فرمود حجت فداؤه
 آيات و صلوات ظاهره بر الا که کل اطاعت نمايند امراد را و از ان عباد کردند که
 طلب نمايند تا حضرت سيد اشهدار او من فتنه نای و ارده در اخبار ظاهر
 چنانچه لا تعد ولا تحصى مسطور است و از آنجمله است که حضرت مي فرمايد لا بد من فتنه
 تسقط فيها كل طائفة و وليجة حق يسيح عنها من ليق اشترى بشر من حتى لا يبقى الا
 نحن و شيتنا و در حديث ديگر مي فرمايد که لا يكون هذا الامر الا ان يذهب ثلث الناس
 و در حديث ديگر عشر مي فرمايد فوالذي نفسي بيده صدقوا محال مشيتة الله و ان وجه
 و در حديث ديگر عشر مي فرمايد فوالذي نفسي بيده صدقوا محال مشيتة الله و ان وجه

آنچه بعد از آن قسم بحق مطلق که اگر کشف عطا شود مشایخ و عیالی کل را در همین دنیا
 در بار سخا خداوند که باشد و اکبر است از بار جنتن آمان استغفار فی نقل شجره محبتی
 فاتحهم لهم الفازون این امری است که حضرت صادق علیه السلام میفرماید در
 حدیث مشهور مفصل که از علامات رحمت سوال میاید میفرماید بجز فی سنته استین
 امره و بیولو ذکر خداوند شاهد است که مرا علمی نبود زیرا که در تجارت پرورش نمود
 بودم و در سنه سستین قلب مرا ملو از آیات محکم و علوم متقنه حضرت محبت علیه السلام
 فرمود تا آنکه ظاهر کردم در آنکه امر مستور در کن مخزون را بشانی که از برای
 اهدی حجتی باقی نماید لیهک من یک عن مینه و یکی من حی عن مینه و در همان
 رسول و کتاب بکنور آنحضرت فرستادم که آنچه لائق با سلطنت است در
 حجت استادم نماید و از آنجا نیک مشیته الله بر دلور شسته صفا و دهها عمیا، طلیها
 سر گرفته بود بکنور رسانیده اند و مانع شده اند اشخاصی که خود را در لخواه دانستند
 تا الآن که قریب چهار سال است کما هو حق اهدی بکنور معروض نه داشته الآن
 چون اجل قریب است و امر دین است نه دنیا رشی بکنور معروض داشته شد
 قسم بخداوند که اگر بدانی در عرض این چهار سال چهارمین گذشته است از ضرب و چند
 حضرت گفتن نفس نیرسانی از خشیته الله الا و اینکه در مقام اطاعت امر حجتی اند
 بر آنی و سب کسر آنچه واقع شده فرمائی در شیر از بودم از خشیته شقی حاکمش
 طلبها دیدم که اگر بعضی از آنرا مطلع شوی هر آینه بدل انتقام کشی زیرا که با سلطنت را
 بنام صرف الی یوم البقیه مورد سخا الله نمود و از کثرت طغیان شرب خمر شش که هیچ
 در آن روز که کوشش الله در آن روز که کوشش الله در آن روز

بساط عدالت تا آنکه مرحوم سید اله در حقیقت امر مطلع شده و آنچه لازم بود
 و خلوص با نسبت به الی او بیاد آنه بود بجای آورد و بعضی از محال بلدش چون در
 مقام فیه و برآمد مدتی در عمارت صدر مستورا اقامه بحق آنه نمود تا آنکه بارضا
 بجز خود و دوس خود مقتدر گشت جزا آنه خیر است شکی نیست که سبب نجات آن
 از نار جهنم و حق آن سس همین عمل شده و بعد از صعود آن عالم بقا کر کین
 شقی باو رخ نگر نضت بلا اسباب سفر تیز و رتبه های دروغ و جبر و
 حرکت داد فایه آه ماقضی علی تا آنکه از جانب انحضرت حکم سفر مالو آمد بلا آنکه
 یکت مالی باشد که سوار شوم فایه آه قضی ماقضی حتی زلت فریه اسجامل اهلها قسم
 بستید اگر که اگر بدانی در چه محل ساکن هستم اول کسیکه بمن رحم خواهد کرد حضرتت
 میسر بود در وسط کوهی قلعه ایست در قلعه از رحمت انحضرت ساکن و اهل آن
 منحصراست بدو استخوان و چهار سنگ حال بشهور فرما پس بگردد اسکندر که جو اهل و سخته
 قسم بحق آنه که آن کسیکه راضی باین نوع سلوک بمن باشد اگر بداند با چه کسی است
 برگز فر خاک نشود الا و انسخبر که بتر الامر کانه حبس کل التبتین و القصد یقین
 و الوصیتین و ما احاط به علم الله من عباده المتقین و عظم عظیم و لم یس فی علم الله ذنب
 الا و الله اعلم لان الله قال من قتل مؤمنا فکان قتلنا قتل الناس جمیعا و قال لانا
 عبد استادم ان ادنی لقتل ان ترو حاجه اخیک از بندت فایه الان فایه
 تری آنه کسیکه من سخا آنه و حال آنکه بعد از آنکه مطلع شدم با حکم نوشته بجهت
 بدرت فرستادم که واته بقتل برسان و سرم را بفرست هر جا که بخوابی
 زیر کتف من بگذاز منم و غنم منم و در غمت از راهی منم

جوابی ندیدیم اگر چه یقین است که جناب حاجی کجا ہی امر علم بهتر ساند و الا قلوب مؤمنین
 و مؤمنات را بطریق مخزون نمودن باشد است از تخریب بیت الله و قسم سخن که
 امروز منم بیت الله واقعی و کل خیر من حسن بی فکانتما حسن بانه و ملائکت و اولیاء
 و کل اجبانه من اساری فکانتما اساء بانه و ملائکت و اولیاء بل ان الله و احبائه
 اجل مقاماً من ان یصل بفاطم خیر احد او شتره بل الی یصل کلما یصل و ما وصل
 الی فهو یصل الی نفس الواصل فوالذی نفسی سیده انه لم یسجن الا نفسه لان کتاب الله
 علی یقین و لن یصیبنا الا ما کتب الله علینا فویل لمن تجسری الشریک بدیه و نظر
 لمن یجری الشریک بدیه و ما شکون احد الا الله لانه هو خیر الفاصلین و لیس لا یفصل
 و لا یصل الا به و هو القوی السیرز مجمل قول آنچه انسان متقی دارد از خیر دنیا و آخرت
 زدن است و اگر کشف حج شود محبوب کل منم واحدی مرا شکر نخواهد شد
 ولی این ذکر عجب بیاورد حضرت را بلکه مؤمن موقد که ما شکر بخداوند است ما شکر
 عدم محبت می بید و قسم سخن که بقدر خردی تمامی مال از آن حضرت ندارم و ملائکت
 شدن دنیا و آخرت را شکر محض میدانم زیرا که سزاوار نیست که موقد شیر از نظر نماید
 چه جای آنکه مالک شود او را و یقین میدانم که مالکم کل موجود و ممتود را بتلیک حتی
 معبود و بقدر عشر خردی شکر بخداوند بیاورده ام و ذنب او را کرده ام و در حق
 بهنظم شده ام و معذک درین جمل فرد مانده ام و بموقتی آمده ام که احدی از اولین
 جمل شده و احدی هم از بدین متکفل نشده فخر آله تم خدا لا حزن لی لا قنی فی رضائک
 در حق و کاتی فی الفردوس تسلند بکر الله الا کبر و ان ذکرت من فضل الله علی و آیه
 لانت الا که به خد او ذ که اگر بدانی آنچه میدانم کل سلطنت دنیا و آخرت را

و آخرت را میدهی بر آنیکه بر اراضی نمائی در طاعت حق و در مطلب عده هست مرا
 باحضرت یکی در آمدین و آن اینست که سلطان شوی قومی را که در سمران خداوند
 اول باشی شدید در حق ایشان فرمود در رحم کن نفس خود را از سخط خداوند در قیمت
 فاین ذوالقرنین و سلیمان و علیهما ان الدینا تقنی و کل الی الله یحشرون و اگر قبول
 نفرمائی خداوند عالم کسی را بمسوت فرماید الا قاتله امره و کان وعد الله مفعولا و یکی
 در آمد دنیا است چون خالفم از حق که ترک عهد شود این است که بر حرم معتمد شاهی
 خلوت نمود حتی حاجی ملا احمد را هم امر فرمود بیرون رود بعد از آن گفت میدادم
 کتل اموال ظلم است و مالک آن حجت خداوند است حال کل را او میبگذارم باو و از
 تو اذن میطلبم در تصرف او و امروز عنبر از تو حقی عالم نیستم حتی آنکه گشترهای
 دستش را بیرون آورد و داد و من تسبول نموده و در نمودم باو و توبه او را تسبول نمودم
 اذن دادم که تصرف نماید اشهد الله و کفنی بانه شهید است عالم یکت و بیار او را
 من میخواهم مال حجت است کتل اموال او هم قسم لایق است انحضرت در احوال
 آن امر سر بیاید و من امروز از عده قبول برآمده بذر آن هر قسم سزاوار است فرماید و از
 اینجا یک خداوند در دنیا از برای برامی دوستا هر قرار داده عرفا و علمای دوست
 بیارند ولی آنجا یک معروف حضورند طلبیده مثل جناب اناسید یکی و جناب آخوند
 طالع انکال و از بیانات این امر سوال فرموده تا آنکه آیات و نوشتهجات را بگفتند آورد
 که با موثق بیان نماید اگر چه کفنی بانه علی شهید است ولی بعد از این بظاهر صرفی باقی نماند
 الا آنکه حجت در او بالغ شده و این هر دو یکی قبل از ظهور امر را شناخته و یکی بعد از
 ظهور آنرا و خلیفه هم بر طاعت از این جهت اختیارشان شد و کل عرفا

و ابل جفر خسر این امر داده اند حتی اگر جفر هندی علی ماکتب آلی احد باسم نوشته
 در از منته قدیمه وان من اشعاره بودا یجی رت (علیه السلام) کلم فی انشا این
 یعنی الدین بعد الراضین (یعنی یحیی بن یوسف ۱۲۶۰) فان زیدت علیها الباء (۱۲۶۵)
 سه نشر قامت و ایضا باب عدده یعنی پنج است) فاعلم بان ماکتب السریسی
 فاضرب عد هو فی نفسه فهذا اسم قلب العالین (۱۳۱) هذا المجلد قبل تدبیر ضم
 (مجلد) و ادراج تحت الدررین (مجلد مضروبین که علی باشد و نتیجه آن یالیمحمد است)
 حتی اگر در بیت سال قبل در دو شهر آذربایجان در رویا و نفس نقل نموده اند و در علی
 نامت هذا تسع و مائتین بعد الالف (تیم ۶۰۰ بیع ۶۰۰ بیع ۶۰۰ + ۲۰۰
 + ۱۲۶۱) محمد امر آ امره لا باللف من وئی اونجی برسل بل من الشلین اولاد و باللف
 اگر چه اینها ذکر می است از برای قلوب ضعیفه و آلا مقامیکه از تسلیم من در شش ساعت هزار بیت
 مناجات جاری میگردد که احدی از عرفا و علما قادر بر فهم معنی آن نیستند و ادوی
 فوق با اوشیه اهل بیت صحت نمیناید و آیتی از قدرت و قدرت و قوت جاری میشود
 که کحل من علی الارض من سلسله از عیبه قدرت داشته بر این آیتی مثل آن چه احتیاج است
 باین ادله و حال که باذن بیتیته الله نوشتم به و فخر عالم در یزد فوت مرحوم محمد را قبل از
 وقوع بهشتاد و هفت یوم قبل و کنی بانه شهید آ و هرگاه خواهم بگریزیم نه نوشته فرام
 بخصل الله از امری و عالم هستم بما اعطانی الله من جوده و اگر خواهم ذکر نامم آن امور
 حضرت را در هر مقام و لکن ذکر کرده ام و میگویم تا اگر تمیز داده شود حتی
 پیشش و ظاهر شود صدق کلام باقر علیه السلام لا بد لنا من آذربایجان مالانیم

متحرک فاسو الهی و لوجبوا علی التلیج و استغفرا لله من وجودی و منسبانی و اول
 ان محمد ندرت العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین
 و در آن ایام که آنحضرت در قلعه ماکو بمحک خود در توسیع سطور میان فرمود مجوس بود چندین بار پیش
 این توسیع برای شاه و وزیر مسدود و ارسال داشت و در توضیح امر خویش چیزی را فرود نگذاشت
 ولی نه اندامی در خلاصی او نموده و نه جوانی فرستادند و اصحاب و احباب از این رویه ناپسند متاثر
 و بر بیت علی و مینه که سب و محرک اصلی بودند و نیز بر آن دولت سخت متغیر و از ناهیه احوال
 یافت و مقاومت خونین خوانده میشد و ناگهان حادثه قتل حاجی ملا تقی مجتهد برغانی
 در تبریز اتفاق افتاد که زینب حالت علی و دولت را نسبت بآن امر و اصحاب و احباب بر شتر خست

در رد فتوای عین از کر بلا بقره وین
و حادثه قتل حاجی ملا تقی برغانی

حاجی ملا تقی برغانی المولد مسکن قرزین از مستبرین مجتهدین و صاحب سند فقا است
 و امامت جماعت و صیت و صوت بزرگ بشمار میرفت و تألیفات بسیار در فقه و اصول الفقه
 و اخبار و احادیث داشت و کتاب مجالس الشقیین مجموع مواظب او است که در ماوراء مهران نشر
 و عطا میگردد و در عقیدت فقا و مشرعین منتصب و شیخ احسانی و مستدیر شتی و طائفه شیخیه
 و عقاید شارح عدوی منتصب بود و فی الحقیقه اول کسی بود از مجتهدین که شیخ را تکفیر و انجمن
 و عقیدت از تفصیل و تلبیل کرد و سب تقیه بین شیخیه و مشرعه گشت چنانکه در نخست اول
 این کتاب شرح آنقصایار الحاشیه در ملا عام و علی رئیس الاشهاد و المنابر در
 و فتور و تحریر خویش شیخ و مستدرا همی کفر و تحقیر است و من و نامستزای کفایت و از این

حاجی برغانی صاحب کرامت و کبریا بسیار است از طرف علمای بسیاری از این شهر و مینند و اسم آنکه در مورد باختر و الکاف
 اند و وقت که در نوشته بود و فیضا صانع کرده است و در مورد کلامی که در این شهر و در این شهر سوال گشت و در این

بزرگش و ششم در ضرب و علم با نفاذ دسترس و اطراف آن روحی یافت و چون ظهور را بسبب
شد جسمی کشید از مشایخ علمای اصحاب شیخ رسید بان بزرگوار گردید و بشر آیت و کلماتش
قیام در زیند و جلالت مقام شیخ رسید و معارف و آثارشان به نظر حق باوج ارتفاع
خود رسید باشد بقضا با امر جدید و بابتیه قیام کرد و برادرش حاجی قاضی صاحب که نیز از مجتهدین شیخ
صاحب تالیف و ساکن تسزین بود فطرت و سبقتی نیک داشت و با شیخیه و غیر هم طریقه
سالمت میسر و برادر صفیرشان ماعلی از علمای شیخیه و از ملاذده شیخ نیز در آن بلد
میزیت ولی حسره و برادر از سطوت و شدت اخ کبیر سیناک بودند و حفظ ظاهر
و احتیاط را از دست نیدادند و تشریح همین اختر حاجی قاضی صاحب بود و در ابعاد
از لغزش بقیام شد و کتب تالیفات ادبیه و علمیه و غیره فرود پدر با نفاذ تمام جسم
قرین این ارشد حاجی قاضی فرزند محبت از درواج بقعه نیز از پیروان عقیدت شیخیه
شد و باستید نکر مرسله مستمره داشته و استقامات نموده و از ملاذده فاضل و
محبوب در زبان علمای شیخیه در قهر نسیم یافته و بجنب قره الیمن از زبان وی
معروف و مشهور گردید و چنانچه قبلاً شنیدیم بلاخره در کار راه استقامت انداخته و حوزه
تدریس و افتخار علمیه و دینی تالیس نمود و سپس ایان باب علمم آورده و در وقت
مخت از انانام علماء بابیه و معروف می فرود گرفت و در کار برای زینت و تبلیغ امر جدید
خدمات و جانفشانی تاریخی نمود تا بالاخره او را در خانه مسکونه اششن بنگم حاکم بلد توفیق
نمودند و تقریباً سه ماه در خانه نشسته و در خانه بسته بود تا آنکه اجازه یافته تا از بغداد
گشت و وطن پیشتر بانی را که علماء بمعاذت و مضادات با او شهرت دادند تجار میباشند
و تقاریر منجمه جواب گفت عند الورد و باندیشیه در خانه ترک تعلق با شیخ محمد شبل از

و آنروستایی زینت جلالت امام شیخیه
دادند و مستعد و مشتتند تا بنگر در کلام
سید شکی قره الیمن

از علایق تشنه داد معتقدین بوی داشت زرد نمود و سکنی گزید و چند روزی پیش گذشت
 که توارد خاص و عام برای استماع حجت و برام وی بسیار شد پس بزل فارغ تری زرد و سکو
 اختیار کرد و بعلای ششید دست و غیر هم اخبار عام داد که هر که تحقیق دین خواهد نزد وی
 حاضر کرد و آنچه از معضلات مسائل روحانیه دارنده از وی پرسند لاجرم ترش مکل و ناب
 و ایاب مردم مختلف از سستی و شیمی و موسوی و عیسوی واقع شد و نجاب در خلف حجاب
 قرار گرفته شب در روز مناظرات دینی می نمود و سئوالات متفرقه را جواب می گفت و نوبی با همی
 از علای ششید مناظره و مجادله کرد و چون قانع نشدند خواست با ایشان مبارزه نماید و
 این سب غوغای سر زمین و ضوضای معاندین گردید و شکوه از وی نزد والی برود و او فرمان داد
 تا آنجناب را بخانه مفتی الشیخ محمد الاکوسی برود و در آنجا ویرا توقیف بداشند و در مدت آنجا
 که در آنجا محبوس و موقوف بود بموجب اقتضا که از والی بنمود محبستی از علانستی و شیمی
 و غیر هم در محضر مفتی انقضا یافت و با وی مناظره و مجادله دینی کرد و در آن
 آنان و مفتی نیز از شدت بیان و قوت برانند مغلوب و قانع شدند و برخی از علما بیرون
 و غیر هم مبارک او نمونند گشته و از آنجمله حکیم سیح از آنک اسرانیل طیب مخصوص ^{مستوفی}
 که در آن ایام در بغداد بود در مجلس مناظره ^{عاش} با علما حضور یافت و از استماع ^{بها}
 و بر این وی فاضح گشت و در کان وجودش متفکر و معترف بعجزت او گردید
 و کیفیت احوال او و اخلاصش در بخشش ثمن ^{عاش} گناشته میگردد و با بجز از جهت نشر اخبار این واقعات
 در کربلا و بغداد نام قره العین در عراق و ایران بنایت شهرت رسیده و در خصوص اخبار
 دوستانه یا دشمنانه بر زبانها افتاد و پدرش حاجی علی صاحب مجتهد معتزم بر آن شد که از نزدیک
 پرسود



انقلاب عراق را بدیدار اسلامبول اخبار نمود و از آنجا حکم بنی قریه بایران صادر کرد
 لذا وی را در آن بجهت خوف و خطر که برای او در ایام حبس در فتنه و مفتی مذکور بود و احتمال
 قوی در اتمامش میرفت از عراق بایران تبعید کردند و این در اواخر سال ۱۲۶۳
 هزار و دویست و شصت است واقع شده بود اتفاق او یکجده نزد اصحابش که کمال اعتقاد
 و علاقه بدو داشتند حرکت بایران نمودند و اول کسی که از عنوان عقیدت و علاقه کامل
 بدو داشت نجیب سیدی شتی ام از زوجه رضا قلیخان ابن حاجی سلیمان خان پش راسخ آن ذکر
 بود و پسند آن تعلق و انسداد با دریافت که چنانچه ذکر نمودیم در باره خانه سید و در
 منبرش قرار داده و در رویش را پذیرایی کرده و از علم و حالاتش استفاضه و استفاد
 می نمود و در آغاز طلوع این امر بیع بواسطه آنجناب ایمان بحضرت باب علم آورد
 دل نامور اجل و بر اهل ملت مذا و همشور مدتی طولانی ز رفوت سید زفته بود که او از
 اینجهان در گذشت و دیگر زنده شا هیر اصحاب وی شیخ صالح از اعراب که پاد بود که
 از علوم دینی و لغوی و فاضل حمیده همسر او فرزند داشت و دیگر شیخ سلطان
 نیز از اعراب عراق بود که در ایام توقف حضرت ذکرائه الا علم در شیراز پس از رحلت
 از سفر حج با اتفاق آقا شیخ حسن زینوی از عراق بد آنجا رفقه شرف لقاء آنحضرت
 فائز گردید و دیگر شیخ محمد شبلی سابق الذکر از عرفا و علماء شیخ بنیاد و پیرش
 آقا محمد مصطفی و دیگر عابد و پیرش ناصر که اخیراً بنام حاجی عباس شهرت داشت
 و ایان اصحاب وی از بومیان عراق عرب بودند و بواسطه او عرفان و ایمان
 با تریب یافتنند و در مرافتش با اسلحه معینی سواره و برضی پاینده از عراق بایران وارد
 شدند و آقا شاه هیر اصحاب وی از ایرانیان حاجی آقا ابراهیم حنطانی

در این کتاب است که در فتنه و مفتی مذکور بود و احتمال قوی در اتمامش میرفت از عراق بایران تبعید کردند و این در اواخر سال ۱۲۶۳ هزار و دویست و شصت است واقع شده بود اتفاق او یکجده نزد اصحابش که کمال اعتقاد و علاقه بدو داشتند حرکت بایران نمودند و اول کسی که از عنوان عقیدت و علاقه کامل بدو داشت نجیب سیدی شتی ام از زوجه رضا قلیخان ابن حاجی سلیمان خان پش راسخ آن ذکر بود و پسند آن تعلق و انسداد با دریافت که چنانچه ذکر نمودیم در باره خانه سید و در منبرش قرار داده و در رویش را پذیرایی کرده و از علم و حالاتش استفاضه و استفاد می نمود و در آغاز طلوع این امر بیع بواسطه آنجناب ایمان بحضرت باب علم آورد دل نامور اجل و بر اهل ملت مذا و همشور مدتی طولانی ز رفوت سید زفته بود که او از اینجهان در گذشت و دیگر زنده شا هیر اصحاب وی شیخ صالح از اعراب که پاد بود که از علوم دینی و لغوی و فاضل حمیده همسر او فرزند داشت و دیگر شیخ سلطان نیز از اعراب عراق بود که در ایام توقف حضرت ذکرائه الا علم در شیراز پس از رحلت از سفر حج با اتفاق آقا شیخ حسن زینوی از عراق بد آنجا رفقه شرف لقاء آنحضرت فائز گردید و دیگر شیخ محمد شبلی سابق الذکر از عرفا و علماء شیخ بنیاد و پیرش آقا محمد مصطفی و دیگر عابد و پیرش ناصر که اخیراً بنام حاجی عباس شهرت داشت و ایان اصحاب وی از بومیان عراق عرب بودند و بواسطه او عرفان و ایمان با تریب یافتنند و در مرافتش با اسلحه معینی سواره و برضی پاینده از عراق بایران وارد شدند و آقا شاه هیر اصحاب وی از ایرانیان حاجی آقا ابراهیم حنطانی

و حاجی ملاطاف شیرازی و سید محمد طایر طبع گلپایگانی بودند که نیز در مراقبتش
 از عراق بایران درود نمودند و دیگر از سران شهر خواهرش سیرا محمد علی قزوینی سابق الذکر از
 طرف حاجی بود که با صهر خود سید عبدالهادی قزوینی در طریق طبرستان
 بخداش قیام داشتند و دیگر میرزا محمد حسن برادر جناب عاسین باب بود که مادر و خواهرش
 را از عراق بخراسان میبرد و هم شیخ ابوزاب اشتهاردی و ملا باقر تبریزی و خورشیدی
 شمس الضحی با مادر شوهرش و برخی دیگر نیز با اتفاق بودند و با بجز انجناب هجیت سران
 از بغداد عازم ایران شد و منزل منزل طی طبرستان نمودند و بقدر الامکان همه جا بهدایت
 و تسلیم و تربیت نفوس پرداخت تا چون وارد کرمانشاه شدند در عمارتی عالی منزل
 گزیدند و دسترهای لعین بانوان و محارم از سران در خدمت اندوختند و سایر اصحاب در
 بیرونی قرار گرفتند و خبر ورود انجناب را نشر داده و سکنه بجزرا ببلایات و استغافه
 از او دلالت نمودند و او علما و فضلاء شهر را بمطالب و تأرب خود دعوت کرد لذا
 ابواب بر او ده مفتوح گشت و علماء دانشندان و طالبان معارف و متفحصان حقیقت
 بی دیدار و مفارضا اش فرستند و مهالس جماعه و مناطط سره بامین او و علمای بلد منعقد
 گشت و او حضرت نقطه اولی و آثار و معارف او را منتشر ساخت پس ملا عیاشه جمعه
 پیش تمیز او در مناظره و مدافعه او قیام نمود و عاقبت الامر تبریکت علماء و مسلمانان
 عوام گردادفتند بگذشت و انبوه ناس باخراج انجناب و اصحاب و تاراج اشیا
 اسباب برخواستند لاجرم حاکم بلد ایسپه سید سردار محمد علی خان ماکونی مدخله کرد
 و آنرا از جنگ تقدی ناس خلاص ساخت و سرعت از بلد نفعی نمود و مکاربان دستور
 که حسب الامر حاکم آنان را از شهر بدر بردند اسسوز چند فرسخی پیش قطع مسافت کرده

همه را با اشیا و اثقال از چاه پائین نهد و آوردند و در میان بختند و خود سبقت شمرش یافتند
 و آنان در صحرائی ملخا و میوه ها از زمین بیخود و بیخود همین قلم و کاغذ برداشت و نامه در شرح ما بفر
 حکام کرمانشاه نگاشته بود اوقات خفیت و مظلومیت خود و ظلم ما یک از جهات عمیقیت
 مردم بر ایشان وارد شده همین وقت شرح داد و لغتی از حاکم کله و شکایت نوشت و نامه را بواسطه
 یک تن از اصحاب بفرستاد و چون نامه بجا کم رسید مکار با از اطلبید و باز خواست نمود
 و نامور داشت که انجناب و اصحاب را با اموال و اوقاتشان از انصافا همین
 رسانند و خود نیز شرحی در جواب نامه انجناب نوشت و بعدم اطلاق از
 آنوقت حکایت است در نمود و پوزش طلبید و آنان چون از آنجا کوچ کردند منزل منزل طی
 مسافت نمودند تا بهمدان رسیدند در آن بلد نیز بطریق مذکور در کرمانشاه بشر این امر
 پرداخت و هم نیز وقایع مذکوره در شرب و قوع آمد چه که انجناب و اصحاب
 در خانه مخصوصی نزل نمودند و شاهزاده خاتمه میرزا احتشام الدوله حکمران و برخی از علمائ
 بلد ملاقات نموده دعوت و اقامت مینه و محبت کرد و نامه اطلاق و دعوت بود اسلحه برخی از علمائ
 اصحابش برای حمی از آنان بفرستاد و بالا غره حاکم نر بوز و علما به همین قرار دادند که در
 دار الحکوم اجتماع نموده با او مناظره و محاب کنند و همین کردند و در انجمن مهم برخی از علمائ
 بیود حاضر بودند و او اقامت محبت و اکمال دعوت را با فصاحت و نورانیت و جامعیتی که مخصوص
 او بود بیابان بود و بعضی از علماء حاضرین بستیزه و بجاج و جدال برافروختند و کلمات شد
 و غلبه گفتند پس شاهزاده با آنان نشستند و در آن مجلس بدین طریق متفرق گشت و مدت وقت
 شتره همین در همدان نرود شد و عده نرود مسلم و بیود گفتار و صحبتای او غلبه حاصل
 و کشیری از محرمین و محترمان بواسطه او هستندی باین ارشادیدند از آنکه عا البوازم
 در آن وقت بجز آنرا نداشت و نیز پیشتر از آنجا که از اقامت سواد

بود و آن مجلس حضور یافت و محامیه و مخاطبه و مناظره را استماع نمود و بموجب خواستش
 ملا ایباز در روزی در خانه اش توقف کرد و ملا ایباز هوی مذکور از بیم آنکه قلمای سلیمان
 بهانه بدست آورده بر آن بیچارگان بازند اساکت زبان می نمود و اظهار عقیده نمیکرد
 و نیز در آن مجلس حاجیه شاه برادر خانم محرم مسعود خان ناصر الملک بودند با بجز این امور
 سبب شد که جمیع علماء اهل آن بقاومت و مقاومت برخاستند و امضا و طوابع کردند و در وقت
 میخواستند و حاجی ملا ابراهیم سابق الذکر را که از طرف انجناب بمرزم تبلیغ نزد ایشان رفته بود چند آن
 بزند و بیاززدند که بقرب چاکت رسید ^{در قیام} لاجرم از آن بدم عزیمت بظهران و ابلاغ هر چه شد
 وزیر در حال و علمای پایتخت نمود ولی بدو دستور شد از قزوین بعضی را در طلب وی بفرستادند

دیگر و سپر بحیثیت بنیاد است

و در بیانات حضرت عجله علیه السلام ظاهر و مبسوط است و در آن فرمود که بنیاد بیاید بیاید الله و در آن فرمود که بنیاد بیاید بنیاد بیاید در خانه
 حاجی ایوب که در آن مجلس از آن فرمود که چون از آن مجلس عزیمت نمودند و در آن تبلیغ کردند و در آن
 با آن بنیاد می نمودند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند
 حاضر شد بر این قاعده انعام می نمودند حاجت بعلای شریف فرستادند که اگر قاضی این زمین قاضی نیستند با شما با بدینام فرج از علی
 برخواست چگونه می گردان کردید که پیش از این با آن فرمود که در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند
 این آتشی بیانات علیه السلام است و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند
 و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند
 بر سر آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند
 جناب حاجیه که گفته قیصر خواب این است که شمار از دستن علمای شریف را می میدید این آتشی گفت من از جناب شریف نام
 و این آتشی چون جناب ظاهر و مطلق بر سل علیه السلام و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند
 حشر و نشر و بران و مراط و مراط دیگر در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند
 حالات نمود و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند
 بکلیت افکار و زبان بیدار کشاد و گفت که جواب از شما سوال است با شاه شمار از برای کرد و با بیشتر آن
 در ملک عثمان نمایند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند و در آن مجلس ایستادند

از خانه منی بیرون آمدند و بنیاد بسیار می کردند و در بنیاد بیرون آمدند الی آخر الكلام

واد چون احوال را به آنگونه دید ما چندان حسرت در آن سفر گشت و در نهایت رفتن بقره
 شد و اصحاب اعراب را امر بعبودت بفرمود و اینجاست ^{و اینجاست} بوطن خود
 عزیمت کردند مگر شیخ صالح که با حاجی ملا ابراهیم و حاجی قاسم ^{و حاجی قاسم} هر دو در حال و نسوان
 عازم قرین شدند و در یوم ورودشان ^{و در یوم ورودشان} جستی
 در این شهر ^{از این شهر} خصوصاً از موئین که در آنجا ^{حاجی اسد الله} فراموشی بود
 آسافعی بیرون شهر مراسم استقبال بجای آورده ویرا پذیره شدند و اولدی الملائکات
 بهمین خصوصاً حاجی مذکور توصیه در باب مراعات و پذیرائی اصحاب نمود و آنان در شهر
 در محلهای متفرق منزل گزیدند و عاقل مذکور جناب باب الباب بزودی برای طهر آن
 و فرسان عزیمت نمودند و نیز آن میرزا مادی بخشی از اصقوان بقرون وارد شده مقرر
 بود پس مرشد شمس التتمنی و مادر خود را با خود با صفهان برد و سایر بهران قره العین
 در سزین چندی توقف کردند و شوهرش قاسم را هم چسبید ^{سابق} آنکه که مانند پی خود
 حاجی قاسم از قضا استغضب و معاند شیخیه و بایه بود چون اخبار و احوال وی را در ایام ^{قوتش}
 در عراق عریبه می شنید سخت درم و پشیمان شده در ضمیر خود عزیمت شتاق و جدا
 از او را داشت ^{و چون گوچه} و بسطال موب ویرا از بغداد تا قرین دانست که با بدالی
 بیس و قدری مسیح با ^{بلا} و مناط سره و کما به دینیه و تبلیغ کرد و صبح کبری را
 متوجه و منجذب باین امر نمود سخت شکرگین و غضبان گشته و دشمنان و خصمان مقرر
 چندی در باره وی شحرت دادند و آمارا بدو گواهیست و علامت نمودند لذا در یوم
 ورودش باین بلد ویرا پذیره شدند و اولاً بجرم در خانه پدی خود ورود نمود و برای سخنان
 فاعدا بیکه قاسم ^{در حقیقت} میگفت و گفته آشفته بود بدو استنالی کرد و ساعش ^{شش}

۹
 و سارین دستور در ایامی که متفرق
 گشته و شیخ صالح و حاجی ملا ابراهیم
 در وقت بود نمودند

بانوان در مجال اینجاست و مجالس و اجتماعات اینخانها غالباً در خانه حاجی آمده اند
 فرادی مذکور انعقاد می یافت و از شمع روشن مجمع و محفل بود و اخبار و رسل و رسائل از کور در
 حضرت نقطه اولی بر رسید و او ساز نسرا و اینخانها مطلع و مستقیض میشدند و چون چند روز
 در تشریح بنوع مذکور گذشت ملا محمد جمعی از بانوان محترم رازدوی کسب داشت تا او را بهر نوع
 میسر شود گناه اش بر نه و اینجاب اقتضای نموده زلفت و آبان حسین گفت اگر تمام
 مواصحت و مقارنت را بجز است بایستی تا که تمام استقبال نموده ز نام مرکب و هو و هم دست
 گیرد و آن تشریح بر فاعلاری و خدمتگذاری پر دازد و این دلیل بریل حقیقی و صلاحیت
 واقعی او میشد ولی حال تمام از سه سال است که در اطلاق دائم و او را از خود را ندیم
 و اینک مابین من داد در هیچ عالمی از عوالم ریل و نسبی نیست و ملا محمد چون این اقوال را اول
 در ابدانت و از تغییر حال و بقاء اتصال مایوس گشت زبان تشنیه و تقضیح بگشود
 و همه جا در اکثر درشتی منوب میداشت و آنچه حاجی ملا صاحب دستگاران در اصلاح ذات
 کوشید نتیجه بخشید و قره همین در جوابش آن میگفت که ملا محمد از جهت اعراض و تفرش
 از حقیقت و نظر آن ظاهریت بلکه مردود و پسید است و لذا استرآن من با وی شایسته
 در خوردن پس از شوهر و نیز اولاد خویش بر کند و معارف بدیهه و معاشرت با این
 است و از اینرو ملا محمد و پدرش حاجی ملا تقی شدت عداوت و ضدیت با آنجناب قیام کردند

بنا بر این امر حاجی گفت ای حسنتر برگاه تو عادت اتعای بابت می نمودی که از اینجاست که در این
 مسود چه کم که تو باین تفصیل تاریخ این توان شریک شده و تمام هر چه کرد که در اینست تا خود به طری خود که می دانی بعد از صلح نامه
 قلم کردند و بعد از آنکه در حق از کرده است همیشه عیاشه در ظاهر و بیانم جنسیت فیما بین ما نیست لهذا همین عدم
 نیست اقر علیان و تفریق ظاهر است بکم کلمه شریک و جمع با صلح بنزدان بر صلح از علی و آرد که تا یک از اول که حضرت آمان
 در عهد شاهزاده در این عهد داده و بعد از آنکه در این عهد که در این عهد (در این عهد)

و با سس خانوادگی زرد پر و اعلام و بی الا اعلام و سایر بستگان از رجال و آدو بسته نطقه بند
 و کاتبه و مناظره کسرت بود و ادبی پر و با عمو و شوهر سابق الوصف و با سایر خویش و ندان و غیره گانگ
 در خصوص امر بدیع صحبت نمیداد و مقادیرین در مقابل محبت در بیان او منسوب میگشتند و با علم و فضل تفریز
 نادر و نظیر وی مقابلت نمیتوانستند ولی اقبال و ایمان حضرت نقطه اولی است و در ده و بیست
 ششریه جابده در سه کی خود مسجوب و فریفته بودند و او هم در مرقم برتر من و کسرت از او میازاد
 یکی از صفات و طعانت و شتره همین که در آن آیام در گفتار و رفتار وی پیدایشد و از اسباب
 عظیم شکرست فائده اش در جهان گشت و در عین حال موجب کمال مضادت و متفاوت شوهر
 و عشم و خویشانش با او گردید و در اقیقت ضمیر و حریت فکر و عدم اعتنا بقالید و رسوم عقیده بود
 داد و اما پیش در آیام ترقف در کارها بترتبه و تقیت بکثرت طعانت مابوده و تعلق به فائق بود
 جزئیة فرعیة مشهور بودند ولی در این آیام که معاصران صد در کتاب متکتاب بیان از قلم حضرت نقطه
 چون حلول موقع استیخ آنها را نزدیکت بدید شجاعانه و بیابکانه در قطع و قطع آنها اهتمام نمود
 پس شتره الفکر منوره بشمیر کردن از سراسر سوم و الله و او نام باطله آزاد نمود و اشغال
 را فرود بخت و قیام بحسرت حجاب در رفع نقاب کرد و بر رسوم بدیده و عوامه نظیر به محترم و
 رمضان پشت پا زد و بسال کثیره صبیح صوم و صلوة همیشه نهاد و کبیر حدود و قلم
 برداشت و در مجمع مجال احباب و اصحاب کشف نقاب نمود و بسال فرعیة تقلیدیه اعتنا
 داشت و در آن آیام ان افکار و احوال نه تنها فیما بین زبانت اجمالی بلکه در اعظم رجال نیز
 بیع و بی سابقه بود و هموم مردم نمکگت قوت نیدن و تقدس ادر شدت اعتناق و تعلق
 بکود و جزئیة و تقالید و عتیبه میدانستند و از اینرو نه فقط مستعین از مبعودین بمخالفت او جزا
 ...

از نسخ احکام معتبه و تجدید تعالیم بدیده بدستان نیامده بود از وی تفسیر آوردند و ندیمیم
 و قیبت نمودند و او را مفرط و بی مبالات در اطاعت از فرایض همیشه پنداشتند و بمقاومت
 با او برخاستند و اطوار ویرا مخالف اسلام و مباین امر حضرت نقطه اولی که سر و باطن اسلام
 بود دانستند ولی جمعی از اصحابش که تربیت وی تربی بودند امثال شیخ صالح کرمانی
 و حاجی شیخ ظاهر واعظ شیرازی و حاجی قزاقی اسیر محمد قزاقی و آقا سید محمد علی بیانی
 سابق الذکر و مانند کرمانی محمد حسن و آقا مادی منیر مادی قزوینی و غیرهم اسرار دقیقه
 او را درک نمودند و او را نقطه علییه ارضی و مظهر تجلیات حضرت نقطه اولی میخواندند
 و دیگران را در مقابل وی هم نمی شمرند و بد این طریق طلوع انجمن حادثه بزرگی ایجاد
 کرد و اختلافی فیما بین بابت اعدا گشت و بعد از چنانچه شرح خواهیم داد قویکه
 در شروزین بپهران و سپس بدشت رفت دازه اختلاف و سیعتر و تفاوت علیت
 گردید و جمعی که بر او اعتراض میکردند و از او تذمیم می نمودند حتی تکفیرش کردند و او را
 همراهش را مردود شمرند با او و اصحابش در مجالس بسیار مناظره و مشاجره کردند و جز
 اظهار اختلاف حاصلی نداد و در انال ایستاد گشت و جمعی از منکرین مخالفین وی
 شرح طلوع آندایه عظمی را بحضرت نقطه اولی در ماکو بخا شتند و عرفیه را بشکایات
 از او بنیاشتند و علامه موهبتی اردبیلی از حروف حق را با سر و ضد گسیل داشتند و او بسینک
 زبکان رسید و با جناب علامه علی حجت ملاقات نمود و شرح احوال بازگفت از سخنان
 وی بدانت که حق با شتره بعین می باشد و دوره تقابله و رسوم عتیقه منسوخ گشت
 و تعالیم و احکام بدیده بیاید از قسری حضرت صادر گردید لا سیرم از زبکان بقرون در حجت که
 سید

در جواب توقیعات جامعه الاطراف ملو از حکم عالی و مواعظ شافیه صادر شد
 و در برخی از آن توقیعات وی را که مخالفین نقطه شکر تیه نام کردند ظاهر ^{حجت} و ^{مردود}
 که بعد از این لقب شده باقی ماند و چون داشتند واقعات مذکوره تا قیسه
 که سربا خواهیم گذاشت استوار داشت تمته را در بیان آن چنان مثبت خواهیم نمود
 و صورت یکی از توقیعات مذکوره این است

بسم الله الرحمن الرحيم

اسمده المتقدس عن جوهریات نعت الموجودات الی قوله قد تل علی کتابک
 و شایدهت ماسطرت فیه من آیات فاسئل الله ان یتصلک عن شئوئنا
 العرفیه بسنتی سعیک و لیقرک علی باب الحجة بنایه محمدک و قد علمت ما ذکر
 فی ذکر الورقة الطاهره و مال الناس و الاخذ من ثمر الشجرة اجمتیه قدزکیها
 رجب النفسها و مال اعدان یترب بها و لا یأخذ من ثمرتها ان استنت فیها
 محنته لفسها و ان اسألت فی عاصیه لرتها و لیس لاهد حکم علیها ان یثابته
 ینفزلها و ان یثابته بها و ما کان الله لینذر الناس علی ما هم علیہ الا لیمیز
 اجمیت عن الطیب و ما کان الله بغافل عما یعلم العالمون

و در نویسی دیگر در حق وی چنین مسطرت و ان ماسطرت من اختلاف الناس
 فی حق الطاهره فان محجل القول فی حقها انه حق علی الكل ان یسموا فی
 شاینها و انحاء ورقة آمنت برتها و ان یحجه علی الكل هو الذی جعل الله حجة
 علی و علی الكل و لیس لاحد فرض اخذ حکم من حجة جعل الله فی بدیه حجة و انما
 لما ترفت فی معارف الاله فلا یبنی للناس جهدا و لا اذانا و انما لم حکم الا بما

آتای بفصل فی الکتاب وان الذی یختلفون الناس فیہ فاکمال بین واکرام
 بین و اشبهات معلومه من التقی و استرز عن اشبهات کان حصانہ آتایہ جل
 فی المحرمات وان الدین لم یزد علیہ ولا ینقص منه عرفا وان ظواہر الشریعہ
 کلها حق لا ریب فیہا ولا یرفع من احد التکلیف الا بعد الموت وان بوطن
 بشریة حق لا شک فیہا ولا یطلع بہذا الا اثر سخن فی اعلم وان الظاہر طبق
 الباطن من آمن بالظاہر ولم یؤمن بالباطن فقد کفر من لم یؤمن بالظاہر
 فقد اشک وان الدین کامل و اماراتہ و اوضحة و دلائلہ لا یسیر احد
 منہ الا وان یاخذ احکامہ من المواطن التي جعلها الله محال حکمہ وان الله لا یقبل من احد
 عملا الا بما امر و اراد الاخر البیانات

و با بجد امور مذکورہ سبب شد کہ حاجی قلی قلی در آشد در جہ از عداوت خصیت نسبت
 بشیخ و سید و باب عظیم قرار گرفت و برت و لمن و ضدیت و معادمت نسبت
 و موجب شد کہ مردم تنزین نسبت بایہ جوہر کشند و بازرشان پر خستند
 نوبتی عجمی از طوب مدرس و مینہ و ابنہ اشرد هجوم کردند و طالعید بسبیل از عدا
 می را کہ علی کسبتی بامر حضرت اعلیٰ برای نشر امر بدیع مقیم تنزین بود و سنگبر نمودند
 و در رب خانہ حاجی قلی کشیدند و بستند و بدیش را بضر بچوب خستند پس بایہ
 بکھایت و وقایت او برخواستند و خصوصا آقا محمد نادی و آقا محمد جواد شرمادی
 بر اشرد تا نند و انمظلمہم از چنگشان خلاص کرده بسندل بردند آنجا
 حاجی قلی جمعی بنفستاد بکنتن دیگر از علما بایہ طالعید کسین نام را دستگیر
 کرده بد خانہ اش کشیدند و کنت او را مورد باز پرس و بازخواست چندی قرار داد

و پس حکم نمود تا در اجوب بسیار بر بدن بزود دریا کردند و نیز از آنجا
 تا بهر مردم بازار احاطه نمودند و کلمات ناستوده نسبت بعقدش گفتند و چندان
 با چوب بزود که مشرف بهلاکت شد انگاه او را بدار کس که کشیدند و یکپای منسوب
 از حال فرستد را با یکپای برادرش که شفاعت و وساطت از وی حاضر شده بود
 در فلک گذاروند و هر قدر توانستند با چوب بزود و بدین طریق حاجی ملائقی و پیشش ملائمه
 باقره العین نیز بنای غلظت و شدت گذاروند حتی بصدد شدند که او را با چوب
 و ناز یازد متسزیر و تادیب کنند و بالاخص چون ماه رمضان رسید بر فرزند منبر جمعی
 ذکر سوار از این امر می نمود چندانکه در سخن گفتگونی جز در این خصوص نبود و این را قبلاً نگاشتم
 که حضرت ذکرائه العظم از قریه سیاه دمان توقیسی برای حاجی بنگاشت و ارسال داشت و در او
 خواست که در این امر تحقیق بخستری حقیقت نموده و بروایات و نظریات اعدا عتقاد کرده مظلوم را
 نصرت و اعانت نماید ولی او نتوانست رایجید و ناسند گفت چون اخیراً حضرت رسید محزون
 و متأثر شده و فرود آید کسی در اینجا نبود که پیشش بریند و با جگر در چنین اوضاع و احوال
 عبودت نام خا زراد شیرازی که بنام میرزا صالح مشورت داشت و در ششپنجه بود بهرم زیارت
 حضرت نقل اول در کوا اتفاق پیش بقرین افتاد و در اوایل رمضان
 در پیشش فرود نمود و اثن تیره ایجا و تعارضات و تشددات حاجی ملائقی و سختی های وارده بر
 جناب ستره العین و ضرب و سب و تفریق اصحاب و اجاب بر انگریست و زشتت تاثر
 اختیار از کفش بیرون رفت بدفع آن پرداخت که ناگهان حادثه قتل حاجی ملائقی
 واقع شد چنانچه در کتب نام بین الظلمین در سب و سب که برای او از زمینہ دانافله سب در آن
 حاضر شده در حالیکه قفا در پهلو و دهن و نقش زخمهای منکر یافته و در جوش است و پاره

۹
 دغم جلیش بر لایان نوشته
 در دو هفته پیش نگاشت

میرزا بستگانش اورا یافته و بجانه اش برودن این واقعه در ماه رمضان سال هزار و هشتاد و سه
 اتفاق افتاد و پسرش ملا محمد و سایر بستگانش از شر غیب مانند آتش میزد خستند و دلوله در
 ارکان مشهر انداختند و نسبت قتل را بابتیه دادند و ستره العین را سبب آن شمرودند و حاج
 مردم دست از کب و کار کشیدند و اجتماع نمودند و با کینه و نفرت عجیبی نسبت بشخصه بابتیه
 بودند و در همان روز اول که حاجی مجروح در ستره خانه خود افتاده و ساعات و دو ثان آخرش
 نزدیک شد ملا محمد مردم سزودن را بشورش بر بست تهنیت کرد و حاکم بلد را بر تفرغ با نام پیام
 محارفات و انتقام و حمایت از دین اسلام برانگیخت و اموری غلام حکومت غالباً بطرح طلب
 مال و غارت بمرکت آمدند و جماعت غلاب مدارس دینیه و او باش بلذیر آمان
 ضمیرش بند برای هجوم بر خانه ای بابتیه و دستگیر کردن نفوس و بنمای اموال و تسبیح سال
 در مساب و طسوق افتادند و قریب شصت مفادون را دستگیر کردند و هر یک را نزد ستر
 حاجی بردند می طلبیدند که قاتل ایشان بود و او چون قدرت تکلم نداشت بصورت
 آنان نگریسته و در بر میگرددند اشاره باینکه شخص قاتل دیگری بود و سزا ملک همه را در حبس
 انداختند و در آن شب حاجی بسده اته فرادی و اقا محمد مهدی برادرزاده اش را
 که یکی از قدیترین و مشهور و مهمترین خانواده بابتیه در سزودن بودند دستگیر و در حبس
 انداختند و کالای خانه ساز را غارت کردند و نیز اقا شیخ صالح عرب و حاجی ملا ابراهیم
 مملاتی و حاجی ملا علی حسرت اصحاب و همزمان ستره العین را گرفتار کردند و در دار آگوه
 مجبوس ساختند و شیخ صالح مذکور را بفلک بستند چوب و تازمانه بسیار زدند
 و جمعی از بابتیه که توانستند بکوه دیابان و بلاد حسری فراری و تنواری گشتند و بجا
 جناب قرة العین را نیز بدار محکومته بردند و بر او و سایر مجبوسین سختی نمودند تا قاتل را بیابند

و چون کز فگشت بنای زجر و تعذیب نهادند و در خیابان با آلات داعی برای سوزاندن
 و شکنجه کردن آنان هتیا گشته و میخواستند دست قانته نام فادسه قره العین وزیر شیخ
 صالح مذکور را داغ کنند و یکی از ده های سنگین آن منزل را بر دستهای قانته فرود آورده
 نهادند چندانکه بستها قادر بر حرکت بودند و آهنگهای تقصیردهنده آتش را برای نهادن
 بر دستها هتیا داشتند در آنحال قره العین آنچه در تیرتیر خود و آبسجسجس بیان در آن
 نمود در قلب قاسی قاسی قاسی از کرد پس آنمطلوبه دست ایهتال بدرگاه قادرستال
 رساند اخت و با تاثر عمیق قلب بنالید و زارید که ای پروردگار تو انان تو آگاهی
 که من و این مرد پیر و آن زن پیر در این واقعه بجز روی تقصیریم و مادر اجرتو ملجا و
 بگری نسبت این بیچارگان زاجات بخش گفت راز و ما در آن آشنا ناگهان میرا
 صالح مذکور صفت جمع را شنافت و مواجه در خیابان و نامورین حکومتی فرار گرفت
 و بانان خطاب نموده گفت دست از این منطلومان بگیناه باز دارید که قائل طاعتی
 منم و از این جبارت و قدرت او همه در حیرت و شگفت اندیش شده بختی بدو گریستند
 و از او پرسیدند که نورا با آنجهتد عظیمم و عالم محترم چه خصوصیتی بود که او را بدین خاری
 بهلاکت رساندی در پاسخ گفت که من بجز حضور زودستید باب عابرا این شهر در آدم
 و در حین عبودم شورش و ستمنامه عجیبی بر پا دیدم چه که انبوه جهالت
 شخص عالم زاهدی را عمامه بگردن انداخته سرو پا برهنه گشان گشان میسروند
 و از همه سوسنیر و کبیر بر او اذیتی وارد میساروند چون از جرم و خطایش پرسیدیم
 گفتند شیخ احسانی و سید رشتی و سید شیرازی را مدح میسکرد و لذاتاقا واهی تلمی
 حکم برکنفر و اخراج بخش داد پس من از مشاهده آنحال که عالم ضد اجوی حقیقتی را

حقیقی را بی جهت چنان مخدول و مفلوم کرد از شدت تأثر خارج از حالت طبیعی شدم
 و بعد از آن واقعه نیز شنیدم که حاجی پایه سود ادب و وطنیان را بمقامی رساند که دو
 عالم حقیقی ربانی شیخ و سید را در محضر در غیر مختصر و کفایت کرد و از من و وطن بر ایشان
 چیزی را فرود نگذارد. لذا روزی با سید حسین بی معروف که با من بار شرفیت و طریقت است
 نزد وی رفتم و علت سب پرسیدیم و او همی که نام آندو بزرگوار شنید بر آشفست و لب
 سب و دشنام گشود و آن را ملعون و شرک و مردود و کافر و ملحد شمرد
 و من گفت آنکذا ای که شیخ احمد بحر می ستایش میکرد من ستایش نمی کنم و چون من در
 کت احادیث دیده ام که آنرا اظهار سلام و تحیم همین فرموده هر کس شیعیان ما را
 سب و لعن نماید ما اهل بیت رسالت را سب و لعن گفته و هر که ما را سب و لعن گوید حضرت
 رسالت مقام را سب و لعن کرده و آنکه آنحضرت را سب و لعن گوید نسبت بمقام الوهیت
 سو و ادب نموده و کافر و واجب القتل است لاجرم بعزم مبارزات وی شبی بجهت
 رفتم و پنهان شدم و همینکه سحر از خانه اش تنها بسجده در آمد هر گامی که در سجده
 ضربتی چند با نیزه بر قفایش نواختم و بعد از ختم آنجا زخمهای پی در پی در دهن و حلق و
 پهلویش بر دم و سپو ختم و او بجز نش بملطید پس بر اقام مسجد بر آدم و فقط خادمه آنجا
 مرادید و از آنجا بگریختیم و چون گشتش با بیمار رسید از وی جوایای حال سید بر شدند
 پاسخ داد که او بعد از انجام مراسم فی اکین از تسردین خارج شد و قبلاً گفته بود که دیگر
 در این شهر نخواهد ماند بنگارده. بنوع استعجاب با او گفتند که حاجی از علمای معتبر و خود
 صاحب ثنوتی بود چگونه چنین شخصی را واجب القتل شناختی و با انگشش پر داختی تا او
 در جوانان اینبارت را گفت که چند روز علم او سخن میگویند همانا او سبش از یک نوشته عجز

از باغ ابو حنیفه نخیده بود و مقصودش از این عبارت آنکه ای علم ناقص اصول الفقه و استنباط
احکام و قیاسات عقیده ظنیه او و امثالش که موجب عزادگی است شش بود از آنچه
با خراج ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی استماع شده و این فرع و آن اصل هیچکس
و ادای مقامی بر نایستند پس عالم اخصال و احوال و مقال وی بسیار پسند آمد و تجد نمود
ولی قاضی همان اصرار که در باره فتوای لعین و اصحابش داشت باقی بود در آنحال میرزا صاحب
با کمال تهور و جسارت روی بآنان نموده گفت ما ان ایجماعت اگر در تقریرات من شک و
دارید ایست سر نیزه که دمان و گلوگاه حاجی را بآن دریده ام در زیر پل واقع در جنب مسجد
پنهان داشته ام و آرید و بسیارید تا برای من تعیین جاهل شود و چون رفتند
و در همان محلی که گفت کادوس کردند نیزه را در آورده نزدش حاضر نمودند در مقابل جمع
آن سر نیزه خونین را بدست گرفته بجا حاضرین نشان داد که آنرا بردمان و لقمه حاجی چگونه فرو
و ملاحظه سخت در غضب شده منوع تعجب و تهکم و تحقیر با او گفت آیا تو قائل بدرم بودی و او در
پاسخ بوی گفت هر گاه از جهت کهنگی لباسم لاین آن نیستم که قائل بدست باشم فرمان ده
لباسی از خسر در برم نماند تا قائل بدست میتر و متمیز کرد و ایماه ویرا نزد قاضی که هنوز
معتق داشت بودند و او چون نظر بر او انداخت از احوالش مفهوم بود که قائل خود را در مقابلش
نگریست پس فادیه سابق الذکر که ویرا در حال خسر پر پشت بام مسجد دید بیاوردند و هرگز
عاشش کردند و از او شهادت خواستند او شهادتی نداد و لاجرم میرزا صاحب را از جنب گیر کردن
بناده برندان کشیدند و نوبتی جمعی که جسارت و شجاعت او را شنیدند اصرار نمودند تا با آنکه
بمحبوس نقتند و با او مکالمه کردند و ملاحظه از استماع کلمات سخت او در غضب شد
و شیخ دستیدنا سرگفت در آنحال میرزا صاحب چنان بیجان آمد در شفقت که با قوت کامله سخن

بیخ زنجیر را از جای بر کند و باز کبیر بسوی وی انداخت و اگر آن حدیث بدو اصابت
 مینمود او را بپدر مقومش ملحق می ساخت و ناچار آنان از محبس گریختند و در بسته و با بجز
 حاجی ملا تقی پس از اصابت آن ضربات و جراعات دو شب در روزی بیش در این عالم نبود
 درخت بجهان دیگر کشید و عزاداری و سوگواری که برای وی از عموم انالی بلد فراهم گشته
 و تجلیل و تعظیم که از حکومت و علما در شیع جنازه او شده کم شب و نظیر داشت و در این
 شهید ثالث خوانند پس از شهیدین اولین یعنی صاحب القلم الشیخ در فقه و شایع
 آن که برای ایش عقیدت امانت ^{بر} تعصبین اهل سنت و جماعت گشته شد و در اشعیه ^{داشتند}
 که برای اظهار مخالفت با شیخی و بابی در طریق مذہب مشرقی بنهادت رسید و ثالث ^{آمد}
 کردید و این اول خوبی را که از طبعه علما و فقها ریخته شده آغاز نشریات بود و بضاعت بابیه
 نمودند و آنان را بقاوت و خصمیت نه پهنیه خصوصاً نسبت بفقها و مجتهدین معروف کردند
 چنانچه کثیری از ائمه جماعت در بلاد ایران جمعی از سفد سفاک بی باک مکل خود را و طایفه
 و راتب فرار داده و بمحافظت خویش گماشتند و جدران خانه خود را وسیع دستگیر کردند
 تا از تعرض بابیه مصون باشند و بدین طریق خویش را مظلوم و عاریسین اسلام ^{دیده}
 شیعیان جلوه میدادند و برای حاجی ملا تقی در اغلب بلاد ایران محاسن ماتم بر پا بود و
 هیچان عظیم عمومی بمصمت مدافعت این طایفه در آن مملکت بر پا گشت و قاضی ^{و قاضی}
 و سایر ورثه و بستگان حاجی ملا تقی برای قصاص و قتل آنان خصوصاً برای قتل
 قره العین و اصحابش نزد حکمران بلد همی ذمات ایاب نمودند و سعی و تلاش کردند
 ولی حاکم مسئولش اجابت ننمود و بالاخره او بپدران و شاه و وزیر نکاشت و هرگز
 تا از آن در بار امر با حضار قائلین و متهمین بقتل جدا آن شهر رسید

اولین شهسوار پایه در طهران ان و قزوین

و حاکم تهریز در پی اجراء حکم واصل از طهران چند تن از مجوسین را که تعلق نسبت واقعه قتل
 حاجی طالقانی با آنان شدید و ملا محمد باقر بقتلشان مصروف بود با غل و خیر و کتخت تحت احوال سلور آن
 و غلامان بطهران روانه داشت و سایر مجوسین بوسائل متوقفه از قبیل بدل مال فساد آن
 و وساطت برخی از محترمان و غیره مستخلص شدند و آنقدره کی طاعت الله میرزا صاحب
 مذکور و دیگر حاجی ساداته فرمادی سوم شیخ صاحب عرب و چهارم و پنجم حاجی طاهر شیرازی
 و حاجی طایر اسیم مکتوبات بودند و ملا محمد خود نیز برای انجام غمیتش در باره آن اسیران
 رهسپر طهران شد و آن بیچارگان را در شدت سرمای زمستان با ظلم و زجر بسیار
 وارد پایتخت نمودند چنانکه کرمانی آقا بزرگ نام صیت ساز از میان تهریزین که
 در طبقه فوقانی کار و اسیرانی در آن بلد دستگاه صیت سازی داشت همیشه نگرش
 بر آن سالخوردگان و اسیران از علما و تجار محترم منقول بگوید که فبا ر چنانکه ملا محمد و دیگر
 غلط و جهول افتاد از شدت دشت و ناثر از حمل بر تضرع بقیاد و در هشتم
 و قبل از انجام امر آن اسیران حیات او با انجام رسید و حاجی ساداته فرمادی در طی
 آن لحظه بی اسارت و درین شیوه سخت مزاحش از احمقانه کشت ولدی الیر و در طهران
 سخت مریض و ناتوان شد و آنرا تسلیم کلانتر ملد دادند که در مجلس نداشت
 و بتیید و بند نگه داشت و فقط ملا عبدا لله فر پور را حاجی میرزا آقاسی بمیرزا محمد شریف شش
 ملقب بصاحب دیوان که در رجال محترم دولت بود و وزارت حومه طهران با و تعلق داشت
 سپرد و او ویرا بزندانان خود داد و در مجلس خانه خویش حبس نمود و آن تن دیگر
 بپست کلانتر سپرده بودند و در چند روز که ملا عبدا لله فر پور در مجلس خانه صاحب دیوان
 در طهران بود و در آن وقت که او بر راقم قلم کسری این قلمی فرمود که ملا محمد و دیگر اسیران

صاحب دیوان مجبوس بود از آنجست که صاحب دیوان مذکور مصداقت و ارادت کامل نسبت
 بمحض عظمت الهی داشت بوجوب هشاره نیکه باو شده از انجوس اراعات و تقدیر کرد
 و ما بختیاج ویرا از ناکول بشرد ب و غیره کاملاً ترنما میرسانند و صاحب دیوان حسب اشاره
 نوبتی بلاقات و تماشا و مکالمه با صاحب از محبت رفت و از او پرسید که تو از دو حال برود
 نیستی یا از اهل شریعتی و یا از هر دو آن طرفت در صورت اولی چون حاجی ملائقی منقح و حاکم
 و مرجع شریع بود قتل او را چگونه رو دادستی و در صورت دوم سبیل بطریق اولی خارج از حدود
 مهور است بلکه اهل طرفت باستی راضی با دیت موری نباشند تا چه رسد بقتل چنین
 عالمی مشهور میرزا صالح در جواب گفت بی چنین است ولی فوق شریعت و طرفت از هر دو
 نیز هست و آن حقیقت است من آنرا تا بهم و از این دو ملائقی را بحقیقت کشته ام پس صاحب دیوان
 از قوت قلب و قدرت بیان او نمدهش گردید و چندی نگذشت که ناگهان در نیم شب میرزا صالح از
 حبس خانه با کتف پا و بجزیر برگشت و در آن شب که برف سنگین معابر طهران را گرفته بود او با همگان
 از کوی و طریق گذشت تا خود را بمکانه رضا خان از اعظم رجال دولت و از شاه میر با بیه
 طهران رساند ولی در عبور از برف با کتف پا نوعی اثر عبور خود را محسوس نمود که مبرش مفهوم
 و معلوم نکشت و پس از وق الباب دور و در بمکانه رضا خان از شدت و قوت ایمان خود بود
 کند و بجزیر او پرداخت و بهمان شب ویرا بتمام خانه بود و بهنشراشتش کرد و اصلاح احوالش
 نمود و میرزا صالح چندی در طهران در دار الساده اقدس ایامی محضی بود پس از آنجا رفت
 و حاجت در واقعه قلعه طبرسی مازندران که عنقریب حکایتش را میکاریم داخل اصحاب
 شده بلاخره بشهادت رسید و نیز برای ساز مجبوسین مذکور طهران از مقام عظمت الهی
 است و مانی شد و مسمار عین زبایدی برای رفع حوائج و آسایش آنان صرف فرمودند و بیکبار تر

نزل وجه خطبیره نمودند ولی او بدلتیبان اظهار تشویق و اصرار نمود تا جمال بھی را چندی در
 توقیف به اشتد و بجزم حمایت از سلطان مین و کجوسین نفوذی اخذ نمودند و صاحب دیوان که
 و بیست میرزا افغان نوری در برادرش حسین قلیخان در آن امر داخل گردید تا بزودی ستفص شدند و
 با محمد طاهر زو محمد شاه و حاجی میرزا قاسمی برای تحصیل اجازه قتل کجوسین ای سی و شش کرد
 و مردم میشدند و میگفتند که چون میرزا صالح اقرار بقتل بودن خود نمود قتل دیگران روایت
 ولی او اصرار را از حد گذراند لذا این امر محول بحکم علی و قضا خصوصا آنکه مستعد مجتهد نمودند
 و علامه با اتفاق علما آن دولتی آن بحیث پارلمان را بجزر مذکور بردند و چون در گنجه
 در کماله شان پسیرنی بر آنان ثابت و وارد نیاید آن محمود و سایر علی سیچیک فتوی
 بر قتل دادند و از امیر و علامه محمد پریشان و در منصب بود و نزد شاه و وزیر ذمام و ایاب
 محمود و اصرار و ابرام داشت آن محمود مجتهد را بابی بچوناند و او هم سر چنده موقع ورود در وقت
 باب اعظم بپران از امر جدید با خبر گشت و بعضی آثار و آیات بدیهه نیز بدستش رسید ولی در راه
 اصحاب و اصحاب انلاک داشت و بالاخره علامه از کثرت و شدت مراجعت مرادوت
 و اصرار در تحصیل امر و اجازت شاه رخصته کرد و اجازه گرفت که یکی از مشکومان را بقتل رساند
 لذا شیخ صالح عرب کاظمی مذکور را از مجلس در آورد و محاط بذرحیان بید او که برای
 قتل دستر بانی از کوی و میر تا میدان آن تخته پل که بنام پای قاپون نیز خوانده میشد و در
 بعد بنام سینه میدان ساخته شد و شرح آن را بگفتن در این بخش و منتهی در بخش سوم
 خواهد آورد کشیدند و او از علما و مشایخ شوستر و از طبقه شیخیه و کثرت زهد و تقوی
 مشهور بود و پس از وفات سید رشتی معتقد بقبره العین و از اصحاب او شد آورده

بیت زخم نمود ترکت لکنس نیامد و نیم نما و بدت یادنی و دنیانی
 پس او را در آن میدان بنوب بستند با ضایعیت آتش یاروت شهید و قطع نمودند و قطعات
 پیش را بجل مسروف با نام زاده زید برده در بعضی در زیر خاک ستور کردند ولی قتل محض
 تقنی حاصل کرد و گویا میگفت مگر برای تقاص قتل مثل حاجی خان تقنی مستوان بقتل بکنفر کتفا
 نمود و هر چند شاه بوی نصیحت میداد و حکایت اکتفا بقتل یک نفر بعد از شهادت حضرت
 امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را بموجب وصیت آنحضرت برایش حجت میآورد و در ضایعیت
 وقایع نیافت و عاقبت با کثرت مراد و دامن از نزد شاه و وزیر مایوس و خائب
 گشت تا جرم زود صدر در دلی از فقهاء طهران رفت و صادر نگردد زیرا بر وزیر برای
 قتل سایر مجوسین نمود و با و القادر که از شایسته تحصیل اجازه نماید تا آنکه ما را بفرزین
 برود گردن بر حاجی خان تقنی گردانده آنگاه مرضی و آزاد سازد ولی در سنه زین
 عاقه را تهرکت و تسبیح نماید تا آن بیچارگان را بقتل آرند و او نیز بزبان طریق نزد
 شاه اظهار داشت و اجازه یافت که با بعضی مأمورین بقتل برده بفرق
 مذکور معمول دارد و شاه بدو توفیق کرد که خبر خلاص و آزادی مجوسین را سریعاً بوسی
 اخبار نماید و قاضی سسگامیک خواست آنرا از حبس آوردند با خود بقتل
 برد تا گمان در حبس کی زانمظنونان یعنی حاجی ساداته فرامادی را بقتل رساند و از
 اینجهان حبس و عذاب آزاد ساخت ^{چون} چه که یقین استخاص وی در سنه زین
 بسگانش از قبیل اتانادی مذکور و سایر دامادایش و بابت دیگر در سنه زین وی از طهران
 نمرود حاجی در قتلش بود و منظور و اثره اقداماتش رسید و بعد از آن در محلی در حوالی
 قصبه عبده العظیم و بقعه این بابویه مدفون گردید ^۹ و در مذکره چون آشنایان قزوین و در

جسدش را از زندان بیرون آورده بسوی انقصاب میبردند ملا محمد آگاه شد و گفت که
 وعاقبت در محل معروف به بی بی زبیده دفن نمودند آگاه ملا محمد بقیه مظلومین مجوسین را با اتفاق
 کی شده دولت بصوب قزوین برد ولی در اثناء طریق مشقت و عذاب بسیار روا
 داشت و خصوصاً آنرا از عبور از برغان داد و امالی را خسر یک کرد که بر آن مظلومان هجوم کردند
 و انواع زجر و الم وارد آوردند و چون بفسزین رسیدند در ساعت مقرره که بنا بود آنرا
 در تبریز پیش طواف نمود و خلاص نماید صحبت مردم که قبلاً خسر یک و چنانچه بودند هجوم
 عام نمودند و پیش از آنکه قنات نقل آوردند کیفیت شهادتشان را آن قضیه
 از مومنین شنیدند که خود در این هنگام حاضر بوده و برای العین آن واقعه مجید را مشاهده نموده
 برای بقاء در تاریخ ایام بنگاشت و این صورت خط مرقوم است روزی زربازار بکازام میرفتیم
 همیشه درب خان حاجی ملاقی رسیدیم دیدم جناب آقا شیخ ظاهر و اخطا شیرازی را فرزندش
 از خان حاجی ملاقی بیرون آورد لکن در کینه در بنجر بود و آن زارش شاهی که هنر نام داشت
 کینه در بنجر را از آنجناب برداشت و خواست او را بر درخت توتی بلند و او نشسته و همیشه دارم
 آیا از اهل شیراز کسی است تا وصیت خود را بگویم تا بگری شیرازی حاضر بود بدو گفتم که وصیت شما
 چیست بر کوی مسمول دادم و او بیان کرد که بکب جلد کتاب و ده تومان نقد در فلان محل دادم آنها
 گرفته در شیراز بزن و دو فرزند صغیرم که در فلان محله برسانید شخص شیرازی قبول نمود بعد
 اصغر فرزندش جناب آقا شیخ ظاهر را آن درخت توت واقع در کنار رود خان مکتب و با
 چوبی که در دست داشت بنای زون را گذاشت و دیگران هم که در آنجا حاضر شدند او را
 و چوب بسیار زدند تا آنکه از حال رفت درین اذیت نمودن و سنگ و چوب زون آسپد دارد
 سخن از او ظاهر شد الا توبه و نسیم در صفا آگاه چند نفری خار زیاد می جمع کردند آنجناب را آتش زدند

آتش زدند تا آنکه آن ریسمانها که اورا بسته بودند سوخت و او بر زمین افتاد و روی آتش خارا
 قرار گرفت باز هم خلق بسنگ و چوب زدن مشغول بودند تا آنکه روح مقدس پروردگوار بعد
 جناب حاجی قلا ابراهیم مقلاتی را از خانه حاجی قلاقی بیرون کشیدند با سر برهنه و کتفه و کتیر
 نزد یک رودخانه بردند در آنجا نام اقامت بخاری از بازار خانه آتش برفت و در دستش
 یقه بخاری داشت چون بقرب مظلوم رسید از شخصی پرسید که این کیست در پاسخش
 گفتند قاتل حاجی قلاقی میباشد آوریم بقتل رسانیم و او بیدار نگشتند بخارا
 بر فرق مظلوم نواخت چنانکه تا دو سه بر تنش زدند و بهمان ضرب کاری ساخته
 شد و از پای درآمد بر زمین افتاد و مردم با سنگ و چوب چندان با او زدند تا روح
 مبارکش با شبان قدسی پروردگار و سپس با جواد آند و شهید ظلم و تحقیر بسیار کردند
 در سیستان بر پای هر دو بستند و از شهر بیرون کشیدند و در گودالی بینداختند و چند
 از دوستان در خفیہ فرستند در آن محل زمین را حفر نمودند آب و مطهر را در یک گنج گزاری
 پوشانیدند و مردم می گفتند که آنها را حیوانات خورند اینها قایم را دیده عرض شد خیره نمیشدند
 و آورده اند که هر یک از آند و مظلوم در حسینیه مورد ضرب و حقای ظالمان بودند
 تقریباً متحد المؤمن اجماع را خطاب کرده بدین مضمون گفتند ای شیعیان علی مرتضی
 شما را اخبار و آثار خوانده اید و یا آنگاه شنیده اید که آنحضرت وصیت کرد جز قاتلش
 عبد الرحمن بن ملجم متعرض احدی نشدند اکنون در حالتیکه قاتل حاجی قلاقی ناصبی که
 نصب عداوت سلاله بزرگوار آنحضرت مینمود خود را فاش و ظاهر کرد و بر ملا اقرار
 بقاتل بودنش را بسمع خاص و عام رساند آیا ما را بچه جرم و بکدام قانون و دینی زجر میدید
 و مجازای میکشید آیا کسی ما را در کتاب سنکری را نسبت داد و یا ما را درت بخوابانیدند از ما

شنیده مگر ما مردم را جز بوی فساد و ایما و او یا خواندیم و خبر محبت یقیناً آنه دعوت کریم
 و آنان این زور و همه میکردند و خونخواران جبال زرگرا مان بودی بقتلید عظامشان را
 در هم میکشند و عضلاتشان را از هم میگستند و حاجی قلا را هم پریم روی روحانی و نورانی
 در سن قریب هشتاد سالگی بود و چون اخبار شهادت آن مظلومان در طهران بسج شاه
 رسید بر ملا محمد سخت متغیر و زما وقع متاثر گشت و امری بنحی و سعید صدر اردبیلی از طهران
 داد و پس از واقعات مذکوره بر جناب قره العین آیام بسیار سخت میگذاشت زیرا
 در خانه پدری خود در تحت مراقبت و حبس بود وزن در دست زین خصوصاً غیبین و
 از جهت قتل عمش حاجی ملا تقی که منیر بعلق چندین از شاه امیر اصحاب آنجناب و مؤدی
 بشدند بابتی دست زین و نفرتشان گردید و او را سبب امور میدانستند نسبتهای سود
 بوی داده و سخنهای زشت در باره اش میگفتند بویژه ملا محمد که در اصطلاح ساخته و بعد
 مسوم نمودن و اهلک وی بود و در آن آیام شد و احدی از رجال و سلا بابتی را
 که در دست زین بر جای ماندند و رود در خانه حاجی قلا صاحب و ملاقات با او و مساعدت
 میر میگیشت مگر خاتونجان خانم دختر بزرگ حاجی سیدان فرمادی مذکور که از نسوان
 فسد کار بابتی و از ارادتندان از جان گذشته آنجناب بود و شوهرش آقا مادی
 سابق الذکر برادر زاده حاجی سیدان از متقدمین و شجاعتان الطائفه چون مظنه
 قویه بمشارکتش در قتل حاجی ملا تقی داشتند در همان روز اول واقعه مسطوره بلبر آن
 گریخت و خاتونجان بجان حاجی ملا صاحب مستکرمه و بالباب متغیر بعنوان رخت شویی
 آنخانه و یا نکدی مراد کرده و با آنجناب ملاقات نمود و ناکول و مشروب بوی
 میرساند چه که او از تناول اغذیه و شرب آنخانه خائف و محترز بود و آقا مادی مذکور

مذکور در طهران از جهت سابقه آشنائی و دوستی با جناب آقا سید یحیی وحید در ارباب
 و نیز با آقا سید احمد پدر آقا سید حسین یزدی ملاقات کرد و شرح اوضاع قرظین بازگفت و آن
 بمحض عفت ^{ان} بار حضور یافته و اخبار واقعه را حکایت کردند پس جناب وحید
 فی اسماک مامور شد و اقامه ای در آنحضرت حاضر نمود تا تعضیل احوال بازگفت لذا نام جناب
 ظاهره در تبیین نقشه که برای استخلاص وی کشیده برنگاشته و با آقا مادی دادند که بر سرعت تقریر
 رفته و خود را با جناب رسانده اند مستورا مخرجی دارد و او نیز با لباس دیگرگون و شبان
 نام خویش را بقرظین رساند و در پاس اول ^{باز احوال} شهر درآمد که خانه خود در رود نمود و بواسطه
 روزه اش خانو توجان مذکور بر توره را بقرة لعین رساند و جناب ^{مطالع} که در اطلاع نزد مستورا
 و خانو توجان سپرد و مقرر داشت که بعد از ساعتی در ب انخانه حاضر باشند که در آنوقت
 خود را بیرون خواهد رسانید لذا در پیش موعد اقامه ای و زوجه اش در ب خانه حاضر شد
 و همسکه انجناب خود را بیرون رساند و ^{در طریقه لعین} ویرا بدر بردند و بخانه آقا حسن نام تبار که مجاور خانه
 اقامه ای و سلمی سالم و دوست امین وی بوده بموجب قراری که قبلا داده دارد کردند و
 بد این طریق شتره لعین نزد انظرات قطیه نبات یافت و لکن وی چون دانستند
 که با سید او را بدر بردند بجهت خوفاستند و آنچه گشته ویرا نیافتند لاجرم انبوهی از عوان
 غلامان حکومتی و اشترانسان را برانگیختند و دلوله و غلطه در ارکان شهر انداختند
 و بخانه های بایه بنام یافتن شتره لعین با غلظت در محاصره بر آمده داخل خانه شدند
 اموال و اطفال بیجا بردند و از سواد و ادب و اذیت و جفا آنچه توانستند رواداشتند و
 خانه حاجی ساداته فرمادی را که معروف ترین خانه های بایه در استروان مکه آمد شد
 جناب قره لعین بوده و سیرنگان وی را در آنجا داشتند تا لان و تاراج نمودند و زمان

خانه را باز خواست و شد ناروا و اذیت و عیب گرفتند و آنان ناچار یکی از نسوان
بسیار غنچه بدیعینی شاهزاده بنت رکن الدوله علی بنقی میرزا صاحب اختیار فرزین
که بانجناب است صداقت و ارادت داشت التجار بودند تا از حکمران خواست که همی نامور
و سر باز نبردند و انبوه اشهر را از خانه حاجی بسد آنه خارج نمودند و بانامت
تخص و شد ذکر قره العین را نتوانستند بدست یارند و اقا مادی نسبه یادی بمعاذت
و مساعدت اقا قلی نام از اصدقا خود در جانب ویر از خندق و برج کمت در دروازه
شاهزاده حسین شهر بیرون بودند و بر اسبهای رهوار که در خارج شهر همی داشتند سوار شده
با دست از طریق کلاوه و اشهر دست طران برانند و پس از چندی اختفا و استتار
در بعضی از دما ت چون بکوال آمدند رسیدند در باغ امام زاده حسن فرود آمدند و اقا مادی
جانب قره العین را در انجا مقرواد و اقا قلی را بر اقب ت او و حفاظت اسبان گماشت
و خود برای اجناس بشهر شتافت و اول کسیکه در زن شهر برای ملاقات انجناب ^{بیکر} بیایع ^{دلد} شد
که جانی محمد حسن تاجر قزوینی سابق الذکر از در ادمتسه ان دی بود انگاه چینه سوار با شاره
انانگه عظمت ^{به انجا رفتند و انجناب را با اقا قلی مذکور بشهر وارد نمودند}
و حساب ^{و برادر عمارت میرزا اقا خان اعتماد الدوله وزیر شکر لاری که در آن}
ایام محمد شاه ویرا بجاشان نفی نموده و خانه اش در تحت اختیار ابھی بود
نزل دادند و چند روز که در طران بماند در آنهارت نزل داشت و پذیرائی مگنزل از او بعمل
آوردند و در الساده عظمت و جلالت ابھی نیز در تاب و ایاب می نمود و در آنروز و طما اجاب
که مکل نزد مشایر در زکمان بابیه و ورود اخبار و بر سل نقطه اولی از ما کو بود با برضی از
اعانتم اصحاب ^{ملاقات داشت و اقا قلی فرمود مورد ملاحظت و عنایت انسر در گراید}

نوع عینه
نوع عینه

و در مقابل خدمت و کتمان سر که اسلم و فاد در محض دوستی با قائمندی فرمادی بجای آورد از عطا
 زو و سیم و سیم و سیم گشته نامور بر آن شده که برعت بر حجت بقرون کند تا بسنگان دی از
 جت غیاب ناگهانیش از قرون در چنان موقع چطو بر فسادای برای قادی و خوشی
 نیز درند آورده اند که اقا علی در هنگام فرودش از آسرای سعادت و جلال برای سزای
 ناگهان در شبستان و طبقه تهمانی عمارت دیده اش بصورت عجب اندامی بر
 صاحب شیرازی مابین الوصف افتاد که قبلا و برادر سزوی مشاهده کرده بود از شدت
 دشت و حیرت سر اسیر گشت ولی برز اصحاب با او نهایت ملاحظت و تقفتم نمود و اقا علی که
 با آنکه در آن موقع از مؤسین این امر نبود معنویا و مادیا بر چنان مقامی بآمد و بعد از تدریج ایام دیده
 قلبش کاملاً روشن گشت و در این طایفه در آمد و امور زندگانی دشون جهان دی نیز اوج
 رتقی گرفت و شرح کیفیت تمام اوقات قره العین در طهران را مختصراً در ضمن واقعات
 فتنه فراسان و بدشت خواهیم نگاشت

تاسیس شریعت بیان و طلوع امتحان و فتنان

و هم در ایام توقفت رب اعلی در ماکو که تطبیق یکدی نام آنرا با سطر خوانده چنانچه است که
 تقریباً در همان ایام که فتنه العین شروع بگردید و تقالید و عمل قیود ثقیله قدیمه کاتب
 مستطاب بیان فارسی را که اتم الکتاب آن امر و صدقان فی تفضیل کلتشی است صادر فرمود
 و یکی از کتاب است بر نوزده واحد و هر واحد مشتمل بر نوزده باب میباشد و مضمون نوزده
 در نوزده سبب و نصیحت میشود که عدد یکدی هر دو کلتشی است و هر چند

۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بعلت تصنیفات وارده نام نامی مانده و تا باب عاشر از واحد ناسخ صادر گردیده ولی برای
 از صد و شصت دو باب صادره عادی مسکی صید و عرفانی بدیع است و تعلیم بر اساس



نورده را که در اصطلاح آن امر بود تعبیر شده و در نثر شمس نقطه اشیة الاویه و منظر
 یعنی حرف پیچیده گانه اوست چنانچه در ابواب کتاب بیان معمول داشته در سال
 نیز رعایت نسبو بود برای عدد نوزده که مصداق حدیث معروف بود در الامر فی زمن النبی
 علی حرف بسبب میباشد و نیز سایر اعداد مرتبه دوم برای تطبیقات مدویة فردیة فلسفه
 و عرفان مبسوطی در آن ابراست که شرح و تفصیلش موجب فروع از وظیفه تاریخ نگاری میباشد
 و آن ابر پس از عدد در کتاب بیان گانه بحال شریعت مستقلة ظهور نموده که از ریشه
 دین اسلام و مذاهب تشیع اثنا عشری روئیده و خصوصیت دعوت و مقام عظیمش
 واضح در روشن گشت و قبل از عدد در کتاب بکتاب هر چند کتاب تفسیر احسن انفس
 و کتاب صحیفه العدل ثانیاً به شکل کتاب بدیع جامعی حاوی تمام عقاید و احکام در سنین
 اولیه ظهور تماماً صادر شدند و آنها در سایر رسائل و توفیقات مشتمل بسی معارف و احکام
 جدید بودند ولی نزله باطن دست قرآن و شجره اسلام و از فروع عقاید و احکام
 در انظار اقلب انام جلوه داشتند و امر جدید در انکت بصورت مستقل بود و هر آغاز
 عدد در کتاب بیان در اواسط ایام ماکوشه دل صدورش است و ادبیت و احکام ماصد
 در آنسرا ایام ماکو واقع شد و نسخ انکت در جهان ایام بین ام حباب نشر گشت
 و ذکر نسخ از آنرا که بمقام احمد مستم حصاری در ایام توقیفش در ماکو برای زیارت آنحضرت داده
 و او بخراسان برده و از روی آن نسخ متعدده برداشته شده در ضمن شرح احوال
 قاضی احمد مذکور در بخش سوم خواهیم آورد و آنحضرت کتیل احکام و تعلیم حرام و غیره از آنحضرت
 نسخ قدیم و جدید بیان کرد ایام آنحضرت در آن سده نوشته حاوی صد و هشت و دو باب مذکورند و لا غیر و در آن نسخ
 ابواب چند معانی علی ذلک دیده شده بعضی همین آورده اند که در نسخ آنحضرت یازده و اند صدها شده و نسبت از آن زمان
 و لکن آنچه در اول من بابت و محل اعتماد بوده همان ابواب مذکور در متن است

بر این باب و حدیثی در همیشه که در
 این مذاهب مذکور است و فیه

از شریعت با محول بطور من بطور و آنکه موعود در بیان نموده و آن کتاب مستطاب را بمنزله هدیه و تحفه
 از خود بجز شمس عظیمی شمرده و ابقا و ابر و تنبیه و تبدیل تا فی البلیز و تعویض اهدا و محیط
 فرموده و آن کتاب فلسفه آئینه شریعت جامعه بدیهه که در ایام خسیره
 آنحضرت صادر و منتشر گشت از آنجست که شامل تنبیه و تبدیل کثیر و عادی معارف و احکام
 عظیمه صعبه مستصعبه بوده برای وقوع امتحان و افستان در نفوس ضعیفه کثیره که با آنجا
 از روح تیز و تیز و تقوی ^{نفس} در آن امر ^{نفس} رسیدند و یا برای وصول برخی از آمال و امانی
 در آنجست از خود گذشته داخل شدند کافی بود چه نفوسیکه اعتیاد بقائد ^{تقلید} و شروع
 فقهیه و حدیثیه در اعصاب و عروقشان نشاء بعد نسل قرار گرفت حقا طاعت سخن آن
 فلسفه بدیهه رسید و قوانین مینه را انداشتند ولی در باین اصحاب و احباب نفوس
 بودند که قبل از صدور کتاب بیان در آرزوی تنبیه و تبدیل عظیم بودند و احساس کنیده
 شریعت از فحوی رسالات و بیانات صادره آنحضرت می نمودند و این بلا ریب از
 مضامین و اسرار کلمات آن بزرگوار در همان سال اول ظهور مستفاد و آشکار بود چنانچه
 از آنجا مختصری در اوصاف جناب قره العین آوردیم

شرح اوضاع او اخر ایام حضرت نقطه اولی در ماکو و
 سپس نقل وی از آنجا بحبس چهل و سه روز

حضرت نقطه اولی در طول مدت واقعات مذکوره بنوعی که گذشت در قلعه ماکو موقوف بود
 پس ششماه تابستان و پاییز سقطنی گشت و موسم سرما رسید و محرم سال ۱۲۶۴ در موسم قوتس بود
 در تاریخ حاجی میرزا عباسی چنین نوشته حاجی میرزا آقاسی ملون دیده که باز حدیث ایشان برآورده میشود و مکرر در سخنان آنحضرت گشت
 شاه و حاجی بیاید که شمس بر نوا عطا و نصایح و ذکر بر این حدیث بیان آیات و مناجات طلب علییه و اظهار این ایشان می بود
 من موعظه خیره است بر کس ملاحظه است شکرش و آرزو نمیده ملاصقه بطنان ضرب زاری می نوشت نامه بسود آفران ^{عالی}

درودت هوا در آنجا بد به شدت داشت که چون آن بزرگوار برای اداء هر صلوة با آب
 بسته و صومی گرفت آب وضو بر صورتش ریخت می بست و پس از اداء صلوة با تاسید حسین
 در خیر بود یک صلوة از کتاب محزون القلوب را که در ذکر مصائب و آرزوی بر امام شهید
 حسین بن علی است میخواند و در آنکال اشک از دیدگان آن بزرگوار جاری بود بیوعی که گویا
 در همین مصائب آید و آورده بر خویش و اصحابش را مشاهده می نمود چنانچه در مواقع بسیاری
 در کلانش اخبار از مصائب و آورده میباش که برخی قبلاً مشاهده شدند و از آنجا در رساله
 صحیفه ابدال سابق الذکر حسین سطور است

و بدانکه این ظهور آیات و مناجات و علوم لدنیه از نومی است که مشاهده
 نمودم بانکه دیده باشم منظر جناب سید الشهداء علیه السلام را مقطوع
 از جسد منظر باروس ذوی القرنی و هفت جرمه دم از کمال حب از دم انجناب
 شهید نوشیده و از برکت دم آنحضرت است که صدر آن بمثل این آیات
 و مناجات مکه شرح گشته اکھدته الاهی اشرفی ذم حجتہ و جعله حقیقه نوادی
 و لذت قد زل علی ابعداً با مصناء فائاتہ و اتالیہ راجعون و ان مثل ذلک
 فلیعلم العاطلون .

و چون آرزوی واقعات و فتن سابق الذکر و نیز پیشرفت و نفوذ این امر غلغله در سر
 ایران انداخت علی و فغان سخت بر عجب و هراس اندر شده و جداً در پی چاره برآمد
 خصوصاً شرح سابق الوصف علیمان سرور اما کوئی با آنحضرت بحسن سلوک معاطه و رفتار میکرد
 بجای روشن کردن سیرت آنجناب گفته در ایام انطون آدم فرستاد که انجناب را بر بند تعلیم بفرستد و بدین مکتوبان رساند آنجناب
 انجناب سرور شده علیمان خواست سعادت بخواهد باین لفظ که من از منبرم که سرور کار شمار از منزل ما برده آنجناب را
 ای طنون سرور دروغ نیگوئی خودت بیو بیسی و خودت هم غلط میگوئی .

میکرد در زمان باب و ایاب نوین و دادین در سال در اسلالت و نشر آثار و آیات
 ممانعت نداشت و انتشار این اوضاع موجب بزرگداشت و خوف آنان و حاجی میرزا اتا
 گشت و حادثه قتل حاجی ملا تقی خود ملت عمده بود چه در امثال این وقایع شده که
 فیما بین اصحاب و اعدا واقع میشد تعقیب حاجی میرزا اتا سی و تترقن ادانی و اقا صی نسبت با او
 شدید و قاسی میکرد و با بجز علما از هر سو شکایت بوزیر عظم نوشتند و از رد ابطال معتوی
 با علیخان و کثرت ذناب و ایاب ایران و تهیبه عدت و عدت آنان مبالغه و گرافت
 گفتند ای بی بافتند و جلوگیری در رفع این خاطر را خواستند متفاقا علیخان سردار
 خود نیز از وظیفه بیکه بدو محول شده بنیابت شرکین داد و بهاک بود و شکایات تنایه
 در اسلالت توایه بکاج میرزا اتا سی نوشت مضمون آنکه مرا انتظار جهان میرفت که بکارهای
 بزرگ و خدمات سترگ تمین و نامزد فرمائی و بعد افضت اقوام متصادم و دول متهاجم
 بر مملکت ایرانم بگماری اکنون این چه ماموریت شمرن ذی ایگوشن است که برایم اتخاب
 نمودی این سینه طلیل القدر من از وجنات اجواسش بجز عبادت و بزرگوری و مظلومیت
 و حقیقت چیزی نمی بینم و از خاتم الانبیا فانی و شرم گسیم که فرزند بزرگوارش را بدین قاری
 نگذاشته زندانبانی کنم و از اینگونه کلمات سخت نکویش آن نیز چندان بدو نوشت که او
 ستوه مانده و در باره وی در بیم و شکر افتاد و هر گاه از اول ایام زندگانی خود نمک
 پروده وی نیسود آینه را تمکل نسب کرد و گزند تامت ارکان دولت محمدشاهی از بهشتی
 و بیباکی حاجی میرزا اتا سی هراسان و لرزان بودند و گذشته از این امور توقیبات حضرت
 نقطه ادلی که تضایح و وعده و وعید و ذکر بر این حفاظتش را در برداشت پی در پی
 با و برسد و در آنها قهر و شدت مضمون و کمون بوده لاجرم در تمسیر اقامت گاه

سال پنجم ظهور^{۱۹۱۱}

واقعات سال ۱۲۹۰ هجری قمری سال ۱۲۲۷ هجری شمسی سال ۱۹۰۶ میلادی

و تبدیل مجلس آن بزرگوار کیدل و یک جت ش استریب رضا علیخان ایشا رسپر حاجی
 سلیمان خان صابین قلعه را که بشجاعت و قوت مشهور در عقیدت از طبقه شیخیه و داماد
 ستیدرشی و پیشش حاجی سلیمان خان سابق آنکه از اعظم انطافه و صاحب ثروت
 و عدت و قدرت عظیم بود بان امور نمود که آنحضرت را از علیخان سرور تسلیم گرفته و برای قلعه
 محبسین اعزام داشته و دست یحیی خان ایلمانی کرد رئیس انجا تسلیم نماید لذا اسریب
 رضا علیخان مذکور باسی تن از سواران خود با جرایب آمد و اصل از وزیر اعظم سپرداخت
 ورت اعلی قبل از اعزام شدن بچهریق ملا شیخ علی عظیم را بار و میت به نرساد با اتفاق
 دیبا تبیین و شریک کرده عظمتش را گوش زد مردم بخشود و نماید و او با
 یحیی خان ایلمانی مذکور ملاقات نمود و مقامات حضرت ابراجی وی ثابت و واضح داشت
 چند آنکه او در انتظار ورود آن بزرگوار بود و عزم داشت که ویرا استقبال نماید
 و با بجهت اسریب رضا علیخان با اتفاق سواران ایشا را منظم بر از علیخان ماکوئی تسلیم
 گرفته بصوب چهریق حرکت داد و مدت توقف حضرت در ماکو در حدود نه ماه بود و بنوع
 نفی از ماکو در اوایل جمادی الاولی ۱۲۹۰ مطابق بیستم نوروز و قریب حلول سال کیم
 اعلان امر او واقع گردید و محبسین مسوره کوچکی است واقع در خاک سلماکس
 در سرقد شمال غربی آذربایجان که در کنار نهر زلال و در وسط دره واقع شده و اغلب
 سکنه اش اکراد و مسعودی از عائلات کلدان و آشوری میباشند و در وسط دره
 تپه مرتفعه است و بر قلعه آن قلعه بنا شده که در ازمنه سابقه و اعصار عرب با شجر و تیر و
 و شمشیر چهریق را قلعه متین و حصین حصین بود و شکل بنا و انقلعه چنین است که در دخول
 بان دالانی و فوق دالان دو سه غرفه بوده که هر یک از دو طرف با خردن و بیرون

بجزه منظره بنام داشتند در قلعه روی بشمال واقع بود و یکی خان مذکور عمارتی و مسجدی
 کوچک برای سکونت و عبادت خود و خانه اش در قلعه بنا نموده در راه قلعه از میان شهر
 صغیر رود خانه زنالی است که از کوهستانهای چهرق جاری و از جنب قلعه سر از برشته و در
 خاک سلاسه تقسیم دماست میگردد و نگاه دریاچه ارومیه میریزد پس در موقع درودشان
 بچهرق چون یکی خان ^{بسرکشی اهل عشیرت} اگر اذرفته بود رضاقلیان بخدمت را
 قلعه مذکوره در دو داد و در ^{سکن و منزل برای وی} مقصد داشت و
 شبها در غمزه از زیران بستر قفل می نمود و خود در پشت در خوابیده نگاهبانی میکرد
 و در چهار یا پنجروز که بانتظار ورود یکی خان در قلعه ماند آثار و اطوری از آن بزرگوار
 مشاهده نمود که خلوص عقیدت و ایمان بدو حاصل گردید و هر یک یکی خان وارد چهرق شد
 حضرت را بدست او سپرد ^{دار حاجی یزداقاسی} ابراهیم و توصیف بسیار در توصیف ده
 در ملاحظه و مرامات ^{بزرگوار} استرام کرد و بکل خود مراجعت نمود و مایل
 احوال رضاقلیان و پدرش حاجی سلیمان خان بنش را در بخش ششم خواهیم نگاه داشت
 و یکی خان با جسر ابر حاجی یزداقاسی ^{بجانبان} غنیمت سلوم را در قلعه از عرفای مذکوره که عمارت
 بیرونی وی بوده سکن و منزل داده ^{مجموعه} محسوس و محصور داشت و محافظ گماشت و آنقره تا آخر ^{آرام} X
 اقامت آنحضرت در چهرق مقرر انا سید حسین و اقا سید من بود و در مسجد سابق الذکر
 جنب در قلعه در روی بمنزب داشت و ما بین آن دو در زاویه بود و مومن هندی که شرح
 حالش در گفتار میاید در آنزاویه میباید در راه بقلعه که از پیش آسیابهای قریه کفایت
 عبور کرده و بقلعه و آبادی اتصال می یافت از عرفه محل اقامت آنحضرت نمایان
 و نزدیک این طریق مشهود و عیان بودند و اما یکی خان ایلیخانی کرد مذکور که حکومت انصاف

در ریاست بر اکراد داشت از اهل سنت و جماعت و از سلسله خاندان بنی القباکس بود
 و نزد اکراد از سادات و شرفنامه و نیز از اولیا و اقطاب شمرده میشد و لذا علاوه بر ریاست
 خاصه سرتیبه مقام سیادت و شرافت و قدرت و نفوذ باطنی هم داشت چندانکه از اطراف
 و ایالات و ندرات همی نزد وی میسرودند و در اسماط حواج همه خویش بدعا و توجیه با او
 و عاقله اش التماس میکردند و خواهر وی عرم خانم محبتش و داماد نائب سلطنت پسر شاه
 بود و با اینکه حاجی میرزا اتاقی با او سفارش و تائید کرد که مانند علیخان ماکونی با آن بزرگوار
 بمهربانی و در ادات رفتار کند و گذرد و حسدی با وی مراد و نه نماید چون محبت آنحضرت
 در قلب وی جای گرفت در روز بروز بر ششون و حالاتش واقفتر شد بر غلوص و احترامش
 بیفزود و عجبه ای که خان نام نوکر خود را بسجده نگذاشتن مستغنی داشت و با اصحاب
 و اصحاب و زوآر ملاطفت و در امانت می نمود و اگر او چه سرفیق با آنکه از اکراد ماکو شدید است
 نسبت بشیعیان و ساداتشان بودند منجذب احوال و اظهار روی نشدند و خواهر برادر با
 وی دیدند و انواع کرامات نقل میکردند و یکی خان احمدی از زوآر و دوستانش را
 منع میکرد و لذا در آن ایام همگی از نوین بقلعه چرتی شتافتند بر باریت وی نقل گشته
 و از اطراف عرایض برفت و توقیعات و جواب سائل صادر و نازل میشد و ملا
 آدمی گریه برانند (میرزا علی سیاح) در ایام ماکو و چرتی بیک مراسلات بود و حسین
 و جیل برانند و طباقت معروف بزرگی و حاجی سید جلیل مداسی و ملا علی کهنه شهر سلطاسی
 و شاه هم از اصحاب و اصحاب پیوسته در زمانه و ایاب طریق چرتی میسرودند و میرزا
 لطفعلی پیشخدمت محمد شاه که سابقا در کیفیت ایمان آوردن جانب زحید از ابالی
 ذکر می کرد او نمودیم و حاجی میرزا اتاقی و برادر جهت ایمان بدن از زوآر شعل و مقام شعل
 خاص بود و حالاتش که هم همان آنحضرت بقصد عالم دنیا مشاهده کرده و بین آورد چون پیشین حال او افتاد که عین حقان بوده و زوآر وی بود
 مبارک است و سید و اصحاب در نماز عورت بر ل زوآر اذن ایشان در حضور نشست و آنکه نوشتند و آنکه نوشتند و آنکه نوشتند

منفصل و از دربار سلطنتی خارج کرد بکنه شهر مذکور که موطن سکونتش بود رفت و توقف و از آنجا
 گریزد و در آن ایام بخدمت که ذری قیام نمود و چون بن کنه شهر و چهره زیاده از یک فرسخ
 نیست در پذیرائی و معاهداری از زوار و فرستادن نان در سخن و سایر امور لازم خود در
 میگرد و برای آنکه در مسوره چهره با زوار و کاکین و سکن و منزل مناسب و لایق حال زوار
 نمود ^{سپهر نگار} آنان که از آن اجازه توقف داشتند در اسکی شهر چهره عتیمت که از قلعه
 تا آنجا پیاده در یک ساعت طی طریق میکردند سکونت نمینمودند و شام و نهار آنحضرت
 در بخایته شده و نقله میسپردند و نام چهره در اصطلاح بدیع تطبیق عدد و یکدی شدید خوانده
 و نیز جمله اشخاصیکه در ایام سخن چهره تا از بایان بدیع گشتند و آوازه ایانش روز در اسرار
 و آوازه انداخت آقا میرزا محمد علی (امیر) زوزنی از طبقه مستمین و اهل علم و از خاندان علمای بود
 که ذکری از او قبلاً گذشت و او در ایام سخن ماکو و چهره که از آن زیارت آنحضرت شتافت
 و در این ایام عاشق و شیفته آن بزرگوار گردید و در مابین علمای تبریز و غیره پیوسته
 گفتگوی او در میان بود و دیگر ^{است} میرزا (دین) خونی از طبقه مستوفیان و منشیان اداره
 حکومتی بود و پدرش تقرب مخصوص زو محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی داشت و او خود مردی
 ادیب و کامل در چندین زبان بود و در ایام سخن با آنحضرت بدرجه رسید که ذری از او پیوسته
 پیاده بمسزم زیارت چهره شتافت و اسب سوارش را سینه عتیمت از عقب بردند
 و او تسبول کرد و پیاده بر رفت حضور آن بزرگوار رسید و سپس چندان در مقامات
 عرفان و ایمان و تسبیح و بیان ترقی نمود که زرشا میرا اهل بیان گشت و چون در آن ایام
 ابری مسدود یافت که اصحاب توانا هر یک رساله در اثبات حقیقت و بیان حقیقت
 و تمیز معام و مرتبت امیر می نگارند و چهل کسند لایق بقلم شایر اصحاب تدوین گشت در بیان
 از هم نوعت بر او همیشه در آن ذری بر می آمدن کرده و آنحضرت کرم بود اولی را نیز یکی لازم در نظر همه بودند

شرح
 در
 تاریخ
 ای
 ش
 ی
 ی
 ی

اشبانه برزاسداته مذکور با اینکه او جدید الایمان و جوان بود بنایت مرضی و محبوب خاطر
 آنحضرت شده و از آن متطلبین عدد و حرف بگفته نامش و این لقب فرموده و توقیعات
 همه بنام وی صدور یافت و اعجب و اعزب از کل در انظار مردم ایمان و حالات
 مؤمن هندی شهر بود که قبلاً اشاره با و نمودیم و او از بزرگان هند وستان و در
 لباس درویشی بود و شهرت بریاضات عجیبه و مقامات فیه و اعمال غریبه داشت
 و در آن ایام در ایران سیاحت می نمود همیشه آواز آنحضرت را شنیدنی تا بازگویی
 بشافت آورده اند که در طریق خواب بقلعه جریق با طابقت حرف می تصادف
 کرد و او نیز عازم دیدار محبوب بود پس با هم رفیق طریق شدند تا چون راه قلعه رسیدند
 و مسافتی نزدیک ^۹ قرار گرفتند که اشخاص و شباه از دور دیده و شناخته میشدند و این هنگام
 حضرت در غده مسکونه اش زود بخره در حالتیکه دستها را دور زانو ها چنبر کرده
 نشسته بودند همیشه چشم درویش بصورت هایش بیفاد نفس زود ^{۱۰} پیش
 و ناگهان از عمارت قلعه ^{۱۱} آتسیدین با عجب کفایت ^{۱۲} بوجه امر آنحضرت بیامند و در
 چندان مالیدند که کمال خود آمد آنگاه وی را بالای غره نزد آن بزرگوار رسانند و توضیحی
 فارسی بنام وی صدور یافت که او را بکتاب ایمن هندی مخاطب داشت
 و چندی در آن غره نزد آنحضرت بسر برد پس حسب الامر با سکی شهر رفت و اقامت گرفت
 و کم کم در آنصفت نام وی مشهور شد و جمعیت کثیری از اکراد و غیرهم با و ارادت و زینت
 بسیاری از رؤسای اکراد متفاد او گشتند بهرجه که بعضی از اعیان و احباب هر دو بخت
 و امتحان افتادند و او را نیز داعی استقلال پنداشتند و گویند او اول کسی است که در آن
 حجاب رسیقی را که در وجه دعوت قابلیت حضرت نقطه اولی بود بکلی عرق کرد و از این رو اول

بنای قلعه

د
 ی
 ا
 ن
 س
 د
 ۴
 ۵

دولت عظیم در مردم افتاد و شاهزاده حاکم خوی از آن احوال مطلع گشت و از موافقه
سلطانی بر رسید و نامورین بفرستاد تا ویرا بابا شیخ صاحب و قاسم حسین نام بجنه شکر کشیده
و در دار الحکومت در حالتیکه مجلس کثیر از علما و بزرگان محل حضور داشتند از وی استفسار
احوال نمودند در پیش ملاحظه و احتیاطی نکرد و بی پروا ندای قائمیت برکشید و زبان باطن
عظمت و اقتدار و تسلط سیف آبدار گشود و سکران از استماع این مقالات صیبه همین سخت
برآفتند و از حالتش گشت و فرامداد تا فلک و چوب چاک کردند و هر سه را بسته چندان
زدند که شیخ عرب در زیر چوب پلاک شد و دو دیگر را بعد از ضرب بسیار سروریش را کشیدند
و در درازگویش سواد کرده در کوی و بوزن همی گردانند و تبعید کردند گویند در پیش
پس از آن از این خارج و مدت در ارزنه هر دم بهدایت امام قیام داشت و از احوال
در صفحات خوی غوغای عظیم افتاد و همه احوال وی را بعداً خواهیم آورد

و در او خسرانیم جسس المظلوم در قلعه باکو و خصوصاً در آیم حبسش در قلعه چرچق اطلاع ارسس
بواسطه اصحاب و اصحاب تقریباً در تمامت شهرهای ایران اكمال شده و نام بابی مع ای
نحو کان باساع عموم رسید و بساط تبلیغ در بلاد و قصبات و قری گسترده و آثار و کلیش
همه جا منتشر بود و میدان شافیه و محاجه مابین علما اصحابش و فقها و علما آراسته
و خصمیت فقها باعلی درجه رسیده و باستظهار از حکومت و صحبت ملت با آنان طریق

عبارت آن نوشته حضرت صاحب روایت کرده که جناب فخره در روز دوازدهم مرداد سال ۱۲۸۰ هجری قمری در تبریز
صبح زود که واقعه سکس کرده این جناب آخوند احوالش تغییرات اول عصبه دلیل در مقابل ایشان بسته است معلوم شد که
حضرت صیبه که خازن که میفرمودند ایشان هستند و بیست و هفت روز شرح با آنه تقدیر نوشته علامه جناب آخوند اطلاع از حضرت با ابل
از پیش بوده خصوصاً سید علی شمعون بعد از درگاه ایشان شده و تا یک از آن حضرت علامه مبارک خود را و قاضی سعیدی بجهت جناب
آخوند ارسال فرمودند و سکر رفتن فرامان بودند در صورت امکان و جناب مبارک را بهر آسید سید از بارگوش بران نمودند
ایشان نیز با چند نفر روانه فرامان شدند

در بیان عظیم تقدیر

در بیان عظیم تقدیر

مقاومت و شدت پیش گرفته و در اوج و مغزایت در خصوص شدت انظار باند بهیبت دولت
 نشانی دادند و از قوت و عدت و خون ریزی شان با لغات و اغراضات انتشار یافت
 و همیشه از دولت قطع و قبح آنرا میخواستند و محمد شاه برای شدت تقاضای سستیبار
 مرض اداره امور مملکت را عهده نیکرد و چون آفتاب عمرش کاملاً قریب با قول بود
 رعایت باید استیدی جلیل القدر شرح القدر عظیم آثار مستجاب الاذکار نماید
 و حاجی میرزا اتاسی که حل و عقد امور مملکت را مستقلاً در قبضه قدرت و تدبیر داشت بر آن
 علماء ظاهر و قبح و مقامی نیک گذاشت نه از آنان دلجویش بود و نه رعایت باقیست
 و نفوذ چنین قدرت دینیته جدیدی میداد اند و در احوال مقاومت نگذاشته و هر دو را
 عظیم میخواست و در اطراف نفوذ و نشر را بابت مدح و تحسین بیکدیگر ولی در عین حال از جهت
 کثرت و قوت علماء و فقها و شیخیه برای آنکه خود را رضی و محبوب آنان گمندان و ناچار از انجام
 دادن مطالب و خواسته های ایشان بود و این امر سبب شد که در آن ایام شاه و وزیر
 بنیابت منفور نزد آنحضرت و اصحاب بودند و احباب از جهت نفی مظلوم بچهره حق و احوال
 وقوع شهادت و شش سخن متأثر و متغیر و بعد از استکمال شش میشدند و چون از حمایت و نصرت
 دولت نسبت با بر آن بزرگوار مانوس بودند بصورت بر رفت که خود با علایق آن در مقام وزیر
 و با بکله آثار قریب وقوع مقاومت و مخالفت بین طرفین از هر سه سو نمایان بود

اجتماع اصحاب و شیخیه خراسان و وقوع فتنه کائوله
 در ایام حبس حضرت اعلی در قلعه ماکو که بشیخ مسطور سابق وضع بیلوک محمد شاه
 و حاجی میرزا اتاسی نسبت با و اصحاب متدجراً واضح و عیان و خطرات آتیه از آن ظاهر

خاصه و پیدایمان بود جناب حسین باب در حراسان چون شد شتراری
 بی فروخت و اثمار و اوراق یا به طنون و تقالید را بسخت ^{ایچی} کثرت مصائب وارد بر اهل اسلام
 پیانده میشدش را بریزد و شوق زیارت عثمان ختیار از کفش برود و بالعلاوه جعفر نهمان و حسن
 سالار که علم طعیان بدافت استبداد و فساد حاجی یزداقاسی برافراشته بودند با
 آشنائی و معرفت کامل که بصفت انجناب داشتند صبر را می نمودند که او را با خود در قلع شجره علم
 متفق و متحد سازند بنا و علی جدا برای درک لقاء آنحضرت و تحصیل دستوره جدید در قیام
 بر اعلا این امر عزیمت ماکو نمود و در لباس سبیل را عللاً با خادش قنبر علی بشرد
 در بسیار طریق طهران گردید و در آن مدینه آیامی چند در محضر علمت ^{ایچی} بسر برد
 پس بفرودین رفته چندی با جناب مستر حسین در زمین ملاقات و معاوضات
 نمود انگاه بزنگان و تبریز و ماکو شتافت و علیخان سردار چون قبل از ورود وی جوابی دید
 که دلالت بر قرب درود شخص عظیم القدری برای زیارت آنحضرت می نمود میسکه اورا در تبریز
 نصیب شده کرد و مصداق رؤیای دید تجلیل و تمجیل بجای آورد خواست و در برابر کعبه
 نماید او پذیرفت و این عبارت گفت من با پروردگار عهد کردم که پاره زیارت محبوبش شما
 برسم پس علیخان در عقب آناد و کوی آنحضرت شتافتند مظلوم نزد آستانه
 حجره ایستاده ماند که در انتظار ورودی بودند همیسه که نظر جناب باب بدو افتاد بی اختیار قات
 تعظیم خم نمود در جای خود ایستاد مهلوسم نزدیکت شده دست و پا گرفت تنگ
 در بغل کشید بنوبه درون حجره برود و علیخان نیز حاضر بود همی از احباب را احضار نمودند و آرزو
 نمود سال ^{۱۲۶۴} هجری در وقت و چهار روز جشن عید گرفتند و در آن هنگام در محضرش
 طرف خلوت و فواکی حاضر بود و پس از آن لطافت و بیانات چندی در باب فواک

و همان روزی سیکرد و همیشه مجلس خاتمه یافت و نفوس بقیه آن گشته و انجناب با محسن
تفاهت ماندند با وی شروع بنابر پرس در کیفیات احوال حضرت نقطه اولی نمود و او
دیده و شنیده در میان آورد و در کور داشت که فرموده گزری آبی نگردد باز در آن خواهد
افت و مطالب لازم را با وی انجبار و نه اگر کرد آنگاه از وی آثار بدیسه
در آنحضرت را خواستار شد و او چیزی از آن بسمراه نداشت پس خود آثار جدیده بیرون
آورد و بدست محسن داد و او همیشه اندکی در آن مطالعه کرد شیفته و آشفته انگشت
شده و چهره اشهادت داد که نازل از جهان نقطه اصلیه است که کلمات حضرت نقطه
اول صادر شده و چون نظر بر سیاه نورانی انجناب انداخت استباط نمود که آثار
مسلک ایشان است و آنوقت بی بسمی کلام حضرت اعلی بود که گزری آبی بروی درازند
آشکار خواهد شد لذا اطلعه اطاعت انجناب را بر گوش خویش نهاد و او را مولی و مطاع
خود تسلیم داد و در محضرش دست کش کرده بایستاد و این اولین موقعی بود که آثار
قدوسیه آشکار گردید و چون باری دیگر بنویسند بجز آنکه در محسن یا خنده و باب الباب
به احوال گزیننده داشته که اول از جلوه تجلیه در انجناب آگهی حاصل نمود و با سجد ملائمتین
ایامی سپید در خانه انجناب بود و بیشتر دعوت بدیه فیما بین علما و عسیر هم و بصرت وی
پروا داشت آورده اند که روزی بمحضرت سید طیب سعید السیاه مجتهد تنقه بار فرود شد
و عده و لود انجناب و این امر رفت و در محضرت طایب و علما با او ابلاغ امر نمود
و احوال محبت و بران نمود و او بجا و محضرت و شدت نماز کرد و تو محسن
را شفت و بر فاش نمود و از جای برخاست و بشده و با او گفت درین بار محبت
و بر آن از طریقه گفتار آدم و امر حق و لامل کافی حقیقت را بر تو خواندم و در تو

نادر
مرکز

اثر کرد باش تا مادی دیگر بیشتر آید در بیایم و آنچه در خود ولادم است بر تو انعام ایم این گفت
 در آنجا بگردن رفت و این امور سب شد که تا سعید و امثال او سلطان آمدند لاجرم
 جناب باب حسب المقرر پس از چند روز از ماندن در آن عازم مشهد شد (حجاب قدوس
 نیز با آنجا ایستاد و دوستی و کرمانی حسین نام از اصحابش بد آن نور سوار گشت و عند الورد
 مشهد در خانه میرزا محمد باقر قاسمی سابق الذکر که معروف به والی و سید میرزا محمد باقر
 بزرگ بود و در صف اول از فضلا و شاگردان و اعوان اصحاب شاد بر رفت در حلالت
 انداختند و او عمارتی جدید که لایق سکونت ایشان و جمعیت بانیه بود بنا کرد و چون
 ترقیاتی از نقطه اولی خطاب بمجموع اصحاب و نو مسلمین صادر گشت که کلاً بمصوب
 خراسان عزیمت کنند جمعیتی از اصحاب و احباب در آنجا مجتمع شدند به تبلیغ
 و ترویج امر پرده خسته و صفوف نمازشان در ^{بزرگ} بیت نعت تکبیرت و در اعمال و ادب
 نماز و دعا بانه و مولی تاسی و همته آیدند و آنکاز که در همت : لاجریان شهر بود
 بنام بیت بانیه شهرت یافت و این در او اسف سال هزار و دویست و هشتاد و چهار بود

X جناب قدوس در حسیح مانند شمع بیدر خسته

و اطاعت او را اطاعت نقطه اولی میسر شد و جمیع بز جامع ^{شهرت} بانیه بر حق و حق امور در
 فاج و بلاقات و توبه مانک قیام داشت و چندی به بطریق هدایت مردم گفت
 معضلات سائل دینی و تبیین آیات قرآنی و آثار و اخبار که مقتضای بوم ظهور
 موجود داشت پرده خسته : ^{حسین} روزی در مدرسه دو در کجوه بر سر میرد
 و همی از احباب سلیح بمکانفت و مسارت او چنان بود که صحبت نفوس بفرست
 صورت یافت سئوالات نموده استغاضه میکردند و بر این ^و حقیقت حضور زرد

شهر

از او می شنیدند آورده که روزی با انبوه اصحاب بصحن کهنه داروشه و در آن
 یکی از اهل بازار سخن نوح بی احترامی و سوء ادب نسبت بوی گفت پس احباب فی الحال
 آن مرد گستاخ را از درگاهش پایین کشیدند و عزم تادیب نمودند و مردم بازار
 بضرعت و شفاعت می آمدند و الهامس نمودند لذا احباب از تقصیری در گذشته
 عفو کردند و نوبتی دیگر با اصحاب شمشیرهای برهنه بدست گرفته باندای رسای اصحاب
 روی بصحن و کسی گوهر شاد در رفتند و حسب الامر انجناب منبر معروف بنام
 صاحب الزمان را از خلف ایوان بیاوردند و او بر سر برآمد و خطبه غزوات بیان رسا
 در دعوت باین امر ادا کرد و گروه حصار اصفا نمودند و مسدودی از مرفین و اعدا از
 بیم احباب دم نزد و در آن ایام همی از معارف علمای خراسان که از احباب نامدار
 این امر بودند مانند قاعبه انجمن یزدی که در ضمن حضرت رضا امامت جماعت و سر
 داشت و قاضی علی حسینی مجتهد نیشابوری و غیره با علی رؤس الاشهاد اعلان و اشتهار
 و تبلیغ و تمین این امر می نمودند و نیز اشخاص بسیاری از علما و بزرگان در اطراف و کتب
 خراسان از قبیل سبزواری شاور جوین تربت و حصار و قوچان و قاین
 و زرخند می شهبه وارد و بمحض انجناب وارد و منقبت عرفان و ایمان را واجد شدند و از طرف
 والی خراسان حمزه میرزا حشمت الدوله برادر شاه سام خان یگله بگی شور و نیز شیخ الاسلام
 معروف بچهار باغی پیوسته بحضورش می رسیدند و عبد العیسیان مراد سرسنگ
 نوچانه ایمان و ارادت کامل داشت و این امر موجب حرکت عصبیت علی می شد و سایر
 خراسان گردید و بر عقد و عباد و رعشان بیخورد و بر آذوختند و بعد و تفرقن بایست
 و ایقاد از رفتند و فساد بر آمدند و در آن ایام والی مذکور از جهت انتقال باقی که بسبب طینان

حسنان سالار و جعفر قلیخان مکر و ترقه یعنی از زکمان در خراسان فاسد گشت بسیار
 برای سهر کوبی اش در محلی چهار و سنگ و در از شد مشهور بحال با قوتی بر کربام داشت
 و حکیم نطف نام امیر لشکر کشور مشول بود پس ناگهان روزی چنین اتفاق افتاد که جوانی
 اقا حسن نام ابن اقا محمد صادق نذاهل فرهبان از نو سنین این امر روز چاکران جناب
 باب ^{بوی} بیت بابتی رفت و در حالیکه پشت در وقت اواب کرده و نظر ایستاده بود
 که از داخل پاسخی بشنود کی از میدان حاجی بزرگ حسن مجتهد از آنجا عبور میکرد همیکه چشمش با حسن
 افتاد زبان بدشنام و ناسزا گشته و سخن آغاز نمود اقا حسن از تقوا قاحت و شجاعت
 برآفت و با وی در آدبیت و ادوات آدیب کامل نبود و او چون از چنگ اقا حسن خلاص شد
 بی تانی نزد مجتهد ششافت گریه و زاری و ناله و پیراری کرد و ما بری را بمیانگه و اقران نقل نمود
 و مجتهد عده از کسان خود را بفرستاد و اقا حسن را حالیکه در بازار با دروازه مشغول بود
 دستگیر کرده بخانه او کشیدند و پس از توبیخ و ملامت بدشنام چوب و فلک چاکر کرده غنچه و قیامت بنام
 مزب شدید نمودند آنجا ویرا ^{بیت} ششخته بده داد تا بمجازات و عقوبت سختش در کند
 و شش حکم داد در اول شب پرتی یعنی او را سوراخ کرده چهار نمودند و ما غنچه و همینه کف و
 در مبار و اسوان گردانند و مردم را بسختی قوی ^{شربت} ملت و نفوذ علی کفقت کرده از
 بطرف بابتی ترسانند و آنچه در دل و زبان داشتند و خواستند نسبت بان امر و انظار
 و این سزایح میرزا محمد باقر اهرانی رسید سخت برآفت و ما از احباب نیز ما وقع را دانستند
 و عیان صبر از دست دادند و بجانب باب عوض داشته اجازه خواستند که بر جانان
 و کالمان هجوم برده مظلوم اسیرانجات دهند و او دانش همتشان را خواست ^{یاکن}
 کند و نصیحت گفت که سخت باید پسر خاطر جناب قدرتس را داشت که مبادا از دستهای ^{این}

این قضیه و مفاسد آینه ساز و مکرزن کردند و در عده داد که خود نوعی مناسبت و لایق
 آتش را فرو نشاند و آقا حسن را نجات بخشید ولی میرزا محمد باقر و برقی دیگر که تکل با آوردند
 و قرار دادند که عموم اجاب مکتب شوند و با اسلحه برای استخفاف اقا حسن بروند بشرط آنکه تا از نظر
 اعدا دشمن و گشتگانش مبادت بمقدمات و حرب و ضرب نشود جماعت مؤمنین بیرون
 پیش دستی نمایند و هرگاه انبوه ظالمین و مردم سازین در غلبت حضرت رضا شوند اصحاب
 ایشان از تعاقب نکنند و در غلبت نشوند و برگردند اجاب همان دستور عزمیت
 بستند و عده ایشان مفاداتن شمار بود و از آنجمله رضا خان بن محمد خان ترکان میرانوار
 محترم که سابقاً صغیرش بودیم و میرزا سلیمان نقی نوری (خطیب) و میرزا محمد علی و عالی نصیر قزوینی
 و ملا محمد حسین رشتی و غیر هم بودند همگی با اسلحه آخته و ذای رسای با صاحب الزمان از بیت
 بابت بیرون شده و با پیش و شتاب بجهت گروه دشمنان و در خیابان تاختند و از
 آنچون جمع اعدا از این واقعه با خبر شدند اقا حسن را برگزشتند و عده ایشان که معروف
 بنام تخت دار و عذابت بودند لاجرم جمع اجاب با آنوشنافتند و در کوه معروف
 بنام باغ غنبر انقوم پرشور را یافتند و فیما بین طرفین کار از قیل و قال بستیزه و قتال
 کشید و اعدا با اودات حرب با صاحب محله و هجوم بردند و قاتلین ایامی بار فروشی سابق الذکر را
 با صده چند کلوله مجروح کرده از پای آورده و لاجرم اجاب بر آنان تاختند
 و ملاک بر تارکشان نهادند و ساقان نه پنهان را که رسن بنی اقا حسن را میکشیدند و تلخ
 می نمودند و با بعضی قوه قرار دادند و تاب مقاومت نیاورده روی بفرار نهادند
 و بابتی تا مقبره نماند فرستند و از آنجا بشور و صلاح دید با کبریا بجهت نمودند ولی در آنجا
 در جانشان ملا محمد نام رشتی معروف بمحدثس در جمیت هرمان عقب ماند

در کوچ باغ غنچه بسیرا ده گشت و اسلحه اش را از او گرفتند و بر سرش با ضربتی کشتند
 مدویرا در میان مخرآبی انداختند از هر طرف محصور کرده با چوب بزود در میسکه محبت
 اجاب از واقعه با خبر شده آتش محبت در قلوبش ن شعله کشید و بی اختیار دست
 با دروات عرب نونند و یک مدانه ای صاحب الزمان برایشان حمل در شدند و در کوچ غزیره
 بسکانه رزم گرم گردید در رضا خان بن محمد خان ترکمان کین ^{را با شمشیر چیت}
 و طالعید طبعید نام از بایته مشهور کین تن دیگر را زخم کارو از پایا در آورد و با فو که انبوه
 عدا را با آلات جنگ و چوب سنگ نهرم ساختند و آنان مجروح و شکسته اعضا و
 در هم کوفه گر بختند و جان بیلاست بدر بردند و اجاب آقا حسن را با خود همراه نموده
 عودت بیت بایته کردند و اجاب قدوس باین مصلحت وقت بجان کین نزد اصحاب
 رفت و اجاب را از تفرق نمود فقط عده از آنان در بیت مذکور ماندند و تمام شب را

خود را بگه بر سرش

بیدار بوده و حفظ و مراست خود پرور داشتند و چون اباد در آمد شهر مشهد که
 از کثرت انقلابات متوقف چون دیگر بر آتش بپوشید و علما و تابعان ^{بزرگان} تختب
 پای پیشروند و مداره حکومت شکایت بردند و غنیه و مجازات با بشیر را خواستند
 و جماعت اصحاب نیز بتلکم و داد خواهی بد یوانخانه رفتند و از حکم غیر مشروع مجتهد که
 نوزی با آنهم مفاسد شده شکایت و تلکم نمودند و اعضاء دایره حکومت هر چه در اول
 اصحاب را موافق جواب میدیدند ولی از جهت سلطت فقوا چاره جزا حاضر نداشتند
 و مخصوصا ^{حاج میرزا عابدان} غنی که بکشت تربیت آستانه رضویه
 از جانب حاجی میرزا آقاسی نامور و مقیم مشهد بود با میرزا محمد باقر رفیق و شاد
 شده نمود و نام خان مرتیب فوج ارامنه آقا با بیان را که خانچه اش را شده در آنوقت

در آنوقت با سپاهیانش مأمور حفظ و حراست ارک مشهد و انتظام شهر بود بمقاومت با
 یوزا محمد باقر و یارانش تحریک و تکرار می کرد لکن او چون خالی از تعصب و عداوت
 بود بموافقت و رافت سلوک کرد و قضیه را کامیاب بنی آگاهی حاصل نمود و میرزا محمد باقر
 و اصحاب را بر صواب و حاجی میرزا حسن مجتهد و امثالش را مستحق لوم و عتاب دانست و
 بلاخره علما شایسته را بمحبت الدوله نگاهداشتند و زود او در مکتب اردو ارسال داشتند مضمون
 آنکه آخوند ملا حسین بشروی و حاج میرزا محمد علی بارفروشی از اعظم علمای آن زمان
 باب معروف اینک بموجب دستور وی در مشهد انبوه غفیری دور خویش گرد آوردند
 و چنانچه فرستاده بر پا نمودند و در حدود خروج اندک و غریب مشهد را بجهت تصرف
 در آورده آشوب عظیمی بر پا خواهند نمود و شاهزاده حکمران از استماع و ملاحظه
 این اخبار سخت در تشویش و اضطراب افتاد و با سرانگت عبدالمصطفی این
 مراد سابق الذکر که رئیس توپخانه اردو بود مذاکره در میان نهاد و درخواست فی الحال
 جمعی سرباز و سوار فرستاده ^{چنین} را با اردو احضار نماید ولی سرانگت مزبور
 شرحی از عظمت مقام تقوی و علم و شجاعت انجناب بیان و با دلیل و برهان نمود
 که اینکار بدین آسانی انجام نگیرد بلکه موجب هرق دماغ کشیده گردد و صلاح چنین نیست
 که شاهزاده نامه با کمال ادب و احترام نوشته انجناب را محترماً با اردو بفرستد
 و او نیز چنین نمود و نامه را با اردو سوار بشهد نزد وی فرستاد و او را با اردو
 خواست و چون سواران و نامه بدو رسید جمیعت جناب از واقعه مطلع شدند
 و دانستند که نتیجه سعایت ظلمت باشد بآن حد و شدت که مراجعت و مقابله
 کنند و از روی حمایت نمایند ولی او شرح واقعه را بجناب قدوس اظهار داشت

و آن صلاح را در اطاعت از دستور حکومت دید و اصحاب را از مقاومت منع کردند
 دست در چنین دادند که باب بمسک حکمران رود و قدوس باز نذر آن حضرت
 نماید و عیالین با آنجناب وداع نمود و با کمال ادب و حال افروخته بیاض شدت تاثر
 از مفارقت خواست جدا شود در انحال سر بپای وی گذاشت و آنجناب حبیبین و چشمان
 وی را ببوسید با و وعده دهنود که عقیق رب ایت دعوت و قیام برابر را در مازندران
 مرقع ساخته آنچه در خراسان از جهت موانع مذکوره صورت نگرفت در آنجا با اتفاق یکدیگر
 بانجام رسانند پس جناب باب با فاداشن که طایفی قنبر علی سابق الذکر بمسک حشمت اللدوله
 روانه شد و عبد العلی خان مذکور ویرا پذیره گشته در خاتم مخصوص در کمال احترام
 ورود داد و بواجبات هماذاری و خدمت سکندری پرداخت و آنجناب بواسطه او با
 شاهزاده مسکران ملاقات کرد و از روی بخلیجات کامل نمودند و شاهزاده دم بدم
 بر رات علم و فضل و بزرگواریش بیشتر مطلع و آگاه شد و نسبت بوی فطوح شجاعت
 یافت احترام نمود و چون علماء شهید از روابط بین او و شاهزاده حکمران مستبصر گشتند
 بر حقد و عنادشان نسزوده شد و بیشتر به بیان آمدند خصوصاً حاجی میرزا عبید الله سابق الذکر
 لحظه آرام نبود و غلظت و شدتش بر زیادت شد و در خصوصت و امانت اصحاب و
 طرفداری اعدا از حد گذشت تا جرم بیزا محکم با مسر که در وقت جناب باب در اردکان
 حکمران نیز بس و تشنگ بود صلاح چنین دانست و از جناب قدوس نیز تمجیل اجازت
 نمود که بمسک شاهزاده رفت از سود و رفاه علماء مخصوصاً از مسادی اعمال حاجی میرزا عبید الله
 شایسته نماید و داد خواهی کند لکن نسبت کمال با قوتی روان گشت و سام خان برای
 اخذ ناره نسیا و از جناب ندی خواهش کرد که چیزی در شهید نماند و او چنانچه گفتیم

مسلماً همین تعداد مذکور در اشعار مذکور است
 بر سر از آواز چو باد طالع جان غمگین
 طبع قریب بمنزله در خوراست عفت از صغر خود

روی بیرون و بیطرف بود و سخنان آنجناب پسندید و خود نیز چنانچه گذشت عزیت فرود
 از مشهد داشت لاجرم از مشهد بیرون باز نذران حرکت نمود و نیز از محمد علی قزوینی
 در افتش بود و سایر ^{فرماندها} متفرق شدند و در انکال که ^{فرماندها} هاجرت از مشهد
 می نمود ^{فرماندها} نیز از محمد باقر ^{فرماندها} و سایر اعاظم اصحاب را مخاطب ساخته چنین گفت که
 اطاعت حضرت نقطه اولی نمیشود مگر باطاعت من و اطاعت من سینه گردد مگر باطاعت
 جناب باب لهذا ^{فرماندها} باید طایع و منقاد ایشان باشید چه این آیام که سید و مولای
 کل غائب و آثار انقلاب و اضطرار است آیام طوفان میباشد و من فرخ نام
 و جناب باب فلک نبات انگاره با اصحاب و داع نموده بسید آمدند

اجتماع اصحاب در بدشت و فتنه نیالا و واقعات همه ان آیام

بوج ابر عیلم بارض انما که از قسم نقطه اولی خطاب با لعانته المؤمنین برای اجتماع
 در مشهد صادر شد بنا بود تا است اتحاد بابیه در آن بلد مجتمع گردند ولی هنوز جمعیت
 بسیاری حاضر نشده چنانچه سطر گشت اتفاقاتی رخ داد که آن امور را فاشتر داد و جناب
 در مسکن عمده نیز متوقف و قدوس و سایرین از مشهد اجابت نموده متفرق شدند
 و در اوقایت جناب قدوس با نذران حدودت میکرد و مستوز جمع کثیری از اصحاب از موطن
 مختلفه بسیار مشهد بودند و از آنجمله همی در تشریح که از طرف دروازه شمیران
 واقع در قرب طهران بود مجتمع شده همیای مسافرت بکرمان گشته و جناب
 قرة لعین که آیامی چند در آنند نیزه بنوع سابق الذکر در تحت تو جهات مقام عنایت ایها
 یزیت متقرر بود با کسب پیوسته روانه ارض مشهوده گردد پس آنقا میرزا موسی اکبریم

در بیان فریبین از قوه عینت
و حدیث نقلی در سخن ماند

برادر کترشان حسب الامر او را با خادمش قانیه حاتقان خویش از شهر بیرون برد و چون
 با جمال حرکت داد که مرسته و حفظ از دستیان نزد ده دانه شهر را گمان رفت
 که اهل مرم محترم اند و برای مصیبت شیران بیرونند و چون بجزیه مذکوره رسیدند در باغی
 مقر خستیار نمودند و اتفاقاً تسویه آنوقت خالی از سکنه بود چه که امالی برای
 سازند و مشایره با مالک آنجا که چیده خارج شدند و جز در پسیری مستغنی باغ
 بجای بود و آقا میرزا موسی پس از صرف نماز فارغ عودت بشهر شد
 در قهوه العین را بآن بردید و پس در وقت عصر قهوه ای شب در باغ اوسط
 قافله تسویری در باغ ایشان رسانند و باین کیفیت قهوه العین مهفت بوم
 در باغ باقانه بیزیت و نماز و شام بسیار باینجا از در استاده
 عطیت ابی برایشان میرسد تا آنکه از او در باغ تسویری با چند تن دیگر را
 که از آنجا که ملائی محمد حسن و میرزا مادی قزوینی بودند فراموش کردند و آقا میرزا موسی را کلمه
 نامور فرموده باغ فرستادند تا بجمع را بسمت خراسان روانه داشت و ببله ان
 عودت کرد از آنجا آقا میرزا موسی را برای سپهری خانه در بله ان بر جای گذاشتند
 و بنفشه بزم خراسان با عزت و جلال حرکت فرمودند و دعای از جناب قهوه العین
 و همی از جناب که با او بودند و نیز جمال ابی بنفشه متعاقباً همسپار برای خراسان
 شدند و از آن جناب قدوس از شهید برای ما زندان مرحبت یمنود و درین طریق
 گاهی بعضی از بابیه ساور بمشهد ادره اتفاقات میگردند ولی نمیشناختند چنانچه میرزا
 حیدر علی اردستانی که ذکری از او قبلاً نموده و بعداً در محل مناسب شرح او را
 میآوردیم باشش تن از بابیان اردستان چون از بله ان خود بمشهد میرفتند در گرد

اندازی و در عمر شده عازم است عالم بزوع سخن از کتت نه مجمع از برای گفت سبت
 با صفت و قدس در وقت بدست قبل از نوری

در گردن کوهی با آنجناب تصادف نمودند ولی شناختند و او را ایشان استنار
 احوال نمود و ناگهان دست بر انگشته عقیق که در انگشت اقا میرزا حسین ^{در دست زاده چنین} بود نهاد
 در خصوص انگشته و نیز سبیل که از شمار سبیل با تیره بود گفت اینها را از انگشت ^{کرد}
 در آورید و در مشهد تقیه گتید ولی میرزا سلیمان فوری که در طهران هم بسیار مشهور بود
 در بین طسیرین با آنجناب تصادف نمود و وی را با شناخت و از حوادث مشهور
 اطلاع حاصل کرد و با حسرم با تفاقش مراجعت نمود و شیخ استغلام قره‌الهمین از بس
 قدین به توجبات مقام عظمت اسی و نیز کیفیت حرکتشان به هم مشهور علیه را برای وی
 حکایت کرد و با اینکه قدس و میرزا سلیمان و غیره با تفاق مراجعت نموده طی مسافت
 کردند تا در وقت صبحی بدشت رسیدند که قریب است از توابع نظام و واقع در
 یک فوسگی آن و از جاده عمومی راه خراسان بر کنار و از طرفی بیک خراسان
 و خوار در آن که بار اسی بسیار جریب استنار دارد متصل است و بخوبی آب و هوا
 موصوف می باشد و در حسینیک از آنجا عبور نمودند جمعی از مسافین و در دین از شاه
 کردند که از سیاهی احوالشان علامت بابت نمایان بود ولی از آنجا گذشتند
 همیشه نزدیک شاهرود رسیدند یکی از مسرونین جناب اقا محمد اصفهانی معروف
 بخا سب را تصادف نمودند که ببت بدشت میرفت پس میرزا سلیمان با وی مصاحبه
 و مکالمه کرد و در ضمن از احوال جمعی که در بدشت دیدند استنار نمودند آنچه از اخبار بدشت
 که جهال اسی و نیز جناب قره‌الهمین چندیم است در بدشت هستند و جمعی از دهستان
 اصفهان و سوزین را نیز نام برده گفتند متوججا با کان پیستند و هر روز از طلاء
 متفرقه ^{سوزین} دارد میشوند و همه فخر حرکت موبک اسی و قره‌الهمین می باشد میرزا سلیمان

به دگفت که در بدست بملا احمد ابدال بگو امروز هنگام صبح آفتاب بر شام تا بیدار بخت
 و اما محمد مذکور پی مقصد نبرد و از او پرسید که آیا آنوار که نسبت شاهرود مردان است
 جناب باب عیاشند میرزا سلیمان در خواب گفت که مولای جناب باب است در وقت
 شاهرود در اند و اما محمد بدست شافت و چنین را بگفت پس حال ابیانی
 احوال سوار بر مرکب شد و اما محمد معلم نوری را با خود همراه کرده در آنوقت مغرب
 روانه شاهرود شدند و جناب قدوس و همرازش را بدست مرحمت دادند و صبح
 زود معارفن طلوع آفتاب در بدست ورود نمودند و بدین طریق آنقریه محل خانات و اجتماع
 اصحاب واقع شد و بعد از جمعیت همشما و دیگران بودند و این واقعه در ماه نهم اتفاق
 افتاد و تمام مدت توقف در اینجا پس از ورود جناب قدوس ده یوم شده همگی
 میهمان جمال بھی بودند چنانچه تا باغ اجاره نمودن یکی مخصوص جناب
 قدوس و او در خدمت اندرون و سایر اصحاب در بیرون نزل گزیدند و باقی
 اجازه بجز شرف می یافتند و باغ دوام مخصوص جناب مستر است همین بود
 و او با خادم اش خانه در خدمت اندرون و همی از اصحاب قزوینی در بیرون وقت
 گرفته و آنکادی فرمادی بخدمت در بانی افتخار داشت و خود بخدمت در بانی دیگر
 مرکز خیام نموده توقف نمود و حاجی نصیر قزوینی در بان باغ مستر شد
 و بنوع مذکور آنسبب مهم از اصحاب در بدست اجتماع و استقامت یافتند و در او ضلع و آن
 و همان در قیام بمقتود و فرامان مذاکرات نموده و برای استقامت حضرت نشاند
 از حبس پرین را بجا زدند و مستم شدند که ما نزدان قیام و اجتماع کرده
 از نظرین بگیمان و آذین بایان رفته آن بزرگوار را فرامی دهند و برای امور بدیه و غیره

و معجزات عظیمه یک روز و ظهور یافت نام پستریه در این امر تاریخی گردید و اصحاب
 بدشت مشهور در سموره اکهه و دشت شدند چه که در اصلاح از حدود و بیرون شدند
 و تقرب با حصول بدیه و اوضاع جدید و مسالکت و جهالکی را طی نمودند و در عزت فکر و تقطاع
 از مساوی حقیقت و استعدا قبول نوایای بدیه آتیه طریقه مستی را پیچیدند و در اوج فضای
 بی انتهای روح پرواز نمودند و بنگار اعلای سرت و عالمی خالی از خیار طلال و که درت رسیدند
 و هر روز لومی جدید حاوی انوار فصل و اسید و سرور جایید و اشاری آبدار و خطا بانی عالمی قدر
 عربی و یافاری صادر میگشت و میرزا سلیمان نوری در مجلس احباب نشید عجمه و تنور فکر و نبات
 قلب و شئون روحیه و عرفانیه و ظهورات کاتبه از اصحاب خصوصاً از جناب قدوس
 بروز و ظهور کرد و رحمت کمالات انبیا و اولیا سلف در آمان طلوع و طلوع نمود و هر یک
 بالقاب و اوصافی مخصوص جلوه کردند و القاب بدیهه جلیله برایشان توزیع گشت که نامی بسید
 برایشان شده و بعد اهریکت بدان نام خوانده شدند و در توقیعات نقطه اولی بآن
 القاب خطاب یافتند و القاب کریمه قدوس و ظاهره و ستر الوجود و غیرها
 و نیز نام عظیم هم شکر گشت و هر چند در سین گزشته در القاب هم در طهران محل و نام
 و ایاب رؤسا و همین اصحاب مانند باب الباب و حمید و اربابی و شیخ عظیم و ظاهره و حضرت
 قدوس و غیرهم بود و اخذ دستور در حق و حق امور بوقوع می پیوست در این اوقات
 بیشتر از پیش در محنت تأثیر و استغافه سقیم از انوار اهی قرار گرفتند و نیز در آن ایام
 قضیه اختلاف نظر فیما بین جناب قرة العین و پیروانش از طرفی و مخالفین از طرفی
 دیگر که قبلاً اشاره کردیم شدت یافت و در ظاهر قریب بمقام سازده رسید زیرا که
 او پیش از پیش بر داشت و مآرب و نوایای خویش را ظاهر ساخت

در صورت ظاهر جناب قدوس سخت با وی مخالفت می نمود و فیما بین معارضه و تقابل
 حاصل آمد و اختلاف نظر شدیدی گشت و از این رو اصحاب بدشت بر سر گونگی شدند بر وی
 جناب ظاهره را منقرض الظاهره میدانستند و واقف بر نقطه علم آیه و حاصل محتاج
 اسرار و آیات و آثار مایه می شدند و او خود نیز در ظاهر چنین ادعا می نمود و میگفت که
 قدوس اطلعت اعلی زدن فرستاد تا از عیش بنام و همی کثیر شخص قتم المقام قدوس را
 در تمام ششون بزرگ نفس نقطه اول می شناسد و او نیز خود ذاتی مرتفع داشت و
 قرة لعین را بعبارت مرثه و اصلی پیش اصحاب المرحه می خواند و انفعیدت و طریقت را ضعیف
 و سطحی و منحرف از طریق سقیم میگفت و گوی دیگرند اصحاب هر دو را صادق و محقق خوانده
 و اختلاف مابین هر دو دیده و منظور آئی را امکان و تربیت اصحاب میدانستند
 و در دستة دستور ما و ابرامی صادره را موافق مفهوم خود تفسیر کرده و بزرگ معلوم
 نسبت میدادند ولی چون تا آن هنگام اعلان و اشعار نسخ خوانند در سوم قدیم در فتح حکام
 و تقالید قبله نشده لهذا مجال ابی با جناب قدوس و ظاهره مذاکرات فرمودند و قرار
 اعلان نسخ در فتح آنرا دادند تا بالاخره در روزی از روز ما هم سیکل التلغ ابی را
 در ظاهر صورت کمتر زراحی حاصل شده در بستر بیماری قرار گرفتند و چون قدوس
 آن بشنید به آن باغ ششاد جنب بستر بنشت آنجا بجای یک نفر سایر اصحاب خبردار
 و به آنجا رفتند و بر تریب و جنب یکدیگر جلوس نمودند در انحال محمد حسن فقی القزوینی
 نزد جناب مسترة لعین حضور یافت و قدوس خبر داد که آنجناب میرا طلبید
 داد در جواب چنین گفت که مرا بقرة لعین سسر و کارای میت پس فقی بلا تأمل نزد
 آنجناب حودت نمود و بعد از لحظه با شمشیر برهنه نزد قدوس حاضر شد و شمشیر را بر زانوی وی

وی گذشته گفت که در چنین است یا باید نزد آنجناب حاضر شوید و یا با این شمشیر گردنم را قطع کنید
 و او با حسن شمشیر از نمود که حضورم نزد وی ممکن نیست مکن از قطع عنقت مضایقه ندارم
 این گفت و استسین بلازد همیشه شمشیر را با قوت در دست گرفت اصحاب شاهده کردند
 که قره لعین بدون حجاب با سکون در قمار خزان روی بان میاید همیشه دیده
 شان بر روی وی افتاد و از کتیه طیبیه ظاهره را بحجاب بگریسته گویا خطاب
 غصود البصار کم از مصدر جلال غیبی بگوششان رسید پس دیدگان بر بستند و دستها
 بر چشم گرفتند چسبی بیرون شستند و برضی « فایست حیرت و اضطراب
 برهای ماندند و حرکت توانستند و در آئینان عبده انحال نامی اسمعانی در قیامت
 تا اثر و تمسیر حال معلقوم خود را ببرد و با گلوی خونین فریاد زنان با بیطرف و آنطرف
 ای شتافت ولی آنجناب بدان احوال عتسانانی نمود در در حالیکه سرود و ابیات
 جذبه عربیه برسیان و نصیحت اقرب است و دانش القمرفتنی میسند و بترج و کنایه
 بر ساند که دوره حدودت دیده گذشت و عصر ولایت مطلقه و قیامت روحانیت
 و قیام قیامت فرق او امام در رفع تقایید امام طلوع کرد و این اوضاع و احوال در مقتدا
 و شرط آن است بکلیح فرماید در مقابل قدوس قرار گرفت
 و در آنحال کلمات و ابیات که تا فر رسید و بدین جلا ختم شد آن ایتقین فی جنات
 و نهی مقد صدق عند طیک مقدر و بادست خود چنان اشاره نمود که طرف اشاره
 مقام عظمت ابی و قدوس بر دو واقع میشدند و جهانی یکی بحالی در بستر آرمیده بودند
 که در نظر برآید از شدت نقابت و بیخوابی بحواب رفته اند و قدوس در حالت غضب
 شمشیر بر دست داشته چنان تصور میگرفت که بستره لعین فرود خواهد آمد

و در آنجا که رو بوی نموده گفت منم اشک که چون قائم گوید حتی نقبا و بنجا تکلیف نیآورده از طرفش
 بگیرند آنگاه ضایعاتی عتاب میزند و نموده و از اعمال حسدی بازخواست کرده و در آنجا
 واقعات مشهور را ذکر کرده گفت چرا در اینجا بشر ایستادست و قیام رفتار کردی و چو با
 بر جای گذاشته بدین سو مرتبت نمودی و قدوس سوالات وی را حل نمود و بدو گفت
 که من خود مصلحت وقت را چنین دیدم کسی را برین امری نیست پس از مقادلات و مساوات
 سوالات و اجوبه فیما بین ایشان در آیاتی چند انجمنات الفت و تحت تاثیر
 و آشتی و یگانگی فکر برخواست و در دستر آشکارا گشت چه که جمال بی
 ذات البین را بدین طریق صلاح نمود که طریقی ناکت و ساکن و منظر باشند تا جواب
 عراض که در خصوص کاتب قره العین بجز نقطه اولی قبل از رفتن بود و چون جواب
 عرضش رسید و قره العین را بقلب ظاهره یاد فرمودند چنانچه صورت برخی از آن
 توقعات را قبلاً ثبت نمودیم و نیز از فرمهای توقعات روح نسخ تقالید قبلیه استقام
 گشت کمال موافق شدند و نسخ رسوم غیبه و کسر و در وقتان بعدی قبلیه شروع
 گردید و جناب ظاهره گفت امروز حسیه است و محوم احباب با یکدیگر مصافحه و مصافحه پذیرد
 پس یکی چنان نمودند و آن تجسس هم بدین طریق فایده پذیرفت و تورا افکار و محاسبات
 و فرق حجب و کسر اصنام تقالید و ادغام برای تسبیل توایم و احکام بدیهه حاصل گشت
 و با حقیقت چنان منطوقی شد که دیگر باره بهای یافت و تقسیم که از آن دور
 بر یکدیگر در سجده نماز که تا از زمان بدون آن سجود و عبادت همراهی را تحقق نمیدانستند
 در همین گشت نام بت بر آن گذاشته آنگاه با اجتماع بر حسیه شد و در بدست
 مانده آن کرده و از بسدای ورود جمال بی در بدست تا فرج از آنجا

x در وقتیکه
 ده روز نورانی
 که تا در صدر
 در آنجا
 بکشد تا در وقت
 آنجا نهاد که
 قره العین را
 در بدست
 در آنجا
 در آنجا

از آنجا بخت و دور در گذشت چون بسوب مازندان کویچینه حسب دستور ^{همه حاجی ترقیب دادند}
 که در یک طرف آن قدوس و طرفی دیگر ظاهر کرده داشت و هر روز ابیات و سرودی
 انشا می نمود و همی از هر مان در اطراف هوج با طبله تعقی می کردند و هموم از سرت آن بیوم
 قیام در عبور و نشاء و رقص و نسا تا ^{تمام} بودند تا بقریه نیلار رسیدند و در پانین کوه منزل گزیدند
 و شب را بیا رسیدند هنگام فجر در حالتیکه بسوز از مقر خوانشان بر نخواستند و قبیای
 سفر شده بودند از آنالی مسز را جریب که از شور و شغف و جذب و شغف و حریت
 و نهضت و اجتماع و اتحاد اصحاب عرب و بیسم و از شدت غل و بغضا و تقصیب
 و عداوت دو نیم داشتند و از مردم دور و نزدیک بگذرد و او نام و منسرتیات نامحدود نسبت
 اهل بدشت شنیدند بتحرک و تبسج طام و ارباب حاکم بر پنهان هجوم آوردند و
 از پاهای کوه سنگباران کرده با چوب و سنگ و ساز آلات جنگ برایشان حمله کردند
 و همی را بسختی مضروب و مجروح ساختند و اموال و اشیایشان را میبار بردند و اصحاب
 معتز و قیای بودند مقاومت و مدافعتی نکردند و هرگی متفرق و فراری گشتند
 جناب قدوس نسبت مازندان رفت و سائرین منفسر و او جماعه بسوی شتافتند
 و در آنجا جناب ظاهر تنها ماند و جوانی میرزا عبد الله نام از اهل شیراز
 از شدت حیت و غیرت شمشیر از غلاف کشیده بمدافعت از آنجناب قصد مقاومت
 با جماعت داشت ولی جناب ^{سخت} ویر از مقاومت فرج کرد
 و خود بخت و عده با انبوه مردم مقابل شده و مقداری لشکر از او چو ^{چو} از
 آنان رئیس و زرش را جو یا شد نام دریا بیگی را بر زبان راندند
 و او سابقه معرفت نسبت بمقام عظمت داشت و از واقعه مطلع شده بعضی جوانان

پس از وی مطالبه اموال منسوبه احباب و مجازات معتدیان را فرمودند و او اطاعت نمود
 اموال و اطفال قارت شده را استرداد کرده پذیرش داد آنگاه مقرر داشتند که
 جناب ظاهره از طبرستان با فروش وازم فرود کرد و در محلی که برای وی مختار شد
 سکونت و آرام جوید و ملا ابو تراب اشتهاردی نامور انجام فرام نمودند و از جمله احباب
 که در فتنه نیالا ضرب و صدمه شدید دید آن میرزا مادی غسری امضای بود که در
 سابق ذکری از او و برادرش آقا میرزا محمد علی نمودیم و شرح احوال بخانه جلیله را
 در بخش نهم و بخشهای دیگر مفصلاً خواهیم آورد و حکایت انواقه را برادرش آقا
 میرزا محمد علی مذکور چنین بیان کرد که پس از آنکه در نیالا اعدا اجباراً تعاقب کردند
 و بر سر که دست یافتند میزدند و کشتند و اموال بغارت بردند من از وی
 و برخی دیگر طبرستان را پیش گرفته رفتیم در بین راه از شدت جوع و کوفتگی براخی
 ضعف شدیدی مستولی گشت پس نمودیم بجاروانسرای همزدیک کشیدیم و شب را در آنجا
 افتادیم و از وی نیمه شب در آشکاروانسرا وفات نمود در فغانیز در دین شب از بیم
 اشرد هر یک بطرفی زدند فقط من بنفش اخی بر جای ماندم و سپیده دم
 ناچار شده نقش را از کاروانسرا بیرون برده در کنار جاده ایستاده تیران
 ماندم ناگهان زنی ز مسافت بعیده بجانب من آمد چون نزدیک رسید
 پرسید شما کیستید و چرا اینجا ایستاده اید گفتم برادرم و شب
 در این کاروانسرا وفات نمود اینک تحتنا و غریب از عهده کفن و دفن برسایم
 گفت نگران نباش که من برای انجام همین خدمت آمدم چه که شب گذشته
 جناب از من خبر اسلام آنگاه طبرستان را در عالم رویا دیدم من فرمودتی از اولاد من در این

در این کار و اسرار وفات نمود باید فردا بروی و او را کفن و دفن مناسبی این بخت و بسوی
 قریش شتافت و چند دقیقه پیش گذشت که با جمعی از خصال چهار با ما ایلم کفن و دفن حاضر
 شد و انزوم را در نهم آب غسل داده کفن نمودند و چون اخوی وصیت نمود که بر او
 کنار جاده راه زود که ملا دفن نمایند لذا بهمان طسرتی در آنجا دفن نمودیم و اما جناب
 حدیث پس از وصول بازندان و چار تفرصات طلبا شد و مدتی در خانه حاجی میرزا محمد تقی
 مجتهد ساری بمجلسی بود و در آن وقت در آنجا صحبت و احباب بعضی ملاقاتش رسیدند
 و ذکر تسبیح مسروق بشاهاده الازلیه که قبل از آن برای جناب باب الیاب نگاشته و ارسال
 داشته درین مجلس بخش سوم خواهد آمد و با کجلا امر اجتماع بدشت بنوع مذکور خاتمه یافت
 و منق بفرقه گردید و در آن مجلسان و فقه عظمی که نیزه صیقلی برای تصفیه و تنویر عقول و قلوب
 بود و بر منی طسرتی آیه احباب نیز ولالت مینمود برخی از تقوس مستضعفه تزلزل گشته
 و در چار نمود و مجود و انصرف و انحراف شدند و هم وقایح مزبور به بنوع مبالغه نشر یافت
 و اعزاقات و فستریاتی بین امالی آخذ و دستها گرفت و سیجان و صندیت شده
 در مردم نسبت بیابیه ایجاد کرد و بنویسکه از شدت نفرت و عصیت اعدای از آنان را در راه
 خود راه نینداده و وفات نامت جهان ابھی در تاسیس بدشت شهرتی گرفت
 و بسج و دستیان رسید و بعد از حاجی میرزا آقاسی حکمی بر یکی از خوانین محترم بازندان صادر
 شد که ایشان را دستگیر نماید و نامت بازندان بدان خان رسید که جهان ابھی در خانه
 پریش جهان بود و آنخان ارادت صادق با تمام داشت و ذکری در باره راجع حکم
 نامت نمودند ولی در تزلزل و خستیر بودند که چه چاره نمایند و چند کلام نیز از این گفتند
 بازندانانی نزد خان و جوان مذکور شش شتافت و چون از کیفیت حال سینه خبر بود کفن

در فاه و ابشارشان از مسافت دور بزبان مازندرانی فریاد برکشید و اینجاست گفت که
 مردی بزود مراد آنکه مجربش بود و ما کینت فوت مجربش و تا اثرانش را در جامه بایه
 بعد از گفتش خواهم آورد

احضار رتب اعلی از چهره بی خبری و وقوع حادثه عجیبه
 چون از بایه سفر او بایه مجتبی اشال واقعات مزبوره در اغلب نقاط ایران بوقوع
 بر پرت و علماء و فقها و ارباب نسب و افتاد با تعجب و شگفتی متعجب برخواستند
 و امالی را بمقاومت ایشان بر افروختند و در برخی مواقع آنان نیز بمداغت از خود
 قیام کردند و حکومت محلی با اهدا و خصما ملک و مساعدت نمودند و حال آن احوال
 شهرت ایمان همی از شاه نیز با سماع دشمنان رسید و خصوصاً کیفیات احوال
 و اعمال در ویش هندی سابق الذکر و گردین همی کثیر از اکراد و بزرگان را بدوشنیدند
 و دوله و غلظت در هر طرف بلند شد و شکایات متواتره بکلی میرزا
 آقاسی نوشته و قطع قطع آقاها خواستار گشته و او بلاخره با او را
 موافقت کرد و خواهشها را اجراء نمود و سرمان بوالی آورد تا بیکان که در آن تمام
 ناصرالدین میرزا پسر ارشد محمد شاه و ولیعهد او و تقریباً در شانزده سالگی حاضر کرد
 که آنحضرت را ندیدند چهره بی خبری بنسب برزق حاضر نماید و مجلس مهمی از علمای درجه اول شهر بایا به
 و آن بزرگوار را حاضر سازد تا پس از مکالمه و محتاجه با او مشتق شده روی
 قطعی خویش را در باره وی بیازند و فتوی دهند و موافق آن معمول و مجرب گرد
 پدر استخیم و اهدا در خصوص این علوم سخنان مختلف در میان کس گفته و عقاید استخیم
 اظهار داشته برخی در اعیان الذم و تعجب اما احصای همچون خوانند و گفتمند چون از

از سلسله سادات صحیح نسب و تصف بزهد و تقوی و عبادت و حتی در کتاب او مکره‌های
 از حضرت سن‌الی‌الایوم کسی باو نسبت داده اند و تفرق و ایذاء وی جایز نیست و بعضی دیگر
 ویرا چون عالم مدینه علی کرده بود برقرار شد و تا آنکه عیال بزرگوار می‌گفتند و
 کلمات و آثار علمیه بینه او را از انجذاب فرض می‌کردند و گوی که وی را در نهایت
 قوت و شدت ادراک و احساس دیده و صدور و نزول و تکلیفات عالیات را در
 نهایت سرعت و بلا احوال رویه زد فلش مشاهده کرده چون اسیر سموات و عظامه دعوات
 شد بدید بودند او را احوال مفضل و مدعی مغفرتی علی الله و محمد و التمام یاد کردند و
 هنوز واقعه امر و حکم دولت شریک گرفته بود که آنحضرت بحضرت عظیم امر سرور
 در پیش بندی مذکور را عرض نماید تا با همان انقطاع که در هند و سنان بایران آمده
 نیز پیاده از ایران حدود نایب و او را بطلب قرآنه خوانند و همسیر که امر
 بدو پیش رسید بعضی استماع او استخیر چنان بجهت حرکت نمود که مرکب
 و مصاریف راه نیز پذیرفت و هر که خواست با او همسفر شود قبول کرد و پیاده در آنگذرد
 بدرفت و دیگر نشانی از او نیستند و نیز شیخ مذکور دستور دادند بنسب زینقه بسیر
 ابوالمسیر فخیل نه عظامی احباب بنسب و چه که برودی انکسوم را باروتیه و تبسیر و در آنجا
 که دلی ایشان فرودی بر آن بزرگوار بود و سلام خواهد شد و هم میرزا محمد الوتاق
 ز شیرازی که چندی حسب الامر متوقف خوی بود پیغام او فرستادند که بسیار در
 شده در آنجا توقف گیرد و منتظر ورود آنحضرت باشد و با اینکه ناصرالدین میرزا پس از
 وصول فرمان دولت سواران و ناظرین چند برای انجام امر بکسب سرفروان
 داشت و آن آقام از آنوقت قیافه آنحضرت در قلعه چرچین متجاوز از سه ماه گذشته بود

پس سوادان و نامورین مذکور اورا در کجی خان ایلیانی تسلیم گرفتند از طسرتی که نامون
از تصور جمله بابتیه بوده بصوب تبریز حرکت دادند و منزل بمنزل ره خود دیدند و
در بین طسرتی چون بار آید ولادت شد ^{سردار محمد علی خان} حاکم ایلیانکست تا اسم میرزا بن فتح شاه
و عم محمد شاه از شهر ایلکان جلیل الف صاحب علم و ثروت و فیره بود و سالها صاحب ^{سوادان}
سکرانی میزد و جهال و غلغلهش بدیده بود که مانند پادشاهان و پسران ایران خانم بر سر
لوط فرمایش میباد و هیچ در هیچ طیش این مصالح بود و فندان از تزیین شهنشاهی نام
و در پایه در دست و در حیطه تصرف و اقتدار او و سفارشش بر آن در کار و گفتند بود و او
خود با خانه اش در قریه کلکیش بنام شیوان که سموره بزرگی در ساحل آن بحسیر است
قرار سکونت میبرد و در بیان احکامش آورده اند که چون طبعی اوق بود مکتب آید اسلام
جهتش با کوبه جهال غیرت از او فرست که با این برضی حاضر شود و ادبی مضایقه به آنجا
و آنرا از آب پیاده میشد و بیمار را معاینه میکرد و دستور معالجه میداد و معالجه
و او و خاندان هم بسوزل میباشست پس سواداننده بصوب تبریز حرکت یافت و با کله
این شاهزاده آزاده آن بزرگوار را در حارث دار انکومه وارد کرد و خابیت استرام و
پیران فولزی را بجای آورد و مدت ده روز انکفرت ^{اقامت فرمودند}
و حارث مذکور بنانی است محصور و همراهِ برادر بسیارم تقیح از سنگ و آجر
و کج ساخته و در در یکت نه چهارکن حیوان برجه در تقیح و بنا بر فستق
و در این رو ^{بنام چهار برج شهسوار بود} حارث ششتر ^{از روی}
و بیرونی و حامی که چکت و در سمت اندرونی تالاری رسیع و شش با کج و آجر که در بعضی
صورت فستق شاه و برخی نه کبار جهال ^{شهر اکرام بود} و در بیرونی

و در بیرونی یکدسکاه عمارت مستطی و دایره و تالار و حجره بود مغرب و در فوق و این
 عرقه داشت که حضرت نقطه اولی در آن اقامت و استراحت میفرمودند
 در آنچه در روز توقف در او میست با آزادی تمام مراد و با نام میسند و در حلال و حرام
 بلد زیارت و استفاضه از او نازل شده مراسم احترامات را بجای میآورند
 و این بنام آن برسم باز دید تشریف میرد در کیفیت او ضاع آن ایام حکایت
 کردند که روزی برای استخام عزم گرما میبلد نمودند پس شاهزاده برای تکبیل وی
 دستور داد که یکی از بهترین اسبان را از صیقل در آوردند و زمین بر خفا وند تا آن بزرگوار
 سوار شوند و پس روشن کردن گنبر برای سواری بکار برده میشد لذا با جلدی رکاب
 میداد و در آن موقع که برای رکوب حاضر گردند همیشه حاضر بر
 قاش بودند و همیشه دیدند آب خام نزد آنها نهدم رام شده تمام داد و یکی حکایت
 حیرت انگیز فرمودند و چون آن بزرگوار در گرام شستند نمود و فراغت بسته
 بیرون آمد انبوه نام از شدت ارادت و حسن عقیدت که حاصل نموده بودند
 برای تبرک و استنشاق آب خیزند را بردند و حتی در طریقه فرسینه را با دستمالها بگریختند
 و در این طریق بر روزات و ظهورات غیبی در ایام توقف در او میست در آن بزرگوار ماثور
 و مشهور گردید آورده اند که حاجی شیخ خان بیگلریگی در کتبه که عمارت چهار برج
 مذکور از آثار بیگلریگی نامی اسلاف او بود و تعلق بوی داشت با اینکه در ظاهر نسبت
 با حضرت ظاهر انبان صریح نمیکرد و از بابتیه در شمار نبود از جهت کمال حسن عقیدت
 که بوی حاصل کرده بود آنقدره سکنت را احترام میمود و در دیالی صبه با دست چپ
 چاروب زده تمیز میکرد و چراغ میافروخت و با شنایان خود بکرات چنین

که سعادت زندگانیم نزد بکت این بلافاصله است و بجز آنچه محتسین و ابراهیم هستند آن که
 در آنجا در روز حسن حقیقت بیان بزرگوار یافتند همی از زمین نیز در آن جا بودند
 و یکی از مشهورترین آنان از طبقه علما امام و برودی نام داشت که شیخ صالح را
 در پیش ختم خوانیم آورد و همی دیگر از علما اصحاب مانند قاضی جلیل درویش و حاجین
 و جیل براف و صالحی که نزد شری و حاجی حاج حسین اشک و غیرهم برایش
 نام گشتند و هم در آن ایام آقا بابا بیگ نام نقاشباشی از اهل شیستان
 از وی اجازه حاصل کرده شیعی از صورت چاپوش را بر وی علفه آورد که
 بیانه رسم اصلی است در آن بزرگوار یادگار ماند و کیفیت تصاویر موجوده آنرا
 در محلی مناسب می آوریم و پس از انقضاء ده روز مذکور با اتفاق سواران بسیار
 شدند و چون به پار و سنگی تریز رسیدند حاجی محمد تقی میثاقی سابق الذکر از شایر
 اینجایه مبالغه نمود با مورین بدل نموده ایشانرا ارضی داشت آنحضرت را انصاف
 و حیرت نمود ولی در آنجا که بایه میسکان بسیار و تقریباً این نام نامدار بود و
 سواران امرگشوی داشتند که از آنجا که با تقریب ورودند چند لدا توخت آن امر را
 به این طریق دادند که حاجی مذکور دستسری کوچکی که در این راه بود و بعد از دریاگان
 کاروانسرا و باغاتی برقرار و باروانسرای باغی اشترها گرفت برای وی همیشه
 اکرام و معافی میسکان نمود و مالی بسیار بی دریا برایش ترف
 بستند آنجا ویرا از قریه مذکوره سواران باج تعلق خود برده تا چون به تریز
 رسدند محض اشباحا و حاجان از شدت بهر که میسکانی که در روم بوده او را
 چپ ترف دادند و تا شیعی کنیم در این بجز شیعی - رسید و بدین

و بدین شرف مقرر گردید که نامور با بلاغ و جوت قانیت بخت گشت تا بصیج بیان بدون
 ملاحظه و بی ستر و کتمان گذارد با سماع صاحبان آردان و احویه رساند و مورد مقلدات
 و اختصاصات و نامور انجام و طائف همه شد و چون انان خاطر شمس اندیشه و اندوه قرب
 وقوع شهادت التور بود و اظهار بر زبان میخواست تا از خویشی بیانات وی بگفت
 که بسوزنم حد نظر ایشان تا نام است و لذت آنجا جبهه در این سفر تیز واقع خواهد شد و نیز
 و بیارت خود نیز او شهادت خود را بعد از وقوع شهادت عظمی صریحا بشنید بنایت
 سرگشت و با حال شادمانی بی انجام و طائف از نزد وی رخص گردید و شرح این واقعات
 و توفیق صادر از تسلیم آنحضرت در انخصوص که بخش سوم در ضمن بیان احوال او خواهد رسید که در
 و پس از انکه از او در شهر کرده و در همان غرض از قلعه ارگت که در سفر او بش تیز تر قوت
 بود اوقات داده موقوف بداشتند و خبر ورود او بین امانی شهرت یافت و در ملک و احوال
 و اولاد در طرفه افتاد و آتش کینه در ظهورشان مشعل گشت و آنان دو دسته بودند
 جمعی از فقوت و اعیانین و گروهی از شیخیه و دسته اول چندان اصرار و تعصب در ایداد
 این گروه نیک کردند و از روز ساء آنان میرزا احمد امام جمعه و میرزا ابوسعید محمد پیراه و قاضی
 رفیعی قلی علم الهدی مزی که بین انان سس حاجی علم بشمار داشت و حاجی قاضی شریف
 شیروانی و آقا سید علی زین العابدین و سایر هم بودند و اکثر آنان میگفتند که چون آقا سید
 صیج است و از توحید و نبوت و امامت اندک آشنای شمس و سایر مستفادات و مسائل
 همه استیاریه چیزها را مخالف فیت نهایت اگر حتی بود و تبت و الهام و علم الهی
 است و آن از دو حال بیرون نیست یا اختلال در اظهار او پیدا شده و او بر خودش
 مشتبه گردیده و همچنین او قاضی بر ابدت نموده و یا اگر کتب ربانی است و نیز

به نوسیدن میوه اصلاح اوضاع مملکت و زنی ملت را فراموش نماید و علی ایضا شوکان
 مستحق قتل نیست بلکه باید معاصی شود و یا اگر ترفیع و تکریم گردد تا از این احوال
 و دعاوی دست بردارد و دستند و دم اصرار در باره او داشتند و میگفتند تا در حقیقت
 حیات است آتش این فتنه که احوالش در همه جا شعل و در تن او روشن گردد و در روزی
 آنان علامت معقانی که خویش را پس از وفات حاجی سید کاظم شریعتی خلف او در شش پند
 میگفت و از آنکه انصام حضرت بود و دیگر میرزا علی امیر شیخ الاسلام و برادر زاده اش میرزا ابوالفتح
 شیخ الاسلام و حاجی قاسم و نظام اعلیٰ معتمد و قاضی ناصر الدین میرزا و سعید و حسین و
 و این اختلاف آراء سبب شد که کیفیت انظوم را در کتب مجال خویش گذاشتند
 نه بجهت مضار و نه در مجلس استفاق و تحقیق کشیدند و پس از انقضای آنچه در طرف
 و سعید حسین مقرر شد که نخست ویرا حاضر کنند و بر دعاوی او قرار صحیح بشنوند و بعد از
 آن غرضی الیه امر از وجوب قتل و یا اکتفا به تکریم و تکریم و حکم و قوی دهند مکن
 مستحق تکریم قوی تر بوده چه که محرم شاه نه در کتاب قتل شدیدی بر کار دارد
 و در کتب طایفه رفت و مدارا بپسندد و اگر و صورت حاجی میرزا اقامت میسر بود که
 همکار آرائی و در جزئیات علمی و فقهی را هر ساعت در آن شهر می آید و در بیاید
 از شبید و توقیف و حبس نیز اجتناب میکرد و نیز مرض و شش وی را بر می
 از خدا و امید شفا مجرب کرده بود و خصوصاً بعضی از کار جاریه در اسن و اخوانه
 بسمش بر رسید که اگر پادشاه میرزا ابوالفتح قسم قائم مقام را که از سادات بزرگوار
 و پادگان عالیقدر بود بقتل میرزا حسین بستانا شدت خلعت و در وقت شهادت
 و حاکم وقت در تبریز یعنی ناصر الدین میرزا در آغاز جوانی و مطلق هوای نفس و آزادی

سلطنت و کامرانی و مقظنوت بود و تصرف تحت دایسر و منگ در لذات منور در شهرت
 و از احساسات روحانیت و محافظت اجتماعیه انسانیه بنیابت دور و خودرایی و جاهلی و بی
 بنسرد بود چه آنکه گویند در آنجا که حکومت آذربایجان داشت هر مهنت در شب جمعه
 بایستی برخی از چارپوسان ستم و در بارین سخطش و دشمنیه در غایت حسن و جمال
 برایش قیاسازند تا عقد از دوایج بسته هم بستر گردد و او مجلسی را مرکب از علماء
 درخی از درباریان خود فرمان داد تا مآبیا گردند و ملاکای ریاست خواه تملق در سپردن
 او در دو طرف قرار گرفتند و سه تن از اعضاء مهم در بارش نیز در حضور وی ایستاده بودند
 که یکی از آنان کاظم خان قزاقی و دیگری فراتشباشی او و پسر اسمیل خان داماد و فرزندش باشی
 فتحعلی شاه بود و سوم میر اصلانخان خال و پیشکار او دیگر میرزا یحیی منشی او و سینه حاجی علی
 ابن میرزا مسعود وزیر امور خارجه که تحصیلات عربیه و خیرا کرده بود حضور داشت و از علماء
 مآ محمد مقانی و قاضی نقی قلی شلم افسردی و حاجی علی محمد نظام العلماء و میرزا علی منیر شمس
 زاده شیخیه و میرزا احمد امام جبهه بزرگ تیز و بعضی مجتهدین دیگر حاضر بودند و جماعت
 کثیری نیز برای تماشا ایستاده شدند و هر سه نام قرب غروب آفتاب بود و آنحضرت از آنجا
 فارغ و از گرابه خارج شده بود که او را بر او در آن حکومتی باقیان خود بودند و چون
 در آنکه صادره حکم و افتاء حاضر کردند ناصر الدین میرزا و علماء و در بار یافتی سبک
 باد در رفتار و گفتار مراتب ادب و احترام و بنوع تجری کشف حقیقت معاهده نکردند
 بلکه با غرور و کبر و متعبر و ناوردانی و بی حسنیاتی گفتگو و سلوک نمودند چنانچه آنحضرت لیدی لرزه
 سلام دادند و احدی از حاضرین جواب سلام نگفتند و توجیه و احترامی ننمودند لاجرم
 لحنی گشت زمود و چون اعتقاد نخبی از ایشان ندیدند و سینه در عملی رسیع از آن بلبس باقی

و عطف نیست و در فایده ادب چنانچه عادتش بود دستمهرازه استین عیان آورد
 بگر و ذکر خود در وقت مرطابا پس از مقداری تلق و اظهار عشق نسبت به عیب و عار برای
 پای شایسته بری پرداختند و گفت حاجی قاسم بود چنین مسئوال نمود که آن
 حقیقت مطلب و ادعای شایسته و او در جواب بدون تکیه و دانه با کمال صراحت بیان
 اعتراف بداعیه و مقام خویش و اظهار مغریت نقطه علم و مشیت الهیه و قول منزلت
 الهیه فرمود و آنان چون چنانچه میخواستند و آند و داشتند اظهار مقام خود و توت
 در مرتبه علم و الهام لدقی نزد ایشان از استماع عطف داعیه و قدرت و قوت نفس و
 کمالش مقداری با خود همه در نزد نمودند و بر آشفته و بنیاد شدید افزوده شدند و بمن مکتوبه
 دسترا با او تکلم کردند چنانچه علامه معانی خطاباتی بنوع توهمین و شده و باز خواست
 با مظلوم نمود و او با علمیت جواب میفرمود بدرجه یک نظام اسلام از سخنان می لغزاید
 و مقام مجلس که از قاطعه مذکور صادر شده سخت متیز گشت آنچه از روی دلیل بر بیان خوانند
 و او بعد در ذوق آیت فطریه بر زبان و لسان و بیان خود کلامی فرمود و در ضمن بیان
 بین جمله از کلام امام عظیم شان مثل نمود و کلمه آیه و وجوده اشیا به سپس کلامی چندی
 در خصوص مقام و آثار مروتیه از قبیل زینب کبری و کثیره قاسمه از انظار در حقیقت گوی
 در مقدمه صلوات خیار و اشکار ساختن اشیا و کثیره متعلق بانبیاء و اولیاء پیشین
 که بنام آثار گفته اند و اجماع جماعتی از شاکت همین و امثال ذلک سخن رانند که استلوم
 جواب سؤالات را بیخ ایاز با تفکیک حقیقت از حجاز داده اشیا و هیچ
 لب باز سخن آغاز کرد و مسنده از مسافح علم بیست فیک بر حقیقت قدیمه که در معتم خود
 شنیده بود بر پسید و آن بزرگوار جوابی با مختصار دادند و بجم اکتسح عالی از بهیاف بفرود

و منسور در بصره و همیای برای استعدال بجز موهوم و اسقاط مسلم از وی طلب ایان کرامات
 و مجرات نمودند و شفا برض شاه را به های او حجت نوشتند و آنحضرت نیز مقبل و متعهد گشت
 چنانکه آنرا بارها بجهت شاه نوشت و پیام کرد ولی این حجت موافق میل و لیسند نبود
 نذیر و محسره و کرامت دیگر طلبید و آن بزرگوار تحتی آیات نازل از قلم خود نمود و
 شطری از هیچ بالغه است آن را فرود خواند آنجا که مسطور است قل یا ایها الناس انکم فی ریب
 ما ترزن علی عبدنا فانوا بسورة من منه و ادعوا شهیدا کم ان کنتم صادقیین فان لم یقفوا
 ولن یقفوا فانقوا الذرالتی و قودنا ان کس و کجارة اعدت للکافرین و فی البدییه
 نذیر از آیات بدیه بیان فرمود و آنان بنای تخمین و اعتراضات کتبه بر ترکیب
 کلمات گذاشتند و ادبرای اسکاتشان چنین گفت که من تحصیلات طایفه مدینه
 کردم ولی این آیات موافق اخبار و آثار ائمه اطهار که در باره من خبر داده اند یکه با آثار
 مثل القرآن بر قلم نازل شد و امثال این اعتراضات را متضمن برست آن نیز گفته اند
 نوشته اند که در آیه و کلمه منه اسمع المسیح مقصدنای قانون چنین بود که اسمها المسیح گفته
 شود چه ضمیر راجع بکلمه را که مؤنث است جز تا نیست روان باشد و در آیه و ما هی الا
 ذکری للبشیه و در آنها لا حدی لکبر که اول و حق استسر آن و ثانی در باره من جاریه پیشه
 بایستی و ما هی الا ذکری للبشیه و آنرا لا حد باشد و در ان بدان ساحران موافق قانون
 بایستی ان بدین ساحران گفته شود و در لیسفا با تاجیه چگونه فعل بالف صورت
 تونی در آمد و در قال سوره من المدینه لازم بود قاست سوره گفته شود و همیشه جاریه
 این سخنان از وی شنیدند پرسیدند که شما چگونه تحصیل علم کرده اید پس اینها را
 از کجا فرا گرفته اید و او در جواب گفت از طمعه و تدبیر نیافتم و بالاخره در انوقت غروب

آفتاب که مجلس معلوم و سعیدی بچراغها و شمس انهای زرتین و سیمین زرتین و با فواید کثیره روشن
بود و حضرت بوجوب اقتضای حاجی قلاجه و نظام اهل آیت شیب بیات نور قرآن در معارف
آئینه با استعمال لغات مصباح و زجاج و نوره و ضعیف و ناز و مانند آن بر سبیل استعاره و
کنایه بیان نمود و نظام اهل خود آرا بر ورده بنگاشت و پس از آنکه باری دیگر بیان آن
آیات را از وی خواست و خود تسلیم بدست گرفت بنوشته و چون در بیانات
منتهی زبانه بر می از لغات و کلمات لفظی بلفظ عین نثرات اولی بنویسد و آورد
و با اعتراض بر خاسته گفت من خواستم بعین الفاظ و کلمات من دون تمثیل و مجاز
و آنحضرت فرمود ما شایسته آن کان و عالمی که من پس از آنوقت یکی حضرت مجلس
بستند و در سبکبار استولائی کرده و سخن می نمودند چنانچه بعضی اهل حال قال در کمال
کیفیت اشفاق و تحلیل کلام استرین را از او خواستند و علامه صفائی است
بر مبنی خود گفته است که شایسته آن بود که در دماغ وی اعتدال راه یافت لاجرم معلوم
برای تسبیح خود آنحضرت عاری از ادب و عاطفت از جای برخاست در روزگشت و بچراغ
علی بمقصود خود رسیدند و احترام آن دعاوی را از وی شنیدند مجلس منتفی و مستغرق
و در سعید آن معلوم را بکل مجلس و توفیقش در کمال بفرستاد و بعد از آنکه از بر دست
نظام معلوم است که همی مطالبه حکم می کردند و چه رسیدند که از آنحضرت و استماع اقرار و آنحضرت
سید باب آخر چه نثر و اثری حاصل گردید و چون رسیدند که شاه و سعید استقامت
هی نخواهند کرد که متفق شدند و راضی گشتند که آنحضرت را تسبیح را
کنند و باید داشت بر توبه و استغفار طهر نماید و وثیقه بستند که از
آن پس هر چه از دعا بر زبان زانده و بیان و بیان را از ابراز و اظهار آن باز دارد و سعید نیز از آن

بلاخره ایشان موافقت نمود و اجازه حکم تفسیر بر صده دریافت و این خبر فشر شد که فسردا
 سید باب را از قلعه ارگ بشارت سلطنتی اعلی قاپی (میرزا) بفرستد و بعلت بستن چوب بزند و خبر
 بفرستد خانه رسید که فردا باید برای انجام آن خدمت حاضر باشند پس جمعی بزرگی در جمع
 در آن زمان بنده شد و همگی متفق القول استسول عقل فطیخ افتخار نمودند و گفتند عاशा و کلتا
 که ما رنگ چنین فطیخ و امری شیخ شویم و سید بزرگوار مستجاب الدعوه را بیاراریم
 و در مقابل بسداد و اسلاف عالیقدرش تحمل مشرمنه و با ششم خویشین را در انصاف برکنار
 کشیدند و چون ناصرالدین میرزا و علما حال را چنین دیدند قرعه فال را بنام میرزا علی هفت
 شیخ الاسلام سابق التذکره و او در زنی سادات و علما بود ولی در علم و شرافت بجز
 داشت و شرافت نفس و در روح باقی و لاف زنی و سوء ادب همگس اورا می شناسند
 و نهایت عداوت را با آنحضرت ظاهر می ساخت همگی را نامور نمود تا مظلوم را بنام آنحضرت
 و در اینجا چوب و فلک حاضر نمودند و بجای عتی از سادات حکم دادند پای آن بزرگوار را در فلک گذارند
 ولی آنان تماشای کردند و بان فصاحت تن درند او را بلاخره ^{دو تن از}
 خدمتگذاران خود را بخوابست و زمانه او تا پای مظلوم را در فلک گذارند و در سرفک را ^{نشان}
 و خود با سید صادق نامی که بین آن کس میر صادق شمر مشهور بود چوب بدست گرفتند

در تاریخ قاجاریه عالی جنسین آورده که آنحضرت را چنین در روز چهارم میرزا احمد امام جمعه بودند و میرزا احمد المظلوم
 موجود شد و مجلسی که در حضور حضور سپید نیز و در آن خلاصه کیفیت آنجلس را بنویسند بود که آنجا که تنها آنجا شریف بود
 در حالیکه در تمام در آمده و خطر استعمال نموده و دستهای مبارک از آستین بر آورده و عصائی در دست چابون گرفته
 و بهای شریف از آنحضرت فدای حرکت نموده با وفای و سیکه از مجلس شده و سلام نموده و در صد مجلس سپید نشسته بود و در آن
 قاضی و آخوند قاضی و سایرین در مجلس حاضر بودند از این مجلس آنجا بگذریدند و در آنجا ایشان بیدار تا آنکه
 نشستند و در آنجا مکتب بودند از آنکه با مردم ولی شوق بزرگوارند بعد از آن آخوند قاضی گفته بود آقا سید میبوی و ششست در دست ایشان
 است نسبت برآید بندگان و اما آن یکین که صدق باشد آیا چنین است یا غیر که شش آن همچو حضرت با خواهد کرد و در آنجا
 کلمات از چنانکه در نظمین صادر شده است گفته بود که شنیدم شاد و در مقام با بیت صحابه فسردا بودند علی عرض کرده

در آن حال با جانم مظلوم پامین آمد و با دستهای خود بهای آنرا گرفته بالا برده نگه داشت که ساقها
 در آنجا نمایان نشود و از آنکه در حق چوب منحرف و آنرا توقیر بود پس کینتن در سادات و در جمیع زینتکارگان
 نظر بر آن حالت بیخود و بیخاست شایسته و بشتاب و خشونت بسوی شیخ الاسلام پیش روی و چوب را
 از دست بر صادق شکر کشید و شکست و در آن اذاعت شیخ الاسلام چون چنین دید چوب را بر زمین انداخت
 و بگرم ساری خویش در رفت و گفته اند تقریباً در آن واقعه فاجعه فزوده با محبت عرب چوب بیای مظلوم رسید
 پس در آن نقطه در آن محوطت دادند و ناصر الدین میرزا شیخ مافعل را بصورت فتحنامه بر شاه بجا داشت
 و تفصیل از رشادت و فضائل خود و متعلقین استانش اظهار داشت که هرگز حسب فرمان تصاریف بر این شاه
 مظلوم را مظلومانه بریز کشید و چنان باین منطلق غلبه ایشان خود باب و باریا از مختل و انداخت و مختل
 مانند و بلاخره با چه شدت و سیادت استیلا در آن راهت شیخ الاسلام محبت عرب و تعزیر و تنجید
 و تحقیر نمود و از در بارش حکم خیر روی را طلب و استدعا کرد و این واقعه فطیحه زجر مظلوم با واقعه نیرالا در آن
 در سابق که جمال استیلا چار حیات انبوه جمال گشت در کبریت و قریح یافت و استیلا

در او فرستاد سال هزار و دویست و هشتاد و چهار اتفاق افتاد

که باب پستی دارد مشهوره کلام شریف انانیه اسم و علی با چهار بجز غیبی و آنست که از ذوق گل سوراخ او بود
 که کینتن پیش کن گوید و آنهم آنچه خاک بود خلاصه حاجی گفت که این هم اجابت شایسته نمود است فرمودم که یک هزار سال پیش
 که خندان جیاشید گفتند که ما نظر تمام آل محمد بن حسن علی استقام جیاشیم فرمودند من همان جیاشیم گفتند که کجا بشایم فرمودند که کجا
 و بر ارسلان خان خالوی پسید گفت چند آیه در حق معنای خود گویش ایشان شروع فرمودند بخوان آن آیات کی گفت آیات را نمی فهم ایشان
 فرمودند محبت قرآن چگونه غیبی هر چه در آنجا گفتی در آنجا نیز گویش بر ارسلان خان گفت که قسم آیات میگویم و شروع نمود تا در دو عالم با حق
 و پسید گفت که علم نجوم خوانده بیان آنرا این کرده اند که در آن روز است حضرت مکتوب داد و بجانب فرمودند من اینم را خوانده ام
 شخصی سوال نمود که کت در میان دو دست بنام بر چه میکنند عکس و از فرموده دیگری گفت فلن یومد جیاشید جواب فرموده و استیلا شد
 و از مجلس روم هستند خلاصه فرودا که شد آن طایفه گفت که بایست سپید و چوب است و پسید نیز استیلا گفت که بایست استیلا شد
 گفتند تا بفرمانید که ما خود را از پشت بام برت غایم سخن می شنوم و ایضا در آنی کنیم حضرت آنرا گفتند بی چه گویش ایشان سپید شدند
 و است که سادات چوب برنده بعد از شیخ الاسلام این توطئه را نموده و بجانب و ایجاز در دولت نمود و در سخن گفت بر زمین بر آن
 گسترده استیلا مرام زاده محمد و چوب با پای مبارک روزه که حرف می و استیلا در آن زیاد است محل آنرا که ش حال نیست و در آنجا

در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 اندر ما به سبب حکم نبردند و در این وقت که از قزاقان جمع از منوی در این
 در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 این شخص به نگراد او را در این وقت که از قزاقان جمع از منوی در این
 سبب آمد و در این وقت که از قزاقان جمع از منوی در این
 رسیدند و او را می نامیدند که سبب آمد و در این وقت که از قزاقان جمع از منوی در این
 که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 آن در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 یک در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 و قضای این در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 با آنکه در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 غلط کردی که در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 خود را نازل کنم و شروع کرد و در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 خلق به بعضی از این در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 امر صانعی بود که در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 است که در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 این در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 بیست و یک در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 شش در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 کرد در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این
 در این وقت که من گفتم و نیز گفتند که این جواب نوشته که از قزاقان جمع از منوی در این

سید محمد زین

بدرم مایل و محترم کسول در حضور ان ارف و عدد و بعد از سر و ال اده الی سوره

و حضور جبار و سایر اعمام او در مقابل حضور ادر در کف صد کا نه اعمام

و موجب قتل و غیره در نظر معمول است هر که موجب قتل باشد

که اگر ان شهادت شود بدنام از احقام او در نظر باشد



و با بگویم بعد از چند روز دیگر حکم شد بنظرم رابطه چرتی مجدد آحاده نموده بدست بختی خان
 تسلیم دهند و قدغن کسیدند که مراد و در رابطه مردم میانه و بیگانه با وی بگلی منع داشته
 و از جانب علما و فقها و دولتیان حکام کسیدند در خصوص صادر کردید و در هر چه چون خبر
 ضرب و تحسین از مظلوم در ایران بشمارایت حکام ولایات که در حکمرانی خود
 استقلال و استبداد داشته مال و جان و ناموس مردم را حلال تر از شیر بد دانسته
 بیگانه دوست آوری با بی بودن چنگال ظلم بر مال و جان بیچارگان فرود برده حتی اگر کسی
 بکسی خصومت دیرینه و عداوتی بود بعضی آنکه بیوهان و احوال حکومت مملکت فلان مایه است
 ولو با قرا و نعمت بدون اقل در جز از تعیین مال و مال آن بیچاره بباد قناریت و خود در قرا
 در زیر شکنجه و عذاب فرود میگشت تا چون حکومت طایمان حال میکرد که دیگر با لشکر از
 ستاع دنیا چیزی بر جای نیست آنچه اگر وزیر استی در زیر شکنجه و عذاب باقی مانده بود و اگر
 احتمال بقای زانو بر نموا خنده و بازخواست نبرفت نیم جانی بسطت بر میرد چه خانانها و پورا
 و چه فاندانها و امش سرگردان ولی سامان شدند و چه اشخاصی که در مباداد در ای دولت
 با حفظ بودند و در شام اهل و عیالش بنان و سراج محتاج میگشتند و فی الجمله آنکه مردم را مجبور
 ندسمن قفس درک تیریز خارج کردند و از راه اردن و از اب سبت سلماکس و هر حق گسیل
 داشته و در درودش بجاک سلماکس رضایت با در بزرگ ایل کتک و سینه فوج
 توپچیان از نمانند که طاک و صاحب دولت و ثروت بود و در نزد دولت آبروی داشت
 نه آنحضرت بر اسم استقلال بجای آورد و در قریه حمزه کنده ی که کتک بسکن دی بوده و در شبانه
 تحسین و صیافت نمود و با آنکه مریضی حامی بود با جلالست قدری که داشت برای تمام

و تمام پیشانی و صورت و سر و رخ
 که باقی بزرگان فخر و کرامت
 رعیت تا خود نموده مقدار کون
 قهر و عروت سر برافونده و عداوت
 فریض اندر خسته و در جزه کمانده

بودند در چنین که پیشین قفس چینی را این روز ترک میهند و جزای کای هر آن فوت میرزا محمد دولت شیخ الاسلام سلام الله
 بعد از چند زمانی حیرت و بگم زده و جانی میرزا اتاسی در بدست و بیاناتها از اطفال کشیدند

دارادت در زنی بان بزرگوار خوانند بخدمتش میردخت و آقا بکن برای شستن
 دستهای وی حاضر میبود و پس از عمره کنی بقریه صدقیان درود انحضرت شد و در غرض
 عمارت متعلق بمیرزاخان بن ابراهیم خلیل خان سردار لک بمیوه فرمود و در آنجا یکمتر
 سلس درود دعت و در روز شبانه روز هر خانه میرزا لطفعلی سابق الذکر از زمین
 و غذایش آنات فرود میرزا لطفعلی و بستن آن در اندت بنایت درجه از پذیرالی وقت
 قیام کردند و ما مورین را که با انحضرت بودند از جهت پیش گفندان ^{هنگام} و شش و بیستم
 اسبان و غیره بر وجه کمال رهنمای نمودن نمود پس انظلم را از کت نیز بپس بر بردند

جلسه دوم حضرت
نقشه اولی کجی و شرح کیفیت آن ایام
 چون سواران انظلم را بچهرین وارد کردند و گفته است بیخی خان مذکور سپردند
 آن بزرگوار را کافی است این در همان حجره از قلعه سکونت داد و حیدر آید پیشرفت
 خویش را بزرگوار پیش بگاشت و او چنانچه مذکور شد از راد است بی التباس فرود
 اگر از اول محسوب بود و خود را از حیث نسب بد نزدیک مسیبه و در رتبه و مقام
 معنوی نیز مرتب نماید انت و مقامات و شئون او را شایسته کرد و بزرگوار پیش را
 تحقیق دانست لذا توصیه و تائید فقهارشیه اتفاق نمود و بنی و منح احدی منح
 شد و احترامات انحضرت را منظر به پشت و نصین فراتر بخش اجازت داد
 تا نزد او و گاهی مجتوا بزیارتش شافقت و از جانب وی سیگه فراتر گمان
 نیشد و حتی جماعت اگر از آنجا که طبیعت را از فی مشهور بودند بر حسب قدغن وی بر
 لذت زوار و اصحاب انحضرت دست درازی کرده ولی زوار را اجازه ورود و توقف در

در قلعه سیداد مکر شخاص غنمه که آنحضرت احضار بخدمت خود میفرمود و سایرین از فواج طایفه او را از دور
 زیارت میکردند و یا آنحضرت از قلعه بیرون میآمد و در فواج طایفه او را در حال گردش و مشی تا
 کنار رودخانه آنرا از رحمت عذب وصال و فیوضاتش سیراب میفرمود و در خود چه سیرتی نیز
 توقف را ازین در بیوت اکراد و کلدانها و آشورهای ساکنین آنجا صعب بود لذا مسافری
 در ازین توقف ناکرده زیارت آنحضرت اکتفا نموده در جهت سیر کردن و اولین توفیقی
 که از دست اعلی پس از ضرب و تفسیر در تبریز در حبس دائم هرین صادر شد و تفسیر
 و همین است که بنام خطبه حضرت شهریه مشهور و خطاب با حاج میرزا آقاسی صدر در یافت
 و آن تفسیر برای جناب قاضی محمد علی حجت زنجانی که آن ایام در طبرستان موقوف و
 در محنت نظر بود ارسال داشت و او در ملاکاتش شهادت آورده است حاج میرزا آقاسی داد و برای
 و بصیحت و بلاغت و جلالت و سدرتی که در آن توفیق است جناب قاضی محمد علی
 قامت آنرا در یاد داشت و زود نفس از حفا قرأت و تزیین میسوزد و در صورت توفیق
 آن خطبه القمیه خطاباً لصاحب القلب القاسمی اکلج میسرزا آقاسی

بسم الله الرحمن الرحيم
 ائمه الهدى تقدر بمقتدر تقدر اقهار قهر حق رتبة على كبريات
 المشركات من الهكناات و ائمه الهدى تقدر بتعظيم تقدر
 اعظام عظم حكمة على ذاتيات المؤقنكات من الموجودات
 و ائمه الهدى تقدر بحسب اجتهاد حير جبارية على غشيات البتة
 و ائمه الهدى تقدر بتقدير تقدر اقهار تقدر قدرة على

آيات المينات سبحانه وتعالى قد حرم عرفان شخص ثلاثة حضرت ذواته علي
 اهل الاشارات وابد عن رب ساقه قدس حسيه وقية كل الاديات
 من اهل السجعات وجعل اشد ناره ليجو هرايت من اهل القالات غفلتها
 عن ذكر عظمة نفسه وادته عذابه للجمادات من اهل الملك اعراضها عن
 طاعة حضرة فما اكثر سطوة للظالمين على اهل ولايته الذي يختم في عالم الآيات
 مقدس من الاشياء والدلالات وما اعلم فتمت فتمت للكثيرين على
 اهل حجة الذي يختم في عالم اجبروت منزلهن عن الاكسما والصفات
 وما اجل ظهور سطوة بعد له للظالمين من حق اهل معرفته الذي يختم في عالم الملكوت
 سطرتهن عن الامثال والاشارات وما على ظهور غضبه بطوله للمتعبين
 بانفسهم بعد علمهم باهل طاعته الذي يختم في عالم الملكوت من يقين عن حجة
 العلامات والطاقات سبحانه وتعالى لعلو غضب نفسه وعظم سما جناه
 قد بحث محمد صلى الله عليه وآله من كبره لم يتم على سائر الامم منذ وامن
 اشباهته من ابناء اجنس والمثل وقد جعله منكر عدله وقهارته ثم طوله
 وجبارية ورضى بسخطه عن سخطه ومن غضبه بغضبه ليجو صل الجبره من سخر عليه بعد له
 الى طمته وكات اتار وبلغ بجزه علمه بلوله الى طمته مقامه
 في مقامات الفخار اذ هو اجل من ان يغيب ويسخط لعلو كبره في طمته
 لا يقترن بجاشي ولا يصعد اليها شيء وهو لم يزل لا يدرك شيء وهو يدرك الاشياء
 كله وهو المقتدر الكبر الجبار سبحانه وتعالى قد اظهر بعد كبره على الله عليه
 وانه اوليا ليرى نفسه وادبها لحدل بنية اظهار العلو شأن حسيه و

و جلال نفس رسوله و جعلهم مظاهير عدله و بسبر و يقية في الغضب و معاون طوله
 و قوتارته في السخط لانه كما هو عليه لا يقهر بكبريائه على شي ولا يجبره آية على شي ولا
 يفانية على شي ولا يسخا بآية على شي لانه هو اجل من ان يقستن بالعباد او ان ^{يصيبه}
 اليه اعل طير الافدة من القواد وهو المنفرد في الانشاء عن الاشباه والا ضداد
 ولذا قد نزل في القرآن في شان مظاهير عدله و طوله لمن نظر بالبيان حكم ايسا
 فلما استوفنا انقضاء منتهى ثم بعد ذلك لعلو غضب اولياء الدين و عظم سخط مقام
 اركان البعيت الائمة الذين شهدوا باحق و رسم يعلمون قد خلق الله عباده
 لطوره طولهم و هي اكل لبروز عدلهم و وجوب الجاهل غضبهم و جعل كل عدله في حكمهم و
 آيات لمعادن سخطهم و جعل كل سخطه في سخطهم و كل غضبه في غضبهم و كل طوله
 في فعلهم فنبه يستحق نار جهنم من استحق عليه كلمة العذاب فاعوذ بك
 يا ارحم الراحمين من سخطهم الذي لا ايل الا على سخطك و سخط بئيك و سخط اوصياءك
 صلواتك عليهم ثم من غضبهم الذي هو ال على غضبك و غضب بئيك و غضب
 اوصياء بئيك صلواتك عليهم و بك استجير بئهم من قهرهم و جبارتهم و
 من جبر و قهرهم اهرب اليك و اشفع بهم اليك رفا عفوهم و عملو فبهم او
 بغضب احد منهم قد تدوت الشير ان كبريائتها و تحققت اسباب ذنوبها
 و نزلت السطوات من سماء قهرك على ساكنيها و تبدلت الحسنات بالسيئات
 من الدين استكبروا عليهم با تنزل من سماء قوتارتيك على اهلها او حكم الكفر
 قد تحقق من غضبهم و حكم الشرك قد تدوت من سخطهم و حكم الجور قد بين
 من قهرهم و حكم الانكارت و جد من جبارتهم فبهم يا ارحم الراحمين من غضبك

وبهم اهرب من بظلمك وبهم استجير بذمتك من قهارتك وبهم استشفقت لك
 من جبارتك فوعزتك وجلالك ان المردود من قد تنزل عليه ^{المنصوب} حكمهم وان
 من قد تنزل عليه غضبهم وان المنسلول من قد حكم عليه قهارتهم وان المنعذب
 من قد حكم عليه جبارتهم نسبناك يا الهى لا اله الا انت بعد لهم شيئا من
 السموات ولا فى الارض لانه وان على عدوك فارهم انهم على قتل الذرات
 بنفذك وجودك انت الوهاب وانك من وراءهم محيط جبار شديد
 اتابيد فاعلم ايها الكافر بائد والمشرك بائد والمهرض من جنابه والمستكبر
 عن بابه ان الله عز ذكره لا يبرز عن علمه شيئا ولا يعجز في قدرته شيئا
 وانه ما اعطاك فى مفاك ولا اعطى عن حكمك فى اعمالك لانه يعجل من
 يخاف الموت وانه يسمع الصوت ويدرك الفوت وينزل الموت فاشهد
 باليقين ثم انك بعض اليقين ثم لا حاجت اليقين فى نفسك فان الله عز
 وجل قال وان نار جهنم لمحيطه بالكافرين فوالذى نفسى بيده ان عذابتك
 عن ذكرى وخصيائك فى كلى واعراضك عن اللعن كسبه استه من هاتهم
 بل تحتها هى تنزل لنفسك فى يوم القيمة وان الان لو تعلم بعلم اليقين لترون
 الحكيم ثم ترونها عين اليقين فوالذى هو عليك وجودى قد تغيرت بسلاوة
 من عليك من حكمك وما الان شيئا من علم الله الا وهو معجز عنك ولا عجزك
 فهلا قولنا لك يا عدوانه وهدوا اوليائه لو تعلم ما كتبت ياك فى امرى
 لتفر الى قتل الاوتاد وتلبس عريانا فى الرماد وتشتق من حكم الاكباد وتتمسق
 لاهل الفواد اما تعلم ما فعلت يا منظر الالبيس فكم تناظرت على كل من فى الوجود

من لغيره شهود وقتلت كل من في ملكوت الودود فان الامام عليه السلام
 قال من حمل ذنبا فحانما حمل كل الذنوب فانه آه لملك تشتت الفردوس
 ومن عليها وتصفت الارض ومن عليها فقة تغيرت المياه والارياح وتربت البلاد
 واندكت البحال واصفرت الاوران وايبست الاعضان وانقطعت النار
 فانه آه كيف اذكر ما كتبت بعز من تكاد السموات ان تفتقرن وتشرق
 الارض تحت البحال فانه آه فقه حزن كبد محمد وآل رسوله صلى الله عليه وآله في عرفات
 ارضوان ولطمت السجرات بسوء حلك علي وجهين في روضات الجنان اما تعلم
 ما فعلت ولقد عرضت عن مولاي جليلك في عوالم المتقين فخلقها الله ملك
 وانت محبوق في ملكه فوالذي هو محبوب فوالذي لو كشف الغطاء عن عيبك
 ترضى ان تفرض بالمقارفين وتشي في الدنيا وراء الجنان وما خلعت بياك
 فذة خردل ظلم في حق بل لو ملكت شرق الارض وغربها لتعلم بان تنزل
 وهي مرة واحدة ولا يقبل عنك لعظم مقامه الذي خصني الله به ان
 انك تستلذ في الدنيا وقعدت على سباط استلذته وكبرت عنك حركات
 باجسل الله احكم في يدك لا ورتي ما قعدت الا على صدر الشيرين ولا تستلذ
 الا بنار الشيرين ولا تاكل الا من اثار شجرة اسبان ولا تشرب
 الا من حميم لسان فمهيا هذا لك انا كل اموال الناس بالباطل وترب
 ال ما تهوى اليه نفسك بالعاجل وترحم ان الله لا يسلك منه لا ورتي
 ان لك موعدا يوم القيمة بين يدي الله ورسوله وجميع ملائكة وجميع عباده
 هناك لتعرف مقامك وتجد نار جهنم في نفسك وان الآن ما لبست الا من

ياب المظفران وما تنعم الآبا تعذب للشمس ولقسن بحسان فهما جهلاك ادعوت
 بعدا وضيت ظلمنا ونسيت عدلا بعد ما قال الله عز وجل في حق الظالمين حيث
 قال وقوله الحق للمؤمنين ولا تحسبن الذين كفروا انما نكلى لهم خيرا لا نفهم انما نكلى
 لهم ليزدادوا اثما ولهم عذاب جهنم فيا ايها المنقر بار اسع من جهنم اسع
 تفكر لمحى ابن سليمان و ذوالقرنين ثم طكها في رضا الله عز ذكره ثم اين
 شداد و نردو ثم طكها في سخا الله عز ذكره ليس انهما ماتا فكانا مع بين
 ولا لهما من محيين ابد وان كان الشرف ملك الدنيا وسعة ارضها واموالها
 فان اليوم ملك لكفر لاكثر طكا عكس واكثر اموالا منك وان كان الشرف
 رضا الله وطاعة فمن اين تحرق نفسك بايديك لتستغل عن يوم الذي ياتيك ليس الله
 قال في حق الذين كفروا الدنيا كم تركوا من جنات وعميرين وزروع ومعتصم كريم
 ونعمة كانوا فيها فاكهين كذالك وادرسا ما قوما اخرين فاجبت عليهم السماء والارض
 وما كانوا متصرفين ليس الله قال تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في
 الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين فسكرا قه بل تعجب في الدنيا فكيف تعجب في جنات
 عمر الذي هو لا يذكر في جنب جنوة الآخرة كالكنت فيما تقي واشكر الله وادرا وملك من موت
 فوالله اختارني لثمة داره لكانت الآخرة انما تخلص نفسك مما فعلت عنه وترحم عليها بما
 فكر فكيف اذكر مودقاتك لثمة وجهك لثمة من اول يوم الذي انا
 كتبت في حثك خفف عن آرتك الى الان قه مني اربعون شهرا وانك لو اظرت
 لثمة خفت عن اثم في كعبته والذى نفسي بيده لم ينتس من عزك قدر ضرر ولا انا
 طمت في دولك اقل من ضرر لان كل الدنيا والآخرة مع كفتين اقصه لكف

كلفت رما دبل ان اعرف به لم يلب دون شيئا ولا يرضى عزا الا في رضانه ولا اوليا الا في نكاحه
 وان معاك الذي به استكبرت على الله لم يل اليه احد من عرف حتى بل ان ادنى
 است الكين له ارفين وت ضرب بظهر عليه معاك فكيف انك مع مائة عى خشية الله قد
 بايديك كان الله ما خلق ذلك ليعرك فسكر لجمته قد اطلت بافضل في وشيقتي من جعلته
 حاكم الفارس لغته الله عليه حيث لا يرضى كافر كما فر ابداء وانت تقدر على دفعه وما
 اليه حرفا لعل تنقص من فعله ظلمنا وعدوانا حتى فعل بافضل وبه افصح نفسك واجمع
 طلب جهنم لرادك مع انك لو كتبت اليه سطرأ لا يقرب الي ابداء ومع انك تعلم
 نسبة الذي هو اذول الانساب وشبهه هو اذول بلغة اهل لا عد من لعصا ونسبانه
 حكم الصلوة وشرب خمره قتل لغته وكثرة ظلمه وما اطلق انه ترك كبرية ولا صغيرة بل والذي نفسي
 لو اتم كل كبريات في ايامه وولتكم لم يترك بشل ذرة ظلم اتمل في حتى فافت له و
 لغته الله وسطواته عليه ما است الهكوت والارض فسوف يتقلم الله عنه بعدله انه هو المتقدر
 القوي والعسرى قد اخطرت في ارضه وثمنى بشأن قد عزجت فانه امر قبا حتى
 نزلت على من ولد في النصارى فقد وقرني وعسزني واستقر في مقام لا يوجد
 عنده اعلم منه بما استطاع في دين الله حتى قضى نجبه فاسئل الله ان يعطيه جزاء احسانه
 خير الاخرة كلها ولا شك ان الله لا يخلق الهياك ثم بعد ذلك اطلعت بموقني الذي
 ليس فاحد به علم ولا الى تسبيل ورضيت بافضل الذي لا شأن له الا شأن الانعام فاسئل
 ان يزرقة بكل مرق جزاء كنهه واطيبانه انه هو المنتدر اجبار العوف ثم نزلت
 عليك وما استجيت من الله ولا من جدتي رسول الله ولا من اجد من آباءي ائمة الدين
 عليهم السلام وخفت ان يتطلع من كلف خبرك وامرت با امرت في الذي نفسي بيده

انزلت على بيت اردل النابغ يستحي عن ذاك ولا يرفق عن بيته كما سمعت رسولك من اولئك
 وانت ولدت في الاسلام مع النبي قد كتبت اليك بشأن خمسة لمعاك الذي تفرزت
 به مالا يلق بشانك فان اليوم شأنك مثل هذا مني نصف باله لوزل عليك ابن سلطان
 الرسول بل تأمره بالجن ليس ابن رسول الله لك اذ لم يزل مع انك تطلب في بيك و
 سارك بحكم احد من غزبه في قرب جوارك ولا ترحم على ذرية محمد صلى الله عليه وآله مع اولئك
 وعجزة ثم اذلت ذلك خوفا لما امرت بالمسير من سبل ابرم استقرارك على سب
 استلطنة واقدارك بل ان ذلك بحق ولقد خاف من كل ظلم وبعد ذلك مع
 ارضك وكثرة اموالك قد اذنت لي بسجن جبل الذي لم يكن هناك انسان ليس
 ابدا ارضا وجعلت زولي على الذي انت تعرف مقامه فلم يصرى لوجا الى
 باب بيتي بان جعله حاد ما لحاري ما خسترة لقلعة رايه وبعد مقامه وما اضحكني فقله
 انه خرج مرارا عديدة الى ضرب بلخ بمكنة ايدى رعاياء وحشيش ايدى الصقبيان فهذا
 مبلغ جبهه لك وانك مع ذاك كتب اليه روي فداك بل بشانك يلقى ان يقبل
 روحك فداه وانا قد اموال الملوك تولى الى قوم هم لذي اخطل من نعام لم يعرفون في
 غير محبة انه ويشربون الخمر ويلعبون في السراوات ذلك من انك في امة الدنيا ولا تصرف
 لذرية رسول الله صلى الله عليه وآله بقدر قيمة حيوان في سبيل سجنه ورفعي باوذي عمل ما رون
 مع موسى بن جبر عليه السلام لانه امرني لتسبيل ما امر وانت عشتت عن هذا ولا تستر
 مع كبر سنك الذي قرب الى تسعين سنة بان نجفوا عن هذا ان ثمانية عشر سنة
 قأمر به الى بلد الهند بعد ما تعرف نسبة من رسول الله وسببه الذي لا يعادله
 في الناس احد وكفى في فخري باقني اشرف العرب وشيئا واعز ابيهم في ذلك انك

ملك الفارس حيث قال صلى الله عليه وآله في شأن من كان فيه لو كان لعلم في اشربا
 لنا ولة ايدى رجال من فارس وكفى في مقامك ما قال روحى ومن فى طكوت الامم وخلق
 فداه اترك والتروك ولو كان ابوك ان جهوك اكلوك وان يعضوك قلوك
 واتى اعلم انك لا تبالى باكت في شأنك لان من لا يبالى بالخطا وفي محضر الناس
 الذى هو علامة شرك النطقه تبصر الامام عليه السلام لم يبال من ذلك ولكن كتبت ذلك
 شدة سخا الله عليك ولتعلم بان كل ظلم وقع في من دونه الملك انت علمه بل يقول
 يوم القيمة ابو اسرور بانى علمه فيك ولقد هكك الملك باصنعت في حقه من مشكل
 التلث والتربح با اخره بعض ما خبرك الدين في حوله من امنا ضربك وانه لاجل
 الحق اتوك وانت ما رحمت عليه ورضيت بهلاكه وهاكك نفسك اتق الله فانك ما كملت
 الا نفسك وما عبت النار الا لنفسك واتى مع موطنى في اسجن كاتى في الفردوس
 عند ربى لا تارى لذة الا فى قربة ولا سرور الا فى رضا ولا راحة الا فى انس جبا به و
 ولا تارى ما دونه الا كعقل وجوده لم يك شيئا وكفى به ويا وكفى به بغيراً قال و
 قوله الحق لن يعيبنا الا ما كتب آتنا هو ليسنا ولى الله فليست كل المؤمنون فقد
 اتمت لهنمة في حثك ما اجرت من فلى في هذا الساعة باذن الله عز ذكره وانك لو تعلم
 الواقع ترى حرفا من ذلك لنفسك احقر من نار جهنم ولقد اخبرك بعض ما كتبت لك
 ترجع وان عدت لا حدود في ملكك وما اذنتك مثل خبير انظر كنت قطرة ماء الذى حثت
 من مقامين فوف ترجع الى تحت التراب وتقول يا يستنى كنت ترابا وليس لك اليوم
 جيب كملتك ولا صدق ينفك ولا ولد يستغفره ربه لك الا الذين يعضوك
 ويسلمون به بضعف العذاب في حثك الا ان ذلك لعلم عليم قد علمت قهرا الاموات

و احسب نفوس احصاء و ضربت قلوب اللغالی من موال الفیض و الا لھام حیث اشار الی
 عز و کرم لا یسعی ارضی ولا سماوی بل یسعی قلب عبیدی المؤمن و انیت نفوس الرضیة
 الرضیة غافلًا عن مفہوم قولہ عز و کرم من قتل مؤمنًا فکانما قتل اناس جسیا و کرم
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ من آدمی مؤمنًا فقتل آدمی اللہ و قولہ رضی من اوصیاء
 فی حق الناصب من سئل عنہ قال علیہ السلام انما انصاب من نصب الحداد و
 شیئًا فراق نفک و انزل امر ربک فان اجل اللہ لآت و لا مردلہ و ان ربک
 بالمرصاد و لا تحسبن اللہ غافلًا عما یعمل الظالمون و سیمم الذین ظلموا انما نعتب
 ینقلبون و سبحان اللہ ربک رب لہزۃ عما یحففون و سلام علی المرسلین و اکملت
 رب لہامین

خلاصہ احوال حضرت نقیۃ اولی و جہان این امر دریم جس منظلوم و محسین
 در تمام مدت وقت بخت و قلمہ چہرتیہ جناب آنست حسین بزدی نزد وی حضور داشت و چنانکہ
 مذکور شد باہر مانت کہ کلام و فقہا نمودند از زمین ہر کہ جہت است بزیارت مشتافت چنانکہ ہر ایم صبحی
 بزیارت وی رسیدہ و جس دیگر جہت میکردند و چنانکہ شاعرہ ذاکہ مرثیہ خاندان نبوی
 از اصحاب شہیر در کہنہ شہر سلیمان کجا نہ قاطی کہنہ شہری از خاندانہ خود بموجب امر آن بزرگوار کجا
 و استقدار گرفت و چہرہ در لبالی عجبہ نام ہمچو دو شہادہ برآہ افادہ دو ساعت بفرود آمدن ماندہ
 بہرین برسیدند و اندکی در برون راحت کردہ و کسب اذن حضور نمود و شہادت واجب لایزہ جملہ و فرود لایا
 در تب اعلی حالاً قیام بفسر بود در سر کتبہ بدو وارد میداد و جملہ باہر اعلی ذکر مصائب وارودہ
 برائتہ اطہار نمودند و بخت در حال قیام شہوار ہم گذشتہ از ابتدا تا انتہای او کار و شہادت
 اشک لا یقلع از پیش جاری بودہ و در کس بر وی عباد زمین برکت پس از ختم رثائی نشستند

و آنان را نیز از آن جلوس میداد و جای طلب فرموده تا اول نمیزند نگاه این شخص شده که بن شهر حجت
 میگردند و آن ایام میرزا محمد علی زوزنی (ابیس) بار بار درش بوکت انا بدون بیم و احتیاط از احدی
 تبلیغ عموم مشغول بودند و علماء و نویسندگان و ^{غیب} در بلاد و مسواریت با علماء و فقهاء انا ^{عشر} مشغول
 احتجاج و استدلال شدند و گاهی در اثبات حقیقت این طور کتب در سال تصنیف و تالیف نموده
 و با دلائل عقیده و نقلیه و وجدانیه و استشهدا در قرآن و احادیث و کلمات بزرگان حقیقت این امر
 ثابت در روشن میگردند ولی بواسطه تصنیفات شدید و قتل و غارت های عدیده مدیده
 که بنام عقیده ^{چند} برای این طائفه در آن ایام و بعد استرگرفت از آنست که در سال
 قدیمی در دست نماند چنانچه بسیاری از آثار آن حضرت نیز در اثر ^{خبر} وقایع با انواع مختلفه از میان رفت
 یا بدست دشمنان اعراف و مخالف گشت و یا خود دشمنان از خوف شرمن اعدا در زیر
 زمینها و غیره گذاشته پنهان کردند و ضایع و مفقود شده آورده اند که در تبریز حاجی ملا علی
 واعظ از قندهار سینه شیخوار معتبرین علمای شیخیه که در اسن و اوزاه حاجی ملا علی زند اشهرار
 داشت دو اعطای طلیق پنهانی بود و حاجی سلیمان خان هشار صاحبین قلعه سابق الوصف
 در تبریز برای وی سجده بنا نمود و بدرب مسجد بسنگ رخام این آب قرآن را حجاری
 کرد آن من سلیمان دانه بسم الله الرحمن الرحیم کنایه موسوم باب الزمته در اثبات حقیقت ظهور
 حضرت رب اعلی و انکه اوست تمام غنچه و همدی سرچو و تالیف نمود و علامتد مقامی
 کتاب را از او بجهت مطالعه در رسم عاریت گرفت و در آنش انداخته سوزاند و بی
 از عالم و جاهل شیخیه را کرد خویش انجمن کرد و حاجی ملا علی را تحسید بقتل و تدبیر نمودند
 و او نیز در خوب گشت و از ریاست مسجد و غیره امانت جماعت نتوانست صرف نظر
 نماید لکن بجا صاحب این مذاکرات از ترک داشت و بطن قاضی در ریاست خویش مشغول گردید

و شرح کتاب ابواب الهدی تألیف هشتمی در سال ۵۸۰ هجری و اعطای قرآنی را در مقدمه
 کتاب آوردم و شرح برخی از آن رسالات عربیه و فارسیه که در عهد ائمه مذکور
 نوشته شده اکنون موجود است و تمام طراهر و باطن آنها بشون از روح دیوان حقیقت
 و غلوس و سرف و اشراح صدر و بنیاد باشد و سخن از آنها را در بخشیم ثبت فرمایم داشت
 در عین احوال مذکور و عدت و قوت بابتی روز بروز در اشتداد و از زیاد بود و معارضین
 نفس از هر طبقه بدان ابرویع گردیدند و احوال مقاومت نامی حبیب بن آمان و اجداد
 برفت و گاهی در توقیعات صادره از ناحیه حضرت نقطه اول مضامین و فحواصی قتل بود
 و استناب اراده جهاد میشد در برابر که نوبتی بعضی از اصحاب با اندازه استناده خود تبه
 نفوذ و آلات حرب نموده بجهت رفتند و در آنجا طفت شدند که چنین نموده و رحمت
 کردند پس در آن ایام آثار قرب و وقوع حوادث عظیمه مانند دران و نسیب زور کمان
 و غیر ما در شرف ظهور و وقوع بود و بواسطه انسیبجات و تفسیحات ظلم و غفلت دولت
 محنت و حاجی یزید افاسی از فواید و آثار علییه شکیه آن امر برای دین و دنیای ایران داشت
 آثار و مقتضات آشوب از هر سو نمایان گشت و هر جا جماعت بابتی قوت و عدنی
 داشتند و مقامی توانستند مدافعت کرده در مقابل لطمات اعدای پای ثبات
 بیفشردند و ایما که قوت و قدرتی نداشتند از رخ بیدریغ حکام و نسیب ها گند اران
 ملک گذشته احوال بیدارت رفت و اهل و عیال و تنوش ظلم و تعدی بیجان
 شد و آنحضرت در حبس چهرت بود که ابتدا رفتند مانند ران بر فاست
 و این واقعه در ذیل فتنه فراسان و حرکت جناب باب الباب مشروح شد
 و شرح آن اینست .

احجاج باب علی خراسانی

چنانچه در ویل فتنه نشد که مردی بکرت جناب چچی میرزا امیر شاه تاس از آن بدو مخبر شد
 اصبی کردید کاشتم بر این بجهت بقای منی رای عرض نکایت در غای شهادت بیکر عمره میرزا
 الله داله خراسان ساف شرح باغری راوی داد و داد و داد طلبید و در آنجا شکر شاد بر او کرد
 یا اردیش در جناح حرکت میشد بود غوری و حقیق حق را مکرول بود و خود در شهر بود پس
 ایامی چید در دو بر چید شد و شاد بر او بشهر اندر شد و بر او حکم آن ممکن گشت و با هم
 و کیمر شورشیان شهر و خط قدرت و کومت خود مشول گردید و در آنسو علمای میسر شد با جمعی از
 و معین شهر اتفاق کردند و بجهت و مخالفت با بیه هیام نمودند و جماعت صحابه نیز
 در وقت سکوی از تعذبت چچی میرزا حسین و غیره داد و خواهی الحی استان لیا مرقع خسته
 و کتک و تداکرت همبسیه هیامین اصحاب دانان همی تبکار پرست و جناب رای
 شنیدن مقام معرفت آرد و بیه لعابه مردم و برای تعریف سردار فخریه خان در حق
 حق در مثال و کسور و او کی از جناب غیر مشهور حضرت علی امیرالمؤمنین را با یک شرح و نوشت
 و یا در جناب حضرت اعلی نقطه اولی بسیار میباشند و بصحبت یکی از نویس نیز مرف

مشهور در صنف تجار که همواره با اسم پاپی شهرت یافته بود نزد علمای شیعه فرستاد و او سخت نزد
 حاجی میرزا هاشم میرزا بزرگ که در آن زمان شخص اول علمای عربستان بشمار میرفت برود و جمله
 حضرت علی را که بجز قرمز رفته شده بود نشان داد و گفت میخوام سید بابت تمنی دارم
 عیب نقصان آرزو داشته باشم مرقوم و کلام شریف مهور فرماید تا درین احتجاج با صحبت
 باید در دست من وثیقه دستنما باشد پس حاجی میرزا هاشم قلم بر گرفت و در کنار خطبه
 بچند جایی از عبارات اعتراض نمود و معالجه آنرا اکاد و تمهیداتش را بحد کمال
 اول پت عصمت و طهارت و قابل آنرا که تو مستعد با آن ازین بر شمرده با تمام علمیت
 مهور کرده بدست آن شخص داد و این آرزو بود که چنانچه قبلاً گفتم باینجه موجب سختی
 عادت چنین داشته که کلمات حضرت نقطه اولی را برکت قرمز میفرستاد و تمام مشهور
 درین برکت اخذ و در کلمات حضرت میرزا کوشین هر قصصات بر پشت کوشین
 شخص که در نزد حاجی میرزا هاشم سابق بود کرده و همان تمنی و در دست را بمورد
 تا نامه حاجی میرزا هاشم عمل کرد و ایراد آنچسبید میفرود و مضامین خطبه را از مدقه
 و قابل آنرا مشک و مستعد با آنرا که تو مستعد و با در حدیث مهور و دست در دست حال

و او در دار عثمای دیگر بره آن نیز بجای میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن تازی کردند
 و ایرادت نگوید کثیره در عبارت جمله گفته چنانکه برست بگویند. ایرادت نوشتن
 جمله از بیانات حضرت اعلیٰ که برکت بسیار نوشته شده و بدو دستبرد نزد علمای مذکور
 نسبت بکثرت عباد و همگی عیسین ناکرده و برایشینه بخاطر اشراف نوشته شد که از کلمات
 امام بهام است و در وقت و صحت لهاط و معانی مشهوره علم و عام و امور
 داشته است اهل داند و چون دوستد هم در بیت جناب سید که آنها را آورد
 گفته در دفتر باب علم و فضل ارائه داده و زیاد بر کشیده که اینها نامس این کتاب شرح لهاط
 و این جناب سید کی از جناب مسند چه آن است پیاپی سید که همین است که با شرف
 نوشته در باب قائل علماء چه نوشته اند در باب جناب سید اولی چه نوشته اند پس
 برسد که پنجاه است و علماء در حق حضرت اعلیٰ و مؤمنینش ماضی از احوال شریفه و
 ریاست و این تمثیه در فرسنان شهرت طبع یافت بسیار بود و مرید نمود و چون
 علی حال اینگونه دیدند آنرا کتبه در ضمیمه شان ثبت مستعمل شده و باوریت نامه

بسیار عوام و ثورثش و کتاب پرده چشمند و شایسته حکمران چون او هیچ مشاهده کرد
از زحمات عاقبت به جهالت و شایسته هر سنگ شده است همیشه فرو شده و چنان

که با کون ویرا احاطه نمود چه از طرفی فتنه سالار در میان بود و هر تیره و تبا پیش
پیر و دوار طرفی که جهت قرب هفتاد حیات عهد شایسته رسید و از هر مکتب عمر نزل

می گشت با عزم از جناب اب خوات که چندی از شمشیر خارج شده و بجهت خیزی سفر
فرماید و او نیز قبول کرده بدو گفت که من خود میل با قیامت این تیره نیستم و عمرت زیادت

که بلا دارم و با صاحب و حساب نیز اظهار داشت و آنان بنایت تبار شده حق القبول بود
عرض کردند که ما بر کز از شما متکثر نیستم و بهر جا عزیمت کنی بسراجه ایم بود پس آن

باشان ابر تیره لیازم سفر فرمود و در آنک زمان همه آماده شده و در خیال همان ایام مقام
از طرف حضرت نقطه اولی از چهرت با عمامه خورشیدان برای وی سپرد و دست

چنین بود که آنها را در بر که شسته و بنام سینه علی منسی کرده و در ایات سوره سینه
با صاحب بخت خیره خضراء (یا فرودستی) و در هر چه از آن است بسیار شونده و با صاحب
علوی برای نصرت صبیحی حضرت قدوس و اعلاء مریدین در آنجا قیام نماید نزد عده

بیت بیادین و در مقام علی
ع

اصحاب نذوقه بدرجانشان جمع میگردند لاجرم همیشه یکی برای آن سفر چلچراغی باشند و
 شهر عزیمت حرکت کردند و تمام مدت وقت آنجناب در مشهد پس از عودت از اردوی هشتاد و
 یکم بهشت بود **حضرت شایان و اصحاب باران**
حضرت امیر قائم در عزیمت حضرت در روز نهم نهم شعبان
 سال یک هزار و دویست و شصت و چهار هجری قمری آنجناب با دوست و در تن از اهل
 در مشهد حقیقه بیرون زده بنام زیارت کربلا رسپا گشته و در مسافت کفرسخ از مشهد نزل و توقف
 نمودند در آنجا حبیب و ستودند که حضرت زینب اعلیٰ عمایه سبز بزرگ داشته در ایات
 برای اصحاب بسته و اما از ایادت نموده نهند که طالع از اقیان شرق و آل دماوی شمس طالع از
 کردید سوار بر اسبی اصیل در هموار بود و شمشیری آیدار همانی داشت که آن اسب شمشیر
 سرنیک عبد العسی خان سابق الذکر در حین و طالع با او در مشهد برسم هدیه و یادگار گاویم
 نمود و سایر اصحاب نیز یکی اسب سمرقند و دیگری اسب بخارا مقصد شدند و در نقاطارا
 بیدیت ناس و نشره اعلان بر پرده است و چون به شادور رسیدند چندی بعد از آن
 و شکار محترم صاحب ثروت مکن بد طالب معرفت و سرایستی با آنجناب گشته و

پس خاطر وی در آنجا وقت نمودند از تدارک لوازم سفر و غت محصل گردید باین جهت
 و آن در درگاه طایف اعدان چنانچه فرستاده بودند همگی از مردم مراد کرده و سوال و جواب نمودند
 پس بفرستاد حرکت کردند چون بسزوار رسیدند دور در ده باغی . قامت گرفته و ندی امر
 بیدار . مرتفع نمودند و جمعی در کوشش سابق و لاحق . بکوشش پیش از آنکه میرزا
 تقی جوی شهر که مردی دانشمند و صاحب قیود و کتیر و مالک فکر و پیر بوده با فوی بسزوار است
 بجا آن بد حرکت کردند چون شش فرسنگی . یعنی حوالی مرغان رسیدند که طایف علی صهرام
 که در خدمت . قدس از حرسان بجا مرغان رفته بود از آنجا حرکت نمودند و آن منزل کوشش
 رسید و حال نامه و توضیحی از آنحضرت برای وی بود که بنام توقع شهادت اولیای شهادت
 در آن توقع شد باینکه اولاد هر آنس که حکایت و اخبار از قرب شهادت آنحضرت به دست
 نفس از صحاب میگردید و اینها هم حق استوده بود بنام بر نصرت بسوخت و نامرود داشته و با کوشش و حجاب
 بنام استلال و طل رئیس فرمود پس آنجا بخیال غسل نموده و لباسه نو در بر کرده
 بجهت نامت نمود و صلاه ظهر و عصر بجا داشت و در خدمت و اصحاب هر دو آمدند فرمود که در
 بنام سید علی بنسید و مقصد از سفره گردانید و منظره گردانید و در آنجا حضرت امیر می بزرگوار

(مال بگذرد آن بود تا اسرار جوع در آن یوم یساع و طلوع اشکار شود و نهنت بای نسبت هر
 بیع پدیدار کرده و بیشتر از تصنیق و جهای علمای ساری و بار فروش مستخلص سازد و اگر ممکن
 باشد از آنجا بگریز رود و نه طریقی بظهران نامون نبود و ناچار بود که از طریق مازندران
 و کپتان در سپار آرد با کجای کردند صورت توقع مذکور را در بخش هوم ضمن شرح احوال آنکه
 ثبت می نمایم و اینکه جناب باب پس انجام امور مذکوره صحبت هرمان از آنمزل بصورت
 حرکت نمود و کرده ایمه که از موطن متفرقه برای اتفاق بکوشش می رسیدند و یاد مسرت پس طریق
 سنگی داشته و یا جدیدان از میان می آوردند و همیشه چنانچه روزیکه میای
 وارد شده حصبه بود در مسجد ادره مسلوته جمعه سه روز پس بر مبرر آمده حصبه طبعی نشاء کرد
 و احادیث بسیار در خصوص طلوع آیات بود در وقت ظهور و در بیان نمود و چنان در حق خود
 آیه را مطابق و مدلل داشت که کثیری در استیعین بیزب شدند و سستی
 ایشان طریقی کشته که یکی از آنان شیخ زین العابدین نام پری در وقت ظهور و عالمی پارسا
 و تخریر از علامه شیخ حسینی بود که از شدت ایمان پیاده در کالیستن مسید و در بیات
 و آیات و مناجات می خواند و پس از آن نوزده ساله او نر باوی مرخصت داشت و چون نزدیکی

برای پسر دوشیزه خطبه کرده بود مکرر بدو گفتم جان چه پسر خرد است بیا که تالی خوردی بسیار
 سادگی برای تو در نظر دارم و نظرش شهادت فی سبیل الله بوده و در همین روز سینه اش
 قدس را نگاه داشته و کربانی علی صغر مرتبه اما مریضی آن نموده بمباران کسب است و در روز
 در منزل وقت نمود و چند تن دیگر که آنجا نیز نیردین صبح شدن شد پس از آنجا حرکت نمودند چون
 بقره رسیدن رسیدند و در حواله منزل نیز رسیدند سیلیمان خان نام مالک آنجا بود
 ملاکظم نام های آنجا بدین آنجا و صاحب بسیارند و او برای طایفه که همین مرد واقعه
 دلیل و برهان نموده در عرض کرده و بی سوس و کوس عرض نموده گفت با مردم حساب
 بخاندان رسالت چرا دستار سبز بر بسته و لباسی که ختمش بپوشانند با ششم دارو گرفت
 کرده و آنجا بجهت در جواب دی بدین طریق طایفه سخن داده استند و اوضاع در وقت سلامت که او را
 عمده نیز بر سر نهادن امری ختم و ختمی بدینست چه از طریق جادویش حساب بسیار
 که حضرت رسول علیه صلوات الله و سلامه علیه و آله و آباء و ائمه بر سر نهاد و او را نزد که
 از سواد طایفه را و نیزه بکشد دستار و حسابهای مختلفه از لولن بر سر می کشند و تپش
 خضر از آنکه وقت نیزه بکشد و در حدود شش هجری حکیم و ک شرف بر تپه چهار چوب او

خدا در فرشته حدیث از طرف باطل میستار شد و بدین طریق سخن کوتاه شد و نگینان باطنی
بقره خود انداختند و او با اصحاب از آن منزل حرکت نمودند حکایت کرد که ملاکاسم

پس چندی ساعتی مجرای حدیث رسید و ندای الا ان قد مننت و یا نفع لهدم را گوش هر گوش
شنید جناب اب اصحاب طی طریق بمنزل کردند تا شب هر دو رسیدند

تذکره حضرت جناب اب اصحاب و مصراعات همگی طایفه ایشان

صلحه ۲۶۱
نمود

و جناب اصحاب ابراهیم در روزی در شهر خود نمودند و در آنجا عطف علی میرزا که از شهر اراکان

و بکری من ساکن پیش از بود و کسوت در پیشی در برداشت هر نو در آن لباس و آمد و با پیشین شرفی

که در کلب وی بود تمام محبت مردم گردید پس از کوچ کردن از شهر در چهارتن از باطنی زنگان

و نه نفر از صفوان با ایشان رسیدند و پرستند و عطف علی میرزای مذکور مسرت شد که برای

حسرت صحبت هر شب عده ای از اصحاب بیدار بمانی تا نور کرده و کتاب سخن در یاد داشت

و دستوری بر همه میسر شد و چون بمنزل همانده است رسیدند خیمه برای وی بپوشیدند

و سایرین در سیاه چادر و شب بار بار میسوزند آن شاهزادگیت ابراهیم آباد که دیگره و در شب همانده است

میباشند و من بنام ابراهیم خان و ملا محمد که از خویشاوندان طایفه ابراهیم بر این امر گردیدند
 دارندند چون تعدادی مکالمه و سنوالات و جواب همایشان گذشت
 با اعتراضات کشود و آثار سودا بود میرزا محمد حسن برادر پنجاب از جمله و استماع
 احوال و احوال طاقت گنل نیار و دیلاک خطاب عتاب شدیده کرده گفت اگر برای استفاد
 و استعلام آمدی پس نخستین شرط مرعات پس از رسیدن باید در نهایت سکون و سکوت
 مقالات را صفا کنی و نشان از صفا نیز از هر سوی بر آید و در جهت کوشش کردند
 آنان دم کشیده، نخل خویش با پس فرستاد و صحاب روز را بسر بردند و شبانه
 از راه طاقه لطف استانه عزیمت کردند و تمامت شب راه می پیمودند و پس از آنکه بر حمت
 در وقت صبح بر راه روان شدند تا استانه رسیدند و ملا محمد حسن از چهار ادرش میرزا محمد
 حسن را با ملاکب من نام از اهل میامی نزد حضرت در کسب و احوال خود و احوال
 آگهی داد و پیغام کرده که چند روزی در آنجا وقت نموده پس راه باز فرود پیش کرده
 روزانه مسافتی طی خواهد نمود که در آنجا خبر و دستوار آن حضرت برسد و نیز در منزل
 میرزا محمد با سرفروشی دستوار نمود که اسامی چهار قسم کرده اما زاده ده تقسیم نمود

برای بردهن رئیس متمدن است و هیچ آنم در میان منت و میرزا محمد باقر که در پیش می کشید
 است بر او اگر چه بیزه بهتر است و صاحبان دیگر این نفعی دارد و پیوسته پس از آنجا که چید و در منزل
 موم کشیده علی نزدیک مسلمان فرود آمدند و چندی وقت کرد و جناب اب شمشیری بر او
 بر فرمود که هر شب با عده ای در بدی بانی و حرمت صاحب پروردگار است از طایفه باو میسر باشد و در آنجا
 در دستور می کشند و در آنجا چون صاحب بسیار سینه عده شان بر دست و پنهان بالغ بود
 و نیزه بزرگ قریب بدتن از جنین هزاره برین کشتور که باب سینه در پیش نال گشتند
 و از توپت هم نشان خود که بر صاحب است و در آورده بودند عفو و انعام طلبید و پس
 خویش مرصبت کرده و در سینه امور که در منزل واقع شد تبعا آنجا از دست بگردد
 بود چنین اتفاق افتاد که شاه از تنه نهی که در مسایر آن برای وی و سایر پادشاهان
 شدید باج و قاتل صدائی کرده و بپوشیده و پنهان گشته و در نهایت مرصبت شد و در چنان

بخت
 وفات میرزا شاه
 و هزار حاجی میرزا افاسی و مرصبت جناب باب
 و اصحاب سایر مرصبت

وفات شاه در طهران در ششم شوال هزار و دویست و شصت و چهار واقع شد چون در واقع فوت
 شاه ایران قبل از استقرار شاه جدید بر کسی سلطنت پرستید و دعای مختلف گفتند علی بن ابراهیم و کریم
 اوراق و مدت وجود باقی بجا وقوع می یافت و ازین مردم در استماع آن خبر در وقت و بر این
 لذا حدیث چنین بود که حتی لامکان فوت شاه مستور و مکتوم می نمودند و مکتوبات و در او هر امام
 در بیمار و مرض اعراض بنایت ضعیف و مهزول بود و بخت در چهره داشت چندین بار شرف
 بهلاکت شد و در چنان حال ویران سوار کرده بلا عام و برای انام میسر و بند و مردم نشان میسر
 و شکر میسر شد تا حجب طبعی همان خاطر مردم شده و آرش طبعان سکون در آن کمر خیز
 بار خیز که تحت از چنان است جایی میرزا آقاسی فی النور بقصبة علی بن ابراهیم فرار کرده
 بان بقصه پناه برده متحصن گشت چه که در ایام درارش جدی از ارکان دولت از او خشنود
 بودند و ناصر لدین میرزا و احمد تحت از او از خارج گشته و تنگ داشت چنانچه همیکه خبر فرار او
 در بقصه مذکوره بسیم وی رسید مکتوب شد و به سبب چندی بارکان مجازم سلطنت و دولت ایران

استند در سنه ۱۲۱۰ در ایام حاکم آیین وفات مجربش در حسین نظر آید. سال شصت و چهار در پی هزار
 شصت و ششم هم در شوال بقصد زنده ایران بنیاد شد. اهل بیاد عشرش نمود لاله

زشت و تویح نمود و سخت در افسوس بود که چو او را بحال خود که نشسته تا پناه بقیعه امام زاده برود
 تعرض از او که ماه گشت و از جمله قباچ اعمالش که تقاضای تکیان و ارادت سندان و دوستان
 وطنی خود را بخاری دولتی بگماشت و عصبیت و خلاف شدیدی با زبانه بنام فارس قرک
 بین ملت و سید ایران بجای نمود و چند بکرم در یوم وفات محمد شاه بختن او بقیعه عید ایام
 فحش بود و حملات هجوم بر تکی زبانها در طهران واقع شود و بنگاه آرزو وفات محمد شاه
 و جهاب چشمه علی حرکت فرمودند و در دست کوهی فرود آمدند تا گاه از آنجا که چیده بفرود آمدند
 و امالی بجا استقبال شتافتند و از همان لاری و دادان لفس بیان و غیره بسیار چه بجهت
 نیاوردند پس از طهران بمنزل چاشما که اول خاک مازندرانست فرود آمدند و در آنجا از آن
 که شاهزاده اردشیر میرزا حاکم مازندران محروم شد و شاهزاده قاسم میرزا (هشتم لوله) بکرامت
 استمان تصور گشت و بسوا که که اول خاک مازندرانست وارد کردید پس از آن بمنزل
 بد بکده فی موزوم بابام زاده رسیدند و بجناب در آغاز در و خاک مازندران رفتی در شام
 طریق ناکمان چنان است جایش را کشیده با ستیاد و چهار برادر بر وقت فرموده کسی
 بر امون وی حسیع شدند و سرپا برای شنیدن سخنانش کوشش شدند پس نمان چنان که

گفت که بر شهادتی طریق تا با فرودش از شما پرسش کند که عیارم کجا رسید در جواب گویند
 که زوار کربلا، هستیم و چون به طریق نامون و محمود است و سیرایان فقیرند و برخی پیاده نیزند
 این چهار اسل و نسب هستیم و همگی او مروی را با اول دربان سمعاً و طابعاً گفتند و به منزل امام راه
 رفتن سوار زدند و کمان صحابه رسیدند و با پرسش احوال نمودند و آنان بطریق دستور بجانب جوی
 پس آمد و سب زدند و فقیه در صحابه سلیم شد که از جانب حاکم جدید مازندران برای تحسین احوال
 نامور چون اصحاب از منزل حرکت کردند بجاده شکوهی و شاه زاده مازندران رسیدند در محلی
 که دو چشمه آب جو سگوار در حال جاری است محل اقامت گزینند و از آنجا که آن روز هم بدین شرح
 که خال میرزا وقت داشت یکمتر مسافت بود و او از آنجا که حباب چشمه در آن وقت
 و کثرت استعدادات صحابه همیشه سید و انما از آنجا که بعضی از مراکز شهر در آن زمان رسیدند
 هجوم مازندران شید با سپهرانش از شدت خوف و هراس تمام شب بیدار بودند و چون صبح
 که رسیدند شکس با طرف همی فرستاد و جمعی پیاده مسلح کردند و راهم آورد و عدوی را
 در محراب و بنای این طریق بجای خلعت بر داشت و بهر سکر و استعداد مقاومت بدشت
 و در منزل دو سوار از جانب وی برای استیلا از غنیمت صحابه رسیدند و از جانب سب برای

احوال کشنده داد بیخ مد کرد و سابق جو کینت و از بار داشت که معدوی این جنات
 پیادگان قستی مایه نماند و کالای در خردانی مار در آن دارند و میخواستند بهریش
 رساند برای پیادگان زوار را در حسی که تیره نمایند چون بدین محل رسیدیم خبر دادند شاهزاده
 حکمران جدید رسیدیم و نظر داشتیم که با وی ملاقات کرده عده ای سواره را همراه خود باسیم تا زوار را
 از خطر سابقین محافظت نموده از خاک نازندان عبور دهند و آمد و سوار چون نماند و بر
 شبیدد کنجی اظهار شکفت نمودند و از تغییرات مشهوره مشوید صاحب کلمات حضرت
 و تیب بر زبان زدند و از بار داشتند که برای رفع اشتباه و انجام مقصد خود احوال این است که درین
 اردو اخیان خویش را از دست شاهزاده کسبیل و اید و طالب و کاتب خویش را وضع در پیشگاه پادشاه
 آنجناب و مطابق معتمد حسن خراسانی و میرزا امیر قاسمی و آقا سید زین العابدین شیری
 و میرزا محمد تقی جوینی و آقا سید محمد تقی که از دست شاهزاده بفرستاد و کینت که کباب و دستور
 داد که از خورده اینهمان نموده عمل را که مسافرت تبدیل آیه کرده و باز بر سر گذارند و محکم
 و چنان شدند همیشه روحان مذکور خوشگواران رسیدند و ملاقات و کمال کرده سواران
 چو کفایتند او از حرف و کزانی و آمد و طریقتان محال نمود و سوار شده نزد باب

و صاحب براند چون نزد ایشان رسید و جمعی علماء و سادات متعینین بید فرمودند و تا در میان
 درختی فرشی گسترده و در آن سبب خویش فرود آمده بر آن جانی گرفت و روی با صاحب فرود
 شما باید محرم بجوای شب دو شین مراد بیدید چه دیشب در تین صحبت که امیدم که جناب
 با فسر بود تا میرزا در قاضی و حاج علی محمد بنیابوری سبب آنی نبود و مقداری مکن فرود
 دوستانهای کشمیری در حضور وی پیش گذرانیدند و گفتند که بر رسم پدیه و بیکت تهنیت حکایت
 نمیتوان داد محرم تقدیم میسپاریم و اوسه شادمان گردید و سواری بر فغان بفرستاد که آنجا
 تا مونا بغیر در کرده رسانده بنظرین آنجناب و صاحب از منزلت رسیدند و چنانکه قدری راه
 پیچیدند سواران را نمود که این مجاده عمومی است و از هر کوه چنانچه میخواستند و این است
 خود قلبی در جناب اب بنمودند و تا در انجامی نموده روز شازده محبت کرد و بگفت
 جناب اب از آن روز در روز یک مار در آن روزی زیاده از یک یاوه فسیح دلی گفت بیکر
 و در فرمایشهای دور در وقت میسپرد و حالت فریاری داشت چون بدست کوهی
 موسم باریم فرود آمدند و چند روز در آنجا اقامت داشتند روزی در آنجا که
 پس استقامت غسل و نیمه قرار گرفتند و آن چینه را ببلانده و با آنجا میسپردند و مخافه میسپردند

حضرت محمد شاه در آنجا رسید و بسیار یافت و آنجا صاحب کرم چیل و او پس از آن چیل فرستاد
 بجای نزل کرده مرکز حیا نموده بسیار سود و در آنجا قریب صد سوار از برکنان و جوین مازندان نزدیک فرستاد
 و در آنجا و لیمو و نارنج تصدیم نموده و اطهار داشتند که چون طرق برای احتمال امور سلطنت غیر ما بران است
 و شمار و در میمان دارد و در آنجا رسید بهتر آنکه چندی در یکی از بلاد نزدیک مازندان در یک نماینده پادشاه
 جدید و تخریب و در امور موجود خویش قرار و تسلط باید و از حسن حکمت و تدبیر و مابین پذیرد آنگاه بهر جا
 خواهد رسید بسیار شوی صاحب کاتبان رو کرده فرمود یا میهمانی دعوت شما از ما ماند دعوت
 ویرانی اهل کوه از امام شهید حسین ابن علی است چون آنان تکاشی کرده فرمود غیرت مسلم
 میشود پس از آن نزل کوچید و بهرم سواد کوه بسیار کشید چون بد آنجا رسیدند در آنجا نزل کردند
 و در آنجا از صاحب بانیس خود و فریاد از سواد کوه استقرار حسیب و چند روز در آنجا نشدند
 و آنجا بن نزل پرده اندوزی مقاصد و نتیجه و خاطر آتیه بود است و جمیع کس در آنجا امتحان
 نموده و همگی بسیار برای آن شدند و در کارهای ساخت و در ایام و برای نماز یکجا است راه مسجده
 مسی که در روزی دو بار بر تیر بر آمده یاران را باب معارف آتیه مستایه میبرد و مشقه عشق
 در در ایشان میافروختند و بصیرت استقامت و بافتنانی در چیل آتیه نصیحت میداد

و این رسم آنجا بود که نماز بجا می آید کرده یکی بدو قسمت می نمودند و در نماز
 ساری در طی سفر وقت بسیاری از چهار سمت مالک اوان از ضرب نهر مرتفع بود و حالت
 ایمان و نطق و عبادت معرفت و جلال او ایشان چنان خداب بود که هر کس بایشان
 تمایل می نمود هرگز زبانی گشت که از او بگوید که در غیرت و تکلیف و تهدید مردم

از وقت نزدشان می رسد و در آنجا که خدایان در آنجا دیدگی از روز تا پس از او هر سوره تمجید می کرد
 در آنجا که عزائی در نهایت فصاحت و بلاغت و کمال شایسته عالی و شناسائی بسیار و او بسیار

وقت کرده آنگاه صبح را آتیر تا بدین عبارت مضامین مخاطب شده گفت ای یارک و
 و هر مان من بیدارید و آنگاه بپشید که چون و چند با هم در یکجا هستند و پیام می آیند که

هر دنیا و کار آخرت با یکدیگر نرسد و چنانکه در تواریخ و سیر ثابت معلوم است هر دو عالم
 دنیا با عاشقان عجبی معاشرت و مخالفت می نمودند و ساری و حضرت قیام ایشان نمود
 ساری علی بدان نیز باید در طی طریق و یا نت تاسی با سلاقی کنیم و قدایه پیشیان نمایم آیا
 چنین بود که جمیع انبیاء و اولیاء در چنگ اباب باست صحبت است و سیر

دو سیر شدند و برای هدایت و نجات بشر از شرک و هواهای نفسانیه مضایقه از

از شکل انواع بیایات و قبول قتل و عاریت و مهر عیال و طهمال نمیروند با مینامند و بیرون میروند

حلیم قهقهه استخوان درگاه خالق یکی است نیز در دشمنان از قهقهه بیرون میروند و بیرون میروند

بیارند چنانچه مجرب است که از عاصیان و طایفان بیرون نموده اند و بیرون میروند

بیارند سیدیم و چنانکه در حکم که بازندان دارد و بیرون میروند و بیرون میروند

تیرین بیایات را بر باد آورده و قبایلی تیرین و حیوانی همه ما را از قبیل سانسندولی که برین راه سراسر

و استخوان از مخاطر اسنان است هر که شکل و ثبات قدم و اشتیاق شهادت میسر است

دارد از جای خود بر خاسته امین میماند و عقده عقده بیعت بندد و هر که بقدر مثال فرود خیزد

خورد و دیگر میگذرد و وقت شد اندر راه خود نمی رسند اولی چنان است که از اینجا برون خویش

مرحمت کند چه که در ایلیف این نفس الا و ستمها و کمال با همه مراد اسم و دواعی بجای میآورد و کل این وقت

و مانند غیر اینها همی که کباب استماع استخوان در وقت خیزد از جانب کبر خالشان و دیگر کن شده

مهرنگ از رویان جاری نموده و در سیتن از جای خویش بلند شدند و نمودی

شافتند و مصداق کرده عقده عقده بیعت بستند و هرزه و دیگر برای برین مواقع و طلی

که در آینه اجازت بلبیده با و طمان خویش است نمودند و در صیاح رود بقید

آنجا نباید و دست تن از اصحاب با و فارسی او کرده بصورت بار فروش رانندند و اینکه

از آنجا که گشته در آن فرو کرده و قدزی بیایند و در این باب

و دیگر ایام است پیری شد پس این ابواب مشقات و بنیات بروی شما مبار خواهد بود

و صاحب کونکون پیری میرسد چون اصحاب نهضتین را از آنجا که اجتماع کردند از جای

خوش برخواستند نزدیک وی شده بر پیش رو بنزد و این کنایت از تجدید عهد و بیعت است

برود و آنجا بدان شروع شد و تا چهار شبانه روز ندادند و بیعتی که قطع شد آنجا با اصحاب

بسی بار فروش ابابلی هر یک بار که در روز شان آن طبع در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک

در دو جناب باب و اصحاب بار فروش

و شروع اولین مقاله و نوشته مقاله

و در آن ایام سند نشین قنات و قنات و دست نیسیه فقه بار فروش آخوندی را

سعید نام طبق بسید اما از طبقه اصولین و مجتهدین بود و چنانچه قبلاً اشاره کردیم حضرت

حاج نام محمد علی در سن اول از جمله قوت و جدیت قیام و ظهور و طاعت مذاق و بیعت حسود

دندید و نمایان از جمله امتداد وی نیز از بیعت شیخ حسانی و سید رشتی و بلاخره برای سعید

تعلقش با بر ما بیدار این عماد و خصوصیت پدید آورنده آنست از سرود و تعظیم وی و در این مرتبه عوام

داران با بر ما بیدار این عماد و خصوصیت پدید آورنده آنست از سرود و تعظیم وی و در این مرتبه عوام

دولت شاهزاده ارکشی میرزا احاکم نازدندان از سرساری که با تحت حکومت است بهادر و شهنشاهی

آنست را دستگیر کرده بسیاری برود چنانچه قبلا کفیم و بالاخره در خانه میرزا احمد قلی نگیند

مجبور شده اند به فرخندگی جناب اب انجمنت و مجامیر و جناب خانباشی با صاحب در مویستی

که در حضرت اعلی از ما کو بهادر و شهنشاهی در جهت کرده در آنست دارد شده قبلا آوریم

کامیابند که در این مقام حضرت در و جناب با بعضی از جناب نشیند و تحت دریم دوست

شد و بدین همیشه فرودت که چنین موقع که پاوش و مکتب نشین شده در اع جهان گفته و پاوش

جدید استقرار بر این که سلطان فی نیافته در دو دهکسین شیر با

بدرتس و آنرا که در با بر ما بیدار این عماد و خصوصیت پدید آورنده آنست از سرود و تعظیم وی و در این مرتبه عوام

هاتن ایام حضرت قدس برای طاقات حکمران جدید نازدندان خاطر میرزا که سابقه دوستی

و پشت کسب بارکی رفته بود ولی در تعیین تعیین نیست که جناب با صاحب

بامر او در آن شمرده میکنند تا نفس نمایند و آنست در مویستی در این مرتبه عوام

دو مار از درگاه پادشاه آوردند بنا علی بن ابی طالب و چون در حاکمیتش ایصال دلی ببرد بگفتند کرده
 توفیق رسیدید از درود و گیسین و صحاب نمودن آن جناب که چنین گفت مانع این
 فخر این حسین شریف شریف است که با محبت کثیر و سلسله نسلش شادمانه و میشود و او همان کسی است
 که چون تنها در کسرم آمدند همه در کتابت و ابواب عالم هم در اس کرده با من احتجاج نمود و بالآخره برید
 و تهدید گفت که باری دیگر با شیره آید از بسوی تو خوام آمد و کون بر ضد بکشید که این شهر را
 بیدار بچوایند کرده و چنین بد سیکو تفریق تفریق کرد که امانی را بقتضای حسین از دست
 آورده آن وقت که مستعد شدند و حکم داد که آن جناب و صحاب از درود و مخالفت نمایند
 کرده بسیاری از اراذل مسلح کشند و در محل شهر تمام نمودند با کتف در و همان بستاند و کسان
 وی مردم را بوجوه مخالفت بجاوت همی بگریختند و فریاد بر کشیدند که حکم قوی
 بطلب از چنین نیست که احدی از باقیه در حال بلد نشوند و هنوز کثیری از شهر خارج شدند
 و بی مخالفت و مخالفت متوالی با صیاب شادمانه و عید و صلوات بعد از آن چنین طرف
 باز نشستند و هر یک نیز بر نگاشتند که جمعیت خود را با فرودنش و هر سارند و اصرار باین
 مخالفت نمایند و چنین حال که آثار حشمت و عظمت اب و خوربری در آن شهر نمایان بود

جناب صاحب کرامت وی که همواره بسدوی پیشاپیش صاحب المی طریق میسر و هیچ قلمی است
 ابتدای شهر که شکل سبزه میدان و عمارت و باغ معروف بلام بود رسیدند ^{و فقط ماندند} صاحب از عجب میایند
 و در همین حج کشوری از اثر شراب ^{و شراب} در دهستان راه طوطی کردند و با عظمت و عظمت پر رسیدند
 که ملت حجت باغ و در دهستان این شهر حجت ^{این جواب داد که ما در آن روز یکدیگر هم در قری}

بیش از یکصد نفر

جز غیر این طریق مداریم پس همین صحت تمام کلام مذکور چنین بود گفتند که برای شما در این
 محل سکون دستگیری نیست بلکه اون در جمله در راهیم خداید چون ^{از ملت پرید}
 جواب دادند که آقای سعید اساجول شماره این شهر مرام فرمودند که قبض جان و مال شما در این
 ما بصرح قرار دادیم اگر نماند باز کردیم که کار بیشتر تر خواهد رفت ^{از صاحبان}
 آن احوال حال متفکر در مردان گشت دستر همانه با کمال ^{کمالیت فرمودند که ما ادانار داریم}

عمارت باغ آدم در سینه تیر که مشهور است و بی حس و نقلی است بی بود که در آن زمان هر چند سبزه میدان شهر در آن زمانه سبزه میدان
 در جنوب شهر در آن چمن بسیار بود و در آن بسیار سیخ میی که در آن سبزه میدان در آن زمانه در آن چمن در آن زمانه در آن چمن
 در آن بسیار آن نشسته در آن چمن در آن چمن در آن چمن در آن چمن در آن چمن در آن چمن در آن چمن در آن چمن

و کون در آن چمن در آن چمن در آن چمن در آن چمن در آن چمن در آن چمن در آن چمن در آن چمن

و نامه ادا شد بر شاه شاهان و تکلیف و تکلیف بر علیه ما داریم آنچه محتاج تویم خریداری کرده به ما در این سیم و او حفظ

چند روزی وقت کنیم تا این ایام بر بند سلطنت و پریشانی او به معصیت و نکست طریق ما این

کرده آنگاه بر او خود را سیم رفت و در هیچ آیین از آنست که با ما هر طریق هر وقت سبک کن

نمائید آمان گفتند این سخنان بیوده است و هرگز نخواهیم که است تمام این شهر را در خود می

بیا ساید و ای وقت طاری اجابت از اهل میامی که قبلا اراده اشاره کردیم

که فیما بین نوی و آنچه در این ایام تسبیح ایشان در کربلا رسم صدقت و حماوت برده از کجا

ادارت گرفت تا نزد او رفته آن اعمال استوده پذیرد و بهیت کور و حشمت بدست آید

روزی چند وقت نماید ولی چون با او در ویرا شد و آنچه از او محفلت دادند زود است

گفت سودی نداد و نگایید بر بدت و خوشنت بهیر و او ناچار است که در نهایت صحت

نمود و اهل دارالکم دست با برال و پیشیار صاحب کشودند و هشتانی جناب مستغنی

تمیزند که بر هم حجابات عثمان در کرب کرده و با صاحب نیز نفیر نمود و صحت نمایند

ملی در شمال کنه همیای بای شمال چنانکه با ایشان با کرده بهانی بهاراج
پیشیار چه هستند در آنکو ایما بر نسیم اصحال و شمال کور و فخر به طریقی

پس یکی از اصحاب فریاد کشیدند بگروه ستمانیان که ما را بشهر خود راه ندادید دست از مال و جان ما
 بازدارید تا از طریق خود عبور کنیم ولی آنان بدین سخنان گوش نکردند و دست بآلات حرب دراز بردند
 پیشانی خود را مشتند چنانکه گردان قهر علی خادم باب را بستند و بدین رنج و محنت و مشورت نمودند و گفتند
 آنچه محمد صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس عالم و فاضل بود و از شدت آزار و ستم بیایه پای و آب پاش
 می نمود با صابون کبابه از پای در آورده و جبارت را بجهت رساند که جمعی سخن در کتب کتب
 کرده کشیدند تا در راه رسیده اند و مسکنی بر کفش گفته بخرج نمودند تا بهرم با برده نایبیت
 و سلامت و جمعی که برای مردم وقوع مخالفت نمود چاره دیدند هر آنکه هر دفعه داد و برای تمامت
 باندگان اصحاب را جمع کردند و در میان سبک انداختند و نیز خود را با داور رساندند هر یک از این
 فرموده و همیشه از پیام بکشید و هیچ کس را نشانی مسلوله و ندای برای صاحب الزمان
 بر گروه کرده بودند و بیکت جرم سخن را که میخواستند سب از جانب ستمانند بدایم
 فرستادند هم غیر متفرق و گردان شدند و جانب و اصحاب عثمان را باقی بخت
 نموده بدین طریق نامه اولین متعلقه در بار فرستادند و شعله در گشت و بزه مردم گرد آمدند
 و باقی بخت و امانت بودند پس این بار دوم حمله کردند و جمعی از متفرق ساختند این

کرده و چند بار تکرار یافت و در هر نوبت آن بویه غیر نایب آن صاحب سیر را بیاورده میسر کردند
 و دیگر که صاحب هر جهت میسر کردند باز در میان آنستاده با او صحبت سخن توکل بسبب
 و این دو ششام نیز چند تا آنکه همان مخالفتها بجز عاقبت تن از صاحب شربت شهادت
 و شیدند که یکی از آنان آید و در صفا میزند و دیگر علامت علی از اهل شریعه و نیز میرزا محمد حسین
 این جایی ملا محمد تقی و آقا محمد زین است و آقا بزک صفحانی و غیر هم بودند و استاد آقا بزک میزند
 از زمین جابجی شان این امر در تخلصین جناب باب با چهار پیش در رکاب وی حاضر بودند و
 پیش آقا محمد مزبور مقبول گشت و حال اسلحه در گرفت و بیک تن دیگر از صاحب که غیر
 مسخر بود و او بیایه پیشین جناب باب عرضه داشتند که سعادت بر ایشان بهتر از آن نیست
 یک یکی از ایشان در ملازمت وی گشته کردید و شکر و پاس در گناه لای ابرای فتنه ایشان با و
 آن قربانی بجای آوردند و چون در کت خیر بویه مردم به آرزوم هجوم و تعاقب شد و سر کار
 از حد گذشتند باب اب و اصحاب بیت حبیبیه که سخت بر بند و نا
 تاب و مقاومت بیاورده بشتر کردند و جناب عشاقشان بشتر آمدند و با تیره
 یا صاحب الزمان همی تباحث و همگان مردم دستگیر گرم شد آورده اند که در آن معرکه یکی

مردم آنکس که پیش از باب یک شاد و داد ولی مهابت کرد چون چنان بر او حسد کرده بود
 چندان بگریه و توبه و انابه کرده که در اول بهشت در گذشت ولی آن سبب اس چاری دیگر آنکه
 همیشه با سرب و باروت بیاشت در آنجا که اگر در این گشت چند سینه زهره وی کشت
 در آتشید و او همکس بود که سید صدر می سابق الذکر تقبل رساند بود و با هم جناب با بخت
 بنیستند و بر آنجا که گشت او چون دیگر بار روی توبت و انابت درشت پیش رفت
 و حق پنهان کرد و آنجا که سپهر نمود و آنجا که با دست سبب شمشیر بر آنجا
 رسید پس قویه شمشیر را بخت چپ گرفته چنانش بر خست که تفکک و ما جوش
 شش قلعه ساخت و آن ضرب دست حیرت بر احد اندخت و از فرشت شاعت
 آنجا که ارکان مردم در آنجا که گشت و جواب بگرس رسید اگر پای فرار شد متزلزل بر آنجا
 بر روی در آنجا که گشت و سینه با فخره با صاحب الزمان بدست فانه سعیده و سینه و با آنکه
 قیامت اول فانه شده خیر او ای شش را بر کنارش نهاد انما من نمود و صرف نظر فرمود و طایفه
 در خانه را از درون شکم به در آورید و در لیزی با کمال سیم و لزه خرد و جناب باب
 در بیرون خانه با صورت لبه خطا برهای شدیده بدو نموده و تمام کرد گفت ای سینه

جابلین که نارد افقوی بحسب اوادی و پسین فتنه برکنی برکان من هرکاهت نام برتوفه و قلا
 میبوندند پیش آنک مردم شده در مقدم همه را میگرفتند پیش اکل و هر صخره را بریندکنی
 و که سبب خست ممال و مورث چین جنگ و بدال شده چو او خلف جابستد ار گرفته و در منزله
 چنان خست مردم جابل را بتمام کمر آورده و خود را بتعالی تیغ در میان کرده و بسا اقی چید
 بهال نکند باشدت و نیب صدای میبگفت و با فرقت ازجا بگذشت و برایت
 فرمود و آفت اجاب از عتب سید و او را با کرمانی قهرنی و حالت میبامست دیدند بچهره
 که در چهره اش نمایان بود و نامی می
 اندر دین بتند و لشکرا را پر کرده از خانه سرور آورده بسوی اصر کشتار میدادند و پس سرانده شده
 در میان شدند در آن کتاب جمعی از مردان و زنان و اطفال اهل بلج متصل و متبوع شدند و باقی دراری
 و از پس که چنان مراری کشند برنی در پشت با جوی و تمام در اهل کوه با برآمد همی با هر دو کوه سینه
 و پس از آنکه تمامه در باره شجاعت و خوریزی با بیان شرقی در مانده ان چپ نسبت برمی
 در حق آنان مشقت در این رعبی در ایشان در قلوب مردم شبست که بعد از وقت میبگفتند
 و حال را در تمام نعی از بدایت لعلی تغیر و توفیق نمایند این سخن در آن شب با بر زبان

میرانند که بانی سید و با بیکه در این مرقع صحیح از پیران و محاسن میدان بلد قرآن بر سر دست گرفته
و انحال را بشیرهای برهنه در جبهه خستند با صدی امان الامان نسبت کتاب فرستند و خود برسم

ایشان فرستند و قبل توبه و انابت خستند و با کبر و ناله استرعام و استغاثه نمودند تا بهم

ایشان را امان داد و حتی اصلاح نمودند فرمود که بپریم ما همقت او در میان بخت بر دل بری و انمه

اطراف نامبر داریم و عرض دارا پس این زمین را چه ایراد و چه عیب باشد آنچه بر ما وارد کرده اند و می کدام

قانون در شریعت بود و اینها چه استیسا در این معنی بود اینکار اولی آنکه اندکی بر دل خود آیند و تشبه حال کنند

این تدبیر و تفسیر کفایت زیرا این تفسیر است *بصلا روشن نمود و همه مردم را آواستند*
و ما چار از او اطاعت نمودند و با بیکه استخوان شمشیر العلاف کردند و با اتفاق اصحاب را بگریزید
مرحبت نمودند و بر قحاط بعد از ظهر یوم مزبور واقع گردید و ما چار برای تحسنا از شهر آمدند و از
قرن امانی حال که آنوقت را دیدند یا شنیدند در همان رباط و کار و امر که در آغاز ورود میباشند
زوال گشته آمده ممکن و ممکن گشته در روز را از زوال گم نمودند و در تبت در بالای نام
بصیانت خود و کالی مرقت و کسبانی نشسته اندکی از بیخ و الم میار میدند و چون باز

در شهر اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دوم و سی و سوم و سی و چهارم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم و سی و دهم و سی و یکم و سی و دو

از بدن و لباس و غیره کرده و نماز را شستند و غسل و شنج را به دستند ولی از جهت خراش و جوی خرابی

گریه و زاری می کردند و نماز و شستن و غیره را می نمودند و چون احوال گریستند بیشتر شده و دست

بشمیر خود برده و سر خود را به باد بجزایات آلوده راضی و سر دروشت گریه می نمودند و آنچه واقع شود

و شادمان گریه و آزاری از خوف و حزن بمصدق لالان اولیا به لاجرف طهریم و لاجرم گریه

در همیشه احوال نامشروع و نیاید و اکنون اخبار امتیازات و بزرگاری است و صحبت میرا با

در کوشش و شسته کار بر بندید و بعد از این اگر نفسی نماند یا از نظران نماید که نشستن این شمشیر

لذا یکی ساکت و ساکن ماندند و با مروی بسیار شده و بجمع کرده در شستن با چاه آب کار

دفع نمودند و آنجا بوی آن محبت فرمودند که اصحاب کف این استمانه اند و پیش

اعداد اینها این تسلیم دادند و کین مجروح از خراب میرا بخیر نام از این بشود که و کسی که بر

بود در سخن گرفته و در این وقت بعضی از اصحاب برای تمییز کتاج بدخل طرد و بار زدند ولی

بایشان چیزی فرستادند و ناچار با دست می آید بر باد صفت کردند و در

مذکوره باندند و شستن و نماز در این سبزه میدان چون بسج سار مردم در

در شب و اندیشیدند و بهر بیان آمدند و چهار برای دیدنشان و شب کردند کم

اعداد فزون شده و اینها مشتمل بر کثرت و برهنگشت که جمعیت از هر سو با هم

رابطه نزدیک شده و شروع به هم رسیده نمودند تا یکم اصحاب چه در کتب و چه در یک جلسه آنان در هر سو

تألیف کرده

و در راه و استبداد این وسیله و احوالی یافتند و اینها در این باب که در این

اربعین خرجت خویشی نیک فرختند و آنکه آری آنست کرده بود هر ما بعد از آنکه او آن فرود

تألیف و جمعیت را بجای آوردند و داده او که از حسن اصحاب یکی برای او این قیاس نماید پس آنرا

از اهل بشیر و جمعیت و شجاعت بر فرخت و بفرار نام بر باطرا آمد شروع باوان نموده و چهار کس

دو در شهادت و جمعیت در بر بیان را اند که ما که آن جمعیت اعدا از بیرون رباط کلوله برومانش فرستند

و در اینها آن جمعیت در جنابت بشیر شهادت رسانند و جناب بدون تغییر حال از هر سو در اینها

تمام کنند پس تا آنکه حسن نامی از اصحاب فرستاده بر جای آقا جمعی بستاند و چند جمله دیگر از اینها

داده او داده او را بر اینها بر کلاه از پای در آورند و نام بر فرمود او آن را از همه جا که است

تمام کنند و حسن نامی از اهل اصغر آن در تمام ده فرستاد باقی بستاند و او آن را تمام کرد

و او نیز با او که در شهادت بر شیره و بیان پیش بر پیوسته و در این جناب

از هر سو داده او آن که در این در گذشتن از اصحاب برای این تمام آن متحرک شدند و نیز در این

از امر باعلا اندا یا صاحب الزمان اعلان درجه و پنداری و خدا پرستی و مسلمانان حقیقی ^{صالحان}
 و تعلق و جانفشانی آنان در امر حضرت صاحب الزمان بوده تا مردم بدانند که نشانیات و منقبات است
 سید العلماء بر ضد اصحاب منیعت از اغراض شخصیته خود او که دید و در این موقع انبوه مردم کرده
 که سید العلماء از هر سو طلب داشته برسدند و گرداگرد رباط را بمحاصره گرفتند و از وصول
 باینجا برای شان مانعت نمودند و هرگاه بعضی از جناب را بفرمایند در نزد بصر طریقی ساداتی
 که میتوانستند بقتل برسانند چنانچه یکی از آنان را دستگیر کرده در چاهی بنیداختند و آنقدر سنگ
 و خاک بینداشتند که چاه پر شد و همی خود را بر بام رباط رسانده آتش
 انداختند و ملا علی بروی از علمای اصحاب بفرز بام برآمد تا آتش را خاموش نماید مساندین از
 بیرون رباط کنگره برده پیش تو افتند که فی الحال بیفاد و جان بسپرد و نیز در مورد رباط چاه آبی بود
 که اصحاب آب رسیداشتند اعدا آنرا با سنگ و خاک و خاشاک پر کردند و اصحاب
 هیچیک برای تحمیل آب خود را بکنار چاه رسانند و حال را بدستورال یافتند تا چاه بشند بر رباط
 برگشتند و چون ساعتی بگذشت عطش را ایشان غلبه کرد شروع بکنج چاهی در رباط نمودند ولی
 آب در نیام پس شکایت نزد جناب باب بودند و از طرف عطش نیالیدند و آنوقت فوراً مرکب ^{مستخرج شده} خود
 و در حالیکه سوار میشد همی از اصحاب گردوی مجستج شدند و چون ان التماس و لابه کردند
 که در از عجبش باز داشتند لاجرم در کرباس رباطا متفکر آنوقت در روی اصحاب کرده گفت اکنون
 که بر فتن من راضی شدید من نیز باشا برابر میوم و قصدش از خداستن رکب آن بود که تنها
^{مراقبت} هر دن اعدای از اصحاب بر صنف اعدا زده یاران را از مصیبت رباط خارج نماید پس رباط را برای
 شدت جانعت اعدا از آب و ماکولات و ساز باینجا کما بر اصحاب در این وقت
 و سختی رسید و آنک از آنک جمعیت مهاجرین نیز زیاد شدند و همورین رباط را سخت گرفتند و باین گونه

و جنگ انداختند و پی در پی هجوم نمودند و چون دروازه رباط را اصحاب بسته داشتند آتش
از دستند که آنرا بسوزانند لاجرم اصحاب از رباط بیرون آمدند و با غنیمت با صاحب الزمان
حمله بردند و عده کثیری از ایشان مقتول و بکرب خفتند و سرداری و تزاری
کردند نوعی که از آنست جمعیت کسی در سبزه میدان بر جای نماند انگاه رباط را محبت نمودند و
بسر بردند آورده اند که در نیمه شب در آن حال که اصحاب در رباط مذکور آرمیده بودند
ناگهان کسی در سبزه میدان نزدیک شد و ایشانرا آواز داده گفت شتر معتد را بجا آورید
مقداری ما بکوتاج از ماکول و سبزه برای شما فرستاده است اینک آورده ایم که بشما برسیم
پس دیده بان در رباط ماجری را بجانب باب سرخ داشته و آواز در حق شتر معتد از مذکور
دعای خسیر نمود ولی دستور داد که قیمت بدهند و اشیار قبول کنند فرستاده بر چند هزار
کرد که در این دل شب مقصود شتر معتد را بجا آوردند و نقد می نمود و منظور از حد بهانه است اصحاب
نپذیرفتند و بلاخره با آواز قیمت اشیار قبول کردند و سبزه را محبت باقر قاسمی حساب
بجای آن اشیار را برداشت و در صبح یوم بعد نیز همی که اصحاب نظر بمیدان انداختند
دیدند گروهی از کسبه و فرزندگان آمده و اجناس در اطراف رباط انواع ماکولات
و بکوتاج الیه میرض رسیده گشته اند این دستور شتر معتد را مذکور بود و اصحاب از رباط بیرون آمدند و ما
برای خود و اسبشان بخریدند و نیز آورده اند که در شب چون نازده قاتل و جلال روز فرزندت همی
از مردم بجهت رباط فرقه فریاد بر آورده اند که ای بابی ما مارا از بند آیدیم تا اجازه مقتولین خود را ببریم

خسرو از علی سلطنت و صاحب ریاست و عینه در دروس بود و می از مالی با و می دیگر بسید العلماء مذکور ارادت داشتند
و بزم و تقریر و در علم در فن عقیده و تعلیم و غیر ما آورده اند و معتقدین با و در عیش کرامات و مقامات غیر قابل
و با شیخ حسانی و سید رشتی و حضرت رب اعلی و اصحاب عقیدت محبت داشت و مردم با و در عیش را تذکر از آید
با صاحب سبزه و سعادت با ایدان بسوزد تقصیل او اش را در عیش تو هم بسبزه ای

بریم و اصحاب راه دادند تا نقشهها از بردند و در آنجا نشستی نزد وزارت با طاعت بود
 و جناب باب که در آنجا ایستاده و بحالات مردم نظاره میکرد و بعد جازنفسر بود فلان مبلغ
 نفوذ در بنجل این قیامت است بگویم بوارش برسانید و چون ایان بستجو کردند کینه عاوی مبلغ را
 یافتند بنوع تعجب با هم گفتند این بابیان مردمی عجیب اند که در این مبلغ نفوذ آگهی داشتند
 و بزرگتر شدند و با بیکدیگر در نیمه شب که اصحاب در باطاعت ذکر میکردند سرسبز اند سرقت بجای
 از اهل لاریکیان مازندران که از سرداران بزرگ افواج سپاه آنولایت بود با همی از
 ده پیش و نیز همی از خوانین و صاحبمنصبان شمال حاجی مصطفی خان از اهل هزار مرید و غیره
 با عده شان باز فرودش وارد شدند و سرقت مذکور چون از کم و کیف واقعات مزبور کمال
 مستحکم از اعمال سید الهی سخت برآشت و در اتونج و طاعت کرده همی زار
 عابروا پس بر بلند شایسته در خور چنان بود که بوجب حدیث نبوی اگر موافقت و لوکان کار
 رفتار میکنند در اینموقع مهم که آیام تجدید سلطنت و انقلاب اوضاع است دست تقدیر
^{فقرت نمیشد} ^{بگردد و برآید} ^{بگردد و برآید} ^{بگردد و برآید} ^{بگردد و برآید} ^{بگردد و برآید} ^{بگردد و برآید} ^{بگردد و برآید} ^{بگردد و برآید} ^{بگردد و برآید} ^{بگردد و برآید}
 بفرستاد و پیام داد که هر چند امالی بار فرودش با خود و تسبیح بعضی از رؤسا و عتیقه باشا کردند
 آنچه را که نیابت میکنند و معرکه های خونین تیت شد و از طرف سرین قده مجروح مقتول شدند
 ولی چون چندی است پادشاه مملکت افاقت کرد و سلطان جدید هنوز در غم خود کمال است
 یافت و امور مملکت متزلزل بود قلب است و اوضاع نظام و اسلحام ندارد و حوادث و فتنه
 موجب فریدی نعلنی و آشوب میکرد و با آنچه واقع شده سالست و موافقت شما و امالی بلده کرام
 لذا صلاح چنین است که این شهر و امالی را بحال خود گذارید و بهر کسی که خواهد بسیار شود و شما
 در جواب ششری از حرکت خود و امالی

بهرم زیادت و مقصد توقف در طلبی برای خستمال اوضاع محکمت و از منع طلب و استیانت
 و سایر از امالی با فروکش لذت فوری سعید اعلیٰ بیان فرموده اند و پشت که اگر
 طمیسنان چنان شود و از خطر تعرض مردم این شوم همیشه لذایح خارج شده در بسیار
 مقصد گردیم و سعادت نقلی یک عین مطالب و سخنان و برای برای سرفی بر و او پس از عقد
 لمن و نفسین و دشنام نسبت سعید اعلیٰ و فروش در اتفاق حاجی مصطفی خان فرزند
 و سایر صاحبان و خوانین بر با افتند و آنجناب ملاقات نمودند و اولی از ایشان
 استرام و پزیرائی بجای آورد و صرف جای و ماکون نمودند و مذاکرات لطیفه ای که
 شد فیابین برادر گردید و قرار بر آن گذاشتند که در هیچ فردا آنجناب و اصحاب نزد برادر
 بار اجتهائی و حر است چینی سواران از طریق سمرقند چنان عازم شوند که مقارن خلف شیرگاه
 که محلی لغت بر باد چرخ فرسخی بار فروش واقع در کنار راه عمومی خیابان مازندران در این است
 رسیدند و روزی که آمدند و مرتب عبای سفیدان خسرو نام از اهل قاضی بیگانه علی آباد را که
 خوانین و سواران آن ایالت در وی جنگ آورد و صاحب حریت و تفنگیان و سواران بسیار
 نزد آنجناب تشریف در تصیف نمود که او با سوارانش در ملازمت آنجناب و اصحاب تا شیرگاه
 و از خلیف و تفرقن امالی طریق محافظت نمایند و آنجناب نیز قبول نموده خسرو بودند
 که اگر او چنانچه در مورد است رفتار نماید بسزا خیر خواهد رسید و پس از آن قرار داد و مذاکرات
 صاحب بنصبان و خوانین بحال خود فرستند و آنجناب و اصحاب شب را در آنجا بسر بردند

استخوان اصحاب از رباطا بار فروش
 و وقوع و قوم معالنه ها که در جنگل دور و دقیقه
 طبرستانی

پس در صبح روز بعد یعنی سیزدهم ذیحجه بموجب قرار داد مذکور خوانین و صاحبان زمین
 رباط مجتمع شدند و در ساعت دو بعد از طلوع آفتاب که ملائی قشربری با صدی رسایش از طرف
 آنجناب ابر داد تا اصحاب همگی قویا و سوار برای حرکت شدند و حشرونه کور با سوارانش بسیار
 گشته و او خود با باب همدانش گرفت و سوارانش جمعیت اصحاب را از هر طرف
 احاطه داشتند و بموجب تعیین سرتیبها سقینان سعادت نقل بیک و اما دشمن نیز هر چه باشد
 و بدین طریق بتدیر عباسقلینان مذکور آتش فتنه در بازار فروش فروخت و مردم ترسیدند
 و نه آنطرف چون اصحاب از بازار فروش خارج و از محل تفرق مردم بیرون شدند و وقتی در طرفین
 پیچیدند سعادت نقل بیک نزد حارباب اظهار داشت که اینک از حدود تفرق و دسترس
 امالی بازار فروش و همدستان سعید العلماء دور شدیم و اینراه نامون و خالی از خطرات هر جا
 که خواهیم توانید رفت و از وی اذن رحمت گرفته بر اسم و داع عمل آورد و خودت نمود
 و آنجناب با اصحاب بسیار طرفین گشته و دسترس سعادته متن بنوعی که ذکر شد با ایشان راه
 می پیچید

سابق الذکر مازندران بحسب روح اصحاب از بازار فروش مت گشته و بعد از وضع تفرق
 امالی نمودند در پیشگاه سعید العلماء اظهار داشتند که در این راه از حدود دور گشته
 بقاد بیکلا و باین جمعیت حار داد و در این راه در این راه در این راه در این راه
 در طسیرین جنگل میرد وقت چنین داشت که چون بقاد بیکلا که از شهر بازار فروش در فتن
 چهار فرسخی واقع است رساند همگی راه را جداجا کس سازد و همدستان
 در نیمه راه در فحال شمار جنگل را آغاز اصحاب حار داد و غارت کردند و دست
 نه پای در آفرودند و کشیدند و در آن فتنه اما کنگرین برادر کا صادق آتش حار داد

در این راه از حدود دور گشته

و دیگر فرستادند و فضل الله نام داشت کلماتی که از درانی در جنگ فراخ گشته شدند و پیر این خون آلود
 فرستادند و شهید را نزد مادرش رساندند و میسکه ^{بکلیه} باب آن احوال را در همین طریق
 و ملا خانی نمود که خسرو ^{بکلیه} این را از مقصد ^{بکلیه} میرد ^{بکلیه} نزد او استغفار از مقصد و تمسک و شش بود او
 جواب گفت که اولی چنین دانستم اصحاب خردی در قادیان با قوم و شیرم بسر برد
 و از بیم شقت بیامانید پس بخت شیرها در سپار کردند پس اینجاب در حق وی نکات
 خیر گفت و اظهار عافیت نمود ولی سکنش را تسکین نداد و چون او اصرار را از در
 گذراند ^{بکلیه} با صاحب فرزند او تا همه در اینجا خسرو آمدند و اموال و اطفال را از او
 برداشتند و گروهی جمع گشتند و برای مع آوریشان ^{بکلیه} امر بنده او اذن نمود خسرو
 نیز با او پیش در جنب ایشان در مکتبی زول نمود و راه ^{بکلیه} بسجده رفتند
 همگی که تا نامت اسلحه و اشیای خویش را در آنجا نریزند اجازت عبور نخواهند یافت
 آورده اند جوانی نورس از پسران خسرو که قلبی پاک داشت و از خسرو بیعت نخواست
 بود سو و نیات و اعمالش را در اثناء طریقی برین برای اصحاب بیان کرد
 و باب دعای خیر در حق او فرمود و در آنحال که با گشت اذن بلند بود ^{بکلیه}
 نمود سببش هم از عنوجات بنین ابریشمین و پشین و نیز از لغو برای خسرو بوده و از
 مرافقت در ایش از بازگشتش تا اینک گریه تا او با سوارش راه خود گرفته بودند
 و اصحاب را مجال خود گذارند ولی چون ^{بکلیه} بسیار نزد او بودند بیان مقصد در قادیان
 و نزد ^{بکلیه} بشیافت و بنای اصرار و کجای گذاشت و گویار نمود که سید العلماء
 بتامی امالی ^{بکلیه} سپرد تا بر اصحاب بمانند لذا صلاح در این است که چیزی
 در قادیان بماند و آسایش خود بردارند ^{بکلیه} بایست که سوزی و بر آرد که کوی او تفریح است

اسب سواری و شمشیر آنجاب را نمود و در پاسخ گفتند که این اسب شمشیر یار و گار آزی
 عالمیقدار و نیز در اتمکل ضرورت و احتیاج در کار میباشد و بدگیری نتوان داد
 خسرو پهلوان و شدت برداشت و از اخلاص واضح و عیان بود که بهانه خوبی کرده است
 جمله بر اصحاب نماید لاجرم با اشاره باب میرزا ^{بلفظ} شهبازی و نیز ^{بلفظ} جومیس ^{بفصاحت}
 و اوقات پرداختند و چون دانستند که در او تاثیر ندارد با ضرب خنجر وی از پای بیدار
 و جسی از اصحاب بر او ریختند و در روز گارش در آوردند و عده اش که از زیر ناله وی
 و از سبحان اصحاب از هلاکتش با خبر گشته هر چند رنج و بی وافر آزار و سزا گرفت
 ولی از شدت تاثر و غیرت دزدی بر اصحاب حلاوت شدند و از آن جهت که طوق جنگل همگام
 مندب و تارکی بود و راه عبور معلوم و واضح نه و در حلال اشیا کسان خسرو بمقدم و توفیق
 جمع اصحاب هجوم میبردند و آنان از جهالتشان دفاع میکردند و سعی داشتند که خوش
 بپناه معمره رسانند در آنوقت جمعی از اصحاب متفرق و بعضی که تنها افتاده و چهار احد شده
 ناچار ملاحین فرمان داد تا مات احوال و احوال خویش را یکی در رود تا لار که قیام
 شهر بار فروش و بگت علی آباد واقع است ریختند و خود را تابع و آزاد ساختند و
 طی طریقه یار پیش گرفتند و کسان خسرو و امانی آمدند و در آن احوال اسب و نهب
 پرداختند و اصحاب از آنان میگریختند و از سردرشان بیامووند و از جمله اشیا که در
 و چارچنگ آمد اگر چه حاجی بر حسن رضوی بود که لباسش در آورده و چند وقتش بودند
 و همیشه اصحاب با نمره یا صاحب الزمان آمان حمله بردند ناچار رضوی را بر جای گذاشته
 بگریختند و در حلال اشیا جنگل سواری گشتند و اصحاب ویراسالما بدست آوردند و با
 بابت لباس در پیش نمودند و با اتفاق حرکت کردند و نیز تا بعضی جزوی و پسران

۴ روز و تا لار است
 در زیر و بعضی
 در شمال بقعه

از نملای و صاحب را که گمان خسرو و سبگیر کرده و بعد از قتل آن را در آستانه نظر میمان گرامی
 بزرگ آن ایل و صاحب قره اسرا و افتاد در کفیر سنگی بقعه طبری نزد آنان شفاعت کرد و در
 داد و در شریک مذکور و محفوز بدشت لایم باب در حق او دعای غیبی گفته و با صاحب
 در حق او کسالت نمود و چون استفاد از مسوره که قابل توقف و کونت اصحاب
 نمود مردم این بقعه شیخ طبری را وصف کردند که نشان کتفه او نیز آنخل را پسندید و بی مدتی
 او صاف جلیه در حق آنخل بیان کرد و دلیل را هم با خود گرفته بدانشور روزه شدند و در هر روز
 زبیتسه با اتفاق عموم اصحاب بآن بقعه وارد نموند آورده اند که چهلین در همین نزول در سر
 پرند کرب و چاکه گنل رحمت عبادت و صاحب مدرض طفت و زمین که بود آیه رب از نملی
 منور و مبارک و اوسته خیر المزمین فرود خواند و انا لله و انا الیه راجعون بر زبان راند و او بعضی از
 حقیقین اصحاب در باره آنخل کلمات داشتند یکی در آن بر حاسس و شین گوئی از واقعات
 خلیفه آنجا بود همی گشتند و در آنحال ناگهان آقا سید زین العابدین فراموشی و دو
 بود و کسش را در آنجا منتفی یافتند که از چنگ سواران خسرو گرفته و پنهان گشته و در
 آن قاتلان زجه سرور شدند و پس با اصحاب بر تاقان آن بقعه را بخش فرمود و او صاحب
 آنجا از رسیدگی نمود و در محله جنب بقعه مقداری برنج و نان و کسب و غیره یافتند و با جهان
 اشیایه حج نموده سیر کردند و اسبان را راحت کردند و خود نیز با سواران و همی از
 اصحاب را برای بخش از اقبال و اشیا که در جنگ و نجاته ستم تا آنچه بماند بجهت بار
 و مسافت بین در فرودش تا بقعه که در جنبی آن شهر در جنگ واقع است تقریباً چهار
 و پانصد و آن مسافت قلیله از صبح که از بار فرودش خارج شدند و مدت مذکوره طی کردند
 و ایتتم بنامی مذکور گشت آن بود که خسرو پنهان را در بر راه برده و در آنجا در جنگ

سکر کروان و محلات و قتل و غارت بی در پی نمود تا بالاخره بد آنجا معنی گشت که گمانش
 کردید و اصحاب با نذر از آن محلات اعدا و مصالح و متاع و اراده آنروز کوفته بودند
 که مرکب لاجپین در قرب ورود ببقعه زینت ماند و حاجی عبدالمجید شاپوری
 اسب سواری خویش را روی داد تا سوار گشت و حاج مذکور خود بر اسب یکی از شهدا ایستاد
 که بی راکب در دست تکیه ایان بود سوار گشت

شرح قلعه شیخ طبرسی و ورود حضرت قدوس و استوار
 او و قدرت و عدت اصحاب

مقبره شیخ طبرسی قلعه زمین سبز و فرعی بود که گردگوشی صدار کوه تا ای احاطه داشت و در
 ورود اسب ببقعه و زار شیخ احمد طبرستانی معروف شیخ طبرسی از علمای محدثین اخبار است
 یعنی از آنچه در تحقیق به چرب و سفال بسبک اینها مانده اند بود و کسب آن ببقعه سبب منفردی
 با سخنان مذکور استحقاق بی و لطف خشک اتصال داشت و در ببقعه مسجد از هر طرف
 بایمان ممتد مستعمل طوق میگشت و اطراف مقبره از هر سو جنگل شسته بر استوار انبوه بسیار
 و مزایع و مراتع بسیار که و نزد یکترین آبادی با آنجا قریه افراد سابق الذکر بود که تعلق
 بزادگان فلینیان فرورد داشت و قرا بسیار دیگر نیز بنوا اصل دور و نزدیک در اطراف وجود
 چها شده و همیشه دولت گردید و در وقت اصحاب در ببقعه زینت گشت
 و روز روشن شد و لاجپین بقعه از اصحاب را برای تکمیل ما بختاج معاش
 با اطراف بفرستاد و آنان با تاوید قیمت عادلانه آنچه خواستند حاصل کرده و بقیه را در
 و به انبار حق مردم اسراف از جماع اصحاب در انجا و جنسیا جان بلوازم زندگانی
 با خبر شدند و متذکر با اجناس لازم ببقعه میسرند آورده اند که در روزی تنوکی ببقعه آوردند

شما سیت از اصحاب بنمود که مقرر شد از ذخیره غنای او صرف کرده اند پس
 بجز این جز بجز قاشق که کفالت و نظارت باکتاب معاش و مصارف اصحاب با او بوده
 او نرسد تا ویرانی و شکر داشته و در باره متولی مذکور همین نوشته اند که قرار
 عالم رویا شده که امام شریف حسین بن علی با جمیع اصحاب آن بقعه نزول کرده
 سکنی بستند و پیوسته در تیر خواب میخیزد تا چون احوال آفتاب بیدار بود است
 ایسان بیاورد و کسب اصحاب ملحق گشت و بلاخره بمقام شهادت رسید
 و پس از آن اعدای نزدیک اصحاب در مقبره باخبر شدند و عده کثیری مجتمع و همیاشده
 با انواع اسلحه هجوم بردند لاجرم جمعی از اصحاب بسروداری بیزا آمدند تا جوینی
 بمذبحه از مقبره بروین نماندند و بان گروه حمله نمودند و همگامه رزم و ستیز
 گرم شد و اعدا تا بمقاومت نیارده عده مقتول و مجروح و بقیه پست
 کرده بگریختند و بقریه اقران کرده داخل شدند و اصحاب در تعاقب بان بدان قریه آمدند
 و در حین جنگ ضرب و ضرب ماورنظر طلیحان و چاققل و هاکت گشت و در آخر اصحاب
 انبارا تا و یکا لشکر میکرد ولی نظر طلیحان قرآن بردست گرفته با برش و لرز و تصرف
 نزد ایشان شرافت و گیند داده این عبارت گفت آنچه خواهید خواهم داد و سیت
 رزن گشتن باز در دید اصحاب دانستند که آن قریه تعلق بقادیکان دارد و شش
 در خلاف کرده دست از رزم باز داشتند پس نظر طلیحان در خواهی نمود
 که ورود و با این پنججایی اذن و اجازه گشت بود و چون اصحاب بمقبره باز گشتند او هم بدگیا
 رفت و بگذرد باب رسید و در صف نماز که اصحاب بد آنجا گشته بودند با بیجا
 و نیاز بجای آورد و او اول کسی بود از آنکه در کپی طاقات او و اصحاب بمقبره آمد

در اجمع بقیه در مقاصد آنان آنچه خواست سسوال نمود نسبت با بحباب محبت حاصل کرد و عده
 از کسان خود را با سمره اصحاب با طرف هر یک نفر استاد تا آنچه از احوال و اتفاقات آن از نظر چشم
 کنندگان و نسب و خاقتان دستور و نحو نامه صبح آوردی نموده مقبره بودند و در یکی از روزها
 ابار کردند و اظهار ایمان و قصد خدمات بان امر از خودشان داد و چون از سفر این
 اوضاع و احوال پیدای بود که اصحاب خواه کرده در بقعه استخوان بسته خدی
 متوقف شده معالقات و مدافعات ستمه رخ خواهد داد معادل بیت فراد برنج بلا عرض
 تقدیم داشت و نیز از سایر مواد افندی و از قد و جای آنچه بیشتر بود مقدار بسیاری برای
 اصحاب برد و گاهی از مطبوعات فائده خویش زد ملاحظین میر استاد و خود نیز همی حضورش
 تشریف بسته استفاضه میکرد و بحباب یک رساله ممتاز بد بخشید و نیز شیخ ابراهیم
 از مال آن نواهی که خود شبانی گو سفندان خود میبود حضور وی در مقبره شافت و از
 مسائل دینیه و اعلام حضور موعود باز پرسش کرد و جوابهای مفیده شنید و چون شخصی تحصیل معلوم
 کرده و طلبت از زمین بود شوق و ذوق شغلی در او زد گشت و قادر بر عمل خواهر مسائل دینیه
 شد و ایمان در ایشان یافت با اصحاب ملحق گشت و چهار صد در شش گو سفندان خود را
 با اصحاب هدیه داد و بحباب دستور فرمود که سفندان که در مراتع اطراف مقبره میگردانند
 از شبانی تا شامیدند و نیز ذوق مگرفته با برنج در معان نظر علیخان طبع
 بجهت برسانند و نیز بحباب چارتن از اصحاب را برای تبلیغ از چهارست مقبره
 با طرف روانه داشت تا مردم را بمقاصد اصحاب از اجتماع و ایمان در حقیقت ابراهیمی
 دهند و بحباب ملحق نماید و یکی از آنان آقا سید عبد الرحیم شیراهنوی بود
 که ششوم دانش را در کشتن سوخته آوردیم آنجا حسب الامر کتاب عزرا بهیا و برمی از نوایس

چهارمین مرتبه را تقسیم نمودند و حسب الامر وی بر شب در مکانی مجتمع شده بودند
 که در همین حقایق امر و در تکرار بعضی بالعقل و اندک کاری بود گوش داده کار می بستند و در
 کلام ایشان منبر بود ای اصحاب در احادیث قبل حسین است که می بینم اصحاب قائم در
 کوفه مجتمع اند و کتاب جدید بخوانند و انتظار قائم آن محضر میکنند و یکت این گل منبر
 بار فرودش است که در صفات و خصایل رحمت کوفه میباشد و ما بیتم اصحاب قائم و نیز
 در کلماتش ذکر حضرت مدینه را نموده اشاره بقریب ورود او فرموده و پسند آن در وصف
 و بیخ دی اطناب سخن داد که اصحاب سر تا پا با شتیاق دربارت و خداکاری در راه
 و کوشش شده و بسیاری از ایشان تا آنکه کلام بدیدار وی و اصل گفته خود را از قمر نیابت
 بی بقاش برود و در طی مقامش با ایشان خطاب کرده میگفت ای اصحاب به شهادت
 میکنم که هرگاه آنحضرت با شما ورود فرماید و بالفرض من مخالف رئیس حرکت کنم باید دست
 زدن بردارید و بدینش توسل نیست گردید و بدین طریق مقام اطاعت و عبودیت خود را
 نسبت بوی مقدر و حکم نمود و در آن اوقات چنانچه قبلاً مشاهده شدیم آنحضرت در ساری بود
 و پس از آن ایام حال بجهت جبرانه از طهران عزیمت فرموده و از آنجا با نهایت
 کمال بیوی مقسره بطریقی رفتند و بقرینه نظر خان زبور ورود منبر بود و دستور
 داد تا نهایت آرام برای همه اصحاب دیدند و شیخ ابو تراب استهاردی از مشایخ
 اصحاب را که در وقتش بوده مقبره برای اطلاع اصحاب بفرستاد و کسیکه جناب
 از این امور باخبر شد با اصحاب فرمان داد تا میدان جلوی مقبره آویخته کرده
 تخت بستند و با اتفاق اصحاب امور را بیک ترتیب تعیین دادند و هر یک که بخواهد
 وارد مقبره شد با آنجناب معانقه فرموده ششم شمول رحمت گشتند و اصحاب صف

افعال الهی در روز
 این در معرفت خدا
 برادر حضرت از آنکه
 تکریم و تکریم شد
 ذکر و تعهد است
 آنرا و تکریم است
 ستم لری در روز

صفت بسته استاده بودند پس بنامه اذن جلوس دادند ^{در} نگاه مقبره و اطرافش را کاملاً
 محاصره کرده چنانچه فرود برده او را اینجا خواست اما آنکه حضرت قدس قاضییت ^{بود} استوار
 داد که ملا احمدی خوشی از علمای اصحاب و عروف من باشش ^{تکلیف} دیگر از کار راند و او را از میرزا
 محمدرضا ^{مجتهد} که در خانه اش آنحضرت حبس نظر بوده بطلاند مجتهد را حبس فرار گرفته او را
 مستحق فراد ساختند ^{که} پس از فرار از او راند کرده و باز دید وکیل او مصالح ایجاب نمودات
 باصحاب رسانده و با ایشان دگر می دادند رحمت بفر فرمود آتیته امداد کامل بر او خسته
 و خود را با همسایب کافی باصحاب رساند پس از عودتشان ^{اصحاب} غلبه برای ایشان
 قدس دستور وی عمل کردند و چنانچه نسیم بود او خلاصی یافت تا آنکه روزی یکتن
 وارد قلعه شد و توفیقی برای جناب باب اردی ^{بیاورد} در ^{نار} خیار
 و بشارت قرب درودش ^{از} قوم بود و چنانچه صد و نیم تنه مذی کاندزانی و چندین
 دانش گاه ششیره و سایر مالیزم را که آنحضرت برای اصحاب بفرستاد تقدیم داشت و
 تلاحین ^و تسبیح را برای اصحاب بر خواند و در ^{بناش} ^ر تسبیح شکل همزه که ^{بجای} است
 و در شمشیر ^{مندی} است افتاده بود اصحاب از رقم آن روز بجزرت و نظر اندر شدند
 و آنجناب چنین تعبیر فرمود که مدت محاصره در ^{مقبره} شش ^{بطل} خواهد انجامید و از آن
 پس نسیم قرب درود آنحضرت و اصحاب رسید و حاجین ^و اصحاب با شرت و شاکا
 بجزم استقبال بیرون شدند و در ^{نخ} بسب اردوی ^{عزم} اصحاب را ^{نار} نود و نود و نود
 شان ^{سینه} ^{دو} ^{روز} ^{تن} بود ^{نمان} همان ^{جوان} با وقت ^{آن} ^{کمال} ^{سواد} ^و ^{در} ^{شده}
^{کافران} ^{پیوست} ^و ^{بینه} ^{شان} ^{سینه} ^و ^{سیر} ^{کامل} ^{گشت} ^و ^{در} ^{است} ^{مقام} ^{چون} ^{شب} ^و
^{نار} ^{بگشت} ^{بود} ^{باجب} ^{استوار} ^و ^{نفسه} ^{بهر} ^{یک} ^{از} ^{اصحاب} ^{دو} ^{شش} ^{روشن} ^{بر} ^{دست} ^{گرفته} ^و ^{با}

و در کتب معتبره و معتبره

و با وصف و بی نهایت قیافت و عیب پذیره آنحضرت روان شده چنانکه از او در منزلت و منزلت
 در کتب معتبره و معتبره و کتب معتبره و معتبره و کتب معتبره و معتبره و کتب معتبره و معتبره
 شدند محرم اصحاب رده سینه بر جای باستاند و چون دیده شان بیدار آنحضرت
 بینما و پی بپایند و نبایش قدم آوردند باب این رسا بانگ استیج قدمی و بنا و
 الملائکه و الروح بر کشید و همگی بیکبار بر آنکس دادند و در کتب معتبره و معتبره و کتب معتبره و معتبره
 و آنحضرت در جو ایشان این آیه از قرآن را بخواند بقیته آن خیرکم ان کتم
 مؤمنین و ما انا علیکم بکیفنا و کنت از جناب باب استغفار از احوال حال ایجاب نمود و
 در دو محکوشش بدانجا و باز دید امور و نیز از وعده قرب التماس فریب مبارکش آن
 متعلق کردید و از آنگاه زمان تمامت امور در دستور بود و با آنحضرت بود و با آنحضرت
 و انقیاد و حرف نسبت با در گوش کرده و نیز مقام و سلطت فیما بین او و اصحاب را
 داشت و هر چه نام که آنحضرت از لجره خود بیرون بیاورد تمامت اصحاب شمشیرهای برهنه
 سپیدی کرده و وصف مقابل کاتتم بیان موصوف با خضوع و آداب آنحضرت می بستند
 در آن عبودیت میسر دهند و او در پیشاپیش و باب در جنبش از میان و در وصف بگذشتند
 و هر روز برای کفیل و تقویت عرفان و ایمان اصحاب در برای تسلیم و زحمیت و تقیه
 شان خلیفه بپوشید و در کتب معتبره و معتبره و کتب معتبره و معتبره و کتب معتبره و معتبره
 تقیه نیز در کتب معتبره و معتبره و کتب معتبره و معتبره و کتب معتبره و معتبره و کتب معتبره و معتبره
 میزد و هر قدر تقیه فاش شده و این دایم توقف در تجربه بطریقی اكمال نسبه و در
 حده و حسن سب و تمام مشایخ عرفان و علم و فیوضات عالم میزان رسیده و در این فضای
 از انوار و شرافت پر و در دیگر و در آن از استادی در و اصحاب معتبره و معتبره و کتب معتبره و معتبره

و اطراف را در هم و اندیشه فراگرفت و هر گز روی نصیبی یافت و مهارت آبادی خویش برآوردند
 و از بیم و خیال هجوم و قتل و افکاره اصحاب و دشمنان و استیلا بر آنجا که اعداء شکرست همین دادند
 بودند که آنان از شورشیان و مهاجران و طالبان زیادت و سلطنت اندو در موقع وفات پادشاه
 مملکت و جنگی رشته انظام امیر سلطان و کسری برخواستند ولی چون مندرجا مردم کمند
 نتوانستند بفره رفتند و آثار کمالین و تقوی است و در گذر از طریق دیگاب و دیاب مستخرج شد
 و از هر سو متوجهی نزد و در پیش بملات است و همچنین عقایدشان برآوردند و بلیغین که از مقبره
 بالراف فرستند صحیح کیشی را قتل نمودند و یکایک بی ادب متوجه بجا شدند و از جمله آقا بول نام
 از سادات قبیل مازندران از اهل قریه بهیمیر و کفایان برادر اش آقا هر و آقا محمد حسین و شمس آقا علی
 و پسرش آقا محمد تاجان و دوتن از شهباش آقا بلام و آقا عظیم و عدّه دیگر می آقا شهباش احمد علی و آقا
 و آقا محمد ریخت و آقا حسن و دو پسرانش و آقا زمان آقا عباس و آقا قاسم سلانی که جوانی نورس بود
 مشایخه بمقبره شتافت و اصحاب بیوست و از ساز خنجران برآوردند و درین وقت و کلمات
 در صفهان و یزد و خراسان و طبرستان و آذربایجان و سیران نیز جمعیتی بمقبره درآوردند و عدّه
 شان تقریباً پانصد نفر شدند و قدرت سلطه و نفوذ برآوردند که قری و مهورات آردا
 و بیخ و ستر گشته و هر چند تحریک و تشبیح سعید العلماء و سادات علمای مازندران آقا سید
 و شایسته تنزهی مستول و ساز خنجران و خنجران جمعیتی گرد آورده و گاه گاهی بمقبره بگوش
 میروند و هر که از اصحاب در خارج میسیدند میروند ولی حضرت قدوس و اصحاب
 او تمام احتیاجت نسکوند آورده اند که خوبی گویان از شورشیان نزد یکت مقبره شدند
 و اینچنین سید حضرت رسید فرمود هر که از اصحاب در خارج قطع است در کمال بی احتیاجی
 کمال خود بماند و هر که در داخل مقبره است نیز بماند و این خوبی است و همین بد است

که از گورهای آنان آتشی بیرون آید و بسند که تا اهل محرم فرارند احدی را بر جان
 در راه کسی دست بر سر نیت و اصحاب نیز اذیت کرده چنان نمودند چون یک کله که از پس سر
 پشت گمشده ایشان گذشت و بعد از آن آتشی رسید از پشت این اخبار که دلیل بر کمال
 قوت قلب اصحاب بواسطه تربیت روحیه است و نیز شاهد نهایت در عینت و ایمان بود
 سیه و آتشی و امثال آنست در جنگ و اضطراب شده با کمال محبت و شتاب در فکر قطع
 و قطع اصحاب فرستند و بعضی نفاقا مانده در آن نامه های مفضل فرستادند و مردم را تذکره و حکیم از آن
 بمقتضی و ملاقات اصحاب نمودند و مفرداً و مجتمعاً عرض مفضل تو ابله بشیون از اخبار بد
 بد بار طرزان فرستادند و از استقامت معتبره محبت و قوت اصحاب گران بار شدند
 و آنرا بقصد از ازاله امانت قاجاریه و تصرف در اداره امور حکومت قیام نموده و دولت را
 بوفاست عاقبت و ذم است قد خانت هم مذکور دادند و ناصر الدین شاه را که نرسد و بی خبر
 و تازه برکنش سلطنت نگذاشته در آنست که تمامات ممکن با سپید و پریشان خاطر کردند
 و میرزا تقی خان صدراعظم فعال باشد و او را بگرته پناه و در میرزا استیصال اصحاب
 انداختند

شرح آغاز سلطنت ناصر الدین شاه و صدارت میرزا تقی خان
 و هجوم اردوی اعدا بمشیر طبری و وقوع سونین متفاد که عظیمه
 و شکست اردو و شرح بنام و تمیر قلعه و تنزیم اصحاب

مقتضی شاه چنانچه قبلاً مسطور شد و در طهران در ششم شوال سال هزار و دویست و هشتاد و یک
 نورانیان گذشت و حاجی میرزا آقاسی بلا درنگ پس از فوت وی از طهران فراری بود
 حیدرآباد متوجه شد و در مقام درجه اش متفاد شد و در مورد حیدرآباد

دستار سلطانی شده و قیامت دست نشاندگان و بر کوبیدگانش از منصب و مقام منصرف و عزل
 شده هر یک بجای و بارگای پناه بودند و پسر ارشد او و پسر شاه مستوفی ناصر الدین پسر
 که والی آذربایجان دستگیر بود بصوب طران بخت و در منزل باسج برادران
 زانرا وزیر نظام سپاه آذربایجان را بلیغ میر نظام که لقب مرحوم محمد خان زنگنه مشهور بود لقب نمود
 و بر جای حاجی میرزا اتاقی بصدارت و ایرانیانی برقرار داشت
 و او مردی از خاندان پست بود و شایسته جا بمقامات مهمتری و سردری ارتقا حجت
 تا در این نظام برسد بصدارت مستقیم گشت و باقیات شایسته وزیر نظام و پسر نظام
 و امیر کبیر و امیر تاجیک عظمی متوالیا نازل شد ناصر الدین شاه ^{در محله ساگی}
 دستگیر آید و شہوت رانی بود و امور مملکت را بلیغ کفایت و پسند او میرزا اتاقی
 کی تا فرود گذشت داد برای البقاء نام و مجهول بتمام رجال عظام در عهد مظفر و در
 شیراز پاشیده مملکت برآمد و برای اخراج نوری نافرستند و انقلاب طریق
 شدت و عظمت و قناعت را پیش گرفت و در بد سیاست مداری و مملکت
 در پیش با سرکران و بیاداران بزرگ که در ایام مرض محمد شاه و عدم کفایت میرزا اتاقی
 در اقوال ایران او او خود سری افراشته و قوت و قدرتی گرفت بودند مقابل شد
 چنانچه از یک طرف حسن خان سالار الدوله و آکهار اصف الدوله که پسر خال محمد شاه
 وزیر قیصر یوفاری باش قاجاریه استرا با بودند با طوائف ترکمان متفق شدند
 گشت و در ایالت خراسان با واجیه سلطنت بزفاست و مدت دو سال اقتدار
 تسخیر و تصرف نمود و در طرف دیگر حسنعلی میرزای شجاع استلاطه و برادرش
 حسینعلی میرزا از ارباب محقق شاه در کرمان و فارس علم پست و کمال بلند کردند و با
 ناصر الدین شاه که در این میان برادر امیر کبیرین حاکم کرمان و رفیق محمد لیمان و دیگران
 بلیغ سردری آذربایجان لقب و شایسته گشتند و در میان در اتصال و مصلحت شد که در جهت
 رفته بعضی

و صدر اعظم بهرین بگریختند و ایلیوم میرزا از پسران عمیک میرزا نائب است که پیشتر
 قیامی یکی است شهرت داشت نواحی عراق را خاصه خود چندان داشت و عیالهای شاه بود
 و صدر اعظم وی نداشت و از آنجست اظهار وزیر مکرر در تدبیر و قلع و قمع این مفاسد خیر
 و مستغرق لشکر کشی و آدم کشی و کشتن غنایان و عیالی بود و در حسین مرفی با انظار بات
 ادبیه بایسته و آشوبی که از این باب است در سراسر مملکت بواسطه تحسینات ظالمانه و تعصبات
 ملت جاهل موج میزد و اجابت و نسیب خیار و نثریات در باب عدت و عدت و قوت
 و شجاعت و ملک گیری آنان بسیج وی برسد پس چون از یک فرقی میان این انظار بات
 ادبیه و طغیان و انظار بات مملکت سپاسی گذارد و یا در عهد توری از عقائد و معارف
 بایسته بر آید بعدد بر آید و نظر بر بلا بردخته و تحول جمهور معاندین اعتماد نموده بقتل و قلع
 و قتلانده مقسم گشت و در این هنگام قوای دولت را به دفع بایسته مشغول ساخت
 و نتیجه چنین شده که آنجا است در سراسر ایران مورد تعدی مالی و دستخوش ظلال ظالمان و
 حکام جاگیره و فتنه دولت ملت واقع شدند و چون مقدمه مقبره طبری در درجه اولی
 و مستبدم بر کل واقعات خلیفه انظار نده بود ابتدا با استیصال بحیث فرمانداد و احکام
 دیکه بران سپاه و خواجهین و بزرگان مازندران صادر ^{و قلع و قمع بایسته قتل}
 نامور نمود و از طوس سمرقانی دیگر چون اخبار ملک و قدرت حضرت به توری و امثالش در ^{بعضه}
 اوضاع آنجا نیکو شرت یافت سعید العلماء و سایر علمای مازندران بر خود بلزیدند و بدون ^{توس}
 اندک فرصت بینه بجهت و اسباب مفاد است برده خشنود و حیرت و بسنگان ^{مردمان}
 را تحریک و تحسین هم کردند و خواجهین و معارفین مازندران را بمقتله و استیصال ^{مقتل}
 رسانیدند و نیز در کفر و انکار اصحاب را مجذوز نوشته و امرها کرده با طرافت رسانند

آورده اند در آن هنگام که ناصرالدین شاه و میرزا تقی خان سخت از امر مقبره طبرسی خائف و گریزان
و بجهت دلتی سپاه بودند حاجی مصطفی خان حرار جری سابق الکر در واقعه ربابا سبزه میدان
باز فروشش که در طهران بجای خود محض شاه جدید بود نزد وی حاضر شد و حسین بیان نمود که من خود
یکسج را در باز فروش دیدم و برای اجازت باز گرفته اقدام کردم و عدد و عدد و عدد را
به وقت رسیدیم و برای تمامت این اشتهاات و اغراضات انسانی نیبیم و اگر از این
مشهراری امر بنا را محول بر ادم آقا عبد الله نماید او خود بدون احتیاج حسین اقدامات
خوبه کفایت نمود این خاد را از راه اقدام سلطان رسیدار و پس شاه تیرا
او خوشدل شده فشر و تشریحی برای آقا عبد الله مذکور فرستاد و او را نامور و فتح صاحب
قلعه نمود و با بجهت آقا عبد الله بنور و میرزا آقا مستوفی ساروی و محمد سلطان باور لاریبانی و غیر
از قتلگرایان و جنگجویان مردم سوز جری و سورتی و علی آبادی مخصوصا قادیان و از لاریبانی و سوار
کوچی و آقا غنای ساکن ساری و سوار کرد و ترک آنکه در چند هزار سوار و پیاده و خستش نموده زود بفره
رفتند و اطراف آنرا گرفتند و شروع با فن سنگر و خندق ساختند و این
اول شهر ششم سال هزار و دویست و شصت پنج هجری بود آورده یکی از سرداران مازندرانی
و در ششم نام که سر کرده ایل عربها بود چون خواست با اتفاق جمعیت خود اجرم سسر که بی آن
روز شود ملاعبه اسمع نام ساری و خندقشان مانع شد و برای درک ثواب خود بجای وی
حرکت نمود و شرکت در مقاومت با اصحاب کرد و با بجهت مقاومت بین طرفین شروع شد
و تقاضای مقاومتی واقع گردید که هشت تن از مهاجمین مقتول گردیدند و از ایشان مجروح گشتند
و با اصحاب بسیار رسید و چون شب شد آنها از قرب مقبره عقب فرستند و در آنجا
آن محل اقامت گشتند و همچو روزی چند با بجهت فرستند و تمام بودند و همی از آنجا

باغسره یا صاحب الزمان ششیرای برهنه از مقبره خارج شده بر آنان تاخستند و در زمی سخت
دادند و از هر دو سو مردان کوشیدند و بالاخره اعدا منور شدند و دست تن از ایشان بر قتل
و شش نفر از اصحاب کشته شدند و جمعی کثیر از طرفین مجروح گشته و همگی کشته شدند بزرگان آن
بقریه افزای نظر علیهمان فرستند در آنجا ماندند و نماز شکرگزاران در اطراف مقبره توقف کردند
و اصحاب را محاصره و منع از تفصیل با محتاج نمودند و برای آتش افکندن در مقبره بروی برافراشتند
و چون نسیر حضرت قدس رسید که اعدا در شبها بسنگر بندی مشغولند و سنگرهای خود را
بقیعه نزدیک میکنند لذا فرمان داد که عده از شاهیر اصحاب امثال میرزا محمد باقر قاسمی و حاجی
میرزا حسن رضوی و میرزا محمد حسن برادر جناب باب و خیرام سواره و پیاده در کباب وی
از مقبره بیرون شدند و با صدای رعد آسای یا صاحب الزمان بر اعدا حمله درگشتند و این
در روز پنجم شهر محرم مذکور بود و مقاتله بسیار سختی در گرفت و طرفین برای انجام خود و کجای خود
کوشیدند و هنگامی که باران کم میبارید ^{آن یک} جنگ در آنجا بر طرب و نناک با آلات جنگ
از تیغ و تنگ یکدیگر آویختند و خون همدیگر کشیدند و اصحاب در حمله اول کسب پیروز
از پیش برداشتند و سنگرهایشان را تصرف کردند مگر حبیب الله خان از سران سپاه در سنگر
استقامت نمود و پای ثبات بیفشرد و چندین بار خواست تنگ زماناید ولی تنگ سر
که با سنگ آتش گیره آتش بگیرد بگرفت بجهت باران و رطوبت هوا در زلفت پس بر
فقط حسن اخ اباب ششیری بوی حوالت کرد و چون دستش از اثر باران تر بود قبضه ششیر از
گفتش بلندید و بیکه افتاد آنگاه دست قبضه طمانچه برده خواست حالی کند طمانچه سنگی بود
سنگش بریناد و کارها ساخته شد پس عتاب اسرا خود را از خانه برین بر روی حبیب الله خان
پنداختند و ششیرا با کعبه طمانچه خیزان بگرفت تا او جان براد و بل در کت بر است خود سوار گشته
مهاجره غری قلعه میرزا حسن خان لاری دره و غیر علیهمان بن محمد علی خان انارستانی برادر شاه ششیر صاحب علیهمان سادون و کت او بود
و دستو جعفر علیهمان در سه روز ششیری بود گفتن بستان گل با کرده و قلعه گار از او بر پس بی قیاس بود در نزد حقا

سوار شده و بیار آن پوست و بقا که اعدا پرداخت و از آن سوی جناب نیز از مقبره با همی برسیه
 و آتش کار زار زبانه کشید و او همی راست و پست ساخت و کار اعدا ساخت دور ^{اشنا کرد}
 حضرت تعالی بیک بروی ^{یک تن در تفنگچیان اگر گشت که انجناب را نشاند قرار داده}
 در شرف آتش دادن تفنگ بود و چون فرصت اعلان بوی ^{بزر قدرت داشت}
 بلاتامل خویشتر را مابین می ^{تفنگچی حاجی ساخت و گلوله برکتش بیاید و او را از اسب بنداخت}
 و سخت مجروح ساخت انجناب از ملاحظه فوت و مذاکراتی او بسس تا اثر شد و حبه خویش را
 بر او پو شاند و او را با نظراف بفره داد تا مراجعات خود را بر رسم هند و بلاتامل توسن بجوی ^{تفنگچی}
 دو اند و خود را با او رساند و بیک ضرب شمشیر ویرا بدیاد دیگر فرستاد و در آتش

قدوس و ^{باب پیشاپیش اصحاب رزم جوان هر سویشتا نقد و کوششهای قتم ظاهر}
 را خستند تا بجنگی رسیدند که اقا عید الله مذکور با چند تن دیگر از خوانین تبرکین و بیج لشکر
 استتال داشتند و همیشه چشمشان بر اصحاب افتاد سر راه بر ایشان گرفتند و حله در شدند
 و با یکدیگر رو آورده خستند و زود و خرد زد و بدل گشت و صدای یا صاحب الزمان از اصحاب
 باوچ آسمان بر رسید پس اقا عید الله بدست یکی از اصحاب مقتول شد و شیخ علی بن ^{ابوالحسن} ملا عید الله
 عالم شمشیر بر روی ابره بسیم خان را که نیز از معارف امرای مازندران بود بهلاکت رساند
 و یکس تن دیگر از سران را ^{قدوس با دست خود شربت هلاکت چنانند و از قتل}
 سروران معظم ^{عرب و بر اسب بهیاس در قلب شکر افتاد و روی برگزینان}
 و منورم که شرف مشرقت و شجاعت بابتیه در ^{منبر که تاریکی بود و بلاده اقا عید الله}
 و حبیب الله خان و ابراهیم خان و نور الله خان از سران سپاه چهل سه تن نیز از اعدا ^{است}
 هلاکت چسبیدند و حبه اقا عید الله جهان شرح شده بود که فراریان آزاد در ^{توسیل رنجته از عمر که بد}

پس سید عبدالمؤمن از اصحاب آذربایجان با صدای رسای خود از طرف حضرت قدوس صاحب
 اعلان رحمت داد و در آن جنگ تنی از اصحاب مقتول نشد و فقط قتل نام جلوه در اسب
 پنجمت مخرج گردید حسب الامر از ادوی اعدا چیزی بر نه اشتند آن اسبان و
 اسلحه جنگ را برای احتیاج در مهارت برگرفتند چنانچه دست در اسب نشان آمد
 ولی در ناله ایشان را که محل توقف سوارگان بود چنان بیجا و خراب کرده آتش زدند
 که با صحرای مسامی گشت چنانکه او چنانکه بگاشتم در آغاز با اصحاب انبارت
 و ایمان می نمود و در این موقع طسرتی خلاف و نفاق پیوسته تشریح خود را محفل
 سکونت از ادوی اعدا قرار داد و هر چند او خود فرار کرد و در محلی دیگر سکونت گرفت و
 بدین طریق از چنگال مرگ خلاصی گشت ولی بالاخره بدست اصحاب شربت خاک فشید و از روی
 آتش برین دگنم و ساز حواج غذایی و نیز طبوسات و در ب و غیره های خانه
 حتی آجر و آهک را بمقتدره بردند و حواج مشهور نمادید خود را در انبار ذخیره کردند
 و این واقعه سبب شد که خوف و بیم عظیمی از اصحاب در دلهای مردم باز نذران گشت
 چنانکه برای تقویت و احتیاط از بابیان در بلاد و سموات محصارها کشیدند و در بند ما
 رها شدند و سپس از واقعه مذکوره بازنگی شدید شد و بدست و در روز هشتم آتشی
 و آتش قاتل در آمدت خرابش بود و همیشه باران بایستاد حضرت قدوس صاحبی است
 داد تا این که سبک و تیر قلعه برداشتند زیرا که دیوار گرداگرد محقره زبانه از یکسایز
 الی یکسایز از تقاع نداشت و بعضی از مواضع محروم بود چنانچه دخول و خروج
 برایت تیر میشد پس یکی اصحاب هر یک با صنعت و علمی که داشتند مشغول
 کار گشته چنانچه با دنگار حسد او و غیر هم هر یک برتر و مهارت خود را نشان دادند و

و جسمی دیگر از حساب که میدارند با سلو سازی پرداختند و چون اغلب از طبقه علمای و ستمین
بودند آنان نیز نامور شدند که سارین از در شکات معارف و احوال خود متعجب و بر خوردار دارند
و بدین طریق با کمال تمسار و تقاون و مساوات ظهور در روز استعدادات و تقاضات فیما بین
تحقق یافت و در اندک زمانی آن بنا و مهندم قلعه استمگشت و دیوار گرداگرد بار تقاض
دور از لبند و گم نمودند و در دانه ما و برج و باره بنا بر آوردند و در هر روز در حساب رهنه گور
خندقی مستقیم که در عرض اعمق هر یک سه نوح بود حفر کرده و خاک ریز پشت دیوار را
پس از تقاض نمودند و بر بالای خاک ریز
چوب بستنی ساختند و
دشمن موفع از چهار برج برافراشتند که نگهبانان حساب
تزیین کشیک میدادند
و با هر حضرت قدوس هموم حساب بقریه مخروبه نظیر علمیان فرستاد و هر یک بیت عدد
آمبر با خود بقلعه بردند حتی جناب باب نیز بیت عدد با خود حمل بقلعه کرد و از آن آمبرها دور و دروازه
برقعه بنا نهادند که با دست شرف و دیگر جهت سورت یکی بجای است اصحاب شیرازی و گراز
شد و در راست آن با افضلی میرزا بود و دیگری با نذرانیان سپرده گشت که در تحت ریاست
اقا رسول بقریه قرار داشتند و جناب باب از صبح تا غروب با اصحاب که مشغول بجاراند
می ایستاد و همگام غروب با آنها نشان بکل خود در جهت میبود و بستر او این گروا کرده بینه
و سپرد که ازنی و حلقه خنک با مش را پوشانده بودند قسمت با تزیین دادند و در قهقهه تنج و
یادداشتن از اصحاب میآرمیدند و حمام مخروبه نیک در مقبره بود برت نموده بجاراند و خستند و غسل
مستار برف و طباخ میبختن کردند و شام و نهار یا سحر و افطار را در جنب یکدیگر می نشستند و با نهار
سرت خال مرف غذا میسوزند و بجز و تفریک ظرف غذای مسلیب روح میدادند و مکل توافت
و سکونت حضرت قدوس و جناب باب در خود بنا بقلعه بود و در حدت اشتغال با خندان قلعه

در دروازه دیگر در جنوب
یعنی سمت گراز نشین

و تسکین گویا در وقتیه اسباب و تنظیم حساب بکری است گروهی در شهر از مردم مازندران عمل و هجوم بقلمه آورد
 و گاهی همسودوی از اصحاب برافست از قلمه بیرون رفتن ایشان از متفرق کردن
 و غایب آوردن و دستها نمودند چسبیدند به این قابل ملاحظه و آسایش نماند و بعد از آن
 در فایده معرفت از اصحاب بودند و نیز قدوس میرزا محمد باقر قاضی که تکفل و مباشرت
 امور قلمه با دست سپرده بود و بعد از قلمه را که بعد از فاجعه امر باستانیا حسین و محمد حسین در صدر و حیات
 بنام حکم جنگی از تقوین بجز از قانون عربی بکریت انداختند و آنرا بیس و تدبیر نمود اینست
 که علاوه بر دست سپرده یک در قلمه بود مقداری دیگر بکیتاج و لوازم تهیه کرده بر آن میفرستاد و این
 در مدت چند روز مقدار دیگر کثیره از اطراف خریداری کرده در مخزن قلمه انبار نمود و گاهی
 بنور زوجهالسلطنه بفرستاد تا آنچه از نفوذ و مایحتاج لازم میسر شود برای
 قلمه ارسال فرموده بود از ابتدای ورود بکمبره طریقی متوجهی که از دوی نظامی دولت
 ندران جدا نگارفت و سپاه مهم منظره از نقاط مازندران آنرا از بنای محاصره گذاشت چنانچه
 بعد از آن خواهیم آورد تا است مقامات اصحاب با قوم عشیرت خسرو و حشمت کنندگان
 برای او و با خوانین و در فایده جنگجویان مازندران بود و ابواب قلمه نیز بر طرف خروج و ارسال
 و مرادده با اصحاب دولت داشت مردم مازندران هم گویای سگی مثل عالم فاضل
 جان گذشته را مشاهده کردند که برای ارتقا نذا صاحب الزمان و ترویج دینت حقیقیه
 مجتهد شدند و برای تکلیف پر شدت و سختی چنانکه بقلمه و ابواب
 نمودند و مرادده کردند و بدوش و اصحاب پیوسته شفا با ملکات بهرزم امالی
 مازندران و بان نفس با علم و لاسیما با سعید اعلی افشار و لائل و بر این حسرت بودند و در
 علم آنحضرت شریعت گرفت و سعید اعلی را کرات مناظره و محافه با خود طلبید و او را

نمود پس در ایام بله و رفتن در آتش ایزد خست و او ز تمام آن امور سر باز زد
 و بر تسیح عوام و تثلیث بقوای دولتی و محبت مازندران اعتماد نمود و با کله در کسب و
 در دفاع امر در مازندران و قوت و قدرت اصحاب قلعه ششی حضرت قدوس بحباب باب امروز بود
 تا عموم اصحاب را در محبتی آنگن نمود و ایان خطاب کرده و در این مضمون گفت
 که ای اصحاب این پیش آهلی است برای ما صفا را راجح داده و دست قضا و کیسند و خداوند
 ما را بجهتین در این تنگنای قلعه مجبور نمود و آل حال ما فرشته شدن نیست و ما نیز جیبا شده ایم
 که با رکن خون خود صیت حقیقت حق را گوش زد مردم نمایم و اکنون لشکر عدایس از
 نکت از اطراف و جوان قلعه برانگه شده اند و راه ما از دو سو مایل بیرون شدن
 فراهم است و ما بیستی که داشتیم و عهدیمان که نادر در میان بود از پس گردو شتم بیعت
 بدید که عساکر و افواج دولتی و ملکی حفریب ما را احاطه خواهند کرد و کجای نجات بکلی بر آنجا
 مانده و خواهد شد پس تاراه باز است و مانع در ادعی در میان نیست هر کس مایل رفتن
 زودتر خویشتر را از این در طه نجات کشد و اگر کسی را محبت و انفعال امن گیر است
 در شب رود چه که اگر او در جباریت و تکلیف شاق لایطاق بر کس روا داریم و اصحاب
 پس از استماع این کلمات بگوش و فرودش و آثار شدید شدند و مقامات استقامت
 و جانفانی خود را در سبیل آبی بر زبان راندند و پس یکی از جای خویش برخواستند و دست
 بست بحباب که از آن دست حضرت قدوس دست حضرت را همین دست حضرت نقظه
 میدارستند و او را در محافیه کردند و بیعت و عهد و پیمان خود را تجدید نمودند
 بجهت پناه و ناموریت محبتی میرزا سبکو مست مازندران
 و دفع اصحاب قلعه

همینکه شاه و میرزای خان اسپر نظام حوادث مذکور قلعه و انتقامات مازندران را
 بشنیدند و از طرف علمای مازندران اوضاع اعراق آذربایجان در باب اصحاب ستمشان رسید
 از جهت قرب جوار مازندران بیاحتیاجت مضطرب شده بر خود بلرزیدند و بهتم بر سر
 انجام امر قلعه و اطفا ناره کردند بخت از جنی علمای طهران حکم شدید و فتوحی
 بر قتل اصحاب قلعه گرفتند و سپس خان میرزا عم شاه و حاکم مازندران را که سابقاً نام بودیم
 و او از جهت سابقه معرفت و دوستی با قدوس در امر قلعه ساکت بود از حکومت
 مازندران معزول و عم دیگر شاه محمد یقینی میرزا را بدان مقام مضرب داشتند و او را با
 تأکیدات ظلمت نامور کردند که با نهایت جد و سرعت اصحاب قلعه را قلع و قمع نماید
 و سر قیب عباسی که همان لاریجانی سابق الذکر را که پیشگام بزرگ حضور محترم شاه بودید در
 طهران بوده نیز نامور داشتند که وی را مدد و کمک نماید و کوه این و سران لشکر مازندران
 او را بکشد و نشتند که هر یک با عده خود بکران جدید بویست در دفع با بستی
 بکوشند پس مهد یقینی میرزا اجند بر ارتن سپاهیان هرمان خود از طهران عزیمت
 قلعه طبرستان و چون بشیر گاه اول فاک مازندران رسید خبر ورود سردار و سپاه
 قدوس شنیدند و اصحاب مصداق پیشین گوشهای ویرا بداشتند و حاضرین
 همیای مسلمانان و بلایات گشتند و در یوم بیست و سوم شهر محرم هزار و دویست و
 در محفل قرب قریه و کس از بلوک علی آباد که مقرر حکومت بود و از آنجا
 تا قلعه یک فرسنگ مسافت داشت رحل اقامت انداخت و مرکز جنایام نموده
 معرکه خویش ساخت و بران مازندران احکام نافذ و مجران سریع السیر نصر سعاد
 و پیام داد که بلا درنگ با عده خود در مسگر فرود حاضر شده همیای کارزور با اصحاب

با اصحاب قلعه کردند و خود در قریه وارکس منزل سکونت گزیدند و از جهت برف سنگین که باریده بود
 در اوصی سخت پرداز برف ولای کردید و بهم برای انتظار ورود سپاهیان مازندران بر آن عزیمت
 که آنجا می چند توقف نموده تمهیدات لازم را بر سر آوردند و در طسوق ایام و نواب قلعه و ابواب
 امداد و استمداد اصحاب را از هر سو بستند و این هنگام آغاز شد و تعیین امور اصحاب قلعه نمودند
 و تعیین حاج میرزا نیکبخت و الحاق عده انصار بسیار که بوجوب امر حضرت نقطه اولی برای
 حضرت اصحاب زاهد سرسبز روان بودند و اگر با آنان می پیوستند امر قلعه امنیت عقلی
 می یافت اما مکان مذکور و اجبار و استخبار از اوضاع و احوال بر ایشان مقدور نشد چنانچه
 در آغاز نزول محمد باقر میرزا بود اسکات مالی و مسمومه شهیر زاد و سنگه از نواح سمنان
 واقع در قرب مازندران نیز مالی بعضی قرای دیگر که قده از سکنه اینجا از بابیه و اصحاب قلعه بودند
 از واقعه سید احمد عالم و واقعه شهیر سمانی که در علم و تقوی و طهارت زبان و بیعت بیان
 مشهوره دیار بود درخواست نموده که بقلعه رفته حقیقت یا بطلان دعاوی اصحاب را اصرار
 کرده خبر و انگهی دهد و او خود نیز در امر اصحاب قلعه مشغول بود چه که عده از ایشان را می شناسید
 و در این علم در اینت و فرستادند از این است که از ایشان سخن تحقیق عزم قلعه در صمیم
 داشتند و استول سائین را نیز قبول نموده بسیار گردید پس از ورود بقلعه و طهارت
 اصحاب و در ک بیانات قدوس باب از دلدادگان و شیفته گان گشت و چون
 پس از آنکه تا دو سه یوم روز تو قشش در قلعه بکام بندی قلی میرزا طرف رسید و مسجل موقوف بود
 برای تاجربست بشهر میرزا و سنگه و قرای دیگر و اخبار و اعلام مالی میسر و مختصر در نشد
 در قلعه ماند و در خانه امیر کابین اسرا از روز اصحاب و سنگه گشته بشهادت رسید و
 تفصیلی احوال آنجا ندان را در بخش سوم خواهیم آورد و نیز حاجت در دلیل از اولیاء

و از عروسی با یکتن دیگر عقد عهدی نام از اهل میامی خازم قلعه بودند و چهارده سنجک را می بردند
 و در روز اربعه در شب کشتیدند و در اردو محبوس داشتند و نیز رضاخان سردار در ۱۳۱۳ سپید
 خازم قلعه گشت و بمقتضی رسیدند در بین راه ایلاک و تپه سینه و در آن ایام که اردوی
 در قلعه را محاصره نموده از ورود انصار و احباب و روابط اصحاب مانع میکردند یک ایامی
 از نور با حواجج و دیهات برای نصرت بداران قلعه حرکت فرمودند و یازده سوار بدارتشان رسانیدند
 که از آنجا با قرص می تیزی و حاجی میرزا جلال کاشانی و شیخ ابوتراب آشتیانی و آن
 ز ششتری و عبد الوهاب بیکه و محمد تقیخان نوری نیز ملازمین بودند که در آن زمان دو عم
 بودند و میرزا یکی برادر که بگشتان نیز ملازم است داشت و در طریق قرب آمل در محفل
 زول نموده شب را استراحت و صیغه کردند و عزم داشتند که به هنگام صبح بخوابند
 و افسر قلعه شوند و چون از راه غفلت برخیزند و اسلحه را تصرف نموده و باگی دستگیر و اسیر کردند
 و چون آمل ایامی خطایات تهدید آمیز فرمودند و بوجاهت عاقبت فاطمه
 نشان نمودند عطف بر ما مشارک است با مراعات احترام بنابر اجماع آمل بودند
 و در اثناء وطنی چنین بود خانه اسرار رسیدند بوجوب اشاره شان ایامی بکاتب
 و آثار که با هم زمان بود در آب انداختند پس خبر گرفتارشان با مالی آمل رسید و شنیدند
 که گروهی از بزرگترین بایسید را که با اسلحه و دیهات خطیره خازم قلعه بودند دستگیر کرده و بیک
 میس آورند و حاکم آمل در آنوقت از صاحبخانه و جنگجویان محاصر قلعه یعنی میرزا تقیخان لاریجانی
 برادر سید تقی عباسقلیان بود و فلما و بزرگان و سادات آمل که در عصمت و عظمت خودی و
 ستیزه جوئی شهرت داشتند چنین قرار گذاشتند که برای اسیران و جواب با کجوسمین در سپیدی

برادر لاریجانی

تفسیر اسامی مذکور در این نوم میاید و کلامی زمان و تقاضای امان در روز دوازدهم آمل در
 حدود سال ۱۲۹۹ از ایام دولت و دوم در حدود سال ۱۳۱۳ وفات نمود
 اندری - سینه سپردن کاشی - یا هم بطریق آن ایام - در عرض راه در دست عیال نمود
 برای ستم و چهار در آن - عیال زنده

و در آن وقت که واقع شده رسید و ایشان را با هم بر آن در عمارت نمود و در ساخت و بنا
 پرده اخت ولی از جهت اصرار و شدت ملامت علماء و سادات با چهار پیشانی بسجده مذکور
 بیند و در آنکی نزل و نترداند و یک یک را در مخرج در حالی که چند هزار نفر در داخل و خارج
 و پشت بام مسجد مجتمع بودند حاضر کردند و در آن میان یکی از علماء با جمال بهی مقابل شده خلافا
 فریاد کرد و کلمات شدید گفت و حال متغیر خواند و در یک یک سؤالات میخواند و یکی
 در پیشانی خویش را ملازم جلی ای تمیزین و زو حیف کردند و با آن فرقه ملامت مابین علماء و
 پس از آن جمال مبارک عزم رفتن کردند و حضور مبارک آن بود که سلسله طه را بطور خوشی حل و ایند ولی اطراف حقه
 چنانکه سنگسار کرده اند و تشریح کردند و در ۱۹۷۰ در سفر شخصی طبری است یازده بار در بیت مبارک بود و تسبیح آن شده بود که در حج
 بهیوم نمایند و داخل رفته شوند از آن و هیچ ائمه رفته بودند و کسب یک شخصی گویان بود منسوب شریف آورده و در یک اتاق
 درجه مبارک نزل رفتند و سائزین در اطاق دیگر و چون سلم برآورد برای ایله صادر آتش گازی اثر کند در اطاق دیگر
 که توری در ورودی جا دادند نصف شب بیز واقعی برآمد و استیذان با قصد نظر تفنگچی وارد میشود و در گویان میرسد
 گویان بگوید که جمال مبارک در چه اطاقی هستند آنکه در کات شت ای دیوار اطاق آلوده میکنند و آنکه میسرند
 در پیوند از راه شکر یک میکنند حذرات بر روز میسند آنکه بیت بیز واقعی تسبیح میکند برای مخالفت آمده ام ششم
 بر آید و در آنم قلعه آید آمده ام شمار آورده حلقه غایم آبی جمال مبارک را بآل برده و در خانه بیز واقعی حبس کردند و
 در خانه را تسبیح اول گذاشتند در هیچ هیچ علماء مسجد هیچ شدند و در سنا و پیش بر راه خود تفریح جمال مبارک
 و یازده نفر را خواسته علماء آمل در شهادت مشهوره اعلان کردند که هیچ انالی مسیح باید حتی قصاب با ساق
 آمد و کنار آیتش و شش علی نیک و عقده ای که باید از جمال مبارک را مسجد آورده و این مسجد طاق نما دادند
 در پشت در یک طاق ناچهل مبارک نشستند و در آن شیرازی که میوان حاکم بوده آمده نشستند یکی در این تکرار
 کلمات که در شب خوابی دیدم تعبیرش این باشد فرمودند که گفت خواب دیدم که حضرت قائم آمدند در این مسجد گشتند
 و یکی را میسگرتند یک آن خودی جواب داد از کفر است جمال مبارک فرمودند آنچه گرفتند نظر نمایند که درین
 آنکلمات خاست ناسف است بخار خود حقا صد آن تبار قسم نمون شده در حبس و در آنجا رفته بنی کتاب

در آن وقت که واقع شده رسید و ایشان را با هم بر آن در عمارت نمود و در ساخت و بنا
 پرده اخت ولی از جهت اصرار و شدت ملامت علماء و سادات با چهار پیشانی بسجده مذکور
 بیند و در آنکی نزل و نترداند و یک یک را در مخرج در حالی که چند هزار نفر در داخل و خارج
 و پشت بام مسجد مجتمع بودند حاضر کردند و در آن میان یکی از علماء با جمال بهی مقابل شده خلافا
 فریاد کرد و کلمات شدید گفت و حال متغیر خواند و در یک یک سؤالات میخواند و یکی
 در پیشانی خویش را ملازم جلی ای تمیزین و زو حیف کردند و با آن فرقه ملامت مابین علماء و
 پس از آن جمال مبارک عزم رفتن کردند و حضور مبارک آن بود که سلسله طه را بطور خوشی حل و ایند ولی اطراف حقه
 چنانکه سنگسار کرده اند و تشریح کردند و در ۱۹۷۰ در سفر شخصی طبری است یازده بار در بیت مبارک بود و تسبیح آن شده بود که در حج
 بهیوم نمایند و داخل رفته شوند از آن و هیچ ائمه رفته بودند و کسب یک شخصی گویان بود منسوب شریف آورده و در یک اتاق
 درجه مبارک نزل رفتند و سائزین در اطاق دیگر و چون سلم برآورد برای ایله صادر آتش گازی اثر کند در اطاق دیگر
 که توری در ورودی جا دادند نصف شب بیز واقعی برآمد و استیذان با قصد نظر تفنگچی وارد میشود و در گویان میرسد
 گویان بگوید که جمال مبارک در چه اطاقی هستند آنکه در کات شت ای دیوار اطاق آلوده میکنند و آنکه میسرند
 در پیوند از راه شکر یک میکنند حذرات بر روز میسند آنکه بیت بیز واقعی تسبیح میکند برای مخالفت آمده ام ششم
 بر آید و در آنم قلعه آید آمده ام شمار آورده حلقه غایم آبی جمال مبارک را بآل برده و در خانه بیز واقعی حبس کردند و
 در خانه را تسبیح اول گذاشتند در هیچ هیچ علماء مسجد هیچ شدند و در سنا و پیش بر راه خود تفریح جمال مبارک
 و یازده نفر را خواسته علماء آمل در شهادت مشهوره اعلان کردند که هیچ انالی مسیح باید حتی قصاب با ساق
 آمد و کنار آیتش و شش علی نیک و عقده ای که باید از جمال مبارک را مسجد آورده و این مسجد طاق نما دادند
 در پشت در یک طاق ناچهل مبارک نشستند و در آن شیرازی که میوان حاکم بوده آمده نشستند یکی در این تکرار
 کلمات که در شب خوابی دیدم تعبیرش این باشد فرمودند که گفت خواب دیدم که حضرت قائم آمدند در این مسجد گشتند
 و یکی را میسگرتند یک آن خودی جواب داد از کفر است جمال مبارک فرمودند آنچه گرفتند نظر نمایند که درین
 آنکلمات خاست ناسف است بخار خود حقا صد آن تبار قسم نمون شده در حبس و در آنجا رفته بنی کتاب

در این ایام که ایام اربعین است و چون در میان و بر زمان آنی خود را مغلوب و بیداد و فساد
 پلای ایشان بر مردم و عقدا در پیشین و بر برین گشت لاجرم باید از قتل برخواستند پس انواع
 قتال و خرد داشتند ولی نایب الحکوم ز نور چون از حاجت و خیم و انتقام مقیمین و ادرات کیشان
 جلال مین بر رسید ناچار قرار بر ضرب و کشتن بر دادند تا با کشتن ایشان از جنگ طهارت و اوقات
 در این وقت که مستطین سازد و جلال همی برین بیگیت از کلازین رضای داده هر یک را از حدی معذور
 چنانچه همی میرزا جانی را فرموده میان من است و خلافت بر سرین برستم و میرزا یکی را طاهر خواندند
 و با آنکه تمام ضرب و تفریز با او نمودند و تفریز فرموده و مورد ضرب و جوب واقع گردید شود حال که کمالان

حضرت آقا میرزا حسین در آن زمان خلاص بود و نوشته بودند گفتند طایمان یکی این پسر را خوب بگویند و ستاده آمد
 این که ایام از دستش جلال برادر جانی جنایت کرده بودند گرفتار است بگویند تا با لایحه پیش افاد بکنند و فرید کرد این
 نوشته باب است فضیلت آخوند صاحب سلوک شده هر که صبح استبانه نوشته جلال مبارک فرموده جناب خدایا شنیده
 فرمود این سوخت نیاید نیست این صحرای است پس از بیوهی و این بصاد و های حقیقی است فرموده جناب در میان
 شنیدی که ریت جنت را که رفتی برشته سوار شد عرض کردند ما بحقیقت فرموده مالک و بحقیقت عرض کرد است صاحب
 سرکت فرموده بیاید بگردد ما بر شش تا بیاید آنچه از کت شش بگذرد تو بر آید فرموده بحقیقت گفت بسبب آنکه کمالان
 غیران شاد عرض کرد زانی بیاید فرموده و گفت استر و فیت استر عرض کرد زانی بیاید فرموده و فرمود و السلام
 این بصاد و های حقیقی است جناب شاد بر سر فرموده طایمانی که بوده بر صبح شده اند این واقعه جلی عجیب بود
 طایمان دست پاچه شده باز درانی سنی گفت و خلاص اینودت را رسید فرموده بیان معنی نسیر فرموده بعد علی حکم
 که جلال مبارک را باید چوب زد بگردد واقع شده ولی حسیلی بی اثر می شد بعد جلال مبارک را آوردند در طاق نما
 نشاند و بر قتل مبارک و آن یازده نفر کیم کردند میرزا قتی و او را کرد و کلمات گفت نامه دن اعانه سوار هیچ کار
 نیست اینم بکنیم از اینجا تا قلعه چار ساعت راه است من تقصیل را نوشته ام صبر کنید تا جواب بیاید حضرت گفتند
 این باید امروز جاری شود میرزا قتی چون دید چاره نسیوان بگذاختند میرزا کرد که چون در اول سپیدار گشت بود در دم
 در جلال آدم آورد و در پشت پویش برایش گشت مارا برداشت تا گشت آخر که چهار گشت قطره داشت نوشته در
 را فرستاده و بسال مبارک ما در فرود خلق با هم کرده ولی جلال مبارک را دست بست نامه میرزا آقایی خان را فرستاده
 و در نامه را بنسبت خلق با هم بود و فرستاد میرزا قتی خان را که فرستاده میرزا قتی خان بالای نام خانه زود گفت حضرت

قسی بستند نیزند طارین همانین زبور بی خست بار شده خویش را بر پایشان بیکنند و خود را سپهر
 چو بر آفروداد آنگاه نایب اسکندر مذکور فرماداد که همه زاد گوشت مسدود نمیشد
 تا سکران خود باقی بماند و پانزده روز از طهارت نداشتند و نایب اسکندر نیز بی باک بود و طهارت خود
 از نمودن تا دیوار عقب مسجد را سوراخ کردند و ایشان را برای نزل کردن در اسکندر بردند
 و در کمال سعادت سابق الذکر خبر چسبند و فریاد کشیدند که قتل ایشان واجب است پس
 از مردم جمع شدند و یکی از ایشان سجاده کرد و خواست است خود از تنی بجای این برساند ولی
 نایب با کور مانست نمود و با بجهت بدین تدبیر از مناظره قتل جلوگیری کرده و ایشان را با همراهمان
 در برد و در نماز درون کلم بستند ولی صحبت مذکور در پیش در آنروز شده و عود یکشیدند و
 نایب اسکندر بر بام و دیوار خانه رانده نصیحت داده ای کرده نادان اگر برای ایشان خطری

و ممکن نیست از حقیقت ما خودی باشد

من تفرج جواب داده است مردم و جان مبارک من از آنکه بیچاره است و حال مبارک را تسلیم نمایند و من نیست جواب داده است
 و آدمیای خود اسلح کرده خبر برای دفاع داشت و از آنجا بفرمان کافه رسید به بهترین که بود و تقاضای این بود که ای محترم
 که اگر این سوار سوار مبارک کم شود من آمل از آنم برزم میرا یعنی اگر خدای کرده چیزی واقع شود میان فاضلان ما فاضلان
 جان مبارک ای لایق این خون نمی خواهد میرزای سواد ایست و اسکندر حال مبارک کم شود خیلی شدید نوشته بود میرزا تقی
 پیش شماره علی گفتند این ارادت است که گشت بخوبی جان نیدیم هر که دنیا استرقتا مستقیم بینا کاد که کنیم میرزا تقی
 تا فرود دولت خواست میرزا حسن برادر داشت خود که در راه بود همیشه نوکری می گفتند اگر در حال میرزا تقی
 نصیحت شب در خانه میرزا تقی ازین نوکری گفتند خدا کند برادر میرزا تقی باشد خدا را که در دیدن میرزا حسن است میرزا حسن که در
 اسکندر در حال مبارک که ترفیع در آن آبا کافه خان رسید بانه در او رسیدند تو چرا آمدی گفت فرار کردم خان و شاهزاده هم فرار کرد
 و میگفتند ای میرزا تقی که ما بختیته خان را دیدیم که کافه و بختیته خان است نصیحت مبارک خان علیه السلام علی و کلمه روح
 ایان قال میرزا تقی که ما بختیته خان را دیدیم که کافه و بختیته خان است نصیحت مبارک خان علیه السلام علی و کلمه روح
 یا علی زونی بیایا قهرم کن ای کونین عذب الاله و بختیته خان را دیدیم که کافه و بختیته خان است نصیحت مبارک خان علیه السلام علی و کلمه روح
 فریج علی بیایا کفر التوحید آواره قال کلب ایلی زونی بیایا قال میرزا تقی که ما بختیته خان را دیدیم که کافه و بختیته خان است نصیحت مبارک خان علیه السلام علی و کلمه روح

در آمل واقع شود خدایت و نعمت همین اوقات از آن گذر کند که من از آن با مال آمل و لاریجان سبب است بخت
 خود است و وقت حکم آن آمل از طرف قلعه رسید و با آن سخن گفت که شود تا که در راهم سخن او را است جان
 ابری و تویج منفی این بود و شری از شرافت اصحاب قلعه بیان کرد و کلام را بدین سخن خواند
 که اگر ایما و سادت و طاعت بقبولید حاجت دین در نزد اولی که بقلعه رود از شیخ بیدین اصحاب قلعه
 دریافت و معاد است کنند تا هر چه بودم من در آنجا نماند بلکه در محضر همی حکم آغاز کرد و اظهار
 سرت نموده چو سینه گفتند که ما همانا شب است آتیه واقع شد و گزید نجات از دست این جمع قسی و ظلمت
 برای امدادی میتر و مقدوریت و بلا فری خوانین آمل و نور اشغال برزاقی خان مذکور و
 برادر برزاقی خان چاه الدوله در آن حالت بوده که گیتی گرد ایشان جمع شده و سنگانه با لاری
 از قلعه طبری بر میسوزد و با این که اینان خود را با اصحاب قلعه برسانند و آن امر خلیفه در قلع شود و در آن
 که ایشان گروهی در آن کشته میسوزد حال را با همسران و کلاز من در آمل بدین حکم بجهت برود
 و آن در آن کشته میسوزد و قتل ایشان کردند حتی آب شستن که براند ایشان

سیران مازندران و مازندران قلعه بانی دست اندازی با اصحاب را گذاشتند

در آن وقت که این سیران چو که در مازندران قلعه بودند آمدند وقت سگورا شکستند و در آن وقت که در آن
 شاهزاده مازندران که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن
 میخواستند که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن
 و اینها قدری بسم نبرد و بند خیز میزدند که بسیار آدم خوبی بود فی الحقیقه روح جسم بود خلی نصی در این
 اوقات او در بند خیز دست شد این برزاقی بود که بجزد خولدن یک که از اوقات حضرت قلعه اولی گفت این
 مال من در مازندران مال با جلال مبارک بسباب خم مختل برای او توتی کردند و حتی زاری از برای او داشتند برای
 بند خیز شریف داشتند که چهار رسید لقاقدی داشت که در آن شاهزاده در آن بود و آن این بود که خلی مبارک را در آن

گذشته اند و بعد از آن برزخ در عین آن احوال و اعمال شخص را برساند نزد حضرت قدوس و جناب باب
 برزخ است و ابلاغ و آنها داشت که این بسیار عجیب و خورزی غریب را سبب کیت و مقصود
 چیست و عرض از تجلی مشقات و احوال امثال و اعدام نفس کدام است اگر منظور از سبب
 در طریقت و شریعت و یا احراز مقام دولت و سلطنت است پس از تواری دولت و حکم سلطنت
 برسید و بر جان خود و روحی نهادیم آری برزخی مع ما متفرق سازید و ناز را خواستش نماید
 تا همگی در راحت و آسایش شوند و اگر منظور مقصودی دیگر دارید بسیار بماند تا به این مقصود
 پاره بر آیم پس آنحضرت در جواب سؤال بمقال شرحی متوسط بیان نمود که بر رسول خود وقت آورد
 و شدت گرفت و حال و جانش در گون گشت و شمشیر از طایع منین آنحضرت تقریباً بین رضای
 بود که سخت این را بدینید اجتناع ما درین مکان بسیار بودیم بسیاری بود که هلا شدند
 و حوام جهال کفایت ما برخواستند و دولت را نیز از خود کردند و حال شما در اولیست ارسال است
 همیشه و هم قدم از تقنین و ستم آنچه خوانند مجری هستند و ما منی برای ما نگذاشتند و ما را جز
 هدایت مردم و دلالت با برین حضرت صاحب الامر منزه می دیگر نکرده و نیست و اینجاست
 قلیل که اولی از علی حسین و در عین تقوی بیجا شدند درود مبارک فرستش تحریک الهی
 سه و چهار ششت و شصتی بسیار شدند و همی مستول و مجروح گشته و سعید اعلی و کاش
 با همی زود و اذین چه نومی از شدت حسرت شکون نموده که با هیچ دشمنی خارج از دین و آئین
 معارف قرار نگرفته و حدیث اکرم القیاف لولکان کا فر را برین گوش انداختند و با آن صره
 و سیر نمایند برزخ بعد از خود کار بردارند پس بیت حال مبارک عرض کرد که گویا در سوا حاضرین و عاقد کار بردار
 است و میقتد که این تشریف بود هیچ زمان شایسته حال مبارک را سیر کند و در صبح جهل مبارک را یکی از سرورهای
 و تقنیات با سیر از سر در آید و گوید خود دولت نموده بودند و در صبح حال مبارک با سیر تقنی سواره و کوش فرود
 میرود و سیر از سر در وقت در این سخن بسیار برین رسید عالم بود چیزی در کفش برزخ سیر کرد گفت داد
 در نهایت رحمت زیاد فریاد کرد سوار ما پرسیدند چه واقعه است باز در آن گفت مردی برود

چه در دزدوش و چه در طریق جنگل تحریک علی خاستند تا است جماعت در پاک نازند
 و نامنی برای ما موجود بود لذا در این مقبره نخستین جسم و اسما با هر خصوصیت و عدالت
 که در حد در علی سواد و با عشان است که تا تو این رفت هر ذمی از ذلالت دست اند بود علی
 زجر و سختی پاک خواهند کرد نه علی سواد را دست بر سیدارند و در عوام گوش کن حق حقیقت
 سیدند و این عا و با عشان همان نوعی است که در اعصار طور اجاب و اولیا و پیغمبر
 عقاوت یکروزه و انواع جور و عسرون در او میداشته کرد و اینه صحرای کربلا
 جز سگانه مانند این قلعه بود همانا واقعه خانه تکره واقعه کربلا میباشد ایک چند صد تن
 از دین شریف منقطع از دنیا برای اثبات واقعه در حضرت صاحب الامر بقیام تقدیر پاک و جان آفرین
 پس خوب است تا ای که حرکت دوت و بیخ ملت از خود برای نخستین امر حاضر شوند تا در همان
 دلائلی که برای حضرت رسول اکرم و اندک اظهار بوده اثبات از حضرت محبت نمایند و اگر آن را بپذیرند
 آتش از دهنه مبارک بکنیم و شد از عالم و عادل را حکم و در داده آتش سوزان بر دهنه تا هر که
 اذلی است پاک شود و عوام نیز رحمت و آسوده باشند و اگر کسی بپایند از این امور بشنود
 بکنند پس باز راه دهند و اذیت و طیبان نبندند تا در اینجا خارج شده و کلبی دیگر در دهنه گالی
 کنیم و تو اقا ش هزاره این را بدان که مادر قدم اول از جان خود که ششم و شهادت در سبیل
 آتی را با شوق در رضا آرزو کنیم و ما را بقوای خیزد دولت نوران و فریب دنیا محو
 کنیم در جهانی خودمان و باعث رفیقین خون سیر باز یار به نیر شود و کشتن هم در آن و
 احباب حضرت صاحب الزمان ششیر بکش و بد آنکه ناصر الدین سلطان جان و ناس است
 داد و اندک کشت در آتش آبی سعت و رحمت آنانند که در صحرای کربلا و بر آنند در کربلا
 آتشند و بر حق و حقیقت نمانند و چون دنیا را بقای نیست آتش آبی و بر کس در آبی

در ایامی چند خواستش خواهد شد نیاید می در طریقی بهمانی آنگی گذرد و چشم از دنیا و حکومت در بابت
 برود و در مملکتی عالم را مطیع و فرمان بردار باشی تا در آن جهان کاروان شده و مانند قرین یزید
 ریاض در صحرای طفت در سلطنت اختیار و از او دست بردار گزوی و تمام همسنگ بر سر آن ایلیکات و مضامین
 حقیقت نیز رقت خیز را **شده حال تا از شد و سرور داشت که اکنون تکلیف است**
 و بخت نیز در نبود که علی اساری و بار در پیش و غیر چهار شاهزاده حاضر و کس تا در آن خود در میان ما
 حکم کرد **برگاه ما دلال در آن و چهار صحرای و بر این آنوقت و اینست حکایت خود را ثابت کردیم**
 آنرا از ارباب طاعت و العبادت و سلطنت و دولت نیز اخبار کند تا آنکه متفق شویم و امور سلطنت و
 موافق برضای آنگی که سبب زنی ما در جهان است **در آن گریه پیش سخن رسول غایت مشکر**
 و سرور گشت و برای تیره و تار قات معتمد دور و دوری دولت طلبید از شاهزاده مراد است کرد
 ولی بعد از رفتن وی دیگر اثری از همه امانت مصلحت و غیره تا آنکه شاهزاده ظاهر شد و از
 در آن معلوم و مکتوب بود که عزم اغفال اصحاب و انتظار دور و دوری است **در آن است**
 سرایان در مسافت بالای قلعه است که پیش میگردند و تفکک سومی طغیان میدادند آنگاه
 بعد از خود رجعت میزدند و بعد از آن بر تضحیات و سخت گیری را اصحاب می کشیدند و نوبتی
 آتش بتند انداختند پس خبر کبریت قدوس رسید که شاهزاده را قصد چنانست **غده ششگون**
 بپخته و در سبازد و از دانه را بقتل و قمارت انجام دهد

ششگون بدون اصحاب
 بار و در می کشید پیشی میرزا و چهارمین معاندت عیینه و در ششگون
 در هم آنقدرت عزم پیش نمی نمود و با اصحاب دستور علیه بار و در داد و امر نمود که دستبند و درون

و در صورتی که از آنجا
و در کتاب ذکر شده

از جوانان واقف یا غیب شده ساخته کارزار کردند آورده اند که توفیق غریب از ناحیه مقربان
 اصحاب رسیده دست بست یکت مضمون اگر شبانه برای دفاع اتفاق اصحاب بود
 میرویم و نصرتی نازل دستچ بایست و اینها که حجت است و اصحاب باید پس
 از این نسبت اعدا بجز سلوک و آلات حرب چیزی دیگر نیست بگردند و در خبر در آن دستسج افنج
 بود که از یکی سردور در دیگری مضمون گشتند حرکت شارت نصرت افنج و خبر شانی که باشد و ایا
 مکنون و مضمون بود که در اینها که استیجایی کیل غیب خواهد رسید و با کله در لکت آخر شب
 ساخته کار شده و یکت دستار و عصا بیداری بر سر بسته اند از اول لکت شب شاد
 قرار دادند تا یکدیگر را بشناسند مگر حضرت و جناب باب که هر یکت عماد کسب بر سر داشته
 و نامت اصحاب استین بالا زده شمشیر برهنه بر دست بعضی سواره و برخی پیاده و آنحضرت آید
 و کمر و او که در آن وقت خیره الی کارین بر خواند و با اتفاق جناب باب هر یکت بر مرکب خود سوار
 بطرف مسگر بسیار شدند و چون فصل منتان و هوا بسیار سرد و هم شمی تاریک در راه پراز
 گل و یخ کرده بود بهشتت بسیار رفتند تا زده و پنج کلا که در مسافتی نزدیک فقه بود رسیدند
 و همی از اسب در چند تیر قنک بویشان را که در آنجا که بر بازوی یکی از اصحاب اصحاب است کرد
 ولی همیشه صدای یا صاحب الزمان را از ایشان بشنیدند و یکی فرمودند و اصحاب از آنجا دور
 گزشتند و چون صدای راه پیوند چند تن از اصحاب بازماندانی که دلیل طسیر لقی بودند راه را
 کردند پس حضرت قدوس خود اسب در جلو برانند و اصحاب از عقب وی روانه شدند تا کجا می رسیدند
 که صدای پا و شیره پستان و همند پیادگان بازماندانی که قریب صد و میت لغز در اتفاق آثار رسول
 بنمیدید بودند بسبب جمعی از دور رسید و چنان تصور کردند که سرتیب چهار سینه لمان کار کالی است
 بسپاه خود میدارد و باید و با شرف و شادی شارت در دستسج اعدای بلکه بر کسب اعدا

۱ - در نسخه کلا

که نگاه آن جان ستانان از عهد و پیمان او در بر خوروند و بیک حمله باندای زعد آسای
 یا صاحب الزمان و نوره سترج قدوس رت الملائکه و الروح و پیشتر ای ابدار و تفکرهای آسمان
 آمان در پیش بر آسمان و خوش را بقلعه و اسکس سازند و بکنز از طربت با دو ضرب بر
 در قلعه را نیز و زور بر کرده و اهل شهر سوی عمارت که هزاره حکمران منزل و پشت نشاند
 و کوه جوانی را که پیشتر نشن بود بیافند و او محل را با بیان شان داد و کوه را کوه کلاز بنامید
 باران بجا بیاید و بیاید و کلاز جوان هر روز اصابت کرده و او را هلاک نمود و اهل شهر
 و کوه را به ترحم رسید و با نوره یا صاحب الزمان که در کان و تنان را ترزع می ساخت قبضه
 نمودند و شاه هزاره حکمران از شدت هم لرزید و بگویم که در عهد و چاره آمدند و عاقبت خود
 از بالای بام عمارت در طرف حقب پایین انداخت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت
 یافته سوار شد بهشت تا دیگرا گرفت و جان سلامت بدرود و چون اصحاب سالار
 عمارت بر آمدند و او را یافتند دست با شمشیر در آنجا بود نیالودند و بکشید که می تلو از
 نمود که افتاده بود آستینانی نمودند حتی بر زار ابراهیم نامی مالک شمشیر که در
 در اسم دره و در این برکت و آقا حسن ابن استاد آقا بزرگ صفهانی سابق الذکر که جوانی
 و مالک و پلاکت بود و در این عمارت بر آمد و بفرخه در آمد و کوزه قتل از باروت
 یافت و باقی آتش بر این کوزه بیفکند و می احوال با نجات چستی خویش را که بود بهشت عمارت
 پایین انداخت و هر یک که به جمع اصحاب رسید باروت حقب کوزه آتش گرفت و عمارت را
 محرق و سوزگون ساخت آتش بظرف نگاه که برای سوزم کردن قلعه و هلاکت اصحاب
 آماده و جیاد داشته بودند بیفکند و یکی شده و گشت در در آن ناره و صاعقه و در آن می
 سابقه آسیر شدند و دست از پانشان قلعه و شمشیر از نیام کشید و همان کید که در افتادند و سبب

حیات خویش را در آن ساختند و اصحاب بفقیرانند دو کجوم برده در کشت
 آوردند و آتش در آنسکندند چندانکه از شدت روشنایی فضای جنگل پدید آید و برآه
 بود اگر دیدند و سیدان عرب و ضرب بامین ایران و سپاهیان گم گشت و صدای
 نرسیده با و اتحاد هم ایستاد که بکار میرود غلظت در جنگل آمدت و بعد از آن از همان نوزد
 از اصحاب بسوی بهستان حمله کردند و در میان آنرا با شمشیر آن کردن زدن بسوی آن گشت
 که سپاه عرب در ششم گم کرده در مقابل اصحاب از جان گذشته تا آن مقامت میآورد
 منبر گم گشته دور بیخود و منکار صورت کرده و خال درختان جنگل انوار متعین و متواری شدند
 و در آن از شاهزادگان و ایلیت نام یکجا داد و میرزا این طبع نقل سلطان و دیگر سلطان حسین میرزا
 بن فتحعلی شاه با میرزا محمد الهی مستوفی که بر سرشته در عساکر بود و در غرّه عمارت عمارت نقلی میرزا
 بگریه میبردند نه پای گریه داشتند و نه راه فرار یافتند لاجرم در همان مکان سوخته و خاکستر شدند
 و اصحاب نفس اردو در آیدند و طایفه صف علی اردبیلی و محمد مهدی از اهل مایمی سابق الذکر را
 در ساسل و اغفال داشتند و از محبس در آورده بسوی قلعه خود روانه نمودند و از آنسو
 چون شاهزاده محمد تقی میرزا در مابین امالی قادیانکلا حالاً فرار گشت از ششم و هفتم حیات بود
 و در آنحال بکشتن از اصحاب از اهل قریه جاشم که طایفه احمد نام شکارچیان را که برای طاقات در آنجا
 بست بازار علی آباد رفته بود قادیانکلائی را دستگیر کردند و زود شاهزاده بیاوردند و بگم
 تانی آنحال بدترین فذاب بقتل رساندند و با کلا در واقعه عظیمه شخصی کشته شد از اعداد اردو
 بهمانه بزرگان و شاهزادگان مذکور مقتول و باقی هزارم و متواری گشتند آورده اند که از اصحاب
 شتن فقط مقتول شدند و آنرا زنده برداشتند و در آن بودند که حضرت قدس فرمان فرمودند
 در اولی با آنکه اینحضرت اصحاب را بکشت و آنرا از افند خانم نمودند اما رسول بگیری و هر مانع
 چنانکه می آید در دو دانگ هزار عرب مانند آن است

بحج اشیا و اموال پرداختند و اصحاب گفتند که با منته و اشیا نقد دست هر
 یک آت و دهقات مرتبه که در قلعه کباب و ضرورت رسیدند و عزم و حال آنکه
 از دست دادند و خوشتر با افعال و اعمال سبکین را کردند و وقت عودت قلعه را پس از
 و ناخبر کردند تا روشی فخر پدید و کم کم فضا روشن گردید و وقت از راه دور که از
 پشمگان گرخت و در محفل کوچی پناه گرفتند و اصحاب را آوردند و غنیل و شکران کردند
 پس شروع بفرماندهن نمودند و در حضرت قدوس را گرفتند و در تبرکات
 مانند لاجرم جناب باب بر آفت در و با بیان آورده حملات سخت کار از او بسیار
 شجاعت و قوت و این مگر نیستند هزار گلوله بیکار ایشان کشاد و او در وقت گلوله
 و شمشیر که تشریف هدی بفرمود و اصحاب گرفتند با جناب تقدیم دست او را و در شمشیر
 در است بفرود میاید آفت اصابت و سوراخ کرده از کار آمد آفت و گلوله دیگر
 بلب و دمان حضرت اصابت کرد چنانکه هفت عدد دندان و یکی از زبان را بر دو دواز
 ست گلولیش برداشت و زده شد به آنکال که لب و دمان آنحضرت سخت مجروح و زمین
 بود جناب باب پشمان و بی اختیار گشت و شمشیر را بر گرفت و در سپاه همان جلد
 واهی تاخت و مجروح ساخت و بکشت و بعد از آن تا صبح را متوق و زاری نمود
 پس اصحاب تنگی محبت شدند و در کردار آنحضرت با جناب اب قلعه بر محبت نمودند و در
 این واقعه هر چند دستخ نمایان نصیب اصحاب شد و غنائی از شمشیر و تفکات و گلوله و داروت و غیره
 برد و شهادت عظیمی نمودند و در شب شدیدی از همان در سلوک مالی باز در آن و شکران بیجا
 ولی استیب بسیار مژری نیز ایشان رسید و آن جراحت زبان و دمان در کین دندان حضرت
 در شمس بود که در نوم اصحاب و خصوصاً جناب باب نباشد سخت در آن مستور و فی الحال

خط در کتب است
 بگردید و در کتب
 گرفته بود

مشکل است و سبب آن جراحت می شده و جناب باب از نهایت سخن و آثار هاشمیه
 مجازات و انتقام اعداء بر خیر است و عزت انجام رساندن کار نمود ولی آن جراحت که ماه
 ببلبل انجامید تا بهبودی یافت و در انظار مدت حضرت مدتی قادر بر تامل غذا و مکالمه نبود
 و معده در قبلی از شیر و مایعات و غذای رقیق در کمال حضرت و سخن حرف میزد و با همه رنج
 و شقت هرگز اظهار تامل و اغیار نگردید ^{بگویند سرور و شاکر بود و نیز از بی اذیت} حضرت
 و کمال و تیسیر رنگ و رخسار و عی ^{دیده شد} و در ابتدای وقوع این حادثه چون همباب
 بیخ و بسنج میگردیدند ای نسبتشان توفیقی ^{نفس این مضامین در کمال همباب باید}
 از آنچه واقع شود راضی و تسلیم حرف باشند و بدانند که آنچه در دست است ^{مصلحت}
 آنکه ^{و حاضر بود} در وقت ^{و در آن گاهی} حیات را بسنگ خستند و درین ^{همباب} با کمال
 استقامت بگستند و این واقعه در مسیح روز بیت پنجم کرم بگذرد و در بیت شصت و پنج
 که روز نهم در روز دویسمه یعنی میرزا بوالکس بود واقع شد

اجتماع جمعیت ششم اردو

و هم عهدی میبیرا و عبا سلیمان ^{بقلم} و وقوع چنین مصیبتی
 عینت و شایسته ای جناب باب و در هم ^{شکستن} شکر و شهادت

اشکاف

و ناخواسته بود ^{بیتانی} میرزا ^{بیتانی} که تا ششم از او کس نفاذ بکار گشت و در این روزم ^{مقرن}
 گشته بار خورش شافت و سر یک جاسوسان لاریکافی از واقعه شکست کرده و ^{سردار} شای
 خبر یافت و با سپاه ایران خود بار خورش زد و می شد و در خانه ^{و مصاحبه} با یکدیگر قرار می دادند و ^و

بقعه نوداد پن او لشکریان متون خود را نیک جمع و میان خود با تقاضای خانیان و سپاهش
 و نیز بسیدانان و شایسته های و لشکریانش افواج در دوی معطنی آورده اند و رسمیت هر روز
 تشکیل دادند و نسبت آتش افروز و در جوار آن که خیم نمودند و جهت سنگرتین بستند و در
 هر سنگری هزارتن جای داشتند و بر جای خیمه را از خیمه ها و از دور در شهباه بکثرت مشاعل
 چون روز روشن نمودند و کوه و جنگل از صدای بیدار شدن لشکریان و فریادهای اهل اردو
 فلقد افتاده بود و پیوسته ^{بقعه} گلوله میانه میخشد و گاهی از شهباه گریه ^{بقعه} حله و بوس
 میبردند و مقامات ^{جای} زمین قیامین بود و حضرت قدس ^{جای} هر شب بر پاره کاغذی میگاشت
 و دستبر میداد که ^{بقعه} قلیلی فی ایش نوزده تن از اصحاب برای دفاع حاضر کردند چون گریه از
 سپاهیان بشنود و حله میبردند و با آن ^{بقعه} قلیلی مقابل میگشتند و در مقامه سوز و کوشش میبردند
 و نسبت ^{بقعه} فاش یافتند کثیری از ایشان متول و مجروح میشدند و بعضی از آن که بعد
 چند صد ایام بر آوردند مجروحان و خانها بشکرگاه رحمت میگردند و مدت هفت یا هشت ^{بقعه} شبانه
 روز با نینو ال گذشت ولی اطراف قلعه را کاملاً بجا سر گرفته اصحاب را در ^{بقعه} جنگهای بسیار
 انداختند چند آنکه آب در قلعه کباب گشت و اصحاب ناچار کبیر چاه شدند و این در روز ^{بقعه} هشتم
 ربیع الاول بود که در آن ^{بقعه} آب از زمین قلعه کار میگردند و جناب باب نیز بمیان مدت ^{بقعه} هفتاد
 اشتغال بسته نشوین و تخریب را انقطاع اندک کاری می نمود و با شماره و ایام عزیمت ^{بقعه} بر سر
 و فدا جان داشت و بعد از آن ^{بقعه} آب همان چاه غسل و تطهیر و تغذیه نمود و ^{بقعه} در
 پاکیزه در بر کرد و عمارت سابقین آنکه حضرت شاهی را بر سر گذاشته نزد حضرت ^{بقعه} قدس
 و اجازت گرفت که ^{بقعه} شب بر اردو حله برود و جانفشانی کسبیل او را با ^{بقعه} پایانی
 و با اصحاب نیز از شدت که بنفش ^{بقعه} مرافقت و فداکاری نمایند و او با اصحاب ^{بقعه} شایسته

هر کس شایسته شهادت در طریق خدمت با حضرت قائم است خود را برای قربانی در راهش
 حاضر سازد و اصحاب در شایان شهادت و خدا سرور و شفیع محیب داشته و آنجناب بمقتضای
 چندمی با حضرت در تنس بوده و مذاکرات و مصالحه داشته پس این دو را مع خود را با هم
 نمود و توفیق بدامن و لایق از حضور خودی بسیارون آمد و در آن حال دو شب در حایل شد
 و بر در بقلعه مرتجع نشست و حضرت نقلی ز نام ایشان را دست گرفته در دست ایشان ایستاد
 و اصحاب بدون آنجا و تفکیک شیخ از شایان بر امون وی حاضر و حیا و گسترش شدند پس
 آنان رو کرده امر سر بود که یکی بعد دیگری از در قلعه خارج شدند و اسان دادند و تعداد نمودند
 و همیشه شمار بسیار رسید و رسید فرمود دیگر است آنجا با آنکه در حالت بود برایش
 شد و انچه از اصحاب در تقبیل شتافتند در حالتیکه جمیع استین بالا کرده و بیشتر برین در دست
 در دل شب از دروازه مشیر از بهار از قلعه بیرون فرستند و حضرت خودی با جمعی از اصحاب
 در قلعه ماندند و چنانچه حادث باب الباب در عموم حملات بود است خویش برانند و پیشاپیش
 بایران روان گشت و سواران در پشت سر وی پیاده گان در اطراف او در عقب سواران
 میدویدند و هر یک کلاه ندی بر سر و پای برهنه و استین با تار حق بالا کرده و برای شستن
 یکدیگر را لایق بنیاد چپ در است برگردن و سینه بست و حایل داشتند و با کتاره گالی که کلاه
 خودشان در قلعه ساختند عریان بر روی شش نهاده و هر که در آنجناب بر زده بر سر پارادو
 و برخی از اصحاب تفنگ هم داشتند و حادث چنین بود که چون مقابل احد میشدند یکبارگی
 تفنگ میسکروند پس تفنگ بارانده است دست بکناره و بیشتر نموده و بیکت صد
 یا صاحب الزمان و یا قدوس یا در پی میکشیدند و آنجناب از جلو مشیر برانند و در نهایت
 آرامی و در تار بنیاد بود ای اصحاب جهاد کنید و اصحاب بیرونند و سر گاه یکی از آنان بشید

شمشیر میشد با بروی او گذارشته میزدند و دیگری بر جای وی میایستاد و اعدای از اصحاب
 از صفوف دشمن برسیگر داند بلکه هر یک مشتاق بود که خودش بشود و بر اعدای پیش زنده با
 و نصرت امرنایه و با چنین اتحاد و شجاعت و دلاکاری فاعدا نظیر کسی محاسبت و مقاتلت
 می نمودند و در مقاتله اش چنانچه مذکور شد سپاه اعدا هفت هزار تن بودند و هفت سنگرمین
 داشتند و سنگراول بازرگرای قادیان بود و چون انکتاب و اصحاب ^{زودیک} نزد
 سپاهین یکبار شلیک کردند و ایشان نبرد با صاحب الزمان و آنکه کسب و الله اعلم
 زودل کشیدند و باجم بر دند و مس آن فن و صبح گرم شد و او کرده بهم میخیزند و یکدیگر
 در آویختند و در حالت شدت طلت کسل بسیاری از نفس یکدیگر کشند و شناختند پس
 انکتاب و اصحاب در لمح سنگراول را گرفتند و عده جماعت را منجم و غرق ساختند و بسوی
 سنگر دوم شناختند و در آنجا نیز بدان کیفیت کار ایشان بر دند و می سنگری را اعدا سنگری
 در قدرت آوردند و همسوز مقدار یک ساعت از مبارزه و مقاتله گذشت که تا است هفت سنگر
 لشکران را از دستشان گرفته سخن نموند و در شسته انتظام اردوی مطهر را گسلا ند
 چنانچه لشکران ناچار بفرار شدند و بوقت چو بی موقعی خود را بخش زدند و اصحاب را در میان ایشان
 گه داشته گرگینند و از ایشان جوهرات ناریک چون روزه و دشمن گشت و اعدا سپاه
 در درو و جنگ متفرق و در خلف و عدال مثال و سنگها در حفران سوادی و پنهان شدند و اصحاب
 در گودی منهدن و در سنگرمای سکر قرار یافتند و افراد لشکران از تاریکی محلهای خود استفاده
 کرده اصحاب را در وسط در ششانی نیک دیده بسوی شان تفک گشت و داده کلوه ^{ازین} می کشند
 و جاسوسان در آنسرا کانه تبدیل لباس کرده و از میان جمعیت سپاهیان قاریج شده و در پناه
 و در خفی قرار گرفته بود و در آن گیر و در که باران شدت باطل و هوا چون قیر سیاه و تاریک و ولی از

اشتغال خانه‌های چوبی در سیزم و چون جنگ بسیار که اهل لردو کرده آورده بودند چون روز روشن
 در جناب باب باذای یا صاحب‌الزمان می‌دهد همان بود و کسب نمود و در درک می‌آید خست
 در صاحب‌الزمان بر قتل می‌کردند قصای می‌سندش بطمانی بند شده
 و عیاشی‌های آن را ^{نظیر} بر او افتاد و چنانکه گفتند و در لردو حش را بینه وی راست
 آنرا حرف ساخته بود و لردو بر تالی کش داد و ^{دو سرب} قتل رست بر سینه آن جناب
 و کارگر گشت و در آن حال آقا سید ابوطالب سمنانی در نیت استیضاح صاحب قلعه که ذکر او قبلاً
 در مقدمه کتاب گذشت شرح مالش را خواهم آورد خود زخم کولم در دست داشت و بر
 یافتن برادر حشش آقا سید احمد و اعطای شمشیر سابق الذکر که با جهات کولم سخت مجروح و بی‌حال بود
 در سر که قتل می‌تافت تا وی را با خود قلعه رساند و ناگهان نظرش بر بند پای سید جناب
 افتاد بی تاقل پای مرکب را از طناب در آورد و بر جوی مستی آن جناب بدو فرود که ضربت
 کولم بر زمین رسید و حواست با از رکاب خالی کند نزدیک بود از زمین بر زمین نظاره پس
 آقا سید ابوطالب زمام اسب و بر ایاکیست محکم گرفت و با دست دیگر کتفش را نگاه داشت
 ولی از جهت مجری که بودت داشت نتوانست نگهداری نماید با چار ویر از اسب فرود آورده
 و بر سرش را برانود ^{نهاد} و دستمال چهرتش را بست پس حضرت نقلی و آقا حسن که تفصیل
 چهارم شدنش در شرح گفته شده گذشت و هر دو خادم در رکاب ده حضرت قدوس سوار
 آن جناب بودند با سگ در رکابی رسیدند و زیر بغلش را گرفتند و سعی کردند که ^{نقلی}
 ولی قادر بر طی مسیرین طویل با قلعه نبود لاجرم حضرت نقلی و برادرش گرفت و با چار
 نگهداشتند و باین کیفیت از میان باران کولم بدر بردند و آنجا رساندند و چون پیچیدند از راه
 قدوس حوضه داشتند از فرموده نا سبیل مخصوص را بداخل قلعه و در جویه ترنگش وارد ساختند

و آن سواران را در کشتیدند و مال و زمین بینه نمودند و کشت درم دادند و رفتند چو در این
 جسمی از اصحاب شربت شهادت نوشیدند و نودین از ایشان بروج و سر تپایی هم که ششصد و پنجاه
 و اقلب و فغان نمودند ساز اصحاب چون احوال ^{۹۰} اندر آنگونه دیدند بیوقت و نکل شدند
 و با یکدیگر هم و پیمان بستوار کردند که با دنگ مر جت منکر نماید و در تقاب اردو بر آید
 و هله و بزم بره تا تمامت عساکر از میان بر آید و با خود با تمام شربت شهادت چشیدند
 چو که فراق اصحاب و مخصوصاً جناب باب برهان کشت و شوار مجنود و چون بخر بسج ^{۹۰} رفت
 قدرش کوسید مرقوم فرمود که استیجابی با این جنابان نیست و داده خود مسترق شده و عساکر
 رفت پس همیسیکه صبح بر آمد در روز روشن گشت بیکار فریاد شیون و فغان در مسگر بلین
 زیرا که عبا سقینان و ساز سسران و فراد اردو چون قتل گشتند و عده قتل را مشاهده
 نمودند دو وحسرت از دلها ایشان بر آمد زیرا عده مقتولین از شکران تجاوز از رسید و تریب
 بجا رسیده بود و در آنجا پنج نفر از سسران سپاه و یکی از آنان محمد سلطان لاریجانی
 بود چو که در این جنگ بی راه و همدیگر میزدند و عبا سقینان و سبیلان خان مذکور چو بی پنج جناب
 دیگر در گشت ایشان بودند و نیز عده مجروحان در جنبشان قریب هزار شمار آمدند و در آنحال که
 عبا سقینان عباد مقتولین و سسران و گان و خویش و ندان خویش را بر داشته و بیایستاد
 بفرمان خود تعلیمات و دستور العمل میداد آنسید حسین کلاه دوز بار فرودش که در بیج قلعه طرف
 مسگر دیده دانی میکرد و ننگی انباشته از سرب و بار و ط در دست داشت همیشه که چشمش
 افتاد از مرافقت دور ویران ساخت و با درنگ فغان خویش را بدو راست کرده گه داد
 چنانکه گویا برکتش پیشتر بنام سلی گذشت و جرات برهان و آرد ساخت و او از
 صدمت گلوله بر زمین افتاد و عده که با او بودند از شدت بیم دست از پان ساختن روگردان

دو بکره بنهاند پس او با جراحت ^{حال} است و تقوین و کرامت این مشیت را برایش
 باقی رفته بود گواری و عبادت شسته و در از انقضای آن تقریباً مصیبت زده
 و با کس سیاه در بر نودند و در وقت غنیمت حضرت بیاتیه شدند و حضرت
 فدوس در قلعه پس از فراغت از این جناب شدات سعادت مکرر من صواب و صالحه و حاجات
 پرداخت و نیز از محمد باقر قاسمی و نیز از محمد تقی جوینی و نیز از محمد حسن زاهدان و قاضی محمد رضا
 نیز از جراحت یافته گمان بودند پس از تفرقه از آن حضرت از روی آسمان بقتل آمدند
 و با شهدار از مضرشان که هر یک در طری از اطراف اردوی کمالین افتاده بودند بدو
 گرفته بقلمه نقل دادند و مدتی آنان بسی ششمار ^و آمدند و قاضی کبیر در میه و میرزا
 محمد علی قزوینی از عرفای آنجا بودند و اعداد رؤس بسیاری از شهدار از ابدان ایشان جدا
 کرده بر نیزه زده با خود بردند و بسبب حضرت قدس آنکال را بدید بسیار شگفت و از خود
 تا اصحاب نیز رفتند و سرهای تقوین اعداد را از ابدان جدا کرده بقلمه بردند و هر یکی را بر
 چوبهای چوب بست پشت و بر قلعه جدا جدا نصب کردند و هر یک سر بر چهار طبقه بنا
 بود و مابین هر دو یک نزع فاصله داشت و بدین ترتیب تمامت دورا دور قلعه
 از سر تا احواله کردند و دور قلعه بواسطه شهادت جناب ^{صاحب} در صبح از اصحاب و مشایخ
 اجماع غرقه بنون بی گشته سر شگ غم جاری و فریاد و مال و سوگواری بود و اما بدفن جناب با
 در سمت جنوبی بقعه طبری و متعلق بقبره است و بدفن سایر شهدا در سمت شمالی و نیز
 پیوسته سیر چاه شد چسب لایر حضرت زمین را بمقدار پنج یا شش ذراع عرض و طول حفر
 نمودند و اجساد شهدار را با کس که درین داشتند بر هم چیده بدون ساختند و آن حضرت
 چیزی از نمود که چنانچه آنان در ظاهر حیات نمیدادند پس از عروج این جناب و نبوت نیز با هم باشند
 چنانچه همان خود نیز در ماه ربیع الاول در سال هزار و اولت او را همچنان حضرت و ازین رو ادعای گفت

و در آن روز اصحاب را بر باریت شهید امر نمود و دستور بود در آن صبح و شام بضمیمه ایشان رفتند
 به تلاوت استغفار در نزد و تمامت حد و شهید از آن روز و در آن وقت در روز اصحاب در
 بار فرشتگی که مثل حله ای شده تا بایم شهادت حاجت بود و در آن روز بود و موقع
 شهادت آنجناب بنی الطورین نهم ریح الاول سال هزار و سیصد و شصت و پنج بود و در آن روز
 شدن او در اصحاب در آن طبری تا موقع شهادتش یکصد و سیصد و شصت و پنج در آن روز
 بقصد شیخ طبری بگریزید و بگریزید و بگریزید و بگریزید و بگریزید و بگریزید و بگریزید
 و در آن روز بگریزید و بگریزید و بگریزید و بگریزید و بگریزید و بگریزید
 زمین دور بقصد را سه خانگوار می کشیده و فرمودند اول سخن با یقین و دوم از

آن یقین و سوم برای سازین است

اعلان چهار علمای مازندران

بزرگواران چهار علمای مازندران بر قلعه و در آن روز

و چون اخبار واقعه علیه مذکور به آلهای مازندران رسید بخت در هم در ایشان شدند
 و مخصوصاً سعید اعلیاء بر جان خویش طریقه و از آن بر رسید که اصحاب برای کفر اعلیاءش
 بیازودش هجوم برد پس گروهی از اول جنگوی را گرد خود جمع نمود و استقامت کرد
 و مصداقاً فیما ترا در عهد گرفت تا ببارت وی دور خانه اش بر پشت گرفتند و صدک
 از شدت بیم و خوف شبها خواب و آسایش نداشت و باطیاش و شتاب هر چه تمام تر گشت
 با وجود بیخوابی و بیخوابی و بیخوابی و بیخوابی و بیخوابی و بیخوابی و بیخوابی
 و تشنگی کرد و او را در نمود که سپاه متفرق را گرد کرده و آخرین اقدام بود و قطع و قطع

قلعه بعل آورد و نیز نامه های معتبر نوابی بسیار سلطان گماشت و در این صورت دلاوت گرفت که
مردان کاری قلعه بسامی شاه متغزل شده و بعد یعنی میرزا احمد اجوم همه برای در هم کوفتن و بسامی
و صفای باقی مانده میباشد و لا محاله نسخ قلعه نام دی حرام شده از هزار هزار و خود بسامی
و بیک حبش و لیران و دیگر نام و شهرت از حرکت بازماند از آنست که از آنجا به طای اهل ملک
در بدو نوشت و تا کبده بود که به نوح بسته شود و سلطان آن برای ختم قلعه حاضر نمایند
پس جاسوسینان در جانبیک نفس سلطان محمد و در حیات سایر معین سپاه خود را نابل رده تا بسامی
و تیر مشغول گردد و اغلب امان شهر گشته و نام داری عطشی در استقبال و تیر بر با بود ملک
ای در پی سید العلماء بدور رسید و همچنین از وصول ملکات ای علماء مستخرج کرده از آنجا
و تحریکات او در حیرت و تعجب ماند چه که عدله را بهیچین بیان و توارکی و بر می گزوح و همی یافت
و در جواب بودند ولی از طرفی دیگر برای اقیاع و اسکات زمان لاریکالی که شهر آن و بسامی
و بگشتن داده خود را مجبور بر رفتن بقلعه و معانقت با اصحاب سید یافت و تا گای آن
هر گاه اینواقت سینه جاد است چرا خودتان حرکت نکنید تا آنکه سب رغبت دیگران
نیز شود لذا علماء اهل کبرکت آمدند و در شهر فریاد کردند که حرکت جاد است و بکم سید العلماء
و سایر علماء مازندران از ساری و بارفروش و سایر بلدان و قری سادان در کوچ و بازارها در
که بکم علماء و مجتهدین جاد با بستی واجب شد و قبل محرمین شرح لازم گشت و هر کس
نماید از دین اسلام خارج و مردود میباشد و مالش مباح و عاقل در هر ضریف و زلزل
وز ماست پس بقعات مردم نه خاص و عام بگویم عموم نمودند و خصوصاً از اول و او بگشتن با
و سنگ و کالک و کار و شمشیر و تفنگ برای قتل و قمارت و جنگ ساختند
و گریه کرده بخت قلعه را بسیار گشته و جمع کثیری باره وی آمد یعنی بر زانو پوستند تا با اتفاق

جمله در پیش برید و چون فوج فوج برافت بکنز سسکی قلعه رسیدند و در آنحوالی رحل
 افتادند و بسکند ز تخت عیسی را نوع پیش فراوانی متقابل خواستادند و از آنطرف
 حضرت در آنس اگهی حاصل نمود و با اصحاب فرزند او در آنس مقبولین اعداد را بر سر
 چوهای گرداگرد قلعه موصلت و در وقت نایب آنسلم باشد و نوزده تن اصحاب برای
 مدافعت و مقاومت با اعداد حاضر باشند و در آنس مقبولین اعداد را بر سر
 همیکه در آنس رسیدند و در آنس مقبولین اعداد را بر سر
 و آن نوزده تن اصحاب بر سر امدادی اقامت کردند و در آنس مقبولین اعداد را بر سر
 ساگی بود با ششیرهای برهنه و ذای عیب با اصحاب از آن بر آنان حمله کردند و ایشان از شدت
 بیم و ترس بدون آنکه دست آلات حرب بر بند روی بگریز نهادند و اطراف جنگل را گشتند
 و عیسی از رخ تیر اصحاب بکاک خاک افتادند و در خون خویش غلطیدند و آنکه جان بگذاشتند
 بودند همی سخن از شدت شجاعت و بیایکی بایسته سرانجام آنجا بدین با آنکه مسافت کمی دو
 فرسنگ از قلعه دور نوزده شهید از آنس بایسته خواب در چشم داشتند و در آنس مقبولین اعداد را بر سر
 و بیکدیگر صحبت کردند و بر سینه علیا و عهد نقلی میراد و عیسی مقبولین اعداد را بر سر
 و پنهان نامتک شده در نظر حجت باو طایف خویش بودند و مسائل اینقاولات فراموشان
 کنز را پیوسته که از این نوسن بجهت قلعه قول و عملی که دلیل عدم ایمان پشاه
 کفریشان باشد شنیده بودند و در صورتیکه بیکه غلبه استهوان لاکه آلات و اسلحه بدین
 مقصد ارسال بود و اسلحه بدین غلبه ابرار زمین و اولاد اهل حقین حج آن ناطق و تبرک اند
 چگونه میتوان باو ایمان جهاد کرد زیرا حسب و با کفایت نیستیم بر سیر پانام یا اقلان مجتهد
 جامع استعداط و علی انما هر سببیک از این امور موجود است و جهاد با کفار و نصیب سینه

پیغمبر و امام بیست و ای اکثر علماء اسلام و مجتهدین فحرام است تا چه رسد با مطلقین و مشکوک که
 حکم جهاد قطعیاً ساکت و در تفرغ میباشد زیرا بحسب و جریان کلمه طبعیه است این یعنی بلا اجماع
 و بدون اختلاف جهاد با وی حرام است و بحسب و حیرت از این است که سید العلماء
 با کدام مجوز شرعی فتوای جهاد با اهل فتنه را داده و حال آنکه با اهل بیت ان لم یستقیم
 و با بعضی مذاکره و مصالحه بلکه معاشرت کرده ایم پس از اینها صاحب رای
 و فتوی هستند و اگر نسبت باینست داده میشود چون بک از علماء ما اعلم و اهل
 و ائمتی و ادرع و اولی بتاسی و ائمتد اشافه میدهند و این طاعت که مدعی ظهور حضرت
 محبت حضرتند از اهل سنت و جماعت که اصلاً مستعد در مصائب و مقامات ائمه انما
 نیستند ابد از عقیده شیعیان نباشند و حال آنکه احدی از علماء ائمتد فتوی جهاد
 با آنان نداده و برای این یک مسند اعتقاد باینست ظهور حضرت محبت که صحت و ستمش هنوز
 بر علم ثابت نشده و قطعیاً ضروری بر آن ترتیب نیست تا بدو اختلاف و اشفاق در میان
 آورد و حکم جهاد و قتال نبود لکن از آنجا که بعد یعنی سیر از ائمتد عیاشی
 رسیدند که آن اقوال و احوال در آحاد شکر تا نزد سرایت کند و فندان دلیل و مجوز شرعی
 بر تشریح و مخالفت تشریح از آنجا که در روز اولیم بکسلاند و چاره بر این ندیدند که
 معذرت خواسته با و طاعتشان عودت دهند و لا حرم به بطریق با ایشان سخن
 گفتند که عمل قلعه بدین زودی خاتمه پذیر نیست و موافق ولایات و قرانی که موجود است
 مدتی بجزال خواهد انجامید و لا شک ندارد است و در زمان طولی است و در سرود
 پس بیست و ای که با کت خود باز گردید و اگر وجود شما ضرورت فانی که حسیه میفرستیم و این
 حصول فتح قلعه و اسیر بابیه شما اطلاع میدهم که آنچه حکم شریعت اقتضا کند با اسرار فقار نماید

و ایشان از شنیدن این سخنان بنایت سرور شدند و بر سلام بر پیغمبر و علی بن ابی طالب
و عا و شاکتند و سر از پاشناخته بیعت تمام یکی همان فرستادند

بشترین معارفه طلعه ^{یا ایجاب} سنگ سیاه ^{و چهرت} عقاب سیلیمان

در روز چهارشنبه منبر صبح اولی که سیاه سنگت خورده ^{اعدا} نفعش در شال کجاء و نیم مقادیر با اردو
واقع شد چو که انهرام مذکور و تفرق امروز و چنان در ایشان از اصحاب برید بود که بسوی است
اجتماع و اقدام نیستند و با همه اجتهادات عهد یقینی میرزا دکتر بصیانت سید العلماء طول مدتی
لازم میسر و تا استنداء جدید حاصل کرده بحاضر و محله ^{مادرت} نماید و شایسته
شب در روز بعد و تهیه قوی و قیام و هجوم آخر برای استقبال اصحاب بود و در اول
ایام مندر بنا و خیره های موجوده در قلعه صرف گشت و بر بنهای انبار حضرت قدس تمام شد
و دست برسی گنج آوردن از خارج گذاشتند و در راه خروج و دخول بقلعه مضبوط بود و در آن
اصحاب قلعه را مندر ساخت که چون هنوز خروج از قلعه غیر کسر است اولی اگر صحبت
از دست ندهند و هر که خواهد بکل و خانواده خود تواند رفت هر که بزودی سپاه مخالفین
مخاصره میکنند و چنان کار را سخت خواهند گرفت که مفروضه دل نماند و غیر نقل حضرت و گذشتن
از شیخ بیدریغ اعدا فتنای نباشد و در حال آن ایام عبا سیلیمان که ضرب دست شما حیران
اصحاب را چنانچه بنام شبتم چشم خود دیده در مراتب شقاات و خطرات را پیشیده بود و از
دلیران راه حق و صواب خود صواب از حیات باب در حیات در اول داشت جرات و حیا
بجورم بر قلعه نیس کرد ولی آرزوی آنرا از خاطر بسگذرانند که فتح قلعه تمام او شود و تمام
و دستیارش از دولت بیزاید پسوز از شهادت اصحاب که غیر برادر گنا واقع شده میرود

تا کمان خدنگی از ترکش نفاق بیرون رفت و برادری برهت نشست و قبیح آن واقعه
 این که میرزا آقاسی حسین متولی قلی از اصحاب قلعه که شخصی مشهور و صاحب فضل معروف و از فاضلان
 نابینا و دانا و حاجی سید اسماعیل قلی از شهدا سینه در آن بود که شرح احوالشان در مکتب
 یسگرود و در موقعیکه در قلعه داخل شد با قریب عیال و اولاد و در کشتن که ماند و کار در قلعه
 بودند در خود نمودند و در غالب واقعات می نمودند مشارکت نمودند و اینست که امور
 قلعه روی بی ضعف نهاد و علامت سخن و مصائب نمایان بود که در حضرت قدس خواست
 که بدعا در باب برادران کسیر باید و او در استلیم در رضا و تکل عواد کسیرم تغییر عالی در او
 حاصل شد و با آنکه قبلاً کجا شایسته که حضرت قدس اصحاب را در یکجا شهادت جناب باب
 مناقضه مکتوبی بعباسقلیان نوشت و واقعه شهادت ایشان را ذکر نمود و او را باین
 تشریح بگویم که برهای اصحاب بی ضعف استوار تمام راه یافت و جوانان واقوی و جنگجویان کشته شدند
 اکنون بکین هجوم توانی تصور را در تصرف آری و انکسوت البسید علی ذکر در زمانه فتنه
 در ایام سید قلعه داد تا در شب از قلعه خارج شده باشند نام خود را بعباسقلیان رسانید
 و نامه میرزای متولی ایست او داد پس عباسقلیان از قرائت نامه و اطلاع از احوال کشته
 و آفره یافت از پاس حیرت و اطمینان در آمدن توانی برای آنکه خبر شهادت
 جناب باب بسید علی داد و نزد قریبی برای هجوم بقتل خود نام فتح و غلبه قیام نگه فرمان
 داد تا سید علی مذکور را بکشند و همایا هجوم بر قلعه شدند و با فده اش سبت قلعه
 در چهاردهم ربیع الثانی در طرف قلعه در حیات نمودند و با آرزوی آنکه انصیب فتح
 بی مشرکت چند نفری میرزا برده قهر را محاصره گرفت و شروع بتعرضات نمودند و با
 میرزا آقاسی حسین حضرت قدس رسید و همین گفت که فاضل خبر نهاد
 شب چهاردهم در شب اول کشتن در آن هنگام قاص اعلام برین فرود داشت روز جمعه که

جانبه با برافشش نمود و این گروه پس تصور کرده که بعد از شهادت اصحاب در قلعه کسی
 و قیام بر داشت و در برتبه نماید **میرزا محمد باقر** که در کربلا مان داد تا با پیروان خود
 اسبها را دفع دهند و لیکن بنهانتند که اگر چه جانب باب در قلعه میت دلی نماید و
 تقریباً نسبت به آئینه مثل فلان میباشد **امیرزا محمد باقر** بعد از شهادت اصحاب را
 خود و گروه باذای اصحاب از آن خود را بر اسبها و دروغ و شیوه بیان نمود
 و چنان زخمی دادند که نفسش کمزور شده چنانچه بلا ضرورت اسبها شکست خورده و
 شدند حتی بر اسبهای فانی از اسبها بنیاد و گیتی از جگر با اسب بر کاب و زمین اسب
 و بیکت پای چسب و پای دیگر فانی فرار نمود **اصحاب علم سپاه** را با خود و قلعه برده
 و اسبهای فروری فرار دادند و این واقعه در شب تلی خاطر اصحاب و سبب اتحاد و محبت
 مردمی در ایشان گردید

تراکم روی محفل و لوحخانه و محالده شرم اصحاب و شکست جنگا پیرین

همینروز در بیابان متوقف در بسیاری و منتظر در راه اسبها و توپ و قوی از آن
 که خبر شکست همایون و پارس و کرمان او را از فتح قلعه شنید و چند روزی دیگر نیز مانند آن
 توپ قلعه کوب و سپاه بر آشوب از دران رسید پس در روی سلسله شکیلی داد و آن
 عیال و فانی در میان مذکور **همین** فانی **میرزا محمد** و **میرزا طاهر** فانی را در زاده او
 و سبب آن فانی **میرزا محمد** تقریباً با **چهل** صاحب **سبب** در او اول **اسب** را
 گرفته که خیرام نمودند و این واقعه در روز هفتم نوزدهم واقع شد و نوزدهم این سنه در ۲۴
 یکروزه و اوست **۱۲۵۵** و شکست و پنج بود و اصحاب قلعه در رنگهای محالده استغنی بسر میرند و در همین حال

حال کمال نسیم در صفا بشکر آردی داشتند حضرت قدس قضا باصحاب خبر ورود از دوی معتمد
 و هجوم بر قلعه و شهادت همی از اصحاب را فرمودند و چون در روز منور آرد و در قلعه را
 بمحاصره سخت گرفتند در روز سوم در شریع بگوا بر اصحاب نمودند و دکانه توکی را بسوی قلعه
 راست کردند صدای رعد آسمانی توبه در جنگل غلظت انداخت و بر قلعه آتش بارید ولی اثر و اثری
 نیست بیاورند و بر قلعه ای شوی نگین و آذکار داد و فرمودهای جانفزا بسبوح و قدوس رب العالمین که
 و از روح پیرینی از قبلی صواب نماند کشند از جنم قلیان مذکور بر بی رتبع بنا کرد که در پیش زمین وسط قلعه
 با ذلوله بسزودند لذا حضرت قدس میرزا محمد باقر قائم مقام داد که با عهدین مداح است آردند و
 با فکری که جاسق لی فان را کینز دادند حضرت قلیان را جهادات کنند و ایان بشاید چنان بودی مرجع
 و بیخود از سپاهیان میرزا فاش حمله بردند و بر آید و نما لعی شدت گرفتند پس اصحاب
 تو بسیار از زمین اشکند و بر چهار ویران مسدوم ساختند و قلعه حوت نموده و از طرف
 فوج انجیر است آردند بقلعه بیاورند ولی در عین حال تنگی امور قلعه و فقدان ماکول
 بر اصحاب سخت دشوار نموده بود و اتفاقا در جهان زانم حادث رخ داد که بر سر راه قوتشان
 شد و آنکه تخفیف و تسهیل حاصل گشت و جنگی عاقلانه بود و از راه آرد و آتش گرفت و جهان
 شراره از جهان مخالفین اشکند که حتی فده از صاحب منصبان نصیب بکس شدند و از این
 قریب یکماه مقامه واقع نشد و در اطراف قلعه تا مسافت قبلی فوج و در حال میسر بود و چنانکه
 اصحاب توانستند در اندک بجای رفته تلف و برکت دخت برای اکل و بدل با جنگ خود تهیه
 نمایند و مقدار بسیار از آنها بقلعه برده و تسیر نمودند

تراکم و عیال جمیع اجزیه آرد و مقالاتات همین و آخرین
 اصحاب قلعه

بنام خداوند تعالی که شهادت و شکر از اصحاب و ارباب و اهل بی و اهل بیت علیهم السلام در حالی که در آن
 روزان و آن روز و آن روز از ادوار قلعه آردند

عیب و عیب خود را در هر دو چون

و چون آغاز شهر جمادی الثانی شد از روی مخالفین متوجه عقبه گشته و اطراف را ^{شهر} ^{را} ^{باز} ^{گشته}
 گزینند و همه جنسها را بکجه و هجوم کردند تا جم حضرت قدس میرزا محمد باقر قرمان و نواح
 که باسی دشمنان از بر این اصحاب و یارین را عیب نشاندند و با ^{باز} ^{گشته} ^{که} ^{از} ^{بین} ^{آنها}
 انتخاب نمود از قلع بیرون فرستند و با نمره یا صاحب ایران را گرفته و در روزی سخت ^{دادند}
 و بلاخره آنان را مکتبه نهم نمودند و بر پشت از دست گرفتند بقیعه گزینند و در آنوقت
 پنج تن از اصحاب شهادت رسیدند و اجساد شهدار را بقیعه برده دفن نمودند و چون در این موقع
 بود و قریب بده الی دوازده هزار نفر شدند و مکتبه از نظامی نمره از سپاهیان ایرانی ^{گرفتند}
 و بزرگوار و فاخره و اشرفی و دوداگه و بالا سنی و سورتی و جاعت کرد و ترک خیرام
 از کل نواحی مازندران بودند و توپهای مستعد داشتند و اگر در قلعه با قوی و جهات اطراف
 نمودند و از هر طرف در محاصره و محیقه انداختند لذا امور را اصحاب سخت صعب کردند و
 و صاحب کتیبان کلیه اسرار در راه و با چهارمست منقسم گشته و یکبار طرف ^{گرفتند}
 نقد این نمودند و سرگشتی را سر در درگی بود و در مکتب بستیان و محسین ^{گرفتند}
 دادند و در شبها بقیعه نزدیکتر بود و اغلب نمودند حتی در آن قلعه را با گلوله توپ ^{گرفتند}
 میسزدند و حضرت قدس چنانچه مذکور گردیده آغاز شروع بجهت ^{گرفتند} ^{کلیه} ^{مکتب} ^{اصحاب}
 که هر کس از روی بصیرت یا نشیر و موافق قرآن و احادیث صیحه حقیقت ما را معلوم داشته
 و الله یانذ و الا تاراه باز است و وقت را غنیمت دانسته بود و این آیه قرآن را برای ^{خواندند}
 و نیز ^{گفتند} ^{که} ^{بیشتر} ^{من} ^{اکوف} ^و ^{اکوع} ^و ^{نقص} ^{من} ^{الاموال} ^و ^{ان} ^{الغنم} ^و ^{القرات} ^و ^{بیشتر} ^{التقاریر}
 از این اندام ما هم مصیبه قالوا انابته و اما الیم چون اول وقت ^{صلوات} ^{من} ^{انقسم}
 و اول وقت هم المیزون و سرود بوج این آیه را جانت ^{گفتند} ^{برای} ^{شما} ^{مکتب} ^و ^{مکتب} ^{است}

و تزلزل این آیه برای انبیا بود و با ویش برای من و اصحاب من است و با کجبه در این موقع بود
سختی نوبتی اصحاب از آنحضرت اجازه دفاع از اعدا خواستند و او فرمود که فداه شهادت
برای هجوم و کشته شدن با کفین بروند و انقدره بیکبار با شمشیرهای رخته و نمره یا صاحب آن
از دروازه قلعه بیرون تاختند و سنگری که در دروازه بود و کله بردند و بر آن جنگ
شده کشید و متعلقه سختی واقع شد و پس از کشتن او کوشش بسیار است و پنج تن از لشکرمان
قتل رسیدند و بقیه نهم گشتند و از بابتی که نفر مقتول شده کی که عالی قسنبر بیشتر بود
دیگر درین نام از اهل شیراز سوم حسین نام از امالی میامی و دیگر در چند روز چهارده
زده آنگاه هم غیره را شکستند و بقیه هجوم بردند و ابرج خزانان را بگفت زده
باروط انباشته آتش دادند و بیدار بخرج را منهدم و در آن وقت سنگر با برادران
و انبوه سپاه عقده و معاً با کوسن و شمشیر هجوم نمودند و ابرج را بگفتند تصرف
آورده برین برالای آن خراب نصب نمودند و چون حضرت قدوس شاهده احوال
نمود که در میان بر سر اصحاب رسیدند بلا درنگ شمشیر زدند اگر بر جدار کشتن پیش او
دید برگرفت و سپس گفت که باده نفر اصحاب بگذار از ابرج خارج میکنم و با جهان کشتن را
که بپا داشتند بر ایشان حمله برد و همی از اصحاب معتبت و عقبتش هجوم نمودند و نیز از اهل
نیز با شمشیر کشیده و در ابرج دیگر شتافت و نوبت اصحاب نمی با او و یکی با حضرت قدوس
دست از جان شسته با نمره یا صاحب الزمان رو به ایشان رفتند و از آن کلاه بر سرشان
از حمله ایشان میبارید ولی آسیبی بر ایشان نرسید و دستها را احاطه کردند و در او کشتند
و همی خون بگرفتند تا آنان روی بگریز نهادند پس آنحضرت و اصحاب بر ابرج برآمدند
و هفت برقی لشکرمان را که بر دروازه نصب کرده بودند از جای کشتند و خود در هم شکستند

و سوزا نده و در جنگ رضا خان پسر محمد خان ترکمان تهاجت و رشادتی عظیم بر او داد
 آورده اند که نهن از اصحاب همی تفنگ را بر کرده با دست او را قطع بکشد دشمن را از او
 و چون تیر اندازان همسری بود پیش کتر بجای برفت و وقت بمعادن بر از سپاهیان بیشتر بریا
 و نیز آورده اند که در حبس اصحاب پیری در سن ده سال بود و با همان بروج بر آمد و شکر خوشی را
 بر مفضل سرزاری بیداخت سپاهی فی اسکان ببنیاد و همان بداد پس یکی از شکران تفنگی
 سوزی در گشتاد داد که گلوله بر مفضل رسید و سبل و در کف خاک و خون بجلولید و در اسحال پیرش
 باینی شش استاده بود و همان وقت خیری نظاره کرده گفت جان پدر ختم را بر تو اهل
 که دم که فی سبیل الله جان خویش را نثار نمودی با کله حضرت قدوس را نمود تا بروج
 رست کرده قهرتیا مانند اول ریختند پس اری دیگر شکران از ابوب بته مهندم کرده
 و اصحاب باجری را با حضرت گفتند و خود دیگر بار ساریه و دوش از دلیران را با خود
 داشت که با تفنگ های تیا استاده بر وقت نمودند و همیشه سپاهیان دانستند
 که در این کزت اصحاب مبارزت بر زمین چ نمودند و عمارتی گرفتند و مسیح
 بر شیر و تصرف بسته بهم کرده جمله در شدند تا قله را بیک ابرش در آتش
 آوردند و که چه سلامت ساختند تا هر که از این قله خواهد تواند بیست گنجت
 لاجرم نام حضرت نوزده نفر از شجعیان اصحاب با تیرهای بر آن نرسیدند با صاحب
 الزمان بمقتضای سپاه بر آمدند و مقام شریعی واقع شد در آن کبیر و در یکی
 از سوزان نامی مازندران بقتل رسید و چون بگران روی بگری نهاد و متذق و متواری
 شدند و از اصحاب دوش بجهادت رسیدند و اجماد شازرا بقلعه برده دهن نمودند
 و در حقیقت احوال بر مافیو ما کار بر خصوصین مهم تر میشد و شکران چهار بروج بر تفتخ در چهار

در چهار طرف آنه داشته که اگر در خاک برآوردند و از فرزند نام برده این ناله و در وقت
 حرف کلوه توب و تفنگ میباشند و ایضا چاشنی شده نیز زمین لقب زده سخن و با
 زقیب دادند و با وجود شدت و توانی ماران در طوبت هوا و زمین مانده ان در گل ولای
 بسیار برده آورده اند که توبی کلوه توبی از برجا بر سر حضرت قدوس بیفاد و او با کمال
 استقامت و عدم تغییر حال بر جای خود بود و ملا صدوق مقدس عراقی که در آنکس بجهتش در راه
 رسید و عراقان را دید و بی اختیار این عبارت سر او داشت مولانا خود را بر کنار کشید
 و او در جواب فرمود استید باش اگر محبوب عالیان اراده کرده است ما سبب این عباد
 گشته ایم فتم الملکوب چرا در کنیم در راه شش این عباد گرفته است ملین باش
 حدیث دارد که اید شد که بیسیانا آتیه علینا و در آنحال کلوه از زمین بسته در فضا
 رتبه فوقانی ترکیب شده و ایسی رساند توبی دیگر کلوه توبی بوقت کی از منازل آمد و شش
 در آن گرفت و بر اصابع شیرازی قائل حاجی خاتمی بر عالی خواست است خواش نماید کلوه دیگر
 آنچه محسوس چنان بر زمین گرفت کوفی احوال بیفاد و جان داد و آنسید محمد علی برادر آنسید حسین
 بر زمین بجای رفت و زمین بر دارد کلوه توبی بر روی سر او آمد که سرش از زمین برود
 و هم بر شش آنسید احمد در هنگام شهادت رسید و سپاهیان متذخر جان خود را بقلمه ای
 نزدیک به خود در آنسید فیض طبل بسیار ^{در وقت} توب قلمه کوب بر تفتیح بود و بجای برودن
 گفته اند که در وقت ^{در وقت} حرف چهاره فشنگ در قلمه شش فانی میزند و پای دیوار قلمه را نشان
 و توبی با توب و صد ناله را در فضا خند و از استیانه ها خاک بر زمین کثیرا از انواع جان
 آتش بقلمه انداختند که جمع منازل اصحاب ششگشت لاجرم آنسید احمد را شش بر سر از نو
 طبع کرد و شش توبی دیگر در توب دیوار قلمه کشیدند و خاک بر زمین از لغایت بر تفتیح ساختند

و با سپردن آن حضرت قدوس و اصحاب از کوه قمشه و سلامت ماندند و صاحب از آن حضرت اجازه
 عذر و دفع توپهای آن را طلبیدند و این بگروهای از تفنگچیان در قلعه مسگر داشتند که
 سپاهیان در مقابل قلعه اصحاب ساختند و گرداگردش خندق عریض عمیق کشیدند و نندرتی
 را بلی قرار دادند و از آنجا مستقلاً کله در را صاحب ریختند و همیشه کجرت اجازه فرمود
 جسمی از سپهران قویع در آنجا شایسته بقصد قلعه کشیدند و کتی از ایشان خوشتر را رساندند
 و از پیش گذشته داخل شدند و بر آن گروه حمله بردند و در آن سپاهیان بی چاره بر سر کوه را
 کشیدند و هر سه در میان آمدند و ناصر ماندند ولی نهایت عیبی بر سره ظهور آوردند
 و مقام سختی بودند جسمی را بروج در می را با شمشیر دو نیم ساختند پس با کجرت
 اصحاب را می ندادند و جسمی از اصحاب در بران باستان رسیده مجتبع بودند و کجرت
 بودن بی دخل نوشتند و باستان و لشکریان باستان با کله تفنگ از می سخت
 واقع شده و عده از طرفین مجروح و کشته شدند و بالاخره هر سه جوانان را همانا سپهر
 کرد که یکی از ایشان میرزا عبد العلی نام در بیت سلکی بود و دیگری جوانی اسمحانی در شانزده سالگی
 و هر سه را سپهر بریدند و سر بار از بدن جدا کرده نزد حیدر علی میرزا بردند ولی سران آتش در میان
 تصور و قانعانی قدیم در شب شده و کشته شدند و کجرت و حیدر علی میرزا که کشته شدند
 گروه بسیار کشته شدند و در این طریق هر روز در طرف لشکریان برای تفریح و تندرستی
 به پیشتر و پیش تازه تری می نمودند و اصحاب شمشیر و سوزان در اوقات حیرت آیدند
 می کردند و با تسلیم و رضا و انقیاد و اتحاد کامل و مسبر در تنگی و سختی و ندادن ناکول می نمودند
 در مقابل نهایت استقامت میورزیدند و همیشه یکی از ایشان در صحنه مبارک گشت
 در میان شهادت و دیگران در جای اظهار عزت و استقامت و کجرت و نسبت می کشیدند

در میان شهادت و دیگران در جای اظهار عزت و استقامت و کجرت و نسبت می کشیدند

و چون بدست مقامات قلعه بطریق مذکور بدر از کشید و از روی سلطانم دولت با کثرت اعدا و دوزخ
 عیانت و استعداده و بالضررت الهی شریعت و اقویای ملت غیر اوقات نفوس و خسران نیت و
 سودی نیرزد و نسیر از هزیت و نکت طریقی نیستند و بواسطه اخبار موثقه از اوقات
 در پیش بسج شاه و ایرکبیر رسید و از عدم موفقیت و نصرت اردوی عظیم ما نزدان بر
 قیصر تخت و جنب بودند و سخنان شدید بجهت نصیحت رسانان اردو و عهد نیکو
 همی گفتند پس سلیمان خان ایشار از ابراهیم عالیخان و مورد رکون و اطمینان ما مورد
 اینصاح و اخبار حقیقت گردید تا تفصیل احوال و علت نکت و در حال بد دولت سستین دارد
 و وقت آنکه میرزا از سخنان ایرکبیر در نیم دانید و در دست وی جاریه و علاج کار گشت
 با تمام مکر و همت و تدبیر و مقصدت خواست امر فلعور را بطریق نماید و سسران اردو
 در سر پرده خویش مجتمع ساخت و در طول مدت چهارم و نیم سخنان شاه و میرزا اطمینان سخن
 راند و در چگونگی قطع و قطع اصحاب طبع مشورت نخت و در نتیجه آراء مستصا در وقت ایرکبیر
 بیخ علم ترتیب داد و هر یک را بابت دست یکی از سسران سپاه سپرد و در لشکر گاه نهاد
 نهاد و داد که هر یک از یک رایت نخت را بر دیوار خاکریز قلعه رسانند و نصب نماید فلان مقدار
 و غیر از هزاران دولت انعام خواهد گرفت و آنکه علم نمانی را بر ساند قطعی که از آن و بگذارد
 علم نالت تا رافع رایت قاسم نسبت معینه مورد اکرام و انعام خواهد گشت و بدین طریق
 محکم آحاد لشکر را بیسیج طبع نمود و زمان برایش هر گاه داد لذت است سپاه بر ترتیب انعام
 جنبش کردند و پیکان را در جلو انداختند و چندین هزار سوار و پیاده با آرزوستگی تمام و با کمال
 و با کثرت دل و شمشیر بر قلعه هجوم بردند و قلعه را نخت با غایت جاکی و جسارت خواست برقی را
 بر نکت و در نسیب نماید تا گمان از قلعه نترسندگی گشت و شده گلوله بر پایش خورده و بنیاد و حکم در رکون
 گشت

پس بهتر از آن بر فاست که در آن نصب نماید زیرا که رسیدن آن رسیده و فی احوال پیدا و میسر و آنگاه
 با سینه با شمشیرهای برهنه و شکرهای گرسنه با صاحبان آنان گویان از قلعه رو به شکر تا خستند و
 بیخ خویش بر خاک سپاریدان خستند و مرد در کسک خاک هلاک انداختند و مسلمانان
 بسوی آنست و بزرگ شد و اصحاب روزی تاریکی و سترگ نمودند و شجاعت و شهامت ^{الزین} نادر
 نشان دادند و خصوصاً رضا خان بن محمد خان ترکمان ^{عربی} کثیر از هلاکت رساند چنانچه
 حضرت ^{عربی} نادر جری سابق الذکر و طرابلس عثمان برادر زاده پیش بدست وی شربت موت
 چشیدند و از شجاعت او و دلیران اصحاب پیش از سر سپاریدان بدرشتند و دل خستند
 و از ^{عربی} مستول و کثیری مجروح گشته و بالا فرستادند در پیشان افتاده روی بر پشت
 و فرود میزدند و اصحاب بدون آنکه ^{عربی} تقاب کنند بقلعه رحمت کردند و بدین ترتیب
 آخرین مبارزه و گشت اردو و فرسخ یافت آورده اند که جوانی در کسرا قاقاسم نام سلمانی
 از اهالی بهمنیر شجاعت و دلیری با نمود و نازده سبزه و چنان نرسیده نرسد و پشت لب داشت
 و در موقعی که آثار رسول بهمنیری با همانش از فرقه ^{عربی} بکرم الحان بقلعه حرکت کرده آقا قاسم
 آرزو و هموار داشت که برانقت نشان بقلعه بپوندد ولی ایشان برای عنصر سن وی رضایت
 نیندادند حاجت در بین ^{عربی} و همبرشان با حال فکارت گشته چندان زاری کرد که ^{عربی}
 داده او را با خود بقلعه بردند و او در آنجا در اجسیرت و مردانگی داد تا در ^{عربی} ایام کلونیه ^{عربی}
 اصابت کرد و بزدید و احشاه امعایش خارج شده تا بان گردید و او با ^{عربی} و ^{عربی}
 خود ^{عربی} در آن ^{عربی} مانده عرض داشت که آیا شهادت را تسبیل فرمودید و آنحضرت چندان
 متأثر شدند که از دیدگانش رنگ رنگ جاری گشت و در حق ^{عربی} و ^{عربی}
 و ^{عربی} بسیار فرمودند .

معاصره

مهاجره شیده اصحاب قلعه و حضرت احوالشان

و پس از واقعات خلیفه مذکور و بعد بقیه سیر او سایر مشران سپاه اعدا در دور جمع ساخته سنگرهای
 خود را ترمیم و تکمیل نمودند و اطراف قلعه را سخت بمحصره گرفتند و در فکر و اندیشه عاقبت کار
 فرو فرستند و سه شبانه روز با یکدیگر مشورت نمودند و هکلی متفق القول اظهار ایس نمودند و بعضی رسانه
 که اصحاب بی شجاع از جان گذشته قلعه را با مجازیه و مقایسه از میان نوان بر دو باعمال قوه و زور قلعه
 تصرف میشود و نوزد و بر این عقیده متحد شدند که سنگرهای خود را تسکیم کرده محاصره را تشدید نمایند
 و تشدید بدت محاصره و تقصیر در ماکول و مشروب اصحاب را از پای آورند و تا چاره ای
 نماند و برای اجراء منظر مقرر گشتند و شدت محاصره و تضییق پرده گشتند و در ظاهر نهایت
 آرامی بودند و صدای تیر و تفنگ و سحر و جادو گوش نمیزیدند و چنانکه در بدت محاصره گذشته
 نوشتیم آنچه در این باره قلعه ذخیره بود از اجایعی ذخیره بتدریج تمام شد و آنچه در مطبخ مخصوص حضرت
 قدوس بود نیز بوجوب ابرش من اصحاب تقسیم شد و در روزی شب دو سیر گندم یا برنج با اصحاب
 میرسید و چون کار سخت شد گاو ماده یک در قلعه داشتند و حضرت قدوس از جهت بیاحت
 و مان کردن پیشترش تناول میکرد و با اصحاب نیز قسمت میداد برای قوت تلف لاغر شد پس از فرمودند
 که آرزو گشته که شش را من اصحاب قسمت کنند و همان بلا فله بیاحت در آن وی راضی نموده
 آنحضرت فرمود که ما همه باید یک رنگ باشیم و با مساوات و مساوات زندگی کنیم لا یم
 را گشتند و در این من اصحاب تقسیم کردند و چند روزی با قلیل از برنج جنگ و نمز کرد و سا قلعه
 تا از این نام شده و منحصر گردید با سببان که از جهت قوت تلف میشدند و بر یک
 درختان و گیاه جنگل از جهت تلیک سپاهیان دست بر سر نبود پس آنحضرت دستور
 داد که آنچه از مراکب لاغر و کینف شدند از دروازه قلعه بیرون دریا کردند و آنچه فریب بود

فوج کرده بودند رسانند و بدین طریق هر روز در سه رأس اسب ندای اصحاب گشت که با مقداری
 غلات خشک میخوردند و اشیاء دیگر میخوردند و آن روزی حضرت قدوس پس از بسبوری
 کامل حرکت دهان بکام قلعه رفتند و شش روز بیرون آمدند و آنوقت اصحاب را مشاهده
 نمود که گوشت اسب را کباب کرده میخوردند و با مزاج طبیعت از دست بگیر میبودند و اینکه
 چکیست در دهانیت از ایشان دید روی ایشان کرده و نمود بسیار دیدیم رزقی که
 حضرت محبوب یکتا برای بندگان خود مقدر فرموده میگردد است و قوری گرفت
 و بردمان نهاده بگید و توصیف تجسد نموده گفت چقدر خوشتر است و از آن پس
 اصحاب گوشت اسب را نهایت التذات میگردند و در آن ایام شدت روزی اتفاق افتاد
 خوشی و قیاسی در بار فرشتی که از طلای اصحاب قلعه بودند و شرح احوالشان و امثالشان
 در مجلس توأم نگاشته میگردد با چندین دیگر از مشایخ مسیحی امور و صبر و شکیبائی حضرت
 قدوس چنان از خود میخورد شدند که محض تکمیل مقداری چای و مقداری وی با اختیار از
 دروازه قلعه بیرون شتافتند و کسیکه قدمی چند راه میبودند و از یاران دور ماندند لشکریان
 ایشان را دستگیر نموده نزد عهدی میبرند و او را از آن وقت استعطاق گرفت و هر چند سعی نمود
 از حدت و حدت اصحاب قلعه خبری باید از طلای بیست نیاورد پس ایشان را بسیار از
 دروازه بیستاد و در شهر در میان میدان و ادغام مردان در زمان در حالتیکه جمع
 در آن شب همین عصر هم در یکی از عرفات فرغانی میبودند آنرا که چگونه فرج نموده در
 در کسب منجک و سکره در آورده با نهایت زحمت و جوری متقیان را از آن فرج کردند و با بر علمای
 بقتل آوردند و نیز آورده اند که اسب سواری جانب باب در ضمن قلعه بسته بود
 و از اصابت گلوله مخالفین مجروح شده پس در میان همین بگردد و چند روزی پیش

در آن شب در آن وقت که در آن وقت
 در آن وقت که در آن وقت
 در آن وقت که در آن وقت
 در آن وقت که در آن وقت

پیش گذاشت که بختی مجاهد در قلعه بجایت رسید ناچار حضرت قدوس از او نه آن اسب را نیز
از زیر خاک در آورده و صرف نموده پس از آن بوقت سپاسان پرداختند و پاره پاره
وقت کردند و بر روی آتشش بران نمود و مثل کتاب بدندان کشیده میجا نیدند و میخورند تا آنجا
تمام شده و در پیشانی مجاهد اگر نفسی از اصحاب برای فصل علف در یک درخت جنگل شبانه از قلعه
بروان برفت و ف گلوله اعدا گیت چه که بجز می انداختند و تا صبح از بالای کوهسین تا
در جها در میان غلغله و آوازه خارج قلعه نیز توب و تعلق میماند هستند در تمام خبره شدت
محاصره چنان گردا گرد زد بگت قلعه را داشتند که اعدای خارج میسرانست شد لا جرم صبا
استخوان بسیار از سوزانده و کوبیده در زمین بر میخیزند و بر آن دوری آب گرم میآوردند
و جرم زینای بسیار از نیز با کار و غیره بریزه کرده خوردند و در اواخر نماز صبح در حسد و بدبافت
پانصد ستدم اطراف قلعه را احاطه داشتند و آب سردی که از خارج میان حندق قلعه جاری بود
به گزند و عدای اصحاب در صبح و شام بصریکت پالید آب گرم شد و در زمین
مشقات و بیات حضرت قدوس بر درازه پس از او از غنچه بصریکت ساعت بوعظ و اندرز
استدلال میبرد و پندار بصریکت و تسلیم در ضای ملامتی و درده فی سبیل التلویق و
و کز توبه میزد و اصحاب بقوه ایمان و انقطاعی متصف بودند که در کمال سرت و خوشی اوقات را
میگذرانند و چنان صفت و کمال داشتند که درین و حرکت در نشان محسوس گشت و هر یک از
شادمت و انتقال از انجام میسوزند و از آغاز طلوع سخنها بر می از ضعیف که طاقت
تکلیف مشقات شدید و بفرقت ایمان کاطره داشتند و وقت ^{نیاز بود} و غلغله و بیات عفت
و انانی سزنده شان بود از میل باز روی خویش تا نور گشته و در طرخی با کسم بود و در اول
مشقاته خدا کانه اصحاب بستیتم الا ایمان می گریستند و پس متذقا خویش را از قلعه برود

و بطریق مختلفه بچنانجا جان خود برداختند ولی قده اصحاب سقیم تا فائده امر قلعه دوست داد
 بر جای آورد و در جزیره ششما صیقله در آید از قلعه بیرون رفت میرزا محمد حسین متولی قوی سابق الذکر
 آورده اند که مکرر میگفت ما گوشت بزره را بکراحت بخوریم حال چگونه تنگن طعم گوشت اسب نایم
 و از حضرت قدس اجازه خروج از قلعه گرفتند و خارج شدند و سینه های ایشان بعد از آن
 نذیر و دو نوکر ایشان قبل از او گریخته نزد محمد یحیی میرزا فرستادند و او پس از آن از قلعه
 در آمده وارد اردو گشت و از او کمال مکریم و تعلیم گرفته و چون نزد شاهزاده و سایر ان سپاه
 باختلاف سخن میگردد گوی خوشتر را محامد و سخن حققت بگویند و گاهی اظهار میکند که امری
 کافی و دانی از اصحاب قلعه نذیر و سایر کما می اظهار حضرت در امر شان بنمود و در جمله
 سخنانش روح محبت نبت باصحاب قلعه پشیمان میگشت شاهزاده ^{و این} طرف در حق وی
 و بیاری نزد وی فرستاد و بالاخره پس از ختم امر قلعه و بر ابطران روانه
 کردند و کجا تاملی گردید آورده اند که در روز خروج وی از قلعه حضرت قدس روی
 میرزا محمد پشیمانی نوده بیخ تا سف و خسترا صفت ایمان امثال متولیان بزرگوار چنین فرمود
 آبا پاید وین و این مردم این ایام در مواقع امکان درستان بیلابیر چه استغوار و استکلام دارد
 و او در حد پیش عرض کرد براساس تاول پس باید جای و این کلام هشاره داشت که خروج از قلعه
 برای یافتن جای سخت پریشان و در هم بود و پس از خروج از قلعه و دخول در اردو مقصود
 رسید و لذا آنحضرت میرزا محمد پشیمانی فرمود که بی از برای میرزا امیرزاده و پهلوانان است
 و اینک با شاهزاده مسکران هم قذا هم کاره بیاید ولی آنکه در فتن شدید و استغوار در ایام
 تا پیش استوار در رد و طرز و خرد و صدق و بیشتر الصابرین گردد و در قلعه اردو استسیرین در
 و خروج متولی مذکور از قلعه و سیله دست آوری برای معاندین دین اگر گردید بر منی دیگر نیز مانند سید

سید علی نامی زگر از اهل سنگر و تاحسن از اهل کله دره خوزین و شیراز از جهت شدت جموع
 وستی و نیز برای عدم تکمل عوائد و حقايق شایسته حضرت قدس و ابلا نفس از جهت او نام فاسد
 که بر غیرشان احاطه داشت از قلعه برودن فرستاد بعضی از آن آیت و امراضی در حق
 اصحاب فخر نمودند و از خارجین امارتین مذکور رسید علی که نزد در آغاز امر قلعه چندان
 رشادت و ایمان نمود که گویند در یکی از محاربات جدت از مسلمانان را با چوب دست خود پاک نمود و چون
 از ملائکای سنگر در زمین مکتوبش این عبارت نوشت که با چوب دستم چندین را بکشت و من تمام کرده ام
 واجب است بقلعه بیاید و نصرت از آن نماید ولی چون حضرت دستگیر بود که از قلعه خارج و بار
 گشت و در وقت زور دستگیرهای دست شد و وقت نماز روز در علی در شیراز رسید و بلا فرود
 خود احسریه دستگیر شد و با عرض و اعتراض از خواست و چنین برود میگفت که حضرت قدس
 فرمودند ما هرگز منتاب بشویم که در غیر سنگر نشاند ولی بیانات حضرت را در اینجهت حسین
 آورده اند قسم نیز اعظم احدی از اهل زمین را بر نفسی نماند و نخواهد بود الا بر اجساد کافران
 و در محاکم روح تصرفی نداشته و نخواهند داشت و اگر فی محاکم کفری نماید ابد امتحان در محاکم
 نشوند چه که متوجه مسرین در آنچه رکت بشود ذات کت نفس سلطه بوده و خواهد بود اگر باشد
 که در شهادتشان سبیل به حیاهای بنیسه سوراقت و در ذاتشان در سبیل جن حرکت عزت بمنز
 بسبب که متوقن نمایند جرم روح از جسد در هر صورت واقع خواهد شد چه از اینها برود
 و چه از آن است در سبب پس فرما حال نفسی که در سبیل است جان فشانه و برین اعلی شتاب
 و با بکر رسید علی مذکور چون بعضی از مجتهدین سنگر فرات داشته بپسته بر است و تقدیری بر تلمیح
 و اجاب قیام داشت و دیگر از مسرین همانین است که در کتب زیارتیه است که در کتب زیارتیه است
 نقطه در این زمین شد و قیام بر دعوت مردم باین امر کرد و حق حسین میگفت که اگر این امر حق نباشد

اینکه بنامیم

دستور پیام بر مکتوبه مستقیم برادر شاهزاده بود و او که با برادر همگی اصحاب قطعه را اطلاع تأمین دولت نماید و هر که خواهد
 حاصل کرد که پشت دیوار قطعه رفت و کسی مذکور نصیحت گوید شاید او را از قطعه خارج کرده در آنجا بگذارد
 تواند از آنجا هر چه خارج و در آنجا باشد چه کسی است دیوار قطعه را میخیزد و آنجا هر که را بپسندید
 قتیبه بیگانه که هیچ گونه شایسته و بیجا عهدی هم نمیشود و میگذارد است بلکه از قیام و شش ماه
 را که در شهر بودی آنرا بفرستد خود را و صفت کلماتی چند برای معترف نمودنش از قطعه گفت و داد

و آنکه بعد از آنکه از آنجا بیرون رفتند و در آنجا شش ماه بماندند

باین بسیار داشت و از پیش بسیار نترسید و با مردم معاشرت نمود باری این سخن با اینهاست چون شد جمیع اینها را در کتبت از
 به طرف قطعه بیکت بر صفت یکی بود بسیار با او معاشرت و مالمش بود جدا و بجان بیکت بود که ز قتیبه نصیحت بر شاه را آید
 در کتبت نشاند بر صفت بیکت مامور باز در آن شد رفت تا صورت خود را انجام داد و در جهت کرد بیکت دستیک
 معاشرت قطعه را پیش از این در میان بود بر صفت بیکت حکایت کرد چون من نمایند و اوستی و آشنائی و محبت را
 بقایا هر دو در چشم در وقت ورود با خدمت من مساعد از شاهزاده و خواستگاران گرفت و رفت در خانه مقصود و در این بود
 که مردم خلاصه می را بر آن بیاد مردم بمایل آنکه از این رخسار و طبیعت نبات داده بطهران رجعت کند چون نزد بیکت
 رسیدم بیکت شاهی را از پیش فرستاده که من بخواهم خلاصه را ملاقات کنم ولی خلاصه می را با آن از روی بار و دیده و پیرایه
 در خانه را دیدم و من داخل شدم و با هم نشسته صحبت کردم و دیدم تا صبری بیکت شب بگذارد و بیکت بر سر درود
 بکشید بر این که بوسه در بر و پایش برهنه تا یکشنبه بشود و فرموده برگرد بکنم بگفتم تا صبری توانی دست چه میخیزم از این حال
 تا صبری و اگر برگرفت گفتم ای پسر اگر بگویم چه بگفتم چنانچه ما کسی را چه میخیزم کاری کردی این چه دیدار می هست
 چه معاشرت است که او گفت تا این نیست معاشرت صبری کردی است من گفتم این چه سینه است که ای صبری که با چه
 مشورت در درود این گفت آنوقت در نظر دشمنان هم صبری کردی که صبری کردی و صفت است بود به صبری که با شده
 و تا این در وقت گفتم من کاری این کار تا مردم مقصد که من بشاهزاده دسترس و محبت و در وقت ام و در
 شاهزاده فرمود که ای صبری و تو را بر من تو از برای تو پاره پاره شده بیایم بر حال اول جزوت بر سر تو گذارد
 بخندید گفتم و آنکه می بود که من بخواهم جانم را بفرستد که بیا از سر بشود این را بگویم بکنند این خردمند این
 سسر و این را بفرستد تا کل صبری میشود و شتریب خودت بگیری و بروی دوزخ خاک را بپس تو با این در این
 و در وقت از آن گفتم تا کسی دیوانه شده بی گفتم هم در کار این چیز را بگفتند هر چه امر کردم

بیکت

آنحضرت و فاطمه زهرا
شعری

و از خود او زن و فرزندش میان کرده چهار روز در پاسخ سخنانی از آنکه و گفتم شنید که شما خدا
پرستی صرف و خدا کاری در سبیل آنی بود با چهار در حقیقت و از او خواست که بلاغ تا این
دولت را از طرف عهد یثقی میرزا ایچا قیصر است و او نیز قبول نمود چنانکه یک نفر کرد جهت بارود کرد

گفت استغفر الله من بیایم من ایبار پیدا کرده ام تا بواسطه مخالفتی بودست خطی فخر کردم گفتم آنرا ایچا چه خبر است
فد اینقدر تعریف و کتیبین چنانی گفت ایچا هیچ چیز مخالفتی است گفتم آنرا تعدی این عقل است این کتیب است تو
حاصل بودی تو و آنرا بودی چه طور شد که عقل و حواس را کم کرده او گفت خبر من آنرا استغفر الله اول نادان بودم
حال حاضر شدم اول دیدم بودم حالا بسیار شدم اول که بودم حالا بسیار شدم اول بودم حالا شنوا شدم
ای جناب ایصف بیک همین فکر که تو این میکنی بعضی نکوس در ایام گذشت در استان این بیت میخواندند حالا که
بعین آنها دیوانه بودند با عقل خود را کم کرده بودند که اموال خود را از دست داده در زیر شمشیر بسته اینها هم پارهها
بسته گفتم چه بگویم نمی فهمم اگر برای خاطر خودت بخواهی بمانی با اطفال خود در آنجا کن بیشتر من بیایم عیال و طفل که
تو آند پیش من رفیع و ابرهائی کرده تا تو را نکات هم اطاعت می آید اگر بگریه بگریه و بگریه پاره مان در آنجا
ریشخین ناله و فغان آنها در پاره پاره شد ای حاجتجوی که شش کجی از رخ افکانت به این اطفال بکاره
را که کن آنرا دختر کو یک خود هم کن گفت بود که من عیال و اطفال خود را هم میگویم من که ایچا جانم ایچا ایچا ایچا
و آنکه در غم برورد تو عیال و اطفال سپردن بچونش گدائی بر او از چون در غم بیشتر ندان فاشه نداده او را که بسته
بسته بود آن ایچا

آنحضرت و فاطمه زهرا
شعری

بدر و زویر شکستنی نقلی حضرت

و ایچا ام فله ظهیر سی شرح آنکه آنرا و فاطمه زهرا

و چون عهد یثقی میرزا شوق و استقامت اصحاب فله را دید و دانست که بطریق اینی شوق و شوق
قبول شفاست پرتی قیصر و فاطمه سی دشوار و سرانجام کار با پیر است تا چاره مگر تدبیر تازه

بدینگونه سلام داد اسلام علیه السلام بیت نشود و نامزد است از دست او ب حضور حضرت
 زین العابدین گذشت و نامزد نیز شرح احوال معروض داشت پس حضرت اصحاب را جمع نمود و نامه
 پیام را خواند و ابواب فرستاد آنگاه برای دراد فصل حق را باطن از زبان و بیخانه و درخ
 هرگز در دیده و در تن از شهرتین عظامی اصحاب جناب عارفان و آن سید صفا از علماء
 اصحاب خراسانی در سینه بارود بنفشه شاد و بارگوان غایت طاقت و اکرام و عبادت
 در امری داشت و ایشان تفصیل و تاملی با وی مکن کردند و معصوم از اجتماع معصومین و طهارت نفس
 چنانکه در یاد و یاد او بدین طریق بیان نمودند که برای اصلاح دین است از دست رفته و نظم مشایخ
 از هم گشته شایه جدیدی باز شده و هلاک طبع روم موجود است که گشته و در آن
 طایفه قدمت در تنوع امور است و موت سید ایران رسید و با احوال و اعمال خود است
 جدید را در آن گزینیم من اقبل فلسفه و من اعرض فلها و آنه عنی عن الهالین و ابلاغ بسین را
 بر قدرتی رسانیم و شایه در جانشان حسین گفت با دیگر حرکت اقلی اندازیم
 و قسمت این طایفه بیرون آمده با اهلان و اماکن خود روند و هر که کج زاده در آن باشد
 در رفیع خود باشد که تا ای کوه ایم کرد و پیرست باو گفت چون قرب طریقت از جهت و احاطت
 داشته از آنکه هر نفس نیست هرگاه اصحاب باین نوع مکن کردند که از آنکه از آنکه از آنکه
 خود سینه خود را شایه گشت اگر من هیچ دنیا و او با سگند با در کرد و در سران شکر
 ایان نمیشود که آن خاندان و بزرگمنشای خود مکن کنیم آیا از آنکه از آنکه از آنکه
 گفت در این صورت اعتماد و طریقتان خود را در و پس از آنکه حرکت بسیار که شایه با آن
 های آورده و در ایام و حال داد اگر پیشتر ای در آمده بقله باز شده و از حضرت قدوس
 سینه در آن ایام و در آن روزها سبب نیز جمع بودند و شنیدند و حضرت از آنکه

عبادت و کرمی که در آن گزینیم که گشت و در آنکه
 در گزینیم از آنکه سینه

برسد آید برای شما از اقوال ما خوانده بکنید آن کس که گشت که من بعد با شما کاری ندارم او
 پاسخ داد جای هیچ کس در این کتاب نیست پس بگفت تشریح کرده تا گشت شد
 در این کتاب با صاحب که در حضورش گفت بود تو چه نموده گفت مقصود من در این کتاب است که
 انواع مصائب و بلاها این بود که مردم میکنند از هزار نفر هم که در این کتاب و از روی موهبته
 با پدر او و غیره از جمله آن که در این کتاب است و در این کتاب است که در این کتاب است
 که از آثار قوه الهیه و نایب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 در مقام انکار و سبکبار اند هرگز نمائیم با علی بن ابی طالب و عهد بگوشان را از این کتاب
 ولی ما را انچه از قیام در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 و حال خرد و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 چه شهادت در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 البته چنین زندگانی دوام و ثباتی ندارد و ناچار از شکر است که در این کتاب است که در این کتاب است
 و چه بهتر از این که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 به تمام شهادت رسانند و از این مذکرات هر روز چند ساعتی بگذشت بود و من از
 سواران چند نفری میرزا بدر بقله رسیدند و نامه بفرستادیم که در این کتاب است که در این کتاب است
 و نسیمه بیاوردند لاجرم حضرت قدس را بی قطع بیاوردند و نامه بفرستادیم که در این کتاب است که در این کتاب است
 در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

در حق و تقصیری از لشکران نیت با صاحب هر روز داشت از خواب قلعه قدری نبات
 بست آورده تا اول کج و نزدیکی پادشاه و پهلوانان صبح از قلعه شدند و همسنگ موعده خروج
 فرارسید چند تن از سواران محراب شاهزاده مد قلعه آمدند و یکی از اسبان خاصه پیش را
 برای حضرت گذشتس بیاوردند و ایلان سرورند نمودند مضمون آنکه اکنون بدون مهاره و
 قاتل و عاقبت و بدال آزاد از بجهت سر تو اندر رفت و اگر تقصیری بر شما وارد آید مع
 دروغ خود اسیب نمود و ادنی آنکه اندر دوشتم رنج فرامید تا با یکدیگر عیالات و مدارات
 کرده برای راکب و مصارف و ایحتاج سفر شایسته و مدارات کثیر آنگاه بهر کجا خواهد
 بود پس آنحضرت بستی نموده کلماتی چند او را کرد که ایضا و اشارت بر سوء قصد شاهزاده
 داشت و با صاحب او فرمود آنچه در قلعه از اموال خودشان است با خود برداشته و آنچه در
 عقیقت است بر جای گذازدند و در حضرت هر کس گام بیرون آمدن از قلعه عاقبت سبب بر سر
 و برابر خاصه شاهزاده سوار شد و چند تن دیگر از همین اصحاب از علماء و سادات نیز سوار بودند
 و با بقی پیاده و دنده شان چنانکه گفتم در دست زد و تن بودند و از وقت تقریباً یک ساعت
 بیرون رفت روز چهارشنبه عجم حادی اتانیه بگذرد و در دست داشت پنج بود و از روز
 در دو اسب بتجهه تا از روز هفت ماه قریب آقا هفت روز استند او ایستاد و چون در صحن فرود
 از قلعه بتوجه بچل رفتن جناب باب برای وداع رفتند در آن حال که میخواستند از قلعه
 بجا نماند نیز از آنجا که تسه فالداده اش که در شدت جمع و اقواتی را قوی در دست
 باقی مانده بود از دستبرد نماند و آنچه سعی کرده و بر احرکت میسند قبول نکرد و عاقبت
 که در تاثر غریب بود و میگفت من از ایشان مفارقت نمیکم و چنانکه تفصیل واقعه را گفتم
 قدس معروض داشته ز نام اسب را کشید و با سیاه فرمود و بر اسب را کشید و بیاورد چون

اور انوار کردند از شدت بیانی و همان عشق کرده بر زمین افتاد آنحضرت بزرگت کرده و در
 بر آوردید تا بسرم ویرا بهوش آورده ^{روایت} چارفت علی از بیلی سوار کردند و پس از آن
 پس طریقت باز عشق کرده از آب بنیاد و جان نسیم نمود دیگر حضرت قدمی کت فرمود
 و گفت از عقب بیاورید و برانده ^{چون} تمام روز در رسیدند که قدری کنار زدند و
 بود برای ^{وکی} چاره ای نصیب کرده بودند ^و از جمله اصحاب ^{نزد} نزول نمود
 و سایر اصحاب ^{بوقه} حقه حقه ^و وارد بجای گرفتند و در تمام شب ^{چون} از قرآن غسل داده
 نماز خوانده و من کردند چون ^{نمود} از درود و زکات ^{گذشت} خدام نماز داده
 بجای آوردند ^{چون} در مشاوری ^{چون} رفت ^{رسید} اصحاب تکبیر و ضو کردند و با گشت اذان
 دادند و همسگر و صف جماعت ^{بیت} نماز را آنحضرت اقدار کرده بجای آوردند و فریب بود
 آوردن مشام آنحضرت ^{جمع} اصحاب را نصیحت و اندرز فرمود ^{چون} که از آنکه چندا ^{بماند} این ^{چون}
 در روز بود ^و استغفار ^و که نمود ^و تقریباً ^{در} بیخابت ^{ادرا} سر برد ^{باید} نوحی ^{ملاک}
 کشید که گویا در طول مدت ^{ماهر} بسترین اندید و اشرار ^و تامل ^{میکرد} و ^{که} ^{چون} ^{کما}
 بگذشت ^{شام} ^{چون} کردند ^و برای ^{آنحضرت} در یک ^{جوبه} ^{مسی} ^{طبیخ} ^{میر} ^و ^{کجا} ^و ^{چراغی} ^{نهادند}
 ولی برای ^{سرای} ^{بسیار} ^{نزد} ^{هر} ^{کسی} ^{نفر} ^{یک} ^{بهره} ^{نداد} ^{در} ^{پیش} ^{گذاشتند} ^{چون} ^{که} ^{فتمت} ^{بسیار}
 چیز ^{نمودند} ^و ^{بر} ^{ایشان} ^{شدت} ^{گفتند} ^{با} ^{آن} ^{چون} ^{از} ^{تقو} ^{بزرگی} ^{بسیار} ^{نمودند}
 سخت ^{نمودند} ^و ^{این} ^{چون} ^{بسیار} ^{نمودند} ^{حساب} ^{از} ^{آن} ^{چون} ^{آوردند} ^{که} ^{بسیار} ^{نمودند}
 گفتند ^{که} ^{این} ^{چون} ^{بسیار} ^{نمودند} ^{مطالع} ^{نمودند} ^{به} ^{آن} ^{چون} ^{گفتند} ^{که} ^{بسیار} ^{نمودند}
 این ^{چون} ^{بسیار} ^{نمودند} ^{نمودند} ^{که} ^{بسیار} ^{نمودند} ^{نمودند} ^{که} ^{بسیار} ^{نمودند}
 ادرا کرد که ^{بسیار} ^{نمودند} ^{نمودند} ^{که} ^{بسیار} ^{نمودند} ^{نمودند} ^{که} ^{بسیار} ^{نمودند}

من ششماه بشماره جمال گذاشتم تا از جنبه حیوانی برآید و بعد از آن وقت رسید و از آنجا
 در گذشته برتبه بکوت و اصل شویید و بالا غصه قدم قرار نهادند انسان شویید حال آبا این حال
 شان انسان است پس اصحاب تفریح و التماس نمودند و شدت جمع متعدد گشتند که همان
 اختیار را از دست برود و آنحضرت از خطای ایشان در گذشت و چند ساعت بعد از شبانام
 ماهزاده میرزا محمد باقر قاضی را بخاور خود طلبید و نکات گفتگو با کرد او پس از فرخ
 صحبت بکنجه و اقامتگاه حضرت قدس رحمت نمود و غیر بیاد است و اقوال و حدیثی میرزا اولیا
 چنین حکایت کرد که سالار و بعضی قلیخان در فرسان همکاره عظیمی بر پا کردند و جمعیت
 کشیری از اعداد سپاه دولت را تا به نوزدهم صدک پادشاه از خنای بعضی قلیخان در گذشت
 و در آنصوب و فلانت داد پس نماز مصلحت بشیبه و چنانچه در برقع جنگ و قتال حق و کمال
 آنرا عمل میکنیم در شکر صلح نیز حدود و مخالف آنرا مجری میشد ابرم و فردا علی التبعاح در
 اتفاق حضرت حاجی بکام رفته و با فرغت ایل و آسودگی خیال خود از خستگی ایام خارجه
 بیرون میآوردیم و پای را نیز در چادر وی و نامار را در اردو طرف میکنیم و پس از آنکه روز
 جمعه است اسب نراری بسیار گرایه کرده و محارفات نامکی اصحاب قلعه را داده تا بسنگه
 میرانیم و از آنجا متفرق شدیم هر کس بکل خود برود و ایل قلیخان اظهار داشت که من
 در آن اتفاق محمد دانی کارترین سنگه شیدم که در بعضی جبهه قلعه مکی موجود میباشد لذا
 صلاح نمیب رانم که این جماعت بچنان محفل میشی بروند و در بعضی میرزا بدو گفت پس تا
 گردن فسیروز که بروند و در آنجا متفرق شوند و همیشه که این حکایتها را میرزا محمد باقر
 و آنحضرت به وقت خواب فرموده و یا شما ایشان را از هر قوم میسند و اینده هر جزا که از این
 بنات و نواها که آنرا که گفتند زودتر میآید کرد و عرض نمود پس چه قسم خردند و قرآن هر که

در چهار روز با تو ایتم

معذرت لم ساکن در طعن نیست نسروید و چون در آن هم وفا نخواهند کرد لذا اولی آنکه
 در اینها متوقف نشود و من بار و روش میروم و در اینها چون اینک است از آنکه ششید چنانچه
 شتر و مو گندم و گندم از حضرت ^{بزرگوار} جدا می شویم و او با ایشان چنین فرمود فرج کنید هر جا روید
 بزرگ یک مقام جمع می شویم ^{انکه} شکر نماید و از این قبیل عبارات و اشارات چندی گفت و باز
 شب را استراحت نموده گذرانیدند و نزد یک کعبه حسب العیول از خواب برخاسته
 تجدید و تنو کردند و تا طلوع آفتاب به سجده و تلاوت اورداد و آیات استغفار در زبانه و همگی
 روز یکشنبه شد شاعران درین فراموشان خود عهد با بزرگ قوی را نزد آنحضرت بفرستاد و با
 ابلاغ داشته احوال پرسید نمود و اظهار کرد که چون حال کسی را عارض شده تو ایتم
 حضور پرسانم و قبول محضت میبایم هرگاه در این شایگانان میت زدن قدم بگذرانید تا در
 حرکت شایگانان مذاکره کنیم و از وی بگذریم و آنحضرت نیز تسبیح فرموده از جای برخاست
 و در پیشم و ایام و اشاره و زنده از باب میخانه که قصد سوزن از آگاه است و چندان از بزرگان
 و بزرگان که در وقت کرد با قاضی شایگانان فرستادند و تا عین کرده و در آنوقت
 و چون از آنوقت که آنحضرت ^{بزرگوار} فرمودند که بگفتند بر خاستن بر آنوقت قلمه پیشتر
 که در آن یکشنبه در ^{بزرگان} سینه آلات را از آنجا میخوانند که بر آن فرموده و بلا حسنه
 شایگانان را می گفت اکنون که در طریق حال و وبال منصرفه و در راه صلح و صلح ما بگیم
 او که همیشه تا اصحاب ^{بزرگان} خجسته را از خود دور میکنند چه که سبب حشمت
 لشکر این است نیز استمال بر ^{بزرگان} آت و اسباب ^{بزرگان} بر آن روزگار ایشان
 نموده بجز راه راه که همیشه داد و بیدار بر زمین بر آنکه در این راه و ما نیز
 در این راه ^{بزرگان} داد و آنحضرت ^{بزرگان} بنا بر چنین فرموده ^{بزرگان} همیشه بر آنکه در این راه

مهور و عطا خطه پیمان و ایمان شاه دیگر در دست تمام مدافعین بستیم در این صورت هشت لشکر با شش تکیه
 از جهت وقت میباشند ولی شاه هزاره قتل خود را بخت بدید و کز آن کرد و آنحضرت بدو طمیان
 که چون خیال مبارک و قتال نذریم اصحاب پیش میباشند و با نباشند سادای است و تفرق نمودی
 نخواهد شد در این باره شاه هزاره با ضرر و ابرام و ناکید و شد تمام از او خواست که در میدان
 تا چند اصحاب قطع استسلاح شوند و هجوم آنحضرت بر او آمد با قر قانی و علاء سیف اردو بیلی که بعد
 و پیمان شاه هزاره و طمیان کامل یافتند و زین وی را آورده بودند و حسین فرمود که مقصود سلوم
 است و من نذر آغاز انجام رسانیدیم ولی عهد الطوبی حجت را امکان کرده و آنچه بر طاعت
 بودم عمل نمودم حال اصحاب با چار قطع بلکه نایب و بتقدیر است گفته راضی و همیا باشند
 و گمان شاه هزاره با آنکه برای ابلاغ پیام با اصحاب روانه شدند ولی قاری سفلی چندان
 از مابری تألم بود که از مبارزت با غوغ خود دوری نمود و لذا در زمین سید اگر وزیر عقل
 رسانند همیشه اصحاب از پیام آنحضرت مطلع شدند و طاعت کرده فی الحال بلیه خویش را
 دور بختند و لشکران خود بر سپید و زمین بر بروند و پس از آنکه از لشکر کرده اند و در
 که ای جماعت بایه و اصحاب قلعه بقلان کل در شکرگاه حاضر شوید و در سر فرمان آنحضرت
 گردید که میان شاه هزاره حکم کنید و در این وقت شاه هزاره بهانه از مجلس حضرت قدوس و
 پیمانش بیرون رفت و بعد با تریک سابق الذکر نزد اصحاب آمده گفت ای جماعت بایه حاجی (حضرت قدوس) مرا از شما
 که هر خواهان باین بیاید تا از اینجا بیاورم ^{فشان} لذا چندتن از اصحاب با فرانس پیش رفتند و سائزین
 در سه سفره چارند و صنف کشیدند آنگاه احد اشروع با عمل قامیانه نمودند از
 یک طرف همی در و او رفتند و حضرت قدوس و اصحاب کنار که در افقش بودند دستگیر کردند
 و از او ذات نمودند بعضی البته از تن او آوردند و باز او را از آنجا بستند و در مقام

باز پرس و تقصیر و توهمین باز داشتند و بولمن در شام گفتند و در چادرها برده حبس کردند و در
 سپاهیان ببلکه لعین اصحاب را که دست بقره نخستین برده بودند احاطه کردند و از هر جنب
 ایشان را با شلیک تفنگ گلوله نمودند و نیزه و تیغ بکم دریدند و مانند برگ خزان بر زمین
 پراکنده شدند و پس سران و صاحبان بایر غضب شمشیرهای برهنه بدست در میان
 کشته گان رفتند و تقریباً یک ساعت مشغول بودند و چنانچه شمره شمره نمودند و وقتی
 فیما بین جهاد گشتند و تجسس نمودند تا قیام و اینم جانی باقی نماند و ششصد را
 تا نفس آخر ذکر یا صاحب الزمان رسان بود پس سپاهیان بقلعه بختند و هر چه
 یافتند بنارت و تاراج بردند و قلعه را توب بسته نهادند ساختند انگاه برتن از صفا
 را که دستگیر و با حضور و در حجام اردو حضور حضور داشتند یک یک بر سر برده بودند
 میرزا که سران سپاه در آنجا مجتمع شدند و برخی از علمای مازندران از کتاب علوم و فقه
 که قضیه قلعه را خبر یافته بودند آوردند و در آنجمله حضور داشتند برده پس از مکالمه و
 دشم و آزار بسیار بقتلگاه کشانده هر یک را نوعی کشته بعضی را عریان نموده
 و بشیر قلعه قلعه کردند و برخی را بر درخت بسته تیرباران نمودند و گروهی را دم تیر
 و چهاره گه داشتند و بعضی را میر غضبان بنه از بند جدا کردند و از جمله همین قلعه
 که بمقتوات شدید گشته رضا خان ابن محمد خان ترکمان سیر آخر محمد شاه
 بود که از جهت رشادت و مهارت با یکدیگر از آن جوان در مهارت قلعه بر فرزند دل پر خونی
 از او داشتند چون پس از قتل و اسیر اصحاب عدده فی از سپاهیان و جوانان با طرف
 قلعه از بر سر پراکنده و در کین شدند و جاسوسان در طلب بقیه اصحاب گامشند
 برای دست آوردن وی مخصوصاً سعی و تلاش نمودند و بالاخره در حینه یادگان

ما در میان نوری که یکی از صاحب مضامین بزرگ اردو بود و با وی سابقه دوستی داشت یافتند
 و ما در میان مذکور هر چند با تقدیم مال و مال و ایثار نمود ما محسود نزد مهد نقی بیزار حضرت
 و از وی شفاعت کرد سودی بخشید نزد فرمان داد تا رضا خان او را در میان مسگر در قلنگاه
 حاضر کردند و در میان سفاک مذکورند آن جوان میاکر جدا نمودند و جسدش را قطعه قطعه بر زمین
 ریختند و نیز قتل محکم نوری را مذکورند بر کتوفه و او در آن حال نفس سبیش بنویسند
 و شایر این امر ناطق بود و علت اعمال چنین تیات شدید در حقیقت این شد که شاهزاده
 با مکر باقی داشت و سی کرد که او تبری نماید و خلاص گردد و وعده میداد که با خود
 بگردد در خانه اش بمقام مستلم منصوب گردد بشرط آنکه حضرت قدوس را بباید نماید
 ولی او بدان سخنان فریب خورد و استغاثت و شایر نمود و بیایر از او با کفر شد
 چنین گفت عاشر و کلا هرگز قدوس آنگی را بخوانش بنی تیه سب کنم و فریب نکند ری
 روی از سلطان شده از تا بم بنوعی شدید بشید شد و آن سید احمد سنگری سلیق الکر در آن
 آن سید ابوطالب را که از اسرا بودند بعضی از سپاهیان بقصد آنکه بیگانان و مصلحان
 فرودخته مال و مالی بدست آرند در نزد و حیرت مخفی کردند ولی مهد نقی بیزار فریادت دعوانا را
 بنفرستاد تا ایثار اسرود پارینه و بازوان بکلیه گیر بسته بقلنگاه اصحاب حاضر ساختند و کتوفه
 آوردند و برای تحقیق احوال سئوالاتی را بجمع بعقیده شان در باب اصحاب قلعه کرد پس آقا سید
 با قلبی متکوار از قوی و انوار و سالی گویدی اسرار حقایق و مظلومیت اصحاب را واضح
 نمود و اظهار آن روی شهادت نوری خلوص و کمال عقیدت کرد و شاهزاده بدو گفت که شما
 سیدی صبح آفتاب میباشید و قتل شایر نیست و در آن حال معنی خان نام سواد گوئی از صاحب مضامین
 اردو را روی نمود گفت ای آقا چرا همواره در چاک خود میکنید و او را از نزد شاهزاده بدر برد و سایر

پیش از آنکه برتر یک سپرد و امر نمود بمحل درویشان سالها بفرستد لذا آن دو
 در محل رئیس فرزانان کسب کردند و آن سید احمد شب همی بکمالت گریه و تضرع و مناجات بود
 در روز بس در حالیکه محمد باقر یک بعد از آنکه سب برای بودی در سالان شهبیراز
 دستگیر بود همی از ظلم و طغیان مدارس و بیست ساری بارود و مفسر شاهزاده رسیدند و در همین
 که روکب وی با تمام حلال و شادمانی عینت حرکت جبار و دشمن داشت و حضرت قدس را
 با سار پسرین حیای بردن آن بله کردند آخوند با هزاره از نام در قتل و در برادر خودند
 و از وی ایشان خواستند تا با دست خود قطعه قطعه کنند و خصوصاً ذکر نام آقا سید احمد را نگویند
 گفتند اگر شهبیراز دستگیر گردد همه امانی را با بی نهایتی میرزا محمد تقی محمد سار
 که حضرت قدس را بر استون کفر خواند و ذکر می نداد و حسین حضرت در خانه اش قتل گذاشت
 با نهایت شتاب نزد رئیس فرزانان رفت و بدو گفت که شاهزاده آقا سید احمد را طلب نمود او
 رسید معلوم را با اتفاق طایرین لعابین نام شهبیراز می که در ابتدا از محبتین و در آخر از او دشمنی گشت
 و سی در قتل آن دو برادر داشت شاهزاده با او کمال ملاحظت اظهار می نمود برای مفسر وی روانه کرد
 در آن شبم آخوندما بسید حق پرست مظلوم بیخاد جلا در گت بروی تا خستند و میرزا محمد تقی از در
 با شتاب که در گت کفر بودند با تیغ و حرابا بروی نواختند و بدش را چاک چاک کرده بنیالک پاک
 انداختند و در آن حال حاجی سبطی خان هزار جری با پانچم کلو در بسینه اش آنگارش را تمام نمود
 و شاهزاده آن احوال سبک است در رئیس فرزانان زبور که از درندگی ظلمای دین سخت حیران
 و پشیمان بود با خود همه کرده چنین گفت سبحان تم این آخوند ما ند میر غضبان بسی سخت دل از
 و در تیر از رحم و حافظه اند خدا یا فرزند بیسیر نور استر ویر و حیل حاضر کردند و بدین قنات و در جبهه سم
 گشته تر شاه شهبیراز که مرا تقی میری در این بابیت پس حکم داد تا فرزانان حصبه پاره پاره را با همان

ملاحظه فرمایید که در این متن در قتل شاهزاده
 محمد تقی و شهبیراز مذکور است

بهمان لباس غرق بخونش در زیر خاک دفن نمودند و نیز شدی معروف را که از بزرگان اهل طبرستان
 و سبأ و غیره در آنجا بود با کاروان عیان معاشرت داشت و بعد بعلی میرزا ویرانی شناخت
 در آنجا حاضر گردید و شایسته بیخ کرد و در استغفار بار و از من و بقیه از جماعت بابتیه اکتفا نمود
 و در آنجا شرفی نشاندند و وی را نیز بکشند و ذکر گشته شدن آثار رسول بنی میرزا و طایفه مغسلی آورد
 در فلک گزشت آورده اند جوانی مرز حسن نام از خاندان ملک و مکرل مازندران و در گلستان حضرت
 قدوس که با تاقش بقلعه رفت و در روز شهادت اصحاب نیز با حضرت بود و می رزمی کرد که از
 ویرایشناخته و طبع استفاده مالی از خویشانش ویرا برده در جایگاه خویش بهمان داشتند
 و در مسکنایکه حضرت را با سلطنت تا نزد اسکس بار داشت حرکت میدادند چون آنجا رفت
 بی اختیار از لنگه چند بر سر صورت خویش زده گردید و زلای و ناله و بیقراری کرد و هر چند
 میزدند در اسکن و ناکت گنجد بهتر نشد تا خبر بیخ هدیه علی میرزا رسید فرمادند آنجا را
 کشیدند در فلکاه بقتل رسانند و اجساد شهیدان اصحاب قلعه مدتی در صحرا افتاده بود و کم
 از اثر آفتاب و باد و خاک و غیره محو و نابود شدند و با کجده هدیه علی میرزا پس از انجام امور کرد
 با جمعیت سوار و پیاده بجهت بار داشت حرکت نمود و حضرت قدوس با چند تن از کار اصحاب
 همراهش را با تاقان خود برد و ایشانرا بجهت بر اقامت رئیس فراتشان بگفت میرزا
 با سرفران فرود می گزاشت و نیز بعضی از بزرگان شهیدان اصحاب قلعه را که سرفران جدا کرده
 سرفران با خود نفل دادند که از آنجا سرفران رسول بنی میرزا بود تا در کوه و بار بار فرودش
 می کردند و سلطنت وقت شایسته را در آنجا در آن زمان مردم بگمانند
شهادت حضرت قدوس
و شرح احوال و بقیه اشیای از اصحاب

در یوم و در دوشا هزاره بار زوش که روز جمعه هجدهم جمادی الثانیه بود مردم بدرای
 اختتام در قلعه سرت و شادمانی و عیش و کامرانی داشتند و شهر را آئین بسته جشن گرفتند
 و جمع کثیری از علما و بزرگان خصوصا سید احمد ^{وقت کائنات} و سایر بزرگان را استقبال نمودند و در میان او
 اسرار و ذیلی و خوار محمد و صراط بسا چنان ^{بسیار} با تاز و نقار و شیپور و کوس ^{بسیار} و غیره
 دارد شهر کردند و حکمران بشارت جهان نمای بگرام که چنانچه شرح دادیم در باب استفسار قایم ^{بسیار}
 نذر ^{بسیار} و تقاضای وقت گرفتند و علماء و اشراف در پیشش بزم بزرگ ترتیب بخشیدند و سده
 بر اسم جشن و حضور مردم نزد حکمران گذشت و او در نمازها گفت از حضرت قدوس نزد
 نگذاشتند لذت مردم تفریح نسبت بری شود و همیشه خیال درم و عیش در حق بخت
 معلوم بود ولی بنا بر چنان تصور میرفت که عزیت در سال و در اهلان نزد شاه و میرزا قلی خان
 و او خود نیز نزد شاهزاده توقع کرد که او را بهران اسیر نام نماید تا شاه پس از مکه آمدن آنچه
 خواهد در پیشش مجری دارد ولی سید احمد مازطاد مالی را تحریک کرد و تقریباً پیش
 داداشت و بندها بلند و با حال شبیه تاثر میگفت من با خدا عهد کردم خدوم و نوشتم تا آن
 دشمن اسلام را با دست خود بقتل آورم و بعدی قلی میرزا کنی اسپینام کرد سباده سباده حاجی
 بهران زوشی زیرا با بیان و برمان در بایش رسم شاه را هم بفرید و از راه برگرداند
 پس باقی خیر از نفوذ نزد شاهزاده گذراند تا آنحضرت تسلیم کرد و چون بعد بقتل میرزا اوضاع
 و احوال را پسین دید و خطر خودش بر سر آید حال سباده ^{بسیار} از رفتن سید احمد و سایر علما را در
 محضر خود بخواست و آنان با استنای حاجی خان محمد شریعتی سابق الذکر نزد وی مستنج شدند
 پس آنحضرت را نیز از پیش فراموشان خواست اسپینام ^{بسیار} و در غرضه
 مراسم احترام بجای آورد و از سوی اسرا اقتضاکرد که با وی در مکالمات مراعات استقامت

اجرام و انصاف را بناید آنگاه در شیوه سبزهالات و اعتراضات بر آنحضرت نمود و در آغاز
 گفت چرا دستار سبز بر سر نهادید مگر نه این است که این علامت اختصاصی منی باشد و تخطی و
 تعدی دیگران حرام است و آنحضرت در جواب فرمود مگر نه اینست که سید مرتضی علم الهدی نیز همانند سبز
 بر سر من است و حال آنکه محقق است که طرف پدریت منی باشد داشت عاصیه گفت مگر
 او از طرف مادر زنی باشد بود آنحضرت فرمود من نیز مادرم سیدیه هستی بود و منم
 اینست که دستار منطقه حضرت بنام در اینوقت سید اعلم را که در سخن منسوب شد بانگ و ادبانه کشید
 و فرمود خود را از سر برداشته زمین زد و با صدای خشن شدید چسبید گفت سید چگونه نسبت خود را بانگ
 من ثابت کرده حال مکن است و ما ملت خود را هم از طرف صاحبان ثابت نماید و بانگ افزود خسته و
 حالت صحبت شدید از جایش برخاست که بیرون رود و علمای سازین نیز بدو تائیدی کردند لا جرم
 شاهزاده بر نشید و بدو گفت من اکنون حاجی داشتم شما یکم دستار است آنچه کشید برگردن شما می نهم
 و فی الحال مرکب سواری طلبید و سوار شده بسوی ساری شتافت و در اینوقت حضرت قدوس
 در مجلس سید اعلم الله اعلم ایش زار گرفت و چون مناسک را با بیعت و بیعت و بیعت در
 محضر جمال وی وارد گردید نخست خایت بی عزای نمود و زبان بطعن و شتم گشود آنگاه با غضب دست
 تمام بدست خود ویرا شد کرد و حکم داد تا با تیرین آتشین که برای قتل وی قیام داشت چنان بگو
 بر زنتش بر افتد که سرشکافه گشت و خون نوزان نمود و با سبهاش را از تنش بیرون کشیدند
 و با سر و پای برهنه بر آستری سوار کرده بجوی و رزن گردانند و از آنجا بیعت تا شاپان از رحال
 و نسوان و بزرگان و کودگان خصمها از ارباب خانم و خان سب علوم و بیعتی هر که توانست
 آب درین بر سرش انداختند و سوزن و بیشتر و کوب تیغ و خنجر بر بدنش سپردند و فرستادند
 آورده اند در آنحال سید مرتضی سابق الوصف را کمان اسلام

از مکتب عبور پستی داده بود نظر بر آن حضرت افتاد بی درنگ پیش زنده لکمه بر رخسارش زده
 چنین گفت تو آنی که دعوی ربوبیت میکردی اکنون چرا خود را نترسانی نبات داده و آنقدرم را
 دل بیوفت و آبی کشیده گفت خدا جزای تو را بدو داد بکند با او خراج و بر او بسجده میدان کشیده
 و در تبسم کنان باطن بر رفت و بدان شفقت نصیحت در عفت میگفت و در آسیدان یکی از طاعت
 مدلس اینتیه سرش را برید آنگاه مردم برنیتند و اعضایش را بدیدند و فقه و فقه کرده در آتش برآورد
 انداختند و در شب حاجی قاضی شمس میرزا ذکر کثرت برآورد تا بعضی قطعات جدا
 بیست آرد و جمع کردند و چنانکه فریاد که نزدیک گل او بود و فن نوزد و واقعه شهادت
 آنکست اخرفی در بیت دستم جادای ایشان بیکروز و در بیت و شمس پریخ واقع گشت که چه بوده
 چند روز قبل از شهادت طاعت اولی در شب اعلی بود و چون آنها و سینه شمار و اولاد ایشان
 از شهادت آنحضرت ^{علیه السلام} و در شرف فرغت یافتند بیادت و در آج خانه ایشان پر در آختند چنانکه
 در منبیر خانه آقا رسول و آقا خاکی و آقا محمد حسین و آقا علی و آقا عظیم و آقا شیخ را آتش زود و خانه
 منبیر و کبیرا متواری باطل است گشتند بعد از بعضی از خوف و بیم در وسط مردم بجا رفتند
 خود را از چشم ^{پنهان} نموند و از آنجه تمی از زبان مستانه بگذشت خود را در میان مردم بزد
 زالی برنج کاری پنهان کرد و تا است اداش را زانو نگرفت کفیده تمام ^{کند}
 نمودند و آقا سار شمس اند اسرای اصحاب پس بیزا که باقر قاسمی با شیخ نعمت الله را برای
 قتل کابل دستاورد و تفضیل آن شهادت نادر ^{چنین} آورده اند که گشت شیخ نعمت الله را
 که مدوی بود علم و دین و فضل و کمال آراسته بود با جزای تمام در کسب تا سالیان
 مشایخ کرده و سپس بیزا آمد با فریاد که بیاد علم و فضل صاحب غیر در ^{چنین} بیجا است بود و شب
 تدابیر آنقدر او سپرد چون در خیمه شکر خراست برهات در راه بنای سب و ^{در} شکر خراست

را نسبت باو گذاشتند پیش خیرش بغور آن آمد و خدای نام برده قوت نموده بندای بازی
 خود را بگسلاند و کبیتی صبر بر انداخت و در خیمه روبرو و چنان برگردش خواست که سرش چون
 گونی بسید آن افتاد پس بسوی مردم تماشائی که در شرف می نمودند حمله برد و چند تن را
 مجروح ساخت لاجرم انبوه مردم او را از دور نشانند گلوله نموده تیر باران کرده بشهادت
 رساندند و چون دست بچیب و غلبش برده که محمولات نمیند بر ایند اندکی گوشت هب
 بر این کرده یافتند معلوم بود که از شدت گرسنگی خواست بجاید و سرود و در حل نشد
 و در همیشه ماند و همه از صبر و شجاعت و شایسته و غیرتش در حیرت فرود شدند و در آن
 جنگ گستر سرش را از بدن جدا کردند و با سر آقا میرزا محمد تقی جوینی که نیز از اسرای بهرمان
 قتلش بود و شبیه بنویسند که در گذشته کردید و در خیمان سرش را جدا نمودند در بازار
 کوه و بازار می گردانند و خدا در دادند که اینها سر دران بایه قلعه اند و طارضای شاه باجوان
 آقا حسین نام سابق الذکر از بستگان آقا رسول و نیز آقا شیخ بهبیری را در شب بازار بار فروش
 سر بریدند و حاجی قاسم شریک آن خود را بفرستاد تا اجساد شان را نزد کسی رود
 که بنام مسجد و حدیث حاجی کاظم بلیک معروف است دفن نمودند و قاتلان را
 از در کتاب کبیره قتل چنان سلیمین حقیقی توبه داد و نیز آقا سعید حسین کلاه دوز
 سابق الذکر را شریک کردند و سرش را جدا کرده بر نیزه نصب نموده در بازار بار فروش می
 گردانند و اما شرمند و در چینه مذکورند از آغاز ورود اصحاب بار فروش تا انجام قتل
 تقریباً سیصد و سیصد تن از پیر و ان این ارگشته شدند که در آن میان دین از صاحب اول
 و مردن می یعنی حضرت قدس و جناب باب و میرزا محمد حسن برادرش و میرزا محمد باقر
 خالواراده اش و میرزا محمد علی قزوینی و طایفه اکیلی اردبیل و طایفه سفلی اردبیل و قاسم خانی

و ملا احمد ابدال در آن روز همی کثیر از معارف و عین اصحاب بودند و اگر اردوی دولت
 قطره محاصره نیکو بود باینکه می توانستند و ایکی نداشتند می پیوستند ولی مصالح
 عیسیه چنین اقتضا کرد که کثیری نتوانند فرود نمود و محفوظ ماندند از آنکه جناب ملا محمد علی
 محبت زکاتلی اجاب زکاتلی از اتمام بقعه بار ماندند و خود همسگانه و میدانی دیگر برای
 جانفشانی بیار استند و نیز جناب اکاسه کی و محمد درانی مورد اهلان برای اتمام بقعه رسانند
 ولی از جهت محاصره بقعه منع ماند و همسگانه و میدان لدای یزد ولی بزرگ بر پا داشت چنانکه
 بشیخ انور قایع عنقریب خواهم پرداخت و از جمله عده مذکور انهمی بقعه شهید او ماند رانی
 می رفتند و در چهار تنه سواد کوهی اهل قریه آرزو می کردند که بقعه شهید او ماند رانی
 یزد بکنین بودند و دیگری خایر امانت داشت و نوم آن برادر و چهارم قاضی علی شولی بقعه عهد کن
 و چو بان سابق الکریمه پیش بقعه گشته شدند و در شام بیست و نه روز آنرا رسول سمیری و برادرش
 آقا محمد حسین و آقا ناصر و عثمان آقا علی و پسرش آقا محمد جان و از خویشانش آقا عظیم و آقا نظام و نیز آقا محمد
 و آقا حسینه و دو برادرش و آقا قاسم سلمانی و نیز خا ابرار و پسرش اهل قریه کلانگه از طبقه فضلا
 که در دروغها قتل شده اند و نیز شیخ محمد و فضل الله کلانگه سابق آنکه در طایفه زکاتلی
 برادرش و خانم تیم آملی و کر جانی احمد چاشمی سابق آنکه وزیر شهیدی علمیه علامه آملی
 علامه صفان حکاک آملی و ابرار علی آبادی بودند و این دوازده تنه با آقا برادر سواد کوهی فرورد در غرود
 بیده بیت و حجر محترم شهادت رسیدند و شهادت آقا حسین کلانگه دور و طارهای شاه را ذکر نمودم
 شهیدان خراسانی تقریبا نود و دوازده بودند خاندان ابرارشان میرزا محمد بشیر تائین و میرزا محمد تقی جمینی و آقا حسن
 و آقا سید رضا و قاضی شروی و ملا علی نقی بر روی و پسرش قاضی محمد و آقا شهیدین نعمان و دو برادرش
 آقا محمد حسن برادر علامه آملی و آقا احمد با دو برادرش از اهل عبادت آباد که تواجیح تربت و علامه آملی

این بقعه در سال ۱۱۰۰ هجری قمری
 در روز پنجشنبه ۱۰ ذی القعدة
 در شهر یزد واقع گردید
 و در آن روز کثیر از
 علمای و اصحاب
 حاضر بودند
 و در آن روز
 کثیر از
 علمای و اصحاب
 حاضر بودند

از اهل بیاسی باسی و دوقن نه اهل آنقریه که قتل نام بردیم و دیگر میرزا محمد حسین پسر علاء احمد برادر بزرگ
 علیرضا محمد فردی و دیگر قاضی محمد و عیسی و برادر دیگرشان پیران قاضی پیشیناز قریه چندی از توابع آنست
 بودند و از قصبه بشرویه بجلاوه جناب باب و برادر و خالو زاده اش سی و شش نفر بشهادت
 رسیدند که یکی شوهر خواهرشان و دیگر آثار حبس و دیگر کربانی محمد علی و قاضی محمد حسین
 پیران قاضی حسن غم وی و نیز کربانی محمد مهدی غم و دیگر بر سینه محمد نام داشت که هنگام
 حرکتش در مکه جناب باب چون پدرش مطالبه کابین و خرفه در از وی سینه نمود در یک
 چنین گفت لکن آنجا یکی این سفر آخرت تمام است آنچه درم سینه تقدیم میمایم پس همه ملک
 خود را با و تقوی نمود و دیگر استاد احمد و کربانی قاسم و قاضی محمد علی و قاضی محمد حسن پیران ملک محمد و دیگر
 کربانی تقی و میرزا حسین عطش و میرزا حسین قشنگ و ملک محمد و لطفعلی و نیز دخترزادگان ملک محمد و در
 سید اسمعیل بودند و ذکر کربانی قاضی محمد علی و حضرت علی که در قلعه خادم در کابله حضرت قدوس و جناب
 بودند نمودیم و از آذربایجان بجلاوه آن از طرف میسین قاضی محمد اکمل و قاضی سید
 و قاضی محمد مذکور برادر قاضی محمد که قاضی ^{نام داشت} بشهادت رسید و از دو قریه شمیرزاد و سنگر از توابع سمنان
 که بر او اول ظهور این امر جمعی کثیر از اهل آنجا هندی گشتند بیت آستان از سنگر و مدین از شمیرزاد
 در قلعه شهبه شدند و اسامی شاهپزشان چنین است اقا سید احمد سابق الوصف و برادرش اقا
 سید ابوالقاسم پیران آقا میر محمد علی شبر و نیز عثمان میر مهدی و دامادشان میر ابراهیم و نیز حضرت علی
 ابن کربانی علی و دیگر محمد علی و اقا ابوالقاسم اسامی کربانی ابو محمد و کربانی علی با کربانی ابو محمد مذکور
 و میرزا روشن شمیری بودند که از طریق صفاء باطن انالی قریه اشاعت بقرب ظهور رسیدند و آنجا
 در روز یکشنبه راننده آورده اند که حتی خبر دادند سید علی بارانیت بود از خراسان
 برخاسته از آن طریق بازندان خواهد رفت و چون در آغاز ظهور اشاعت توحیدی پیوست

و جناب باب و اصحاب با زهران دارد شده چون ^{محمده} با نواز ایمان و عشق پرورش گشته و در برای ضعیف
 و شیب التماس با جناب ^{محمده} تو نیستند و ^{محمده} کور خود را بقاعه فرستادند و دیگر ^{محمده} استید محمد
 و طاهلی کسبه مقدس و طایفه صغیر عارف و عباس علی و علیخان و محمد رضا و کرمانی اسمعیل مقدس و ابراهیم
 سیف الدین و دیگر محمد علی و کرمانی ابراهیم و طاهلی احمد و طاهلی عبد العظیم و دیگر حسینعلی نام بود که بانقلاب
 برادرش طاهلی طایفه مقدس صاحب مقامات معنویه سنگره نقله رفت وزیر حسینعلی نامی
 دیگر که برادر صغیرش محمد عسکری را با خود بقاعه برد و هر دو حسینعلی در اینجا بودند تا بشهادت رسیدند
 ولی طاهلی و محمد عسکری در قلعه نماندند و در محبت بسنگره نمودند و این همه از اهل سنگره بودند
 و اما سه تن شصیر زادی طاهلی ابراهیم و کرمانی کاظم و کرمانی احمد نام داشتند و از اهل اصفهان
 هم بودند در قلعه بشهادت رسیدند که شش نفر در دستشان بود و در دستشان
 نیز بود و نیز عبد الواسع میرزا ^{محمده} آقا محمد حسین آقا احمد آقا جوری و ذکر سرفشان
 باقیات آقا میرزا سید علی بارض انما در واقعه فتنه فرامان گذشت و نیز ذکر جمعی گندم
 پاکیزه کربلا و اجالی زرا ایمان و عشق جانفشانی استاد آقا بزرگ و پسرانش را که بالا فرود
 بدست رسیدند و ضمن واقعات قلم آوردم و از جمله شهادت اصفهانی جوانی چهارده ساله بنام
 آقا ^{محمده} شمس بود که در واقعه ^{محمده} کرم پیروز تن از اصحاب بنیاسفیان احد اشخاص است و دلیر بیا نمود و در
 که جناب باب بشهادت رسیدند شریعتیه شهادت پیشید و از اهل شصیر زرا ^{محمده} شمس آقا آمدند
 که ^{محمده} آقا محمد رضا نام داشت که شهادت ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا
 که گذشت و از اهل ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا
 که کسبه جناب ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا
 در این شهادت بود و ذکر این ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا ^{محمده} شمس آقا

آقا سید حسین کاتب از قبل گذشت و از اهل سترابن نیز پنج تن شهید شدند اول میرزا محمد علی از حرد
 حی که ذکر شد گذشت دوم آقا محمد مادی ابن حاجی عبده الکریم باغبان باشی سوم حاجی قلا محمد علی چهارم دی
 چهارم کرمانی عبده انجم آقا سید احمد زکر و شهید از رنجانی هشت نفر بودند و ذکر سید کاظم رنجانی
 در ضمن شرح واقعات ایام حضرت نقطه اولی در شیراز و ذکر آقا اسکندر رنجانی و نیز اسکندر رنجانی
 در این بیان واقعات قلعه گذشت و دیگر از شهیدان شهر قلعه علاءودی کنندی و برادرش علی باقر
 و دیگر حاجین رشتی و حاجین بیامبندی و قلا محمد تقی قراچلی مازندرانی و دیگر استادان این اعیان و
 برادرش استاد علی اکبر و پیش استاد قاسم که هر سه از اهل کرمان و بنا و ساکن قاین بودند
 و باقیان جنابان مازندرانی رفتند از اعراب حاجی محمد کرادی و عبیده جباری و شیخ موسی که در آن
 بودند و ذکر شهادت رضا خان پسر محمد خان ترکمان و قلا محمد معلم نوری که گذشت و آقا نقیبه
 قلعه و نفوسیک از آن نه بجه عظمی جان بدر بردند اول و دوم از شاهپیرشان قلاصادق
 مؤتمس خراسانی و لطفعلی میرزا شیرازی سابق الاصف بودند که کیفیت استخوانشان چنین واقع شد
 که عهد یقین میرزا پس از انجام امر قلعه و قبل از آنکه بمقتل بار و روش حرکت کند آندون از زمین
 اصحاب قلعه تسلیم حسین خان ابن نظر علیخان گرایلی مقتول که کیفیت احوال او در قریه اش
 ضمن واقعات قلعه گذشت نمود تا ایشانرا منسلول در نظر و شهید بازمانده گان پدیده بقاص
 خون پر و جده و منارت قریه بقتل رساند و سیخان مذکور ایشانرا در حالتیکه جراحات عدیده
 در سرون و لباس از نیم دریده و خون در بدن و موهای سر در روی آویخته و وجه غریب داشتند
 سر و پا برهنه بکوبان کوهالی سکن خویش برد و آغونهای آنکند در دسترس ساخت و
 بنا نکره و محاوره در اردین باز داشت و چون جناب مؤتمس با آیات قرآنیه و احادیث آثاره
 انانیتسه و ادله و بر این نقیبه و عقلیه تمام استنواات و شکلا نشان از جواب گفت و قل معضلات

و مظلومیت‌های اصحاب قلعه را بیان کرد حسین را اول بر مظلومان بوحث و الهاب غضبش در نوشت
 و ولایت و کون قابل نبود در صحت عقیدت و تقوی و دیانت و مظلومیت و مقامات علمیه شان که
 یافت و آخوند ما نیز در تعلیم و تبحر ایشان بسیار مبالغه کرده و سخنان را منع از سر زار و قتلشان کرده
 پس آن دور از نو عالم خود برده شرح ماجرای گفت که شاهزاده محمد یقین میز از من التزام و سندی
 گرفت تا این دور با تمام خون پدر و گمن تشنه قلوب عالمه در محضر بشهود شما بقتل آرام ولی من
 بدیانت و خدا جوی و مقامات علم و اطلاق ایشان بی بوم همانا این شخص از علمای نامی است
 و وجودی بس مکرّم و گرامی چنانچه آخوند ما نیز بمقامات عالیّه اش از در اعتراف نمودند و برای
 تأمین و تکریمشان توصیه کرده و اکنون من مجبورم بموجب التزامی که شاهزاده سپردم ایشانرا
 با و باز سپارم تا آنچه خود دادند در حقشان مجری وارد و جزا و کفایتان و دستگیر خودش گردد
 و این سخنان حسینان را اعضاء عالمه اش پذیرفتند لاجرم بیخ مذکور مستقیم شد که
 آخوند با عبادت و تعلق میز را با ما مورین روانه طهران نماید و بدینمضمون بپهران نجاشت که باز
 خون پدر و گدگنه شیمت و راضی با زار و جفای این دو سپهریمتیم حال شما خود دانست ولی جوان
 شبانی عرض نام در چند روز حبس اند و مظلوم نزدشان مرادده داشت و بیان در آن
 جناب مقدس آثار بفرمان و ایمان جدید گردید و همیکه از احوال مطلع شد شبانه نزد
 ایشان رفت اظهار کرد که اینک شما بدان میفرستند و در آنجا بسته مقول میشود لذا اولی
 آنکه بدستورین از طریق ناسلومی در جنگل فرار نماید و جان سلامت بدر برید و اگر هم با این
 رژیم دستگیر نماید کامل حال این است که بپهران میکشد و نتیجه جان خواهد شد پس شبان هر آن
 آند و میباید هم را در از تقی ناسلوم بگریزند و از قتل نجات داد حسینان نیز در این راضی شده و از آن
 ترس از خدا و اندیشه از پادشاه بر آمد آند و با اجرات کثیره و عصف و تحمل شده و

و نظره غریب سردی بپای برهنه سردی شکل نمادند و بال و پری در گریز گشت اندامت گشت بسیار
 از جنگل برین راندند و پس از چندی بمیای رسیدند و آبی با از ماندگان شهیدان سیر کردند
 و اخبار قلعه و شهادت اصحاب را بیان کردند و لباس خفیهی فراهم آوردند و بسیار شند
 گشتند و آنوقت مهر شاهان سردان آمدند و در روی دولت اطراف شهر را اداره داشتند
 و این در چادر سرتیب عبدالعلیمان مراد سابق الذکر ایامی اقامت بستند و چندی نیز
 در قریه از قریای اطراف نیز روزی گشتند و بعد از شهر شهید آوردند و اقامت گرفتند
 و شرح احوالشان مانند احوال سارثا همراه آوردند و در ششای تیره خواهم آورد و ستم و چهارم از
 بقعه استیف اصحاب قلعه طبری حاجی عبدالحمید شادری و حاجی نصیر قزوینی سابق الکونین
 بودند و این زمانه با سارثا صاحب بن شرح مذکور در جمع در محکم جمع حاضر کردند که بعد قبل از آنکه
 سپاهیان با دولت ^{شکست} بر تیراج ^{شد} ^{باید} محمد شریف قزوینی رئیس فرزان خود را
 با اصحاب رساند و همی از ابر برد از آنکس نقل بر اشاعت نمود و هر دو در مکه
 شایزاده و سپاهی که حضرت قدوس اسیران را سارثا پیش بردند همراه بودند و اینان نیز
 در بارگاهش نامور آوردند و بارگه کردند پس بطهران ارسال داشتند و هر دو واسطه صرف
 نفودی چند تکلم شدند و در آنوقت در راه شهیدان آمدند چنانچه تفصیل احوال و ستم ایام
 حیات از این در ششای تیره می آوریم پنجم ملا میرزا محمد قزوینی از اهلی تهریه دوع آباد از مکتب تربیت
 فرانس کفیت استخوان غریب وی چنین آوردند که چون سپاهیان و صاحبان
 اردو از کار شلیک و قتل عام اصحاب فارغ شدند و من قتل ریختند و هر که ایم جانی داشت
 بریدند و ستم دیدند او را نیز که مجروح و مصروع افتاده بود ذبح کردند ولی چندگی قطع شد
 و منجره و معلقوم سالم ماند پس از رفتن قاتلین و مخالفین قدری کمال خویش و بهوش آمد و با پارچه

از لباس خود زخم گلو را گرفته با شفت فراوان افغان و سیران خویش را یکی نزد اطر فلت
رسا زد و که خدای مستر به چون عترت و شهادت بود عذابت خدا حقیقت انبیا و اولیای از او شنید
در خلاف آنچه نیت با صواب قلعه افترا و شهرت گرفته بود از وی استماع نکرده و عقیده دل بروی
بیوفت و جراح آورده زخم گلویش بدوخت و نگاهداری و پرستاری کرد تا بهبودی و توت
حرکت در او پیدا شد پس با پدر همی راه طی کرد تا بالاخره در طبرستان شاهرود رسید و از خود را با
دوغ آباد مذکور رساند و تفصیل او را بشناسانید که پیش آنی میآوردیم ششم از مشایخ بقیة السیف
اصحاب قلعه آقا سید ابوطالب کنانی بود که نام برادر شهیدش میر ابو القاسم را در ضمن نامی شهادت
قلعه و کیفیت شهادت اخ ماجدش آقا سید احمد را قیلاً آوریم و او در آن هنگام که آقا سید احمد
مذکور را طارین اعیان شمشیرزادی از چادر رئیس فراتشان نزد میرزا محمد تقی محمد ساروی
میرد با برادر هسته همراه شد اول چون سرش برهنه بود آقا سید احمد حضور در آن نزد
شاهزاده پسندید و مانع از رفتنش گردید لاجرم در چادر فراتش باقی ماند و پس از وقوع
شهادت آقا سید احمد نوعی که گذشت فراتش باقی با حال تغیر و تأثر نزد وی
برگشت و بجهت تمام وسائل فراتش را فراهم نمود تا ملائمتش نمودند و با او سیرت
برادرشش مسامحه ننماید و آغاز ^{سیرت} شاه در حال فراتش باقی به آنست که آقا سید احمد با زوی خود صدق
بشارتی که والد ماجدش آقا میر محمد علی در حق وی گفته بود رسید و با بکمال بیادعت و مسامحه فراتش باقی
مذکور او را بشمشیرزاد و سنگر رساندند و سلامت ماند هجتم از مشایخ بقیة السیف قلعه طبرسی
انامین آقا سید علی از روستائی بود و او چون سپاهیان اصحاب قلعه را بیرون فرستاد تقریباً دو ساعت
بدلیل انجامید تا جنگی را با گلو را سر نیزه تنگ همیشه و غیره بقتل آوردند و چنین بهلاکت کل آن
فرستند در میدان قتل در حالتیکه شش جراحت کاری داشت بدو می و مصروع افتاده بود و بر

و بر که سال سبز علامت نبی ماست داشت و هر که این علامت بود کسر بزرگند لذا از بوج نند
 ولی چندان با سنگ دلگد و چوب و سر نیزه و پست قره باندایش زود که گوی نامت استخوانها پس
 در هم شکست و برای کثرت خون که در جراعاتش فرود توانی داشت و همیکه صد بقلی سیراوی
 کارهای خود را با تمام رسانده رفتند در طاعت همیشه اندک اندک در بین
 اجزاء مقلد مقلد بداد بحال خود آورده دیده گشت و دست بزرگ با نهیهای خود برده
 و دانی را که حضرت نقطه اولی بجهت خویش در ایام توقف در اصفهان با داده تا برای حفظ
 خود حرز نماید داد چهاره در لفافه نرم با خود داشت مستحور و در سبکه بدانت
 سپاهیان آزا نیز برای لفافه نرمش مانند محمولات و البته مقبولین برونه بسی اندام
 گردید و صورت آنعا این بود

بسم الله الرحمن الرحيم
 تحتمنت بدي الملك والملكوت واعتصمت بذي العزة والكرامة
 وتوكلت على ابي الذي لا ينام ولا يموت دخلت في حفظ ابي
 وفي حرز الله من شر البرية اجمعين بحق كل بايع وص
 صم ص ق فكيف بكم الله وهو اعلم اعوذ بالله الصادق
 من شر كل طارق وبجو دوت و شره رز در میان گشتان برود
 و در انانی وقت از خروج داشت و در شب سوم توانست خود را بطلد کشت اندام
 نامون از درندگان انسانی و حیوانی کرد و طصوت مکالمه چند نفر گوشش رسید است
 که از اعدا هستند و برای تجسس و یافتن احوال و اشیای بگردند لا حرم خود را بگشتن
 اکلند و در حقی مکن گشت و در شبانه روز نهان بود و شبها بزی دفع گشتن علف

جمع یسکود در روز ما بر سر دنا اندک قوتی حاصل شد و خود را بفریاد در آن نزدیکی که حسین کلا
نام داشت رساند و تنی از اهل ده را درل جو سوخت و تعدادی بطرحی مسدول شد
و او بسوز مشغول بفرافکند بود که عالی رسید و پیشش دانست که در صواب قلعه است چه بدن
مخرج و کشور اعرابان و در روزی سه صورت تنها و قیافه شدت مصائب و گرسنگی و تشنگی
و احوال مدت طولانی بحالت و بنظره بود که کوئی از ایشان مردی کا قیام کرده و دوباره با میانم
فدا ویرا دستگیر کرده نزد فرما گذارید که خدا بدوست ماه و حبس بداشتند آنگاه
رنگارند پس از اینها شافت و بجزیه دیگر رسید زنی بروی هم آورد و پیرامنی طنز داد
تا در بر نمود و بوی سر او پیش را با مقراض بسزد و او را خبر کرد که در خیم سفالی مخصوص حکومت
پیوسته با تقاضای یک تن مادی نام از امالی تیره و آنکه در نخست و پیش از فرار این قلعه در
گرددند و اجرم همسایه نمود و بنوعی که توانست گزینت و بلاخره پس از هفت ماه
با شفقت و معائنات جانکاه خویش را بطوش اردستان رساند و رسم گرام بود و مادرش از پیشام
خانه بخنوده بیکه در غمت شب و دنایاب کرد و مادرش از پیشام جواب داد مادر
پشت در فرات و خود را با نیبارت شناساند که حیدر علی هستم ای مادر ما کن ولی از آن
موتند که کار بطن ایگزوز از دست جان خود در مهارت قلعه گزینت در برویش باز کرد و با
چنین گفت فرزند من هر کس از زیر رایت حق نشد از کند و آنکه فرار کرد فرزند منیت
و برایش اعزاز و دخول در اینخانه نخواهد بود در وی از حیدر علی بر تافت پس او
سوگند نماید کرد و مادر طمیسان داد که از نصرت اهاب و از شهادت در سبیل خود
بزرگوارند آنگاه مادر در برویش باز کرد و بدرون خانه راه داد و ادعرات
و بنیادش را اظهر نمود و از شهادت شش تن اصحاب اردستان که برهن

از خویش نشد بودند و با اتفاق برای ارض فا و انگاه برای مازندران رفته بمان داشت و بیامده
در اردستان باقیه و حسیاط برکت و تفصیل احشاش ^{را در سنه ۱۰۰۰} آن یادیم و هشتم در شاهیر بقیه است
قلعه آقا سید عبد العظیم از اهل آذربایجان بود که زکری از او قلم نمودیم و کیفیت غریب استقامتش چنین
آوردند که چون سمران پناه امسرای همکار ^{را} حضور ما آنکه با حضرت قدس گرفتار بودند بار
خواست و زجر و تکلیف سخت میکردند در آیمان آقا سید عبد العظیم مذکور تکلیف واجبار نمودند که آب
دین بچره و هماسن حضرت اندازد و اولی تا مل نموده مقداری نصیحت در دین معج کرد و نظرسری
بچپ در است بکنند انگاه ^{بزرگ} لغتی بر صورت و هماسن مرتب عبا سقلمان لاریجانی که نزد کیش
ایستاده بود انداخت تا جرم سخت بر داشت و از حال طبعی در شد و بلا درنگ شمشیر از غلاف
بر کشید و بکمان خویش نیز ابر داد که در ایا پاره پاره نماید ولی تو بکمان تیزی که با تو کمانه حاضر شکر گاه
بودند بکمانت سید عبد العظیم بر خاستند و کراست و ماطت شد بر در چشمند و بیامین آنان و بیامین
غان و کاش گاز مآوره و مقاوله بمن در و مقامله کشید بر در عبا سقلمان و بیامین است
با کات حرب بر دند و تو بکمان نیز تو به پارا با سرب و باروت بیامینند و بکرات آوردند و ^{حشمت} ^{چشم}
آنچه اسرا که دستگیر شدند مگر کثیر با نیرسد که در عوض مقولین خود بگیرد باینم این گفتند
و آقا سید عبد العظیم را کشید با خود بردند همسکه سازاده عهد یقنی میرزا اد ضاع و احوال
بدانت و شامه کرد که نزدیک است بیامین شکران مقامله عظمی بر پاشود فوراً بمیان
شکرگاه شتافت و طرفین را با کلمات فرزند و مو اعط حکیمان اسکات نمود و ایوب است
سبب شد که آقا سید عبد العظیم مذکور نه گشته شدن گرفتار ماند پس یکی از سمران سپاه خارجی
از سمران غضب فروخته دلی از حریفان طلب سوخته روی بوی کرده چنین پرسید آیا همکاران
مدیده اصرار ب قلعه که آنند خدات مالی ^{چشمش} بدولت دارد آوردند بپس بود که خواستی

در آخرین بر ملا نیز آشوب و فتنه تا بین شکران اندندی و آقا سید عبدالعظیم چنین پاسخ
گفت که چون تکلیف و اجبار کردند بر چهره حضرت خیراندازم در عینی که مشغول جمع کردن بران
در دهن شدم هیچکس نظری نداشتند انداختم نور خدا را بالمعنی در خصایر زیبا بود
دیدم و شرم آوردم که بر نور آبی ساسه ادب کم و اندیشیدم که بعد از تهنیت در مقامات
خطا و وقوع مراتب عدیده در معرض قتل و هلاکت اکنون که کار پایان بر دم و جزئی و در
بدر مجازات ندارم چگونه بصورت نفس مقدسی که در آن اثر اظهار قائم جلالی و سیدی
و نفس زکیه خوانده اند خیراندازم در مقامات و اعانت تمام در سازم در آن حال تا که همان دیده ام
بر سیماهای سقرهای عباسی همان افتاد و تیره گی گفزد و طغیان عیان بود لاجرم نخست
بر آراست انداختم و در دم آخر نیز وظیفه خویش ادا ساختم نه از تقیه استیف
قلعه ملا عیسی از اهل میامی نیز از اسرای صواب بود و بعضی از سران سپاه با او سابقه
آشنائی دوستی داشتند شفاعت کرده او را استخلص ساختند و او را خلافت سالها
در ظل امر بیخ نیرستند و هم و یازدهم و دو از دهم از تقیه استیف قلعه میرزا کاظم این میرزا
محمد باقر قاضی شهید مقدم الذکر که در سن چهارده سالگی با اتفاق والد ماجدش در امور قلعه
مشارکت داشت و میرزا محمد جعفر همزبان استاد آقا بزرگ شهید صفهانی و آقا محمد حسن
آقا احمد شهید سابق الذکر از اهل عبدالله آباد تربت که نیز چهارده ساله بود و با والد و خواش
در امور قلعه شرکت می نمود و هر سه برای منرستان از گشته شدن مصون ماندند
پس از آنکه در آن هم سددوی بدست آوردند و ایشان سالیانی در آن در صفهانی
و در میان در ظل انوار ابھی بود. اعیانی باید کار گذاشتند و میرزا محمد جعفر که کور را پس از
استیلاش از چنگ دشمنان قلعه چند نفر از سپاهان قتالی از کدگر خریدند

در وقت اعیان امری شیخ احوال تمام ازین میستان نظام نمود و در وقت عباسی همان چنین مسکرات که آمد و مشغول
و طرف از خواست دولت واقع شده تا چار از طرف ایم در طهران بسفراء اول پانجه شدند تا در راه برآمد و است مبعوث چهار
از تحت انکاب بیرون آمدند.

و چهار صد مات کثیره ^{مکرمه} بجای نفع گشته تا آخر عمر علیل و سستی بود و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
 در ستمین اصحاب قلعه طاهریها و مجد جبار بابی و مجد مهدی سنگری بودند. طاهریها در
 نیز بسیار این اسیر کرده بعد از ^{روایات} کسراش تا لطفعلی و ملا اسمعیل بنام این در سر وقت
 و در کربلا ^{مهدی خیز} و حاکم و اخلاقی بر جای نماندند. در راه این بر چهار صد مات و بیست کشته شدند
 و شانزدهم و هفدهم در ستمین اصحاب قلعه طاهریها و میرزا حسن این بر از عبد القادر
 گونا بادی بودند که در موکب جناب باب بازندان رفتند در امور قلعه تا آخر ایام شتر
 داشتند و در خانه اسیر شدند و شفاعت بعضی ستمگر گشته و بعد از سالهای تنگدستی در قتل این امر
 بر سینه میزدیم حاجی میرزا حسن رضوی و اسامی بود که نامش در مواقع متذکر گشت و تفصیل خواهد
 در بخش سوم میآیدیم و نوزدهم و بیستم و یکم و بیست و دوم از ستمین و بقیه اسیر قلعه چهار
 این قریه کفشگر کلا از توابع بار دروش بودند ^{بنام زمین}
 اول آقا شیخ مهدی معروف بشیخ برزاق که اعقابش در کارندران درختانند و دوم برادرش
 محمد علی بران آقاسی بیک ساکن قریه کفشگر کلا مذکور و آقا شیخ مهدی با پسرش آقا محمد
 بقعه طبری ششانه با اصحاب بودند و آقا محمد ^{بنام زمین} پیش از چهارده سال نه داشت
 در واقع حضرت مدتی پیش از شافق کلنگ مجروح شده و حضرت قدوس در امر غرض
 و آقا شیخ برزاق ^{بنام زمین} علی در امور قلعه شرکت با همی بنام محمد نام در خانه ^{بنام زمین} اسیر شدند و از
 بقریه شان در رحمت داده برزاقشان فرخواستند و از او ساختند و آقا شیخ مهدی
 مذکور بعد از شدت ترقص جدا قادر لوقت در وطن بود تا چهار صوب عراق عرب شناسند
 و چندی در آنکه و در برورد آنگاه در رحمت وطن کرده و وقت گریه و شوم ^{بنام زمین} تعلیم اطفال کردید پس
 اهدا خانه اش را تاراج کرده و او این احوال در قریه ^{بنام زمین} زیارت و بار خاسته شهنال میوزید

تا در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار در گذشت و از آن دو برادر خانان سیسی در این امر و جانی
 چهارم برده ایشان آقا میر حسن ابن آقا محمد که از طرف پدر با ایشان پر عزم بود و در
 ایام حیات والد همسرش با یکدیگر سازده سال داشت برادران مذکور رفت کرده بقلعه شمشیر
 منتقم با صواب گردید و در خانه اعدا در اسیر کرده در فرای مجاور علی آباد سیسی گردانید
 چون نزد پیشش بود تغییر نشد و فرود بانگ بر کشید که نزد من بیاید و چشم بده
 پس او را در قفسه که در یک سوراخ که در قریب علی آباد است محبوس نمودند و عمر با ایشان برای وی تا کول
 و مشروب برسانند تا آنکه از حبس مستخلص گشت و بعد از آن مقام عالی رسید و استرلی از
 گردید و از شایسته بنین بود و بیخیزانند ستاره در انوار است میدرشد و در پیشانی از اثر خدا
 قلمه نشان جای ساخته داشت و تا آخر کلمات آن احوال بزرگت و بنام بزرگ حسن سزونی
 و ابی مشهور بود و افعالی نزدی بر خای ماند و این خانواده در مازندران مشهور و معروفند و آن
 برادری دیگر بود آقا حسن نام که با ایشان در قلعه شاکت داشت ولی در ایام شدت سختی خارج و
 سفر شده و از او و خاندهش نامی ماند بیت دوم در استخلص قلعه که اهل قریه ساروق کجا
 قریب الی آباد بود که با اتفاق برادرش شدی علی محمد سابق الوصف بقلعه از منتقم با صواب گشت
 و برادر دیگرشان موسوم بابا گل در خارج قلعه بود و ذاب و ایاب مجبور و ما محتاج با صواب
 دوی خویش مذکور پس از مرگت از قلعه در قریه شاکت بفرار است بود تا از این عالم طرد
 بیت و چهارم مشهور بود و القاسم از اهل قریه چاکرین نزد توابع بار و درش بر دی خاک و بر
 عالم بود و تا آخر ایام قلعه با صواب در امور عظیم شاکت داشت و در خانه اسیر و دستگیر گردید
 و بعضی از نفوذ فریدند و مستخلص شد ولی بعد از آن چند ان بیات و قلمه یات از
 اعدا بدو رسید که پس از یک سال و چهار ماه بدو در گذشت و از او نیز خانان الی بر جاست بیت پنجم

ابوالمصطفی بولی نویسنده

بیت پنجم بیت هشتم در برداشتن ملاحت و محمد علی بودند که نیز خود ایری شده سکنش گشته
 بیت دهم از بقعه استیج قلعه مازندران قلا ایسنای بار فروشی مشهور پیش برزا ساکن
 قره عرب خیل که در مسافت حضرت قدوس مشهد فرسان ملازم وی بود و ذکرش فرشته فرسان
 گذشت و در قلعه تا آخر ایام حضرت حضرت قدوس قیام داشت و در خانه مرقعیک حضرت
 و بر ما را با طبل و شیپور وارد بازویش کردند چو قلا ایجا که قلا رمضان نام داشت نفوس معده
 داده پس از خبری ولی قلا ایجا بعد از رحلت و آسایش در آن بلد نیافت و بریسته محل
 قرقین و آرزو طالبان بود تا چار بقریه عرب خیل زنده اقامت حجت و بر راحه و باغبانی و با
 شغل گردید و بنشینان از زمان قدوس و سرور بود و نام بابی شهرت داشت و از آثار مهارت
 قلعه سه طوره در پیش مانده بود که اخرج آنها مقدور گشت آورده اند نوبتی جده از مساندین
 سید خلیل نامی شیر از اهل قره بر کلار اقلیس و شوش نقشش کردند و او خود حاضر
 و عهدی برای شهادت بود و بگرمای زنده حاکم را خطاب کرده در روز موعود و عهد در خانه
 ماند و قطره رود قافل نشست و بیکه قافل وارد شد پیشم قلا ایجا بدو افتاد التماس کرد که
 فی الحال قتل از آنکس آگهی باید بقبضش بقیام نماید ولی آنروز با هم رفتن او که داشت از
 گفتار و زقارش مغل گشت و پوزش خواست و قلا ایجا لسان با نذر و تبلیغ گشود
 قافل را منتقب نمود و با کلمه قلا ایجا تقریباً در سن هفتاد و نهم ذکره وفات نمود و در او پسران
 و دختران و خاندان مشهوری در این امر بر جای ماند بیت دهم کریم حسین کلاه دوز
 علی آبادی ساکن مکه چهارشنبه پیش باز در شش بود که اختلاف او اکنون در این امر در شناساند
 که تالی حسین مذکور در واقعه قلعه فراسان در خدمت حضرت قدوس بود و با اصحاب حضرت
 پرداخت و پس در واقعه قلعه مازندران تا آخر ایام آن حضرت بود و در خانه اشگر و سیرینه

و با اتفاق آنحضرت و بر ابار و پیش برود و خواهرش بیادست حاجی تاج محمد حمزه شریعتی دراز کرد
 و بر او خریداری کرده استکفلی ساخت ولی بعد از آن واقعات از جهت شدت فقر من سعادین آقا
 در بندگی میبود و ناچار با پیش آقا علی رشت هجرت نمودند مدت هفت سال
 اشتغال کسب و کار داشتند و ناچار بار و پیش را هجرت کردند و کرمانی حسین پس از چند می
 وفات نمود و از او خاندان شهسوری در این امرهای ماند و یکی از پسرانش آقا علی مذکور که
 همراه او کابل بوده تقریباً چهل زمین رفته تقریباً هفت سال در آنجا اقامت داشت و احوال خود
 در وجه و مقامات و کرامت ضرب المثل فیما بین زمین کند و است و احوالش در این امر پدید

آن سید محمد رضا در شرح سوزش با خاندان حسین آورده است که طبری استهادت همان امر است که کرده آورده و فرموده است همیشه با او
 از جمله جانها جوانی پسر بقیه بیعت بود بعد از این آمدن که شرح طبری استهادت همان امر است که کرده آورده و فرموده است همیشه با او
 آن تنگی در پیشان جمال و نگی بگر از طاعت است هر شه در چهار یک طوبی پس روز صبح میاید در در خانه این طاعت
 بسیار میاید و پس بگرد برفت باره فکر کنید انسان فرزند چاره مند و ایشان جمال او که شفته رفتند بگیان شاید
 کس نباید ایجادین کس در چشم بسیار شدیدی حاضر شد میگفت خوف برین حالت شد گفتم آیا در آن کرم از دست
 و علامت خلق باعث شد که بقیه باین دردمندم فکر خیال بسیار نمودم و توبه کردم زت اعلی تا آنکه در عالم نوم و غم
 ایستادم که رجوع بوطن بنام در فتم بطولان خدمت جناب محاسن کردم و در آنجا که تکلیف این حقیر حبت
 فرموده تسلیم در رضا و استقامت در امر و ملوک با خلق و صابر و شاکر در موهوبه و امتحانات پروردگار عالم که عظمی و اکبر
 نعمت او بوده و خواهم بود از برای بندگان مغربین و حسین و سالت سبیل حق کمان و دل شتاق این نعمت اند و زهر در
 سادت شکر است کاشان از پسر شهیدی شیرینتر پس که نصیب برادر و شقاوت کس کرد که هر من از مظاهر حق منساید و بی نصیب باشد بی
 اجزاء دوستان و در زمان با و و آیات او بسنج آمد و باید بصفات آن تصف و ذکر آن است تا بدید حاجت عالی و
 مقامات متالی که معترف فرموده اند از برای ایشان در جنت منتسم شوند نعمت و آن که وصف کرده اند باره
 روانه ماند در آن شدم در شهر بار و پیش و تکه چهارشنبه پیش که خازن جناب کتکس باشد و نماز خود ساکن شدم و آن روز
 ایشان را در دل خود نزل کردم تا آنکه شمره آن بند نصیب چشم خود شامه نمودم خود شکرش را بجا آوردم سان حاجی
 فقیر کردن از حوائج بعضی از محبتین و کذبین و پس آن سید محمد رضا از پسرش مقامات و کرامات و قدرتهای روحانی
 غریبه بی نوشته که ما از نقل آن تفصیل صرف نظر کردیم

بیت هشتم حاجی محمد حسین با فروشی بیت و نهم و سی ام اتفاقاً رضا و آقا کریمیه که شرح
 واقعه گرفتاری حبش از در طهران در ضمن بخش چهارم و اویم سی و دوم و سی و سوم شهیدی
 احمد علی و آقا عباس و آقا زمان از بر آن اتفاقاً رسول بهیمی بودند که هشتین آنرا از سبایان خود
 مستخلص ساختند و سالها در قتل این امر بر بیستند و افعالی بر حای گزاشته و شرح
 احوال بر یکت از ایشان بر و غیر هم که غالباً سالها جات داشته و کثیری از ایشان از آثار حیات
 صدمات در بدن بود و احوال نامرکتند بلکه غالباً نیستند با آنکه کتبه و حکایات نفوذ ایشان میانه
 در بخش بعد خواهیم آورد و همی نیز از آغاز مضیقه قلعه تاب تحمل میاورده و با آن واقعات
 سانی عقائد و ایمان بوده قبل از انقضای ابر قلعه و غالباً در اثنا محاربات از میان اصحاب
 خارج شده و الی آخر آنکه سال ثبوت بر ایمان باقی بودند و برخی نیز زل شده گشته و همی
 بعضی دیگری شدند چنانکه در خلال شرح واقعات قلعه بعضی اشارت نمودیم مانند
 ملا حسن کلوزی و سید محمد حسین متولی قمی و آقا سید علی پیشماز سنگسری و ملازین نمایان شهرزادی
 دیگرها صاحب پیشماز و ملا محمد و غیر رسم و آقا سرداران مخالفین که با سپاه و آقا عثمان با حتم
 ابر قلعه محاربه کردند بدین نام ایشان بودند تحت نام هزاره عهد نقلی نیز از عم ناصر الدین شاه
 ما زنده دران دویم سلیمان خان پشاور شهرزادی سیم حاجی مصطفی خان و کهن خان سورتی هزاره صبری
 دیگرها سلیخان لاریجانی و دیگر نیز اگر ایمان اشرفی و نیز عبد الله خان نوابی و نظیره
 خان بندپی و محمد صاحب خان بالارستانی و ذوالفقار خان گراپلی و علی صفر خان دودانگه
 و خدا مراد خان کرد و خلیل خان سواد کوهی و جعفر قلینان سرخکوهی سرتیب فرج کلباد و زکریا
 قادیانانی از بنی اعمام سرد که پس از قتل وی منجبتش را بدو دادند و بگرایان رؤسای سرتو
 دیگری نیز بودند که برخی در محاربه با اصحاب قلعه مشغول شدند

حاجت بهمان حال است و قاسم و از در با مراد در آن شده قلعه را گرفتند و افعالی را قتل کردند



سال پنجم طلعه صبح
۱۲۲۹ هجری قمری

۱۸۵۰ میلادی

واقعات سال ۱۲۶۰ قمری

شرح احوال حضرت نطقه اولی پس از وصول خاتمه امر قلعه بسج آن بزرگوار

اخبار واقعات تا آنکه در قلعه طبری که بنام نطقه اولی در رسا زینت در ایقان و در آن
 قوای دولت نصرت با آن امر و قیام هر یک سیر بهایت شدت و قنات بر قلعه واقع همی از راه بسج
 و نقلی اصحاب فضل و ذمی و استیصال یک نیت عمده از زنده انصار حضرت نطقه اولی بود و کجایی
 دلالت بر اوضاع آتیه گشود میبود چندی پس از واقعات بسج وی رسید و چندان حب
 تا اثر و تفکر و غم شدد گشت که تا بجایه اقبال بهما شرت و مرسلت و حتی استنعت
 نداشت پس در اوایل محرم هزار و دویست و شصت و شصت ^{۱۲۶۶} هجری قمری و صورت زیارات کرده
 و غیره برای زیارت حضرت قدس و حجاب باب و سایر اصحاب و شهدا و در شان عیلت
 مقامشان و شهادت مخالفان از قلم اعلی صادر کرده و در آن الواح رقیقه نوشته در
 توصیف مقام و قیام عظیم حضرت و وفا و نصرت حجاب باب و اصحاب باد اطراء و آنها
 بیان فرمود و انباء شهادت خود را اظهار نمود و طاعت آدمی گزین برانده مشهور بنام قلم اعلی
 (ستیاح) از زمین صادق خویش را برای زیارت قلعه طبری بیایست از خود دستار و
 آداب زیارت بشهید و متعل عظیم دستور مفصل داد و از آنجا که در پنج میلی قطعه طلسم
 نموده زیارت شتاب و قبضه از تراب مرقد با خود برای آن بزرگوار بردارد و چنان طس
 سافت کند که در روز نوروز بچهره نزد کهنوت حاضر گردد لذا سیتیاح مستطور در روز محرم
 مذکور بعزم فرمود بسیار گردید و در بیح الاذل در قلعه طبری بو طائف متفرقه پرداخت و در
 یوم نهم آنگاه که روز شهادت حجاب باب بود مرقد او را زیارت نمود و پس از اکیال
 اعمال بعزم آمد بایمان عودت کرد و در طسیرتی رحمت لهران وارد شد و در راه

همچو حضور و شول یافت و هنگام در دانش آکاسیدیمی وحید دارابی نیز در آنحضرت بود و
 همینکه چنان رسید استیاج مذکور که پادشاه پاپای طلیح بکل در طریق زیارت و سبیل طاعت
 و انعت بگل مای مازندران را بمجوده مرجهت کرده بقیاده و حال بدست عاشقانه و دنیا باز خود
 بر پشت ام گل آلود وی اسکند و همان خورش زاهدان مالیده تقبیل نمود پس استیاج مذکور
 چنانچه حضرت نقطه اول فرموده در چشم عمادی الاون که یوم نوزده بود خود آنحضرتی رسیده و صورت
 یکی از بیانات و زیارات مذکور این است

بسم الله الامح الاقدس

اننی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کل شیئی بامری و ان ما دونی خلقی
 قل ان یا خلقی ایامی فاعبدون اننی قد کنت ازلأ قد یما من قبل
 و من بعد و ما من شان الا و کان لی حجة علی خلقی و هل من شان یحیط علی
 نفس یدکر و لم یکن لی خلق لعیب دونی و لا حجة من عندی عظیم سبحان الله
 عن ذلک کل خلق بامری و ان امری قد کان قبل کل شیئی و بعد و فوق کل شیئی
 و دونه یخلق بایشا به افلا یظنون و قد خلقت ما خلقت حیث لم یحیایه احد
 عنبری فکیف انتم لتعظیمون ان تعلمون ان انی انسخ العوالم فی
 الکتاب الی یوم آدم الی حیث قد قضی ما انتم فی کتبکم لتخون و قد انبت
 ان خلق عتد ظهور محمد رسولی و زلت علیه الفرقان لعظکم بایات الله لتوقنون
 لیشر عنکم ثمرة ایمانکم یوم طنوری فاذا کیف انتم لا تعلمون و قد اظہرت باالعلوم
 و فی یوم القيمة لیخبری من آمن بالقرآن و لیدخل فی النار من لم یؤمن به فاذا
 انتم تالظرون و لما قضی من اول یوم القيمة الی حیث قد قضی ما انتم فی حدیث
 انتم تالظرون

در حدیثی که در کتاب
 آمده است که در روز
 قیامت...

متفكرون وفي دهرهم الذين هم في ايمانهم مخلصون اولئك قد عبدوا الله
 في ايسر فان وان ما دهرهم قد كانوا عن آياتنا مبعدين لم يشهد عليهم ايماننا
 ولا خبرهم شي كذالك به عل النار الذهم عن آياتنا مجنون وان دينكم وكل ما نيت
 فيه لم يكن الا باياتي من قبل في القرآن فكيف يؤمنون قد سمعتم وما استشعتم كنتم
 في دينكم صابرين هل تنفعلكم صبركم الا على النار وان عند قولنا كن فيكون
 يعني انفسكم وبجي اعمالكم هل تجدون من الذين لم يدخلوا في الاسلام من ذكر عند الله
 ولا من علم وان يستعظم انفسكم ولكنكم لا تعقلون تسجدون لي بالليل والنهار
 وما كنتم من العالمين ان انتم تسجدتم لي فكيف اذا سمعتم آياتي لا تسجدون
 وان انتم تعبدوني فكيف من آياتنا الآيات والبيئات من لذل لا تؤمنون
 وان هالك لا تخضعون لا تشهدن على ما امر من القرآن الى حينئذ الذين
 آمنوا لي وكانوا مخلصين هؤلاء قد اتوا بقرآنهم وهم بآياتهم موقنون وما شهدت
 على ثمة مثل ذكر اسم ^(محمد بن عبد الله) يعني العزيز الحكيم وقد شهدت على ما جعلت
 سنين ذلك التزو والكلية من الاول والاخر وما بينهما ما بينا والسموات
 ان يعطرن وتنشق الارض وتخر ارجال بدأ وانتم قد دخلوا عرفاتهم في الاضواء
 ولكن النار بعد بكم باكتسبت ايديكم لتعقبن الملائكة عنكم ولا تبصرون ما نزلت
 القرآن وما ارت بالاسلام الا ليؤمنوا فاذا انما كنا شاهدين على ان اعلى ثمرت
 الآيات قد عرفت بان ان من يعترن ان لا يكون الله من في السموات والارض
 وما بينهما ثم من في العالمين من انتم به تعبدون الله ثم كبرون قد قضى بما
 اجمع ا على امة على ميسر وجه الذي لا يرى فيه آلا وجر الله عدد ما قدر لنا من

من قبل في القرآن الالهي سلطان كذالك قد عرجناه الى حق الذي ما سبقت احد بعد ما
 لا يقدر اللوح ان يحصى ولا القلم ان يكتب ولا المداد ان يحسب على ما قد قضى عليه
 وان فوق ذلك في الابداع لم يكن ان يسترقى احد الى ته هناك اعلى ان
 الرضوان انا كنا ما نطسرن قد انبت به بلا كنه اسماء على ان مثل ذلك فليست قطع
 الى ته عباده المخلصون واتي بنفسه صليت عليه لما لم يصل عليه احد وقرنت
 في الصلوة اني انا الله لا اله الا الله الشهيد الاشدت العالمين على عدو ما قد
 شهدت عليه بل يصل الى الله على احد بل من لم يصل مخلوق عليه وكان في حب الله موثبين
 وان بسبب ذلك فلمن على من نشأ وانا كنا شاهدين فاذا كلفني يكتب الله به
 وانتم بالليل والنهار هناك تتوجهون ولكن لا تعلمون ولا تدركون وتمرقن في النار
 من كل مرق وسبا فذكم الله باقد عزيز وانا كنا على كلشي مقتدرين قد
 ارفعت ذكره بذلك وافيت ذكر الذين قد شكروا عليه بما كتبت ايديهم
 وانا كنا على خلق قاسرين ان يا اولي الاميان في القرآن كم قرأتم ذكر ما
 قضى في الذين هم شهداء من بعد محمد رسول الله وتثبتتم ان تكونوا احدا
 منهم وبالليل والليل تصلون وتصومون وتخرجون وتركون تصلحون انفسكم بما
 تقربون الى الله وتكسبون ما تحب القلم ان يكتب فالكلم كيف لا تقربون
 تذكرون مصائب الذين هم شهداء من قبل وتصرفون امواكم في سبيلهم
 وتخرجون من مساكنكم اليهم ولكنتم اذ رجعوا الى الحيوة الدنيا فاذا قد كسبتم في حقهم
 ما كنا شاهدين فا اقبلتم الى الله وكيف انتم صابرون وان حجة الله حين ظهورها
 قد كملت حجتها على من على الارض كلوا هولاء آيات الله في الرضوان يحسبون

وهؤلاء عالم لصدق آيات الله في النار لعذبون هؤلاء على آثار القرآن
وهؤلاء أمة آثار النار وانتم فيها لعذبون ولا تصرون وانا نعتينا عليهم وانا
ملائكة السموات والارض وما بينا بان ينزلوا عليهم وكانوا ناسا شين وعذبنا
هؤلاء وما يب الجهم والعذب من تخيم او يذكر اسمهم ولا يطعنهم وانتم حينئذ
للعقون انفسهم بما هم من قبل وانتم لاشد من هؤلاء وان عذاب الله في
الآخرة لاشد عما قدر في آخرة الدنيا فلترققن طورا الله فانكم انتم مستلون
تذكرون ما نزلنا في كتاب وتصلون على الذين استشهدوا في سبيل الله و
لمنعون على الذين استسبوا بغير حق ما يكون به قلوب العالمين ولكنكم يوم الحق تفتنون
كل ما نزل في البيان ولكن عن ثمرات تحبون مثل ما حجتهم عن هؤلاء وان السلام
ليدرفن في حوهم وانتم تكسبون في حقهم ما يجري الدموع على وجوه المؤمنين فوف
ترفعون مقامهم وانتم كلكم هناك تذلون وتخرعون باستسبوا لهم عند
بابهم وستجرون اذا انتم تخلصون وان هذا عالم يكن عند الله ولم يتغير
في شان ولكن ما يكن عند ذلك كحسيكل وما يتغير في الدنيا فادانا كما لبا كين
لو لا شترن من نفس خير لكم من ان تكسبون كل خير وان الذين انتم لاشهدون
عليهم هم لا يعقلون ذلك وانهم عما امروا به محبون ولكن لا يعترن ويهم هذا
ويخففهم ما لا يرصون ان يكسبون من نفس ولكن ما يعبدون الله بالليل والنهار
ما كتم صارا بين قلوبكم وان ما كسبون في الدين هم عند الله اعز من كل ما في السموات
واذا فليتنظرن كيف يكسبون الله بذلك وانتم قلتم ان الله طاعون وان الذين قبلوا
ائمة الدين فالوا مثل قولكم وان عليكم امة ما قدر لهم في كتاب الله من اخير الله واسما

و اسما من شئ انتم كل ما سماه بالليل والنهار مستدون فلتبكين عليهم ما انتم عليه مقدرون
 اذا ما عظمت قلى افدكم واروا حكم ونفسكم و اجسادكم و ان فلتخرن بعقلوكم فانا كنا
 كتبنا عن حبكم في اوثاب ذلك في كتاب الله ان كنتم في ذلك مخلصين لا سلتم
 عليكم يا ايها كبر المظرو على الذين هم من اهل البيت ما قد اقبلت في رضائي
 ولا عظيمكم من خزان امري ما انتم به رضون ثم فوق ما انتم به رضون وان ما وحبكم
 فوق ما رضى به افدكم لانكم لو تسمن مثل من عنده ان كيف يجذب افدكم
 واروا حكم ونفسكم و اجسادكم و لترضون ان ينقطع الروح عنكم لما تحبون من حب الله
 فيكم جدا فوق ما رضى به نفوسكم فلا تخسرن في معادكم فانا كنا غصين و لتصبرن
 في الله فانا كنا صابرين كذلك يد ظلم الله في الرضوان بفضل و يد حل الدين لا يفرق
 في النار بما كتبت ايدى كبري الله المحججين و من الله على المخلصين الذين
 استجاب الله دعواتهم باقد سئلوا الله من فضله انه فضال يسبح و لله
 يسجد من في السموات و من في الارض و ما بينهما و انه لقوى مقتدر شديد
 و انه يقنت من في السموات و الارض و ما بينهما و انه لهو القهار ذو العرش العظيم
 و انه لهو العباس ذو القهر العظيم و انه لهو العباس العظيم عن الذين لم يؤمنوا بالله
 و آياته و استجابوا في حق الذين آمنوا بالله و آياته من مستدر خذل من حزن انه
 كان قد اراد ان يدا ان يكتسب فلتبكين لمن لم يكن له فوق الارض مثل و تخرن
 فيه و لتكونن في ايام الله المحزونين

كيفت سموات و سموات سموات
 كيفت سموات و سموات سموات

همسوز خدا می کشد از واقعات زکوة و قلعه طبرسی مازندران گدازه بود که مفضل شهادت شهید
 سببه طران رخ داد زیرا در اثر دفاع همین و اصطکاک کمانها این اجتماع آن مرد
 سلطنت بر شیه ناصر الدین شاه و صدارت مستبدانه میرزا قاسم امیر کبیر که عده از
 شاهزادگان قاجار و سران بهشتیار و قهار و کثیری از شکران و قوی و استعداوت
 نروان تلف شده از کبیرت اخبار شجاعت و جانفشان استقامت
 جاعت بایه الطار عامه انام در عجب و جذب و قلوب فاس و عام را
 نمود و از یک سو علمای و فقهای کمال عناد و خصومت بقاومت با آن جز بر جا نماندند
 و در کفایت و کفایت و نشر نفیات و زور و تسلیم عوام بر قتل و تیر
 و کوتاهی نکردند خصوصاً شاه و وزیر پان و کسمن خوانند و در مدت الهاب عجب بر قتل
 آن امر و پیرایش گریستند و هر یک را شناخته دست بیافند اعدام
 میکردند و مقدمات شهادت حضرت نقطه اولی در شرف وقوع بود که در آن احوال
 مؤمنین با شجاعت و استقامت کمال ناز و از جبار زور زما دولت و علمای دیانت
 و با انجذاب و شوق صبای کمال و نهایت شرمایه می برد خستند و برضی با استقامت و
 حیرت بر تبه و دفاع از مملکت خود شدند و همی نیز از صفای در ایمان و فاقد قوت
 و جفا بدین تیره و کمان قرار گرفتند چه انواع خطر در اعلی درجه اش فرا هم بود
 و با این رازن بدون طلاق یله در ما و ما شس دستخوش تاراج و بیجا و خودش مورد همه گونه
 تعرض متعدی و جفا و همه غیر شرمایه میشد و با کجک در چنان احوال و اوضاع در طهران
 هفت تن از بزرگان این حزب را که از سلک تبار و علمای و عرفا عالمی در بودند که گریستند
 در جمع بزرگان تبار برینید و در وضع نامی که کرده بد این طریق شد که در آن ایام نیز از محمد

۱
 در خود را حافظ سینه اسلام و عماد
 شریعت و حکام خوانند و شایسته
 نورس ناس را در صریح و صریح
 عینین و حاجی ضالین و غیرین
 پشمار نمودند و پرورد و سوسید
 بیه مقام محبوبیت علامه در
 نامه خواستند

کرمانی در صف اول علمای طهران که شرح احوالش در بخش ستم مذکور میگردد در مدرسه دارالافتاء
 تدریس علوم عقلیه و نقلیه می نمود و سید محمد صفهانی که نیز شرح احوالش در بخش ششم نگاشته خواهد شد
 در اندرس ساکن و زرد حکیم مذکور تمهید می نمود و از جهت ایمانش بدان امر زردی تقرب و محبت داشت
 و سیدی زرازل کاشان از طلاب علوم دینی با سید محمد مذکور صاحب موافق بود و بواسطه او
 از امر جدید مطلع شد و اظهار ایمان و استقامت و معارف باینه را شناخت در آنجهها ایشان راه رفت
 و حکیم زبور از غایت فطرت استیجابات مطلع شد سید محمد را تکذیب و کفر می کرد ولی او
 از جهت حسن ظنی که نسبت داشت در اولت و توانش از کف داد تا در اول ریح انانی سال
 یک هزار و دویست و شصت و شش استیجابات زرد سید حسین نام کاشی از علماء مشهور شهر رفت و از آنجا
 سخاوت و سعادت کرد و آخر آنکف و در ب بنامه آن از هزار اسم دوم بر نمود و سید حسین
 اسامی را که خود خوان بودی کلا تر شرد و تا آنرا در سبگیر نماید و خبر بسج بر کبیر به این طریق رسید
 که قلم خفیه ای از بابتی بعد و خروج اندک از اگر فحاری بعد در یافت و محمود خان مدینه کتیری
 از نامورین علماء و مشاهیر این کارگماشت تا غفله در منازل و محافل بتیبه بختند
 و تقریباً چهار ماه تن را در استیگر کرده بماند کلا تر زرد و کس و مقیده معلول نمودند
 در این هنگام جناب قره بسین نیز در حجره علیحه فوتانی از آنجا سفره کس بود سپس
 مجوسین از مجلس انبار دولتی بودند و کینه در کبر کت در بند کردند و انواع جود استم
 و تا بیستم شهر مذکور به این طریق در کس بودند پس امیر فرمانداز که پتیار در تحت استمطاق در آرد و
 بلین و تبری از حضرت رب اعلی وادارند تا هر کس طاعت و عمل کند سعادت یابد و انقل
 رسد لذت و کثرت را یک یک بتمام از پس آوردند و در آن میان هیفت تن باستقامت نامه
 خویش را بانی گفتند و اعتراف بایمان نمودند و مابقی کتمان کردند و از جهت بدستن توه

تخل از بیت و شهادت خویش در محفل داشتند و مستخلص گشتند و بیکم میر هفت تن را تسلیم حاجی علی
 (عاجب الدوله) فرستادند قس علیقلی ناصرالدین شاه که پسرش محمد حسن صاحب الدوله و وزیر
 دریس دارالترجمه ناصرالدین شاه صاحب ایفان مشهور گردید و بکل را در تحت امر وی از اسما
 بکل سبزه میدان معروف که در قریب محبس مذکور و مقابل درک سلطنتی قرار داشت کشیدند
 و یکایک سر بریدند و در وقت محمد حسین را از اسرار و شکنجه بسیار نمودند تا او
 از بابتی را بدست آوردند همه جور و در هر قسم را تحمل کرد و صدائی از او نشنیدند و چون
 ظالمین گمان بردند لال است و از حاجی علیقلی قس رسیدند که آیا او هرگز حرف نیزد حاجی
 لال نیت بلکه لفظی فصیح و شیرین دارد و لکن در مقابل جهای شاماکت ماند و چون او را
 کردنی بحال جواب داد گفت هر چه خواهی فوراً انجام میدهم و نیز آورده اند که دین زرشان
 که شهید اول و دوم بودند یعنی حاجی میر سید علی و نیز از قریب با فعل را اسیر نظام خود مکالمه کرد
 و مدد و عهد گفت و امر از نمود که کله در تبری از عقیده جدیده گویند و مستخلص در حجت شوند
 ولی هر دو در نهایت استقامت و شهادت دلال جنبی بر صدق ایمان خود آوردند آنگاه
 اسیر نظام یکی بعد دیگری را حکم بقتل داد و از آن پس سارین را بحاجب الدوله سپرد
 تا هر که تبری کند نکات یابد و آنگاه گشت از هفت تن شهید حاجی میر سید
 قاسم حضرت نقطه اول که سیدی توانگر و ناصر و روح و علیقلی القاسم بودند
 را در ضمن سن کفالت نمود و حاجت و بخت و ایمان با و داشت در سن پیری و حاجت
 نقایص و ناتوانی میدان و شهید مذکور کشیدند و در آنوقت تاجری که با دی کمال صداقت و
 بجا کنی داشت مبلغی نفوذ حاجب الدوله را راضی و متقبل نمود که هرگاه
 از بابی بود تبری مسافر قتل معفو باشد ولی تبری نکرد و سبب که در ضمن بر هم و بیم خوا
 مدتی در وقت انصاف امری تزلزل آورد که آنقدر باقی نماند و در وقت و کلمه تزلزل بود و گاه در ایام سر بریدند و چند شاهی
 در آنجا با کرد و خردت و غنیمت و اوقات آن و بنا بر شاهی در بخش سوم یکا و دریم

قوت ایمان و استقامت شهادت
 آمدند که چون در شیان جناب پیشه

خراست با خنجر بیدار شد و چون نماند دستار اخضر سر داشت و سر بالا افراشته گفت پروردگار
 می بینی یکی از سلاطین رسول اگرست با بکم دوستی با فرزند حقیقی او بقتل برساند و بر غضب جگرش را
 برید و دم میرزا قربانسد که در طهران بی معرفت و شهروزه از روسا و اربابا و طریقت و
 صاحب بسند ولایت و ریاست بود و مادر ناصرالدین شاه بودی ارادت میورزید و سنی بلخ داشت
 که او را از طائفه بستییه دور و از گذشته شدن محفوظ دارد و حتی بنویسند اخطاء را تبه دولتی خواستند
 و را بتری از عقیدت وادارند ^{عقیدت} سنائی بدان امور کرد و لا جرم ویرا ویرا که همگی از پیش ^{بودند}
 کشیدند و همیشه زلفش بر حبه عرقه بخون حاجی برسد علی اعداد خود ابر او کشند و حبه را
 نماند در پیش گرفت در حال بر غضب شمشیری از عقب برگردش فرود آورد و تاج درشتند
 در آیشی که بر سرش بود بنیاد گوید در آیین بدین میت ترن نمود ^{بگوش} آرایش سرست که در پی
 سر و دستار زندان که کدام اندازد و بنیاد بر ضرب دوم کارش ساخت سوم حاجی قاسم
 اسمیل فرامانی مشهور بقرنی که مردی عالم و حاصل بود چون ویرا از ارباب رسید آن میردند تا شانین بدو
 نگر بسند و اشاره کرده گفتند بخوابیم با پی است و او بیان توبه کرده بشم کنان گفت بی من با پی
 و برای نجات و آرایش شاهان شیرین خود را نماند بگویم آورد که چون نوبت شهادتش رسید
 تنی نزد وی آمد و اجماع داشت که فلان در اینجا حاضرست و صلح قلمی نمود با خود آورده تا چون
 از با بیت بتری کنی ^{بشکست} کند زند و تورا از گذشته شدن بر ماند و همیشه آن پیام
 بشنید بی تامل بیدای بلند این بیت فرود خواند ای صبا از من با اسمیل قربانسد ^{گو}
 زنده بر شتر ز کوی دوست رسم عشق نیست ^{آنگاه} نقودی از جیب برین آورد و بدیم
 خواش کرد آزا شیرینی فریده بیاورد پس صدی ^{بدان} خود استوری در دمان در حیم
 گذاشته گفت برای است که در دم واپس برود شیرین کام باشیم ^{دیگر} علامه از سر زده است

شیخ عراق عرب دولت در زینت شادان

و بحسب آنکه بآنکه بطنه خویش شمول شولاه و در این زمان شهادت نوشاند چهارم آن شهید
 ز شیری از شیرین بزرگ که اجازه از قول او در راه امر از بزرگی است و خلاصه بدو در این
 دلالت و بیانات مفصله نمود و خویش را در شمول جام شهادت چون حسین بن علی شمرده
 انوقت صاحب منصبی در کلمات وی سخت تعجب نموده بر آشفته و شیر بر گردش نوشتند و در آن
 پنجم جامی محمد تقی نام ز زینت است و بر محترم کرمان بود ششم سید رضی زینت زینت است و زینت
 و او خود را بر جامی محمد تقی نیز می نامند حسین بر آنکه که نیز خود را بر جامی مذکور می کند و هر سه در منزل و آن شهر
 سابقت طلبیدند و بلاخره در میان هر سه شهادت رسانند و این شهادت شهید است
 پیش از پیش رجب و تا اثر دولت و ملت از قوت ایمان و استقامت باینه و در وقت
 تا اثر و نفوذ آن اگر کردید به حسب عرقه بخون ریشانه روز در محل کسبه میدان افتاده بود
 در روزن چون میگفتند فاک و فاشاک میخیزند و دشنام و مظلوم می گفتند
 و شاعت و وقاحت میکردند سپس جبار را از اینها کشیدند و بین دروازه شاهزاده عبدالمعظم
 در دروازه نو در خارج از قبرستان که در آنجا بود سپه راه کنار خندق مملکت را حفر کرده جبار را
 در آن میخیزند و با خاک میباشند و چون خبر واقعه بگفتند اعلی در مجلسین معروض شد
 تا اثر و اعزانی شدید بر آن بزرگوار زینت و صورت زیارت منتهی در حق شهید از قلم اعلی
 صادر شد و این بدینجه در اواخر ربیع الثانی از سال یکهزار و دویست و شصت و شش
 واقع گردید که تقریباً ده ماه پس از انجام در قلعه مازندران و پسندیم قبل از قیام جناب
 و حیدر اربابی در یزد و تقریباً چهار ماه قبل از شهادت حضرت نعلی اولی بود

قیام جناب اقا سید کبیری (وحید) و اربابی
 و اجتماع اصحابش در قلعه یزد و وقوع مقامات و خاتمه امر آن

از آنها یک در ایام دعوت شش سال حضرت باب آله اعظم و ذکره اکرام و کلمه پسندید و آری علی
عین اصحاب آن بزرگوار باقیه اوقاتش از او برای نشر اربع بیانی تمام قیام نمودند در
درجه اولی قیام عظیم حضرت قدوس و جناب باب و اصحاب فرسان در نازندان و قلعه طبری بود
و پس از آن قیام جناب علامه علی (رحمت) و اصحابش در زمان که حضرت خواجه آمد
و نیز قیام جناب اناسید کیمی (رحیم) در ابی در نزد و سایر و احوالی از قیام چنانچه یسین
و اصحابش در عراق عرب و شروزین و نیز از قیام همی از اصحاب در طهران گذشت و تفصیل احوال
هر یک از آنان در بخش سوم در شرح احوال عین اصحاب خواهد آمد و قیام جناب وحید
پس از واقعه شهادت سید در طهران و تقریباً دو ماه قبل از شهادت نیز آن زمان بود و جناب
وحید و جناب محبت که در از حجت سبقت و نعت ایمانی از عرفای می و اصحاب اولیه حضرت
نقله اول و نیز از پیغمبر و شیخ حسینی و سید شری بودند ولی از حجت مقامات علم و عرفان و قوه
تفسیر و بیان و رسالت و شجاعت در مقام ایمان پستی از اکثر آنان نداشتند و جناب وحید
عالم و فاضلی باسر و دینی مقدر و سخور و صاحب سید و مکراب و شکر بود و در آن کی در
دیگری در تبریز فارس داشت و کل برای پدری و اجدادش در ارباب بود و از زن بود
چهار سرب که بروج در شد رسیدند و با نعت محال خصوصاً زرد و لی از مقرر مکن ای شکر و میند
و در او در سسر و کل گلصین بسیار بودند و همین از ملا و عقیدین رقابت و حسادت
میرودند و میسکه با اربع ایمان آورد و در سبک این بیان و عمل شده است و شنایان و در آن
خود سازین را بجز با تقریر در سسر با حضرت این امر میری و هم است نمود و پسندید که واقعه
حمیا بود پس از آن بقاصه و نصرت صحاب طهران و در شد و چون در آن موقع قطع مسموم
و در حدیثش غیر مسموم بود تا بسرم . مقصود رسید و آری چند در کفر عطلت حال این زمان بود

در کت فیوضات و کسب قوت مسنویه و عنایت تا آنجا نشان کرد و خود بنفست برزم قیام و احلا
 بر خفاست و بصوب بزد حرکت نمود تا در آنجا قلم تبلیغ بر سر انداخت و کاری در نشر حقیقت سازد و
 در بلاد و سمحورات طول طریق زدن سزوی و قه و کاشان و اصفهان و اردستان و اردکان در مجلس
 عام و خاص بهدایت نفس پرداخت و آگاهی و بیداری می بخشید تا در بدایت جمادی الاول
 در سال هزار و دویست و شصت و شش بیزد ورود نموده بارهام داد و گفتنش شب روز مکرر از نام بود
 و از بیان و عرفان و ذوق و قبالتش همه میروند و در او اول بگفت و توحیح و در او اخر
 بتفصیل شرح اجماع داشت این امر میکرد و همی کثیر از مخلصین سابق و ارادتمندان حاجتی
 پیرانش گشته شده به دوازده وار حوش طرفش کرده و از اردکان رفته
 و سمحورات تا در آنجا آمده و در آنجا رسیدند و منوب کلام در پیش گشته چنانچه در سابق
 روز و شب مسخرات مسائل را بیان و نقل میفرمود و تقریباً چهل روز در منزلش از دهها
 عمرم بود و حق مرکز دما ب و ایاب بسیار و جواب گردید و قده کثیری برای حضرت آیت حاجی
 و در توابع رایت حقیقت با او بیت نمودند و تمام شد مال و عیال و جان در وان خود
 عقیقت شدند و مواجده و معاهده کردند و این امور موجب فریب نیران مکنونه در صدر
 در قنات و حیات بعضی از رؤساء و علمای مشهور گردید و استیجابی از او با تقوی
 معروف بنو اب رضوی که برای آریاست رسید و با او در قنات و حیات داشت و بواسطه
 وی از این امر مطلع شده چندان اظهار ارمان و انجذاب می نمود که پسر خود را بنام حضرت
 نقیله اولی علی بن موسی کرد و بعد از آن در وقت کبرتم همی اصرار بر نام میکرد
 و خود در بستان و تشنگیمان احوان خویش را احتیای برای حضرت او در مفاد و تمنانش
 بیان میداشت در آنوقت پیش زود همه اهدا گشت و در آنجا همان اوضاع و احوال نوروز

نوروز فروردین رسید و در قبال

پانجم جلدی الا اولی که

یوم اعلان و نشاد دعوت حضرت نطقه اولی است مطابق بود لاجرم برای با بیه

دو عید و روزی بسیار سید شمرده میشد و جناب و عهد جشنی بزرگ گرفت با طلی سترگ

و اعیان و ارکان و فلان در آنجا که ^{بیدار شدن} رفتند علت سوره سوره و رونق

الحاده را دانستند و قوت کور نیز کمزور است و طاقت تحمل نیاورد و مقدورند

خویش را آشکار ساخت و بیوع نعمت و تفریق خطاب بودی پسین گفت

شما این جشن ملوکانه آدر نظیر این است برای نوروز ششراهم کردید بلکه برای

تجلیل عید است که تعلق بعقیده شاه دارد و آنجا در پانچس این بیت تمثیل کرده

برخیزد عاشقان هر دمی دو عهد کنند حکیمان کنس قد یک کنند و چون نواب مذکور

بجاست و لذات طبع مشهور بود حضار از استماع این بیت رفیق عمیق المعنی که ذوق

مناسب با حال و مقام بود بحیرت اندر شدند و پس از آنکه بیکدیگر و نواب همی نگر بستند

وزیر لب خندیدند و ایحال سخت در داد از کرد در حسد و بغض میفرود و بقیام بر ضدیت

و مقام است با آنجناب کمال و یک جهت شد در امکان برخاسته نزد علما و ارکان

بلد رفتند و او را یاد ^{و کسایت و سعادت} و سعادت نهادند و از دو جام جام مردم در خدمتش

در رفعت و ارادتش را موجب مفاخره عظیم خواند و کسی کرد تا کسی را با خود متعلق ساخت

و پس بانامش بگردد که بنام آقا خان و از اهل ایروان بود ملاقات کرد دراز

خود را در میان نهاد و او را نیز موافق و متفق نمود در اینها و مکرر کرده و بدین طریق

برای ^{چهار} جبار از اینکه در یزد صحبت فتم مستی می کرد آورد فتنه برخواست چه که

در آن بلد و نوا حشیش گرچه بواسطه اسیر و مغرور می از عرف می و علماء اصحاب چنانچه

خویش را غفلت بکرد و این است ^{چون} از بر چشمه جاده راه انداخته بود و اسامین کویر و سلام مید و خبر شایان ^{منظم}

چنانچه در این مجلس و مجلس سوتم مسطور است مجلس مطلع و منجذب باین امر بودند ولی نفوس سستی
 بدقتی از اسبوزنهر و قیام نشینند و اولین طلوع است که اسب اجناس و حید حاصل شد
 و با بیکر حاکم مزبور عدو از اعوان و کما شنگان خود را برای دستگیری و احضار اجناس اجناس
 بنیستاد و ایشان با گرد نامورین معادست کردند و پس از معادست و معالین جمع در آن حوض و غروب
 آنها فاجیه نزد حکران مشاهده دادند و تبه استعداد و مع افراد بر آمد تا بجا
 طریده خراب کینند و بیان و دستگیر نماید و قیام غیر برای این نیز فراهم ساخت و اجناس
 چون حال را با بنیوال دید با همی از اصحاب سستیتم بهارت خانه خود قرار گرفت
 کتین حبستند و میدان خانه را بر آورده حکم نمودند و برای مدافعه قیام شدند پس
 جمعیت احوان به امان حکم با تلفات و آفات جنگم هجوم بد بقلعه برده ایشان را
 بمحاصره گرفتند و نازده قاتل مابین طرفین بر افروخت و در آنجا مهاجمه و مدافعه محمد
 نام از دیران و جنگجویان یزد که پس از معادستهایش با حاکم حبندی بود با اتباع و پیش
 مختفی گشت تا گهان بسزیم مایت جناب و حید در اصحاب از خفا بیرون حبستند
 و چنان همه بر مهاجمین بودند که آنان مجبور گشته اسلحه را بر جای گذاشته گرفتند و
 حکران نیز فرار نموده بقلعه نازین پناه برد و همیشه در آنجا جمع گشته سنگر ما
 ترتیب دادند و محمد عبدالله بهارت و حید آمدند و گفتنش وارد گشت و کلمه
 ایان بر زبان آورده اظهار نمود که برای نشر امر و تصرفش با تمام اعوان خود
 کمر بسته حاضرند و اجازه خواست که بقلعه نازین و حاکم و انصارش صلح برده همه را
 از میان بردارند ولی حید با و اجازه نداد و چنین گفت که ما سینه سر قاتل و کما
 نداریم و میخواهیم ای ای شوکان بقوت بیان شما لایق را در قتل اربابان وارد سازیم و محمد

و محبت سادات علی اظهار سخاوتش قانع و ساکن گشت او پس که از حضرتش بیرون رفت
 آتش غیرت شعله کشید چنین بگوشش رسید که واکند از دن آنجناب را در جنگ اهدا نظر
 واکند از دن حضرت سید الشهدا است در محرابی که با دست دشمنان پر جور و جفا و آزار خود
 نپسندیدند اصبوب قلعه نایب هجوم برد و سکران را در مثل حفیری تصور ساخت در راه
 و صیرل جمعیت ادا دایرا ستر کرد پیش قوتاب مذکور چون مقابلهت بین محمد عبده است
 و سکران را بدانت عمارت جناب و سید را غایب و قیدی بنام آن سحر و جادو و جادو
 و نقشه چنان اعراف خود و امالی بیدار گنجت تا هجوم بعبارت و قلعه رفتند و شروع بمقاومت
 و محاصره نمودند تا هجوم و سید با قاسم عبد العظیم آذربایکانی لقب سید فالد از لقبهت سیف
 سابق الذکر قلعه طبری که فارسی دلیر بود و ضوئی حبیب و رسا داشت و در آن ایام حضرت
 و خدمت وی نیز است دستور داد که چهارتن از شهبان اصحاب را انتخاب کرده با انبوه جهانب
 مقابل گشته و نیز در معابر و اسواق مردم را نصیحت و اندرز گوید تا از مهاجمه و دستخوش عیاران
 مغرب و متفرق شوند و ابدان دستور را سب سواری آنجناب سوار و با هر جان بیسب
 و خسرو از قلعه بیرون آمده با جمعیت برابر شد و با شجاعتی محمد و صدالی محمد و قلی محمد
 در داد که اتیان تنس مارا با کسی سب زراع و قال میت و باد دولت و ملت طعیان و عصیان
 ندایم بگویند و سید را و شجاعت طهور و نور و صاحب الزمان است که در فزون تمهید با نظر
 بود و در فای فرج بخوانید و آرزوی شهادت در رکاب آنحضرت برداشتمند اکنون این
 سید عالیقدر شهید و عالم نادر المظفر که تا است شهادت علماء و عوام بیشتر از همه انعام مقامات
 علیه السلام را بیشتر عقیدت از جهان و جهانیان انقلع بسته برای حضرت ابراهیم در ایام
 و شمار را با نکر سعادت رهبری خواهد و نقد قال و عباد خدا و منقاد فرخنده سعادت

در نفس گرفت و این قلعه مدنی و مهارت برای دفاع و محاکمه خود را مانند و هر مانع می باشد چنانچه
مانند فاطمین و مخالفین صحابی که با فریب برخی از ریاست طلبان بکار خود و کتب و نقل فرزند
رسول که بسته آید در خلاف احکام خدا و بیانات حضرت رسول و ائمه هدی تیغ بر روی جسی
از اهل دین و تقوی آتشید فواته الذی لا اله الا هو اگر دست از این شرارت نکشید متعزق نشوید
هفت تن از سیدان و پیران ارباب هند تا رشتای تیغ بیدین نهند چنانچه اگر برخی از شما از
چشم اهل بگریزند در سوزن ما و سفاک ما بگریزند وانی الایه پیشبردت نیاید و این خود با این چهار
دوازده روز کار شما خواهم در آورد و حال این عیب و تهدید را در معابر و بازار با همی گفت
پس مردم ترسیدند و نیزند آرزوی جناب و عید ششم آوردند و سخنان قانع شدند و از آنکه
نادم گشته متعزق شدند و همیشه نواب اینحال بدانت تدبیری دیگر کرد و مردم را بقتل
و قح عیب بداند و ابا عشر بر نجات نهاد انوه اشهر از جنگجویان خود خواند و بقتله نازین نشاند
و در موقعی که آن بقوت امداد این احوال خود از محاصره در آمده با محمد عیب بداند و پاره نشاند
بیکه نیکند قوای مذکوره نواب نیز رسیدند و متحد شده جنگ سخت در انداختند و در اثناء
مقاتله نگرند قتلگی برای محمد عیب بداند اصابت کرده او بیفتاد و بر او شش فی الحال او را بداشته محفل امنی
بر برد و پند بچوب او از خواهش بر عمارت و عید نشاندند و هر مانع از محاصره حکومت
دست کشیدند و در اثنای یک اورا بگازد و عید پیرسانند دشمنان متوجهم تعاقب کردند و بید رسیدند
پس از آنکه در حال حاکم و کسب نواب دور قطع و عید را محاصره نمودند و با آنکه قتاله
سید و در آنکه شرح بتعزق و هجوم خاندان بجزم از جناب خاندان رضای نشادی (رضاء و سعید)
که شرح احوال را در بخش آتی خواهیم آورد با شش دیگر از دیران اصحاب از قطع بر این
وقت بنسره آنرا که که بدای رعد آس متعزق و کمر آبنان پستان برسانند و حله بر آن

بر تخت بودند جنگ سخت در گرفت که هفت تن از مخالفین مسترد و اکثری مجروح
 شدند و بقیه شکست خورده منزوم گشتند و اصحاب شید و عافاتی نزد حید صاحب
 نمودند در روز هجرت ^{۲۷} در هفتم جمادی الثانی سال مذکور واقع گردید و در آن روز محمد عبده الله مذکور
 که مجروح بود در نزد حید تناول طعام کرده و کعبه را دید و او را کجلی امنی بودند که چندی مخفی
 بزیست تا بحر آتش اینام یافت و پس از چندی بدست ملازمان دولت افغان و در منزل واقف
 مذکوره که ریشبان روز مقامات خوین فیما بین کمان و کمانه اتباع نواب از طرفی و بنی اصحاب
 حید و محمد عبده الله و همزمانش از طرفی دیگر بر این داشت قریب سی تن از مهاجمین و عده
 از اصحاب و خوینین بقتل رسیدند و بری از انصار را که در این شهر استگیر کرده دم تو گشت
 پاک نمودند پس برای کسی حاکم و نواب بر عده مهاجمین بفرستاد
 و حید و اصحاب را بختی همواره نمودند چندی در این حال بود تا کار بسیار دشوار شد
 و حید و اصحاب تاب شد اینها را بیاوردند و بعضی از ایشان مصمم شدند که متذکر جان فدا
 خارج و تفرق شوند و اصحاب چون منف و بی ثباتیشان و نیز اوضاع را روی بسته
 نگریت ناچار منزوم خروج از قلعه و مهاجرت بنیز نمود پس هم اصحاب را در تفرق کرد
 تا خود را محافظه نمایند آنجا با حید و اش ادع نمود و شهر را از بلایات و مصائب و فتنه
 های بسیار دور بیاورد و اصحابشان بیان داد در ضمن بیانات خود چنین گفت که من بسیار
 اینبار است و امی ساختم بهمین آرزو رسید بودم که روزی در سبیل الهی منهدم و ویران و
 آمانیتم در راه حق تاراج و تالان گردد و بوی دستور داد با اطفال و پشیمان خود
 شبانه بنام پدر رفت پس در جهانب آمار حضرت رب اعلی و آثار طمیه خود
 و امثالها را بحسن نام نوکرش تسلیم داد که با اسب سوار میش با اتفاق کین دیگر از اصحاب

از راه شیراز و بنیاد شیراز و طرف هریز رفت در محل معینی با انتظارش باشد تا خود را با این
 رساند ولی حسن مذکور همیشه از قلعه خارج شد و مقداری را میبرد و همه را خالصین و سکنین
 که برای نگهداری انتظام بلد و دستگیری اصحاب بود و شب می گشتد گوشش رسید
 و از آن ترسید که ویرا گرفتار کنند و آثار و اشیاء مذکور را بگیرند لاجرم عزمیت
 طرقتی دیگر نمود و از راهی که آنجناب دستور داده عظمت عثمان کرد پس آنجناب را از راه
 نظر بر او افتاد و بشناختند و مرکب را در طرف گلو که کرده از پای در آوردند در آن کب را گرفتار
 کرده نزد حکیمت بردند و از آن طرف جناب وحید جان فاضل بعد از رفتن حسن مذکور از قلعه خارج
 شد و در پیش او نشاندند و درین روز اصحاب بودند که همسر و دختر رضای نام داشته و همسر و دختر رضای بزرگ
 و دختر رضای کوچک و همسر و شجاع و تیرانداز بودند و دیگر کتین از علمای اصحاب بود و نیز در پیش
 خود سید احمد و سید محمدی را همراه کرده و در پیش دیگرش سید اسماعیل رسید و طرقتی را چنانکه
 کفایت با درشان سپرد و با هم زمان از همان طرقتی که بحسن دستور داده بود رفتند و همگی بیجا
 رسیدند حسن را ندیدند و دانستند که آنجا دم با وفار خالصین گرفتار نمودند لذا بجهت تمام از آنجا
 بسوی افسس سوز و دیدند چندانکه در آن شب هفت و پنج راه را پایده در نور دیدند و در آنجا
 مذکور پیشتر از در ملی طریق مساعدت میکردند تا چون روز شد خود را دو کوه چنانچه در آنجا
 نمودند و از آنجا چون حکمران از قضیه هجرت وحید با خبر شد فی الحال فرمان داد
 حبسی کثیر سوار و مسلح از عقبش شناختند تا ویرا مستیال یا سیر نمایند و نیز فرمان داد
 هجرت و قلعه پیش استیرو تصرف کردند و هر چه آتش تینه و غیره در آنجا یافتند و بردند
 و بسازار ایران و با خاک یکسان کردند و در همان صبح روز بعد حاکم فرمان داد
 حسن مذکور را برهنه توب بسته و توب در آتش داده و بر ابلهک خازن و همگی را ببرد

مانورین خواستند ایرا بون بیدند در خواست و همرا کرد که سنگش را بر آن بندند
 و او را بقتل رساند پس یکی در محبت و تخریب شده و از عفت پرسیدند گفت میخوام با پیشتریم
 و تا تا کنم که قوب را بکونه استش میدهند که از او با بهان فرخ که گفت بقتل رساندند و از فوت قلب و شش
 در گفت بودند و با بیکدیگر بعضی از اصحاب که در قلعه بودند دستگیر آمد گشته برخی را بقتل آوردند
 و قدوی را بشکوه و در اب گوناگون نهاده بمانی نفوذ گرفتند و سخلص نمودند یکی از آنان
 میرزا حسن نام از آنجا بیاحت بود که در صبح چهار روز یکاعت بعد از کشته شدن حسن مقول گشت
 و بدین ترتیب از قلعه بیرون فراته یافت و اما سواران و سلقین مذکور بعت نام از عقب جناب و حیدر اب
 تا خستند تا پس از آن پس بدین فرسخ عبور و وارد شدند که زیاد شش در آنجا مگداری در باستان
 و سواران در منزل وی ورود نمودند و چون گمان بودن آنجناب را داشتند نخست در کجا وی بسیار نمودند
 و او را یافته در جرم قرصه یافت کردند و استیاد اثنایه بسیار بودند که کیان قبل از ورود همین
 قبضه رسید و برادرش پیشتر از عطا و مراد است کرده اسب و زاد سفر داده تهیه لوازمات نمود
 و از آنجا بر حجت گذشتند و از طرف سمرقند که همای راه پیوند و خویش را بجانانیت فارس
 رساندند و در راه بگذشتند و از طریق علمای و ملاکین و غیرهم دوستان بسیار بود که بجا قاتل سرور گشته
 و از بیانات اسیران بر جدید آوردند یکی از شاهزادگان آقا شیخ اسمعیل شیخ الاسلام بیانات بود
 و از آنجا تا فاس احترام و بدر و نمودند و در تمامت سعادت بلایق همی که از اسبش پیاده
 بسوی رده انالی را بستمع حیافت در نرسبره آمده و عطا و نصیحت میگفت و مرده و شمع از نور بود
 بیان میس کرد و اگر برین را بقتل میدید شبی توقف ننمود و آن از آنجا میگذاشت در قضیه
 در نیز فرجه و در رده انالی است که در دلوب کشوری را منسوب ساخت

در آن سال ۱۲۹۰ قمری و در ماه جمادی اول از شهر نیشابور که از آنجا تا نیشابور
 مردم دعوت بدین تازه بجز آنکه از نیشابور چون بدین ماندند که نیشابور داشت مردم از نیشابور و در نیشابور
 تمام میگذاشته

و در و جناب آقا سید محی و سید و آرا

بنیز و ارتقا ع امر قلقت آنجا

و با سید جناب و سید در حضور از یزدتانی در کمالی تجلی و تیز و قوی و صورت و اوقات فضا و احوال ایشان
 همه جا مردم را علی المنابر و اجماع با هم میسر و در همین گشت و همی کثیر دوری که آمدند و
 کلماتش را تصدیق کرده منجذب شدند و برافتند و لغزش برخواستند و چون با
 جمعیت از اسرار سابق الذکر و برخی از علما کین و غلامی طول طریق که میت تن از اهل بیت
 بودند بترسیدند و آنکه بوی سابقه ارادت داشته و در امر کمالی
 در آنکس تبلیغ شده اظهار محبت می نمودند و استقبال و التماس بگویش برآمدند و حاکم قصبه برین
 بزرگان این خاک از تملکین و تقدیر قوم و حقیقت و شرف و غیرت و بی باکی با وی
 قوت و ارادت نسبت می نمود ولی نسبت با بر عداوت و خصومت داشت و با عدم موافقت
 در فضای او جمع گیری از اهل کله چهار سوخته میسر که از آنجا حاج شیخ عبد العلی پدیزن
 جناب سید از انکس غلامی حقیقه با قرب صد نفر طالب علوم دینی که در محنت ریاستش بودند
 و نیز ملاقات با امام جماعت و قاضی عسکری عالم در آن شهر میسر شد و در آن کتاب و مقالاتی نامی
 دیگر در آن روزها پیش و غیر هم از علما و بزرگان و گستره من بودند با استقبال شتافتند
 و اثنای آن روزهای دیگر نیز سخن شدند چنانچه در حسین خطب که در آن روز با هم میسر شد
 و نیز از ابوالقاسم از بستان حاکم و حاجی محمد تقی (ابوبکر که در آن روز با هم میسر شد از اهل اهل در شان
 وی تامل کردید) و در آنکس میسر حسین و نیز در آن روزها و نیز از آنجا و آنجا نام از آن روزها
 در آن شهر نام بودند یعنی در روز و برخی در شب استقبال رفتند و حاکم چون او ضایع را مشاهده کرد
 از آن وقت چند شب در آن شهرت و با مالی اینی و در شتی کرده و به بندگی و محاربت نمود و سید

در آن روزها که در آن شهرت و با مالی اینی و در شتی کرده و به بندگی و محاربت نمود و سید
 برای و در آن شهرت و با مالی اینی و در شتی کرده و به بندگی و محاربت نمود و سید

و سمرقند با موری فرستاد و جمعیت استقبالین پیغام و تهدید کرد تا بجانب رسیه طعن نشوند ولی
 آذان بخلافش استسالی کردند و در آن حال جناب وحید از زدن بیطرف مقبره پیر مراد که خارج
 از اطبانات است رسید و هر چند ملاهای دگر و جنش و مانعت نمودند ^{لکن} از انجامیت نفر
 برای استقبالش بیرون آمدند تا آنی ریز استقبال کردند و در و درش هم ریز قبل از ظهر روز پنج
 جمه واقع شده که با جمعیت بران وارد شدند و با شور و شغف فراوان جدا که ملا عبد اسین
 مذکور پیاده پای رکاب آنجناب میشتافت بجز سرفوت بنام مملکه چهار سوخت که خانه و
 خانه اش آنها بود در آن وقت قبل از دخول نماز با همان لباس سفر و جمعیت بسجده و از او پرسید برآید
 و در آن تیسکه و حق از اصحاب و همراهانش با شیر برهنه در طرفیش بر زمین و بسیار مسرور شدند
 و تجاوز از یکروز و پانصد نفر حاضر و گسیح بودند اطلاع از نمود و ذکر و بیان داشت که ناچار حکومت
 فدیته خواج کرد و منجر جنگ و اجتماع سرباز و سر جنگ و بجار بودن توپ و تفنگ خواهد شد
 و در جبلیات و محیبات دوستان میگردد و بنا علی ذلک غم خویش را بر حلت از فی ریز
 بیان کرد و آنجا فرین چون آنجناب بشنید گفتند برگردن اشکنند و تفنگها برداشتن استند
 و شمشیر از غلاف کشیدند حتی جمعیت نسوان بشورش و هیجان آمدند و مانع از حرکتش
 شدند لاجرم قرار بر آن گذاشت که تریب یک هفته در سیر تو قف نماید تقریباً چهار صد تن
 با او جمعیت کردند و سپس در محله مذکوره بجانه خوش ورود نمود و گنجش سینه را در محله از
 جمعیتت خواجرام علم بود و پرسید بر آنکه مردم این راه معرفت و هدایت رهبری میکنند و بیشتر
 اوقات را در آنجا روز در سجده میکنند و تقالیم بدیه را پشانه میکرد و دم بدم اجتماع مردم
 بر زیارت میشد و جمعی کثیر با او همراه و پیروز گشته و قبل از ورود و قیامش در آنجا

و چند روزی است که این امر خود و تو تسبیحی ترا از حضرت زینب اولی از ایشان رسیده بود
 و در آن وقت که در راه است و در روزی با او خط میکند اینها را که مردم را با خود راقم نمود و دعوت نمود و آنرا از
 و چون در آنجا رسیدند و اطلاع یافتند که اینها در آنجا هستند و در آنجا رسیدند و آنجا رسیدند

کتابخانه ملی ایران

ولی که تا از مقام و مرام خبر داشتند و بواسطه او اطلاع حاصل نمودند و از او خبر
 در زیر برخی از مردم در کتیر و ترقه مانند و گروهی انبوه گداز شدند و بخت و همداد
 بر آمدند و نیز از این بعدین خان حاکم از این واقعات سخت دریم و هر اسس شده از کتیر
 در بر طهران و کمال کار خود بر رسید لاجرم بانجناب ابلاغ داشت که باید از فی ریز خارج شود
 و صلاح وقت در این میباشد و او در پاسخ چنین اظهار نمود که چون مدتی در سفر
 از خانه کتیر بودم اکنون بسنگان بمفارقت رضاندهند و اگر شخص حاکم باقتضای
 صداقت سابقه نصرت و مساعدتم نکند اقلای قیام بر خراسان از لانه و آشیانه
 نماید و حکم استماع پیام در قریه غنیمت شد و باز فرستاد و فرمود شروع بالتعمیر
 گذاشت و محبت مردم را بقاوت و مدافعت انجناب تحریک و تشویق کرد تا با جماعت
 و کوشش و بجوم او را طرد و نفس نمایند و او چون از این احوال بدست مسیور فرقه بر نیامد
 در انبوه کتیری که حاضر گشته شدند مظلومیت خود را اظهار و محبت خویش را آشکار
 ساخت و تامل مظلومیت حضرت حسین بن علی علیهما السلام و کیفیت در کوشش کوفه و ظلم
 و عدوان حاکم و ثالی نمود بنوعی که حضار بگریه انداختند و جمعی از جای برخاسته
 با او عهد بستند که در نصرتش و در خدمت بطالب و کارش از بدل مال و جان مضایقه
 نمایند و نیز از این بعدین خان چون از عدت و قدرت و شدت قتلان خبر یافت
 و توانا شود و با آن خبر بر قلعه واقعه در مهلت و سنگی شرقی قصبه که در آن آیش بود و در
 وزیر قلعه مکنی داشت اما آیش بی دلاوری و کور تر اندازی با سر لودند که محبت و امید
 و فتح آ دوری محبت و سلمه بر آمد و در چند روز قریب هزار تن با آن قتل قریای
 و امید دوزخ بود که بکیم بجوم ناگهان جمیع را دستگیر و اسیر نماید لاجرم انجناب در
 اگر عقاب از آن بگذرد و در دست که در آن بود آنرا بکشد که در آن بگذرد و با اسب بکشد و در آن
 زشت و چون نوازید مترازانده که از شیراز فرستاده بود و در آن وقت القدر اسیر و در کشته از آن بگذرد و در آن

بیتن از اصحاب اهل بیت نام . که با وی بنیرز آمدند به درای اناشیخ مادی نام
 این که عاقبتی محسن فرمان داد تا بقدره خواج که در قرب مکتبه چهار سوخته مذکور بود هجوم برده و کشته
 نمودند و در اینجا بروج و بار و استحکامات ساخته طحا و مان اصحاب قرار دادند و در مکتبه مزبور
 نیز که خانه انجناب و اصحاب بود سنگها فراهم کردند و اهل مکتبه که تقریباً با السهم از یاران
 بودند در دوازده برج و بار و بار سنگ کرده استعد برای مدافعت شد و بنیرز ازین امادین خان
 شبانه با بیست مسلح وارد شد و در مکتبه بازار که مرکزش بود و مالی غایب از اهدا اجناس
 و حید بودند داخل گشت و خانه خوردند که در نسخ در زین و شرف بر هیچ بوی نی ریز بود
 سنگ کرده در جهان نزدیکی از دره زدند و سنگین در خانه امر تقصیر نفر کردند و بنا بر اندازی تفنگ
 بمکتبه چهار سوخته و یاران حید نهادند و خانه سید ابوطالب نام که خدا را که در خانه
 مکتبه بود قبضه و سنگ نمودند درین مکتبه که در آنجا سنگ داشتند محمد علی خان نام شوهر خواهر زین
 بود و مکتبه اول برای آخوند صاحب این سابق الذکر که بالای بام بر آمده بود رسید و سخت مجروح
 نمود و جناب حید در قدر تسلیم و دلگیری با او فرستاد و بنیرز ازین امادین خان از طرفی
 بنای مشرک بمکتبه و خانه اصحاب گذاشت از طرفی نیز بمطبخ حید و نشر اخبار حید
 و بخت در آنجا شمشیر زدند و اسب زدند چند که این امور سبب وقوع زلزله در بیت انجناب
 گشت و درین وقت حید از حلقه یاران فاج شده بدانش شتافتند لاجرم انجناب
 پسر آفرش با فده از اصحاب بمکتبه خواج مزبور رفت و در اینجا محسن و مرکز هستند
 و حقیقت اصحاب قلعه تقریباً همگامی بودند و بنیرز ازین امادین خان پانزده روز پیش
 در این مکتبه ان و مرتبه هزار نفر مسلح اطراف قلعه احاطه کرده معاصر نمودند و متاعه قیامین

طریق مشهور شد و چندین بار هم چنین بحرم تصرف قلعه و دستگیری اصحاب
 جواب در آنجا که در آنجا سید لایق شده و در آنجا برای سید کی بر هم نماند و حید و محسن در مکتبه در آنجا
 در آنجا پانزده روز و سید کی در آنجا قرار حید ۶۶ که تقویت بقیته اصحابات رفت از آنجا ان بله روز از آنجا شسته

در هر وقت سب دستور جناب رسید نغری عذیمه در قلعه بران آمده همیشه تیر
 یک خورشید تقابل میشد و در مجموع تقوین میباشند و از جناب کبیر آنگار مات ششید شدند اول
 قاج الدین از جمله دیران بود و در آن وقت و کلاه ندالی میکرد و در آن زمان این اسکندر که در
 زارع بود و آقا میرزا ابو القاسم هم زخم دارنده بعد از چند بوم ششید گشت و پویش گشت
 با هم همین دست و لغزت قرین اصحاب میشد دستند با بعضی اصحاب از قصبه همی از راه
 بگر نیز پاران بقدر بستند و صیحتها را بر قناع گرفت

واقعات قاجیه قلمی در و خاتمه امر آن و سخاوت جناب جدید

در هنگام فرود میرزا نصرت الدوله والی جدید فارس از طهران عازم کوهکوش
 یعنی شیراز بود و میرزا زین العابدین خان تفییل واقعات را میرزا فضل الله خان نصیر الملک
 کفیل ایالت اطلع داد و او با جناب جدید بدیدار اسلک ایجا کرد ولی
 میرزا زین العابدین خان اورداد تا قلعه را ماهره سخت گرفتند و آب را بر اصحاب بستند
 و بنای مرسله و مایزه با جناب جدید گذارشت و ما در جدید الورد از شیراز که فرما
 یایلی آورد و بود شعله در سادیم سطله کرد که در قلعه در آمده بود جا خوار رود و اصحاب
 متفرق سازد و او جواب گفت که رفتن من با دو پسر و دو مستخدم امری سهل است ولی
 چرا آب را بر من آید و اصحاب مانند حضرت حسین بن علی بستند و با کسری وی میثاق کرد که سخت
 آب را بر روی اصحاب قلعه باز کند و از ظلم و تعدی دست بردارد و قاضی زین العابدین خان
 در جواب میثاق سخنان شدید گفته از بار داشت که هر گاه تو حسن بن علی باشی منم از شرم
 و بی ابرو شدن کتر بستم و اینکه از بر سنات از در شرم قابل نشد و او در اولی که اینام کار

تو اگر حاصل سبایش و ایمان رحمت
 شفقت و عذرین بود و استی

و تا چاکر شد و بعد از آن که اسرار آن را در کتب عالمی در آورده بود و در کتب معتبره و
 های است که در کتب معتبره در آورده است و در کتب معتبره و در کتب معتبره

جز بمقتضای صورت مجتهد و جناب و حیدر شاهی فرماندار ناد و مفتی از اصحاب برگزیده
 محاصرین و مهاجمین بشیخون برودند و شیر بر آن بر آنان نهادند و ساز اصحاب نیز پیوسته
 و آتش کارزار در شب آتشعلت و قله طعمه نیران ^{عاقبت} اعلان شده و صبح اعدا
 منگت یافتند از جای کنده شدند و علی صفر خان برادر محترمین العابدین خان بکمال
 هلاکت دچار شد و دو پسرش دستگیر گشته و اموال و فرکایش با باد
 عارت رفت لاجرم مسکوران با سپاه مغرب و مجروح در حالیکه سوار بر اسب بالایی شده
 بقلمه دستگیر مومنان سابق الذکر خود گرفتند و محضن و قرار گرفت و این فتح و ظفر
 سبب شد که محبت کثیری به محبت پیوسته و تأییدات و قابلیت شازادان شدند
 و این امر ترتیب و تنظیم امور برداشته و بدستور جناب و حیدر قلمه را تسمیر و تحسین کرد
 و در چهار اترسیع و زمین نمودند و اربابان را با افتخار و خیم و فرگاه که از طرف
 و محافلین گرفتند در بیرون قلمه برافراختند و اصحاب را تسخیر نموده هر کار و وظیفه را
 با پیش سپردند سردار و خزانة دار و در بان و زندان بان و محاسب ابرار غضب و عسیر
 معین گردیدند آنچه فلان رضای بزدی سابق الوصف سردار قوی شیخ و یف خزانة دار

توزیک محمد و جناب نورا کاشته از جمله علی صفر خان برادر بزرگ جان بن محمد بن خان و در کجه ادره آید و در آن آید
 و در نظر سپهران ادره اسیر کرده در قلمه کسیر کرده و حیدر بن بیابان خان در آن وقت بر اسب عمل نمودند و سوار شدند
 تا قریه قطرو که در فرسخ شرقی بلده ذریت تاجت و صورت و قدرت را یک نصیر الملک داشت و اهل آن در دو مات
 آن بان بعد از شیخ نورا کاشته کسیر آمده طفا دار کرد و در عقیدت او نهادند و احوال را در آن محله بنام خان و علی صفر خان و
 آنهار که جنایت بر او بودند پسندند اصحاب سید کسیر گشته اند و در روز رشک و جاعت بیه میازود اند و در آن
 آنهار که دست نه من شسته بودند از کسیر نورا کاشته و این اخبار نوشتند و الا نصرت الله در پیش از آن روز و اهل آن سید و در آن
 شیر نورا کاشته که در میان شیخ الملک در آن سواران نیران با نفاق و محضن قلمه اعلان قلمه کرده و در آن
 و در فرسخ سید از قلمه کوز لودا شیراز حرکت کنند پس تا آنجا رسیدند

و کربانی میرزا محمد در دوازده بان قلعه و حاجی محمد تقی دسترود و میرزا محمد عیسی ابن عم حاکم و قایم خان
 جنگ و میرزا فضل الله خان خواننده و قایم و شهدای تقی بقال زندانیان و کربانی محمد بن شکر الدین
 پاسبان و سردار باغات و سنگرهای اطراف و بنی نام شیوه کوش بر غضب بودند و میرزا محمد
 عم علی سردار که ذکرش در واقعات ثانیه فی ریز در بخش چهارم بیاید صاحب منصب قوایی بود
 که نامور می افطت برج و اسکای چار واقع در جوار قلعه گشتند ولی در خود قلعه کسب همان
 هم نشاد و دوتن اصحاب اوتیه اش که اکثر از اهل اصل پاسبانان و برخی از اهل یزد و چیدن
 از اهل نیریز از خویش اندان و بسجگان وی که در همان شب آمل و روش در خدمت حاضر
 و قیام نموده احدی را نپذیرفتند غیر از آنکه که مستعد کارزار و با وفا و استوار بودند کسی را
 در قلعه سکنی ندادند و فقط کتب امر را از آنسید صغیر و شیخ عبدالعلی از طایفه چیدن را قبول
 کردند و سایرین در ^{قصه} در ^{قصه} میماندند و حاجی محمد تقی از اصحاب را بر این وظیفه بگماشت که هر که خواهد
 در جرگه اصحاب داخل شود باو بسند و وثیقه گشت از قان و مال و عیال در راه دو آبسجگان
 و محترم بمهر و انعام خود بسپارد و در مقدمه سابق الذکر یعنی مقدمه چار سوخته نیز سیر کرد که در آنجا
 بودند نیز استحکامات ساخته و همی از دلیران بمیافطت و در نیت قیام داشتند یکی را
 سردار با هم سپرد جامع که از جمله قلاع محکم که در مقدمه چار سوخته بود نموده و دیگر را در راه باقی ماند
 و تمامت اصحاب و تحت تربیت روحانیه آنجناب برای نشر معرفت و حقیقت و ^{و کربانی}
 عدالت از حال و ^{و کربانی} گشتند و پشت پایداری و ایش زدند و در دوستی و اخلاص
 با او معاصر عظیم داشتند و ظهور و بروز امر فارق العاده از او حکایت در دست ^{و کربانی}
 آورده اند که بالاخره در قلعه و قصبه چهارصد تن از اصحاب مستعد قتال مجتمع بودند
 و آوازه بی نظیره با طراف بچسبید و چسبند و عظم در دلها افتاد و عده کثیری

کثیری از اعدا و شقیقین در ایام عدیه متوالی حب او آنجناب بسیار دهمارات رسیدند چنانکه
 از شنیدن نام او و اصلش زهره با آب بگشت و حکمران در شبها از بیم و خوف خواب نیکو
 در احت و آسایش داشت و نامه مفصل با اطناب و اسباب مطول بوالی فارس گماشت
 و مبالغی همه پیشکش گذاشت تا سوار پیاده و قوماست آماده برای قلع و قمع اصحاب
 بفرستد ولی عامل نامه که قلاب است تمام از زندهای وی بود در یک منزلی فی ریز کر قنار و اسپر در
 دست حاج شیخ اسماعیل شیخ الاسلام سابق الذکر بواسطه از اجاب منلیصن جناب
 رسیدند چه که حاج شیخ مذکور از آنجناب اجازه گرفته بود که با کلام مهم خود پرداخت
 ایجا بجهت رسید و این هنگام در منزل فرود میگذاشت و بر این خیام آسبی
 بنظرش رسید و دانست که سوار از نیریز از طرف میرزا زین العابدین نامور است
 پس بی تاقل بر آن اسب سوار شد و شمشیر کشید و از رود سا، خیام و بر اطلب کرده
 و فرماداد طناب برگردانند از خانه دستهایش را از عقب بستند و خود سر طناب
 بردست گرفته سوار بر اسب روی میرز شتافت و ملا با قرا تا خیال پیاده با خود تا قریب
 در قریب فی ریز کشاند و دست حاجی علی ابراهیم که خدا سپرده نامور است
 و نیریز جناب و حیدر ساند و که خدای مذکور نخواستند تا فی ریز کشید و همان حال با
 نام حکمران که از بیانی مدد و نیریز جناب و حیدر ساند و آنجناب چون از طناب با قرا باز پرسید
 و نیریز شیخ علی کاملاً واضح شرح نمود از او خواست که ایمان با بر بدین آورده در عدد اصحاب
 در آید و او قبول کرد و لاجرم بفرمود تا او را گردن زدند و چون میرزا زین العابدین خان این
 بشنید دیگر بار نامه پیشکش از والی روان داشت و از معتمدین خود را بفرستاد و نامه آنجا
 پیشکش گماشت استداد و مستغفیر کرد و اینوقت والی جدید شاهزاده فیروز میرزا نصرت الله

و نامش هم نام شاه شهبان علی میرزا و فتح
شاهزاده و جلیب و زنی و بیرون و دیروز
بیتخان را در نظر داشت

عمر شاه بازرگ و شجاع و زورمند و بسیار با شرف و کرامت و بسیار با شرف و کرامت
فریاد و فغان کشید و اقدام به بیج طلبیدند و اجرم فریاد داد و فرج مسعود در سر راه
پایان بهر داری محسوس علیان شجاع الملک مدعی سر کرده سواران شیراز و در پیش مصطفی قلی
اقتدار سلطنت فریاد کرد و عمامه حرم نیز نشوند و در محضبان مذکور با تهراده نوب
داستان و توپچیان و در افواج سر به زور تدم و عدیه بعد از مدتی و خیرم بر حمت باد برای هم
اصحاب روانه شدند و نیز شاهزاده میرزا این چهارمین فغان نوشت که در قتلگیان جنگجویان
که استان و قری آنچه تواند نفرو حتی فراهم نماید تا باره ای مذکور پیش شوند و دست
با صواب تکرار محکم بر بند و با ایالت و شیراز و شیرازان دهر که در صدد شد که ملک
افواج بر روند که از انبوه کثیری تقریباً پنج هزار نفر گرد آمدند و پس از ورود در جنوب
ارود روند و برج و خندق و استحکامات اطراف حصار را با فتنه و قلعه و قلعه و صواب را از انبوه

عالمی در عین شجاع الملک این ایسرا در حاجی شکر افغان این میرزا است و فغان شکر افغان شاهی این شاهان
اصلاً اهل بلخ بود و آقا با فغان مذکور در عهد دولت آقا محمد فغان تا جوار استبرین آمد است بوده و بعد از
میرزا است فغان مذکور شکر افغان شاهی ایران گردید و چون در سال ۱۲۱۳ هزار و سیست سیرت در عهد دولت فتحعلی
مکرانی ایالت فارس با حسن حسین میرزا شد و شکر افغان در دوشی نوری همراه وی شیراز فرستاد و در بلاد
مذکور یعنی نهر افغان و محمد کیان و نیز پیش حاجی شکر افغان و حاجی از آن زمان از صاحبان انقح بوده و در این
راکن شیراز گشته و در شکر افغان بعد از اعتبار سابقین یافته و ایران را گشت و پیش همی محمد علیان در
هزار و سیست می بود در شیراز که گردید و در حقیقت فرج سر از شیرازی بود و کسی که از اطراف و در آن است
زیر سیست و چندین سال سرداری افواج سپاه نامری فارس و بعضی قسطنطین و تقسیم امور داشته تا در
هزار و سیست هشتاد و هفت در طهران وفات یافت فارس نام نامری
و در این جنگ که در فغان نوری و بعضی فغان که در شیراز و قسطنطین و تقسیم امور داشته تا در
آن زمان در هزار و سیست و تقسیم فغان که در شیراز بود و در میان جنگی که هزار و سیست در آن وقت
ایران تا پنج روز قتل و کشته شد و در شب ششم این شیرازان زنده فارس نام نامری

و بنا بر اینم و اینست نماند در زمانه اول شروع بشلیک توب و تفنگ نمودند و کلود
 است بر در قلعه آسمه سوراخ کرد و کلود دیگر را با سوار که در این قلعه بود رسیده دادند
 و سال یکی از اصحاب با کلود تفنگ توپ کوچک را در دست ساخته جهلک رسانید تا بوم این لشکر
 رده چندین بار بمباران شد با اصحاب برود و مقامات بی دردی نمودند ولی بالاخره شکست خوردند و کلا
 پیش برودند و در تمامت روز اردو در اطراف قلعه پراکنده آنرا محاصره داشتند و اینها بجموع
 مقامات شده بود و فی الجمله و آنچه در این روز شب رسیده و پاسی بگذشت بوجوب فرمان
 باب و حیدر علی ای زوی با اتفاق دو هفت تن از پیران بوم از خود مسلمان اصحاب با کلا
 عدای آنکه اگر بشیون برارد و زود و جنگ سخت در گرفت و مدت قیام اصحاب از طرف
 بک محاصره شده و آتش قتل مشتعل گشت و سر که عظیمی بر باشد در زم بسیار صعبی دادند
 طرفین پای ثبات نشوده بگو شیعیه و کشته شدند و باران کلود توب و تفنگ از طرف دو برکت
 پشت راست مدت مقامه بلال انبیا و کین از اصحاب که کفش و زود شایعهای تاریخی
 از خود برود و نهم داد و صدای زمان اصحاب از پشت با جهاد رسیده بود که حال را
 ای توفیق بخشید بر قتل یک کرده و کله صدای آنکه اگر نه حال دن اصحاب از طرف
 بیخ بود و از طرف اردو صدای ترش توب گوشها را میزدید و بالاخره اردو شکست خوردند و
 شب شسته و اصحاب بکله محبت کرده و دشمنهای شده را با خود بقلعه بردند و در آنجا
 بکله که آنرا بسته بکله نیز و آنچه بکله بکله بکله و حیدر علی با نهم رسیده مقامات
 شلیک بر اردو شده و در وقت این بجزو حیثان بسیار بود و سر توب بکله قلیان بکله
 با نیت و اینها بکله و هفت تن از شده
 و برادرش علی بن خیرانه خواهر حسین قانون خواهری حسین ملا صدی کاشی بزرگ را کشته کردیم

و اصحاب توب هفت تن به نهارت رسیده
 و عدد کیزی جرافت یافته

حسین بن مشهدی محمد بن بهمن ابن مشهدی باقر صباح عبد الله بن حامی صاحب
 حداد کرمانی حسن بن کرمانی شمس الدین علی دوزگر باقر صباح کرمانی باقر کفاحش میرزا احمد
 بن میرزا حسین کرمانی میرزا محمد حسن بن محمد علی صاحب حداد کرمانی صاحب حداد کرمانی
 اکبر بن محمد شورش قتی زیدی علی بن محمد کرمانی حسین مؤذن حداد کرمانی شریف کرمانی
 قربان خان کاشغری صاحب حداد کرمانی علی بن کرمانی صاحب حداد کرمانی میرزا احمد کرمانی
 قاضی صاحب حداد کرمانی دوزگر صاحب حداد کرمانی صاحب حداد کرمانی دوزگر صاحب حداد کرمانی
 توپ خور و دیگر صاحب حداد کرمانی که بعد از آن شهید شد و پس از این چهار به سران
 سپاه تیمی و آنستند که قتی قاتل باشعبان از دنیا گشته و دل بجانند و آل رود و آن
 بسته جز خسران جان و مال و تحصیل ننگ و وبال نخواهد شد همیشه با محتاج و اکل و شرب
 سپاهیان و ملوک و ستوران نیز بر ایشان سخت دشوار بود در آنجا که شاهزاده نصرت الله
 والی فارس مرتب ولی خان سیاه خوری را با فرج سیاه خور که در سخت زمانه پیش بودند بگفت
 ارده روانه داشت مملکت چاره جز به اینست و فریب کاری ندید و مقتضای اکثر بگفت
 بدان تدبیر در تو در شک کردن و ندای این الفضل التملی بلند نمودند و لذا چند روز تا که جنگ شد
 ولی صاحب حداد تیمی با طوایف خود را از دست ندادند پس حکمران و صاحبان نامه مملکت خود
 بکنایه و حیرت انگیزانه با هم مشقت و عیب گشوده از ایشان شدند و پوزش از این مضمین آوردند
 در شبی که صاحب حداد سیاه خور را در راه استازان زدند در شبی که اول قدم صاحبان سعید و با کثیر بر آمدند و در راه
 و چند تن از آنها با سر نیزه و گلوله و تفنگ سر از شکست و تاج داد و جنگ میکردند و در آن زمان شربت یافت
 که صد و پنجاه نفری با سیاه خور از راه آمده گشته شدند و شبی که دوم بعد از آن روز در شبی که اول واقع شد و قدم
 صاحبان نیز سیاه خور را بودند و نزدیک پنجاه نفر از ایشان در گلوله توپ و تفنگ شدند ولی اول توپ و اول گلوله
 و نزدیک صد نفر از کشته شدند و بعد از این دو واقعه قدمی از پیران سیدی می آوردند گداشته بی کار خود فرستند
 مونس از نامری

و از این اختیار در امر وی و طلب کشف حقیقت کردند و سوگند نمایند نمودند و بر ما شمس قرآن حمد و بیان
 و احوالات و ایمان نوشتند و بهر دو مضای خود مکتوبی نوشتند و از آنجناب خواستند که با
 قلیلی از اصحاب بارود و آتش خود را بفرستند و حقیقت امر و حقیقت خود را بفرمایند تا کمال کجاست
 وی قیام کنند و آنجناب چون نامه را مطالعه کرد دست آن مهوای انگریست پنج تن از اصحاب را
 که یکی قاضی مشرب و دیگری حاجی سید طالب نام داشتند بفرستند خود گرفته عیبت
 اردو نمود و هر چند اصحاب اظهار خوف و احتیاط و عدم طمأنینه و اعتماد کردند پذیرفت
 و قبول نمودند که در دست از مهاره باز دارند و در انتظار باشند تا خبری از وی برسد
 پس با هم روانه اردو گشت همیشه در دست سزایان سپاه قوی و مکریم نمودند
 و در خمیه محبتی سفیدی مخصوص وی بر پا داشتند با احترام منزل دادند و منظورشان این بود که زودی
 مکتوبی برای اصحاب گرفته بدین وسیله بهانه از پادشاه بگریان آید و مقبول و مغزق سازند
 قدر آتش کمال پذیرائی از او بجای آورند و پیرانش مجتبی گشته کسی و غلط و خطا بر او
 گذاشتند و سخنانش نیک گوش فرمیدند و بنده اندرز و ادلائل بجای می دادند
 بسیار محبت و مؤثر بود چنانچه سپاهیان متأثر شدند و نیز از این اعادین خان در
 اندیشه و بیم بود که برآید بحقیقت و مطلقاً پیش از آن متوقف کردند
 روایتی از زمان تأثیرات بیانات وی را جمال اهل در سوره القصر بیان فرمودند و تا آخره حکایت
 و سسران قرار اینهم کار را بروز بعد محول کردند و چون روز برآمد و آنجناب خواست از اردو دور
 حاضرت نمودند و تا سه روز ویران نام روزم مطالعه در امور و قرار داد صلح و مسالمت قیام و کمال
 کردند و در آن سه روز در نماز ما به و اقامه ایس کردند و بخیال و سخنانش نیک گوش فرمیدند
 و از آنرا فرستادند چون اصحاب دیدند که نه از مصالحت خبری است و نه از رحمت و سید اثری لا محرم است

از پیام در آورده باز در کله در شده و حکمران سران زدا بنجاب شکایت و کله
 کرده و او را کتبت. عملات را توقیف خویش باین فرمود ایشان بسازری مشتت گشته و
 بالخره قرار برتار که جنگ دادند که محبتت بر دو طرف تفرق شوند و تفرقی بیکدیگر نماندند
 و از انجناب خواستند که نامه باصحاب بجاورد و نامور دردد که اسلحه را بریزند و اموال آنها را
 را بر جای که انداخته و نقد را بکلیه نموده خانه ای خود تصرف شود تا
 در آنجا در دو روز جمعیت بله و اطراف از آنجا مطلق کردند و انجناب و همراست
 نیز هر کجا خواهند بروند و او نیز بجهان سخن نامه خطاب باصحاب نگاشت
 ولی نامه دیگر مخفیانه و مکرانه نوشت و کذب و نفاق و تزویر و اختلاط او را
 بر شمرده و امر نمود که همی از سخنان اصحاب بشنود و در راه دور در راه
 و هر دو نامور را بجا میستید عابد مذکور که محل طبعش بود تسلیم نمود تا باصحاب برساند
 و حقیقت احوال را بر ایشان کشف نماید ولی بیک فریب و نفاق کرد و از جهت خوبی که
 در آنجا گرفت و طبعی که احاطه نمود مکتوب مکرانه را نزد ستران سپاه نهاد
 و حقیقت حال باز گفت و آنان مکتوب را باز کرده مطالعه کردند و چون در حقیقت امر آگاه
 شدند حاجی سید عابد مذکور را وسیله وصول متقاعد خود قرار دادند و از آن زمان بسیار
 مورد امید و ارادت گشتند و نامه مکرانه را از او گرفتند و نامه را که از تبرقه اسباب بود
 بدستش دادند و نزد اصحاب بعلقه روانه داشتند تا نامور را بایشان داده آنچه در سان
 سید عابد از آن خبر اصحاب باطله در آمده با خبری تمام و او را در کشته در چهار جناح بکلیه نقل نمودند و تمام گفتار
 در روز دیگر او را در آنجا بجا میستند و از آن خبر غافل آنها بکشیدند و او نیز بر آن سید عابد را با خبر
 و او از سید عابد از آن خبر بکشیدند و او نیز بر آن سید عابد را با خبر بکشیدند و او نیز بر آن سید عابد را با خبر
 بنجاب آتشی آقا سید عابد که آنجا بود برودند فارسی نامه

درمان و قدرت خود داشت برای اغفانسان بیان کرد و نصیحت و دلالت و تأمین فایده
 بفرج و تسبیح و ادوات چنانچه از مطالعه نامه و استماع گفتار ایشان بسیار یافتند
 شبانه پیش از رخت از سنگرمای خود و از قلعه خارج و در بسیار بله شدند و بجزد فروشان
 سپاهیان لشکر با و قلعه را تصرف کردند و چون از احوال سکران که پسندش
 در کین بودند راه را بریزند کردند و بعضی از اعداد اردو بر پنهان مسجد برده اعطای
 نمودند تا چارمدا گشتند بعضی با اسلحه که داشته در بر می باشند و چوب
 آله کبرگوبان با حالت یأس و غم که نیاز از گرفته بود مدار نمودند و کیشی
 مشغول شدند و بقیه در حالیکه پیشترشان مجروح گشتند خود را بلند سازند و بسوی مسجد
 جامع که یکی از سنگرمای متین و همین جستان بود شتافتند ولی یکی از رؤساء
 جمعیت قفقزبان حکمران ملا حسن نامی تالیمت خود را با برایش بنامه مسجد رساند
 و اصحاب را که بدان سو میرفتند نماند که در آن حال ملا حسن نامی از اصحاب آله کبرگوبان
 بنامه راه را با گولوشان کرد و ملا حسن مذکور را پنهان گورد ساخت و اصحاب مسجد
 در آمدند و لکن همسران ملا حسن جسدش را برداشته بجای دیگر بردند و بعد از ملا حسن مذکور
 در تحت توتبه خان سکران معاکبه شد و صحت یافت و با شدت و بهت نام بتقرض و ایضا بایان
 نیز قیام داشت و بچند اصحاب از مسجد بیرون رفتند تا چارم منفرد در خانه ما و با خانان
 محقق و متواری گشتند و نظر شدند که از جناب و حید خبری برایشان رسد و در جستجو بودند
 ز روی اطمینان بدست آمد که در آنوقت حسب الامرین نهادین خان و سکران سپاه
 اینوه جمعیت از آحاد اردو در گروه ایالی بسریز بنامه ما و با خانان گشتند و آنچه از در خانان
 بدست آورده گرفت کردند و از بکر کشیده و آنچه از ایشانته و اموال یافتند تاراج نمودند

ولی غالب بانه بجهال و صغاری فروری و ستوری شدند و برخی خود را در خانه یا محلی و پنهان
 نمودند سپس با دیدن خبرگران ^{برادر} آورده شد برای دستگیری زنان و کودکان بنامهای هجاب
 هجوم بردند و نوان و اطفال صغیر و کبیر را اسیر کرده جمع را بستند و هجوم و اسارت
 چندان بغلظت و قسوت شد که برخی از زنان با عدم خویش پرداختند و خود را بجای انداختند
 بپاک نمودند گویند چندین پستان بریدند و چندین طفل ضعیف طوف و محک در آب
 نیزه قتلگ از زمین بلند کرده بسافتی رسیدند آنکه خستند و چهل تن از زنان را در مغاره
 اند کرده آتش زدند و سوزاندند و خانه مادر ابومعی تاراج کردند که حتی چو پرها و تخته های درب را
 از جای برکنند و بردند و محاصره را غراب و دوران نمودند چنانچه سالها با وجود مسکون
 بود چنگاه نعلبه خواجه بختند آنچه بافتند بردند و حلقه را با آتش برافروختند
 سوزاندند و غراب کردند و خاک و خبارش را با باد قفا دادند و تمامت مردوزن و اطفال
 اسیر را مخلوطاً مقید آبارد و بردند و جناب و حیدر با اسیری یکشب در اردو نگهداشتند
 و در روز بعد اعلان دادند که هر که در مقامات مذکور کسی ندانستگانش مقول شد
 برای اجراء قصاص و انتقام در اردو حاضر شود و هر چه خواهد با آنجناب رفتار نماید
 لذا ملا رضا نام برادر عطا باقر بن شهیدی که سابق الذکر کتبت شیخ الاسلام که قاتر و بامر
 آنجناب کشته شد و نیز اقا جان برادر زاده مسکران بن علی صفر خان مقول با یک نفر دیگر ضمیم
 که برادرش شعبان مقول شد با اتفاق بمرغم انتقام بچادر غلظت سلم در آمدند و دست بکار زدند
 و نخست آخوند مذکور خانه را از سرش گرفت برگردنش پیچید و او را بر زمین کشید
 و با کمال غضب وقت مستی بر پایش زوخت که فی الحال میفشارد و میسکند پس از
 چنانچه آنچه از آنست و اسباب ضرب و عرب بدست داشتند بر آنظلم وارد آوردند و این نیز

و به نظرت در این بصر کشیده و در آن حال بهایش حرکت میکرد و توده مولای محبوب خود بوده
 این ابیات بخواند ترک خلق طرانی هوا کا و اینست العیال لکی دراکا فلو قطعنی فی الحب اربا
 لما حق الفواد الی سوا کا و زمان و مردان بسیار دور جبهش گفت زنان و پاکوبان سخنانش
 را میشنیدند و شفت و وقاحت میکردند تا آرزوی باصفاد این جهان بر عباد گذشت و غضب
 یا تیغ بیداد سرش را از بدن جدا نمود پس اشرار و درازلی فی ریز یکپای حسد و بر بیانی بسته
 بگریانی ارتباط داده بر زمین می کشیدند تا به سیر رسیدند و پس از گردان در کوه و باران
 در سب سیر مشهور بزرگی انداختند و مردوزن پهلوانان و شب و صبح گویان با سنگ و چوب
 جسد را می کوبیدند و می کشتند و خاک و خاک را گل و اشیای ناپاک میخستند تا
 زیر سنگ و گل و خاک مستور ماند و امثال و امثال ^{بسیار تاراج کردند و چون کار جمیع}
 بکار سیر را پرداختند و باقیست پیر چینی بنای قتل و قهر کرده و زن و اطفال سیر را همه شمشیر
 و آزار نمودند و کشت در کوه و باران سیر را می گردانند و نمودی چند از تاشانان گرفتند
 و برخی از رجال را در چینی نهادند و در دست و پاگان و باران گردش دادند و انواع شکنجه و
 عذاب برای انتقام بکار بردند بعضی را سنج کوب کرده تا زیاده زدند و برخی را دست و پا
 فصل زده در سارگر دادند و تاشانان بان بیمارگان اذیت رساندند و جسی را
 بقتل آوردند سپس فتحنامه برای سیر و میرزا نصرت الله و والی فارس نگاشتند و
 روز و سه روز سیر را بشیر و معتین داشتند و سر خراب و جید را پست کرده گاه بیجا شتند
 و سرهای شهدای دیگر را نیز از بدن جدا نمودند آنگاه غنیمت و گزین سیر را در جیب از این جهان
 بگریانگه شتند و سارین را با خنجر و گل و کس و دهل در میان افواج سپاه گرفته که چندند

بعضی چینی نگاشتند که دروغهای مذکور با دست خود جمیع جناح سیر و انظوم را از بدن جدا کرد و نیز آوردند
 که در آن اس پست کرده انظوم شهید در مقام مشهور بسته در زیر شالوده میباشند

و برای شیراز رود و منازل را بشتاب تمام روند و دیدن تا آن که رسیدند و اما
 بار واقعات دالی در روز ^{روز دوم از راه شیراز} بسن و شادمانی گرفتند و از شهر بیرون زده بعضی وحشت
 و تماشا می دادند و این پرواقت کیفیت در سپاهیان در شرف باین طریق بود که سپاهیان
 در جلوه و آقا شکر و عقبتان و اسرای رجال مهمان که تعداد از سکن بود مقتصد و منقول
 با قریب پنجاه زن سوار بر شتران برهنه در وسط و محاط با عدد سپاه و در آن شهیدان
 بنیزه ما در اطرافشان و تانت اردو خندان و شادی کنان و در شهر شدند و لای الود
 با شرف و همه اسرار در جلوی عمارت فین حکومتی بجان بجان بتانی و قدیم از بطن سرش
 گذاشتند تا با جمیع عزمین مردان در زمان اسیر و بقت نگریستند آنجا و بکم دی بعضی از
 قتلین اسرا مانند عطا رضا یزدی و شیخای سابق ^{و کمال} آنکه کرامت نهایت شجاعت و عذاب شهید کردند
 و باقی را در محبس انداختند و پسند آن قنوت و جان نمودند که برخی مانند عودی نام خانواری
 علی سردار در محبس خاک شدند و همی دیگر ابرار زهدت طریقی از محبس آزاد و ما
 کردند و از آنجمله دو پسران سابق آنکه جانب و حیدر گشته و از جمیع ^{سختی} عجز و جفاست
 نسوان بعضی غیر زین عودت کردند و عدد مهمانی دیگر گشتن شدند و چارتن از ایشان که عاقبت
 و همی قاسم حسین بن طلیسفی و عطا احمد بودند بطهران فرستند و ذکر آنرا اول را در ضمن و آنجا
 نه بجهت عورتیه سال هزار و دویست و هشتاد و هشت در طهران خرابیم آورد و بعد از آن
 مذکور نیستند در پیشی که در پی روز سپاهیان بخانه ما و با فوات مهمان گشتند در سردار
 میگردند و معطلانان فراری و توادری گشته و در دوران از ایشان بعزم تشکر بدولت ^{طلب} گشتند
 حکمران بطهران گزینستند و در چند نفری آن جمله همگی بچک اعداد استیگز اسیر شدند بکریانی
 نه پیمان که کربانی زین پیمان نام داشت و باسی شجاعت بسیار خود را بطهران رساند و سالها

از بیستم
 از بیستم
 ۴۲۴
 الکلا

در آنجا بماند تا وفات یافت و سائرین را اهدا بکنس برگردانند و شیراز رسانند و اهل شهران
 بکم شاهزاده والی مذکور در فایت شقت و عذاب بقتل رسیدند و اسامی بعضی از شهدای
 مذکور در شیراز چنین است که بان ابراهیم کاشانی ساز آقا شیخ آقایی غازی در نزد خان میرزا
 میرزا آقایی ابوالقاسم ابن حاجی بن اعلی بن ابراهیم ابن عابد بن ابراهیم و برادرش بابا کفایت
 شهدا نشان باین طریق بود که ^{هنگی را در میدان سر بازار خانه شیراز حاضر کرده} ضرب
 وزجر و اصرار درین دترمی نمودند و پیشان نهایت ثبات و استقامت نشان دادند
 لذا انگلی را بشهادت رسانند و باقی سراسر را که از آنکه آقا شیخ و یوسف بودند در شیراز
 بکنند و در بنیر بر روی خان سکران برگردانند ^{چون سلطان را از سیر و سیر کرده بود}
 سرود گوید و پس از استب وین بسیار در جزو شرفتهای بیشمار که بر پیمان زود است از خود
 همگی را چهار کرده و کوچک و بزرگ گردانند آنگاه فرمانند ^{چندان با}
 چوب و تازیانه بزنند که چندان از ایشان بجاک شدند و شیخ یوسف زود را گوشه ببریدند
 و کتانی میرزا محمد در دانه بان سابق الذکر قلعه را در جهان روز اول ورود با ضرب چوب
 بشناخت رسانند و شیرکر عمومی تاج الدین سابق الذکر اولین شهید اصحاب قلعه خواهد
 شد ^{در آنجا کس شهید یافتند و جسدش را در چاهی انداختند}
 و در آن کس ^{بسیار} بگردانند تا در کس ^{باز} یازده تن مذکور که بکم شاهزاده والی با بعضی دیگر
 از کس اصحاب بپهران فرستادند و چون ^{روسی را بآباد و از در کت بکم و اهل ذر}
 در غمره کفایتند و با فاکر جینا مشتهر و چمنی دستور بداشتهند ^{که در آنجا}
 حاکم فیروز بودند پس از و کت اردو با سیران در روس برای شیراز نوعی از قنات
 و شدت و ظلم با کسین رفتار نمود که از شیرش در تواریخ واقعات ادیان کباب است چنانچه

این کس که در اول از قلعه
 شجاع از آنجا کت
 (در میان سیر و سیر کرده بود)
 از آنجا کس که در اول از قلعه
 شجاع از آنجا کت
 (در میان سیر و سیر کرده بود)

چنانچه در روز هریک روایت نامندی داده در کوه و بارندگیها بکلیش سر بر میگردد
 و در روزها چوب و شکر بزنند و از تپهای گوناگون در دست آورند و پس از آن آقام
 پانز در چینی و مار کرده در ب خانه نگردد و در کوه و بارندگیها بزنند ^{مشا} داده در راه و دنیا
 چند گرفتند در مجامع مبرهنه تا شود آورند و آب و نان ^{بسیار} داده و مرغ
 و شکر بچسبند و آن سید جعفر زدی را که از شاه ایران بود و میرزا زین العابدین خان
 قزوینی است هر نام را با او می رسد است عمامه بر سر سوزانده و در حال اشتغال و بسیار
 باران و باران ب خانه نگردد و تحصیل نفوس نمودند و مردم با آن سید مترم سخن و استوار ^{بیک}
 و حاجی محمد تقی (ایوب) را در فضل شری رستان برهنه در حوض آب انداختند و از طرف
 حوض را گرفته از هر طرف همی بدو چوب زدند چنانکه شرف بهلاکت گشت و حاجی محمد تقی
 و آن سید جعفر مذکور و حاجی شیخ عبدالعلی و آن سید حسین را که کتف از علماء و عالم ^{روزها} نیز بود
 چنان بر یکباشند و مالی را اجبار میکردند که جود جود نزدشان زنده آب و این
 بر ایشان میانه آستند و بهر کسی که عقل بجای می آورد و بیج کن از قدرت با ارزن میسداوند
 و آن سید ابوالطالب که خدای مکر را که از تملوین و زندگان نیز و سرورف نزد دولت است
 بود میرزا زین العابدین خان در تفسیر کرده معدن که تریه از توابع نیز است بفرستاد و حاجی
 میرزا شمس الدین روضه جوان از اعدای لود که در آغاز طبع امر حضرت و تب اعظمی در دست ^{شیراز}
 حاضر بود و نزد شیخ ابوالزب امام جمعه شیراز با سوء ادب و حمارت جناب آنحضرت نزد
 سلطان تو چنین گفته گفت برخیز و دست افکارا بپوش ^{مذکور} در دافعه میرزا زین از ارکان عباد و
 عدالتی فرستاد و از آنجا بشیر از رفت و فتوی قتل صحاب را از شما گرفت بشیر زیبا در
 و چهارم قتلشان داشت و میرزا زین العابدین خان از حاجت ^{میر} سید و اراد قتل گذار

را گذاشت ولی او بالاخره کس فرستاد و آن سید ابوالکلب که فخر را در قفسه میسوم نموده پانزده
 ساخت و با بکره بین طریق واقعه قلعه فیروز و امر جناب و حید و اصحابش فائده یافت و تفصیل
 طبع واقعات همتر دیگر را که بعد از واقعه مذکور در سیرت واضح شد در کتب چهارم می آوریم و در
 شهادت جناب و حید در پیچدهم شعبان از سال هزار و دویست و شصت شش بود که ده یوم قبل از واقعه
 حاج علی شهادت حضرت نقطه اولی واقع گردید و فاصله مابین واقعه شصت و هفتاد و سه سابق
 آنکه در شهادت انجناب و اصحابش تقریباً چهار ماه گذشت و در آن هنگام نیز آن مقامات
 زنجان مشتعل و ملتهب بود و پس از حوادث نیریز ناصر الدین شاه و امیر کبیر برای قطع دفع
 اصحاب زنجان در آنجا واقعات آنجا با همام نام قیام کردند

قیام جناب قلا محمد علی (حجت) زنجان و واقعه خطیره زنجان

در آنجا یک نیران ظلم و عدوان در نیریز برای جناب اهتدایی و حید و امیر کبیر گشت
 و بعد از شهادت و جانفشانی در خیزش ترقی و سعادت برادر اوی و موس و نعتیب عیسی با اولاد
 ریاست مدار از خون شهیدان عشق و ایمان جدید رنگین شد تا گویان شوره خواره قویتر
 و زنجیر پیوسته شروع به شغال نمود و عوام را در تنگنا زنجان گشتند و بارکان اجتهاد در ریاست از دست
 بسته افتند جناب قلا محمد علی (حجت زنجان) که سالها در کینش بودند بر فاستند و برای
 او و اصحابش خوشتر بیار شدند و انجناب چنانکه قبلاً اشاره شد در کتب سوم در تفصیل حواله
 خود ایم آورد عالمی شهیر از ائمه جماعت و از ارباب مسند و انادات و حریت در ریاست
 بود و بجزط و روح و تقوی و اسلوب خصوصی در استنباط فروع احکام و افتاء شهرت داشت و هم
 غیر از آرا مالی زنجان در پی اعتماد و اعتقاد و اخلاص با سر برکت نهاد و جان نثار می کردند

علی در سواد و فیه با وی طریق رقابت و مساوات پیوند و از شدت نفوذ احکام
 و مزید خلوص ارادتش ایجا بر نفس و عداوت استزد و ندوز طریقیت و عقیدت
 نارب بوده نسبت با دشمن صلابت شده و بالا غزه نزد محورش و ایامی میوزا
 و قاسی سعادت و سگایها کردند و موجب میل و اقتضای شاه و وزیر ویران توقف
 در آن ساختند و گمان خود او را در حسن اوقات دانند و آنگذین انداختند ولی نشانی
 و کفاح اعدا منقرتی نیارود بلکه موجب زبردت و فحاش شد و شاه و وزیر
 بوی علاقه و قلبتیر حاصل نمودند و بر نفوذ او و اخلاص معتقدتیش میفرود و بزبان خلعت
 و نشان و لقب و زمان عودت کرد و با ثروت و عظمت و نفوذ و قدرت زیست و اجتناب
 و اتباع و اصحابش از اعمال و احوال علی السواء و حکام قبول ظلم و در افتت و تقاضای
 با یکدیگر سخت کاره و متنفر بودند و بی پروا سادی اوضاع را بر میبرد و با حریت
 فکر و نوانیت ضمیری که مخصوص او بوده حقایق مستوره دین بین و مخالفی احوال
 همیشهایان و زما مداران ملت و آئین راهی واضح در روشن می نمود و هر دو رسته
 از عقیدتین بر او سخت پشیمان و همین وی صید او در کین بودند تا آنکه در ایام
 اشراق نور و ضیاء و ارتقاع حقیقت از حضرت رب العالی از افق شیراز چنین واقع شد
 که احمد نام و آرف از اهل زبان که از اتباع وی بود بشیر از رفت و آنگتاب
 بصحابتش سرافند نزد آن بزرگوار و بزرگوار و احمد مذکور روح طیب
 گذار و مصارف بدیه روحانیه استشمام نمود و سپیده صبح در است را دید و محل قرار
 آنحضرت را شنید و بجزش رسید و روزی چند بسره در موقوفه نانی گودید سپس در ادم
 بقدرت زبان سر برود و توقیعیاتی بنام برخی زرش هر حکما جوی داد تا با

تا بان برساند و او شب تمام راه را در پیش گرفت تا در دو نمود و توقیعات را بعلم
 ایصال داشت و از آنکه تفسیر بنام سید محمد دیگر برای میرزا ابوالقاسم و هم برای شیخ الاسلام
 و اخوند خانی شیرازی و سید عبدالواسع بود که از طراز اول عالمی از کجا و الله
 حسودان دشمنان جناب حجت قرار داشتند و در هیچیک از ایشان از مطالعه توقیعات آثار
 نشاط و حیات بروز نکرد و گفته اند میرزا ابوالقاسم فرموده اند که در روز آنحضرت نوشت
 و نام آنرا در باب گفت و در مباح و محاسن در محضر اجماع خود قرائت کرده متسخرگان میخندیدند
 ولی تا اینکه توفیق بدست ملا محمد علی در مسجد هنگامیکه از اداء نماز فارغ شده پشت بر کعبه
 در روی کعبه اصحاب مشغول بدس بود و قریب چهار صد تن از زن وارد در محضرش حضور داشتند
 رسید و نظارش بر خلاف بجز نماز آنحضرت افتاد دل از دست داد و عقد در بای حیرت
 گشته خیره بر آن رقم نگریست و چند بار از جای برخاسته بگیر کشیده باز نشست و در کلمات
 منسیده و مضامین بدیهه تفکر نمود چندانکه حاضران متحیر و مضطرب شدند و در اندیشه
 زویر شدند که آیا چه عاده عارقه العاده اتفاق افتاد پس ناگهان سر برافراشت
 و انگشت بر دیوار کشیده عباری برگرفت و خطاب جمیع نموده گفت ایگی
 بشارت باد مولی و منتدای کل ظاهر شد و اکنون باید دید که دل را بدینسو باز کنیم و اگر ما
 بقدر این عباری که بر پشت است قبول نمایم ^{تشریح منتهی برام باشد که مانند مشایخ و در بیشتر}
 خادیم و همانا علم من نزد علم او مانند شناسایی ^{تشریح منتهی برام باشد که مانند مشایخ و در بیشتر}
 آتش با نادرین را بر چید و بکلام پرداخت نظام طلب الله لیل بعد الوصول لی المدلول ^{تشریح}
 و در شب التلم بعد الوصول الی المسلمیم مذموم تمثیل است و کفنی در وصف و هیچ آن بزرگوار
 گفته دیانات بدیهه بر ایشان بخواهد پس نامت آن چهار صد تن بدلائمت وی در

بابتی منزه نگشته و بعد از تفرق مجلس شاهین بنامین از همایش اجبار کردند و هکلی علیه ایمان
 این امر را برگزیدند و در یک روز شب تقریباً سه هزار تن در ایل ^{بلد} در روز شنبه
 آمدند از میان یکی از مراکز ^{بیت} گروید و گنگو ^{بیت} فریب ^{بیت} طغیان نام ^{بیت} افتاد و در ^{بیت} البشاره
 البشاره گیش ایل پیش رسید آنجا ^{بیت} جناب ^{بیت} حجت ^{بیت} مشروطه ^{بیت} فاک ^{بیت} در ^{بیت} وصول ^{بیت} تسبیح ^{بیت} و اقبال ^{بیت} خود
 و همایش ^{بیت} دست ^{بیت} ملا ^{بیت} اسکند ^{بیت} نام ^{بیت} شیراز ^{بیت} فرستاد ^{بیت} تا ^{بیت} برفت ^{بیت} زیارت ^{بیت} آن ^{بیت} کورده
 فائز شده ^{بیت} سر ^{بیت} و ^{بیت} تقدیم ^{بیت} نمود ^{بیت} و از آن ^{بیت} پس ^{بیت} مستند ^{بیت} فائز ^{بیت} تقیبات ^{بیت} و ^{بیت} نزهات ^{بیت} فلیت ^{بیت} پیش ^{بیت} بحجاب
 حجت ^{بیت} رسید ^{بیت} در ^{بیت} روز ^{بیت} بروز ^{بیت} در ^{بیت} عرفان ^{بیت} و ایمان ^{بیت} جدید ^{بیت} ترقی ^{بیت} ای ^{بیت} کرده ^{بیت} و ^{بیت} اشیا ^{بیت} و ^{بیت} آنچه ^{بیت} ای
 و از ^{بیت} یافتند ^{بیت} در ^{بیت} هر ^{بیت} یک ^{بیت} خط ^{بیت} و ^{بیت} مناجات ^{بیت} و ^{بیت} شئون ^{بیت} علمی ^{بیت} جدید ^{بیت} را ^{بیت} در ^{بیت} مسجد ^{بیت} شمس ^{بیت} جمیع
 و ^{بیت} کفر ^{بیت} با ^{بیت} کت ^{بیت} با ^{بیت} لب ^{بیت} و ^{بیت} نژاد ^{بیت} اول ^{بیت} پسند ^{بیت} می ^{بیت} خوانند ^{بیت} و ^{بیت} جناب ^{بیت} حجت ^{بیت} بترویج ^{بیت} شعائر ^{بیت} سببه ^{بیت} هر ^{بیت} وقت ^{بیت} و
 چند ^{بیت} آن ^{بیت} از ^{بیت} شرب ^{بیت} و ^{بیت} قلیان ^{بیت} منع ^{بیت} و ^{بیت} نمی ^{بیت} کرد ^{بیت} که ^{بیت} مردم ^{بیت} در ^{بیت} بازار ^{بیت} با ^{بیت} حرمت ^{بیت} استعمال ^{بیت} و ^{بیت} قلیان
 نداشتند ^{بیت} و ^{بیت} این ^{بیت} امر ^{بیت} سبب ^{بیت} شد ^{بیت} که ^{بیت} بهانه ^{بیت} دست ^{بیت} افتاد ^{بیت} و ^{بیت} مخالفین ^{بیت} وی ^{بیت} از ^{بیت} علما ^{بیت} افتاد ^{بیت} و ^{بیت} با ^{بیت} یکدیگر
 متفق ^{بیت} شده ^{بیت} و ^{بیت} حرکت ^{بیت} و ^{بیت} تسبیح ^{بیت} مردم ^{بیت} نمودند ^{بیت} و ^{بیت} بابت ^{بیت} بحجاب ^{بیت} و ^{بیت} همایش ^{بیت} را ^{بیت} با ^{بیت} پیرایه ^{بیت} های ^{بیت} بسیار
 نشر ^{بیت} دادند ^{بیت} و ^{بیت} در ^{بیت} چاپ ^{بیت} نشان ^{بیت} ستید ^{بیت} مجتهد ^{بیت} و ^{بیت} میرزا ^{بیت} ابوالقاسم ^{بیت} محمد ^{بیت} در ^{بیت} معاندت ^{بیت} و ^{بیت} معارفت
 از ^{بیت} حکیمان ^{بیت} مست ^{بیت} از ^{بیت} بودند ^{بیت} و ^{بیت} شورش ^{بیت} نمودند ^{بیت} و ^{بیت} شاه ^{بیت} و ^{بیت} حاجی ^{بیت} میرزا ^{بیت} آقا ^{بیت} سی ^{بیت} از ^{بیت} او ^{بیت} شکایت
 فرستادند ^{بیت} که ^{بیت} عقیدت ^{بیت} بابت ^{بیت} را ^{بیت} در ^{بیت} بحبان ^{بیت} مست ^{بیت} کرده ^{بیت} و ^{بیت} احکام ^{بیت} و ^{بیت} قوانین ^{بیت} آن ^{بیت} آئین ^{بیت} را ^{بیت} لغو
 ساخته ^{بیت} و ^{بیت} قدرت ^{بیت} و ^{بیت} قدرت ^{بیت} فائده ^{بیت} فرا ^{بیت} بس ^{بیت} نموده ^{بیت} چند ^{بیت} از ^{بیت} علما ^{بیت} و ^{بیت} مجتهدین ^{بیت} در ^{بیت} رسوم ^{بیت} دین ^{بیت} تبیین
 نزدیک ^{بیت} است ^{بیت} آثاری ^{بیت} بر ^{بیت} جای ^{بیت} نماند ^{بیت} و ^{بیت} افکیتات ^{بیت} و ^{بیت} جعلیات ^{بیت} بسیاری ^{بیت} نسبت ^{بیت} دادند ^{بیت} لذا
 شاه ^{بیت} و ^{بیت} وزیر ^{بیت} او ^{بیت} را ^{بیت} بپای ^{بیت} تحسین ^{بیت} طلبیدند ^{بیت} و ^{بیت} برخی ^{بیت} از ^{بیت} علما ^{بیت} و ^{بیت} اعدای ^{بیت} نیز ^{بیت} بپای ^{بیت} تحسین ^{بیت} شتافتند ^{بیت} تا ^{بیت} با ^{بیت} او ^{بیت} معار
 فت ^{بیت} نمودند ^{بیت} و ^{بیت} حکمت ^{بیت} شاه ^{بیت} را ^{بیت} از ^{بیت} او ^{بیت} باز ^{بیت} دارند ^{بیت} و ^{بیت} چنان ^{بیت} کردند ^{بیت} که ^{بیت} در ^{بیت} حال ^{بیت} شاه ^{بیت} از ^{بیت} او ^{بیت} طالی ^{بیت} پدید ^{بیت} آمد

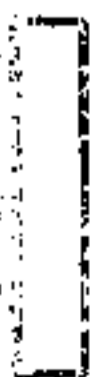
آمد و میرزا انیسری علی حکیم اظهار نمود که تا متجدد علی موجب اختلال احوال زنجان گردید ولی چون بانها
 و وزیر ملاقات و مکالمات نمود و مجلسی از علماء زنجان در عرض نزد علمای طهران با حضور شاه و وزیر
 بدار استند صحت عقیده خویش و بطمان مستریت علماء سواد را مدلل نمود از وی
 سر در شدند و با عزت و احترام تمام چندی در طهران بزیست و قبل از غرض میباشند زنجان
 احمد طرف سابق الذکر از نزد حضرت رب اعلیٰ توسلین باورد که ویرا

باعتبار حجت منقحر ساخته مخاطب نموده نامور داشتند در زنجان با واه صلوٰة جمعه بردارند
 همیشه از طهران زنجان رحمت نمود اصحاب زنجان مراسم استقبال و تلبیسات و احترامات عظیمه
 بجای آوردند که دلیل بر بزرگی خود و قدرت عظمت و کثرت و اعدای مذکور را

تشکر و انبساط در کانون سینه شکر گردید و او با جلال و کبریا زنده بر سابق در منفر خو
 قرار گرفت برای اطاعت امام زبور خواست بصلوٰة جمعه سپردارند و امام جمعه مانعت
 و مقاومت نمود در سر چند آنجناب نصیحت و دلالت کرد و خواست بنوع سلامت باطاعت
 ابر آنحضرت موفق گردد و نیز گشت و امام از اصرار و ابرام باز نایستاد بلکه بر دافت و عظمت
 پیغمبر و لاجرم اصحاب باعمال قوت برداشتند پس از مقاومت و مدافعتی که فیما بین ایشان
 و حاربان امام واقع شد اصحاب علیه کردند و آنجناب منصب امامت جمعه را تقرب نمود
 و امام مذکور محروم و محزون گشت و با جناد و غضب شدید برخواست
 و بکویت شکایت و تظلم برد و حکام شی جناب محبت را بدار انگور و حرمت و حاضر نمود
 و علی انشاء بامر خواست اصلاح ذات البین نماید ولی در پایان مجلس چون آنجناب بدخواست
 که بکنانه خود در ویرا مانعت کردند و در در انگور نگه داشتند و چون که اصحاب غیور
 خیر یافتند از رفتار حاکم بر افتند و از شدت حمیت بر ابر داشتند از

و در این زمان که در کربلا اتفاق افتاد که امام زبور خواست بصلوٰة جمعه سپردارند و امام جمعه مانعت و مقاومت نمود در سر چند آنجناب نصیحت و دلالت کرد و خواست بنوع سلامت باطاعت ابر آنحضرت موفق گردد و نیز گشت و امام از اصرار و ابرام باز نایستاد بلکه بر دافت و عظمت پیغمبر و لاجرم اصحاب باعمال قوت برداشتند پس از مقاومت و مدافعتی که فیما بین ایشان و حاربان امام واقع شد اصحاب علیه کردند و آنجناب منصب امامت جمعه را تقرب نمود و امام مذکور محروم و محزون گشت و با جناد و غضب شدید برخواست و بکویت شکایت و تظلم برد و حکام شی جناب محبت را بدار انگور و حرمت و حاضر نمود و علی انشاء بامر خواست اصلاح ذات البین نماید ولی در پایان مجلس چون آنجناب بدخواست که بکنانه خود در ویرا مانعت کردند و در در انگور نگه داشتند و چون که اصحاب غیور خیر یافتند از رفتار حاکم بر افتند و از شدت حمیت بر ابر داشتند از

و در آن رسیدند که حاکم بجزیک علی در آنست که بعد از آن مرستند و در وجبات
 شتت خط برایش فرادسم کرده و اجرم حبس - در آنکه در شتت نقد و فلان همیشه را
 از حاکم طلبیدند و او حسب تحریر علی مانعت نمود و اصحاب قیام کردند پس از نمازعت و مبارزه
 با عمال قدرت وقت او را با خود از نزد حاکم بیرون برده و بخانه شش کمال اهلان رسانند
 و بر اقب و عمارت شش است گماشتند و علی با امام حسب متفقاً شکایت شاه و وزیر گماشتند
 و سر عرض داشتند که اداء صلوة جمعه بوجوب زمان شاهی و حکم برایش حق خلق امام جمعه است
 و علامت علی بفسیر حق بصرف قدرت وقت تصرف نموده و علی و محبت مسلمانان این خوا
 تواند تخر کرد و بوجوب خویشی خواهد شد پس با دولت علامت علی را از زبان خارج و تقیم کرد
 نماید و با نسیان دهد تا همه سلیمان و علی از جمله بیرون روند و حاکم نیز شرمی از ما وقع بدست
 فرستاد و شکایت از جناب محبت و اصحابش نمود و این اخبار و شکایات شاه و وزیر سخت
 تغیر ساخت و مصافقا علی ذلک چون در آن ایام حسب حکم حضرت رب ^{شاهی} اعلی از صفهان بعنوان
 و در آن بقصد آورد با بیان میآوردند حاجی میرزا آقاسی حسین صلاح دانست که در موقع عبور حضرت
 از حد و در زمان جناب محبت در طهران تحت آنکها باشد تا آنوقت با ت و مناظرات هم که ایمن
 شوند لذا قلیح خان نام کرده نامور داشتند که خلفه آنجناب را دستگیر کرده بشتاب تمام بپرا
 برونند و در طهران فقط دوی از خدمتش با او بودند و نزد حاجی میرزا آقاسی وارد کردند
 و حاجی در ملاقات محبت شش ذکر شکایات علمای زمان و ماجرای آنها را نمود و همی تا نصف خورد که چنین
 عالی چرا متابعت سیدی مالتی نماید و در حاوی مقبوضه نشکنند و او حاجی را برآهشت که محبتی را
 گرد آورد تا با وی مناظره نموده محبت طلبیدند و حقیقت عقائد و مصادیق اعمال
 خود را با اسس نظام برین نمود چندانکه کل تقاعد شدند و از مقابلش باز ایستادند و حاجی



خود در ظاهر با او ملاطفت و حمایت مینمود ولی در پی ملاقات و تفقد میکرد ولی چون داشت
 که با بی شکرانه بر خلاف ^{مصلحت} سفر می نمود - مساعده کرده کینه و عداوتش را در دل داشت
 و در خانه محمود خان نوری کلا تر طهران تحت مراقبت فرزند داد و احباب اعیان در خانه
 احسبایا نموده از ملاقات و مراد او پیش استرازی بستند کیفیت جوش و خروش
 حجت و اصحاب در و ابلستان را با حضرت بشر عظم در هنگامیکه مظلوم را با قدر میمان
 میروند و آنجا درخت نظر و تیسبان بود قبلا آوردم و در وقتیکه از ما که بر آ
 وی صادر شد و این مضمون مندرج بود سوگند بنده است اولی که در زمان ازین
 در باب تکلیف خود نودی فضل است از جهاد ثقلین و در ایام شهادت و توفیقش در طهران
 با سباب و وسائل که فراهم بود شرف زیارت مقام عظمت جمال الهی ناز می گشت
 و لطیف قلب و تلی خاطر حیایف و تقویت روحیه در استقامت و جانفشانی حاصل میکرد
 و نوبتی اصحاب زمان سفیری زرشان رسانده و دستور و احکام خواستند و او توسط
 مراقبت و ماسکند و اقامت کافه سابق الذکر عالییم و احکام بدیهه را بر ایشان رساند
 که اطاعت و اجرائی نماید و بدین طریق قریب یک سال در طهران توقیف بود و در ایام
 واقعات طبری حوادث را می شنید و آنسوس میبرد که رفتن آنجا و نصرت اصحاب
 برای وی مستعد در غیبت و چون در جواب بجزم الحاق مجانبه فله از طهران میگفت ششده بیایم
 و هشاره بانان میفرماند که حضرت بنابر احوال و در زمان با خواهد شد و لاجرم برخی از اصحاب
 در زمان از آنجا بصدوقیه اسباب بدیده و حوائج ایام گرفتاری بر آید و مویای میسند
 داد و در طهران بود که محترمانه بدو در زندگانی گفته دستش نزد کارهای اینجهان فروماند
 و تحت دو بهیم برای دیگری گذاشت و گذشت و حاجی بزرگ آقا میسند صدقیت برای

برای ابد افتاد و انتقام امور فکری و کسوری بکینت و باو خبر رسیده بآنست که امیر نظام بهرام
 اصد و دستگیری و افتاد دست پس روق از وقت رغبت شمرده با ناطق سواره با دو خادمش
 از طهران بزنگان مانت و چون منزل فرتم دره رسید خادمش که طائی ولی عطار را برای اخطاح
 مؤمنین و مجتهدین بفرستاد و او را بعضی دیگر از احباب مادی شده در بازار خاکنیزه و انجمن
 را با وصافی عظیم و مقامی کریم یاد کرده بشارت قرب در دوش را دادند تا مردم جشن و شادی گیرند
 و که بازار پر بندند و احباب برام پذیره و استقبال را بنایت اکیال بکای آوردند و کسی
 تا نزل مذکور با استقبال شتافتند و حاکم بزنگان ^{کسیر} سلطان خان محمد الدوله
 قالی محرم شاه ^{چهارم} مردی شفاک بود هر چند در ظاهر اظهار محبت و احترام نسبت بجناب محبت می نمود
 ولی در باطن از او خوف و بیم و هلاکت داشت و از ^{همای} همای احباب بیجان و غیب آمد
 و حکمای همانند سابق آنکه از نزدیک تر بکینت کرده اند اورداد که در خیابان کرمانی ولی مذکور را گرفتار
 نموده و در شکنجه و عذاب ماسته زبا نش ^{را} بریدند در آن هنگام جناب محبت با محبت کینه
 روانه شهر شدند و در بین طریق قربانها برای قدکش حاضر کردند و تمام جمعیت احباب از خانه
 و سوان و صغار تا خارج دروازه بله اورا پذیره شدند و قربانی بسیار از دروازه تا در خانه اش می
 نمودند و او با اسب سوز و اجمال تمام بر جای خود قرار گرفت و شور و شغف اصحاب بسیار بود چنانچه
 بندهای بله بیگفتند آن ریف مصری سوگینان آمد آن باو صبا سوسی گلستان آمد
 بعد از بصدقت نرسد زمان باید گفت بشری شد ما باز بزنگان آمد و اختیالات ^{صیانت}
 متوالیه پر جمعیت داشتند و محبت و اتحاد فارق بساده فیما بینان نمایان بود و در هر روز جمعی که
 بسوی برای ادا صلوة جمعه می رفت سینه الی چهار صد تن احباب سواره در تمام ^و و ^و و ^و
 اورا با ^{چهار} ^{صد} ^{تن} ^{مؤمن} ^{ند} ^{نام} ^{ده} ^{فایسکه} ^{سوار} ^{بودند} ^{بجلیل} ^و ^{استرام} ^{بمسجد} ^{میرودند} ^و ^{ایام} ^{مجلسه} ^{در} ^{بازار} ^{ای}



برت مناعت نسکروند و اینحال جزو جهال حسدی برقرار بود و خون خداوت چسباند
 در عروق ملاحظه بگویند و او ضایع و عودت زمان نیز ^{ملاحظه} ملاحظه کرد
 و بتدار بست آوردن بنانه و ایضا ط میزان را زنده کرد میسر و در وقت ^{تجدید} در وقت امکان پر بسته
 با حساب دستور تعلیم میداد و نصیحت و عظمت بسکرو که زنده از زمانه از شما صورت بگردد و چنان
 نشود مباد از شما نسبت با جدی ضرب با تو این تفتیری رخ دهد و یا از زمانه شکایت
 سواد شده در ارجح کبھی خارج شود باید با همه دوران باشید و مانند پدر انسرزده در باره و
 خویشتان و ذبا که یک معاشرت نماید و لذات است احباب در کمال کون و سکوت و سلامت
 بودند ولی رقبه او اهدا پر بسته برای تهیه خاطر و طریایا برایشان میگوشتید و چون پس از واقعه
 قلعه مازندران علماء و حکام در همه نقاط ایران بمکافحت با بابیان پرداختند در زمان خصوصاً
 علماء و حکام بنای بهانه جوی و اینچنین ^{نشد} در داشته و مقرر شد در بعضی که برخی از اصحاب کلک
 اصحاب قلعه مازندران رفتند و بعضی در صدد تهیه حساب و آلات دفاع و حفظ خود برآمدند و
 اینمقال از ایشان بسیج هوش بر رسید بشتاب که عمر جاودانی کنی هم شتم و خازده سرفانی کنی
 صیاد اولی ^ن چنگیز آید زنده بگذرد زندگانی کنی و آثار حاکمیت و غیرت و حب نصرت و شهادت
 از سب ایشان نمایان بود ^ن آنکه شروع حاکم منتهی در آن حرکت کرده شروع بچنگیزی با احباب نمودند
 تا ناز با نگرار روشن کردند و در همان اوقات قضیه ابرخ داد که ناز رفتند را بنامها برافروخت
 و آنچنین بود که روزی فیما بین دوش از ابنا اصحاب با تنی از ابنا معاندین منازعه واقع شد
 و بر روی از اثر ضربت آن از کت استیجا رسید پس گروهی از معاندین پیرامون آمد و پسر
 مجتهد شده با انتقام برخاستند و خواهند هر دور گرفته بدار آنکه کشند و اینضارب گرفت
 و آنکه که ^ن ضارب بود گرفتار شد اورا زنده مکران برده حساب استیجا بر انداختند

و جس از نامورین حکومت برای دستگیری ضارب شتافتند و او را یافتند و بر جای وی
 پادشاه را گرفتار کرده و در آنکوه برده و محبس فلکند و بیعت و جبر ملبسی لغو و گرفته
 مستغیر نمودند ولی جوان مذکور را قریب یک ماه در محبس داشتند و اصحاب از بابت وی
 در اندیشه و تاثیر و تشبیه بودند و حاجت نزد جناب حجت خواش و اصرار نمودند تا به کام
 برای استخفاف محبس گناشت و مصحح و تبیین داشت که به مقام صبیح را با بر روی و فتح در محبس
 داشتن با آنکه نابالغ است و در تعلق بولیش در رد مخالف احکام شریعت و منافق در شریعت
 و عدالت است و در حالتیکه ضارب بهت نیامده دیگری را بر جای او نتوان آورد و مبارزات
 قرارداد و مفاد لا ینفذ و از افرین را اصل گذشت و توسط میر جلیل نام که از ویران مشهور
 و از اصحاب پر قوت و قهر بود با مسدودی دیگر بنیستاد و حاکم پسر از مظلوم مکتوب
 جوابی تشبیه و تفریق اسلوب گفت و محبس اجازه خلاص داد و میر جلیل نزد جناب حجت
 کرده احوال بیان داشت و او مجدداً نامه عادی پسند در عظمت و کله شکایت و نامه
 در استرخاص عبد اعلی نام محبس نمود و ملبسی لغو نیز برای دلخوشی او حاضر کردند و توسط میر جلیل
 و حده مذکور روانه داشت و او در این کت بر شدت عیسرود و نامورین را با بر دادند
 و فراتر از حکومت نسبت بجناب حجت کلماتی گستاخا دادا نمودند بکدی که میر جلیل را حاجت
 تحق از دست رفت و مانند لیت غضبان استفتاد و شتابان در بر محبس شدند و در
 بموانان حکومتی نموده فریاد بر کشید که هرگز آزادی گشته شدن دارد قدم نزد محبس گذاردیم
 از جوانان پای جبروت و جبارت پیش گذشت با ضرب و عرب برانند و خود محبس رفت ^{العلی} عبد
 محبس و نیز سایر محبسین را هر که بودند کلاً و کلاً از قید و بند بر آورد و با خود در محبس
 بیره زبیر و از مقابل دار آنکوه جمعیت جوانان و در میان گذشت و کل محبسین نیز با او

میب داشت بدو زنده از پهلوان اسد آرزو پرسید که کجا و چه قصد میسر وید او در جواب گفت
 برویم حجت شمارا گرفته خدمت آقایان و علی بریم پس بر صلاح بی اختیار شده بر آشت و یک
 جوش کتوف سجد زور آوردند با هر نفس دست بکتابه نموده با ندای صاحب الزمان
 یا نکره بی امان حلا کردیم چنانچه غیظ را از شجاعت شردند و میرعب داد گرفت روی بفرار نهادند
 ولی پس از آنکه دانستند که ایشان چندین بیش نیستند بگشتند بجا است حلا آوردند و پهلوان
 اسد آینه فرورد با بر صلاح مقابل شد و با آنکه سپهر برای دفاع بر سر کشیده داشت بیک ضرب
 تیغ وی از پای در آمد و خاک ذلت افتاد و باقی پهلوانان و اشهر از ضرب شمشیر بشمار
 هزیمت یافته متفرق گشته و در آن حال که پهلوان اسد مذکور افتاد و بر صلاح با کتابه
 در مقابلش ایستاده همه بر صلاح که باین رسید بود خود را حال ساخته شفاعت کرد و صلاح
 شمشیر بگرفت نمود و از آن پهلوان اسد را بجا خود برده مانند مادر هر دو پرستاری کرد و
 زخمانش را معالجه نمود و از آن طرف اشهر در حال ذریع محمد نام توچی از فدائیان هماب که
 تنها بونی برفت امتداد کردند و بفریب بیشتر زوش را شکستند و جرح بسیار دارد آورده
 او را در آن کور که کشیدند و حاکم در آنجا حجت را نگویش کرده از غده غلیل ای چنان نهم
 شدید و مکه که در آنجا حاضر بودند سخت دردم کشیدند و عقید مجتهد روی شیخ محمد کوه گفت
 بدگو و من کن تا خلاص شوی شیخ بتسبیته دستم کرده گفت ای و جان ز زبان و اثر نقیله
 الزمان که اینده غسته ز ابر با کردی من بگو و چرا بد گویم پس سید جواد بگفت تراش در آورده
 با قوت تمام بر شکم شیخ فرود کرد و حکم قتل داد و حکران خود شمشیر کشید و جان
 بر زمین شیخ فروخت که از گوش تا گوش برید و فرزند او تا مردم با جملع ^{در آن کور} کشیدند
 با نزار حربه با او را بگشتند و در انبیا نباری تیشه چنان بر سرش کوفت که بر زمین

نشست و نتوانست بروی کشد پس از اتمام کارش را عریان کرده و در میدان آن قاپو میگذرد
 و این واقعه در چهارم حجب هزاره دویست و شصت و شش که روزی قبل از ورود جناب آقای سید یحیی
 حمید در ارباب غیر زبده واقع شد و شیخ محمد زکریا مستبین شهید از اصحاب واقعه زنجان بود
 و شهادت او فتنه عظیمی شروع گردید و در آن طرف جناب محبت و اصحاب پس از فراغ از نماز
 چون از واقعه مذکور خبر یافتند و ایشان با بیت و غیرت و شدت تمام سعی در حمله و تهاجم
 بودند اجازت داد و در پیبرد تا با سحکامات موافق خود پرداختند و پس از این واقعه
 عدالت و محبتت بین بایه و طرف مقابلشان در میان کمال شدت قرار گرفت و او را
 در شب در روز بیخوش بود که با بی با بیت آورده با قنات نامه بقتل رسانند آورده اند
 که پس از آن هر که از بایات را که همه روزه در پای دعا جناب محبت حاضر میشد و تکرار میکرد
 در طرف مقابل بود و بعد قتل مادر برآمد تا شبی که آن ناتوان در خواب بود با شش بر سر کردن
 و در آن وی گذشت و خود بر روی آن تکرار گرفته چندان سختی نمود میفرمود تا مادر را خفه و هلاک
 کرد و در صبح باج بوم بعد از آن سکین را خبر داد چه چنین گفت پیری را کشته بیاید در میان
 برایش کرده بریم بخسرابه بیداریم تا جانوران حیدر شکر آورده چنین کرده و با یکدیگر و حضور صاف
 سینه چیده اهل را تسلیت و تکریم بر قل و نوب بایه همی کرده و میگفتند که جواد است هر چه
 تقدیر بر بایه شود در حجب اجر بسزل و سب و خول که است طبل و سبیل بگرد و او را جواد
 روحش میباشند و حاکم نیز شکایت بجهت زشت

حقا و صحت و صفا کت و دولت با اصحاب
 زنجان و توانای عساکر از طرف

چنین است که در روز چهارم از آن و سالخه در حضور ما و درت و درت

و عدت اصحاب جانب حجت و مقاماتهای متناهی شان با حکومت بود باضرالدین شاه و امیر کبیر
 رسیدیم و اندیشه ایشان فرا گرفت و مناظر و اوقات فله طبری در نظرشان مصور گشت و حال امر
 بتجیر سپاه صدور یافت و با میر احمد انان فرمان رسید که تهیه جمعیت استعداد بیند و با بنوه جنگجویان
 شهری و عده وارده از اطراف معاومت باینه پرواز و با قوی و سر باز و سوار پی در پی برسند
 و جانب حجت و اصحاب ^{یک} هجوم و حمله دستگیر و سرکوب نمایند و بموجب تجیر علمای زنگبان
 سادی کردند و سادی گرفته و حاجی علی کبر نام جارچی را در بازار ماند خستند و به این طریق مذاکره شد
 که ابتدا مسلمان حکم دولت و علمای این شهر که هر که خواهد مال و عیالش در امان باشد از جانب بایان
 بیرون رود و در طرف مغرب شهر محل گیرد چه که همین چند روزه سپاه مسلمان از طهران میسریند
 و از همه جای در پی میآیند و بایان را قتل و غارت میکنند پس هر که در جانب بایان باشد خوش صدر
 و مال و عیالش غارت و اسیر خواهد شد ^{بجای مسلمان} حکم حاکم و میرزا و مجتهد است که از اطراف بیرون
 حجت متفرق شوید و بیزارای جویند و پناهنده بمیرزا ابوالقاسم و سید مجتهد گردید و آقا جان و مال
 هفت و نعلت خواهد شد و استقامت لدا آرزو در زنجی واقعه عظیم رخ ^{و در} آثار مستحضر
 از هر کرانه نمایان بود و صدق بوم بقر المراسن خسته و آتیه و آیه و حاجت و بنیه و بوم تقابل
 کتل مریضه عمارت عیان گشت و فرزند و پدر و مادر و برادر و خواهر و زن و شوهر و سایر
 مردم از یکدیگر جدا شدند و بنوعی رحمت کردند که وقت حمل شیادان آتیه نه اشتند و بسیار
 از خانه ما با آتیه بر جای ماند و بوم فصل من انفریقین تحقق یافت و گرده بابتیه حسب المرسوم
 خود صد و یکتیر ^{تعیین} مرتفع کردند و جمعیت مقابل همی بر ایشان سب و لعن نمودند پس از نظر
 علماء و حاکم مسکین اکید بقبری و سموات اطراف زنگبان رفت و کور و کور بزرگی جاد بایان صحیح کردند
 و در ^{مقبره} کثیری فراسم آوردند و در فرج سر باز و سوار آوردن بایان نیز رسیدند ^{و آنگاه}

و سایر ائمه و حاکم کبر بر قتل نهب و استیصال با بیان بستند در دسترس تمام جناب حجت اور با حضور و اجتماع
 اصحاب و احباب داد و بر سر بر آمده در نحو بیانات عرفان و ایمان شرعی مذکور است و علمای
 و دولتیان ^{عنان گفتند} ایشان نصیحت داده اند که در کوهان امان و عیال خود هستند اولی آنکه سیاه و روی
 و اطراف متفرق شود و آسوده باشند و مرا: هزار جای گذارند چه که اعداد منظوری غیر قتل من
 ولی اصحاب سخت متأثر شده اگر بستند و اظهار داشتند که دست از دست ما نکشیم و از قتل ما
 نشویم و در سبیل الهی جان و مال و عیال فدای ما کنیم و بی استقامت حکم کرده است تمام سوا قتل
 پرداختند و بی صلاح چلبی از اصحاب نه آنجناب اجازه فرمودند که بقلمه سستی بقلمه
 حلیمردان خان که در داخل شهر شامل عبارات حمینه و رفیه و استخوانات حینه بود درود کرده متصرف
 آرند و حسن و پناه گاه خود سرور دهند مخصوصاً زنان و اطفال در آنجا مقرو سکنی گیرند
 و آنجناب اجازه داد و اصحاب چنان نمودند و خانه های سکون خود را بکین نقطه همس داده
 و عده اصحاب که بجز اینها ^{بسیار} بستند به بریدن نمودند و ادوات و آلات ضرب و حرب کرده آرند
 و ضروریات و احتیاج بسیار جمع و ذخیره نمودند در ^{بسیار} اشکانشان ^{بسیار} اشکانشان ^{بسیار} اشکانشان
 انداخته سوزاندند و ایشان سخت متأثر و خسته شدند و استیضای نام مستخدمی از اصحاب از
 آقای حیدر اجازت گرفت که تنها در آن کوه حله برود. حاکم را دستگیر کرده بقلمه بیاورد و ^{بسیار}
 بسوی جناب حجت رسید و مانعت فرمود و این قصه را حاکم بشنید و از قدرت و دلیری
 اصحاب بلزید و چنان بر رسید که میخواست از زبان بگیرد ولی علمای و ارباب مانعت کردند و دلدار
 نصیحت نمودند گفتند اگر چنین کنی سبب نزد قوت و اطمینان بابتیه شود و بیهوشی مسلمانان
 در شکسته و پیشی کردند تا بسرم در جای خود بماند و سستی از سلیمان همی را با خود همس راه کرده
 اظهار دلیری نمود و بفرم بجوم و تصرف قلعه ز قسولی در این طریق به حق از اصحاب که با شمشیر و

در وقت دستگیری بر فتنه تصادف کردند و از شاهانه هیئت و هیبتشان چنان رسید
 که بی اختیار روی بگریز نهاد و در حالت درنگ نکرد تا بماندش در آمده در راهیت و طبعیان
 یافت پس بکم حاکم ^{چنان} ~~عظیم~~ ^{بسیار} بیان مذکور چندین بار بقصد نصرت قلعه
 و قلع بر اصحاب حمله کردند ولی از انطرف بستر جناب هجت عده از اصحاب بمقابلهت و محاربت
 میرسیدند و مقابلهت و دفاعت میبردند و بر اعدا غلبه یافته لشکر و نهزم می ساختند و
 احوال چندی بدین طریق دوام داشت و جناب هجت پوسته با اصحاب بند و دستور میدادند
 که نظرها را بر حفظ عیال و اطفال و مدافعه از خودست و عقبه قتال و جهاد ندایم پس بایستی ^{میکام}
 از خویشی استناب و احترام کرد و مدافعه بجوی شود که قتل واقع نگردد با کجک پس از
 چندی اردوی دولتی از طهران رسیدند و سرتیب سید علیخان فیروز کوهی با چهار فرج و بانو
 وارد نخبان شد و دیگر سرتیب صدرالدوله صفهانی رسیدند و او سرتیب فرج صفهانی بود و سرتیب
 امران و و عهدای ایسر نظام از ناموریت خود صرف نظر نموده بزبان برای گنک قوای موجوده
 و قلع و قمع اصحاب حاضر شد و تا مدت قوای زبور ^{تخته} شده شروع بهما حمله و محاربه نمودند
 و شبانه روز پیا در پی محاربه بود و اصحاب با نعره یا صاحب الزمان دلیرانه مقابلهت و دفاعت
 نمودند و انبوه لشکریان و خونخواران ملامه و قلعه اصحاب را سخت گسود داشتند و بعد روزه هنگام
 جنگ ویران قتال شدت اشغال بود و از دو طرف نفوس بسیار معرض هلاک و بولار و بویست
 و اسواق شهر لطمه مار و دمار میگردید و در ^{اصناف} ^{انواع} جناب هجت نامه بنام و وزیر ^{باش}
 و کسر تیغ صبح و پنج را بیان و عیان داشت که مارا نظری فرسائل دینیه نیست و سر جنگ
 و نواح با اعدای ندایم و طرف خصمت با اعدای دینی هستیم ^{نجد} در ایام حیات محمدشاه چند بار قلعه

حاکم را اغفال نمودند و بر ضد ما برانگیختند و مقصدشان آنکه ما را مفید و مقصود بنمایند حال اولی
 چنین است که همه در دو از آنجا که بر سینه در جایش مجسمی از طلا نشینند تا با هم مناظره
 و مباحثه کنیم و حق با طرف باشد شاه و کسی نصرت نماید عدالت حق جوی را پیش سازند
 لکن یکت و نامحبت را احوال حکمران در بین طریقی گرفتند و بزبان برگردانند و نامردی
 گشتند و مکاتیبی مجبول شستل بر مطالب حوش و مهول از قول او شاه و وزیر نوشتند
 و منقرباتی بستند که ایشانرا حشت و اضطراب انداختند ^{لا جرم دو فوج دیگر با توپ}
 گسیل زبجان داشتند و امر شدی نمودند که سرعت کار صحاب را خاتمه دهند آورده اند که
 چون آنجناب از شاه و وزیر مایوس شد نامه بسزای دول در طهران رساناده تظلم نمود و لذ
 طرف بعضی از سفرانمانندگان بزبان فرستاده ^{برای تمام حکم و نزاع} خلاصه اوضاع و محالته نمودند و او با ایشان بستن
 داشت که منظور مسائل و نیت است و ما دانسته فهمیدیم که حضرت قائم موعود سلام ظهور
 نمود و با آیات قرآن و شواهد اخبار و برهان مثبت و دلائل سیداریم اگر قبول کنند زهی سعادت
 و آنا مبارک می کنیم بدین طریق که آتش افروخته در آن میسرویم تا هر که بر باطل است خسته
 و پراکنده گردد و گویند که پس از ختم واقعه زبجان و شهادت آنجناب و اصحاب رضی از سفر
 برای کسیر تاخند و در راه پرف تونیخ و آخر من ساختند و با کجکله در آن احوال جناب
 حجت باز دستور داد تا همه اصحاب و اصحاب در یکجا مجتمع شدند و بر کرسی بر آمده پس
 از ذکر مواعد و بیانات چندی در صلح و صلاح و بر و تقوی شرحی در باب حدیث و عدت ^{۱۸۵۱}
 و قرب هلال ماه شب و بلایای عظمی و در فضائل صبر و رضا و ثبات و استقامت
 در شقاقت آورده فی سبیل الله و شطری از واقعات ارض کریمه و واقعه قلعه طبرسی بیان
 کرد مسیبه ^{۱۸۵۱} شدید القوا شیر حسین گفت ای اصحاب چنانچه در قرآن است لا اکره فی آلکم

فی این شباید کسی را در زمین اگر او اجبار نمود و اکنون مبادا شما مجبور بوقف این باشید
 چه اگر این جنوع اجبار و برخلاف رضا و اختیار واقع شود معتبر درگاه آنی نیست و تمام
 زحمات و مشقات هر دو بی فایده گردد و نیز مبادا گمان کنید که چون از اصحاب قاضی
 بشیر بر قل این عالم غلبه خواهد کرد لادانته چنین نیست بلکه کرده اهدا شمارا میکشند و اموال شمارا
 بدارت ببرند و اگر خواهند سرمای شمارا بیشتر میبرند و خیال و اطفال شمارا اسیر می کنند
 مگر خبر نیافتید که در مازندران با اصحاب چه کردند مگر نه این است که مولای محبوب ما در پنجه ظلم ظالمان
 دستگیر و محبوس و اسیر می باشد و این را بعین همین بدیدید که مؤمنین را در سبیل ایمان افتاد و امتحان
 بسیاری است تا غریب شده پاک و محترم گردند و تا اگر بر زمین بیرون بود و شمارا در عقب بلیات و آفات
 بسیار صعبی است که بر نفس ثابت قدم در ایمان ایستادند بر جای بمانند انیک راه خروج باز است
 و مخفی و اعیان در فحایت سهولت می باشد اگر طاقت قتل دارید مرا با این بسوز اهدا تنها گذارید
 هر یک راه خویش گریه چه که ^{فایده} قتل این امور خیر است و رضا و خورسندی با قدر و قضی میسر شود و ^{در این}
 و این بیانات را تمام کرده عبا بر کشید تا هر که خواهد تواند بدون محبت و شرمساری خویش راند و در
 پاک بیرون کشاند آورده اند که قریب هزارتن چون قوت یافتن بی در پی اهدا و صف و ذلت
 اولیاد دانستند و یقین بوقوع بلیات گوناگون نمودند دست انجناب را می بوسیدند و فرستند
 و چنان اظهار میداشتند که بجز دستور اوردی میروند و از ^{بسیار} عده ^{بسیار} تقریباً دو هزار نفر
 با استقامت و وفای بر جای ماندند و اظهار داشتند که تا مقام ایثار جان و عیال و اطفال دست از
 گوازی کشیدند و انجناب چنین کرت بلایق مذکور با اصحاب تکلم و عظمت نمود تا شهادت
 در میان ^{بر یواز محبت و محاظ} بر یواز محبت و محاظ ^و واقع گردد پس قده مذکور را خطاب نمود و مجدداً دستور
 داد

بجزن مسلمانان بیایند و در معرکه خودم کشته شود بر جنازه آنها نماز خواندم خوانند و بگویم بیایم و بگویم
 با آنجناب مشورتی برداشت و عمارت پیشند و در این بر سر جانم ناز محمد و کینه ادا شد و افرخت
 و سید گفتند بگویم در این بر آتش زده و فحشیت جواد و حکم قاتل بابا بتیرا گفت تا بتی می رساند
 که پسر آتش مبارز انداختند و قریب رسیدند و کان متعلق بیایند و فرقت و قتل با گویا
 اصحاب تیر انداختند و غیره کردند و سازشها تا ناظر آتش گشت و با بشارت رفت و سید میگوید
 خود بکس خود برگردم سر و پیشانی کشیده قرآن را چپ در است حمل نمودم شمشیر بر روی
 زانو نهاده بر سگویی در بزار آتش گشت و همی از فراتان حکومت و فدای از پوچیان و انجمن
 از سر دربان دورش مراقبت و عمارت نمودند تا در از مابان محافظت کردند او در آنمیان
 مردم را همی ترغیب بجواد نمود و از سخنانش همه سرشار ذوق جاد شدند آورده اند که لا
 در چنان حال دوتن از مابان یا صاحب الزمان گویان شمشیر برهنه دست رسیدند و فدا ذکر
 همیشه ^{مخالفه} و همی ^{مخالفه} شمشیر زده شدند و دیدند سخت رسیدند و پوچیان یک میگری گشتند و دیدند
 سید نیز با خود و از خانه گشتی شد و از آنمید مابان کسی بر جای مانده آنرا فحش نامی توچی
 از اهل لور و تیسره که با جرئت و عمارت بر جای آید و دانست که یکی از عنوان بابیه در افراسیابان
 بود فدا و با خود فرستند او را کلمات داده بلفظ خود بودند و فحش بی یک مذکر پشت در
 مستقیم میگوید مانند تا چون اندکی خوف داشت و سید از درون خانه و لطف در نگاه کرد و سید
 کیستی تا با و مکتوب با دشمن و از شدت خوف در او باز نکرد با مخالفت معجزه و نشویند
 چگونه گفتند و در این باب سخن مگو دشمن من فحش بی یک توچی هستم پس سید در خانه باز کرد
 و چشم فحش بی یک توچی روشن افتاد دید زنگش ساخت و مانند زعفران شد و همی که
 و امروز

سید گفت آفرین بر تو که در آن کردی اول گفت فقط دو مرد و یک زن با بی بیش نبودند سید
 پرسید که آیا آن عاقلان فرستند در این وقت فحش بیک بیخاقت گستاخ شده پرسید عاقلان که این
 سید گفت بابان فحش بیک گفت آقا سید بدان در میان همه این مردم کسی مانند من دشمن بابان بود
 لکن الان بتو میگویم ملعون کسی را میگویند که گفتارش بازقارش در احکام و دستور خدا باشد
 کند شما در صورتیکه خود حکم جهاد دادید و بخش زبان را بهم زدید برادر از برادر و پسر از پسر
 جدا کردید و واقع بر دل مادران و خواهران گذاشتید و دولت و حکومت را از عیال منزجر و خوار
 کردید و بازارها و کالین را آتش زدید و خودت گفتی جهاد است و هر که مخالفت کند کافر است
 اگر این کلمات را از طریق دروغ و عدم حقیقت گفتی پس مورد کلام خدا شده که لعنت است
 علی القوم الظالمین و اگر راست است از راه حقیقت گفتی پس مطابق حکم حق است خود کافری
 سید بدو گفت مگر در آن خوانده لا تقوا بایم الی الله که فحش بیک بدو گفت مخالفت
 و جهاد است مگر در آن خوانده ام ولی این را میدانم که خداوند در قرآن فرمود الا ان
 اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یسئلون و نیز فرموده یا ایها الذین اذعوا ان زعمتم انکم اولیاء الله من
 دون الناس فتمتوا الموت و اینک آثار را در آثار محمد علی و صاحبش دیده
 کتبتون می بینم چنانچه شواهد طایمان و یقین و ایمان بین در پیمان هویدا و اعلام تزلزل و
 و کذب و هر یک در ناحیه احوال شایان هر دو پیدا است و او بر آشفتگی گفت ای ملعون این پیمان است
 که سید گفتی که باقی است بقیه از این نیارده بشیر بر کشید تا او را بفرستد رساند
 کلاه بپوشید خود را بماند انداخته در عیب و در اندرون پیمان شد و فحش بیک روی
 او را بپوشید و بجز جانب حجت رسید و سر تسلیم و فداکاری برداشتش گذاشت و با دشمن
 رفت و در آن وقت که او را در آنجا دیدند و او را مستقامت و زود تا تمام شهادت نمودند

و با بقیه چون بسوخته را محاربه پیش مذکور گم شده طرفین نیز بخوبان یعنی اصحاب جناب هجت و
 مردان بگرای دیگر گوچه ما در احوال مسبور را بر یکدیگر بستند در وقت آمد ^{مستطوع}
 گشت و مشهور وقت شد طرف شرقی در تصرف اصحاب و غربی در تصرف اعدا بود و در
 را که از در و دره دران تا در و ازه تبسیر شهر را بدو قسمت جنوبی و شمالی منقسم داشته از
 و دیاری بر کشیدند در آن منفذی بود که طرفین یکدیگر را میتوانستند ببینند و بآید
 طرف در و ازه دران و سارین بطرف دیگر اقامت داشتند و اصحاب کب و شغل بان را
 موقوف کرده و اشیاء و گاهنای خود را انبار و ذخیره نمودند و اما دکانهای اعدا یعنی بار
 و برخی بسته بود و اصحاب ماکولات و با محتاج نمیزدختند و بدستور جناب هجت تمامت
 اصحاب مانند یکت ممانعت شدند غنی و فقیر عالم و جاهل مونی و خادم بانو و خادم ^{مرا}
 بودند و ^{مرا} ماکولات و طبیرات ذخیره را در میان گذارده بمصرف برسانند
 در آغاز بیایرت که اصحاب بعد از ترتیب سنگر با تنظیم ضرورتات و امور داخل شدند برخی
 از اخصیای مقررین در امتحان افتاد و بعضی بال پانز از توفیق کمال باز داشت چنانکه از طرف اصحاب
 خارج شدند و اصحاب بعضی پانز اگر فتنه بسنگ و فاک کشیدن برای سنگر ما ببار و
 چون مستعد با کار حاضر و آماده شدید وقت با محتاج و وقت گرسنگی ^{نزد}
 زمان بهانه مختلفه خارج میشدند و تهیه با محتاج میشوند و اصحاب در جمع فاندای خود در یکدیگر
 کرده وقت و آمد داشتند و در اوائل ^{مرا} اوقات از این بهار آنانکه با اصحاب خویش بودند
 داشتند گاهی فتنه و یاب میشوند تا آنکه در ^{مرا} اما یکدیگر برای یکت جناب هجت
 تهیه کرده گوسف گشت و سبب شد که رفت و آمد با اخبار بآل موقوف گردید و اجتناب

بود و بجزت کز پیش آیام میگفدانه بنوید عزت و اکرام و اعطای مال و مقام بفرقیقت و بر آن
 داشتند که بزم قتل او شد و خویش را در زنی نسوان در آورده در زیر چادر طباخی تفتنگی حاضر نمود
 و باین زمان در مجلس وعظ آنجناب که آن آیام مبارک بگناهش انعام می یافت و در آنجا
 وعظ همینکه دست بکار کرده میخواست طباخی را بجانبش کشد و دم بعضی از نسوان ملققت شده
 تفتنگ از دستش کشیدند و زن در دستش بختی کرد بسیار زنده و زرد آنجناب
 کشیدند و در مقابل او مشافیه اظهار عجلت و زاری نمودند دم از توبت و انابت زده با تفریح
 و استرحام در خواست عفو و بخشایش کرد و از ویس که کندگان و طریقی که ویرا اغفال نمودند باز
 گفت و آنجناب در آنجستید و او بعد از چندی از میان اصحاب بدر رفت و بعد از آن واقعه
 مابین اصحاب و او در آنجستید و طرفین در هر محل مرتفع دور هم جمع شدند و در آنجا سنگها
 ساختند و جناب بخت بر یک از سنگهای اصحاب را بدست ویری از ایشان سپرد و نوزده
 تن را درخت و فاش گذاشت و قریب سی و یک سنگ بدین کیفیت در جانب اصحاب بود
 و در هر یک از آنها ^{در بعد از} نوزده تن بر بایست یکی از شیخان اصحاب انابت داشتند نوزده نفر
 دیگر هم معادن بودند که مراقبت و مجاربت نمودند و باقی اصحاب در اطراف میگشتند و در
 آنجا ^{سنگها را در زمین نوزده تن قرار دادند} و نوزده تن از شیخان اصحاب نوزده سنگ بسیار
^{که در آنجا قرار دادند} و نوزده تن از شیخان اصحاب نوزده سنگ بسیار
^{که در آنجا قرار دادند} و نوزده تن از شیخان اصحاب نوزده سنگ بسیار
 و همین گشت در سیس بر کل و وزیر جناب حجت دین که نام ^{مستور} نوزده تن نامور در ارتکاب کول
 و مستور و بای ای اهل سنگ با بودند و نوزده نفر از مؤمنین و مستورین بنفیش و باز دید سنگها
 و ایصال او کرده و مستور و طیفه داشتند و آنرا از عنوان رسولان میخواهند و عده از اهلین

و مال گذشته در برای قربانی در راه حق حاضر گشته و احوالت نذر و سارا فرض و قلم انشا گشته بودند
 و در تمامت سنگر ما هر شب بعد از بیداری اسم باب پنج نیت مناجات و تفاوت آیات بدیه
 میخواندند و هر سنگر را ذکر مخصوص بود که بگفتن بعد از اسم محمد فود و دوبار میگفتند و بعد
 دیگر بالاتفاق نیت میخواندند و او میکردند توبی سفیری از نزد حضرت اعلی برایشان رسید
 و اجماع کرد که شب در سنگر ما پنج ذکر آنکه اول آنکه اللهم انی استغفرتک و استغفرتک و استغفرتک
 جمعیت بیکدیگر نود بار بگویند و در هفتاد و یکبار تمامت اصحاب نمره اولی
 رعد آسا بر کشیدند و از عرش صیب آنگهان چنان دشمنان را ترس زد گرفت که با حال
 وحشت و لرز از خواب بستر بسته بجا درنگ بماندند و در وقت در جوار دار بگور گریخته
 التجا بودند بعضی از شدت بیم و ترس بگفتند رسیدند و همی بقرا اطراف زبان فراری
 و متولدی شدند و در همین آن احوال همه روزه برای تفریق ساختن اجاب از طرف
 حکومت و علماء در سنگر و سایر نهادان نذاه ترفیه و تاملین میدادند و وعده وعید میدادند
 تا هر که در اصحاب خواهد تواند از مسرکه بیرون رفتند بگفتند خویش پر دوز و در آستان
 اشغال نیران مدارات مذکور و موفقی که همسوز دوماه از آغاز فتنه نگذشت در محبت و هم
 شعبان بشری که شکر بی خواهم آورد و فاجعه عظمای شهادت حضرت نقطه اولی در تبر
 واقع شد و اقا سید حسن یزدی برادر انا سید حسین کاشان حضرت جابر از زبان
 بگریختن سوزن برفت و اهل اردو از فاجعه مذکور با خبر شدند و علماء
 با هزار عیش و شادمانی در سنگر ما در گفتند ما صادی اند خسته اطفال کردند و قلوب
 اصحاب را بکلمات و اعلاناتی مکررین شکسته نمودند و بگفتند طریق متجاوز از سه ماه
 در گذشت در میان بود و محلات آنها صحن دوام داشت و کلمه از طرف اردو چون

Missing page

Missing page

Missing page

Missing page

Missing page

Missing page

Missing page

Missing page

Missing page

و همبیت را تقویت نمود چون یکی منزه شد از بسگر گشت پس آنجناب کس دستداد او را
 حاضر کرده و وقت طلعت خناب نمود گشت مردی در دستش ^{در دستش} و دشمنان چنین دلیری نکرد که تو کردی
 بگویند چه پوشی از خود تا با او از مشارکت با جهاب در محاربات و ابراز قدرت شجاعت
 و شجاعت چه آرزوی و منظوری را در ضمیر گرفتی در انحال چشمانش اشک آلود
 رفته و در این امور است و جدایت من بوده که از هم گشتم ^{در دستش} حمایت کنم از
 حامیان حقیقت نصرت نمایم و چون اندیشیدم که مرا نپذیرد و در سنگر مشارکت نماید
 لباس برداند پیشیدم آنگاه سوگند داد که ویر از مشارکت در محاربات منع نماید
 پس آنجناب ^{در دستش} عزت نموده نصیحت داد که در مقاتله قانون دفاع و انصاف را
 مراعات نماید و او را استعمال نام کرد و او مدت پنجاه جهاد میکرد و تمام اتفاقات
 و کسبها را تحمل نموده اغلب روزها در مواقع سخت و فراغت شمشیر و سپر بر سر گذاشته
 خواب میکرد و در او اخرا یام دشمنان دستند که زن است و سنگامی که همی از جهاب
 محصور او داشتند با کتکهای و اثر حال نزد جناب محبت رفته اجازه قتال و دفاع طلبید
 و آنجناب از جهت بزرگواریت اجاب و مشامه حالت محبت و ایمان و خدا کارگزاران
 جهان رقت و آثار داشت که نتوانست حکم نماید ساکت ماند و استعمالی
 و داشت رخصا و اجازه داشت لذا بیرون شتافت و با هفت نفره متوالیه با حساب
 الزمان بجهت استقامت محصورین و دستر داد سنگر ها از ضالین حمله برد و شجاعت و
 قوت غریبه ظاهر نمود و سنگر گرفت و در سنگر چهارم و چهار باران گلوله
 مینماید و مرغ بر خوش باشین آبی پرواز کرد و پس از شهادت چون زمان سپید
 بود

نمود جسمی کثیر جهتی با هر چه میگردد و در امثال این نوع شباعت در شادت اصحاب
 خوف پیش علم در قلوب غما لغین نشست و از استماع خبر مختصر و با صدای محقر از ناچاره نشان
 و آسایش و استعزاز ندانستند ولی کم در ششوب ^{اشفاق} بران مکاره و شدت محامره
 از حمیت صحابه نفعی که ضعیف و لحنان بودند خارج شدند و قده ^{و اجناس نماز تهنیت} کثیر با گلوله
 تشنگ و نوب مقبول و یاد ستیگر گشتند و آنانکه از اهل زرکم باقی ماندند در او آخر ایام عدو
 سعید و اندی بیش نبود و در غنای قلیل از جهت کثرت مدافعت و شدت شغایت
 ذلت و قلتشان در نظر اعدا نمودند و آن اعدا دشوار بسیارند از شدت و کمان برد
 که ^{با بیان} نذایات دیگر پیوسته ^{ایرادی} گنگ اندامی و قوی و کمالات بر ایشان رسد و لذا
 پسر از غلبه و ظفر چسبند بی در پی از طهران مدعی گلبیدند و یکت عمده از اتمام
 اصحاب شب در این بود که خواهرهای و در دور قلعه را از دست کنند و برای محافظت
 از اعدا ^{باید} کارهای میکردند و اوقات فراغتشان را صرف دعا و مناجات مینمودند و با کمال
 وقفت مران ^{عجب گویا بود} از طول مدت همراهی بر میباقت شدند
 و محمد خان ^{و محمد خان} در این چنانچه گفتم ^{بسیار از} فسخ از نسبه روزی بطریق مکاره در این وقت
 برای تهدید و ترغیب متوالی و اصل از طهران خود را ناچار از خانه دادن باقی بید لاجرم
 تبری ^{تبری} اندیشیدند راه حیل و تزویر پیش کرد و صلح و سلامت روی را نشان داده مکاره
 ترک گفت و شایع ساخت که شاه از واقعات گذشته صرف نظر کرد و در واقعات
 دائی بران و نیز نیز ^{بغنی} مایل بار و کوشی و آدم کشی نبود و لکن جمعی و بر ابر آن داد شدند
 و اینک از مقاومت ^{است} مستیصال ^{باید} بمنصرف است ^{چه} که دانست ^{بیشتر} از مقصدی ^و می

نمود جمعی کثیره همدی با هر چه گذشته و از امثال این نوع شجاعت در شادت اصحاب
 خوف پیام صلیم در قلوب ضالمین نشست و از استماع خبر مختصر و با صدای محقر از ناچاره شان ^{بیکرنگینه}
 و آسایش و استعزاز ندانستند ولی کم در شوق ^{اشفاق} بربان مبارک و شدت محاصره
 از جمعیت صحابه نبوی که ضعیف و الحیان بودند خارج شدند و قده کثیر ^{با کلوله}
 تشنگ و نوب مقبول و یاد ستیگر گشته و آنانکه از اهل رزم باقی ماندند در اواخر ایام عدوئنا
 سعید و اندی بیش نبود و پانصد و قلیل از جهت کثرت مدافعت و شدت شجاعت
 زلفت و قوتشان در نظر اعدا نمودند ^{بسیار} آعدا دشمنان بسیار پیدا شدند و گمان بردند
 که ^{با بیان} لذایات دیگر پیوسته ^{امدادی} کمک اعدای و قوی و محاربت بر ایشان رسد و لذا
 پانس از غلبه و ظفر چسبند بی در پی از طهران مدعی بلبیدند و یکت عمده از اتمام
 اصحاب شب در روز در این بود که خرابیهای وارد و بر قلعه راست کنند و برای محافظت
 از اعدا فداکاری میکردند و اوقات فراغتشان را صرف دعا و مناجات می نمودند و با کمال
 و اقبیت مران همگی هم ^{از طول مدت همراه و شد اندی بر بیجاقت شدند}
 و حقه فان محو چه از طرف چنانچه گفتم ^{پس از فتح و تسبیح روزی بطریق مبارک و آرزوی هر چه}
 برای تهدید و ترویج متوالی و اصل از طهران خود را ناچار از خانه دادن با بر نعلب رسید لاجرم
 تدبیری اندیشیدند در راه حیل و تزویر پیشه کرد و صلح و سلامت روی را نشان داده مبارک
 ترک گفت و شایع ساخت که شاه از واقعات گذشت صرف نظر کرد و در واقعات
 داند در آن وزیر نیز ^{بغف مانل بارو کوشی و آدم کوشی نبود و لکن جمعی و برابر آن داد} داشتند
 و اینک از مشاومت ^{و استیصال بایه منصرف است و که دانست} است از مقصدی نامهربانی

گفت ایجا الامیر مقام دیداری و پر بهیسه کاری اینجا است را که در مصائب طاقت فرمای
 فیه با خون خویش و خیال و اطفال پریش شهادت بر حقیقت امر مریع میدهند اهدی از دور و
 نزدیک منس کریت و مارا مقصدی بر مصالح دین و مملکت نه و خدین منضمین این فتنه را
 برانگیختند و مارا منهد شردند و دولت و دولتستان که موقوف با جوار حق و عدالت اند احقاق
 حق کردند و آنچه بشه و وزیر گناشتیم اقصائی نمودند تا آنکه حق لفظی و اعدا ^{و اده} نص و
 دنیا و احوال ما بر آید و مارا محاصره کردند تا چار برای عبرت است بداند پروا ختم
 تا کار ما با بیجا کشید در این وقت محمد خان از معاوش خود پرسید جواب این سخنان را چه
 گوئیم گفت جانی جز دم شمشیریت پس در پیش صاحب قرآن ظهور و نیز مکتبش از آرد و
 اراده داد و محمد خان با جانب عین تمام حکم داد ریش در پیش آید و او را با دیگران
 بکس انداختند و اطفال هر کوریک زبان ندای یا صاحب الزمان کشید و جانب قلعه
 دیدند رسیدند و تقب که ایشا بر جیس نمودند و فطایک تن از اطفال بنام محمد علی (استاد
 محمد علی حداد از بقیه استیف قلعه زمان) نبات همیشه بقلعه رسید ما جری را برای جانب
 و اصحاب محروض داشتند نیز در همان روز که متار که جنگ بود امام قلی نام از اصحاب را براد سلیمان
 فریب داد و بهانه آنکه از او سوالات تحقیقات بدهی نماید از زود اصحاب بطرف سیستان
 خود برده آن علوم را بسختی تمام دریدند و قلعه قلعه نمودند و مجوسین مذکور را نیز شهادت دادند
 بعضی را و در شب برتن مالیدند و در آفتاب بداشتند تا زود و کس بسیار برتران
 نشست و چون افروز ^{بسیار کرده بود} بقاوت و این نمودند در این وقت جناب محبت اصحاب را جمع نمود و کجا
 از ادای خطبه و شکر حضرت ائمه که سعادت جانفشان برای در حضرت صاحب الزمان رسید

در هیچ تا نزد علو روند و پشت فرج دیگر نذر تا عروب و خود نیز پسته با
 پیش از باره تشوین و تسریس و تطبیح و تهدید میکرد و افواج سپاه این و انبوه جنگجو بان مذکور
 تحت امر حکیم آهون در جلوی عراده های توپخانه کمره بسوی قلعه و سنگرهای اصحاب رفتند
 و با اینکه در یک قدم عراده و توپخانه ایشان کرده حرف می نمودند معذرت که همه اوزار
 همت بر تسخیر گماشتند و اینجاست محاصره قلعه و هجوم زدود و عملیات مستعجبه یکماه دوام
 داشت و روز بروز از عدت و قوت اصحاب کاسته شد و گرسنگی و سستی ایشان شدت
 و زیادت یافت و از انطرف بر او داد و استعداده مخالفین بی حدی گشت رسید و غرض
 از پشیمانی یافت و این تمام عمارات اصحاب بیشتر شد تا آنکه نمدت عماره دو بر قلعه دست
 یافت و ذخیره گاهی که در آنها بود بمصرف آوردند و بیجا گشت سنگرانی که خالی از نفوس اصحاب
 مانده در اقصین مستول و بگرواح و از میان رفته بصرف نمودند و در سنگری بد سنگری
 داخل شدند تا آنکه چند سنگری بپشت اصحاب باقی ماند و انبوه مخالفین بقرب فاذ جانب حجت برسد
 آنرا محاصره کردند و در صدد بودند که بالاتفاق در آنها بریزند و بجانب چون حال را بدست آوردند
 ناچار خود شمشیر بپشت گرفتند و با اصحاب حکم جاد دادند در جلو افتاد و اصحاب از عقب بگمانین
 حمله و هجوم بردند و آنرا چند فاذ عقب نشاندند و بی در بگورده جنگ گلوله بر بازوی و
 اصابت کرد چنانکه استخوان را در شکست متلاشی ساخت و جراحت و الم چنان سخت بود
 که بجانب از کار افتاد و از پنجاه و سه ریش و سمیت اصحاب خبر یافتند و در پیرامونش
 جمع گشته و اظفار سوگوار می دادند و فریاد می کردند و در این هنگام با دست
 بجای آوردند و با اصحاب لادری کرده تشوین و تسریس بر جانفشانی نمودند و در این هنگام که

بودند و بپایندگی و خانه با قدرت کردند و تمام در خدمت نذر زمان و اولاد همایون را اسیر کرده
 بودند و بکثیر و آرد بیشتر از هر کس دیگری بودند و در میان طبقات است و در میان ایشان انبوه
 و آن طبقات با اهل رقیه که در برداشته در بر او گشته نشسته در صحرا بدون خیمه و محفظه خود را
 بجای میسید و در میان بودند و در زمان پست اطرافشان بس در شام گفتند که آید من
 انداخته گفت زمان در قصر کمان شادمانی کردند و در آن طرف اصحاب سرباز دستیارانی
 بر قلعه در خانه هموار خانه حجت سنگر داشتند و به پنج سمت منقسم شدند که هر سمتی نوزده نوزده نفر
 و در هنگام دافغان از جمله آن در هر سمتی نوزده تن جدا شده و یکدیگر را گم گشته با و با همین
 متابعت میسوزند و استقامت و شجاعت اصحاب با اینکه جمعی که در ایشان شنیده
 شدند و در آن غارت زیاد بار دور سنگ و در آن راه گم جمعی غیر تلف شدند و کار بمقام رسید که
 صیقلیست با آن توپخانه توپها را بر جا گذاشته رفته و در آن در هر طرف سنگر زد و در دوشهر گشته
 و قوای اردو خراب شد و کله فاسخ خسته و نوبه گشت تا چار بزگیان سپاه در کمان
 بدر جمع کرده شهر را در استقامت و شجاعت ایشان اصحاب بیان کرده اظهار داشت که با همه
 و استقامت و ادات و ادات و افراد سپاه جنگی کار آفریننده در مقابل آن گروه خوار و درین شده ایم
 بیکدیگر با همه شجاعت و قهارتی که با ما داریم و با ما سرور چنین اتفاق کرده منقسم شدند که نشهرها تا
 فاز جانب حجت سنگر گای اصحاب زنند و آنچه خاندانها را در سپاه حامل است منقسم
 سازند و سنگر گاه برزور توپ و باروت با فک یکسان نمایند هر قدر که با آنها
 ترتیب داده و در آن شهر تقسیم کردند آنچه دستور مذکور تمام خانزادی نامیده تا خانه حجت
 منقسم شدند نزدیک شدند و مقصد از آنجا تا نایز خراب کردند

گفت آید شهادت نزد یک شد و شما باید برای اسارت در چنگ اعدای بدین حاضر شوید
 و آن زن بیچاره در تبریز اسارت داشت تا که آن گلو در ظرف اعدا رسیده او را بنا کرد
 هلاک انداختند و طفل را بجز آتش افکنده برفت و آنجناب از ملاحظه منظره سخت متأثر
 گشت و نهایت با عالم الحجابات نموده اظهار داشت ای محبوب بیچاره از آنم که فاش با بیان
 بیخ شدم خود را با آنچه مستحق من بود در معرض فساد گذارند زبان راه دوست بودم
 و در میان این درین سخت متأثر و متنبه گشته بعد و جمله و حکوم عمومی بر او داشتند
 منع نموده گفت دست از انتقام بکشند و شهادت و دفاع ز قمار کنند و با نظری
 همه روزه بهم بیویت و مسکن بماند دوام داشت و ماهران از سپاهیان برای تخریب خانه
 و سنگرها و زمین را لغت میزدند تا بمزلی که اصحاب سکونت و سنگر داشتند برسیدند
 و در آنجا باروت گذاشته آتش داده خانه را خراب و ساکنین را هلاک می نمودند و چون
 دست می یافتند مردمان را و سگیزه زنان و اطفال را اسیر و تمامت اموال و اشیاء را غارت
 کرده حتی چه بهای و تخمه مارا میبردند و اشیاء قیمتی را بر باران تقسیم میزدند و هر کوزه سهم و تعدی بر زنان
 و کودکان روا داشته در صیقل خاز علیا مکل میشد اوند و دختران بالغ را
 در شهر و خارج بتمن جنس میبردند و یا بقرای اطراف فرستاده بفروش می رساندند و آنچه
 از مردان در مدت محاربه اسیر کردند جدا از فرزندان و چه پس از فرارشان با طراف
 دستگیر و گرفتار نموده بقتل رساندند یا سیر بریدند و یا سیر باران نیزه پیچ کردند
 و کثیری از جوانان در موقع اسارت و شهادت داد قوت قلب در شادان داد اوند گروهی
 از ایشان را در میدان وسیع نزد دار انگور امیر صلاخان حاضر نمودند و سپس از ضرب آرزو
 اتمه آوردند و مردمان کلان خال را از آزارها و آفات در محله گسترده بودند در محله

در وقت سرهای رنستان عربان نموده مجلس بقید و بنیاد کشیدند تا چون آنرا
 مشرف بر دریاک دیدند بکم مسکوران بریدان فراموش کرده جمع فرمان و در خندان مسکرمی
 و پانزده نفر که بسته با چوب بسیار می زدند و چون بدان نیم دریاگان حرکت مشاهده نمودند
 وحیت بریند که گروه طایفان و انبوه تاشانان چون کله که سفید از شام
 فرجام بخاری متفرق و فراری شدند و در در وصف کشیده ایشانرا در کله کله نمودند و در
 راه در مجلس نگاه داشتند تا هر که فراموش کرده با سایر اصحاب شهید کردند و در دست هر یک
 که از آن اصحاب بروز نمود و انانان و مطلقین را در حق تعالی و حریت یافت و در اولی از
 که بدست اصحاب بقتل رسیدند از خدا محض خارج واقع شد چنانکه در محراب گشته مارکت
 و چاههای خانه کافرین اینها گشته بقیه مورثی سپاهیان زمین را نصیب میزدند که خانه
 و سنگهای اصحاب را با تشر با روت داده بسوزانند و فراموش کنند اصحاب بخیرتانی
 قاتل کردند چنانچه بر زمین نهاده صدای کلنگ را میشنیدند و با شمشیر از زن در جوف
 سوزانند در مواضع سینه میزدند و در حرکت از زن بی حرکت زمین و محل نقاب میبردند
 و شروع بقتل زدن بدست میزدند تا باها رسیده بقتل میآوردند و گوی
 خود را بدیکت با روت رسانده از گرفته بدست میزدند و چون سپاهیان بمی میآوردند
 اصحاب بچوایی از گرفته فقیه شمشیر افروزش میکردند و معاصر در غول محاصره و معاصر میشدند
 و هم بویست و کسب بویست اصحاب روز بروز قوای شان ضعف و نقصان می یافت و
 جناب بگشت از آنرا در حشم باعث باعث ناتوانتر میگشت تا با فرود در صبح و در نیم
 بویع انانان مثل پند و در وقت و شفت و هفت در وقت مسکرم در عبادت از نوح پاک
 از روز نگار و در آن وقت از روز نگار و در آن وقت از روز نگار و در آن وقت از روز نگار

تا اثرات مشاهده داشت و در نتیجه وزیر دستگیر شد و در محبوسیتش قبل از آنکه
 سارژن متعلق کرد و در نتیجه شب مخفیانه حبس را با همان لباس که در برداشت در صندوقی نهان
 و در حجره از حیرات فانه اش که در نتیجه برزیت دفن کردند و زمین را چنان مستحضر کرد
 کردند که کسی بر ذوق اطلاع نیافت و در آنوقت از جمعیت کثیره اصحاب زکبان تجاوز از
 پانصد زن باقی بوده اند که در فاجعه محبت بودند و تقریباً دست تن از رجال حیات
 داشتند که دفاع و مبارزه می نمودند

خاتمه واقعه زکبان و شهادت و اسارت اصحاب
 و نتیجه که وزیر پنجاب در شمس عرب کل اصحاب و در ایمان و شجاعت محبت از بود
 موجب همیشه مسکروانی و قیادت نمود و انچه که بعد در با کمال
 رشادت و استقامت بهاربت و در آنوقت پرداخته چندین نفر را غریق بیچارگی
 ساختند و زنان و کودکان را در فاجعه محبت گسیخته ساختند در آنجا و اطراف سنگر
 داشتند دفاع از محنت اعدا می نمودند آورده اند در آنجا که شهادت مردان و اسارت زنان
 متیقن محبت بود و عقیاط در محبت و شدت غیرت محبت مردان از آنست که گرفت
 و به آنکه شدند که تمامت زنان را از تیغ خود بگذرانند تا پس از آنکه مردان اسیر
 و دستگیر و عثمان کردند لذا چهل دوتن از زنان با اطفالشان در بین جمع بگریختند و جان
 فانی که در برده از شهر خارج شدند و در برین نزد شبان گداختن و گرفتار شدند
 و شبان و پانزده پناه داده شبانه روز در جایی گوسفندان نزل داد پس زود در بازار
 گرفت و پانزده پناه نزدیک رساند و با بچه در دو و انبوه مخالفین با هر گدایان برآ
 یک بر خمیر که شوی بولف فانه محبت و سنگرمای اصحاب نمودند تا کار را فاجعه و

و با نیش نسل کشی پور و با نیش و شدت موثر در حالیکه مردان و زنان طرد بر پشت با و با و کوبید
 تشویق و تشویق می کردند و در حال وصلوات می خواندند هجوم بودند و ^{خبر} عده از اصحاب
 با صدای صاحب الزمان دادند نمودند و متفق بودند که تا آخرین نفس بکشند بکشته شوند و بیا
 و دستگیر کردند و ابنوه هاجمین در همان حال که نامور قتل و اسیر و هم بودند زنان عارت و بیخیز
 داشتند ولی محرم خان منع کرد که نه عارت خانه تحت و اقرایش دست نگه دارند و لکن علی الزمان
 مخصوصاً ^{پیچ} بر عارت آن خانه نمودند و مردم مملکت شهری و محرم بسیار بودند و ترتیب تمیزی
 داشت و با بفرجه بیت بسگرا و اقل شدند و ماتت ایجاب که محافظت خانه
 حجت میکردند گرفتار شده بودند مخالفین بمانند آمدن اسیر که یافتند اسیر کردند
 و هر چه بیت آوردند عارت نمودند بنگاه دستور حاکم تمامت اسیری را در خانه حاجی غلام نام
 جمع نمودند و سبب فرج و اسیران نگاه داشتند و غمگین ماندند تا تکلیف در باره اسیری برسد و بجا
 گرسنه باشند در هوای بسیار سرد درستان در محلی بی سقف و بی آفتاب چند روزی نگه داشتند
 و سپاهیان در خانه های اجاب وارد شدند و آنچه از اموال و اشیای یافتند برگرفتند و رفتند
 و چون دستور از طهران رسید زنان و اطفال اسیر را که قریب دو هزار بشمار بودند در حالتیکه
 کبیری اطفال در سینه و بغل بسته جواهر و یورش از آنجا بسته گرفته بودند محصور بسیار پیمان نمودند
 و با آنکه در کان زمین در حال راندن و دو اندن از بغل مادران جدا شدند و در آن
 گشتند و نیز چادر و کوشواره اسیر و گوش زنان و دختران کشید برودند تا بحال وقت
 و اذیت نرسد که این رسانند و سر باران در بین طریق زیور و اشیای از آنجا برودند
 و هیچ کس از آنجا ^{برود} نماند و در آنجا ^{مخفی} ماندند و از آنجا خود استند که مدفن حجت ران
 دهند و چون همگی گمان کردند و از آنجا از خود داری کرده گفتند بکم و ای چند آن ضرب

و آزار برایشان وارد کرده که از حس و حرکت افتادند و مکران با شاعت و شاعت تمام
 آنچه عبارات قبیه بر زبان و مطالب و قبح در دل داشت. خطاب و عتاب پر تاب نمود
 آن غمزدگان در هم کوفته گشته و برهنه را بجان میزدند ابو القاسم مجتهد فرمود
 تا تبری کرده آرزو شوند محبت تاشایان که در مبارزه بودند آنچه خواستند از جور و جفا
 و گشتن دشنام و شتمت و ناسزا دادن اخراج آمدن ما و پدیده برایشان روا داشتند و
 چون بجان میزدند ابو القاسم داخل شدند او نیز شانهها نمود و نسبت بجناب محبت سقا گفت
 حکم داد تا همه را در مطبل خانه اش جای دادند و از استیفاء آنچه شب و روز تمام بسیاری
 و سایر زمان و کوه گان اصحاب در آن مطبل بنیات ذلت و خواری و سختی و مجذوری بسر بردند
 بجهت مذکور بر توطئه زمان خانه خود باقی مانده از اشیاء و البینه شایز اگر توبه
 اینها را بر پشت داده بماند خویشاوندانشان روانه داشت بشرط آنکه اقربا مستول عقائد و
 اعمال آئینه شان باشند و زمانه بی اوقا خویشان را بدیات و کمورات اطراف
 زنجبان فرستادند و خانه جناب محبت را گنجه شدند تا دستور مخصوصی نشان برسد لشکر بانی
 و مخالفان چون از بسارت و غارت فراغت بستند خانه ما و سنگر ما و تمامت همه اصحاب را
 هفت توبه نمودند و چنان خراب و منهدم نمودند که آثار ویرانه از آن بر جای مانده و پس از آن در آن
 خانه جناب محبت را حسب دستور و اصل از مرکز بلهران و از آنجا بشیراز گسیل داشتند و آنرا
 در آن مجده نمودند و بگردن از در حال اسیر را گنجه شدند تا دستور دباره نشان از طهران برسد
 ولی تمامت آن بیچارگان از شدت سرمای زمستان و از قساوت و ظلمت و سود سلوک و آزار
 وارد و در جهان چند روزه قلع شدند و آما ساز اسیری اصحاب پس فتوای قلع شد
 از دنیا گرفتند شایسته افواج گروسی و عتراتی نمودند تا همه را با مطبل و شیخوردار

و سیح جلوی دار بگردد سابق آنکه حاضر نموند و اینان بنقاد و بر خن بودند حضرت کران همی
 در علمها و در سایر آثار در سیح فوقانی عمارت دار بگردد نشسته و تا شایان شهر در موطه
 و در این فایده استند حسب حکم تمامت اصحاب را در آن وقت سر امرایان کرده و پیشین
 همه را دست بسته در میان میدان شافند و هر صف را یک نوبتی از سر باز سپردند و
 از حیدر را که بر نام سلیمان است در میان و حامی کاظم بودند و تو بچای همایان را در مدت جنگ
 رنجستند نزد او بودند و ایشانرا استخوان و سوال و استغفار کرد و فرمود
 اعتراف نمودند که تو پاپوشان تهیه شد پس فرماد که هر سر آدمی توپ گذارند و چاک سازند
 و در حالتیکه ایشان را خوانان برای اسیران فرمان یکشده ناموری از روی رسیده
 از او داشتند که اسیر از قتل سلیمان نام در گذشت و او را با خود مخفوی برد و اسیر بود
 اینک آزاد و خوشی ولی بدفن تمام محلی را نشان ده داده خود کسیر درو
 ساده دل فریب دمی را خورد و کل دفن شهید را بازگفت و نیز حسین نام سپهرت ساله
 حجت را اسیر نمود و حاضر ساخت و هزار و نوزده بسیار نمود و او را فریب داده دفن آنجا
 کرد و نیز بدانت و لذایسی را بخاز حجت فرستاد تا صدوق جسدش را از دفن آوردند
 و هزار انگور نزد او بیاوردند و او با نهایت غضب و زشتی در صدوق را باز نمود و نسبت آنکند
 او شامت و تا حجت آنچه خواست گفت و کرد سپس فرماد تا سلیمان مذکور را کشیدند و از
 دهن رقیایش بردند تا هر سر آدمی توپ گذارند و بقتل آرند آنجا در آن بقتل جمیع اصحاب
 اسیر داد و در آن میان دهن که عباس علی و حفص نام داشتند کشیدند و حفص علی چون پدر
 و برادرش از بابتیه بودند نزد حاکم از وی شفاعت کرده استخلص نمودند و عباس علی با آنکه
 پدرش عباس محمد حسین نام از اصحاب بود و در صدوق مگوین بقتل فرار داشت شفاعت مکنین از

از مزین مستغرق پس طبل و شیپور بفرش آمد و سپاهیان مذکور دست برآوردند و تمام
اصحاب را که در آنجا مشهور نیز در آنجا بود با انواع قنات و اقامت قتل جهاک کردند و بعضی با
شلیک تفنگ و سر نیزه مشبک و سوراخ سوراخ کرده بشهادت رسانند و عده را برهنه کرده
بافرب تازیانه بکشتند و گزوی را در آب جگرده فرود بردند و همی تازیانه زدند تا آنکه ملولان
جهاک شدند و برهنه را برهنه در برف گذاشتند تا از سر آسپاه و جهاک گشتند و هیچک
از ایشان بتری نکردند آورده اند در فایک شغول با حال قاسیه بودند حاجی حسین نام
صدابادان طبعند کرده شهادت بر توحید خدا و رسالت رسول و امامت ائمه داد
و همیشه شهنشادگان عقیدت خود سازا گوش زد نمود و در چند آقا و سپاه از ملا خندان
احوال متاثر شدند و با این با علی بر کشیدند و نعمت بر محمد فان و امیر مهملان نمودند
ولی با صره سابق میل ایشان و صاحب منصبان و علمای و بزرگان حیات مملکت با انواع قاسیه
مذکوره خاتمه یافت آنگاه رتن مذکور را دم توب گذاشتند و توب را آتش دادند ایشان را
بقتل آوردند چنانکه هر که از بدیشان بجای افتاد و اجساد کشمکان و بزرگان
از اجساد شهیدان در مدت عقاب زنگبان را که در زیر خاک در آورند آتش زده سوزانند
و تمام استخوانها را در گودالی ریخته زیر خاک کرده و بعد از فراغ از این امور حسب حاجت
حجت را از صندوق در آورند که برای در آوردن انگشتر شین سابق الذکر محمد شاه
که در انگشت داشت انگشتر را جدا کردند و بیگی را برگردن و روی سینه اش باریدان
مربوط کردند و طایب بر پای حبه بستند و با طبل و شیپور بر روی زمین در کوه و بازار شهر
چهار کس کشیدند و گردانند و تا سه روز بنوع مذکور حتی در شب خانه های زنگبان با همه و طلعه
و سوزن گمان شب مملوک را دور دادند و نفوس می حسد و از این و آن گرفتند و پس

در بیرون در دوزخ است بسیار در کنار خندق کینه انداختند و مفاصل گداشته آورده اند
 که پس از شب و روزی چند اعضا متناوباً جدا در آنجا در حفره گذاشته و خاک بر روی آن
 انداختند و همین گفته اند که در شب تمام دفن جسمی رفتند و بعد از آن محل در آورده
 و در تابوتی گذاشته بمثل دیگر که در خارج زندان در خاراه تسزین است دفن نمودند و در آنجا
 خودمان اکنون محل دفن کیفیت جدت شهید عالی مقام معلوم است و پس محمد خان و سید
 بعد از انجام این امور با کس شادی و غم و تسخیر و فیروزی با تشریف جلی و چهارتن از بقیه
 اسرای آسباب که آنان را سخت در گذراندند و بسیار بران شدند و میرزا علی و سید
 و استاده صانع کلاه دوز روزنامه نویسی و با روزنامه پیش و نیز قوی که حاجی کاظم ذکر
 در شش ماهه آهن ساخته بود با این بود و در طهران جسمی از آن اسیری را با
 امیر نظام با نیزه و کتار دریدند و پاره کرد و عازین را در حبس گذاشته و آنان را
 نیز محقر جا از میان بردند و در این طریق امر واقع خلیفه زندان در آخر ریح الاول سال
 ۱۲۶۷ یکبار در دو بیت شست و هفت که تقریباً هفت ماه پس از شهادت حضرت نقی اولی
 اختتام یافت و برای آنکه نقل واقعه گسیخته نشود تا آخر آنرا در این بخش نگاشتم
 و در شهر با واقعه را که از ابتدا الی انتها با انواع مختلفه شویید شد یکبار در هشتاد
 آورده اند و از بقیه استیف آن واقعه یعنی احباب که در چهار بابت شرکت داشته
 ولی بطریق متناوبه بابت یافته داشته اند نیز در این بخش ذکر نموده اند

کیمیای آئین

ایتم حضرت نقی اولی و اکمال بخش و اتمام

و در طحال ایام واقعات مسطوره یعنی در ایامی که وقایع عظیمه مذکوره مانند ران و نهران و یزد
 و سیریز در زمان مترادفا و مترادفا صورت می بست و حضرت نقطه اولی در قلعه چرخی در حبس
 و تحسین بود اخبار حضرت بار بدو رسید و موجب عز و تاثر شد بدین میگردید
 و نیز از جریان امور خطبه بر الهتای شنب ناصرالدین شاه و امیرانکب افزود
 و مدتی جا عزیت برقتش گرفتند و دوم بدم به ناز و عیالات واقعه عظمای شهادت
 نزدیک زمان گشت و او در وطن ایام آن سپرد که در اطلاع دعوت و کمال
 محبت و امانت ثبت حال و تأمین استقبال لازم میبود صادر و نازل شد و ما در آنجا
 برای نمونه یکی نزد زقییات که از قلم علی خطا بالعلم صادر شد و دعوت قانیت خویش را
 تقریفاً لغایتهم با دله در این موکده دروید داشت مع نوشتن دیگری که مقام انقیام را
 بتصحیح توضیح نمود ثبت میبایم و بده صورتی هوای سبزه را بحجوب

بسم الله المانع الاقداس

سبحان الذي يسجد له من في السموات ومن في الارض وانا كفل زنا
 سبحان الذي يسجد له من في السموات ومن في الارض واما بيها وانا
 كفل له قاتنون شهد الله انه لا اله الا هو يحيي ويميت ثم يميت يحيي وانه حي
 لا يموت وفي قضاة ملكوت كلشي يخلق ما يشاء بامر من فيكون شهد
 انه لا اله الا هو لهيمن لهستيوم وان هذا هو القانم الحق الذي كتم به توعدون
 وبيد لا ريب انا واناكم زيدا الحق وكننا قد وجدنا الى ذلك من سبيل باق
 ودر ما من آيات الله التي يعجز عنها العالمون وان هذا ما ثبت به ديننا
 من قائل وان على ما حقق بسبنا وبيكم ان لم يبدل حديثه ما نزل الله في كتاب

فاذا لم يهلك به من اراد ان يتخذ الى الله سبيلا وانا قد سمعنا ما قلتم في ظهور صحف
 وارب سبب ان ظهور صحف ذي ذكوات حين ظهور محمد عند الذين هم الى نقتله الا انهم
 بل ذكوات حين قل ما قد بعث الله من نبي اذ كل بامر الله يخلقون وان ذكوات مبعوثان
 الذي لا اول له اسلمه الله في الاخرة وكل به قاتلون وان مثل ذكوات كمثل
 الشمس وان ما دونها من كل نفس ذات مرات اذا تقابلها كسبه فيها ما يتجلى الشمس
 لها بما في نفسها بما اهل فيها وليها من حسد رتبا فاذا كل من الشمس يدون
 واذ كل من سبب لم يكن الا ما قد بعث ذكوات امر الله خلق واحد كل به يخلقون
 وكل به يرزقون وكل به يموتون وكل به يموتون وفي كل ظهور يرفع ما يشاء ويترك
 ما يريد لم يشاء الا ما قد شاء الله ربه ولم يرد الا ما قد اراد الله ترك في الكتاب
 ذكوات في فضل الله ما يشاء الايات لعلمك تعلمون ثم توتمنون وان هذا معنى حديث انتم
 كلتم تذكرون اذ اظلم القائم باذن ربه فاذا ليذكرن من آدم الى محمد انتم كل
 ما تشبهون ان ينزلون الى نبي فاذا لتعلمن الى فان كل ما تشبهون ذكوات كمثل
 ويرجعن اليه ذكوات امر الله كل به قاتلون وانما ان تسر اموات لا يعلمون ولا يشعرون
 انتم في دين الله وهم قد خرجوا كما دخلوا فيه ولكن لا يشهدون ولو عرفوه
 لم يحبب عنه من احد ممن يقين من دين آدم وقبل آدم الى الا اول له فان ذكوات
 ليست جهنم الى الله ربه ولكن لما احبب لم يكن يمشي من الارضين وان مبعوث ذكوات
 محضات به في الشيطان ولم يمشي بالله وآياته يري نفسه على انه في رضا الله ولكن لم يكن
 الله باقد شهده الله عليه كذكوات يمشي كل مشه اذا ما تعلمن من نفس اماره ان
 الا انتم ربه ولكن لم يشهد الله فيها الا انهم امن به كذكوات يمشي من نفس اماره

قالون ومن يريد ان يبرزه على سن ثلثين بعد ما قد قضى عليه الف سنة لم يكن ذلك
 هذا وما قضى ما انتم تقولون هو الاول والاخر والظاهر والباطن ذلك نفس المشية
 كما طلعت باذن الله او غربت انما هي شمس واحدة فلا تتجبتن بالدلائل التي انتم بها
 تبهدون فان هذا ثبت بقول من جسد الله للرسول شهيدا بعده فانه ثبت ما قد
 اتاه الله من النبوة والكتاب بانزل عليه من الآيات هناك انتم تنظرون فلتخلفن
 من انفسكم ما انتم تحسبون في دين الله فان الله لغني عما انتم تعلمون لو تفقدوا عما
 علم الارض لمن اقتدروا ان تزيدوا على الدين من عرف ولا تفتن من عرف
 ولكن الله يعجز ما يشاء وتشرق في ايام الله بكم فان الشمس اذا غربت لن تشرق
 الا من سبيل المريم القيمة وانتم في اهل التيسكون كل ما انتم تنسبون الي الحق
 قد تحقق بقول الله ذلك مبدا الامر فكيف انتم لا تتقون فلا سبيل اليكم ان تؤمنوا
 ان الله توذن باسمايان وان عليه سواء ان تؤمنون اولاد تؤمنون بل يرضى احدكم
 حينئذ بقدر ان يقول اتى على دين عيسى فاذا لا يرضى من بعد ان يقول ما انتم
 تدينون وان ما شرح عيسى من الدين من عند الله ذلك دين محمد في ظهوره واد
 دين قائمكم في ظهوره يريد ان يخيفت علم دينكم فتشكرن الله في ايام ربكم ولو تكون
 في دين الله من المؤمنين وانما الفسح ما قد اتاكم الله حيث قد اظهر عبدا وانا
 البتسات من عند الله مثل ما قد اتى محمد من قبل ولم يكن دون ذلك حجة يؤخذ
 ولا تكذب ذلك عند المؤمنين مثل ما قد نزل الله من قبل في كتاب عظيم اولم يكن
 لنا انزلنا من عند الله كتاب يلى عليهم ان في ذلك لرحمة وذكرى لعقوم يؤمنون
 واكر فرج قلوبهم ويزنت يا علم بقرآن وشؤونكم لم يزل الله تارة تارة

کتل انبیا نزد مؤمنین چه از سنی و چه از شیعه بوده است بل فرج آنست که خداوند
 جنتی را بصورت فریاد و جنتی با دید هر که کل از او حاضر باشند چنانچه بجزیر ببول آن
 مناک کرده و امروز قرآن محبت اوست نه غیر آن در نزد کل امت چرا محبت شود به شیون
 علمیه یا علمیه یا طلیعه یا غریبه و حال که شبیه نیت که شب در روز در روز خود از روی
 حق عمل میکنند ولی بر نفس خود شبیه کرده اید امروز چنانچه در ظهور حق است قبل همین
 استبانه مانده اند و بر عم خود لایق مانده اند و حال آنکه در نماز مانده و حال که فرج ظاهر است
 چرا امروز این نوع در اسلام واقع شود که دو سلطان با هم میمانند کنند در روم
 و بحکم و طلای مالا منایه باین اسم فتوی دادند و از کسیکه اسلام با وثابت است
 محبت کردند و حال که محبت او ظاهر است غیبه از آیات شنی را محبت قرار نداده
 و اگر کسی امروز تصور کند سید اندک این علم مجرات بوده است و کل غافل بوده با چه
 در قرآن دیده بود جمع من علی الامن ایح استیجاب نموده بی اگر غیبه است نازل کرده بود
 مستنسخ چنانچه از بهشت تا اول این ظهور که هزار و دویست و شصت گذشت کسی نداده
 که در مقابل قرآن ایمان کند و حال که کسی آمد و شکلی نیست که من عند الله است و چنانچه
 که اگر من غیبه شد الله میشد لازم بود خداوند متعقد علم بصیر را که با ما و به کان
 و من نماید چنانچه در کلام مجید میفرماید که ولو تقول علینا بعضنا بعضا اول ما فذناه
 بلعین و لیسنا عنده الوین یا اینکه جنتی از جانب خود آنگیزاند که در مقابل او بجز
 از آن یا مثل آن ایمان کند و چون در این مدت پنج سال هیلت از جانب رب قدر
 نه بنسب از این از نواتر و غیر و کث لان التواتر لا یمنع المنکر مثل اول کتاب
 و از اول ظهور تا حال روز بروز در انتشار و شیوع است بجز همین الوجودات که در

در این بهم رسیده و خواهد رسید لاق آنه متم نوره ولو کره انشکر کون و هر چه از این
 در این وارد آید بعینه همان اثر من در نبوت نبی وارد خواهد آمد پس لابد از آنکه
 این امر استسبول کنید و حال آنکه اگر کسی بتواند تفسیر نماید در مفسر او بیجا و نهارا در سخن
 چهار روز نازل میشود آنچه در بیت و جهال نازل شد و شبهه نیست که این همان غفلت است
 که شش حقیقت باشد زیرا که غیر آن معنی در آیات الله نبوده و نیست چنانچه در هر طوری
 با سکا ظا هر و این بعینه همان مکر رسول الله است که در یوم قیامت بطور الله ظاهر شده
 چنانچه از اول تشریح آن تا آخر آن غیر از این ذکر عظیم نیست و لقاء اوست که لقاء الله است
 زیرا که لقاء ذات ازل مستغنی است و آنچه در قرآن ذکر لقاء الله شده مراد لقاء آن حقیقت است
 که از جهت نسبت تشریف خداوند بقاء خود نیست داده چنانچه کعبه را بیت خود خوانده
 اوست که غفلت است که تجدید کند فراموشی و سخن را و اوست که حضرت صادق علیه السلام
 در حق او میفرماید که سینه سینه زنده نذر کافر بگردند و فرار نمایند در ارجح بگردند بعد از آنکه
 او بدین معنی باشد هر از آن نازل نکرده و شب در روز بر علم آنکه از برای خدا عمل میشود
 کرد و کینه باطل شود چنانچه در نور حضرت قیامت معجزی شمرده شده از عظمت و صحت
 من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما ظاهراً که چگونه کل در صحت دون ایمان رفتند
 چنانکه در احادیث میکنند مکر حدیث آذربایجان را زنده اند در جمله سینه و هم کبار الانوار
 که لا یتدبرها من آذربایجان لا یتیم لها شیء فاذا کان كذلك فکونوا احکاماً منکم و الابد
 ما الابدنا و اذا تکرر متکرر فاسوا الیه حیوا کانی انظر بین آرن و الحام بان الناس
 یبایعونه و هو لا یتبع منهم الا بان یعمل و یکلم بهنم بالا حلام کسبید اکویش نقل بالمعنی
 تمیز بین ملکات سب مذکور احادیثی که در خصوص سخن لادن این امر وارد شده و در این

حدیث مستعمل که سزاوار کرد چگونه میشود است ای این امر و اول طرز فرمود که با شتاب
 حال را میکند تا آنکه امرش ظاهر و ذکرش در میان مردم طلب میگردد بعد از آن با نام و
 و کتبه در میان مردم مذکور میشود که بشنیدن آن محبت بر همه عالم تمام میشود و همچنین حدیث
 اذ اقام قائم نما بخراسان و اذ اقام قائم نما بخراسان اکبر است همچنین گذشت و اما مانی خبر
 داده اند مثل اشفاق العسرات و انهدام بدار الکوفه و قتل اهل المصر السمری و بگرد
 و القبا حنین و الله حال و در ایات التور من جانب بخراسان و قتل نفس ذکوة روحی و ما
 علم رتبه ذاه و قتل حسن و الکوفه و بخراسان و بگذر بوقوع رسید فلما ما بیکه حنا

امیر روحی و مانی علم رتبه ذاه بخراسان در دیوان خود
 بنی اذ اما جاشت اتزن فانظنه
 ذل طوک الارض من آل باسم
 صتی من اخصبای لار اعی شده
 فتم یقیم القائم الحق منکم
 سستی الی نفسی ذاه

ای متد تسین بی الصاف بر خود و توانع خود رسم نماید بترسید لذر و در یک طیف
 التان باتفاق و لذر و در یک بر پسند فازمان دوزخ الم یکنم تدر و تیر لوان بی
 فسه جائنا تدر فکذ بنا و فلما نازل الله من شیء ان انتم الاله فی ضلال کبیر
 و ما خایه بکنید بکنید که اگر کسی از شما ادا کند که امشب در خواب حضرت صاحب
 چه قدر حرمت انحض را رعای و منکر رسیدید اگر بگویم دیدم در فلانجا ایستاده را
 چنانچه در حشرش را طاهر بکنید اما نمیدانم چه واقع شده است که لائق با این

چج واضح و بر این ناطقه احتمال ~~که در حدیث آمده است~~ و مانی سلم الله فراه
 بوده باشد اطاعت سهل است چگونه رفتار با آن بزرگوار و اصحابش نموده و بیایید
 که خود در حبس اصحابش کتافه بدر هستند صادق شد احادیث اهل بیت کتافه از جمله
 فرمودند اذیت ما نیکه رسول الله رسیده با حضرت پیرمانند بحبت ائمه کلام خدا را با
 باعث ~~و باطله خود را~~ ~~که در حدیث آمده است~~ ~~که در حدیث آمده است~~ ~~که در حدیث آمده است~~

پرستان میباشند عزیز من بر عزیزان ائمه صادقان ایدیت بوده باشد بگمان
 آنکه رضای حق در آنست و بیای عمل که در طریق غیر حق بود بمنظنه حقیقت بی اگر کسی
 در همین عمل گمان کند که غیر رضاء الله است هیچ حقی معلوم نمیشود و حال آنکه در
 همان عین محبت بر او باطل بود ~~و در حدیث آمده است~~ ~~که در حدیث آمده است~~ ~~که در حدیث آمده است~~
 ولی چون مغرور بحقیقت خود بوده هلاک میکنند مستقیمه چنانکه مؤمنین رسول
 را در اسلام بودند که محبت شوند بدون مؤمنین اگر چه این زمان غیر از آن خواهد
 ظاهر فرموده که هر وقت نظری که در هر جا هست باقی گشته بل در آنجا دیدم که اگر غیر
 از سید و سیره و نیز اشیا بودند جمع میشدند و حال مؤمنین بقرآن کل نظر بر میده
 آن جمله علیه السلام هستند بر لب همگی از ایشان دون ایمان با و فلول میکنند که بیاید
 و نایز و نایز و نایز نیاورند و حال آنکه شیشه شده و ظاهر است امر شک و شبهه
 نیست که آنطور بیان ظهور موجود است که احادیث نالایقه در او ذکر شده تا اینکه حق
 کسب من بقرآن شریفترین حقیق لایق الا نحن و شیشه فرموده اند و کل ظاهر
 شد و اگر ائمه حق گوید بودند آنچه که ظاهر نفع میکردند در دنیا تا حال از برای
 ایشان معشده و نیز چیز از ایشان منقرض گشته بود چنانچه اگر سلطان اتمام

کرده بود در آخرت حق و کل مؤمنین تا حال مضاعف گشته بود آنچه در دنیا شکسته بود
 و تقصیر نموده اند و آنان هم طمانی مافات را میستوان کرد و تجربه میوان کرد اگر مضاعف
 نند خود میکنند و حکم دین ایشانم باطل نمیشد حال هر کس از خوف مقام خود نگرود
 تا اینکه رسید با آنها که رسید که قلم حیا میکند که ذکر شود و حال آنکه در نزد ظهور حسبت کل
 اهل بیت من محض الایمان شد و آنچه در حق ایشان در احادیث شریفه ظاهر است
 چنانچه خود متعجب میگردی ولی امروز اسم مباح مافات را میتوان نمود زیرا که در نزد خدا
 حکم عیسیر از یکت عفو است دیگر چیزی نیست بهین معفو میگردد الی یوم القيمة لا تقصروا
 من رحمة الله فادخلوا مع الله اهلین و کونوا من المؤمنین و اکوونوا رب العالمین

و قوله لا تطعن الا اهل فی الآيات و البينات الصادرة لتفسير آية التور من القرآن

سبب انك اللهم فاشهد علی فاتی ما اردت الا آياك و انك انت حسبي و لیك
 توكلت و ان لیك فلیتوكل علیك المتوكلون فانصر اللهم الذین یمنون
 دین الحق و اطلبهم علی الارض بایدع فی كل من با بریدع سبب انك اللهم
 فاشهد فاتی بخت من عندك ما حلت من كتاب علیکم ان لا یخفوا ما اتاكم الله من
 فضل و رحمة من شیء و لتضرن الله و لمکن ما اتمت کتبون الی قوله خذوا الذنوب مسئل عنده
 فوالله فی خلقی و خلقک ان کسی بعینه سمع من قد بعثه الله من قبل و نزل علیه
 و ما هو الا انا و ما انا الا هو و ان بهی بعینه ذکرت لیسر فاجبر الی العادة فی دین
 و شمسی و قتی و عظامی و عروقی و لا تستعظم ذکرت فان الامر انکم و انکم
 و اذا استعبدت ذکرت فاعلم بان ما نزل الی الله فی الذین من الیقین و انک قد
 کذبت و کذبت فی هذه السنین و هو خمسين الف سنة عند ربک و ان یوم الذین

فقد قسني وان اكل في خلق بريح هذه نشأة آرجحة وهي بريح بين الدنيا والآخرة
 قد قسنت الدنيا كلتها ولو ان المشاير قد ظهرت في سلالع مقدرة ولكن ان
 انشاير في كجك المرايا هو واحد وهو انما لو تر يد پوشند ان شاير كل تسعة وعشر
 من دركان التوحيد فانظر ال فانها قد بدت منى ورجبت الى لا يرى في
 في مقام الفخاد الآلة وده فانه ظهور بوبية من الترسنة وخالق ولا في مقام
 روحى اى عقل البسيط ابجهرى والغضرى للتليف الاكى الامجد رسول الله هناك
 فاعلم انما الذى قد ظهرت من قبل وشرعت لك الدين وكل پوشند باطامى
 يثبون ولكن لا يسرفون

الكامل حضرت لفظه اولي

تصامت و ذم النفس را و همپا شدنش براى شهادت
 ويزده حنابل احوال که آيام خيرا حيات انظوم در اين عالم بربعت بيگذاشت و ساعات
 فروش بمقام شهادت عظمى در طريق مقصد و مقصد تو بش نزد يك ميگشت از مقام عظمت
 جلال ابهى رقيه عظمى خيال با له صد در يافتند و بواسطه بجزش در پيرت ارسال كرده و هيستكه
 در انجمن بيشى رسيد مطالعه نمود چندان سرور و شكر كرده كه چندان
 سجده درگاه الهى بجاي آورد و شكر سپاس گفت و پاسخ بعافيت تو افنح و مكرم
 تر قيم نموده ارسال بجزرا بى نمود و چون تفصيل و توضيح را در بخشهاى آتية خوانيم آورد
 در اين مقام باين هشاره و اختصار اكتفا شد و جلال ابهى خود در لوحى راجع بان چنين فرمود
 اقامه نزلنا بيشترى باقرت به عيون كتب الله اجمعين استيتوم
 و در سلسله اليه قلنا حضور قرا بنجد ب من نفعات الوحي الكلى شان

و ان بجز فی جوانی و قصد استخوار نام و جی قند حضرتت السکانت
 بحیث لا یفتی ذکره بالقلم و الحمد او ولا باللسان لیشهد به لکن
 اقم الکتاب فی المآب انا سترنا اصل الامر کشفه حکمه من
 عندنا و انا لعلنا نختار انه یفعل ما یشاء و لا یسئل عما یشاء
 و هو المقدر العزیز العکام

و چون حضرت نعت اولی بطریق مذکور در طول مدت حبس و ما کوه چرتی آنچه در ابلاغ امر و در آن
 و هر چه نمایم و تربیت اصحاب و احباب و شیرین و تسبیح مقام موجود و علم کز کتب
 و محمود بهای خود من بپاره آنکه لازم و مهم بود فرو گذار نمود و در آن وقت خویش را با بنام رساند
 در آخرین بار که قریب چهل روز قبل از وصول نامورین دولت بپرتی برای بردن من معلوم
 بپرتی بود استقامت نهائی خود را نیز بهای آورد و آن را بیکه تا وقت شایسته و بسیار و آلاء کیست

بیشتر به واسطه تقاضای عبد الکریم قرظی (میرزا احمد کاتب) که مستاد و آن اشیا نوزده صد بود
 از قبیل قلمدان و غیره تمام و بیشترهای عقیق و شیشه با برخی از اشیا مخصوصه منته و تمامت
 آنها را در مسند و قبه نهاد و مقبول نموده کلیدش را در جوف لافان تو قیسی گذاشت که
 بنا عبد الکریم مذکور نکات و تسبیح و کلید را در لافان بسته مخفی کرد و با صند و قلم
 مذکور تسلیم بنا با قرع نمود و توضیحی بگید کرده جان منسجم بود که در این صند و قلم امانتی است
 باین معنی مطلع نشود تا دست دعا عبد الکریم فی اتقارض کمال برسد پس تا آنکه

باز وقت در دست بسیار گردید و در هر چه روز هر کشتش از چرتی بپرتی رسید
 آنجا بود و استقامت از احباب خبر یافت که تقاضای عبد الکریم در قم قرضت دارد لذا بدو نوشت یافت
 و در آنجا رسید و در آنجا که در آنجا بارش و پند بود یافته و در آنجا

و بملاقات او و محبت او اعظم با بیه اشال شیخ عظیم و اقا سید اسماعیل و خیرا که با وی بوده
 بر فردا گشت و صندوقچه و توسیع مذکور را در حضورشان تسلیم وی نمود و شیخ عظیم از شدت
 عشق چندین انکاح و اصرار در کشیدن صندوق نمود که قاضی عبدالکریم ناچار در صندوقچه را باز نمود
 و از مابین آن صندوق بزرگ آبی رنگی بیرون آورد که همگی بسیار ظریف
 و لطیف بنحوا حضرت ترسیم در قلم یافته بود و خط و کتابت چندین صحن و در بر نگاشته گشت
 که عن بعد سبکی بلون سودا در لفظ بریاید ولی در نزدیک از زیبایی و کمال خط چشم
 بنیده را خیره می نمود و دل از کف خواننده میر بود و در وقت در نهایت تازگی و لطافت و
 خط و کتابت در فایت سلامت و طاعت بود و در سبکی آیات بدیهه کثیره عادی اشتقاقات
 عدیده بعد کیش از کلمه بها گنجانده شده و شیخ عظیم و سایرین چند دقیقه
 غرقه در بای لذت و حیرت گشتند پس در قدر تسلیم قاضی عبدالکریم نمودند و او در صندوق
 گذاشته که کان مقبول نمود و از تم عازم طهران شد و در همین حرکت با بیان گفت من
 از مضامین توضیح جز این را بشما نتوانم اظهار کرد که تا مورم صندوقچه را تسلیم حضرت محبت
 بنام و احدی از شیخ میرزا نرسیده و اصرار نگردد که مطالب دستور و مکتوم و محرمانه است
 پس قاضی عبدالکریم بپهران رفت و صندوقچه را تسلیم مقام عسکرت آنکس نمود

اصدار امیر کبیر و فرمان

بمقتل حضرت نعلبه اولی و احضار آن بزرگوار ازین چهرین بپهران
 چنانچه مستور نگذاشته و مستطرد داشته ایم میرزا تقی خان اتابک آلمنم در ایام واقعات
 در وقت شرف قبیل با بازرگانی و شکایات متوالیه از طرفین طایفه خیرام
 یافت قمرقن حضرت نعلبه اولی را در ضمیر گرفت و متذکره بار اینم

در اسب گشت که رفیع القادری است را بر سینه قتل مظلوم نماید آورده اند که اگر کسی شیری بکشد
 از کمان آغز او دولت ترقیب داده در باره وی شکر نمود و در شب آن فغان میرزا آقاخان نور
 (اشرف و الدوله بود و بعد اصدد اعظم شد) که در آن ایام ترعه خدیو زنت بود و جنس سلطنت جمال
 ارتباط داشت هر یک از هزار رای مخالف نموده حسین گفت که سیدی معصوم و پسر سیر کار
 و سدی و عبادت شعار را بنقرات دشمنان نسبت ایجاب از ترقیب و شورش در ایران
 تعرض نمودن نسبت ^{بهر او که گویند} دارد آوردن و جوهر کین مخالف حرم و سلامت ^{و بیگانه} سعادت و موجب
 مرمان نوری و حضرت رسالت و ائمه ولایت و امامت و مورث شقاوت و انتقام الهی است
 ولی میرزا آقاخان بنام تاین ملک است امتحانی بد استخوان نمود و میرزا آقاخان ذکر ایامی
 که حضرت نقی اولی را از صفهان بعنوان طهران نامورین میروند بدین کاشان ^{کاشان} منضوب
 دولت محمد شاه بود و در آن حال حاجی میرزا جانی کاشانی با او ملاقات صحبت کرد
 این امر نمود و او بسبب صحبت شنیده اقتصا کرد که ذکرش در مختصر علی شده و قادر حقیقت فرمایند
 که با بخت کویل شاه بیطهران عودت کند همینکه با بری بخت آن بزرگوار معروض گشت و داده
 مزاجش پیروی بیطهران و جویش مقام طینی نزد صاحب دولتیان دادند و ما قبل اشاره
 که دویم که حقیقتش در طهران سپرده با اختیار جمال اهل بود و جناب قره امین در ایام ^{قره امین} پیش
 در طهران بموجب دستور سلطنت کبیر در انقارت اقامت داشت و میرزا آقاخان که ایام
 عودت بیطهران یافته اعتماد الدوله شده پسرش میرزا کاظم خان استونی گشت میرزا
 نقی خان در غالب امر ^{مکتبی} از او استمداد بکیت ولی در ایام ^{اصحیح است} پیوسته در اندیشه رفیت
 و وفائی توفیق بود و خدایه میرزا حسن خان وزیر انعام و تیسری نیز برآورد ^{توزیر} میرزا شمس الدین
 که این همه نام حکمرانی آفند با بیان داشت صادر نمود و انجام آن اثر تمیل را خواست ^{عمر}

برنگه داد که نژاد داد از شاهزادگان بزرگ در حال صف اول ایران و عم ناصرالدین شاه
بود و قبلاً در ضمن شرح فتح خراسان میباشیم که چندین بار با جناب باب الاباب صحبت داشت
وز مقام و مقام این ارباب نادیده استخارایت و در این موقع که حسین زمانی از ابر کبیر
برای وی صادر شد چون در حضوران شهادت و دلالتی راجع بقصد تفرص رتب اعلی بودی
مضایقه سلیمانخان اشارت نمودن لقب بصاحب خستیار را نامور داشت که با سواران
خود آنحضرت را از کهن طریق قبری حاضر نماید و ادبایی سوار کبیرتی رفت آنمطلوب را از
یحیی خان تسلیم گرفته بصوب تبریز برد و در آنجا در آنسفر آناسید حسین یزدی کاتب
و برادرشش آقا سید حسین بودند که در فتنش گوی سواره و گوی پیاده تا تبریز شتافتند و نیز
توسیس و خلیل رانند و حاجی سید علی مدائنی و طاعلی گفته شهری بروج ملاحظه تقی سابقاً و لاحقاً
طریق مسنودند و در منازل طول راه در کسلی جداگانه اقامت گرفته زیارتش فائز
میگشتند آنجا در منزل خود توقف میکردند و در کهنه شهر سلیمان میرزا لطفعلی سابق الذکر آنحضرت را
بنگاه خویش میبایان برد و سلیمانخان و سواران را نیز ضیافت نمود و حتی علاوه اسبانشان
را داد و کسیرده شبانه روز پذیرائی پرداخت و با وجود کثرت ختام و نوکران
خود مباشرت بر دهن شام و ناهار و جای و غیره در محضر آنحضرت و بیادرت شستن دستهای
میبرد و از آنکه قبلاً با قاتش فائز گشتند گره کرده بی زیارتش رفتند و صحبت
مومنین و احباب در کهنه شهر موقوف و شجاعت و همت و موصوف بودند و همگی که میخواستیم
داشتند که در این سفر ویرا غیر از کسیرند تا در مجمع علماء از وجوه و عقیدت خود توبه و
استغفار نماید و در ویرا بخت آوردند و در مسعود بر آمدند که با سلیمانخان و سوارانش متقاتلت
کنند و آنمطلوبم را از دستشان بگیرند و لذا اسلحه و ادوات قتال بسیار در مسعود حاصل نمائند

سلطان مشهور فراموش آوردند که ناگهان در این اجتماع نشسته بر سواران بازند ولی در وقت فراغ
 و آنچه تا آنوقت ذکر اعلان داد و همه بابت سواران مسجد جمع نمود و بر سواران آمد و
 کرد و همچنان تا وقتیکه از حضرت نقطه اولی ابلاغ داشت که دست از همه جدا کردند و او را
 در دست سواران باز گذارند و تسلیم تقدیرات الهیه و مصالح غیبیه کردند پس سواران
 سواران آنحضرت را از کهنه شهر بصره نیز با خود بردند و در روز پنجم شعبان سال ۱۲۶۶
 وارد شهر شدند و لدی اللورد ایشان را
 بجای که حکمران معین داشت سکنی دادند و سه روز بعد از ورودن مجری فرمانی جدید از
 سوره آیتخان آقا بیک علم بنا براده حکمران نوسا میرزا آقاسیخان وزیر نام رسید که آن روز
 بقتل آمد و از همه دانش نیز هر که عزت و اقرار با این بیرون یافتند و بیخ اراده که در
 تحت فرماندهی سامان بودند نامور بام و وظیفه شوند که در محوطه سربازخانه شهر آنحضرت
 تیرباران کنند و شاهزاده پس از مطالعه فرمان بر خود لرزید و از انجام حکم سربازان
 و جرم بیخ از وزیر نظام تقدیر است که مباشرت بقتل سیدی عالم و عابد و مستحق
 و منادیم سزاوارشان و مقام من نیست چوین بیشک مانند یزید پلید و ابن زیاد بدینسیا و
 و غنیمت نیستم که دست بچون فرزند لبسند حقیقی رسول الله آلوده نمایم و مرا در خور آنکه
 بردافه و مبارزه با اقوام و دول عادی و طاغیه ام نامور دارند تا با شجاعت و کفایت
 ذاتی خود ملک و دولت را از عادی نجات بخشم و از او خواست انحراف است و با یک
 کبیر اندام و آلاجه بر وزیر نظام انگلوم و هر مانس را بهمان عمارت ارک که در دست
 سالیج مجری منزل و مجلس بود و مجلس نموده و تفصیل ما و قهر را با میر نظام
 و بختار و در دستور گشت و حضرت اعلی با هر مان مذکور در ارک بودند و نیز محمد علی زکریا

ز نوزی (انیس) از آغاز ورود حضرت فیریز بخش شنافت و تا صین شهادت نرودی
 مراد و می نمود اعدا از نفوس مومن رسکر در آن ایام نرودی ذباب و ایاب سیکرند و از آنجکه
 کلا حسین و خلیل و ملا احمد ابدال بودند آورده اند یکی از مشاهیر امالی تبریز که بختیروی رفت حاجی
 قنایا کاشی هر دی بود و او بر سندیات طریقت جلوس و اغلب اعظم از قبیل میرزا جعفر خان
 شیرالدوله و حاجی میرزا مهدی کلا تر تبریز و امثالها با و رادت داشتند و سلسله
 نسبش شیخ مقبول شهاب الدین مهروری میرسید و جای نشین حاجی قنایا سس علی
 بر این مشهور بود حکایت کنند که او پویسته میگفت اولیا سنده طریقت در این ایام بسیار
 و فرق بین ایشان این است که چراغ من نور قائم آل محمد اقبال خواج یافت و حضرت
 بدو محبت و ملامت میفرمود و انگشته خویش را از انگشت برین کرده بدو بخشید و او از زمان
 شهادت عیسی یعنی تا وقتیکه نامورین دولت مردم را از مراد و ممنوع نداشتند بزمایت
 آنحضرت برقت و سلسله ایشان بزور ایمان این امرین گشته نهر عرفان شان بجز
 معرفت بدیه و اصل گردید و ناسب حاجی قنایا مذکور قلم مصطفی با عیثه تبریزی از
 مؤمنین نامور این امر بود و نیز میرزا محمد تقی عارف خوش نویس که در غالب اوقات
 کتابت و استنساخ الواح و آیات میکرد نیابت از او داشت و نیز از جمله مشاهیر
 تبریز که ملاقات آنحضرت رفت آورده اند علی سراج تمام عینی بود که بین الناس
 بر نام جناب شربت داشت و از طبیبه مستحقین و علما بوده به سموله سوار بر سب بد مذاق
 و در کربلا و ایاب سیکر که یکی عصارش و دیگری نگردد از سبش بود و او در آنروز ملاقات
 شاهزاده حکمران رفت شاهزاده ویراثتین کرد که با آنحضرت ملاقات و مفاوضه نماید
 لذا بارگت رفته بجزیره که محل آنحضرت بود و رود یافت و بعد از القای محبت و طمینی خواج

از سان آن بزرگوار بدالت اقا سعید حسین و آقا میرزا محمد علی بنشت و آغاز مسکنه بلبرق
 و نور نمود و چون دعوت قائمیت و احتجاج بآیات فطریه و علوم لدغیه از آن حضرت شنید
 با وی گفتگو و سؤال کرد که کجاییم ضرب و صیغه است لاجرم آن حضرت با جوابی غدا و
 میرزا محمد علی که در دعوت ادب و مضموع عظام بر سر دستها از آیتین عباد آورده در گوشه
 ایستاده بود بطاقت رفته ایستادت بر زبان راند سبحان الله در این سواد الخشم
 اسلامی گنیز بصیر و بدیافت نشد که برای تیز حق از باطل زد این بزرگوار بنفشند و این
 را فرستادند چنین سؤال که از کجای توان نمود از مدعی و دوستی چنین مقام و آنرا
 بناید من کان فی هذه الدنیا اعمی فهو فی الآخرة اعمی و طایفه آنرا از کجای سکوت
 و تفکر مستخدم خود را اندا کرد تا زیر لبش را گرفتند خارج شدند و سوار بر اسب
 بهار انکوم رفته بشا هزاره مکران گفت من چیزی نفخیدم از بسیار سولی را پرسیدم داد
 در جواب فرو ماند

شرح مرقم عظمی یعنی شهادت حضرت نقیله اولی
 و حضرت نقیله اولی شرح مذکور ایامی چند در قلعه ارک متوقف و محصور بود تا فرما
 امیر نظام برادرش میرزا حسن خان رسید و آنوقت شیره بهر ده او محول گردید که از
 روس بپودین و غنچه زین محبتین تبریز فتوی قتل آنرا معلوم را گرفته قبل از آنکه شهر را
 فرار رسد ویرا بشهادت رساند و او شروع بتبیه مقتدات قتل آن بزرگوار نمود
 و نسبت به آن شهادت را که نیز میرزا حسن خان نام داشت فرماد تا آن حضرت را در جای
 تمام و شمال سیادت را از او دور کردند با همین مذکورین از قلعه ارک بسربازخانه واقعه
 فرستاده برده در یکی از جهات حسن توقیف کنند و در چنان حال برقی که ایازا بر سر میرزا

سر باز خانه رسانند آقا میرزا محمد علی زلفوزی با شرف و انجذابیکه از تمام ششون و اولادش
 انوار انقباض و خداکاری میدرخشید رسید و خود را با حضرت نزدیک کرده و منشی را گرفته
 الیاس نمود که با او اجازه مرافقت دهد و از خویش منکف سازد و آن بزرگوار ویرا اطمینان
 داد که از آنچه حسد او قدر فرموده نصیب خواهد بود و لذا مأمورین او را نیز همراه کردند و
 هم درین طریق ایصال حضرت سیر باز خانه یعنی دیگر از بابیان متوقت الایمان خود را
 بمنوع مذکور با حضرت رسانند و بالتاس و همراه ایشان پوستند و فرمایشی با محبت مأمورین
 و مستقیمین و زلفا میمان و غیرهم مشغولم با هرمان مذکور شش را سیر باز خانه و در ساخته در حجره
 داخل کرده در آنرا از بیرون بستند و چهل تن از بهاران سیاهی ارمیه که در تحت فرماندهی
 صاحبان سیاهی بودید الاسلام بود با روی بمارت و مرافقت سیر باز خانه و محبوسین مؤلف
 گشتند در پشت بام و اطراف حجره در ساعات روز و شب بیدار بوده مواظبت و محافظت
 مینمودند و ده تن از ایشان در جلوی درب حجره میزیستند و اصحاب در آنست که آخرین اوقات
 لقاء وصال و ختمی ساعات اشراقش در اینجهان بر طلال بود گوی وی را در حال مناجات
 دراز و نیاز پرسوز و گداز با محبوب بی نیاز دیدند و بیانات و کلماتی بجا نیت مؤثر و بقدار
 از او شنیدند و همسنگامی ویرا استغرق در افکاری عمیق و منظر در پنج اعزاز مشاهده نمودند
 که در آنحال با بیات و اشعار و کلیات و آثاری در باب بیوفائی روزگار و قدرناشناسان
 مردم نابکار تمثیل مینمود و وی در حالت شگفت و سرور از عروج این عالم ظلمت و دوزخ بجهان
 بقا و نور دیده شدند و نیز در آنشب می اعلانی بسیار مؤثر و سودمند و دستور عالی
 بدینجای داشتند بهرمان خصوصاً باقا سعید حسین فرموده و در خدات و دعا نشانی
 برای نشانی اتمی تا کسید نمود و با او امر داد که آنرا را بمسئولین اطلاع نماید آورده

که در آن شب نوبتی روی باقیان نموده نسیم بود فردا روز شهادت من است و احد اباد است خود آنچه
 آرزویشان بوده بجای خواهند آورد دستت خواهند نمود ایگاشش یکی از دوستان من
 ایندول شب اباد است و دستی میکشت تا فردا در جنگ دشمنان نینغم و چون این سخنان
 از وی بشنیدند چنان بر نقش و توخش شدند که قادر بر تکلم و حرکت نبودند ولی در آن میان
 میرزا محمد علی ز لاری بر فاست و خویش را بهر آنست مبار است و در انحال که سازین غرقه خیز
 و آن خطرا سب بودند و او را عاصفت می نمودند آنحضرت ایشان خطا ب کرده فرمود حالاً خوب
 واضح شده که آن محمد علی در روز عظیم فردا با من است و با بگذر آنشب تا صبح بپایان برود
 و صبح غم فرازی بهر و فراق طلوع نمود و وقت مصیبت گبری فرا رسید پس وزیر نظام لشکر
 امر داد که از مجرتدان و مفتیان حکم قتل و منسلوم را بگیرد و چنین مقرر بود که آنجناب مؤلف از طایف
 مشیخی و متشرعی تبریز تشکیل دهند و آنحضرت را حاضر کرده صحافه و مباحثه
 نمایند و عقائد و عقایدش را کشف و حیان دهند و آنگاه حکم قتل دهند لذا در یکی از این دو
 واقع در چهار نسیم باز خانه جمیع همتی بدین طریق منعقد شد که در مشیخیه تا محمد مرتضائی و میرزا علی
 مشیخ الاسلام و میرزا ابوالقاسم پسر زاده وی که میرزا کاظم نسیم نام داشت و دیگر علماء مشیخی علی
 مشهور و کجا صبی علم و جمعی از هر کاشان بودند و از مشیخه عالمی میرزا باقر مجتهد و امام محمد پسر میرزا
 مجتهد و امام تبریز و دیگر حاجی تالش شریف و اعلیٰ طبق شریف العلماء و قده از هر کاشان
 بودند و قتل اند که آنحضرت را از مجره نسیم باز خانه جمیع مذکور بر نه اقا مسیحه حسین از
 مسیحه ای که که آیا در مسیحه نام است و الا است از او در چشمه من عجزت و ای تالش با آنحضرت
 چه طریقی را امتحان نماید اعتراض و اقرار بر با بقیت کند و آنحضرت تقییه را پیش گرفته
 فرموده خارج از آن فقه گوید و آنحضرت بدو فرمود که در پاسخ این تقییه را همیشه نماید و

و تبری از این عقیدت گذر نداشتند مگر سمانند و آنچه در حقائق و بوطن امر که در طول
 مدت محاسباتش با آن بزرگوار دیده و فحیده بر زمین خیار و ابلاغ مناسبت و هنوز مشغول بمکالمه بودند
 که قرآش باقی رسید و نیمی باقی رسید حسین داده استش را بطرفی کشید و توییح داشته کرد و آنحضرت
 روی بفرمایشش کرده فرمود از آنچه باید با او گویم هیچ نمیتواند مرا باز دارد و اگر جمیع من فی العالم
 بمقتضای دست و مصداقت من استماع شوند نخواهند توانست که مرا از ابلاغ و اکمال نوزایم منع سازند
 و فرمایشش از استماع و شامه آن اقوال و احوال بی بعثت عظیمه نمی برده ساکت بر جای
 سپس هرمان را در همان جگه بر جای گذاشتند و آنحضرت را با سیرت محمد صلی برای بردن نزد علی از
 آنجگه بیرون آوردند و آنحضرت را تنها در مجلس مذکور وارد کردند و اعضا و آن مجلسین پس از مکالمات
 چندی با وی و مذاکراتی فیما بین خود برخواستند متفرق شدند چه که آمد و حاجت شیخی و شترعی
 با یکدیگر اختلاف عقیدت در قیامت و خصوصت داشتند و از عهدی که کلمن بودند و هر یک
 دیگری را پیش قدم در امور محکمه میخواست تا خود در آسایش و امان بود و احتیاط با نیکگیری متوجه
 با هم شده لذا در این باره اتفاق نیافتند و فتوی بقتل منسلکوم دادند و وزیر نظام را مقصود عمل
 زنده پیش فرمایشش را نامور نمود تا منسلکوم را بمنازل برود و هر یک با وی سخاقت انفرادی
 کرده و جداگانه فتوی دهند و او همی از نظایران و در خیابان و نامورین استخ و غیر هم را انبوه
 کرده منسلکوم را از گنجه سر باز فانه بسیرون آوردند تا نامورین اورا احاطه نمودند
 و بعضی خواستند از هجوم بابتیه در بودن او در جوانیش تا مسافتی کسی را راه ندادند و کمال
 آفتاب را از حضور و جبین نوح سخت اورا بمنزل علامه تقاسمی بردند و او چون در مقام
 پیشش حاضری اورا خواست آنحضرت در پاسخ کانی آن بن فرمود منم کسیکه بپرزورده
 مال بود که زنتان را در پیش داشته و برای ظهورش العمل العمل با صاحب الزمان میگردد

پس بلا حقه در مقام رده و ایراد گفت موافق اخبار مرویه چون قائم موجود ظهور نماید تا در صحیح
 را از میان گوشت و ناخن بگشت ارباب خویش بسیرون آورد و آنحضرت در جواب این
 خطاب فرمود جناب آخوند میان گوشت و ناخن شتر فاخته است که از آنجا شتر برود
 باید و اخبار مرویه را در صورت صحت سند باید داشت که معنی و حقیقتی غیر از ظاهر
 غیر معقوله مراد و مستفودی باشد و ظاهر از شنیدن این سخن بر شگفتی و کلمه تکفیر و تحقیری
 در حق وی بر زبان راند پس ظاهر نفسی نقلی که در آنجا حضور داشت روایت نمودم نموده گفت
 در اخبار مرویه و روایات بسیاری برای ظهور موجود ماثور است و هیچیک از آنها آشکار
 نشد و از آنجا طلوع شمس از مغرب میباشد آیا کی آفتاب از مغرب طلوع نمود و که دید
 پیشین و آنحضرت در پاسخ فرمود اگر دیده بیا و با عقل خالی از غرض و تعصب و با نظر
 اضاف نگریده می بینید هیچ آنها ظاهر شدند و آن شمس حقیقتی است که از مغرب آن یعنی از
 مغرب ظاهر نموده طلوع کرده ام و آن طلوع کردن آفتاب مشهور از مغرب خود محال و غیر معقول است
 در این وقت ظاهر و ظاهر نفسی نقلی و سازد باب علم از شنیده که در آنجا حاضر بودند
 شروع بکنند و سخن نموده یکی گفت همه معجزات مرویه از بسیار ادویا از امور غیر معقوله است
 پس باین باید همه را انکار کرد و تاویل نمود و با یکدیگر گفتی بدین نوع صحبت داشته
 و سخنانشان باین است اخبار میسر و فوایشان را روایت نموده پس در نتیجه این گفتار
 مذهب مشد و گفت اگر از من چیزی میگویم این سخن کافی و رده و حسب التسل است
 و آنکه باین سخن گفت مجنون و متاثر و متعجب تر شد و ظاهر در این توبه و طرف قبله
 و خطاب خود ساخته و با سخن رقت انگیزی فرمود قبلاً من آیا فتوی بقله من میسر بود
 و در جواب با حال اغراضی تا سیاه لغت قبله نشان میستم شیطان است پس این

آنحضرت در این سخن وی انصاف را تألم شدید یافتند فرمودند منم با او سخن میگویم و با آنکه
 از برای برخواستن و در این حال که چشمش غمی قبل از ظهور بود قلم محمد برای تبتیه مقدمات رفتن بسجده
 با ندرون خانه رفت و دیگران نیز متفرق شدند و فرمایشش فامورین مظلوم را برای خانه
 میرزا باقر مجتهد بودند و چون بد آنگاه رسیدند و او را بخبر شنیدند از اندرون خانه بیرون نیامد و از
 ملاقات امتناع ورزید لاجرم فامورین آنحضرت را بجزیره کسره باز خانه عودت دادند و در
 بیدارگشت فرمایشش و غمی خود را نزد قلم محمد مقانی کسیر داشت و پیام نمود که در این اوقات
 نه از مجلسی علما و نه از مکالمات خصوصی شاد در باب سید باب نتیجه حاصل نشد و همانا این تسامح
 و تقوی در معنی متقابل در انجام امر میر کسیر میباید حال اگر عقیدت خود را در باره وی نوشته
 و در دماغها کردید و با او از شما شکایت با تا یک عظیم خواهم گذاشت لاجرم قلم محمد
 از استماع ابلاغ معانی اندیشه کرد و بی تأمل قلم برگرفت و حکم فتن مظلوم را با این معنی نوشت
 که من در دوستی سید باب قبل از آنکه با او ملاقات و مکالمه بنمایم در نزد و نخستین بدم و چون گفت
 و آیات و آثر ولایت اشرا میسیدیم چیزی نمیفهمیدم در نزد خود چنین میدانستم که چهار
 جناب است و یا در شتاب افزاده و امرش بر خودش مشتبه شده ولی همیشه در محضر و معیبه
 مشافهت مسئوال و جواب کردم ادرا در کمال عقل و فراست یافتم و عدم اشتیاقش بر من ثابت
 و در سخن شد و دانستم مشهور سالم و عقل کامل در رد و در امر خود با شتاب و بیعتاد بلکه آن را کسی را
 برای دل ریخته فراهم آورده میخواست صاحب فرمانروای سلطنت گردد و بر حضرت سید باب
 افترا میگوید و نیز اینها که از محضر است و نقل آید حسب و هرکس ادرا تقدیر نماید هر قدر
 در فتنه بر آنحضرت سخن نوشته تبری نمود و بهر دماغهای عیسای منقوت و معنی کرد
 و نیز فرمایشش با شمس تسلیم داشت و ایشان در فتنه را نزد سائر علما مشیخته

از قبیل نام توفیق علی علم الهدی میرزا علی میرزا شیخ الاسلام میرزا ابوالقاسم و غیرهم بودند
 و تبعیت از قاضی کرده. حرقه را هر دو امضا نمودند ^{صاحب قیام} قیامی را از میرزا با دست گرفته بودند و او
 چون فوتی ظاهر و هر دو امضای علماء کاتبیه را گرفت سلطان و سرگشت و قلم برداشته
 به اینصورت بر حرقه رقم کرد که من و پدرم هانا از اول اگر استیجاب را بکمال عقل و شعور میدانیم
 در با حق و واضح بود که بخواند بدین وسیله مالک سلطنت شود و کفر او و نابینیش نزد من از کفر
 سازگاری بیشتر است و واجب الحق میباشد و در فاقه لعنت بر آنحضرت و پیرانش گذشته
 تبسری کرده با فاقم و امضای خود محترم و معنی داشت

و استیجاب بجای قاتل خودش با حضرت نقطه اولی نشد پس آنوقت را نزد سایر علمای تشنه
 از قبیل قاضی شریف و غیره بردند و ایشان نیز هر دو امضا نهادند و چون وزیر نظام قاضی
 از دنیا گرفتند بفرستند و دستور فرمان بقتل معلوم داد و او را همان سر قیام قیامی از دست
 مابقی الذکر را امضا نمود و آنحضرت و میرزا محمد علی استیلامی داد و آن میرزا محمد علی را برای آنکه
 شود برادرش اقا سید علی زوزی از علمای مکرّم تبریز بود و نسبی در تبریز است و امضاش میشود
 و این نیز مسأله میگردند و سعی داشتند که ^{خواجه غایب} غایب غایب ولی جهان مجتهد و دوله و
 و این ^{در کربلا} در کربلا ^{میرزا} میرزا ^{بنشینید} بنشینید چنانچه در کفر قاضی محمد قاضی سخت ^{شخصیت} شخصیت
 کلام شنیده گفت و او را از جهت اقبالیس بقتل آنحضرت ماست و تبریح کرده و بلا حسره پس از
 اعانه از کفر علماء فرستادند خواست او را در همان جبهه با حسنین نگهدارد و او با قتل
 گویند و او را در خواستش در آنحضرت ^{بانی} بانی ^{بند} بند نمود لذا او را نیز با او بردند و صاحبان
 یکی از ویان ^{بغضبان} بغضبان روی بود و در محاربات واقع بین ایران و روس بدست سپاه ایران
 پس برانچه ^{بغضبان} بغضبان ^{گفتند} گفتند و فوجی ^{بگفتند} بگفتند ساکن در ^{بگفتند} بگفتند

حالات روحی تشکیل کرده در تحت فرماند همیشه قرار دادند و سامان مذکور سجده در تکرار مصروف
 با بر سرستان و تبریز بنا کرد که بنام سجده سامان شهر گشت و ما قبل در شرح فتنه خراسان حسن
 سلوک ویرانست با صاحب خراسان نگاه کنیم و در این موقع کفرت نقطه اولی سرور من داشت که اگر
 این امر حق است نوعی شود که بدست ما این فاجعه واقع نگردد و آنست که بدو چنین فرمود
 که تو بوجب دستوری که ددی عمل کن و اگر در نیت خود صادقی خدا قادر است که بدست تو ایمل
 را واقع نشاند پس فراتش باشی سامان را سرانجام داد که فرج خود را امتیاز کرده قتلگماشت را
 پر محو در سر باز خانه فتنه بایستاد و بر درهای سر باز خانه پشت بام دیده بانان را
 با اسلحه بگماشتند که اگر بابتی برای استخلاص هجوم کنند گذارند و محبت تا شانین از مردم
 مستقره و جمع کثیری از چاکران درباری و نظامی پشت باها و محوطه را محلو کرده از دفاع بی بود
 و این واقعه در ظهر یوم یکشنبه بیت هشتم شبان یکم ذی القعدة ۱۲۶۶ هجری قمری که کعبه در روز
 دوازدهم روز و نوزدهم تیرماه و منقلبیت یازدهم جولای هزار و هشتصد و هجده میلادی بود واقع شد
 و دو ساعت قبل از ظهر در ب حجره یکم محضرت امیرانش در آن بکون بودند باز کرده و او را در حالیکه

حواله میرزا عافی نوشته پادشاه روس فرستاده بود بنزد ایچی تسبیز که شرح احوالات حضرت را معلوم نماید نسبت من در حال دار
 چون حکم ایچی تسبیز به محضرت کشیدند فوج بودند جناب آقا سید محمد حسین محضر حضرت را که در تبریز حبس بود خواستند بکلبس خود
 و از احوالات محضرت و حالات ایشان مستفسر بودند جناب آقا سید محمد حسین بواسطه سلمانان حرارت مذکور حواله
 آنحضرت بجز مراجعت ننمودند ولی بر سبیل اشارات بعضی مطالب را القا فرمودند و بعضی نوسخات هم دادند و سبب تقصیر
 ایشان در امر محضرت چند چیز بود
 فنامه آقا سید محمد حسین را بواسطه همین واقعه تقصیر ایچی تسبیز بنام ایشان آورده و سپس شعله فرمودند

شامه دشمنی که شد است با هرمان بیرون آوردند پس از رسیدن حسن همین یزدی مسعودی را قیام
 عقیدتشان نمودند ایشان در جواب گفتند که در نزد آن بزرگوار کاتب و مستخدم میباشند و هرگز لغت
 و مضامین با ولت و عقیدت منکبت نمیشوند لذا فراتر از این از او در جهان بجز توفیق نمودن ما
 از مشروبات آنحضرت تکلیف معلوم نماید آنجا در میرزا محمد علی مجدداً باز پرس کردند و او کما
 مسبقاً با کمال عشق و انجذاب تصدیق باین چه نموده گفت برای مشروبات در راه امر آن
 بزرگوار آماده و آرزو نمیدانند چنانچه در این رسیده است که آورده . دو لاکه در دو دست
 را که زود و میخ آهین بر دیوار مابین حجره محل حبس و حجره مجاورش کوبیدند و وسط
 رسیها بنا برینیه انشکوم و میرزا محمد علی انداختند و دو طرف رسیها بنا را از زیر بنشان
 و از طرف پشت سر گره زده . همچنین آهنی انداختند و پهنای دیوار سنگی
 و اجری گیش از سه ربع نزع نمود و میرزا محمد علی نیز از همان چنین غماش نمود که او را
 بیا و زید که رو نما با حضرت بوده و سرش هم از سینه آن بزرگوار در یکیش سپر کوله های او
 بر آنستند شود و لذا آنرا من عاشق و منده کار صادق در دم و پسین بدن خود را حاضر
 معانته مسعودی بکن سینه اش نهاده با قوت قدسیه از روح عظیم آنگاه جهان
 بنا نمود و چون در هر سیکل بنوع مذکور در وسط دیوار استوار گرفته بود معان را که گفته
 پناه نشود و شکر نموده دست راست خود را بر پشت یکدیگر قرار دادند و فاصله مابین تشنگی صفت اول
 دادند و صلابت تقریباً شصت قدم بود و همچنین که در میان و بکران نکوست امور را بدین
 فرخ فرادادند و در کنار کشیدند پس صفت اول بفرمان معان بیکبار
 تشنگی کردند نشسته ایگانه صفت دوم تشنگیهای جزیرا

گشاده دادند
 در این صفت اول آن حضرت تعلیم او را از جمله چیزها و از جمله جسدان انشکوم تا به شهادت در این شرف مندر ساکنان
 آورده چنانکه کاشف بود از این رسیدن حسین از حجره مسعودی فاجع که کلمات شکر و انوار نوح است که در آنجا
 در این صفت دوم در هر طرف حق بود و بواسطه تشنگی که در او بود تشنگی است و در آنجا کوه کوه در آن

و بالاخره منصف شوم آنکه در محاسن را در حق ما فتنه زار و در ذلالت با دوست فضای سرباز خانه چنان
 بنده و تار شده که در مسافت نزدیک یکدیگر را نرسد دیدن و چون در وقت شامی گشت و با نود و نوبه
 شدند حضرت رب اعظم را بر آنجا که آویزان بود ندیدند ولی میرزا محمد علی در پای آن پایه ایستاده
 مردم نگران بود زرشا بده انجمن غریبی در انبوه تا شامیان حتی در سربازان و در خان
 بلز شد یکی گفت غائب شد دیگری گفت با همان عروج کرد هر کسی سخن میگفت پس با موری
 زو میرزا محمد علی رفته از حال آنحضرت پرسیدند گفت همیشه کلودر بسیار نازا گشت و با برین
 آیدیم آنحضرت با برون جگره رفت چنان گفتند مگر بجزه فرار کردن او از چنگ ما خلاص
 میکند در جواب با کمال بر شادان و قدرت گفت برای فرارند بلکه برای اتمام وصیت و نصیبت
 و اكمال عیبت بود در همینان فرستاسی و تو چهل سلطان نام با برون جگره شتا فتنه و دیگران
 نیز بهتشان رفتند و دیدند که منظر کوم با اکتیبه حسین مشغول بجایه است و همیشه نذرش
 بفرستاسی افتاد بدو خلاص نموده فرود حال قیام را انجام رساندم گفتنی با اتمام گنتم
 و موقع است که تقصود خود را انجام دهید و فرستاسی از استماع اینمقال و تذکر در موانع
 احوال بر خود بلزید و تا اثر شدید یافت و از مباشرت در امر شهادت خود آورد و
 مستعدی خواست و بعد آنکه از آنحضرت دیده و شنیده مردم دیگر نیز گفت و بود اسطه احوال
 او پیشی بختت ایران فائز شدند و سامان نیز با فقه اش از مباشرت بعضی استنکاف
 و زبیدند و بیان هر سه نام از سوز خانه بیرون فرستند و او بجا حجت گفت که اگر از طرف
 میرزا حق خان یا منورین خلیفه میرزا میرزا با دست نمانم خواهیم پرداخت ولی تو چلی میمان
 دیگر که میایزیم آنکه سلم را گرفته شدت و ذلالت بلکه بر رسم و صورت و با اینش زده از بجه
 بروان کشید و بجه آنکه بنوع مذکور آنحضرت و میرزا محمد علی را بسیار انداخته آویزان کردند

پس تا بان یک خسته که سرنگت فیج فاصه خسته زبجان بود قدم پیش نهاده نزد وزیرش نام
 داد و طلب انجام کار شده از شاهجه عظمی را با تمام رساند آورده اند در آن حال که سربازان
 فیج خود را برای شلیک حاضر و قهیا کرد و مشغول انباشتن تفنگها بسرب و باروت بودند
 حضرت رتب اعظمی کلماتی میفرمود که نزد بجان و آشنایان بزبان فارسی میشنیدند و میفهمیدند
 و آنرا که در مسافت بعیده واقع از هیاهوی ازدحام تماشاچیان چیزی نمیشنیدند و معنیون
 خرابت نمیشنود همین بود که ایردم جاہل و فاضل خدا فدای من و خاتم انبیاء و ائمه اهدی اجزاد
 و سنت ائمه اند و من قائم موعود شما هستم آیا سزاوار است که هر جا نام من مذکور گردد جز آنرا
 قیام کشید ولی با خودم آیسگونه رفتار نمایند همانا در سحر خدا که قریب التزول است سحر
 و بجز و در اخصاف خود رحم نماید الی آخر و چون آقا جان بیک فرماداد و همه سربازان
 تفنگهای آتشبار را گشاد دادند در این بار کلوله ما اصابت نموده چند نامشک شدند و یکی
 عظام و کرم در هم کوبیده و منگواگر دیدند و با کله در خیابان و چاکران حکومت و نظامیان
 و در حیدر متلاشی را از دیوار پایین آورده در همان نزدیک انگشتر و تا بعد از ظهر
 روز مذکور مطروح بودند و مردم کرده گروه تماشا میرفتند بعضی شادمان
 و بعضی پشیمان و بعضی متاسف از اصابت آتش کلوله بمسالمان بودند و در وقت عصر
 وزیر نظام مرده و جسد را بیرون دروازه شهر کشید و بکنار خندق
 و چون میترسیدند که جهالت بایه آنها را بر بایند و بد بر بند لذا چهار کسسته
 از سربازان را که هر کسسته ده تن بودند بنگهبانی گذاشته فرمان دادند که اگر بایه در آن
 آنرا آید کسسته نماید و شب اول بدون حادثه گذشت و در صبح روز بعد قنصل دولت
 و کسسته نیز با کسان خویش در کنار خندق مذکور حاضر شدند و محصوره را با خود همراه داشتند
 و در آن وقت قنصل دولت از طرف دولت رتبه اشراف داشت و او در سال ۱۲۷۲ هجری قمری در آن وقت حاکم آنجا
 و کسسته محصوره و شکار حرب از آن در آن وقت متلاشی و منضم گردید

و صورت از دیده محروم را بهمان حال که افتاده بودند تقسیم نموده با خود برد و از شکر آن حضرت
در همین شهادت سی و یک سال و هفت ماه و بیست و هفت روز از سنین قرنیه و سی سال نیم از سنین
شمسیه و از آغاز ظهورش شش سال و سه ماه و بیست و دو روز از سنین قرنیه و شش سال و هفت روز
از سنین شمسیه گذشته بود

صلی حبیب مظهر حضرت

نقطه اولی از تجسیر اهل ایران و ذکر مقام اعلی و در کوه کرمان

بشریحی که موجود در وصف احوال و ارتقا با میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله نسبت باین امر و
نسبت بمقام عظمت اهل بیت است آوریم او غالباً احکام و نظریات دولت ناصرالدین شاه و
میرزا فتحعلی را بجزر اهل بیت میداشت و بعد از وقوع فاجعه عظمای شهادت حضرت
نقطه اولی آنست که خبر را با آنحضرت رساند و اظهار داشت که بعد از این واقعه دیگر برای اهل بیت
سنتی از طرف دولت ایران نخواهد شد و گمان داشت که حرکت و نشر عقیدت بعد از
واقعه القادسیه و فاجعه پذیرد ولی حال اهل بیت بدو نسرمی بود که چنین نیست بلکه بالعکس این واقعه
مستقیم ظهور و افقات مسطره سی است که این امر را در ایران بلکه همه جهان غمناک خواهد ساخت
و در موقعیکه میرزا تقیخان مسرمان بر قتل حضرت نقطه اولی صادر کرد و قبل از آنکه فرمان
بفرمایند بر سر سلیمان خان سپهرچی خان تبریزی که شخصی محترم در رجال دولت و از فداکاران
بود از آن اطلاع شده با قدرت و طمیس نام چند تن از با تیرا با خود همسفره نموده از
در این مسیر پار آذربایجان گشت تا خود را با مورین دستگیرین زده آنحضرت را در آنجا
مستقری بنامه و می آورد تبریز در روزی شده که شهادت مظلوم و در یوم قبل آن واقع

که در میان زنان در فایده تاثیر و تاثیرات با برخی از شاهسید با بر این آفرید با بیان مذاقات
 و صحبت داشت و بلاخره مقصد متعین شدند که لا اقل هر نوعی پیش آید حبه انجمن را از کنار
 خندق و در تحت زیر سر بدان برابند و چون با حاجی میرزا احمدی که گاه تر سابق الذکر تبریز
 که مردی سلیم لغزش و متصرف و با نظر آفت نسبت باین امر بود سابقه دوستی داشتند
 مذاقات کرده و از او در میان نهادند و خود پیش سعادت نمودند و ملاقات و موافقت
 کرد و حاجی آقا به نام را که از سر دسته و پهلوانان بیباک سفاک تبریز بود انحصار نموده
 از او خواست که ششمانه با آنده همراه شده مقصود را بانجام رساند لذا در شب دوم
 شهادت پس از یکشب و روز که در عهد برهنه در کنار خندق صریح و طریح بود و هیچکس
 نیز از شب بگذشت ^{مذکور} حاجی آقا یار خان و سلیمان خان و حاجی محمد تقی مسکنی و حسین
 میانی و بعضی دیگر مستحق بکار خندق فرستند و اجساد مشرود مطرود را گرفتند و در
 رکنه بدست کشیدند و بردند و شتاب تمام بکل امنی که کار خانه خرابی حاجی محمد تقی
 مذکور در آنجا بود پنهان نمودند و سلیمان خان و حاجی محمد تقی مبلغی نقد و بعضی آن حتی آنکه به حاجی
 آقا یار خان دادند و شب را راحت نمودند و روز بعد صندوقی بشکل صندوق استخراجه
 تر قیام دادند و در آنجا مشیخ را بگریزیدند و پیچیده در آن صندوق تعبیه کردند و در کسوت
 سلیمان خان در محلی امنی گذاشتند و او را باین مختصر ای حاجی را اخبار و ابلاغ کرده نقل نمودند
 و مستور در پیشست حسین مسکنی مذکور همان شب که اجساد را بکار خانه میرزا میرزا گذاشتند
 بجهت تمام بجهان رفت و عیالی آلوده بچون را در حوض خانه حاجی محمد تقی شستند و
 با بیان تا در وقت ششمانه نگه داشتند و از آنسو چون برید سلیمان خان بکنز ببال ای در
 رسید جناب آقا میرزا موسی کلیم را نامور فرمودند تا شخصی با کفایت و امین و شجاع را نامور بکار

ایمان را بجز این فرستاد و نظر آرزوی حضرت قندهاری که در صحن ذابش سخنش از حدود و عماد است
 قشبه حسب العظیم لیبوی آفر با بر این فوج کمال متقی که بپهران داشت صورت زیارتی برای شهید العظیم
 و سایر فرستاده بود و بهر احوال آرزوی استوار خویش را در آنجا اظهار داشته صندوق
 برای او رسال بپهران هتیا نمودند و حسن آقای تفریش که از نخستین مخلصین بود و در
 گیرگ آفر با میان سمت نیابت رئیس داشت حامل صندوق متقبل البیال بپهران
 گشت و با همه ورود و مشاکی که در طرق داخلی و سایر وزارت بلاد و ملکات
 حوز و نقل عالی اعتبار بود و برای جلوگیری از تالیفات و سر قوای مکرکی از طرف اولیا
 دولت سخت گیری میشد و با همه اخطار که برای حامل جهاد اگر دولت صحیح بود سالماً
 صندوق را بقریب بپهران در امام زاده حسن وارد ساخته محضر اعلی اخبار نمود پس بپهران
 جناب آقا میرزا موسی کلیم و آقا ملا عبد الکریم (میرزا احوکات) مأمور شدند تا صندوق را
 تسلیم گرفته در نهایت احتیاط و استتار در بعضی این بابویه قرب مقبره عبد العظیم محفوظاً
 بگنجانند تا با نماند گذار شدند و احدی را از آن اطلاع نبود و سپس در ایام شرف انوار
 در آورند بشریکه در جنبش چهارم خواجهیم آورد در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و سه
 آقا میرزا آقا نسیر کاشانی بموجب تعلیم جناب آقا میرزا موسی کلیم بمقبره این بابویه مشرف
 و آنجا رسید که در آنجا کل استوار حیدر را پیدا کند و آنکه بعد از آن آقا جمال
 بود چندی بسبب استوار اهل با نماند و حیدر را یافت و با اهل استتار
 از وقتی بپهران در خارج و داخل طهران نهی میمان دادند و در تمام آنقدرت از آنجا
 در زمان استوار و کمان بوده تا بالاخره در سال یک هزار و سیصد و هشتاد و هجده قری از ایران
 بپهران فرستادند و در ارضی مقدسه انتقال یافته پس در جیل کرمل در مقام عظیم و جلیلی که تمل تو جبه

آشنا و بیگانه است مشهور و مقام گرفت و بیان مقامات استغوار آنجا مستلزم در بیان و جوایز
و نیز بیان برآورد مقام اعلی در جمل کرمل بخش بنعمت خواهد آمد

در صورت و سیرت و آداب و صفات آنحضرت

۱۹
جمال و کمال و جلالیت پیرهایون آنحضرت از نعمت در تصور نادر لطیفترش که تقریباً در سیرت
و ترکیبش ترکیب شده واضح و جلیان است و انطباع روحانی را سیالی نورانی بود و حسنه
و ابروئی متمسک و پیوسته چشمانی سیه فام و جذبات دیگر و عینی نازک کشیده مشتعل بر قدری
بر آهنگی در سمت بالا که بعباری اقصی الالف خوانده میشود و حال در جانب این چهره نایاب
و چشم بسین چپ و در با و اندامش معتدل و زیبا و قاشش تمام و در سانه کوتاه نه بلند نه کهن و نه
هرزول رنگ بدن سفید مائل بکندم کون و چهره نظیر پرده دور و در برین و لسان چون چه منور
و تمامت ترکیب آنحضرت خلقت تمام و کامل بود و آثار اسم هایش چنانچه مبینه قلمنا نوشتم
آقا با یک نقاشی شبی شویانی در ایام توقیف آنحضرت در اردتیه (رضائیه)
شروع کردی از او نموده و از رسم ناقص را پس از سالهای چند یکتایی تمیز کرد و رسم دیگری
نیز از روی آن برداشت و آن هر دو رسم پس از چندی بجز جمال اهی و خیره حضرت عبدالباقی
بجای فرستاده شد و در مخزن آنجا محفوظ ماند و مشیخ آنرا در پنجاهای بعد مباحا و رسم و رسم
از روی رسم دوم صورتی تعدد و تکرار و تشریف یافت و اما حالت آداب و تقاریر است
و شفقت و در دست و حاجت و در گفتار و رفتار چنان در او نهی این بود که مانند کسی
تقریباً نماند و در این را جزیب میسوزد و از آداب و سیرت آنکه همیشه بوده و از آنجا

و دستها تا در گشتان از استین عبا بیرون میآورد و دست چپ را بروی ران چپ
 و غالباً سینه در دست داشت و در حال قیام و شکی عصا میگرفت و در نظافت و نظافت
 و پاکیزگی در لباس و اندام شاربایسان بود و از آداب اکل و شرب اینکه غذا بسیار از
 تناول میفرمود و اگر غذائی برای وی حاضر میسرودند که از طریق ظلم و شبهه آن فراهم میگشت
 میل نمیکرد چنانچه در طی طریق از صوفیان با آنکه محمد بیگ سی بلخ داشت که غذای تهیه
 میشده برای اشرف از ظلم و عدوان نباشد معذکات ^{حسب} بسیار میفرمود و
 که برای سوار شدن بجهت و عنایت از قوی و محورات راه میگرفتند سوار ^{نمیشد} و نقل ^{نمیشد}
 پیاده روی را میسرود و نیز از اخذ نیکو وجه در اسلام مانند سیر و پیاز و غیره اجتناب داشت
 و بشرب و فغان لب نزد و در مقام عصمت کبری دیده بود که هرگز عمل مکرر وی از او
 میسرود و در مقام قوت عقل و ادراک و قوه اداره و حسن تصرف در امور بدرجه بود که خوب
 حیثیت و اندک شش عزیزگان میگشت و در وجود و سخا مابین مردم شهرت داشت آورده اند در
 آغاز مشاب که بزرگت حال شش حاجی میر سید علی در ابو شهر تبارت داشت روزی بغیر کثیر ^{بسیار}
 متعاقباً بطریق خیر از فتود بدل میسرود و از این رو برخی از تبار بجالی ^{عظیم} نشند و از حال وی
 خسران دادند که باین حال بذل و بخشش تمامت میرا در اندک زمانی از دست خواهد داد و در
 مقام داشت چو در بود که نوشته اند در ایام آقا شش در پوشه تاجری ابو الحسن نام
 از اهالی نیر و چون خادم مسفر بود حال تجارت خود را در یاد گرفته است در روز ممتد گشت و پس از
 رفتن آنحضرت بحکم امر از همای شیر از رفت و بعد از رجعت حاجت فرمود که قیمت حال ^{در} ^{بسیار}
 که در کوشش و سختی تزلزل کرده مبلغ عتیقی ضرر است و از زمانی امانت داشت و در ^{حکم} ^{حکایت}
 بر ^{بسیار} ^{حکایت} که مبلغ ^{بسیار} ^{حکایت} میسرود و نیز آورده اند در آن ایام تاجری ^{حکایت} ^{حکایت}

نیل برای ترکشش برسم امانت نزد وی نهاد و سپس از چندی مشتری برای خود آمد چون
 آنحضرت اشتغال بخودن زیارت داشت با شماره او فرستاد که ساعتی صبر تا از زیارت
 فارغ شوم و مشتری در ابتدا نپذیرفت ولی همیشه که آنحضرت از زیارت فارغ گشت برجا
 نمانده برفت و پس از آن قیمت نیل تنزل کرد لاجرم آن قیمت نمانده بفروخت و سلمی بزرگت
 که تفاوت تنزل بود خود بجا حب الی پرداخت و حالت عبادت و تقاضش بجهان بالا
 از آیام صغیر سن و جوانی بدرجه بود که خانه آشنایان از او در حریت و گشت بودند و این
 بیان از زبان حلو التبیان مشهور است که هرگز برای هرگز زون بیار تجارت هم نشدم
 الا که در جهان حال حق تعالی را سجد کردم و حکایات طول عبادت و اذکار آن بزرگوار
 در آیام و آسیر او شهر در معرض هر شیده آفتاب بر پشت بام حجره تجارتم سرورف و مشهور
 میباشد و در آن سینه جواد که ثانی شهر که گفته ملاقات و آنکه اش از آنحضرت در آیام صغیر سن
 در شبی از قبایل گناشته آمد چون از ایران به سفر نمود برای سابقه آشنائی که با فال علم
 داشت در آن شهر بتقاضی رفت پس در آنجا نیز بعضی دیدار آن بزرگوار نایل گشت و
 به هم صحبت آن خود حکایت کرده گفت در هر بار آن جوان آنگی را با انوار و اطرار در جهانی و با
 صنایع و صنایع و اخلاق و آداب و فضائل برگزیده گان و عبادات معتزبان دیدم که هرگز تاثر
 چنان احوال و نفس من محو و تراکوشش کرده و آنحضرت تا زمان شهادتش همیشه در اوقات بیداری
 و خیر داشت و پس از بیدار شدن از خواب با نفاصله تجدد و خیر میسر که وقت آنرا شبانه است
 بود در عبادت و ذکر و شای حضرت پروردگار صرف نمیکرد و آنرا از اوقات بیداری را از آنجا
 و از آنکه گویند که او خالی میگذاشت و از یاد دست قرآن در آنکسش نهایت سعادت می یافت چنانچه
 در آیام صغیر سن در آن روزها معتزلی نزد وی میآورد و میگفتند

و در آن تفسیری بر این میفرود چنانکه تفسیرات متعدده بر قرآن از زبان او
 نازل و جاری گردید و نیز با سنج مصائب امام شهید حسین بن علی و سایر ائمه اطهار و اهل بیت
 ظاهرین و اوصیایان آنس تمام داشت و در عین اصناف طهارت و در ابدیت اشک ز چشمانش
 جاری بود و در آیات توقف در کلو حنی در موسم سرما که برودت حدسورت داشت و شکر
 هزار و دویست و شصت و چهار در چنان موسم طلول نمود آنحضرت برای مسر نماز با آب بخ بنه
 و خود میگرفت و بعد از فراغ از صلوات یک صحنه از کتاب محرق اقلوب را که در شرح مصائب امام حسین
 در حدیثش میخواند آورده اند که از جمله کلیاتی که آنحضرت غالباً تکرار میفرمودند این جمله بود
 بود تا کان الامیر بالقضا فالعزائم اذا و قد های بابتیه حارق عادات بسیار و کرامات بسیار
 و اقدار در آیات منزه سن تا ایام شهادت آنحضرت نقل کرده و نیز از حضرت قدس و جناب
 باب الالب و جناب حمید و جناب حجت و اشاهم حکایات در روایات کثیره نوشته اند

نسب و نسبین آنحضرت — افغان

چنانچه اجازت در اول این بخش گفتیم نام والد آنحضرت میرسید محمد رضا و او ابن برابرایم
 و او ابن میرسید علی و نام والد اش فاطمه بیگم و او بنت آقا میرزا محمد حسین و او ابن آقا
 میرزا بابین و او ابن آقا میرزا سید محمد بود و هر دو سلاله آنی و آنی آنحضرت بام شهید
 حسین ابن علی پیوسته و نامت اسلاف ابا و ایش از نجباء و مقررین و اخیار سواد فارسی
 و آن تفسیر محمد رضا در آیات حضرت آنحضرت در مشیر زوفات یافت و عهدش را نقل مگر جا
 کرده بجز آنکه سپردند و از او دار آنحضرت سلی بر جای نماند و فقه و سنت فرزند و سید
 فرزندش را در نام را در اول این بخش ذکر نمودیم و اما والد اش تا این تبار غیر شهادت کبری
 در مشیر از و دیت مبدک آنست داشت و پس از شدت تأثر و اثران تاب یا آورده از شهادت

در اجرت بمراتق حرب نمود و احوال شاهنشاهی بر تریب سن حاجی میرزا سید محمد و حاجی میرزا سید علی
 و حاجی میرزا حسن علی بودند و تفصیل احوال حاجی میرزا سید علی که در سبب محبت آن بزرگوار جام
 بریز میثاق است را بسبر کشید در این بخش و مخصوصاً در بخش موم سلطنت و در او نیز نقلی از
 جای نماند و اما حرم محترمه آنحضرت فدیکه سلطان بیگم بیست اقا میرزا علی ابن آقا میرزا ابوالحسن
 ابن آقا میرزا سید محمد که بنت عم والده اش بود تا ایم وقوع فاجعه عظمی و نیز سال بعد از آن
 در محبت الساده شیراز یزیت و منفرد و محترمه نقل احوال و مصائب نمودند از
 ویرجیان در گذشت و او دو برادر بنام حاجی میرزا ابوالحسن و حاجی میرزا حسن و نیز خواهری
 بود که در جهالت و وحشیته حاجی میرزا سید علی شهید مذکور زندگانی بسکرد و هم خواهر دیگر ابوی داشت
 بنام زهرا سلطان بیگم و لذا منتسبین باقیه حضرت نقطه اول از خاندان مطهرین و حاجی میرزا سید محمد
 و حاجی میرزا حسن علی و از دو برادر محترمه و حاجی میرزا ابوالحسن و حاجی میرزا حسن و از خواهر آنجناب
 زهرا سلطان خدیجه بودند که در الواح و خطابات و غیره جاهل بهی بلقب افغان شجره استیافتند
 و بعضی از ایشان در شیراز و برخی در یزد اقامت نمودند و تفصیل احوال آنرا در بخش هشتم
 خواهیم آورد و در کتاب تفسیر حسن انعم بیانات و خطابات معطره از عم حضرت نقطه اولی را
 با این وصف و والده و همدم و اقربان مذکور است و بی خبره

یا دلتا لا اله الا انت و انت کانت الوردة کسرا علی ملک العجوة
 فی ذلک الزمان استیعنا انی انما الله الذی لا اله الا انما کفیت هذا الذکر فی
 الاکثر من منی علی حبیبین من عبیدی و لقد سمیت فی امر شمس ابراهیم و اباه ابراهیم
 من حبیبین انما ذلک و امه فاطمة الزهراء حتی یشهد اولو الالباب فی من
 ستر الاله من لدن غیره فخار الذی لا اله الا هو و ان کان علی کتب غیره

يا اهل السما فاستمعوا ندائي من لسان الباب هذا الفتح لسر في الناطق في استيحاء
على من رقابة المشيخاء الله لا اله الا هو ان الله قد اخبرك من نقطة البعد وفي الاصل
الاشهر الزكية الى هذا اليوم نقطة انتم معبودا الله قد اظفر هذا السلام في طائفة من
النجباء الا انهم حتى لا يثق احد في امره الحق على شيء باحق الاكبر وان الله قد كان
على الحق حكما وعلينا يا ذوات القارة من الذكر الاكبر هذه الشجرة المباركة المحمودة بالذات
العبودية قد ثبتت على نقطة النار في رزاقكم وانتم لا تستشرون شيئا منها بل من صفات
الذات مسمية لخصه وان من احواله الملكية الحقنة ولا من حرمان الحكمة المتقنة وانتم تحسبون
بذات انفسكم على غير الحق الاكبر وهو عند الله نفس النجوة باحق الاكبر وقد كان في ام
الكتاب على نقطة النار مسؤلا يا ذوات القارة من ذلك الكلمة العظيمة ان تواموا به و
نفسوا امره فانما قد غفرتا خطيئناكم وقد كتبنا عليكم ضعف الثواب في اعمالكم كنتم
في حليمة القدس عند الله الحق في حول الباب مسكونا وان تكفروا بذكرنا وكتابتنا
الحق هذا تالله الحق لنغزبنكم حول النار ثنتين وما لكم في الاخرة من دون آله العلى
ظيورا يا مستورة لعين بلعن الى نساء ذوى قرابتك حكم الكلمة الاكبر وهدر من النار
البيرو وبشره من بعد العهد الاكبر باجته الرضوان خالد من ان حول القدس ان الله
رتب العالمين وقد كان على كل شيء قديرا
يا اثم الذكركم ان استلام من الرب عليكم قد صبرت في نفس الله اعسلى فاعرف
قدرة وليك ان الله الاكبر فانه المسئول في قبرك ويوم حشرك وانتم قد كنت في ليج كعبنا
عليها ايدي الذكر كنة يا
يا اهل السما فاستمعوا ندائي من نقطة النار في هذا الخبر طويلا من الماء العذبة على كنة

و تاسم بحسب ما اتى الله الذي لا اله الا هو قد عقدت على امرش سرية الامم بحسب ما
 اتى الله في ذكره الاكبر هذا ولقد جعلت طائفة النساء واهل الرضوان في يوم لم يمسد بابك الاكبر
 على الذكر باقتر شهيديا ^{عظمي فضيل الذكر الاكبر يا ايها كسيب من الابرار}
 عندهم ما انت كما عهدت بين النساء ان نعت امرئك باقتر الاكبر امرئك لعظيم من كان
 اعتمدتم لفضلك وافرزي باجلكس مع كسيب محبوب الله الاكبر وكنيتك انظر بهذا
 من امر كسيبكم حميدا واهم جبري على اقتضاه في شأن الباب واهل ذات وذكرا احوالي
 فاطمة اكبره في بخت القدر على ان باقتر قد كان في حق العلم ربوبيا

آيات مختصرت

و اما آيات مختصرت من آيات الكمال ما نسه سائر شؤنك و در غایت کمال و جمال بود در سرش
 کتب است در قلم و عین خفا و قلم شیوه و هنرمی و داشت و غالباً بر او اوراق لایف برقی بخار
 بگشاید نسبت به سطرهای مرتب و درج بالا و مخلوطی کاغذ مرقوم و بغایت زیبا و لطیف است
 و فایده اش همین است که نام بیوتی نامی در صنف جوان میسکند که خوشتر از میان عصر از کتاب
 منتزعه و با عبارات معترف بود و در کون بسیار از آن در قام کریم در فاندان قید
 این قدر موجود است و الیای در مسائل کتب صادر و نازل از کتب سائنس بسیار است
 و کتب معتبره از آثار قیام در دست طریق که سره آن حکما و سحرین نیست بر آن
 همیشه در آن کتب و آثار جدید و جزو اول و میاورند از این کتب و در این کتب مستخرج از دنیا و از
 چیزهای گوناگون است که در دستر در مخلوطی که بحسب اوقات و بنا گشته و یا از جهت احوال
 و حقوق زبیر که در شدت انقباض و وداوت او را و قیام یافته از سبب آن در دست ولی
 که در این کتب در اول است که نوشته است و در هر کس که بخواهد از این کتب مستخرج کند

دعوت انجمن شود غفل و ارباب جلیقه از جهت عدم دست اوقات بسیره
 برای همه در چنان آثار و آیت فیض عمیق و بسیره در حیرت و از فعال فرو خواهد شد و آن بزرگوار را
 در ابد او ایشاء کلام و تسبیح و تزیین مقصود و مرام چه در فارسی و با عربی و اسلوبی بیخ
 در و شی بگردد که احدی از قبل و در زهد بدان سیاق و روش سخن نگفت و نوشت و بلکه
 شخص غالب بسببک و من انما شرفانوس و آشنا شود و در واردات قلبیه و قلبیه اش
 عمیق و تکرر نماید خواهد دید که عباراتی در نهایت جزالت و بلاغت و سلاست و بهریت
 و عند سببه میراث و الفاظا و معانی بسره و مانند حلقات سلاسل بکیده گیر پوسته و تکرار
 در پیش برای تزیین معانی و قیظه بنیاد سادگی و رسا و متقاعد عزیزه در بویت عمل و خبره
 چون خود ایستاد در تصور و الیایات قرار گرفته اند و با لیسب در عبارات و مضامین
 مزار غیبت چنانکه بسره و با انفرادی حادی لطیف تازه چنانکه است و کلفت در آرای
 تزیین نشده است حق هرگز ملاحظه برای اصلاح نموده بلکه در غایت سلاست و روانی و نهایت
 سادگی و آسانی و سزاه از کلفت و سختی و صطناع از قلبی واقع در سادج فطرت و مکتوب
 در معانی جریان و سیلان نموده است و مضافا الی کذا کذا آثار و حضرت را بسیار
 از تقیاس دیگر نیز است که از این و در اعلی المقام قرار گرفته و آن یکی در فلسفه مبدی و سواد
 و معارف مستفاد بوجود و ایجاد و مسائل روحیه و مباحث معنویه انجمن را ایجاد
 بسبب و حقیق آری بدیده است که در نهایت رقت و وقت و بهریت نسبت بقله های
 بنیه دیدار و تقارین و تقابلی افلاقی و اجتماعی برای اصلاح و اکمال تهذیب الاخلاق
 و ترمیم منزلت و سیاسته المذنب و تائین سعادت آتیه و کثرت و ملت از قلم الهام شریفش
 سادگی است تزیین و تدریس یافته که هر کس با ایشاء عظمی مقام تهنیت تشریح آن بزرگوار

و برای مروت حوی کلام و سر عقل
 و مرام چندان مرغعات قرآن و حدیث
 معطره لطیفه عرسه را که مناط معارف
 این ارباب حکام خود نموده

چندی کافی و بر مانده وافی است و تمامت کلمات و آثار منزه با آنکه مقتضای مرام منزه
 اوقات باقی ان قنوع صادر گشت و مطالب و آثار در اسنین اولیه برای مراعات و کالات
 ناس در حجب و استار حرکت ارائه داده شده معذک کلاً و طراً بر اسن همان فلسفه بدیع و
 اصول طیفه قرار گرفته اند و شرح و بسط مقال در اینمیدان و مجال مارا از وظیفه تاریخ نگاری دور
 بیاید و مهمتر و آخرین کتاب آنحضرت بیان فارسی است که پیش بر بسیل اجمال از قبل گزشت
 و مشتمل بر بیشتر از طبیعت کتاب میباشد و دیگر کتاب بیان عربی است و دیگر رساله دلائل
 که در اثبات تئیمت آنحضرت و سایر مفاهر اکتیه است و این کتاب از آثار صادره در وقت اخیر
 ایام حیات آن بزرگوار میباشد و دیگر از آثار کتاب قیوم الاسما است که مشتمل بر متجاور
 از هزار و سیصد بیت آیات میباشد و چنانچه قبلاً بیان کردیم در صورت تاویل و بیان
 سر و معنی باطن سوره یوسف از قرآن میباشد و بتطبیق عدد یکصدی حروف یوسف با قیوم
 بدین نام مستی گشت و حاوی مطالب و کرب عمیق و تعالیم طیبیه در ایام اولیه آنحضرت است
 و دیگر رساله صحیفه العدل و فروع احکام است که نیز مشتمل بر اصول و فروع طیبیه ایام اولیه
 آنحضرت میباشد و دیگر کتاب الروح که دارای هفتصد سوره حاوی مفسر آیه است و نیز
 کتاب الاسماء و الالهیا کل و رساله در اثبات نبوت فاطمه حضرت محمد و ما سواى اینها در
 تفاسیر بر سوره و یا برخی از آیات قرآنی و یا بعضی از ادعیه و احادیث مأثور و یا در جواب
 از استیالات طیبیه و آورده و یا در بیان معارف روحانیه و نیز توضیحات کثیره و ادعیه و زیارات
 و مناجاتی بسیار است مانند تفسیر سوره بقره تفسیر سوره کوثر تفسیر سوره و تفسیر سوره
 تفسیر سوره قلمه فوائج التور تفسیر آیه نور تفسیر دعای صباح تفسیر حدیث جاریه
 تفسیر حدیث کبیر تفسیر حدیث کن و جلاله و مانند دعوات ایام هفت و صحیفه اعمال سنه

در ایام کینه و باران سوره است اول آنجا سوره اول آنجا سوره اول آنجا

وزیارت اکروف دانشهدا و کتاب همیشه و کتاب پنج شان وجود اسماء که چون یک
 مسازت و مقادیر فی اسلوبک و فی حکم الغناء و فی بیان عدلته تحسیریم المکارم سواد کان لقب
 او با تسبب و صحیفه بن اسیرین انغیرا قایضه قدما و اما آنچه از آثار مبارکه که در سفرش نگاشته
 صادق محمود جمیل برود منها صحیفه خمس عشر دعا و خطب سبع عشر و صحیفه الحج اربعة عشر ابواب
 و شرح قصیده انجیری در معین سوره و کل سوره اربعون آیه و شرح سوره البقره من انجره ان
 الی آخر ما شرح مصباح شرح آیه الکرسی مائین سوره کل سوره اثنا عشر آیه و اثنا عشر کتاب
 لعلماء العرب و اهلهم و ما در اینها فیه از کلمات منتشرة آیات و کلمات عالیه و کلمات
 رقیقاً عن المواضع المنفره من کتب و رسائل الکثره تبصره و ذکر فی المقارن ثبت بنما یم
 و سخن را در این بخش جنبه بکلمات مقدسه افصح کردیم بدان نیز خستام میکنیم
 و هم در بخش آتی که بحث از تفصیل احوال شاه پیر اصحاب و اعیان میشود مقداری کثیر
 از کلمات بیانشان در مظاهری ذکر احوال میآوریم قوله الاستزاعلی فی بیان دلائل تسبیح
 بدانکه مثل ذکر اول که مشیت اولیه بوده باشد مثل شمس است
 که خداوند متعال و جل خلق فرموده بقدرت خود و از اول لا اول در هر ظهوری او را ظاهر
 فرموده بمشیت خود و الی آخر الاخر او را ظاهر خواهد بنمود باراده خود و بدانکه مثل
 او مثل شمس است که اگر بالا نهایت طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده نیست او است
 که در کتب رسال ظاهر بوده اولی از برای او نبوده زیرا که اول با و اول میگرد و
 و آخری از برای او نخواهد بود زیرا که آخر با و آخر میگرد و او است که در این دو
 بی بیچ اول در یوم او و بیچ در یوم او و بار اسیم در یوم او و بیوسی در یوم او و بیوسی
 در یوم او و بیوسی رسول الله در یوم او و بیوسی بیان در یوم او و بیوسی لطفه الله در یوم او و بیوسی

اینست که من بعد از آنکه در یوم او مسرف بوده ام
 قسم بذات مرتبه سراسر آنی قبل و بعد که فضل الهی در حق منست
 بقرآن بجا است کمال بوده که اگر
 احدی قدر در حجت فرغان می نمود و خطور دون ایمان در نزد ظهور یک آیه از آیات بیان
 منبسط نمود چگونه اینک شک کند یا اظهار دون یقین منسب به انصاف بدو چه فرق است
 از یومی که خود را شناخته و بدین خود متدین شده بحجت فرغان تا وقتی که نظر در بیان
 نموده و مستدین شدی شبیه نیست که پیغمبر اندیده و سجزه غیر از این قرآن نبی می آید
 لاجن شعور داخل در دین شده چرا شده و اگر بصبرت شده چه فرق است مابین
 وقتی که قرآن را دیدی و یقین بجز کل نمودی و متدین شدی بدین رسول الله تا وقتی که
 بسیار مشاهده نمودی و یقین نشده آیا از برای توجیح عند الله هست خداوند
 از تو سؤال می نماید که بچه چیز داخل دین اسلام شده غیر از آنکه بگوئی بفرغان هیچ
 دلیل دیگر ندیده بهین خداوند اثبات حجت می نماید بر تو که همین قسم که نزد کتاب
 رسول الله متدین بدین او شده بر تو بود که در نزد کتاب نقل بیان متدین بدین حق

این
 و اگر حبس دلیل بر عدم حجت شود پس نبی الله مسجون شد در سبب حق و موسی بن جبر
 در دو سبب و حال آنکه هر دو حجت بودند و پسین شون دیگر دلیل بر غیر حجت نمیشود
 ذکر با ائمه آنرا شنیده از یقین و شهادت را از وصیتین و حال آنکه هر دو
 حجت بوده اند این

و همچنین نظر کن ظهور رسول الله را که هزار و دویست و هفتاد سال تا اول ظهور بیان
 گذشته و اگر از نظر برای ظهور قائم آل محمد سرموده و اعمال کل اسلام در رسول الله

رسول الله بدان بود و کسرا و در آن است که خود آن با حضرت شود و خداوند بخت
 را تا آنکه هر روز بختی که رسول الله را با آن ظاهر شود که غیر آنه تا در نسبت با یک
 آیه نازل کند و هزاره و دویست و هشتاد سال که این زمان این را مشاهده نمودند که
 کسی نیاید که امتیاز نموده باشد و این وقت موجود منظر علیه السلام را خداوند نازل تا
 فرود از جای که اودی گمان نمیکرد و از نفسی که گمان علم برفت استی که از غیر مشرب
 تجاوز نموده است تا یک غیر آن با این اولو الالباب از سلیمین بوده است

و در عرض شش ساعت چهار بیت از مباحات بسیار گرفته شده که از علم او جاری
 میگردد است

و نیز یکی در منزل حضرت فاطمه که چند وقت بود در حق سلیمین واضح و بوده تا آنکه بنابر
 نبوت و به مقامی که اول خلق است و علم ظهور آیه اتی انما الله چگونه خود با اسم بابت
 قائم آید و شاهد ظاهر فرود و با حکام زمان در کتاب آدل حکم فرود تا آنکه مردم منظر ب
 نشود در کتاب جدید و امر جدید بپسند این مشا به است با خود ایشان نقل مختص
 نشود و آنچه از برای آن خلق شده اند تا خلق نمازند است

و چون همه این خلق را میزبانم در این جهت امر بگمان اسم نموده بودم این بیان
 که در حق رسول الله که لاش بوده است گفتند آنه بخیر است
 و قوله انما کبریم فی الودا خود الشالی من اهل بیتان امیرین شریفین النساء
 تا نیز در آنکه تفسیر این بیان الالسن زیندره یوم لقیته یا یالی لعلکم آیه منمرون و لا یز
 و در این که تفسیر الالسن لایسید که بچند من التبا عدین و ان منیل ذکک زلنا القرا
 من لک و انتم کنتم من مراد کما یجبین ذکک ما طاف اللیل و انما یزید تا یزید و اول

را بذكر انتساب بخود چنانچه امروز تحفه انجیلیه را ادنی ادنی منظره هر قرآنیه قبول نمیکند
 چگونه و منکر حقیقت و همین قسم بیان نمیکند ادنی از نامی او و علو قبل را الا انکه داخل شود
 در ضلال حجتی که او داخل شده و همچنین منظره الهی قبول نمیزماید شیئی که منسوب
 بعیان است الا انکه منسوب بکتاب او شود و همچنین الی ملاحظه نماید ظهور الهی ظاهر است
 در هر ظهور مشهورات مایرجع الی الیه الا اول تحفه من الهی الیه لیوم ظهوره فی القضاة
 الاخری و چه قدر بعید است نفوس که خود را از نسبت با مقتضای سزاوار و از تحفه
 بیرون آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین بقرآن بخواهند تحفه رسول الله را برسانند
 باید فکر همین شوند بیان و الا مقطوع نموده از خود نسبت علو را از این است که
 شجره مبارک چه اوجب شده اید از لقای محبوب خود که در همین مایه شهد الیه افندتکم
 بوده و هست زیرا که آنچه در طلب دنیا برسی آید تا ملاحظه رضای خداوند در آنروز
 نمیکسیرد امروز که شجره حقیقت که نسبح رضای است ظاهر از شما وجود خود که مایه اول
 انفسکم بوده و هست محتجب آنچه وارد میآید بر نفس خود آن وارد میآید و الله غنی
 عنکم و انتم ان تسبحین انفسکم الی الله فاذا انتم بذکات تبتهون ثم تفتخرون و الا
 لمن قتمین الا انفسکم و تشهدن ثم لعمرو قون استغنی
 قدرتم انتم ان من کتاب ظهور الحق و یسیر لیسیم انتم

فصل در بیان مزیجات احوال

فصل در بیان مزیجات احوال تا پیرامون حضرت شمس المظفر

آداب و رتبه اولاد حسین بشرویه و سایر بزرگواران این بر محضر غایت

تعالیه ای که در مذهب نبویه بر نفس انوار ربوبیه در طهران و نور زنده

و ارسال و ارسال و بیایم و محبت و اکرام از آنرا برود ^{کتاب} ^{کتاب} ^{کتاب}

تقریب و تالیفات مؤلفین و محدثان در این تعریف است ^{طبع} ^{طبع} ^{طبع}

تقریب و تالیفات مؤلفین در این تعریف است و نگاه داری از او

تقریب و تالیفات مؤلفین در این تعریف است و نگاه داری از او

تقریب و تالیفات مؤلفین در این تعریف است و نگاه داری از او

تقریب و تالیفات مؤلفین در این تعریف است و نگاه داری از او

تقریب و تالیفات مؤلفین در این تعریف است و نگاه داری از او

تقریب و تالیفات مؤلفین در این تعریف است و نگاه داری از او

تقریب و تالیفات مؤلفین در این تعریف است و نگاه داری از او

تقریب و تالیفات مؤلفین در این تعریف است و نگاه داری از او

تقریب و تالیفات مؤلفین در این تعریف است و نگاه داری از او

تقریب و تالیفات مؤلفین در این تعریف است و نگاه داری از او

تقریب و تالیفات مؤلفین در این تعریف است و نگاه داری از او

ص ۱۰۱

ص ۱۰۲

ص ۱۰۳

ص ۱۰۴

ص ۱۰۵

ص ۱۰۶

ص ۱۰۷

ص ۱۰۸

ص ۱۰۹

ص ۱۱۰

ص ۱۱۱

ص ۱۱۲

ص ۱۱۳

ص ۱۱۴

ص ۱۱۵

ص ۱۱۶

تاریخ استیلا بر اعراب ایشان در شیراز و تعیین خطرها و آرزوی ارباب
و اوقات ایام آفتاب ایشان در اصفهان و تصرفات ملاها

ص ۷۸

ص ۱۱۷

کلیات بردن با مریدان دولتی آنحضرت را از اصفهان و عبور از
کاشان و قزوین و کلین و سیاه دهان و زنجان و ملایخ

ص ۱۳۴

ص ۱۴۸

ایام قدرت آنحضرت در تبریز

ص ۱۵۱

احوال آنحضرت در حبس ماکو

ص ۱۹۵

احوال آنحضرت در حبس قزوین

ص ۲۰۱

ص ۳۹۳

ص ۴۸۶

ص ۱۹۵

تأسیس و تشریح بیان

ص ۲۲۶

مجلسی مدظله و شوالیه ^{تبریزی} آبا آنحضرت را اجراء تمهید ضرب

ص ۴۸۵-۴۸۶

ارسال آنحضرت آثار موهبه خرد را بمنزله عطیعت الهیه

ص ۶۲

تقدیر در عراق عرب و تعرض و جفای بر اصحاب

ص ۷۱

تقدیر در شیراز و خطبای و آرزوی ملاها و حاکم بر اصحاب

ص ۱۹۵

تقدیر در قزوین العیان از عراق عرب اربعین و تقدیر قزوین

ص ۲۱۵

انتقال و مصائب در مشهد و کیفیت تقدیر آنجا

ص ۲۱۵

و آیات خیره فتنه در نیا

ص ۱۹۰

و آیات خیره فتنه در نیا

تاریخچه و سوابق خدمت سید

استیلاچ ملا حسین شریوی با بلاهای سید و برادران در آنجا

تحریرات ملا حسین و احیاء آیات سوره در خواستن هنگامه

طبری و سوابق قدوس و باب الماب و صحاب

تحریرات آقا سید محیی و ادای بی زرد و کیفیات و آیات بی زرد

تاریخ ملا محمد علی محبت و کیفیات و آیات و نمان

تاریخات محمد شاه و فرارها می سرزدا آقا سید

تاریخات ملا حسین شاه سلطنت و سرور تقی ان میر نظام بصره

آیا سید علی شهابی در کبری حضرت لطفه او در تبریز

باید و نسب و نسبین و آثار و آیات آنحضرت

۳۹۱

ص ۳۹۳

ص ۳۵۷

ص ۳۶۸

ص ۳۷۵

ص ۳۶۵

ص ۳۷۳

ص ۳۷۶

ص ۳۸۸

فہرست مندرجات جلد اول

| ردیف | صفحہ | صفحہ | تعارف |
|------|-------------------|-------------------|------------------|
| ۱ | ۳۵۲ | ۳۳۱ | آزادان |
| | ۲۲۷ | ۳۷۲ | آزادان |
| | ۲۹۵ | ۲۶۳ | آزادان |
| | ۲۶۲ | ۱۱ | آستانہ |
| | ۱۶۸ ۱۷۱ ۱۸۸ | ۱۸۹ ۲۰۲ ۲۱۸ | آسیہ |
| | ۳۷۴ | ۱۱۹ | آقا |
| | ۲۶۲ | ۴۲۲ | میرزا آقا |
| | ۱۹۲ | ۵۰۱ | آقا جان بیگ |
| | ۱۸۲ | ۴۰۱ | آقا خان ابرو |
| | ۲۵۲ | ۱۱۲ - ۱۱۳ | میرزا آقا خان |
| | ۳۷۲ | ۱۱ - ۹۵ - ۱۱۹ | میرزا آقا خان |
| | ۳۷۲ | ۱۱۲ - ۱۱۳ | میرزا آقا خان |
| | ۱۶۹ | ۱۶۷ | الوسی |
| | ۲۹۶ | ۳۲۳ | آمل |
| | ۷۹ | ۳۷۴ | آمل |
| | ۱۸۴ | ۸۵ | آمل |
| | ۳۷۴ | ۱۲۰ | میرزا ابراہیم |
| | ۳۷۴ | ۳۷۴ | کر بلائی ابراہیم |

فهرس سندرهات بخش دوم

| عنوان | صفحه | صفحه | عنوان |
|-------------------------------------|--------------------------|-------------------------|----------------------------|
| استاد احمد | ۳۷۳ | ۴۱۸ | ابوطالب |
| شیخ احمد (احادی) | ۲۳-۲۷ ۱۸۱ ۴۹۳ | ۴۱۱ ۴۲۷ | سید ابوطالب |
| آقا احمد تهرانی | ۱۱۸ ۵۰۹ | ۳۲۸ ۳۶۵ ۳۷۸ | سید ابوطالب سنکسری |
| آقا سید احمد نیردی | ۳۴۴ ۳۷۷ ۴۰۶ ۱۹۱ | ۳۲۴ | آب |
| آقا سید احمد زرگر مروی | ۳۷۵ | ۳۷۴ | سید احمد ر |
| آقا سید احمد سنکسری | ۳۲۸ ۳۶۵ | ۹۱ ۹۷ | میرزا احمد ارغندی |
| احمد | ۲۶ ۴۳۵ | ۱۴۹ ۲۳۱ | میرزا احمد امام جمعه تبریز |
| مشهدی احمد علی | ۲۹۹ ۴۸۷ | ۴۱۴ ۴۱۸ | میرزا احمد |
| حاجی ابراهیم | ۵۴ ۱۱۹ | ۳۷۴ | کریمانی احمد شیخ زادی |
| کریمانی ابراهیم | ۴۲۶ | ۳۲۲ ۳۷۲ | کریمانی احمد سکادی |
| میرزا ابراهیم قائم مقام | ۱۳ ۲۳۲ | ۴۵-۳۷ ۲۶۳-۱۴۰ ۲۱۸ | ملا احمد ابدا |
| میرزا ابراهیم قائم مقام سید احمد | ۲۴۲ | ۱۹۴ | ملا احمد اسم حساری |
| میرزا ابراهیم قائم مقام | ۹۴-۴۲ ۴۰۸ ۴۱۲ | ۳۷۲ | ملا احمد سردی |
| آقا ابراهیم قائم مقام | ۳۷۳ ۴۲۶ | ۳۷۳ | ملا احمد تهرانی |
| حاجی میرزا ابراهیم قائم مقام | ۱۳۷ | ۴۵-۴۴ ۲۹۱ ۴۲۳ | ملا احمد |
| حاجی میرزا ابراهیم قائم مقام | ۱۱۸ ۵۰۹ | ۳۷۴ | آقا احمد اردستانی |

فهرست مصنفات مشهور

عريف اول

| عريف اول | اسامي | صفحه | صفحه | اسامي |
|----------|-----------------------|------------------|--------------------------|-------------------------|
| | اسكي شهر | ۲۹ | ۳۷۳ | آقا سيد الوالي القاسم |
| | اسلام بديل | ۱۶۸ | ۲۶۶ ۲۷۴ | اردشير ميرزا |
| | اسلام بخارا | ۴۳۳ ۴۴۶ | | ارسلان ارمن دولت |
| | حاجي ملا اسماعيل | ۳۹۶ | ۱۶۸ ۲۳۱ ۴۹۱ | ارک |
| | آقا شيخ اسماعيل برزاي | ۴۰۷ | ۲۶۰ | ارمياک |
| | مشهدی اسماعيل | ۴۱۸ | ۲۷۶ | باغ ارم |
| | کرمانلي اسماعيل مقدس | ۳۷۴ | ۲۲۸ | اروميه |
| | ميرزا اسماعيل | ۱۱ | ۲۲۹ ۲۶۹ | ارولق وانزاب |
| | سيد اسماعيل | ۹۱ ۴۰۶ ۴۸۶ | ۲۶۹ | ارم |
| | اشرف ارد | ۲۳۸ | ۱۸۷ ۱۸۴ ۱۷۵ ۱۷۲ | حاجي اسماعيل فرهازي |
| | ملك اشرف | ۱۳۸ | ۲۰۱ | ميرزا اسماعيل الله ديان |
| | اصطحيات | ۶۰۸ | ۱۲۴ | آقا سيد اسماعيل الله |
| | اصفهان | ۴۸ ۶۲ | ۷۵ | شيخ اسماعيل الله |
| | افرا | ۲۹۲ | ۴۳۹ | پيران اسماعيل الله |
| | افزار تبر | ۷ | | |
| | حاجي اللهيار ديان | ۵۰۳ | ۳۴۸ | اسکندريه |
| | ملا اسحاق | ۳۰۱ | | |
| | ملا الياهو | ۱۷۰ | ۴۲۳ ۴۳۵ | ملا اسکندريه |

فهرست مندرجات بخش دوم

موضوع
کتاب

| اسما | صفحه | صفحه |
|-----------------|-----------------------|---------------------------------|
| بابا خات سردار | | ۱۷۰ |
| بابا گل | ۳۸۴ | ۲۶۶ |
| ملا میرزا بابا | ۳۷۲ | ۱۳۰ |
| بابا | ۲۵۸ ۲۷۳ | ۴۶۴ |
| بار فروش | ۲۰۶ ۲۵۸ | ۳۸۵ |
| بازار سرخ | ۱۸ | ۲۰۷ ۳۸۵ |
| باغ پنبه | ۴۸۵ | ۴۱۷ |
| میرزا حسن باقر | ۲۶ ۳۷ ۹۱ ۲۱۰ | ۲۹۲ ۲۵۱ ۲۶۸ ۲۶۳ ۳۵۶ |
| میرزا باقر | ۲۳۱ | ۲۹ |
| حاجی میرزا باقر | ۱۹۴ | ۴۰۸ |
| کریم باقر | ۴۱۸ | |
| راقرخان | ۳۶۵ | |

موضوع
کتاب

ذات النبوة
امام زاده
ملا امام ویردی
امام قلی
اسیر کلا
ملا و بابا
احمد
کتاب
ایمان
توسعه

کتاب
سردار

| | | | |
|--------------------|---------------------------------------|--|---|
| ملا باقر تبریزی | ۳۷ ۱۳۲ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۱۶ ۲۲۲ | ۱۳۲ ۱۰۸ ۱۱۵ ۱۱۲ ۱۱۲ ۱۱۲ | ۹-۱۰-۱۷ ۲۲-۱۲-۲۹ ۳۲-۲۵-۴۹ ۵۰-۳۶-۸۴ ۸۵-۳۵ ۱۵۹ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ |
| حاجی سید حسین باقر | | | |
| اقا بالابیک | ۲۳۰ | | |
| سید سید | ۱۸۱ | | |

کتاب باب اعظم

کتاب الامین

کتاب الامان

کتاب

فهرست میرزا جانتاجین

| موضوع | صفحه | صفحه | موضوع |
|---------------------------|--------|------|-----------------|
| موضوع | ۱۸۱ | ۲۱۷ | ب بدست |
| | | ۱۵۱ | ب بدست |
| | | ۳۷۲ | ب بدست |
| تاج الدین | ۴۱۲ | ۴۷ | استاد آقا بزرگ |
| | | ۲۷۹ | |
| تاکر | ۷ | ۱۸۴ | گردانی آقا بزرگ |
| | | ۱۴۱ | |
| تبرین | ۱ | ۷ | میرزا بزرگ |
| | | ۹ | |
| میرزا قاسم امیر | ۴۸۶ | ۵۱ | لبه |
| | | ۴۸۹ | |
| میرزا محمد تقی بیهود ساری | ۲۷۳ | ۶۱ | لعداد |
| | | ۶۵ | |
| | | ۱۶۶ | |
| میرزا محمد تقی حویی | ۹۱-۲۵۸ | ۲۶۰ | ب بدست |
| | | ۲۶۰ | |
| حاجی میرزا محمد تقی | ۲۲۵ | ۲۶۱ | ب بدست |
| میرزا محمد تقی حقیقی لاری | ۱۴ | ۳۲ | ب بدست |
| میرزا محمد تقی | ۳۱۲ | ۲۲ | ب بدست |
| | | ۲۲ | |
| میرزا محمد تقی | ۶۹۰ | ۶۷ | ب بدست |
| میرزا محمد تقی | ۱۲۰ | ۴۰۸ | ب بدست |
| | | ۱۵۷۵ | |
| گردانی تقی | ۳۷۳ | ۱۹۱ | ب بدست |
| | | ۱۹۱ | |
| | | ۲۰۵ | |
| | | ۲۱۵ | |
| | | ۲۲۵ | |
| | | ۲۳۵ | |
| آقا محمد تقی | ۹۴ | ۱۳ | ب بدست |
| | | ۱۳۵ | |
| میرزا قاسم | ۹۴ | ۱۶۷ | ب بدست |
| | | ۱۶۷ | |
| | | ۱۷۴ | |
| | | ۱۹۲ | |
| | | ۱۹۲ | |
| میرزا محمد تقی | ۴۱۴ | ۶۰۹ | ب بدست |

فہرست پندہ حیات پندرہم

| ردیف | نام | حصہ | حصہ | تفصیل |
|------|---------------------------|-----|-----|-------|
| | امام صاحب | ۴۸۷ | ۱۴۱ | تفصیل |
| | حاجی میرزا حاتم | ۱۳۴ | ۱۵۲ | تفصیل |
| | جاشنگاہ | ۲۶۶ | ۲۹۵ | ۵۰۳ |
| | حاجی شمس | ۳۲۳ | ۱۴۰ | تفصیل |
| | جالہ زمین | ۳۸۴ | ۱۱۵ | تفصیل |
| | جہ | ۵۱ | ۴۱۸ | تفصیل |
| | عزیزہ خضراء | ۲۵۷ | ۳۱۹ | تفصیل |
| | چشمہ علی | ۲۶۴ | ۱۵۵ | تفصیل |
| | امام جعفر | ۱۷ | ۱۲ | تفصیل |
| | میر جبار | ۲۵۲ | ۹۰ | تفصیل |
| | جعفر قلیخان | ۳۷۷ | ۲۹۸ | تفصیل |
| | میرزا جعفر خان شیر الدولہ | ۴۹۰ | ۱۵۰ | ۱۹ |
| | میرزا محمد جعفر | ۳۱۴ | ۳۲ | تفصیل |
| | حاجی سید عیسیٰ | ۵۵ | ۳۹ | تفصیل |
| | جعفر قلیخان | ۳۸۷ | ۴۰ | ۲۵ |
| | امام سید جعفر | ۴۱۴ | ۱۹۱ | تفصیل |
| | حاجی محمد جعفر | ۱۲۶ | ۲۴۰ | تفصیل |
| | ملا جعفر کنگام باک کن دوا | ۹۳ | ۳۵۶ | تفصیل |
| | ملا جلیل ارومہ | ۳۷ | ۱۷۷ | تفصیل |
| | میر جلیل | ۴۳۸ | | تفصیل |

فهرست مندرجات بخش دوم

| صفحه | صفحه | موضوع | موضوع |
|-------|------|-----------------------------|-----------------------------|
| ۴۰۴ | ۴۱۸ | کر بلائی حسن | کر بلائی حسن |
| ۴۰۸ | ۳۹۶ | محمد حسامات | محمد حسامات |
| ۷۱ | ۳۸۴ | حسن | حسن |
| ۱۴۵ | ۱۳۵ | آقا شیخ حسن (دزوری) | آقا شیخ حسن (دزوری) |
| ۱۹ ۸۷ | ۱۵۳ | شیخ محمد حسن (مجتبی) | شیخ محمد حسن (مجتبی) |
| ۲۲ ۸۹ | ۱۹۲ | آقا محمد حسن | آقا محمد حسن |
| ۳۲ ۹۶ | ۵۱ | ملا حسام علی | ملا حسام علی |
| ۱۷۷ | ۱۹۲ | آقا محمد حسن | آقا محمد حسن |
| ۸۵ | ۲۹۹ | ملا حسام علی | ملا حسام علی |
| ۱۴۹ | ۳۸۳ | میرزا حسن | میرزا حسن |
| ۳۳۲ | ۳۸۳ | میرزا حسن مستوفی | میرزا حسن مستوفی |
| ۱۹۸ | ۵۰۹ | حاجی میرزا حسام علی (افغان) | حاجی میرزا حسام علی (افغان) |
| ۲۴۰ | ۴۰۰ | حاجی محمد حسن | حاجی محمد حسن |
| ۲۵۰ | ۴۰۰ | حاجی میرزا حسن | حاجی میرزا حسن |
| | ۱۷۵ | کر بلائی محمد حسن | کر بلائی محمد حسن |
| | ۲۱۶ | ملا حسن | ملا حسن |
| | ۳۸۹ | آقا محمد حسن | آقا محمد حسن |
| | ۳۸۳ | آقا محمد حسن | آقا محمد حسن |
| | ۳۷۲ | آقا محمد حسن | آقا محمد حسن |
| | ۲۱۰ | آقا حسن | آقا حسن |
| | ۲۲۰ | آقا حسن | آقا حسن |
| | ۳۲۸ | ملا محمد حسن | ملا محمد حسن |
| | ۱۸۴ | ملا محمد حسن | ملا محمد حسن |
| | ۳۵۳ | ملا محمد حسن | ملا محمد حسن |

موضوع اسامی
ج آقا جمال

چهار سوخته

حیة الاسامی

پراغلی خان

حاجی سید حواد (کر بلائی)

آقا محمد حواد (فرهادی)

ملا حواد (خوار)

حاجی حواد خان

جهاد

چهار سوخته

ح

حاجی سید حواد

حاجی سید حواد

آقا سید حسن

فهرست سدرجات بخش دوم

| ردیف | اسامی | صفحه | صفحه | اسامی | ردیف اول |
|------|------------------------------|-------------------------------|---|-----------------------------|----------|
| ۱ | حسین | ۸۴۲۵ ۱۵۰۰۲ ۲۸ ۶۱۸ | ۵۰۴ | حسن آقا | ۲ |
| ۲ | حسینعلی | ۸ ۲۷۴ ۲۶۹ | ۱۲۴ | سید حسن | |
| ۳ | میرزا محمد حسین قمی متولی | ۳۳۷ ۳۵۰ | ۲۸۷ ۴۸۹ | حسنخان | |
| ۴ | سلطان محمد بن میرزا | ۳۲۲ | ۲۶۳ ۳۲۴ ۱۳۹ | میرزا محمد حسن (برادر دایه) | |
| ۵ | حسنخان (نظام الدوله صاحب) | ۷۵ ۷۹ ۱۰۰ ۱۱۸ ۴۱۸ | ۴۱۸ | کریم الله بن میرزا حسین | |
| ۶ | خواجگ حسین | ۴۱۷ | ۲۰۸ ۳۸۱ ۳۸۵ | کریم الله بن حسین | |
| ۷ | ملا محمد حسین | ۲۱۱ ۳۱۷ | ۳۳۷ ۱۳۸ ۱۲۸ ۱۵۲ ۱۳۵ ۳۹۸ ۴۸۸ | آقا سید حسین (برادر کاظم) | |
| ۸ | حسنخان بن نصرعلیمان | ۳۷۵ | ۳۳۱ ۴۷۱ | آقا سید حسین | |
| ۹ | حرف قی | ۳۳ ۳۴ ۳۸ | ۱۲۰ ۱۹۶ ۲۲۰ ۳۹۸ ۴۱۴ ۴۱۴ | حسین بن علی | |
| ۱۰ | حسینعلی | ۳۲۶ ۳۲۸ | ۷۵ ۷۹ | شیخ حسین | |
| ۱۱ | عمر میرزا حسن الدوله | ۲۰۹ ۲۵۲ ۴۸۷ | ۲۴ ۲۷ ۲۹ ۳۹ ۱۲۸ ۵۵۵ | ملا حسین (باب الباب) | |
| ۱۲ | حسن کندی | ۲۳۹ | ۳۴ ۳۲۴ ۳۲۴ | میرزا محمد حسین | |
| ۱۳ | میرزا حیدر علی | ۱۲۰ ۲۱۶ | ۳۷۳ ۴۰۸ | میرزا حسین | |
| ۱۴ | حسنعلی میرزا حسنعلی میرزا | ۳۰۱ | ۲۳۰ | خواجگ دلاشین | |
| ۱۵ | | | ۱۳۵ ۴۸۷ ۴۰۴ | خواجگ بن حسین | |
| ۱۶ | | | ۱۱۷ | میرزا حسین | |
| ۱۷ | | | ۱۳۵ ۴۸۷ ۴۰۴ | آقا محمد حسین | |

فهرست سرحدات شهرستان بروجرد

| | | | | | |
|-------|-------|-----|-----|----------------|----------------|
| مردان | انسان | ۱۹۰ | ۴۶۳ | ماتریمیان | انسان |
| د | انسان | ۱۷۰ | ۴۴۹ | خانلریز | خانلریز |
| | انسان | ۱۳۸ | ۳۹۵ | خانلری | خانلری |
| | انسان | ۳۵۷ | ۲۰۰ | ملاذامین | ملاذامین |
| | انسان | ۳۸۷ | ۲۶۴ | مغزادخان کرد | مغزادخان کرد |
| | انسان | ۹۴ | ۲۰۶ | سیرا خداوردی | سیرا خداوردی |
| | انسان | ۲۶ | ۳۵ | خدیجه | خدیجه |
| | انسان | ۴۳۶ | ۳۶ | مردم دره | مردم دره |
| | انسان | ۹۱ | ۳۲۳ | خراسان | خراسان |
| | انسان | ۲۸۸ | ۲۰۸ | مغزو | مغزو |
| | انسان | ۳۸۵ | ۴۰ | سیدخلیل | سیدخلیل |
| | انسان | ۳۹۵ | | خلیلخان سوادگی | خلیلخان سوادگی |
| | انسان | ۲۰ | | مناجی سیدخلیل | مناجی سیدخلیل |
| | انسان | ۱۲۷ | | زردسیر | زردسیر |
| | انسان | ۵۴ | | مردمات | مردمات |
| د | انسان | | | ذات مرد فسیح | ذات مرد فسیح |
| | انسان | | | ذات المارخان | ذات المارخان |

فهرست مصنفات حسن در علم
اصفحه اصفحه اسامی

حروف

| حروف | اصفحه | اصفحه | اسامی | حروف |
|------|-------------------------|--|-------------------|------|
| | ۳۵۲ ۳۸۳ | ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ | ذکر الله الاعظم | |
| | ۳۵۷ ۳۷۴ ۲۷۲ | ۲۵۷ | آیات شریعت | د |
| | ۳۷۴ | ۱۵ ۲۵۷ | رب اعلی | |
| | ۱۵ ۱۷ ۲۷۸ | | ملا رحبلی | |
| | ۴۰۴ | ۱۱۹ | میرزا رحیم | |
| | ۱۴۲ ۱۶۸ ۱۹۸ | ۲۸۴ ۳۷۳ | آقا رحبلی | |
| | ۳۷۲ | ۴۶۳ | توکل رحیم | |
| | ۴۷۳ | ۴۶۰ | آقا رحیم رحبلی | |
| | ۱۴۷ | ۱۰۹ ۱۲۰ ۱۹۵ | رساله حکیمه الهی | |
| | ۱۵ | ۱۲۳ ۱۳۳ | رساله نبوت خاصه | |
| | | ۳۲۲ ۳۷۲ ۲۹۹ ۳۵۲ | آقا رسول | |
| | | ۲۳۹ | رضا بیگ | |
| | ۳۸۷ | ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ | رضا خان | |
| | ۲۹۹ ۳۸۷ | ۴۲۲ | ملا رضا | |
| | ۹۴ | ۳۷۱ | ملا رضا من شاه | |
| | ۱۴۲ ۱۴۴ ۴۲۸ | ۴۷ | میرزا شهر رضا | |
| | ۱۵۱ | ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ | حاجی شهر رضا | |
| | ۹۴ ۲۷۷ ۳۵۱ ۳۵۶ | ۳۳۱ | ملا رحیم | |

فهرس مندرجات البحر دوم

| عنوان | صفحة | صفحة | اسم |
|-------------------|------|------|------------------------|
| اسامى | ٢٠٩ | ٢٩٨ | اسامى |
| سيام خان | ٤٦٢ | ٤٩٢ | اسامى زين العابدين |
| سعادى | ٢٨٧ | ٤١٨ | ميرزا زين العابدين خان |
| شيخ سعيدي | ٣٧ | ٤١٨ | زين العابدين |
| ملا سعيدي | ٣٤٨ | ٢٥٩ | شيخ زين العابدين |
| سعيدي العلي | ٢٧٣ | ٣٧٥ | استاذ زين العابدين |
| سلطان | ١٤٤ | ٤١٢ | زين العابدين بن اسلمند |
| شيخ سلطان | ٨٧ | ٥٠٩ | زهر |
| سلطان العلاء | ١١٧ | ٣٨٩ | زيارات قدس شهداء قلع |
| سلطان | ١٩٨ | ٣٤ | شرح الرازي |
| سلطان افشار | ٣٢٥ | | |
| سلطان خان | ٢٦٠ | | |
| سلطان | ٥٠٢ | | |
| سلطان | ٤٧٣ | ٢٥٩ | سبب وار |
| حاج سلطان خان | ١٩٨ | ٢١٩ | ستر الرجود |
| ميرزا سليمان اعلى | ٢١١ | ٣٨٤ | ساروق كلا |
| شيبان | ٢٠٠ | | |
| شيبان | ٢٦٤ | | |
| شيبان | ٢٩ | | |
| شيبان | ٢٤٤ | | |
| شيبان | ٢٧٠ | | |
| شيبان | ٣١١ | | |
| سياه دهان | ١٣٩ | ١٣٤ | سازن |
| سياه دهان | ٢٠٥ | | سازن |
| سياه دهان | ٢٠٥ | | سازن |

فهرست سزجات بنبر دوم

| موضوع | صفحه | صفحه | اسامی | موضوع |
|-----------------|------|------|---------------------|-----------------|
| شیران | ۲۲۸ | ۱۷۱ | حاج میرزا شاهرخ خان | شیران |
| | | ۱۴۹ | شیران | |
| ملا صادق | ۲۴۲ | ۵۴ | شیران | ملا صادق |
| امام محمد صادق | ۱۷۸ | ۲۳۱ | حاج ملا شریف | امام محمد صادق |
| میرزا صادق | ۲۳۷ | ۷۱ | شیران | میرزا صادق |
| صاحب دیوان | ۱۸۴ | ۳۷۱ | امام شفیق | صاحب دیوان |
| شیخ صالح | ۱۶۸ | ۱۸۴ | میرزا محمد شفیق | شیخ صالح |
| ملا صالح بشیران | ۳۵۲ | ۲۲۹ | حاجی شفیق خان | ملا صالح بشیران |
| محمد صالح خان | ۳۸۷ | ۱۵۱ | شیران | محمد صالح خان |
| میرزا صالح | ۴۷ | ۱۶۹ | شیران | میرزا صالح |
| | ۱۷۸ | ۱۷۲ | | |
| | ۱۸۴ | | | |
| | ۱۸۶ | | | |
| | ۱۸۷ | | | |
| | ۱۸۸ | | | |
| | ۱۸۹ | | | |
| | ۱۹۰ | | | |
| درویش صالح | ۴۶۳ | ۲۱۰ | شیران | درویش صالح |
| حاجی ملا صالح | ۱۴۰ | ۲۲۵ | شهادت الازلیه | حاجی ملا صالح |
| | ۱۶۶ | ۲۵۲ | | |
| صدرالدوله | ۴۴۴ | ۳۹۴ | شیران | صدرالدوله |
| | | ۳۱۱ | شیران | |
| صوت | ۱۲۷ | ۱۵۹ | شیران | صوت |
| | ۱۸۶ | ۲۱۰ | | |
| | ۱۹۵ | ۲۶۱ | | |
| | | ۳۰۲ | | |
| | | ۳۵۳ | | |
| میرزا صالح | ۴۳۹ | ۲۸۸ | شیران | میرزا صالح |
| | | ۲۷۳ | | |
| صوتان | ۲۴۰ | ۴۲۵ | شیران | صوتان |

فهرست مندرجات بجز دوم

| صفحه اول | اسامی | صفحه | صفحه | اسامی | صفحه اول |
|----------|---------------|--------------------------|--------------------------|----------------------|----------|
| | صفحه | ٤٢٢ | ١٣٥ | میر عبدالباقی | ع |
| | صفحه علی | ٤٣٩ | ٣٧ | عبد البهاء | |
| ط | آقا طاهر | ٢٩٩ | ٤٥٩ | کریم اللهی عبدالباقی | |
| | حاجی ملاطاهر | ١٥٤ ١٧٢ ١٨٤ ٢١٩ | ٣٥٢ | عبدالحیات | |
| | طاهره | ٢٢٩ ٢١٩ ١٧٤ | ١٧٧ ٤٠٨ | ملا عبدالحسین | |
| | طبرستان | ١٨٥ ٢٩٢ ٢١٢ | ١٤٢ ٢٠٠ ٢٤٢ | عبدالحمد | |
| | طهران | ٧ ٩٣ ١٨٤ | ٢٠٩ ٢٢١ | ملا عبدالحالقی | |
| | طبرستان | ٣٤٤ | ٩١ | ملا عبدالمؤمن | |
| | | | ١٢٠ ١٩٥ | آقا سید عبدالمؤمن | |
| | | | ١٨٩ | عبدالمؤمن بن محمد | |
| ع | شیخ عباس | ١٧ | ٣٨١ ٤٠٣ | سید عبدالعظیم | |
| | حاجی سید عباس | ٤١٩ | ١٨٧ ٤٤٥ ٢٠٠ | عبدالعظیم | |
| | عالمی قزو | ٢٣٧ | ٣٧٤ | ملا عبدالعظیم | |
| | عباس | ٧ | ٣٧٤ | ملا عبدالمؤمن | |
| | ملا عباس | ٩٤ ٢٤٣ | ٢٠٩ ٢٨٥ ٢٨٨ ٣٠٢ | عبدالعلی خان | |
| | آقا عباس | ٢٩٩ ٣٨٧ | ٨٥ | ملا عبدالعلی | |
| | عباس علی | ٣٧٤ ٣٧٣ ٣٠٣ | ٤٠٨ | حاجی شیخ عبدالعلی | |
| | عباسخان | ٣٨٧ ٣٢٧ | ٣٤٤ | میرزا عبدالعلی | |

فهرست کتب خطی

| ردیف | اسم کتاب | صفحه | صفحه | توضیحات |
|------|---------------------|------|------|--------------------|
| ۱ | سید عبدالحادی | ۱۹۹ | ۴۳۸ | عبد علی |
| ۲ | عرب خلیل | ۳۸۵ | ۸۴ | ملا عبد افتخار |
| ۳ | شیخ عبد | ۴۴۶ | ۶۱۷ | کریم عبد اللہ |
| ۴ | علی امیر المومنان | ۲۵۳ | ۴۸۵ | ملا عبد اللہ |
| ۵ | ابا علی | ۲۹۹ | ۶۱۸ | عبد اللہ |
| ۶ | ملا علی ہروری | ۲۸۵ | ۳۸۳ | ابا عبد اللہ |
| ۷ | شیخ علی | ۳۷۴ | ۱۹۹ | ملا عبد اللہ |
| ۸ | ابا سید علی | ۴۳۱ | ۳۸۷ | عبد اللہ خات |
| ۹ | حاج میر سید علی خاں | ۷۵ | ۱۴۱ | کریم عبد اللہ |
| ۱۰ | شیخ علی میرزا | ۱۱۹ | ۲۶۸ | ابا سید عبد اللہ |
| ۱۱ | سید علی | ۲۶۶ | ۲۲۳ | میرزا عبد اللہ |
| ۱۲ | ملا علی | ۲۹۹ | ۲۱۴ | حاج میرزا عبد اللہ |
| ۱۳ | ملا شیخ علی | ۲۷۲ | ۲۱۷ | ملا عبد اللہ |
| ۱۴ | ملا علی بابا | ۹۴ | ۲۹۲ | حاج عبد اللہ |
| ۱۵ | میرزا علی | ۲۰۰ | ۴۷۴ | میرزا عبد اللہ |
| ۱۶ | میرزا علی | ۲۰۰ | ۴۳ | سید عبد اللہ |
| ۱۷ | علی سید | ۲۰۰ | ۴۵ | میرزا عبد اللہ |
| ۱۸ | حاج میرزا علی | ۲۰۰ | ۴۰ | حاج ملا عبد اللہ |

فهرست مندرجات بخش دوم

| صفحه | صفحه | اسامی |
|------|------|-------------------------|
| ۱۳۸ | ۱۳۸ | علیحان (سردار کوری) |
| ۱۵۲ | ۱۵۲ | سید علی زرگر |
| ۱۹۶ | ۱۹۶ | ماهی ملا علی |
| ۴۱۵ | ۴۱۵ | ملا علی |
| ۴۴۴ | ۴۴۴ | آقا عظیم |
| ۲۸۸ | ۲۸۸ | درویش علی |
| ۱۵۱ | ۱۵۱ | سید علیخان (سرتیپ کوری) |
| ۴۱۷ | ۴۱۷ | مشهدی علی |
| ۱۴۲ | ۱۴۲ | ملا علی احمد |
| ۴۵۳ | ۴۵۳ | میرزا علی حسنا |
| ۲۹۱ | ۲۹۱ | ملا علی ابر |
| ۱۹۲ | ۱۹۲ | استاد علی ابر |
| ۳۸۲ | ۳۸۲ | علی اصغر خان دودا |
| ۳۲۷ | ۳۲۷ | میرزا علی صف |
| ۱۷ | ۱۷ | ملا علی احمد |
| ۱۵ | ۱۵ | میرزا علی احمد |
| ۴۴۷ | ۴۴۷ | میرزا علی احمد |
| ۸ | ۸ | میرزا علی احمد |
| ۲۹۰ | ۲۹۰ | میرزا علی احمد |
| ۳۷۲ | ۳۷۲ | میرزا علی احمد |
| ۴۱۴ | ۴۱۴ | ماهی علیخان (ماهی کوری) |

عزیز

ف

فہرست سندھ جات کتب دہم

| ردیف | اسماء | صفحہ | صفحہ | اسماء | ردیف |
|--------|----------------|---------|------|-------------------------|------|
| | قائم | ۲۸۲-۲۷۶ | ۲۵۷ | میرزا فضل الہ خان نصیرا | ۱ |
| | قاسم | ۱۸۰ | ۲۱۶ | ملا فوج الہ | ۲ |
| ۸۶-۳۹۵ | قاسم | ۳۷-۱۶۲ | ۱۷۹ | قاسم | ۳ |
| ۹۱-۱۴۱ | قاسم | ۶۱-۲۰۵ | ۲۱۶ | قاسم | ۴ |
| | کولانی علی | ۲۶۳ | ۲۵۶ | فوج خان | ۵ |
| | ساجی قاسم | ۲۲۵ | ۲۱۲ | شیوڑ میرزا نصر الدین | ۶ |
| | کولانی قریب | ۲۱۸ | ۲۶۶ | ڈولاد رحیلہ | ۷ |
| | کولانی قاسم | ۲۹۰ | ۲۷۲ | فضل الہ | ۸ |
| | کلب | ۳۷-۳۱۷ | ۲۱۲ | آقا فیض الہ | ۹ |
| | فلوس | ۲۹۸-۲۶۳ | ۲۵۸ | قاسم | ۱۰ |
| | فلوس | ۲۷۳ | ۱۸۸ | قاسم | ۱۱ |
| | فلوس | ۴۰۹ | ۱۵۵ | قاسم | ۱۲ |
| | قراول | ۲۹۰ | ۱۳ | قاسم | ۱۳ |
| | میرزا قریب علی | ۱۴۶ | ۳۷۵ | استاد قاسم | ۱۴ |
| | قصص العلماء | ۱۵ | ۳۵۲ | قاسم خان سیرجہ | ۱۵ |
| | قاسم | ۹۳ | ۳۴۶ | آقا قاسم سلطانی | ۱۶ |
| | قاسم | ۲۸۵ | ۳۷۲ | آقا قاسم | ۱۷ |
| | قزویں | ۹۳-۱۳۵ | ۲۹۹ | آقا قاسم | ۱۸ |
| | قزویں | ۲۰۵ | ۲۸۹ | قاسم | ۱۹ |

| | | |
|-------------------|---------------------|-----------------------|
| ۲۲۲ | قصر اللہ | کمال انبوی |
| ۵۰۰ | قوجہلی سلطان | کونلا |
| ۱۳۵ | میرود قلیچ م | گرگین جان |
| ۱۲۲ ۲۳۳ | قلیچ جان | کرمان |
| ۱۷ | قصرہ اولیا | کرمانستہا |
| ۹ | فریم | آغا محمد کریم |
| ۲۷ ۱۳۴ | کاشان | کرمان |
| ۲۸۷ | میرزا کاظم خان | حاجی محمد کریم |
| ۲۳-۴۵ ۲۷ ۳۵ | حاجی سید کاظم (رضی) | کعبہ کلا |
| ۲۱۸ | نواہ کاظم | میرزا کریم جان اسفندی |
| ۳۸۲ | میرزا کاظم | حاجی ملا آغا کشی |
| ۲۴۰ | ملا کاظم | کلمن |
| ۳۳۳ | کاظم خان | کنگاور |
| ۱۰۰ ۲۳۵ | سید کاظم | کوچک سرا |
| ۲۷۳ ۱۱۷ | حاجی کاظم | کبارہ گورد |
| ۳۷۴ | کرمانی کاظم | گلدستہ |

کاشان

۱۲۹۱۱۱۰
 ۴۶۳
 ۲۱۷
 ۲۷۴
 ۲۷
 ۲۷۷
 ۴۱۸
 ۷-۳۶۵
 ۷-۲۷-۲۱۱-۳۳۲
 ۲۱۸-۹۳-۹۴-۱۶۶-۴۱۵
 ۴۳۵-۱۳۹-۱۷۳-۱۴۸
 ۱۲۹
 ۴۱
 ۲۷۷
 ۲۷۲
 ۱۶۹
 ۲۷
 ۲۱۹
 ۲۱۲
 ۴۲۶
 ۴۲۹
 ۱۹
 ۷۵
 ۵۲
 ۶۴
 ۵۵
 ۳۹

| اسامی | صفحہ | اسامی |
|---------------------|------|---------------|
| محمد بیک | ۲۵۹ | سکھان |
| آقا محمد | ۲۰۹ | مسجد گوهر شاد |
| آقا محمد (نیشن) | ۲۹۹ | آقا لور آقا |
| میرزا محمد | ۳۸۷ | میرزا الطبعی |
| کر بلائی میرزا محمد | ۲۹۳ | الطبعی میرزا |
| ملا محمد | ۳۸۳ | الطبعی |
| محمد علی خان | ۳۷۳ | الطبعی |
| ملا میرزا محمد | ۹۸ | لنگر |
| ملا میرزا بیگی | ۹۳ | ماد میدان |
| محمد سلطان | ۱۳۸ | ماکو |
| آقا شیخ محمد | ۴۲۹ | سید محمد |
| ساج ملا محمد | ۱۶۵ | محمد امین |
| کر بلائی میرزا محمد | ۲۴۴ | محمد شاہ |
| شیخ محمد | ۲۹۹ | آقا محمد خان |
| ساج محمد | ۳۷۲ | محمد |
| ساج محمد | ۳۱۸ | خان محمد |
| سید محمد | ۱۴۳ | |

فہرست
 صفحہ ۳

حاج ملا محمد علی

۱۴۱
۳۷۵

ملا محمود

۱۸۶
۳۷

حاج شیخ محمد

۹۳

سای لا محمود نظام اللہ

۲۵۲

محمد عسکری

۳۷۳

ملا محمود حویلی

۳۷۱

محمد عبدالہ

۴۰۲

سای سید محمود

۱۳۵

میر سید محمد

۱۱۷
۳۷۳

ملا محمود خان

۹۵
۳۳۵

حاج سید محمد

۵۰۸

محمد کی ساعی محمد

۲۱۸

محمد علی

۳۸۳
۳۸۵
۳۷۳

حاج ملا محمد حسن شہزاد

۲۸۸
۲۸۴
۲۷۱

سید محمد علی

۲۴۳

کوٹلائی محمد

۴۱۲

ملا محمد علی

۷۵-۱۴۳
۹۰-۱۴۳
۳۷۳-۱۷۵

سید مونس

۲۵۱
۲۸۸

محمد

۴۵۸

سید

۱۲۵

محمد حسن ما سوری

۴۸۷

سید

۲۵۷

کوٹلائی محمد علی

۳۷۳
۳۵۲
۳۷۳

سای مصطفی خان

۱۸۷

میر محمد علی

۳۷۳

مصطفی بیگ

۲۵۸

میر محمد علی

۳۷-۴۷-۴۸۹-۴۹۵-۱۶۹

مصطفی

۱۹۹

محمد خان بیگ بیگ

۴۵۳

میرا محمد

۵۵

سای میرا محمد

۴۷

آقا محمد مصطفی

۱۶۸

| اسماء | صفحہ | نمای | سرناموں |
|-------|-----------------|-----------------|-----------------------|
| میرزا | ۲۲۹ | ۲۲۹ | ناصرالدین میروا (شاہ) |
| میرزا | ۲۰۲ | ۲۰۲ | نارین |
| میرزا | ۶۱ | ۶۱ | محب |
| میرزا | ۲۷۳ | ۲۷۳ | منجلی |
| میرزا | ۲۹۹ | ۲۹۹ | اقانظام |
| میرزا | ۲۷۶ | ۲۷۶ | اقانظام |
| میرزا | ۹۳-۱۴۴ | ۹۳-۱۴۴ | اقانظام |
| میرزا | ۲۱۱-۲۱۸ | ۲۱۱-۲۱۸ | حاجی نصیر |
| میرزا | ۲۸۷ | ۲۸۷ | نوراللہ خان ندوی |
| میرزا | ۲۹۲ | ۲۹۲ | نورعلیقمان |
| میرزا | ۲۹۴ | ۲۹۴ | نورعلیقمان |
| میرزا | ۴۲۳ | ۴۲۳ | میرزا نظری |
| میرزا | ۳۷۰ | ۳۷۰ | شیخ نعمت اللہ |
| میرزا | ۳۷۲ | ۳۷۲ | شیخ نعمت اللہ |
| میرزا | ۴۱۴ | ۴۱۴ | منی |
| میرزا | ۱۹۹-۲۱۵-۲۵۳-۳۸۸ | ۱۹۹-۲۱۵-۲۵۳-۳۸۸ | منی |
| میرزا | ۴۷۵-۱۷۲-۲۶-۱۵ | ۴۷۵-۱۷۲-۲۶-۱۵ | منی |
| میرزا | ۲۵۱-۱۹۵-۲۵ | ۲۵۱-۱۹۵-۲۵ | قطر |
| میرزا | ۲۹۸ | ۲۹۸ | میرزا نور |
| میرزا | ۴۰۰ | ۴۰۰ | نواب |
| میرزا | ۷-۳۹ | ۷-۳۹ | سید لطف |
| میرزا | ۳۰۵ | ۳۰۵ | نور اللہ خان |
| میرزا | ۲۲۲ | ۲۲۲ | شاہ |

ذکر اول
شماره

اسامی

میرزا حاشم

شیخ حاشم

حاجی بل حاشم

محمد سعید

هشتمین

مردان

با

تالی

آقا سعید

میرزا

محمد خان

محمد

محمد

محمد

محمد

سنه

۱۰۷۵

۱۰۷۶

۱۰۷۷

۱۷۰

۲۲-۲۵

۱۴

۲۳

۸۷

۱۸۱

۲۸۸

۲۳۳

۱۵۹

۲۳۸

۲۴۰

۵۱۲

۹۷

۳۹۸

۲۷, ۹۵, ۲۵۷

۱۷۵, ۲۴۲

۲۲۶

۲۱۳

حرف اول اسامی

بیرساف خون

آقا محمد بیرساف

سنه

۳۴۸

۲۹۹

۳۷۲

حاشیه
شماره اول

تتمه ششم سال اول امر تدبیر
 این کتاب در روز جمعه ششم منظور است که هر سال در نفس کوروز ما امام شهر تبریز در تبریز
 از جهت اختلاف در ترتیب بیان حسب احتیاج آن در هر روز از آن یکروزه گفته شود فرقی باقی
 سال اول در روز شنبه غره ریح الاول ۱۲۶۵ هجری قمری ۱۲۲۳ شمسی مطابق ۲۲ مارس ۱۸۴۴ میلادی

سال دوم
 شنبه جاهدی اولی مطابق ۲۳ مای ۱۸۴۴
 تحویل عمل در روز جمعه ۱۲ ریح الاول ۱۲۶۶ قمری ۱۲۲۴ شمسی مطابق ۲۲ مارس ۱۸۴۶ میلادی

سال سوم
 تحویل عمل در روز شنبه ۲۳ ریح الاول ۱۲۶۷ قمری ۱۲۲۵ شمسی مطابق ۲۲ مارس ۱۸۴۷ میلادی

سال چهارم
 تحویل عمل شنبه ۲۴ ریح ثانی ۱۲۶۸ قمری ۱۲۲۶ شمسی مطابق ۲۲ مارس ۱۸۴۸ میلادی

سال پنجم
 تحویل عمل سه شنبه ۱۵ ریح ثانی ۱۲۶۹ قمری ۱۲۲۷ شمسی مطابق ۲۲ مارس ۱۸۴۹ میلادی

سال ششم
 تحویل عمل چهارشنبه ۱۶ ریح ثانی ۱۲۷۰ قمری ۱۲۲۸ شمسی مطابق ۲۲ مارس ۱۸۵۰ میلادی

سال هفتم
 تحویل عمل پنجشنبه ۱۷ جمادی الاول ۱۲۷۱ قمری ۱۲۲۹ شمسی مطابق ۲۲ مارس ۱۸۵۱ میلادی
 در روز دوشنبه ۱۹ شنبه مطابق ۹ ثوریه ۱۲۷۱ قمری ۱۲۲۹ شمسی مطابق ۲۲ مارس ۱۸۵۱ میلادی

فهرست کتب و محاسبات طبعی و نجومی

کتاب الف باء و جیم ...
ص ۱۰

کتاب ح باء و جیم ...
ص ۱۵

کتاب د باء و جیم ...
ص ۲۰

کتاب ر باء و جیم ...
ص ۲۵

کتاب ز باء و جیم ...
ص ۳۰

کتاب س باء و جیم ...
ص ۳۵

کتاب ش باء و جیم ...
ص ۴۰

کتاب ط باء و جیم ...
ص ۴۵

کتاب ی باء و جیم ...
ص ۵۰

کتاب ...
ص ...

کتاب ...
ص ...

در بیان کرامت حضرت زین العابدین علیه السلام

در بیان کرامت حضرت زین العابدین علیه السلام

در بیان کرامت حضرت زین العابدین علیه السلام

ص ۱۸۰

ص ۱۸۰

ص ۱۸۰

ص ۱۸۱

ص ۱۸۱

ص ۱۸۱

ص ۱۸۲

ص ۱۸۲

ص ۱۸۲

ص ۱۸۳

ص ۱۸۳

ص ۱۸۳

ص ۱۸۴

ص ۱۸۴

ص ۱۸۴

ص ۱۸۵

ص ۱۸۵

ص ۱۸۵

ص ۱۸۶

ص ۱۸۶

ص ۱۸۶

ص ۱۸۷

ص ۱۸۷

ص ۱۸۷

ص ۱۸۸

ص ۱۸۸

ص ۱۸۸

ص ۱۸۹

ص ۱۸۹

ص ۱۸۹

Handwritten text in Persian script, organized into three vertical columns. The text is highly stylized and appears to be a list or index of items, possibly related to a library or collection. The script is dense and fills most of the page.

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در بیان سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

فصل در تقصیر و استیفاء

ص ۵۹

سوره بقره در کتب معتبره است که در آنجا آمده است که هر که از شما...

ص ۶۰

ص ۶۱

فصل در تقصیر و استیفاء

ص ۶۲

سوره بقره در کتب معتبره است که در آنجا آمده است که هر که از شما...

ص ۶۳

ص ۶۴

سوره بقره در کتب معتبره است که در آنجا آمده است که هر که از شما...

ص ۶۵

ص ۶۶

فصل در تقصیر و استیفاء

ص ۶۷

ص ۶۸

ص ۶۹

فصل در تقصیر و استیفاء

ص ۷۰

ص ۷۱